

بيع ١٠٠

٩٢

استصحبه الفقير احمد صادق
زيور غفر له

بسم الله الرحمن الرحیم به نستعین

کهیعص در موهبهٔ صوفیا بادیه از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره وارد شده مذکورست که حضرت رسالت صلوات الله علیه سه صورتست یکی بشری کقوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرمود لست کاحدکم ابیت عند ربی سیوم حقی کما قال لی مع الله وقت الخ و ازین روشنتر من رآنی فقد رای الحق و حق سبحانه و تعالی را با او هر صورتی سخن بعباراتی دیگر واقع شده در صورت بشریه کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخوات و در صورت حقی کلمات مبهم کفاوحی الی عبده ما اوحی در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگرست پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص ازان جمله است و گفته اند این حروف اسماء الهیه اند و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که در بعضی ادعیه میگفته اند یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و چون مبداء هجی یکی از اسما الهی حرف یا واقع نشده کویند ایما یست بآنکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدلست و صاد از صادق و می شاید که نام سوره باشد و مابعد و مترتب بر وی یعنی این سوره ذکر رحمة ربک یاد کرد خداوند تست بر بنده خود زکریا بن آذر از اولاد رحبعم بن سلیمان داود علیهم السلام بوده پیغمبری عالیشان و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب این پس قصهٔ او بخوان و یاد کن اذ نادی ربه چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را

در محراب بیت المقدس بعد از تقرب بقربان نداء خفیا خواندنی پنهان که آن باخلاص اقربست یا دعاء بلند میکرد و ان قوم پنهان بود چه شرم میداشت که در نود و نه سالگی با وجود زنی کلان سال از ایزد طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند میگفت کسی نمی شنید و نداء او این بود از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار من انی وهن العظم بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانهٔ بدن است منی از من و چون استخوان که صلب ترین اجزاست سست شده باشد سایر اجزاء بدن بطریق اولی واشتعل الراس و سفید شده است سر من شیبا سفید شدنی و گفته اند تشبیه کرده اند شیب را در روشنی باتش و فرو گرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شد سر من از پیری ولم اکن و نبوده ام بدعائک رب بخواندن مر ترا ای آفریدگار من شقیا بی بهره و نا امید یعنی هر گاه که دعا کرده ام باجابت رسانیدهٔ و من بدان خو کرده ام وانی و بدرستی که من خفت الموالی میترسم از بنی اعمام خود که ایشان در مهم حبوریت و اقامت دین تهاون ورزند و خلافت من در امت من نیک بجای نیاورند من ورائی پس از مرگ من پس مرا خلفی می باید و کانت امراتی و حال آنکه زن من هست عاقرا نازاینده و در سن نود و هشت سالگی فهب لی پس بخش مرا من لدنک از نزدیک خود ولیا فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق یرثنی میراث برد امامت و حبوریت از من و یرث من آل یعقوب و میراث گیرد از علم و حکمت آل یعقوب بن اسحاق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده واجعله رب و گردان فرزند مرا ای آفریدگار من رضیا شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرمود که ندا کرد مر با نی اندوی وعده باجابت دعاء او گفت یا ذکریا انا نبشرک ای ذکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام بپسری اسمه یحیی نام او یحیی لم نجعل له نیافریدیم مر او را من قبل سمیا پیش از وی همنامی در نژاد الملیه فرموده که وجه فضیلت نه از آن روی است که پیش از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده چه بسیار آدمی برین وجه یافت شود که پیش از وی سمی نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه و تعالی بخود تولی تسمیه او نموده به پدر و مادر حواله نکرد امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن

فرمود که بعد از وی کسی بظهور نخواست آورد که او را بجندین اسم خاص اختصاص دهد
و اسم سامی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد شعر وشق له من اسمه لیجله
فذو العرش محمود وهذا محمد صلی الله علیه وسلم شعر ای خواجه که عاقبت کار امت
محمود از آن شدست که نامت محمد است و گویند سمیا یعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریده ام
در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از و بظهور نرسد قال رب گفت زکریا که ای خداوند
من انی یکون چگونه باشد لی مرا غلام پسری وکانت امرأتی و هست زن من عاقرا
نازاینده وقد بلغت و بدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرگسالی عتیا بر نهایت
نحافت و ضعف اعصاب و وی این سخن از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی مرا
جوان خواهی ساخت یا هم بپیری را بت فرزند خواهی ارزانی داشت قال گفت فرشته بامر خدای
تعالی که یا زکریا کذلک همچنین است که گفتی از پیری و ضعف اما قال ربک گفت خدای تو
هو این کار که آفریدن فرزندست در این سن از این دو شخص علی هین بر قدرت من
آسان است وقد خلقتک و بدرستی که بیافریدم ترا من قبل پیش از یحیی ولم تک شیئا و نبودی
چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود کردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آوردم
قادرم بر ایجاد فرزند از دو پیر ذکریا عم این بشارت تصور شد اما ندانست که عن قریب
وجود خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید قال گفت رب اجعل لی ای
پروردگار من کردان برای من یعنی بنمای مرا آیة علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه
مرا معلوم گردد قال گفت خدای مر ذکریا را عم آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست که سخن
نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سه شبا روز آن سویا بی درد بی یعنی بهم پیوسته یا و تو
نباشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که هم در آن اوقات زبان
او در دهان بزرگ شد بر وجهی که تحرک را مجال نماند فخرج پس بیرون آمد علی قومه بر
گروه خود صباح آن روز که در شب آن اشیاع حامله شده بود من المحراب از مصلی خود
فاوحی الیهم پس اشارت کرد بدیشان ان سبحوا که نماز گذارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را
بکرة بامداد وعشیا و شبانگاه القصه سه روز بدین منوال گذشت بحال خود آمد
و یحیی عم بعد از مضی مدت حمل متولد شده و در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت
بطریق ریاضت موافقت مینمود تا وقتی که وحی بدو فرو آمد و از حق سبحانه خطاب رسید که

یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فراگیر کتاب توریت را بقوة بجد و جهد یا بقوت دل
وآتیناه الحکم و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریة صبیا در حالتی که کودک
بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی و گفتند
ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا ما برای بازی آفریده نشده ایم درین
سخن بندی عظیم است بی خبران بازیچه گاه غفلت را اگر عمر عزیز ببازی میگذرانند
و بدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشعوف می مانند شعر
عمر ببازیچه بسر می بری بازی زاند نه بدر می بری بلکه نه بازی جهان بازیست
طفل نه چند ببازیچه خوشی وحنانا و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی
من لدنا از نزدیک ما وزکوة و طهارتی از گناه یا ستایش نزد یک حق وکان تقیا
و بود ترسکار یا فرمان بردار یا مجتنب از کوچک جرایم و او زلات وبرا بوالدیه و نیکو
کار به پدر و مادر با فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را ولم یکن جبارا و نبود سرکش
یعنی عاق و نافرمان مر والدین را عصیا و نبود عاصی مر پروردگار خود را وسلام علیه
و سلام از ما بر یحیی عم یوم ولد روزی که متولد شد ویوم یموت و روزی
که می میرد ویوم یبعث حیا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد
سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غمز شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب
قبر و روز قیامت از هول رستخیز و قصه خوف و بکاء یحیی علی نبینا و عم
در غایت اشتهارست واذکر و یاد کن فی الکتاب در قرآن مریم قصه مریم
بنت عمران را و او پیوسته در مسجد مقدس بودی بوقت عذر بخانه خاله رفتی
و بعد از طهر بمسجد باز آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید
که آنجا غسل کند و حق سبحانه از آن خبر میدهد اذ انتبذت چون دور شد مریم
و یا کناره رفت من اهلها از اهل خود یعنی خاله و قوم او مکانا شرقیا در مکانی
بر جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهة اغتسال در زمستان و آن
موضعی بود آفتاب روی فاتخذت پس فرا گرفت من دونهم از پیش ایشان یعنی
از سوی ایشان حجابا پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود
و جامه پوشید فارسلنا پس فرستادیم الیها بسوی او روحنا روح ما را

که جبرئیل برای مریم بَشَرًا سَوِیًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود
نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي گفت بدرستی که من أَعُوذُ
بِالرَّحْمَٰنِ پناه میگیرم بخدای بسیار بخشش مِنْكَ از شر تو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی تو
پرهیزکار غایت مبالغه است در عفاف یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم
و پناه بحق می برم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض
نسوان میشد و مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست از وی بحق سبحانه پناه
برد آنگاه چون جبرئیل عم اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا گفت جز این
نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستاده خداوند توام که پناه میگیری بوی مرا اینجا فرستاده
لِأَهَبَ لَكِ تا ببخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَكِيًّا پسری پاک و ستوده قَالَتْ گفت مریم أَنَّىٰ
يَكُونُ چگونه بود لِي غُلَامٌ مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِي و مرا نسوده است بَشَرٌ آدمی یعنی مرد
دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ و نبوده‌ام بَغِيًّا زناکار و جوینده
فجور قَالَ كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل عم که چنین است که تو میگوئی هیچکس بنکاح و سفاح ترا
مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو هُوَ این کار که اعطاء ولد است بی پدر
عَلَيَّ هَيِّنٌ بر من آسان است ما ترا پسری میدهیم تا استدلال کنند بدان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ
و تا گردانیم او را آيَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان که بتدبّر در آن توانا بر ما راه یابند
وَرَحْمَةً مِنَّا و تا گردانیم او را سبب بخششی از ما برای آنانکه بدو بگروند وَكَانَ و هست
خلق او بی پدر أَمْرًا مَقْضِيًّا کاری محکوم به یعنی مقدّر و مقرّر شده و مسطور گشته
در لوح محفوظ پس جبرئیل عم نزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان
یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت در آن دم بعیسی عم فَانْتَبَذَتْ پس بیرون
شد و دور گشت بِهِ بعیسی یعنی وقتی که در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا مکانی دور
از شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر تا بوادی بیت لحم که شش
میل دور بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند
حمل و وضع در یک ساعت بوده و در زاد المسیر نه ساعت فرموده و مقاتل گوید
یکساعت خلق بود و یکساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل
نزدیک رسید مریم در تنه خرمای خشک شده دید شاخهای او بریده و تنه مانده فَأَجَاءَهَا

الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه درخت خرما تا پشت
خود بدو باز نهاد قَالَتْ گفت يَا لَيْتَنِي مِتُّ کاشکی من مردمی قَبْلَ هَٰذَا پیش ازین
صورت وَكُنْتُ و بودمی نَسْيًا مَنْسِيًّا چیزی بازگذاشته فراموش شده یعنی هیچکس
مرا ندانستی و از من حساب نداشتندی یعنی احبار بیت المقدس مرا شناسند
که دختر امام ایشانم و در کفالت ذکریا عم بوده‌ام و تا اکنون بکارت من زایل
نشده و شوهری نکرده‌ام و اکنون فرزندی میزایم و از خجالت این حال نمیدانم که چه کنم
بی چند بیغی کار در مینگرم محنت زده چو خود نمی بینم فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم
را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی است عم که با او سخن گفت
گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها
میخوانند یعنی عیسی عم از زیر او یا فرشته از زیر درخت خرما آواز داد که غم مخور قَدْ
جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی که بیافرید و روان کرد آفریدگار تو تَحْتَكِ در زیر قدم تو
سَرِيًّا جوی آب که از وی بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي و بجنبان و میل ده إِلَيْكِ بِجِذْعِ
النَّخْلَةِ بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حفص
تُسَاقِطْ خوانند یعنی تا درخت بیفکند عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر و تازه فَكُلِي
پس بخور از آن رطب وَاشْرَبِي و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را
بفرزند یا خوش دل شو بسبب سبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبتی با حال تو دارد
چه آنکه قادر است بر اظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر
بی وساطت پدر پس حق سبحانه ملایکه فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی عم متولد
شد او را فرا گرفته بشستند و در حریر بهشتی پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که
فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان یکی را و از تو پرسد که این فرزند از
کجاست فَقُولِي پس تو بگوی إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کرده‌ام لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا برای
خدا روزه‌ای و روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن
نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی بلکه با ملایکه سخن میگویم و با حق مناجات
میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بوده یا باشارت این خبر داده‌اند
که چون اهل مسجد مریم را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس

میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون
ایشانرا بدید عیسی را علیه السلام برداشته او را میدید که چشم آن گروه بروی افتاد قالوا
یا مریم گفتند ای مریم لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا فریا چیزی شگفت یا زشت
که در میان اهل بیت تو مثل این واقع نبوده یا اخت هارون ای خواهر هرون گویند او را
برادری بود هارون نام یا هارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت
بدو مثل زدندی یا فاسقی بود که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل
هارون در نهادن یا مانند او در بدی ما کان ابوک امرأ سوء نبود پدر تو عمران
مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و اشرف احبار بود و ما کانت امک نبود مادر تو حنّه
بنت فاقود بغیا زناکاره و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزند بی پدر آنجا آوردی
فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی عم که با او سخن گوئید و جواب از و شنوید
قالوا گفتند کیف نکلم چگونه سخن گوئیم من کان با آنکه هست فی المهد صبیا در گهواره
یعنی در خور گهواره صبیا کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند عیسی عم
پستان در دهان داشت چون کلام قوم شنود دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح
قال گفت انی عبد الله بدرستی که من بنده خدایم آتانی الکتاب داده است مرا کتاب
یعنی حکم کرده در آنکه انجیل بمن دهد و ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا توریت
در شکم مادر وجعلنی نبیا و گردانید مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق
اعجاز میکرد وجعلنی مبارکا و ساخت مرا مبارکا با برکت و نفع اینما کنت هر جا باشیم
واوصانی و امر کرد مرا بالصلوة باقامت نماز والزکوة و بایتاء زکوة ما دمت حیا مادام
که باشم زنده وبرا و گردانید مرا نیکوکار بوالدتی بمادر من و مهربان بر وی ولم یجعلنی
و نگردانید مرا جبارا گردن کش متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشانرا برنجانم شقیا بدبختی
که فرمان او نبرم والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی عم یوم ولدت
روزی که بزادم ویوم اموت و روزی که بمیرم ویوم ابعث حیا و روزی که برانگیخته
شوم زنده ذلک عیسی بن مریم آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم عیسی بن مریم است
نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قول الحق میگوئیم گفتن درست و راست الذی
آن گفتنی که جهودان فیه یمترون در آن شک دارند یعنی قصه عیسی که حمل

بر چیزهاء ناشایست میکنند یا ترسایان در آن جدال نموده جمعی او را خدا و بعضی
پسر خدا میدانند ما کان نیست و نشاید لله مر خدای را ان یتخذ من ولد آنکه
فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه از جنسیت منزه است سبحانه
پاکست از اتخاذ ولد اذا قضی امرا چون حکم کند و خواهد کاری را بسازد یعنی اراده
احداث شی نماید فانما یقول پس جز این نیست که گوید له کن مر آن شی را که باش
فیکون پس باشد بی درنگ وان الله و بدرستی که خدای ربی وربکم پروردگار
من و شماست فاعبدوه پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هذا
اینست صراط مستقیم راهی راست که بمنزل جنت رساند فاختلف الاحزاب پس اختلاف
کردند جماعتها من بینهم میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی عم
جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند
ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله
خواندند و ملکائیه بثالث ثلثه قایل شدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا
که کافر شدند و استبعاد نمودند من مشهد یوم عظیم از حاضر شدن در روزی بزرگ
که قیامت است یا از مشاهده اهوال آن روز اسمع بهم چه شنوا باشند کافران
وابصر و چه بینا یوم یاتوننا در آن روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا
دیدن و شنودن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان مستیقن گردند
اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند
مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات با هول لکن الظالمون لیکن ستمکاران
الیوم امروز فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند وانذرهم و بیم کن ایشانرا
یعنی کفار مکه را یوم الحسرة از روز حسرت که بدان متحسر باشند که چرا بدی کردیم
و نیکان حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم اذ قضی الامر چون کار ساخته
شود و حساب پرداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی
روزی در پیش است وهم فی غفلة و ایشان در غفلت و بی خبری اند از آن وهم
لا یؤمنون و ایشان نمیگروند بآخرت و متعلقات آن انا نحن بدرستی که ما
نرث الارض و میراث بریم زمین را ومن علیها و هر که بر روی زمین است یعنی

همه فانی کردند و ما باقی باشیم وَإِلَيْنَا و بسوی ما يُرْجَعُونَ باز کردانیده شوند بعد از
مرک در کشف الاسرار آورده که اشارتست ببقاء احدیت و فناء خلقیت یعنی چون
سطوت ازلی اندوی هیبت لم یزلی چون اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند
و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند نداء کبریا
در رسد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و چون ما سوی الله معدوم باشند جلال احدیت و جمال
صمدیت عن قدوسی و کمال سبوحی را جواب دهد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

صرصر قهر چو از کلمن وحدت بوزید • خس و خاشاک تعین همه را باد ببرد
هرچه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود • سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد

وَاذْكُرْ و یاد کن برای قوم خود فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ در قرآن قصهٔ ابراهیم را عم که همه اهل
ملل بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکنند پس از توحید
او خبر ده ایشان را إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ صِدِّيقًا بود راست کوینده و مبالغه کننده
در آن باراست کار و راست کفتار نَبِيًّا پیغمبری خبر دهنده یا بلند مقدار إِذْ
قَالَ لِأَبِيهِ یاد کن آنرا که کفت مر پدر خود آذر بت تراش را يَا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ
چرا می پرستی مَا لَا يَسْمَعُ آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع
که نسبت بدو میکنی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ و دفع نمیکند از تو شَيْئًا چیزی را از مکاره یا نفع
نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي ای پدر من بدرستی
که آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ از دانش مَا لَمْ يَأْتِكَ آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِي پس
پیروی من کن أَهْدِكَ تا بنمایم ترا صِرَاطًا سَوِيًّا راهی راست درست که سالک خود را
زود بمقصود رساند يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر
در نافرمانی خدای إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا
مر خدایرا فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ
ای پدر من میترسم أَنْ يَمَسَّكَ آنکه برسد بتو عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ عذابی از خدای
بسبب متابعت تو شیطانرا و چون عذاب الهی بتو رسد فَتَكُونَ پس باشی لِلشَّيْطَانِ
وَلِيًّا مر شیطانرا دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب قَالَ کفت
پدر ابراهیم و ترک کنندهٔ ایشان لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اکر باز نایستی از مخالفت یا از

کفتن عیب و مذمت ایشان لَأَرْجُمَنَّكَ هر اینه ترا دشنام دهم یا سنکسار
کنم وَاهْجُرْنِي و دور باش از من مَلِيًّا زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن
مانی قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ کفت ابراهیم که سلام بر تو یعنی میروم و وداع میکنم و کفته
اند مقابله کرد تهدید او را بسلام تا شاید که متأثر کردد و با یمان در آید در اخبار
مذکورست که چون ابراهیم عم قصد هجرت کرد پدرش کفت که از رفتن ملول میباش
که تو نیک خدایی داری ترا فرو نخواهد کذاشت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بایمان
او امید وار شده بر وی سلام کفت و فرمود که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که آمرزش
خواهم برای تو رَبِّي از پروردکار خود استغفار برای کفار استدعاء توفیق است
از حق سبحانه بر ایمان ایشان که سبب مغفرت میتواند بود إِنَّهُ كَانَ بدرستی
که خدای من بِي حَفِيًّا بمن مهربانست و مرا با جابت دعا وعده داده وَأَعْتَزِلُكُمْ
و کناره میکیرم از شما مراد آن دست و امثال او از بت پرستان میکوید که دوری
میجویم از همهٔ شما وَمَا تَدْعُونَ و از آن چیزی که میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای یعنی بتان وَأَدْعُو رَبِّي و میخوانم خداوند خود را و می پرستم بیکانکی عَسَىٰ
أَلَّا أَكُونَ شاید آنکه نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و پرستیدن خدای خود شَقِيًّا
نا امید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع اید و من
امید وارم که از حق سبحانه و تعالی بهرهٔ تمام کیرم ~ حاجت زکسی خواه که محتاجانرا
بی بهره نکرداند ز انعام عمیم • در بحر البحور فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم
از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا پدرش
نمرود و بتخانه تعلق بعشرها نکرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و در یک
نوبت بتانرا بشکست و آتش نمرودی برو سرد شد و با ساره و لوط عم عزیمت شام فرمود
و حق سبحانه از این هجرت خبر میدهد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنهنکام که دور شد ابراهیم
از بت پرستان و یکدا نشت ایشانرا وَمَا يَعْبُدُونَ و از آنچه که می پرستیدند مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره یعنی إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی
و پسر از و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه را کردانیدیم نَبِيًّا پیغمبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم
مر ایشانرا مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش خود کفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است

که بدیشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشانرا لِسَانَ صِدْقٍ سخن گفتنی
مشتمل بر صدق یاد کردنی که عَلِيًّا بلند و سایر میان مردمان اشارت باجابت دعاء
ابراهیم است صلوات الله علی نبینا و علیه حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین
وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ و یاد کن در قرآن مُوسَىٰ قصه موسی را عم إِنَّهُ بدرستی که او
كَانَ مُخْلَصًا بود پاک کرده شده از ادناس نقایص وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده شده
از نزد حق نَبِيًّا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی بانکه
اخص و اعلی است آن گفته اند که خدای اول وی را فرستاد پس وی خلق را خبر داد
وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه زبیر الْأَيْمَنِ از طرف
راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک گردانیدیم اورا بدرگاه قرب نَجِيًّا در حالیکه راز
گوینده بود با ما و انکه نجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی را علی نبینا و علیه
السلام بالا بردند از آسمانی باسمانی و از حجابی به پس حجابی دیگر تا بجاییکه آواز
قلم که توریت بدان نوشته میشد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق
سبحانه و موسی مگر یک حجاب صاحب کشف الاسرار گوید که حضرت موسی را علی
نبینا و علیه السلام هم روش بود و هم کشش اشارت بروش او ملجاء موسی عبارت
از کشش و قربناه نجیا سالک تا در روش است خطر دارد چون کشش در رسید
خطر را با او کاری نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه هست و جذبه محض جمعیت
تا خود روی بحاصلی چون او کشیدت واصلی • رفتن بکجا بردن بکجا این سیر است این
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ
یاری کردن برادر او هارون را بوزارت و تبلیغ هم نَبِيًّا در حالتیکه پیغمبر بود
وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِسْمَاعِيلَ قصه اسمعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود
صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده بخلق نَبِيًّا خبر دهنده
از حق آورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکانم تا تو بیایی سه شبانروز
و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت
هرکه این پایه وفایش کم است • آن نه وفا بلکه فریب و دم است • نیست بر مردم صاحب نظر
صورتی از صدق و وفا خوبتر • پس دیگر بار در صفت اسمعیل میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ

و بود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را و گفته اند همه امت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که
اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ
رَبِّهِ و بود نزد پروردگار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجهة استقامت اقوال و افعال
وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن إِدْرِيسَ قصه ادریس را که پسر برد شیث است
و جد پدر نوح است علیهم السلام و نام او اخنوخ بوده و بجهة درس علوم بادریس
ملقب شده و اول کسیکه بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد وی بود
و سی صحیفه بروی نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس صد سال قبل از وفات
آدم علیهما السلام متولد شد إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ بود صِدِّيقًا راست
گوینده با خلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ و برداشتیم اورا مَكَانًا عَلِيًّا
بمکان بلند که شرف نبوت است و درجه قرب یا اورا بیهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم
چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ادریس را
علی نبینا و عم در آسمان رابع ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست
ابن عباس رض فرموده که روزی ادریس را علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حرارت
آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است
از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا
بار آفتاب بروی سبک گردان و اورا از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار
از تاب آفتاب حوادث چه غم بود • آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست • حق سبحانه و تعالی
دعاء وی مستجاب گردانید و روزی دیگر آن فرشته که حامل آفتاب خود را سبکبار یافت
و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آنرا از حضرت عزت استدعا نمود و خطاب
رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا فرمود و من اجابت کردم فرشته استجازه نموده
بزیارت ادریس علی نبینا و عم بزمین آمد و بالتماس ادریس علی نبینا و عم کیفیت عمر
و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل در دیوان اعمال نگاه کرده فرمود
که حکم الهی درباره این کس که تو میگویی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی
شود چون فرشته باز آمد ادریس را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش
بشکرستان قدس پرواز کرده و دو دیگر آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس

ادریس بعد ازان فرشته با آسمان برد نزدیک مطلع آفتاب رسانید و نزد رب العالمین ادریس

علی نبینا و عم مشتاق دیدار وی شد و باذن حق سبحانه بزمین آمد و بولد ره یافت و بامر الهی
بالتماس ادریس جانش برداشت و باز حق سبحانه جان بوی داده عزرائیل او را باسمان برد
و دوزخ بدو نمود و از انجا ببهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اولئک آن گروه انبیا
که مذکور شدند از ذکریا تا ادریس عم الذین انعم الله آنانند که انعام کرد خدای
علیهم بر ایشان بانواع دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه من النبیین
از پیغمبران بیان موصول است یعنی آنانکه پیغمبرانند من ذریة آدم از فرزندان آدم که
ادریس است و باقی ایشان و ممن حملنا و از ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی مع
نوح با نوح عم و آنها غیر ادریس اند و من ذریة ابراهیم و از فرزندان ابراهیم عم و اسرائیل
و از ذریه یعقوب عم و ممن هدینا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق و اجتبینا
و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوة اذا تتلی علیهم چون خوانده شد بر ایشان آیات
الرحمن آیتهاء خدای را در کتب منزله بر ایشان خرّوا روی در افتادند سجّدًا در حالتی
که سجده کنندگان بودند خدایرا و بکیّا و گریندگان از خوف وی که مرا استماع و تلاوت
کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قران خوانید و بگریید و اگر نتوانید
خود را بتکلف بگریید دایم صالح مریه رحمه الله فرمود که در خواب قران بحضرت رسول
صلی الله علیه وسلم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست
مهیّج شوقست و چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد از دیده آب خون ریختن
گیرد و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول اعینهم تفیض من الدمع

ای دریغا اشک من دریا بدی ، تا نثار دلبر زیبا بدی ، اشک را از بهر او باران خلق ، کو هرست و
اشک بندان در خلق ، این سجده پنجم است از سجدات کلام الله حضرت شیخ قدس سره این سجده
را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجده انعام گفته و گریه که متفرع بر وست
آنرا گریه فرح و سرور و مبدا او درجه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت و منع جب
بهجت و مسرت پس سجده او طربست نه اندوه و تعب فخلف من بعدهم پس در رسیدند
از پس ایشان خلف فرزندان بد که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند
نماز را یعنی ترک کردند و اتبعوا الشهوات و پی روی نمودند آرزوهاء نفس را از
انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون پس زود باشد که ببینند

غیّا جزاء گمراهی و تباهکاری یا عذاب و زیان و گویند غیّ چاهیست در دوزخ
که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه بخدا پناه جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم
آتش او تیزتر و عذاب او سختتر که بی نمازان و متابعان آرزوها بدانجا برند الا من
تاب مگر آنکه باز گشته باشد از معصیتها و آمن و ایمان آورده بدل و زبان و عمل صالحا
و کرده کردارهای شایسته فاولئک پس آن گروه تایب مومن یدخلون الجنة در آورده
شوند و حفص فعل معلوم خوانده یعنی در آیند ببهشت و لا یظلمون و ستم دیده نشوند شیئا
در چیزی از پاداش خود یعنی از مزد ایشان کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشانرا
در آرند جنات عدن بوستانهاء اقامت التی وعد الرحمن آنها که وعده داده است خدای
بآن عباده بندگان خود را بالغیب بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده ببهشت و آن از ایشان
غایبست یا ایشان از آن غایب اند و چون وعده هست این غیبت باک نیست انه کان
بدرستی که هست وعده ماتیا وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنیست
و مومن بدان رسیدنی لا یسمعون نشنوند بهشتیان فیها در آن بهشتها لغوا
سخنی بیهوده و تباه الا سلاما لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملایکه یا از یکدیگر
ولهم و مر ایشانرا بود رزقهم روزی ایشان از نعم بهشتی فیها در جنت بکرة بامداد
و عشیا و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین روز ایشانرا نعمتهاء بهشتی رسانند چنانچه
عادت متنعمانست که در روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن
و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار
بشناسند در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها
معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان
بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تلک الجنة آن بهشت که
ذکر کردیم التی نورث آنست که میراث میدهیم من عبادنا از بندگان ما من کان تقیا
هر کرا پرهیزگار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از اصحاب
و ذوالقرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهم و استثنا نکرد تا تر ده
روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز جبرئیل عم فرو نیامد و حضرت رسول بعد از نزول
با او گفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل عم جواب داد و حکایت قول او در قران انست

وما نتنزل و فرو نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو له مر او راست
ما بین ایدینا آنچه در پیش ماست از کارهای آینده و ما خلفنا و آنچه از پس گذاشتیم یعنی امور
گذشته و ما بین ذلک و آنچه در میان ما کان و ما سیکون یعنی هست در حال امروز راست
لحکم در ابتدای آفرینش ما و در انتهای آجال و آنچه در مدت حیات ماهست و ما کان
و نیست و نبوده و نخواهد بود ربک نسیا پروردگار تو فراموشکار یعنی از حال ما آگاه
هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رب السموات والارض اوست آفریدگار آسمانها و زمین
و ما بینهما و آنچه در میان ایشانست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی ایشان
نشاید که فراموشکار بود فاعبده پس او را پرستش کن واصطبر و شکیبا باش لعبادته مر
پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و با بطاء وحی
دلتنگ مشو هل تعلم آیا میدانی له سمیا مر خدای را مانندی که مر او را الله توان گفت یا هم
نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی آن بوده که هیچ کس
از اهل شرک معبود خود را الله نگفتند بلکه اله میگفتند عزت احدیت و غیرت الوهیت
این اسم سامی را از تصرف کفار در ان و تسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت
و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت و شدت و رخا بذکر آن نام نامی جاری گردانید
الله الله چه طرفه نامست این • حرز دل و درد جان تمام این • بس بود نزد صاحب معنی
حسبی الله گواه این دعوی و یقول الانسان و میگوید انسان یعنی در میان ایشان میگوید
یا ابی ابن خلف استخوانهای ریزه شده می آورد و بطریق استبعاد میگوید ءاذا ما مت آیا
چون بمیرم من لسوف اخرج هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حیا زنده یعنی
چون تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید حق سبحانه در جواب او میفرماید
که اولا یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی انا خلقناه آنرا که بیافریدیم او را
من قبل پیش از این و لم یک و نبود شیئا چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که تفکر
کرد این معنی را که ایجاد معدوم شگفت است از جمع مواد بعد از تفرق آن فوربک
پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم ایشان یعنی کافران را
والشیاطین با دیوان یعنی با قرینان از شیاطین که در دنیا داشته باشد هر یکی را با قرین او در سلسله
مقید سازند ثم لنحضرنهم پس حاضر گردانیم ایشان را بعضی گفتند همه آدمیان را

حول جهنم گرداگرد دوزخ جثیا بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی
دوزخ جهت آنست تا سعدا بدانند که از چه بلیه خلاصی یافته اند سرور ایشان بیفزاید
و اشقیا آنکه خود از دوزخ ببینند و ملال ایشان زیاده گردد ثم لننزعن پس بیرون
آریم از نخست من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر کرا باشد از ایشان اشد
سخت تر و بسیار تر علی الرحمن عتیا بر خدای از جهت سرکشی و جرات یعنی اولا از هر
امتی آنرا که کافرتر و نافرمان تر جدا کنیم ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین هم بآنانکه ایشان
اولی سزاوارترند بها بآتش دوزخ صلیا از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست
سزای آنکه نخست او را در آتش افکنند و ان منکم و نیست از شما ای آدمیان هیچکس
الا واردها مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر وی گذرند آتش مرده و فسرده
گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما را
وعده فرموده بود که و ان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان
گویند قد وردتموها و هی خامدة بدرستی که شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب
نور ایمان شما فرو مرده بود بیر رومی قدس سره فرموده ~ مومن فسون بجو دانه ز آتش
سوز شر ره نماند که در جو نور روش کان هست ورود بر دوزخ علی ربک بر پروردگار
تو حتما جزمی و قطعی مقضیا کاری حکم کرده شد بر آن یعنی وعده ایست که البته واقع
خواهد بود و در آن خلاف نیست و جمعی بر آنند که ورود یعنی دخول است چه جابر بن عبدالله
رض از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ورود دخول است و هیچ بری
و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مومنان سرد و با سلامت باشد چنانچه
بر ابراهیم عم و موید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید ثم ننجی پس نجات دهیم الذین
اتقوا آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ و نذر الظالمین و بگذاریم
ستمکاران را فیها در آتش جثیا بزانو در آمدگان و اذا تتلی و چون خوانده شود
علیهم بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما بینات هویدا و روشن معانی آن یا دلایل یا اعجازش
قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند نضر و دیگر قریش للذین آمنوا مر آنان را از فقرا
که گرویده اند یعنی توانگران درویشان را گویند ای الفریقین کدام این دو گروه مومن
و کافر خیر بهترند مقاما از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل نزه است و همه

اسباب معیشت در وی آماده و شما را نه گوشه ایسته معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از
خیر مقام حسن حال و وسعت معیشت است ملخص کلام مشرکان مومنان را میگفتند
از ما دو گروه کدام خوشحال ترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه
در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب‌اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بناء
افتخار و مباهات ایشان را درهم شکسته فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروه‌ها را که مجتمع بودند در زمانی واحد و بحسب واقع
بودند هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان
باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیات و منظر نه آن مال هلاک از ایشان دفع کرد
و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت س بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن
کان را بشبی برند و این را به تبی قُلْ بگوی مر ایشان را که بمال و منازل مفتخر و مستظهرند
که غره مشوید زیرا که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فَلْيَمْدُدْ
پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را
خدای و باز نمیکشد عمر او را مَدًّا باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت در
بدو میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده‌اند بدان إِمَّا
الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل و اسیر وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهده انواع
خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که بدترست از آن دو گروه مَكَانًا
از جهت مکان چه جای مومنان در جنات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران
وَأَضْعَفُ و بدانند آنرا که ضعیف‌ترست جُنْدًا از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکار
چه اهل ایمان را از خدای تعالی و ملایکه و انبیا مددکاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و مدد
دار نباشد وما للظالمين من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ و می‌افزاید خدای در دنیا الَّذِينَ
اهْتَدَوْا آنانرا که راه یافته‌اند بکتاب او هُدًى راه نمودن یعنی گرویده‌اند بانچه از قرآن
نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشان را بتصدیق هر چه دیگر منزل میشود زیاده میکند
وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربعه و غیر آن آثارها
خَيْرٌ بهترست عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا و بهترست
از جهت باز گشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مال است در آخرت وبال و نکال خواهد بود

اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت
و هم حسن المآب س بدنیی سرافراز و نامدارند بعقبی کامران و کامکارند
آورده‌اند که خباب بن الارت را رض بر عاص بن وایل سهمی دینی بود و قرضی او را
باداء آن تقاضا میکرد و او گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب رض گفت
لا والله کافر نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه در وقتی که برانگیخته شوم عاص
گفت آن روزی که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق
است من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد
که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی او را که نگروید بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا
دلایل وحدت وَقَالَ و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه
داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع
شده بر غیب و لوح محفوظ را بمطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید أَمِ اتَّخَذَ
یا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای عهدی و پیمانی بر این صورت
كَلَّا نه چنانست که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا
يَقُولُ آنچه میگوید تا بران او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند وَنَمُدُّ
لَهُ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته
گردانیم عذاب او را بدین وجه که عذاب بر بالای عذاب بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث
گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی
مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بما بوقت مرگ یا در روز رستخیز فَرْدًا تنها نه مال
رفیق او و نه فرزند قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان چون اصنام و ملایکه لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان
لَهُمْ عِزًّا مر ایشان را عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک
خدای كَلَّا نه چنانست که عزیز گردند سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی
انکار کنند آلهه ایشان را و مقر نباشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون
باحوال قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بتان را وَيَكُونُونَ و باشند عَلَيْهِمْ بر
معبودان خود ضِدًّا دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی

و ندانستی إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنرا که فرستادیم دیوانرا عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان
مسلط ساختیم یا قرین ویرا فیق ایشان تَؤُزُّهُمْ میجنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی
یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی و از جای می برند بتسویلات و وسواس فَلَا تَعْجَلْ
عَلَيْهِمْ پس مشتاب بر ایشان یعنی بعذاب ایشان بتعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ جزین نیست
که بشماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشانرا عَدًّا شمردنی که در ان غلط نیست چون آن
ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن روزی که ما
نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آریم پرهیزکارانرا و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای
بخشاینده وَفْدًا در حالتی که سواران باشند بر نجایب بهشت یعنی ایشانرا شتران بهشت
بر نشانند بجنت و ثواب ازدرگاه . ملوکی برند امام قشیری قدس سره فرموده که بعضی بر نجایب
طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنانکه بر مراکب طاعت باشند بهشت
جویانند ایشانرا بروضهٔ جنان برند و آنانکه بر نجایب همت باشند خدای طلبانند ایشانرا
بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگرست و رحمان جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که
ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی پیش او ایستاده دعا میکرد که خدایا بروی
رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بر و زد که ای غافل سی سالست که بهشت را با قصور
و غرف و حور و قصور بر من جلوه میدهند و من گوشهٔ چشم همت بر و نیفکنده ام اکنون
بدرگاه قریب میروم رحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی
مرغ فردوس ار برای دید نش با بد مرا . نی جمالش روضهٔ جنت چه کار آید مرا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ
و برانیم کافرانرا إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا تشنگان یا
پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند و نیابند متقی و نه مجرم در خواست
هیچ شفیعی إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا
پیمانی برای شفاعت و آن بیمان توحیدست و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن
مگر از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا و گفتند کفار یهود و نصاری
اندیشیحمل که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملایکه و عیسی
و عزیر علیهم السلام بگوای محمد صلی الله علیه و سلم مر ایشانرا لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که
آورده اید شَيْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک

نجایب جمع شتران

نزدیک شد که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ
و باز شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتد کوهها هَدًّا و بشکند شکستنی یعنی پاره
پاره گردد أَنْ دَعَوْا از انکه خواندند لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر خدایرا فرزند یعنی بدو اسناد کردند وَمَا يَنْبَغِي
و نسزد و لایق نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدایرا أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد وَلَدًا فرزندی چه
اتخاذ ولد مقتضی مجانست زیراکه ولد از جنس والد باید و حق سبحانه و تعالی از مجانست
منزه است یا بغنای ذات محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار بزینت
بدیشان إِنْ نیست كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و هر که در آسمانها و زمین است إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ
مگر آینده در قیامت بسوی رحمان عَبْدًا در حالتی که بنده باشد لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بدرستی
که همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون
نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده است اشخاص و افعال ایشانرا عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان
آتِيهِ آینده اند بوی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها بی اتباع و انصار
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده
سَيَجْعَلُ زود باشد پدید کند لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ برای ایشان خدای وُدًّا دوستی
در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند به اسباب و وسایط آن در حدیث آمده
که چون حق سبحانه و تعالی بنده را دوست دارد و جبرئیل را علیه السلام گوید که من فلانرا
دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل عم او را دوست گیرد و منادی کند
در میان اهل آسمان که حق تعالی فلانرا دوست میدارد شما هم او را دوست دارید پس
آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان
او را نیز دوست گیرند فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جزین نیست که آسان کردانیده ایم قرانرا که منزل
ساخته ایم بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ
تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو پرهیزکارانرا که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنْذِرَ بِهِ
و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا گروهی ستیزندگانرا سخت خصومت را وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند
هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی از
مشرکانرا بهلاک رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی و می بینی مِنْهُمْ از آن هلاک
شدگان مِنْ أَحَدٍ یکی را أَوْ تَسْمَعُ یا می شنوی لَهُمْ مر ایشانرا رِكْزًا آواز پوشیده

یعنی چون عذاب ما بریشان فرود آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی که کسی ببیند
و نه آوازی که بجای کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکدام در نساخته و همه را بدست
فنا در دام خمول و نسیان انداخته کان لم یخلقوا و لم یکونوا ❧ کو اثر از سروران تاج بخش
کو نشان از خسروان تاج دار • سوخت دیهیم شهان کامجوی • خاک شد تخت ملوک کامکار

سوره طه بسم الله الرحمن الرحیم طه در هیچ یک از حروف
مقطعه که مبادی سوره است این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه
دانند و گویند اسم قرانست یا اسم سوره یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی
بر آنند که اسمیست از اسماء حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنانچه مزمل و یا مدثر پس منادی
باشد حرف ندا از و محذوف یا اشارتست بدو اسم آنحضرت که طا لبست و هادی یعنی طالب
شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل
اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقایق سلمی آورده که طه اشارتست بانکه طی
کرده شد نقوش اکوان از صفحه سر محمدی صلی الله علیه و سلم و ها رمزیست از انکه هدایت
یافت بقرب مکون سرمدی و بقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند و هر یک اشارتست بچیزی
در تبیان آورده که قسم بطول و هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت
پناهی و در تیسیر از امام جعفر صادق رضی نقل میکند که طه سوگندیست بطهارت اهل بیت
رسول صلی الله علیه و سلم لقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقول بعضی طا و ها اشارتست
بجنت و نار باشد و در زاد المسیر آورده که طا طیبه است و ها مکه و بدین دو حرف
محترم قسم یاد کرده یا طا طلب غازیانست و ها هرب کافران یا طرب اهل جنانست
و هوان ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوعست
بازای یا رجل بلغت عک یا حبشه یا بنطیه یا سریانیه کما قیل ع ان السفاهة طاها فی خلایقکم
و دیگری گفته ع ملتفت بطاها فی القتال فلم یجب • و بدین قول منادی حضرت رسول
باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد
و غالب آنست که ماه را مرتبه بدریه در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این
خطاب مندرج است که ای ماه چهارده و منادی حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم
و بدین اشارت بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت کما لا یخفی علی العرفاء ❧

ماه چون کامل شود انور بود • زانکه او مرآت نور خور بود • گاه ماه بدری و گه شاه بدین
صدر تو مشروح و کارت شرح صدر • در شب تاریکی کفر و ضلال • انجمنت روشن
شد از انوار جلال • و گویند طاها در اصل طاء ها بود که همزه را حذف کرده اند
طا امرست از وطاء یطاء و ها کنایت است از ارض کنایت غیر مذکور در بدایت حال
که حضرت پیغمبر صلعم بتهجد برخواستی و بیک قدم ایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش
ورم کرد این سوره نازل شد و امر فرمود که طاها یعنی بسپر بقدمین خود زمین را یعنی
کف هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابو جهل و اضراب او حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
گفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته با طعنه میزدند که قران بر محمد صلعم فرو
نیامده مگر برای انکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که طه ای مرد که هیچکس چون تو قدم
در میدان مردی ننهاده ما انزلنا نفرستادیم ما علیک القران بر تو قران را لتشقی تا در
رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطه قیام در نهان الم و درم بپای تو محنت رسد الا تذکرة
لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لمن یخشی مر انکس را که بترسد تخصیص خاشی
بانکه تذکیر عام است جهت انتفاع اوست با آن تنزیلا فرو فرستاده شد فرو فرستادنی
ممن خلق الارض از انکسی که بیافرید زمین را والسموات العلی و آسمانهاء بلند را الرحمن که
بیان بخشایش علی العرش استوی بر عرش مستولی شد امرا و اضافه استیلا بعرش با انکه حق
سبحانه بر همه موجودات مستولیست جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تاویلات
ما تریدی مذکورست که عرش بمعنی ملک آید و حق سبحانه و تعالی بر ملک خود مستولی
و غالبست در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره درین آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت
استوی له ما فی السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استواء خداوند
بر عرش در قرانست و مرا بدین ایمانست تاویل نجویم که تاویل درین باب طغیانست بظاهر
قبول کنم و بباطن تسلیم نمایم که این اعتقاد سنیانست اما میدانم که نه محتاج مکانست ❧
نه عرش بردارندهٔ اوست که اوست بردارنده و نگاه دارندهٔ عرش داورست
بی مکان ره یافت سوی شرح زمان • بی بیان دار دخبر ز و نی عیان • این همه مخلوق و حکم
خالق عالم نعالم برترست له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات
علویه و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه و ما بینهما و آنچه

میان هر دو باشد از اصناف ملایکه وطبقات تاریکی وهوا به وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ وآنچه در زیر
طبقهٔ ترابیست از زمین ثری طبقهٔ زیرین است از طبقات ارض وآن موضعی است که صخرهٔ
صما بربالای اوست در تیسیر وغیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست
که هفت زمین بر دوش فرشته وقدمین فرشته بر صخره است وصخره بر شاخ گاو بیست از
فردوس وقوایم گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر وماهی ثابتست بر بحر وبحر بر جهنم وجهنم
بر زمین ریح وریح بر حجابی از ظلمت وآن حجاب بر ثری وعلم اهل آسمان وزمین تا ثری بیش
نرسد وما تحت الثری جز حق سبحانه وتعالی نداند وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ واگر آشکارا کنی سخن
را فَإِنَّهُ پس بدرستی که يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را وَأَخْفَى وآنچه پوشیده ترست
از پوشیده گویند سر آنست که بنده میکند ومیپوشد واخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد
کرد یا سر آنست که با کسی گوید واخفی آنکه در دل خود پنهان دارند اللَّهُ او ستخداوند
بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزای پرستش مگر او لَهُ مر او راست الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
نامهای نیکو یا صفتهاء پسندیده وَهَلْ أَتَاكَ وآمده است بتو حَدِيثُ مُوسَىٰ خبر موسی
عمران قصهٔ او دانسته پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن إِذْ رَأَىٰ ویاد کن چون دید
موسی نَارًا آتشی را در اخبار آمده که چون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری
طلبید که بمصر رود ومادر وبرادر خود را بیند شعیب عم اجازت داده اهل او را با او
روان کرد شبی که سوا سرد ومظلم وبرف می بارید ایشان راه گم کرده بنزدیک وادی
ایمن رسیدند وصفورا دختر شعیب عم که حلیلهٔ او بود در وضع حمل بود بآتش
محتاج شد موسی عم چند انچه سعی فرمود از سنگ وآهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور
آتشی دید فَقَالَ پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل وعیال وخدم خود را که درنگ کنید در همین
موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّي آتِيكُم شاید که بیارم برای شما
مِّنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعلهٔ در سر چوب یا نی گرفته یا جمع خود را از آن یعنی فتیلهٔ یا چیزی
روشن کنم یا اخگری بیارم أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ یا شاید که بیابم بر سر آن آتش هُدًى راه نمایی
که ما را بشارع برساند پس کسان خود را بگذاشت وتنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا
پس آنهنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درخت سبز که عناب یا اوسج بود بر او ... درخت
ودر حوالی آتش هیچکس نی متحیر شد وا روشنی آتش وسبزی درخت متعجب بود که ناگاه

نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ندا کرده شد که یا موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستی که من منم پروردگار تو
تکرار ضمیر برای تأکید وتحقیق است یعنی شک مکن ومتیقن شو بانکه من آفریدگار توام
فَاخْلَعْ پس بیرون کن وبیفکن از پای خود نَعْلَيْكَ نعلین خود را گفته اند که آن نعلین
نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ واصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده وطاهر اما
حق سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی علی نبینا وعلیه السلام تراب ارض مقدسه را
مس کند وبرکت آن بپای وی رسد ومحققان گفته اند این تعلیم طریق تواضع وادبست
که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت ولهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره وغیر
او پای برهنه سیر میفرموده اند
گنجی که زمین وآسمان طالب اوست • چون در هر کوی برهنه پا مان دارند •
وگفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر
اهل وولد فارغ کن امام قشیری رحمه الله فرموده که فکر دنیی وآخرت را از دل بیرون
افکن یعنی در تفرید قدم برد وکون نه إِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه
مبارک ستوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ ومن برگزیده ام ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ
پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَىٰ مر آنچه بر تو وحی کرده میشود وآن وحی کدام است إِنَّنِي
أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا ونیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا
پرستش کن واین وحی مقصور بوده بر تقریر توحید که منتهی علم است وامر بعبادت که
کمال علم است پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرموده که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وبپای دار
نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا من ترا بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت
رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا جهت تخویف بعد از آنکه
که وقت آن معلوم نیست اتم واشد باشد واگر اخفا یعنی سلب خفا دارند معنی آنست که
نزدیک شد که ظاهر گردانم آنرا لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیه یعنی قیامت بی شک آینده است
تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعَىٰ بآنچه میشتابد از عملها ومیکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ
پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَن لَّا يُؤْمِنُ آنکس که نمیگرود بِهَا بوقوع
آن وَاتَّبَعَ وپی روی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خود را پس بصدود این کس از راه مروی
فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی خطاب بموسی عم است ومراد امت اویند امام علم الهدی وفقیه
ابو اللیث رحمهما الله بر آنند که انا انجاک وانا اخترتک تا انجا خطاب حضرت پیغمبر است صم

وبين تقيد مراد امت وي باشند القصه چون موسى على نبينا وعم نعلين بيرون
كرد ودر وادي مقدس قرار گرفت خطاب رسيد كه وما تلك وآن چه چيزست بيمينك
يا موسى بدست راست تو اي موسى حق سبحانه جهة استيناس موسى ورفع هيبت با وي
سخن گفت و پرسيد كه چه داري در دست استفهام متضمن تنبيه است يعني حاضر باش
تا عجايب بيني قال گفت موسى عم هي عصاي اين عصاي منست وآن عصا از چوب مورد
بهشت بود طول او ده گز موسى بود و دو شاخ ودر زير او سنان نشانده ونام وي عليق بود يا نبعه
از آدم على نبينا وعم ميراث بشعيب رسيده بود وازو بموسى رسيده القصه جواب داد
وجمله تعداد نعم ربانيه بران افزود وگفت اتوكؤا تكيه ميكنم عليها بران عصا چون مانده
ميشوم در راه يا وقتي كه بر سر رمه مي باشم كه مي چرند واهش وفرو ميريزم برگ از درخت بها
بدان عصا على غنمي بر گوسفندان خود ولي فيها ومرا دران عصا مآرب اخرى كارهاي ديگرست
آورده اند كه در راه با موسى سخن گفتي واز سباع وهوام او را نگاه داشتي وبا دشمن وي حرب
كردي وچون در خواب بودي رمه را محافظت نمودي وبسر چاه كه رسيدي تنه او حبل و
شعبتين او دلو شدي وچون بر زمين زدي درختي سايه دار گشتي وهر ميوه كه مرغوب موسى
على نبينا وعم بودي بر وي پديد آمدي ودر شبهاي تيره چون شمع وچراغ نور دادي وچون
موسى اجمالا گفت كه مرا با وي كارهاست قال گفت خداي القها يا موسى بيفكن او را اي موسى
حضرت موسى گمان برد كه او را نيز همچون نعلين دور مي بايد افكند فالقيها پس بيفكند آنرا
از قفاي خود في الحال آوازي عظيم بگوش وي رسيد باز نگريست فاذا هي پس آنجا آن عصا
حية ماري بود تسعى مي شتافت بهر جانب آورده اند كه اول ماري نر شد بر پي عصا
بعد از آن بزرگ شد برابر شتري بختي ودراز گشت وبجاي قايمه سطبر گونه رفتن آغاز
كرد وميان كنارهاي دهن او هفتاد با جمله ذرع بود ودر دهان او دندانها بزرگ ودو
چشمش چون برق ميدرخشيد به سنگهاي عظيم رسيدي بيك لقمه كردي ودرختان بزرگ
از بيخ بر كندي وبخوردي چون موسى عم وي را ديد ترسان شده روي بگريز نهاد قال خذها
گفت خداي كه بگير وي را ولا تخف ومترس از وي سنعيدها زود باز گردانيم وببريم او را سيرتها
الاولى بهيات نخستين كه داشت يعني همان عصا سازيم چون خطاب الهي بموسى رسيد روي
باز دهان شده دست خود در دهان او كرد ولحيتين او را بر گرفت همان عصا شد ودو شعبه

در دست وي دل موسى عم آرام گرفته ديگر باره ندا آمد كه واضمم يدك ضم كن وبيار دست خود را
الى جناحك بسوي پهلوي خود در زير بغل تخرج تا بيرون آيد بيضاء سفيد روشن من
غير سوء نه عيبي وعلتي يعني سفيدي برص نباشد بلكه سفيدي درخشنده وباشعاع بود مانند
برق آية اخرى فراگير آيتي وعلامتي ديگر بر نبوت خود لنريك اينچنين كرديم تا بنماييم ترا من آياتنا
الكبرى بعضي از نشانهاي بزرگ ما اذهب برو بدين دو معجزه الى فرعون بسوي فرعون ودعوت
كن او را بپرستش من انه طغى بدرستي كه او از حد گذشته دعوي ربوبيت ميكند چون حضرت
موسى على نبينا وعم مامور شد بدعوت فرعون بالخود انديشيد كه من تنها با فرعون ولشكر وي
مقاومت نتوانم كرد پس از خداي تقويت طلبيده آغاز دعا كرد واز وي نياز قال گفت رب
اشرح لي صدري اي پروردگار من كشاده گردان براي من سينه مرا تا دروي بگنجد آنچه بمن وحي
ميكني يا مرا متحمل وبردبار سازي تا از هر سخني تنگ دل نشوم ويسر لي وآسان كن براي من
امري كار مرا كه تبليغ رسالتست واحلل وبگشاي عقدة گره را من لساني از زبان من
يفقهوا قولي تا فهم كنند سخن مرا آورده اند كه فرعون روزي موسى را عم بر كنار داشت
موسى را عم بر كنار داشت موسى دست بريش مرصع او دراز كرد وقدري از آن بركند وبر
فرعون خشم گرفت وبقتل او حكم كرد وآسيه خاتون عذر خواهي آغاز كرد كه موسى كودك
جوهري رخشان ديد وبدان متوجه شد واگر جمره آتش بيند هم دست بدان خواهد
رسانيد پس طشتي وظرفي پر از ياقوت پيش موسى آوردند وجبرئيل دست وي را گرفته بسوي
جمر آتش برد وجمره برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت وگره بران بماند سخنش
نيك مفهوم نمي شد اينجا درخواست كرد تا آن عقده منحل گردد وديگر گفت واجعل لي وگردان
براي من يعني مقرر كن وزيرا ياري دهنده يا بار بردارنده من اهلي از كسان من
هارون اخي هارون برادر مرا اشدد به محكم كن بوي ازري پشت مرا واشركه وانباز
كن وي را في امري در كار من يعني شريك ساز وي را در نبوت با من كي نسبحك تا ترا پاكي ياد كنيم
يا براي تو نماز گذاريم كثيرا بسيار ونذكرك كثيرا وياد كنيم ترا بحمد وثناي بسيار انك
بدرستي كه تو كنت هستي بنا باحوال ما بصيرا بينا يا توانا پس بانجح صلاح ما در آنست
قال قد اوتيت گفت خداي بتحقيق داده شدي سؤلك يا موسى مطلوب ومسئول خود را
اي موسى يعني هرچه خواستي بتو دادم ولقد مننا وبدرستي كه منت نهاده ايم عليك بر تو

ونعمت داده‌ایم ترا مَرَّةً اُخْرٰی در وقتی دیگر اِذْ اَوْحَیْنَاۤ چون وحی کردیم اِلٰۤی اُمِّكَ بسوی
مادر تو مَا یُوْحٰی آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که تو زاده بودی
کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو درمانده شده الهام ساختیم و یا بزبان
ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم اَنِ اقْذِفِیْهِ آنکه بیفکن موسی را فِی التَّابُوْتِ در صندوق
بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی و سر آنرا بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِیْهِ پس بیفکن آن تابوت
را فِی الْیَمِّ در دریاء نیل فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ پس باید که بیفکند دریا صورتش امر است و معنیش خبر
دریا او را می افکند بِالسَّاحِلِ بکناره یَاْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِّیْ دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَّهٗ و دشمنی
که او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهة مبالغه عداوت است آورده اند که مادر موسی
با مصالح موسی را در صندوقی نهاده بدریای نیل افکند و جویی از آن دریا بخانه فرعون
می رفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون
صندوق بپیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کردند کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد که
ماه زیباست ولیکن روی تو زیباتر از وست · چشم نرگس چه کنم کو رعناتر از وست · قتاده رحمه الله
فرموده که در چشمهاء موسی علی نبینا و علیه السلام ملاحتی بود هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه
و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه و تعالی
میفرماید وَاَلْقَیْتُ عَلَیْكَ و افکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی که بود مِّنِّیْ از من یعنی تخم محبت ترا در دلها
بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلٰی عَیْنِیْ بر دیده من یعنی
بعلم و ارادت من در خبر است که فرعون و آسیه او را بفرزندی بر داشتند و بترتیب
مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی علیه السلام شیر وی نگرفتی مادر
موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا
میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال
مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمیخورد خود را پیش آسیه افکند اِذْ تَمْشِیْۤ یاد کن چون میرفت
اُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُوْلُ پس گفت هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلٰی مَنْ یَّكْفُلُهٗ بر کسی که
تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر چنین کسی باشی با تو احسان کنیم مریم بیرون
آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی را بر کنار وی نهادند فَرَجَعْنٰكَ پس باز گردانیدیم ترا اِلٰۤی
اُمِّكَ بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم كَیْ تَقَرَّ تا شاید روشن شود عَیْنُهَا چشم مادر بلقاء

تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی
که اسرائیلی بتو استغاثه کرد از و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهت قصاص
فَنَجَّیْنٰكَ پس رهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنّٰكَ
و بیازمودیم ترا فُتُوْنًا آزمودنی یعنی ترا در بوتهٔ بلاها افکندیم و پاک و خاص بیرون آمدی
قصهٔ ولادت حضرت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورهٔ قصص مشروح می آید
فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِیْنَ سالها فِیْۤ اَهْلِ مَدْیَنَ در میان اهل مدین و آن ده یا بیست
و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلٰی قَدَرٍ یّٰمُوْسٰی بر اندازهٔ که مقدر
کرده بودم ای موسی و اینجا با تو سخن گفتم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدم و خاص ساختیم
لِنَفْسِیْ برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتم اِذْهَبْ اَنْتَ برو تو وَاَخُوْكَ و برادر تو بِاٰیٰتِیْ
بمعجزهاء من وَلَا تَنِیَا و سستی مکنید فِیْ ذِكْرِیْ در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت
اِذْهَبَاۤ بروید هر دو اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰی بدرستی که او در طغیان و
عصیان از حد در گذشته است فَقُوْلَا لَهٗ پس سخن گویید با او قَوْلًا لَّیِّنًا سخن گفتنی نرم
یعنی مدارا نمایید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت مثل هل لك الی ان تزکی
مباد اگر درشتی نمایید با او بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید
و گفته اند که او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و ابو مرة نیز گفته اند
و بر هر تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهٗ یَتَذَكَّرُ شاید او پند گیرد بکلام شما اَوْ یَخْشٰی یا بترسد
از عذاب خدا تذکر بهرهٔ متحققان است و خشیة حصهٔ متوهمان پس موسی علی نبینا و عم
محل متوجه مصر شد و باسر اهل خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی عم شب
انتظار بردند و نیامد و روز نیز از وی خبری نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند قضارا
جمعی از اهل مدین بگذر رسیدند و صفورا را بشناختند پیش پدرش بردند و بعد از غرقه
شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود وحی آمد و
آمد بهارون عم باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و
موسی عم شرح احوال بتمامی باز گفت و بعد از آنکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت
نمود خبر داد هارون عم گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون آنچه تو دیدی زیاده شده
و بادنی سببی حکم بقتل و قطع و صلب میکند موسی عم اندیشه ناک شد و هر دو برادر باتفاق

قالا ربّنا كفتند اي آفريدكار ما انّنا نخاف بدرستي كه ما ميترسيم ان يفرط علينا ازانكه
فرعون پيشي كيرد بر ما يعني تعجيل كند بعقوبت ما و نكذارد كه معجزه بدو نماييم او ان يطغى
يا انكه زياده كند طغيان خود را و نسبت بحضرت مقدس تو سخني بي ادبانه كويد قال كفت خداي
كه اي موسي و هارون لا تخافا مترسيد از افراط و طغيان او انّني معكما بدرستي كه من
با شما ام بحفظ و نصرت اسمع ميشنوم دعاء شما يا آنچه او كويد بنسبت من و ارى و مي بينم
آنچه كند با شما يعني خاطر جمع داريد كه من شنوا و بينا ام نكذارم كه ضرري بشما رساند فأتياه
پس بيايد بدو فقولا پس بكوييد انّا رسولا ربّك ما دو فرستادهٔ پروردكار توييم فارسل
معنا پس بفرست با ما بني اسرائيل فرزندان يعقوب را تا بارض مقدسه باز رويم كه مسكن
آباء من بوده و لا تعذّبهم و عذاب مكن ايشانرا بتكليف اعمال شاقه و كرفتن مقاطعه و قتل
اولاد قد جئناك بآية بدرستي كه آورديم نشاني يعني معجزه من ربّك از نزديك آفريدكار تو والسلام
وسلام ملايكه يعني خزنهٔ بهشت على من اتّبع الهدى برانكسيست كه پيروي ايمان كند و راه راست
رود با سلامتي هر دو سرا مر وراست انّا قد اوحي الينا بدرستي كه وحي كرده اند بما يعني پروردكار
ما حكم فرموده انّ العذاب بانكه عذاب ديني و اخروي على من كذّب برانكسيست كه تكذيب كند
آنرا كه آورده ايم و تولّى و پشت بر آن كند و از آن اعراض نمايد پس موسي و هارون على نبيّنا
وعليهما السلام بحكم الهي بدركاه فرعون آمدند بعد از مدّتي كه ملاقات او ميسّر شد كفتند
ما رسولان پروردكاريم تو را بعبادت او ميخوانيم و آن كلمات كه حق سبحانه تلقين كرده بود ادا
كردند قال كفت فرعون فمن ربّكما يا موسى پس كيست پروردكار شما اي موسي كه مرا بپرستش
او دعوت ميكنيد نكته در آنكه موسي را تخصيص كرد با آنكه خطاب با هر دو برادر بود آنست
كه دانسته بود كه بر زبان موسي عقدهٔ هست و سخن او نيك مفهوم نميشد خواست كه او را نزد
حضار مجلس انفعال دهد و از اختلال عقده خبر نداشت پس موسي بزبان فصيح قال كفت ربّنا
الذي پروردكار ما آنكسي است كه از محض رحمت اعطى داده است كلّ شيء هر چيزي را از انواع
مخلوقات خلقه صورت او و شكل او لايق و موافق حال او يا داد هر يكي را از خلايق آنچه
قوام و استقلال او در وجود و معاش بدانست ثمّ هدى پس راه نمود او را بدان يعني شناسا
كردانيد بكيفيت انتفاع از آن يا هر حيواني را نتيجه داد نظير او در خلق و صورت
و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و كفته اند خلقه مفعول اوّل است و تقدير كلام اينكه

داد آفريدكار خود را هر چيز كه بدان محتاج اند و چون مقصود بيان معطى به است
آنرا تقديم كرد و فرعون كه اين سخن بشنيد بترسيد كه مبادا قوم او بعبادت چنين
خدايي ميل كنند سخن را بجاي ديكر كشانيد و جهت تعيين موسي عم قال كفت
فرعون فما بال القرون الاولى پس چيست حال اهل قرنهاي نخستين چون نوح و عاد
و ثمود كه اين خداي را نپرستيدند اينزمان در سعادت و دولت اند يا در شقاوت
و نكبت قال كفت موسي عم علمها علم حال و مآل آن كروه عند ربّي نزديك
آفريدكار منست في كتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا يضلّ خطا نميكند و فرو
نميكذارد ربّي پروردكار من هيچ چيز را و لا ينسى و فراموش نميكند بلكه دانش
او بهمه محيط است و من بنده ام مثل شما نميدانم مكر آنچه مرا از آن خبر دهد و كفته اند
مراد فرعون استفسار حال قيامت بود كفت چيست حال كذشتكان كه بر آنچه نمي شوند
موسي عم جواب داد كه آن راجع بخداي منست كسي ديكر نميداند و باز بسر همان سخن اوّل
رفت كه وصف حق سبحانه ميكرد و كفت پروردكار من الذي جعل آنست كه كردانيد
لكم الارض براي شما زمين را مهدا فراش كسترده كه بر آن مي نشينيد و مسكن مي سازيد
و سلك لكم و روشن كرد براي شما فيها در زمين سبلا راهها تا بر آن راه از
زمين بزميني ميرويد و بمصالح خود قيام مينماييد و انزل من السماء و فرو فرستاد
از آسمان ماء آبي كه بارانست فاخرجنا به پس بيرون آورديم بسبب آن آب
التفات از غيبت بتكلم تنبيه است بر كمال قدرت و حكمت يعني كسي را جز ما اخراج ميسّر
نيست يا بيرون مي آييم بآب باران ازواجا اصناف كوناكون من نبات شتّى از رستنيهاء
پراكنده كه لون و طعم و رايحهٔ هر يك مخالف آن ديكريست با وجود اتحاد آب و زمين كلوا
پس كفتيم بخوريد از آنچه بيرون آورده ايم هر چه خوردن را شايد از ثمار و حبوب وارعوا
و بچرانيد انعامكم چهارپايان خود را در چراكاهها تا بخورند كياهها كه خوردن شما را نشايد
انّ في ذلك بدرستي كه درين كه مذكور شد لآيات هر آينه دلالتهاست بر قدرت باري
و وحدت او لاولي النهى كه درين كه مذكور شد مر خداوندان خرد را كه عقول ايشان ناهي
باشد از اتباع باطل و ارتكاب قبايح منها از زمين خلقناكم آفريديم شما را
يعني اصل خلقت پدر شما و اوّل مواد ابدان شما خاك زمين است در بيان فرموده

که حق سبحانه فرشته میفرستد تا ان خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری بر میدارد
و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و آنکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در
همان خاک مدفون میگردد چنانچه حق فرمود شما را از زمین افریدیم وفیها نعیدکم
و در زمین باز بریم بعد از مرگ ومنها نخرجکم و از زمین بیرون آریم تارة اخرى
باری دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی فرماید بیت بخاک در آرد خداوند پاک
دگر ره برون آرد از زیر خاک • بران حال کآید بخاک اندرون • بران گونه از خاک آید برون •
اگر پاک در خاک گیری مقام • برآیی از او پاک و پاکیزه نام • پس فرعون بحجت و معجزه
طلبید و حضرت موسی علی نبینا وعم عصا بیفکند اژدها شد و باز گرفت همان عصا شد
و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و منکر بود چنانچه حق
سبحانه فرمود ولقد اریناه و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آیاتنا کلها همه معجزها
که بموسی عم داده بودیم فکذب پس بدروغ نسبت داده موسی را وابى و سرباز زد
از انکه ایمان آرد و فرمان برداری کند از روی عناد قال گفت اجئتنا آیا آمدی بسوی
ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر ست بسحرك یا موسی بجادوی
خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل
را متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فلنأتینك بسحر پس هر اینه بیاریم ما برای تو
جادویی مثله مانند جادویی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو نبی نیستی
جادوگری فاجعل پس مقرر کن بیننا وبینك میان ما و میان خود موعدا وعده مجمع
معارضه چنان وعده که هیچ وجه لا نخلفه خلاف نکنیم آن را نحن ولا انت نه ما و نه تو
و چون وعده برسد حاضر شویم مكانا سوى در جایی که مساوی باشد مسافت قوم
ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردمان نظاره
توانند کرد قال گفت موسی عم موعدكم زمان وعده شما يوم الزينة روز آرایش قبطیانست
و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی شدندی و تماشا کردندی
یا روز نیروزه بوده یا عاشورا وان یحشر الناس و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضحى در
چاشتگاه که روشنترست از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیانست بوقت چاشت
حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد

سمت وقوع پدید و خبر ان باطراف و اکناف عالم برسد فتولى فرعون پس برگشت
فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و جهت جمع کرده سحر و آلات سحر ثم اتى
پس آمد بوعدگاه با ساحران قال لهم موسى گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات
نمود با ایشان که ای قوم ويلكم وای بر شما لا تفترو افترا مکنید و مبندید على
الله كذبا بر خدای دروغی که آیات او را سحر گویید و خواهید که با او معارضه
کنید یا دروغ بر خدای بندید بشرکت دیگری با او فيسحتكم که مستاصل کرداند و بیخ
برکند شما را بعذاب بعذابی که نازل کرداند بر شما وقد خاب و بدرستی که بی بهره
و نا امید ماند من افترى هر که افترا کرد بر خدای فتنازعوا پس گفت و شنود کردند
جادوان امرهم در کار خود بينهم میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی عم گفتند
این سخن بسخن ساحران نمی ماند واسروا النجوى و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان
فرعون و بر این قرار دادند که اگر موسی بر ما غالب شود متابعت او می باید کرد او وده اند که
فرعون از غرفه دید که ایشان بایکدیگر سخنی میگویند پرسید که ای سحره چه میگویید ایشان
از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذان بدرستی که این هر دو لساحران جادوانند
يريدان میخواهند ان يخرجاكم آنکه بیرون کنند شما را من ارضكم از زمین شما بسحرهما
بجادویی خود و مملکت مصر را در تصرف آرند ويذهبا و ببرند بطريقتكم المثلى مذهب
شما را که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود را اظهار کنند یا ببرند اشراف و اکابر
شما را یعنی روی دل ایشان را از شما بگردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ
هذان اختلافست که بعضی اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه در هر سه حال از اعراب بالف
می باشد و این حرف موافق ایشان واقع شد یا ان بمعنی نعم باشد و هذا مبتدا خبر ان
و صاحبها و حفص که ان بتخفیف میخوانند و ان نافیه میدانند و لام را بمعنی الا یعنی ما
هذان الا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنید که موسی و هارون ساحرانند
و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت و گفت فاجمعوا كيدكم پس چون حال
چنین است جمع کنید ادوات کید خود را یعنی الات سحر را ثم ائتوا صفا پس بیایید صف
کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید
وقد افلح اليوم و بدرستی که فیروزی یافت و بمطلوب خود رسید امروز من استعلى هر که

بر تو آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا بیست و سه هزار صف کشیدند و موسی و هارون در
برابر ایشان بایستادند سحره بقولی سیصد خروار حبل و چوب میان تهی کرده و پر زیبق ساخته
بمیدان آوردند و بطریق ادب قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنکه تو می افکنی
عصای خود را واما ان نکون و یا آنکه ما باشیم اول من القی نخست کسی که بیفکند موسی
علی نبینا وعم از روی مقابله ادب با ادب یا از وجهی اعتباری آن فی حسابی ازان قال
بل القوا گفت بلکه شما بیفکنید ایشان جادویی همه خود را بیفکندند و بسبب جیوه تموّج
نبود در اضطراب آمد فاذا حبالهم وعصیهم پس آنگاه رسنها و عصاهای ایشان یخیل الیه
نموده شد بموسی من سحرهم از جادویی و کید ایشان که گویی انها تسعی بدرستی که میرود
و می شتابد فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة موسی از آنکه نظارگیان میان
سحر و معجز فرق نکنند یا آنکه متفرق کردند پیش از القاء عصا و چون این وهم بر موسی طاری
شد قلنا گفتیم ما لا تخف مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح
بر عام و خواص ملتبس نخواهد گشت انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب
بر ایشان والق و بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست تحقیر عصا میکند یعنی
انبیای عصاهای ایشان بکار ندارد آن چوب که در دست تست بیفکن تلقف تا فرو
برد ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدرستی که آنچه ساخته اند کید ساحر فریب
جادوست ولا یفلح الساحر و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حیث اتی
هر جا باشد و هرجا رود و حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام عصا بیفکند
فی الحال اژدهای عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد
و مردم از ترس وی روی بگریز نهادند موسی عم او را بگرفت همان عصا شد جادوان
دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحری دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه
موسی است فالقی السحرة پس در افکنده شدند یعنی تامل این معنی ایشان را در روی افکند
سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را از روی صدق قالوا آمنا
گفتند گرویدیم برب هارون و موسی بپروردگار هارون و موسی تقدیم هارون
بجهت رعایت فواصل و ملاحظه روی الآیه است فرعون که این صورت ملاحظه کرد قال آمنتم
گفت آیا ایمان آورده اید و حفص آمنتم خواند بر سبیل اخبار یعنی شما بگرویدید و تصدیق

کردید له موسی را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم
که بدو بگروید انه بدرستی که موسی لکبیرکم هر آینه بزرگ شماست الذی
علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوانست
شما با هم ساخته خواهید که ملک مرا براندازید فلاقطعن پس هر آینه ببرم
ایدیکم وارجلکم دستهای و پایهای شما را من خلاف مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و یکی
را از چپ ولاصلبنکم و بر آویزم شما را فی جذوع النخل بر تنهای درخت خرما که در آن زمان
درختانست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند ولتعلمن ایّنا و تا بدانید که کدام از ما
یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویدید اشد عذابا سخت ترست از روی عذاب وابقی
و پاینده تر از جهة عقاب ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار
ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده ⁘ خورده یک جرعه از کف ساقی
هرچه فانیست کرده در باقی ⁘ دامن از نقد غیر افشانده ⁘ لیس فی الدار غیره خوانده
لاجرم در جواب فرعون قالوا لن نؤثرک گفتند که ما ترا نگزینیم و اختیار نکنیم علی ما
جاءنا بر آن چیزی که آمد بما من البینات از معجزات واضحات و گویند که در حین سجده
بهشت و نعیم آن ابد ایشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه دیدیم
از نشاء غناء روش و سوگند میخوریم والذی فطرنا بخدایی که ما را آفرید فاقض
پس بکن ما انت قاض هر چه هستی کننده آن یعنی هرچه خواهی با ما بکن که ما پروا نداریم
انما تقضی جز این نیست که حکم کنی هذه الحیوة الدنیا در این زندگانی یعنی حکم تو در این
جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هرچه میخواهی میکنی در آخرت که بهشت و پاینده
تر از حکم معزول و بهم خود مشغول خواهی بود ⁘ امروز بجو هر چه خواهی بکن
فردا بتو نیز هرچه خواهند کنند ⁘ انا آمنا بدرستی که ما گرویدیم بربنا بپروردگار
ما لیغفر لنا تا بیامرزد ما را خطایانا گناهان ما از کفر و معاصی وما اکرهتنا
آنچه اکراه کردی ما را علیه بر آنچه من السحر از آموختن جادویی آورده اند که فرعون
مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشان را اکراه بود به مجرد حکم سلطان
اکراهست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با اکراه
مواخذه بوده اند و این مواخذه از امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برداشته شده

والله خیر وخدای بهترست از روی پاداش وابقی وپاینده تر از جهة ثواب تو مارا
بکفر مزدی میدهی که انقطاع بان راه دارد وخدای برایمان اجری عطا میکند که گرد زوال
گرد آن نگردد انه من یأت بدرستی که هر کس آید ربه بنزدیک پروردگار خود
مجرما مشرک یعنی بکفر میرد فان له جهنم پس بدرستی که مر اوراست دوزخ لا یموت فیها
نمیرد در آن تا از عذاب برهد ولا یحیی ونه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارند ومن
یأته وهر که بیاید بوی مؤمنا در حالتی که مومن باشد قد عمل الصالحات بتحقیق کرده کارهای
شایسته فاولئک پس آن گروه مومنان ونیکوکرداران لهم الدرجات العلی مر ایشان راست درجهای
بلند که آن درجها جنات عدن بوستانهاء اقامت است تجری میرود بپیوسته
من تحتها الانهار از زیر اشجار یا منازل آن جویها خالدین در حالتی که آن گروه جاویدان
باشند فیها در آن بوستانها ذلک واین ثواب جزاء من تزکی پاداش آنکس است که پاک شد
از ادناس کفر واز رجاس عصیان یا مطهر بود بطاعات واعمال خیر تا اینجا کلام سحره است وچون
قصهٔ ایشان بشرح [لا یوحد] در سورهٔ اعراف گذشت بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمهٔ آورد بر
مضمون آیات اقتصار نمود ولقد اوحینا وهر آینه ما وحی کردیم الی موسی بموسی عم یعنی
وقتی که فرعون از رویت معجزات متاثر نشد ودر تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را
ان اسر بعبادی آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر وچون بکنار دریا رسند ولشکر فرعون
از عقب بیاید باک مدار فاضرب لهم پس فرا گیر برای ایشان طریقا راهی ابن عیسی فرموده که بزن
عصا تا سازیم برای ایشان راهی فی البحر در دریا یبسا خشک که در وی آب ولای نبود
لا تخاف دركا نترسی از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند
ولا تخشی ونترسی از غرق شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی با مردم بنی اسرائیل را
از مصر بیرون برد ودیگر روز قبطیان خبردار شدند اما در خانه هر یکی از ایشان مصیبتی
عظیم افتاد که بخود در ماندند وروز دیگر لشکرها جمع شد فاتبعهم پس از پی در آمد بنی اسرائیل
را فرعون بجنوده فرعون با لشکر خود وبکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود
فرعونیان نیز در آمدند فغشیهم پس دریافت ایشان را من الیم از دریا ما غشیهم آنچه دریافت
ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد لفظی
بازای وی وضع تواند کرد واضل فرعون وگمراه کرد فرعون قومه گروه خود را در دین

وما هدی وراه ننمود ایشان را هدایت فرعون تکلم است جه او میگفت وما اهدیکم الا سبیل
الرشاد وگفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد وخود نیز نجات نیافت یا بنی اسرائیل ای
فرزندان یعقوب قد انجیناکم بدرستی که برهانیدیم شما را من عدوکم از دشمنان شما که فرعون
وقوم او بودند وواعدناکم ووعده دادیم پیغمبر شما را بجهة تنزیل توریت برای شما جانب
الطور الایمن جانب راست کوه طور ونزلنا وفرستادیم علیکم المن بر شما ترنجبین والسلوی
ومرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید وگفتیم کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از
پاکیزها وحلالها که شما را روزی کرده ایم ولا تطغوا واز حد درمگذرید فیه در آنچه
یعنی ستم مکنید وهر یک حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید برای روزی دیگر یا شکر فرو مگذارید
که شکر قید نعمت موجود وصید نعمت مفقود است — شکر منعم واجب آمد در خرد
ورنه بگشاید در خشم ابد • وگفته اند فرعون قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر
چنین کنید فیحل پس فرود آید علیکم غضبی بر شما خشم من ومن یحلل علیه وهر که فرود
آید بر وی غضبی خشم من فقد هوی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وانی لغفار
وبدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لمن تاب مر آنکس را که توبه کرد از شرک وآمن وایمان
آورد بوحدانیت من وعمل صالحا وبکرد عمل نیکو یعنی فریضها اداء نمود ثم اهتدی پس راه راست
یافت یعنی بر سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق
اهل سنت وجماعت گرفت — راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم • کز سنن راهی
بود سوی رضاء ذو المنن • هر که در چشم وی همچون سنان تیز باد • کز سنانی زندگی
خواهد زهی سنن • آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی عم استدعاء
نمودند که از برای قوانین شریعت وقواعد احکام آن مبین ومعین سازد موسی علی نبینا
وعم درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد وخطاب رسید که با جمعی از اشراف
بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی عم هارون را
بجای خود بگذاشت وبا وجوه قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را
وعده کرد که چهل روز دیگر را می آیم وکتاب می آرم وچون بنزدیک طور رسید
قوم را بگذاشت واز غایت اشتیاق که بکلام وپیام الهی داشت زودتر ببالای کوه
بر آمد خطاب ربانی در رسید که وما اعجلک وچه چیز شتابان ساخت ترا تعجیل

کردی و پیش تو آمدی عن قومک یا موسی از گروه خود ای موسی قال هم اولاء گفت موسی
که ایشان گروه مردان اینک مجاب اند علی اثری بر پی من و ساعت بساعت میرسند
وعجلت و بشتافتم الیک رب بسوی تو ای پروردگار من لترضی تا خشنود کردی
از من بجهت امتثال امر موجب رضاء امر ست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم
بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قال فانا گفت خدای که پس بدرستی که ما
قد فتنا قومک در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل من بعدک از
پس بیرون آمدن تو از میان ایشان واضلهم السامری و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان
شد سامری و او مردی بوده منسوب بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند
از کرمان بود یا از باجرما و نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بود و او را
موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل است و در وقتی که فرعون ابناء ایشان
میکشت او متولد شد و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در حجره بیفکند و حق
سبحانه جبرئیل را امر فرموده تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا کرداند
و بدین سبب او جبرئیل را می شناخته و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم
اسب وی قبضه خاک برداشت و محافظت فرمود در وقت که موسی عم بطور رفت
سامری نزد هارون عم آمد گفت قدری پیرایه که از قبطیان عاریت گرفته ایم با ما
و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند
حکم فرمای تا همه را جمع کنند و بسوزند هارون عم امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند
و در حفره ریختند آتش در آن زدند و سامری زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت
وی قالبی ساخته بود آن زر گداخته را در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون
آورد و قدری از آن خاک زیر سم اسب جبرئیل عم که فرس الحیوة میگفتند در درون
وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا شده بآواز درآمد و گویند زنده
نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بود بانگی کرد که چهار دانک از قوم بنی اسرائیل
وی را سجده کردند و حق سبحانه موسی را عم خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله
پرست شدند فرجع موسی پس بازگشت موسی علی نبینا و عم از مناجات خود بعد
از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفته الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمناک

بر ایشان اسفا اندوهگین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان
شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و اندوی
ملامت قال یا قوم گفت ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نداده بود شما را ربکم آفریدگار شما
وعدا حسنا وعده راست و نیکو که توریت بشما دهد و من با شراف قوم شما بطلب آن رفته
بودم و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم یا خواستید ان یحل علیکم آنکه فرود آید بشما
غضب من ربکم خشمی از خدای شما بعبادت عجل فاخلفتم پس خلاف کردید موعدی
عهد مرا یا وعده را که کرده بودید بثبات بر ایمان و قیام باوامر من قالوا گفتند گوساله
پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم ما وعده ترا بملکنا بقوت و اختیار خود
ولکنا حملنا ولیکن برداشته بودیم و حفص حملنا خوانده مجهول از باب تفعیل یعنی
تحمل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم اوزارا بارها من زینة القوم
از پیرایه گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فقذفناها سامری نیز آنچه با او بود در آتش
افکند فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا گوساله جسدا له
خوار کالبدی نه که مر و را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و متابعان او
هذا الهکم این گوساله خدای شماست واله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش
کرد موسی خدای او و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجل است و گویند فنسی قول سبحانه
و تعالی است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان افلا یرون آیا نمی بینند
و نمیدانند گوساله پرستان ان لا یرجع آنکه باز نمیگرداند گوساله الیهم بسوی ایشان قولا
سخن را یعنی هر چند او را میخوانند جواب نمیدهد ولا یملک لهم و نمیتواند برای ایشان
ضرا زیانی ولا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیز را
که داعی خود را جواب ندهد و بر انفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید
ولقد قال و بدرستی که گفت لهم هارون مر ایشانرا هارون عم من قبل پیش از آمدن
موسی عم از روی موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم جز این نیست که مبتلا
شده اید به بگوساله یعنی بپرستش او وان ربکم الرحمن و بدرستی که آفریدگار شما خدای
بسیار بخشایش است فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او واطیعوا امری و گردن نهید
فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قالوا لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم علیه بر پرستش

كوساله عاكفين مجاوران و مقيمان حتى يرجع تا وقتي كه بازگردد الينا موسى بسوي
ما موسى از طور تا ببينيم كه او پرستش ميكند يا نه و لخته سامري گفت كه اين خداي موسى است كه
گفته يافته پس چون موسى عم باز آمد قول قوم عتاب كرد چنانچه گذشت آنگه روي به برادر
آورد و از غايت غضب موي پيشاني او بدستي و محاسن او بدستي گرفته سوي خودش كشيد
و اندوي عتاب قال يا هرون گفت اي هارون ما منعك چه چيز باز داشت ترا اذ رأيتهم
ضلوا چون ديدي كه ايشان گمراه شدند الا تتبعن از آنكه متابعت من كني در غضب براي خداي
و حمايت دين يا از آنكه از پي من در آيي و خود را بمن رساني افعصيت امري آيا سر كشيدي از فرمان من
قال گفت هارون عم از روي استعطاف يا ابن ام اي پسر مادر من اگرچه برادر پدر و مادري
بود اما ذكر مادر كرد براي رقت دل موسى و بملايمت گفت لا تأخذ فرا مگير بلحيتي محاسن مرا
ولا برأسي و نه موي سر مرا اني خشيت بدرستي كه من ترسيدم كه اگر مقاتله كنم با ايشان
يا ايشان را بگذارم و از پي تو آيم ان تقول آنرا كه تو گويي فرقت بين بني اسرائيل جدايي انداختي
ميان بني اسرائيل ولم ترقب و نگاه نداشتي قولي سخن مرا كه گفته بودم و اصلح جا صلح
نگاه دار شنيد جمع عنست و مدارا با ايشان موسى على نبينا وعم اين عذر را مسلّم داشت و روي
بسامري آورد قال فما خطبك يا سامري گفت چيست اين كار عظيم تو اي سامري يعني اين چيست كه كردي
قال بصرت گفت سامري كه بينا شدم بما لم يبصروا بآن چيزي كه بينا نبودند بني اسرائيل به بآنچه
يعني جبرئيل را عم ديدم و بشناختم فقبضت پس فرا گرفتم قبضة مشتي خاك من اثر الرسول از نشان
سم اسب رسول يعني جبرئيل عم را دانست كه خاك زير سم اسب وي كه فتم با خود داشتم چون گوساله
را انقالب بيرون آوردم فنبذتها پس درافكندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد و بآواز
آمد وكذلك و همچنين كه گفتم سولت لي بياراست براي من و در نظر من نيكو آورد اين كار را
نفسي نفس من در لباب مذكور است كه موسى عم قصد قتل سامري كرد و از حق سبحانه وحي
آمد كه او را مكش كه صفت سخاوت بروي غالبست و چون از سخاء او خلق را منفعت بوده
نفع حيات از وباز نتوان داشت سر ولما ما ينفع الناس فيمكث في الارض اينجا ظاهر ميشود
هر نهالي كه برگ دارد و بر • بادشاه حيات تازه و تر • وانچه نه ميوه باشد و سايه
به كه گردد تنور را مايه • قال گفت سامري را كه چون مرا از قتل تو منع كردند فاذهب
پس بيرون رو از ميان ما فان لك پس بدرستي كه هست ترا از عقوبت في الحيوة

در زندگي تو ان تقول آنكه گويي هر كرا نزديك تو آيد لا مساس مساس مكن مرا و در شوجه
مقرر شده كه هر كه نزديك شد بوي او را و آنكس را هر دو تب گيرد پس مردمان از وي متنفر شدند
و او تنها چون وحشيان در صحراها ميگشت و هر كرا ميديد مبالغه ميكرد كه نزديك من
ميا و در بعضي تفاسير هست كه جمعي از اولاد سامري در اين زمان نيز همان حال دارند القصة
موسى على نبينا وعم سامري را حكم كرد برفتن و گفتن لا مساس و فرمود كه اين عقوبت دنياست
وان لك و بدرستي كه مر عذاب ترا است موعدا وعده آخرت كه هيچ وجه لن تخلفه خلاف
نكنند با تو در آن بلكه بوفا رسانند وانظر و نگاه كن الى الهك الذي بآن معبودي كه تو ظلت
عليه بودي پيوسته بر پرستش او عاكفا مقيم لنحرقنه هر آينه بسوزانيم او را باتش و اين بر قول
كسيست كه گويند آن عجل را گوشت و پوست بود يا بسوهان او را قراضه سازيم و اين بر آن قول
است كه جسدي بود بي حيات ثم لننسفنه پس پراكنده سازيم خاكستر يا براده او
في اليم در دريا نسفا پراكنده ساختني تا بدانند كه چيزي كه او را توان سوخت و ميبرد
توان ساخت صفت الوهيت بروي اطلاق كردن عين جهالت است و محض ضلالت انما
الهكم جز اين نيست كه معبود في الحقيقة بحق وي وسع فرا رسيده است كل شيء بهمه
چيزها علما از روي دانش يعني خداي بحق آنست كه علم او محيط باشد بهمه اشيا نه قالب
گوساله كه اگر زنده نيز باشد مثلست در عبادت و ناداني پس موسى عم فرمود تا آن عجل را بسوختند
و خاكسترش در دريا بريختند ع بادست موسي چه زند سحر سامري كذلك همچنانكه
اين قصه موسى بر تو خواندم نقص عليك ميخوانيم بر تو اي محمد صلى الله عليه وسلم
من انباء از خبرها ما قد سبق آنچه بتحقيق گذشته است يعني از امور سابقه و قرون
ماضيه ترا خبر ميدهيم تا معجزه نبوت تو بود و تنبيه و تذكير مستبصران امت تو وقد
آتيناك و بدرستي كه داده ايم ترا من لدنا از نزديك ما ذكرا يادكردي كه موجب شرف باشد
يعني نبوت يا كتابي مشتمل بر اقاصيص و اخبار من اعرض هر كه روي بگرداند عنه از ين
ذكر كه نبوتست يا قران فانه پس بدرستي كه آن معرض يحمل بردارد يوم القيمة روز
رستخيز وزرا باري بد كه كفرست خالدين فيه در حالتي كه جاويد باشند در آن روز
يعني در جزاي آن جمع خالدين و توحيد اعرض حملست بر معني و لفظ وساء لهم و بد است
مر ايشانرا يوم القيمة حملا در روز قيامت بار ايشان كه كفر و تكذيب است يوم ينفخ روزي كه

[illegible]

که دمیده شود فی الصور در صور یعنی اسرافیل علیه السلام صور در دمد ونحشر المجرمین وحشر کنیم ما
کنه کارانرا یعنی آنهارا که شرک آورده اند یومئذ زرقا در آن روز کبود چشمان و در خبرست
که زرقة عین وسواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود وگفته اند حشر کنیم ایشانرا
تشنگان یا کوران بجهة غالب چشم در عمی کبود میشود واز غایت تشنگی نیز برزقه میل میکند
وچون حشر کنیم ایشانرا یتخافتون بینهم پنهان وآهسته میگویند بایکدیگر ان لبثتم درنگ
نکردید در گورها الا عشرا مگر ده شبانروز یا در دنیا این مقدار پیش نبود یعنی بسبب
درازی مدة آخرت کوتاه شمردند مدت دنیا را نحن ما که خداوندیم اعلم بما یقولون داناتریم
بآنچه ایشان میگویند اذ یقول چون گوید امثلهم طریقة تمامترین ایشان از روی
عقل ان لبثتم درنگ نکردید در قبر یا در دنیا الا یوما مگر روزی یعنی مدت لبث شما
در دنیا یا قبر مقدار یکشبانروز بیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش کرداند
زمان بودن ایشان را در دنیا وقبر یا بنسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصا
عمری که بجهالت وضلالت صرف شده باشد ع عمری که بدان سان گذرد کوته به آورده اند
که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که حال کوهها
با وجود صلابت وعظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که ویسألونک ومی پرسند
ترا عن الجبال از کوهها یعنی مآل حال آن فقل پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت
ینسفها پراکنده سازد آنرا ربی آفریدگار من نسفا پراکنده ساختنی صاحب لباب آورده
که برکند آنرا از بیخ پس اجزای آنرا ریزه کرد اند چون ریگ پس باد دیو ره بفرستد تا آنرا متفرق
سازد ودر تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد ودر دریا افکند فیذرها پس
بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قاعا خالی صفصفا هموار لا تری فیها نبینی در آن
عوجا پستی ومغاره ولا امتا ونه بلندی وپشته یومئذ در آن روز یتبعون الداعی
پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشانرا بخواند بحشرگاه لا عوج له
هیچ میل وکجی نکنند مر او را یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه
انقیاد نمایند مومنان بسرعت وکافران بدرنگ وگفته اند آیتی بیاید ومشرکان را از بحشر
وخشعت الاصوات وپست شود آوازها للرحمن برای سخن گفتن خدای یا از عظمت برای
مهابت او فلا تسمع پس نشنوی تو در آن روز الا همسا مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام

ایشان در رفتن بمحشر یومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد در خواست
کیسی کسی را الا من اذن مگر آنرا که دستوری دهد له الرحمن مر شفاعت او را
خدای ورضی له وبپسندد برای وی قولا سخن شفیع را یعلم میداند خدای
ما بین ایدیهم آنچه پیش آید مر ایشانست از امور آخرت وما خلفهم وآنچه از پی ایشانست
از کار دنیا ولا یحیطون واحاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان به بذات خدای
علما از جهة دانش یعنی ذات الهی معلوم نکردد زیرا که مقتضای عدم احاطه علم است
بدو وحقیقت علم احاطه است بمعلوم وکشف او بر سبیل تمیز از غیر او بس احاطه
نمودن علم چنین است که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو وممتنع باشد چه زوال
ذاتیات وقلب حقایق روا نیست وعدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت علمیه و نقصان
آنست بلکه از کمال ذات متعالی ونفی نمایی اوست سه بجا در یابد او را عقل چالاک
که بیرونست از سرحد ادراک تماشا میکن اسما وصفاتش که آگه نیست کس از کنه ذاتش
وعنت الوجوه وخوار وفروتن شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل وخاضع
باشند للحی القیوم مر خدای زنده پاینده را همچو اسیران در دست امیران ومیگویند
مراد مشرکان وهمچو مانند وقد خاب وبدبهره شد کسی که بی بهره ماند ونومیدی کشد
من حمل ظلما هرکه برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آید ومن یعمل وهر که
بکند من الصالحات بعضی از کارهای ستوده وهو مومن وحال آنکه او مومن باشد چه در
صحت طاعات وقبول خیرات ایمان شرطست لاجرم وهر مومنی که عمل نیکو کند فلا
یخاف پس نترسد در آن روز ظلما از ستم وبیداد که زیادتی سیاتست ولا هضما
ونه از کسر وشکست که نقصان حسناتست یعنی نه از حسنات وی چیزی کم کنند ونه بر
سیات وی افزایند وکذلک وهمچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمن وعید را
انزلناه فرو فرستادیم کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت تازی وصرفنا وگردانیدیم
فیه من الوعید در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان ورجفه وصیحه وخسف ومسخ
لعلهم یتقون شاید که پرهیزند مشرکان وبترسند از آنکه مثل آنها بدیشان فرود
آید او یحدث یا پدید کند قرآن لهم ذکرا مر ایشانرا پندی چون استماع کنند وعیدیم فتعالی
الله پس برترست خدای از صفات مخلوقات یا برتر از الحاد ملحدان یا پاکست از قول

مشرکان الملک پادشاه نافذ الامر الحق ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار باتصاف کمال
وهو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام وحی نازل شد آیتی بحضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود
یا فراموش کند با جبرئیل قراءت میفرمود آیت آمد که ولا تعجل و شتاب منمای بالقرآن
بقراءت قرآن من قبل ان یقضی پیش از آنکه وحی بپاید و گفته اند مجمل قرآنرا مرسان بخلق
تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رحمه الله آورده
که مردی زن را طپانچه زد و او پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد قصاص
طلبید آنحضرت خواست که قصاص حکم کند این آیت فرود آمد و حضرت در این حکم متوقف شد
تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت آنست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال
آن وقل رب و بگو ای پروردگار من زدنی علما بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی
آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم الخ بن یحیی میگوید یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطایف
قشیری مذکورست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیاده علم طلبید او را حواله بخضر علیه السلام
کردند و ما طلب پیغمبر ما دعاء زیادت علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود
که آنکه در مکتب ادب ادبنی ربی سبق وقل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درسگاه
وعلمک ما لم تکن تعلم نکتهٔ فعلمت علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق آشنا
تواند رسانید **علماء انبیا و اولیاء در دلش رخشنده چون شمس الضحی علمی که بود
کار دش حق بود علم او پس کامل مطلق بود** ولقد عهدنا و بدرستی که ما وحی فرستادیم
الی آدم بسوی آدم صفی من قبل پیش از این زمان و فرمودیم او را که گرد شجرهٔ منهیه نگردد
و از آن نخورد فنسی پس فراموش کرد آن امر را ولم نجد له و نیافتیم مر او را عزما عزیمتی بر گناه
یعنی بخطا بعمد عصیان نورزید و قصد مخالفت یا نبود او را صبری بر آن منهی واذ قلنا و یاد
کن چون گفتیم للملئکة اسجدوا مر ملایکه را که سجده کنید لآدم مر آدم را سجدهٔ تحیت
و کرامت فسجدوا پس همه سجده کردند الا ابلیس مگر دیو دور مانده از رحمت ابی سر باز
زد از سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم ان هذا ای آدم بدرستی که این دیو عدو لک دشمنست
مر شما را ولزوجک و مر جفت ترا که حوا است فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی
سبب بیرون شدن شما نشود من الجنة از بهشت فتشقی که تو در رنج افتی یعنی

چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد ان لک
بدرستی که تراست در بهشت ان لا تجوع فیها آنکه گرسنه نمیشوی در وی که همه نعمتها
آماده است ولا تعری و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنجه باید هست وانک لا
تظمؤا و بدرستی که تو تشنه نمیشوی فیها در وی که عیون و انهار دایم است
ولا تضحی و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این
صورتها میسر نیست فوسوس الیه الشیطان پس آنگاه وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس
از آنکه به بهشت در آمد و حوا را دید و از مکر بترسانید و حوا با آدم بازگفت و آدم از مکر
ترسان شد با ابلیس که بصورت پیری خود را با ایشان نموده بود رجوع کرد و بطریق
تضرع از وی علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوهٔ
شجرة الخلد است هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که
از آن بخورد هرگز نمیرد وملک لا یبلی و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد
آدم گفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس راه نمود آدم و حوا را علیهما السلام بشجرهٔ منهیه
فاکلا منها پس بخوردند از آن درخت فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشانرا سوآتهما عورات
ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند وطفقا یخصفان و در ایستادند
و می چسپانیدند علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت وعصی
آدم و خلاف کرد آدم ربه امر پروردگار خود را در خوردن درخت فغوی پس بی بهره
ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد از آن بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت
رسالت را صلوات الله وسلامه علیه بشفاعت آورد ثم اجتباه ربه پس برگزید ویرا
خدای او فتاب علیه پس قبول کرد توبهٔ او را وهدی و راه نمود او را بثبات بر توبه
قال اهبطا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید منها جمیعا از بهشت همه با هم
بعضکم برخی از اولاد شما لبعض عدو مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از خاصم
و تجارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریهٔ هر دو با هم ظاهر هست فاما یاتینکم
پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منی از نزدیک من هدی راه نماینده یا چیزی
سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پیروی کند آن هدی
را فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقی و برنج نیفتد در آخرت یعنی بنفقت

وعذاب مبتلا نشود ومن اعرض عن ذكري
وهر كه روي بگرداند از هدي كه سبب ياد كرد مراست
يا اعراض كند از كتاب من فان له پس بتحقيق مر وراست معيشة ضنكا زيستن تنگ وسخت در
دنيي يعني در كسب حرام افتد يا بعلل مبتلا گردد يا قناعت از وبستانند وبدام حرص در مانده گفته
اند معيشت تنگ عذاب قبرست يا زقوم دوزخ ونحشره وحشر كنيم آن معرض را يوم القيمة اعمى
در روز قيامت نابينا كه هيچ چيز نه بيند مگر جهنم واضاف عقوبتهاء آن قال رب گويد
اي پروردگار من لم حشرتني اعمى چرا حشر كردي مرا نابينا وقد كنت وبدرستي كه بودم
بصيرا بينا وقتي كه سر از قبر برآورده‌ام قال گويد خداي سبحانه كذلك كار همچنين است كه در دنيي
اتتك اياتنا آمد بتو آيتهاء كتاب ما يا دلايل قدرت وعلامات وحدت ما فنسيتها پس تو چشم
برهم نهادي از آن وترك كردي آنرا وكذلك وهمچو ترك كردن تو آنرا اليوم تنسى امروز ترك
كرده شدي وبماندي در عذاب وكذلك وهمچنانكه روي گرداننده از كتاب را جزا دادم
نجزي پاداش ميدهيم من اسرف آنرا كه از حدّ در گذشته يعني شرك آورده ولم يؤمن وگرويد
بآيات ربه بآيتهاء پروردگار خود بلكه تكذيب نمود ولعذاب الآخرة وهر اينه عذاب آن سراي
اشد سخت ترست از تنگ عيشي اين سراي وابقى وپاينده تر جهت آنكه انقطاع ندارد افلم
يهد لهم آيا راه ننمود مر مشركان قريش را وطريق اعتبار بريشان روشن نساخت آنكه كم اهلكنا
چند هلاك كرديم قبلهم پيش از ايشان من القرون از اصحاب قرنهاء گذشته چون قوم عاد
وثمود يمشون ميروند بوقت تجارت في مساكنهم در مسكنهاي ايشان چون احقاف وديار
حجر وعلامت هلاك وعذاب مي بينند ان في ذلك بدرستي كه در آن اهلاك لآيات هر اينه
نشانهاست براي اعتبار يا دليلها بر عذاب اهل انكار لاولي النهى مر خداوندان عقول ناميه
را يعني عقلها كه فهم كنند ربانيت خود را از تغافل ولولا كلمة واگر نه كلمه ايست سبقت پيش
رفته وپيشي گرفته من ربك از پروردگار تو كه عذاب منكران با آخرت افكند يا از نسل ايشان
مومنان بيرون آرد لكان هر اينه بودي عذاب ايشان لزاما لازم مر ايشانرا كه هيچ وجه
مفارقت نكردي تا وقتي كه مستاصل نساختي واجل مسمى ووقتي نام برده شده عطف است
بر كلمه يعني اگر وعده تاخير عذاب وحكم اجل مسمى نبودي همه كافران نازل شدي چنانچه بر عاد
وثمود نازل شد فاصبر پس شكيبا باش اي محمد على ما يقولون بر آنچه ميگويند اهل شرك
از تكذيب تو وطعن بر قرآن تا وقتي كه حكم الهي در رسد واين صبر بآيت السيف منسوخست

وسبح ونماز گذار بحمد ربك نماز مقترن بحمد پروردگار تو يعني نماز گذار بهر وقتي كه حمد
گويي خدايرا بر توفيق وهدايت قبل طلوع الشمس پيش از طلوع آفتاب يعني نماز بامداد وقبل
غروبها وپيش از فرو رفتن شمس يعني نماز ديگر ومن آناء الليل ودر بعضي از ساعتهاء شب
فسبح نماز گذار يعني مغرب وعشا واطراف النهار ودر طرفهاء روز يعني نماز ظهر چه
وقت او نزديك زوالست وآن طرف آخر نصف اوّلست از نهار وطرف اوّل نصف اخير از وي
وجمع او بجهة امن است از التباس يا باعتبار نصفين پس دو طرفان اند گزار نماز را لعلك ترضى
شايد واليه چنين است كه خشنود گردانيده شوي وحفص بر بناء فاعل ميخواند يعني خشنود
شوي وخشنودي در اصح اقوال بكرامتي باشد كه خداي او را عطا دهد وآن شفاعت امت
است نكته ولسوف يعطيك ربك فترضى تقويت اين قول ميكند امت همه جسم اند وتو
ايشان همه آن تو وتو آن همه خشنودي تو جست خدا وتو بحشر خشنود نه مگر بغفران همه
ابو رافع رض نقل ميكند كه مهماني بنزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمد ودر خانه چيزي كه بدان
اصلاح شان مهمان توانستي نمود حاضر نبود مرا بنزديك يكي از يهود فرستاد وگفت او را بگو كه محمد
رسول الله ميگويد مهماني بمنزل ما نزول فرموده ونمي يابيم نزديك خود آنچه بدان شرايط ضيافت
تقديم افتد اين مقدار آرد بما فروش ومعامله كن تا هلال رجب چون وقت برسد بها فرستم
من پيغام بيهودي رسانيدم او گفت نمي فروشم ومعامله نميكنم مگر بآنكه چيزي در گرو من
بنهند من باحضرت مراجعت نموده صورت حال باز گفتم فرمود كه والله اني لامين في السماء
امين في الارض اگر با من معامله كردي هر اينه حق او را ادا كردمي پس زره خود بمن دادم تا
نزد او گرو نهادم واين آيت جهت تسليه دل مبارك نبي نازل شد ولا تمدن عينيك وباز مكش
نظر چشمهاء خود را يعني منگر الى ما متعنا به بسوي آنچيزي كه برخوردار گردانيدم بدان
چين ازواجا منهم صنفها را از كفره چون وثني وكتابي داده ايم ايشانرا زهرة الحيوة الدنيا
زينت زندگاني دنيي كه مال ومنال است لنفتنهم تا بيازمايم ايشانرا فيه در آن يا آنرا
فتنه وبلاي ايشان سازيم يا عذاب كنيم روز قيامت ايشانرا بسبب آن ورزق ربك وروزي
دادن پروردگار تو ترا روز بروز آنچه روزي داده ترا از نبوت وهدايت خير بهتر است
از ملهاء فاني بي اعتبار ايشان وابقى وپاينده تر در كشف الاسرار آورده كه زهره در لغت
شكوفه است حق سبحانه دنيي را شكوفه خواند زيرا كه شكوفه تازگي او دو سه روز بيش نباشد

اندک فرصتی را ثمره کرددو نیست شود ۞ مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست • کان را بحیلۀ دل ارباب
ناهل حال • بشگفته نکشته که فروریزد از درخت • بر خاک ره شود چو خس و خار پایمال •
اهل کمال در دل خود جا جرا دهند • آنرا که دم بدم نی است آفت زوال **وَأْمُرْ أَهْلَكَ** وامر کن
کسان خود را **بِالصَّلَاةِ** بنماز **وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا** وصبر کن بران یعنی مداومت نمای **لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا** ما
نمیخواهیم ترا روزی دادن یعنی نمیکویم که خود و کسان خود را روزی ده **نَحْنُ نَرْزُقُكَ** ما روزی
میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیۀ اسباب نیاز فارغ بال باش **وَالْعَاقِبَةُ** و سر انجام
پسندیده **لِلتَّقْوَى** مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام رض نقل میکند که چون
سختی ببعضی از اهالی آن حضرت صلی الله علیه و سلم رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی و این آیه
خواندی **وَقَالُوا** وگفتند مشرکان مکه **لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ** چرا نمی آرد برای ما آیتی **مِنْ رَبِّهِ** از
پروردگار خود یعنی چرا آنچه ما میطلبیم معجزۀ ظاهر نمیگرداند **أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ** آیا نمی آمد بدیشان
بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى خبر آنچه در کتابهای پیشین است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی
که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان
آنچه در توریت و انجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و سلم و بشارت قدوم او و تحقیق آنست
که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآن است و فرمود
که آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه و زبدۀ آنچه در کتب سماوی بوده و
آورنده آن امی است که آن صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب
از اتیان بمثل سورۀ از آن عاجز اند با وجود چنین معجزی واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد
و انکار است **وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ** و اگر ما هلاک کردیمی کفار مکه را **بِعَذَابٍ** بعذابی از نزدیک
ما بسبب کفر ایشان **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از بعث محمد صلی الله علیه و سلم یا قبل از نزول قرآن **لَقَالُوا**
هر اینه گفتندی **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **لَوْلَا أَرْسَلْتَ** چرا نفرستادی **إِلَيْنَا رَسُولًا** بسوی ما
فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی **فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ** پس ما پیروی میکردیم آیتهای ترا که با وی
میفرستادی **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ** پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی **وَنَخْزَى** و رسوا
کردیم در قیامت بدخول آتش پس ما قطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند
قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی از ما و شما **مُتَرَبِّصٌ** منتظر است مآل حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید
و ما عقوبت شما را **فَتَرَبَّصُوا** پس انتظار برید و مترصد باشید **فَسَتَعْلَمُونَ** پس زود باشد که

الجزء السابع عشر من اجزاء الثلثين

بدانید یعنی در قیامت معلوم کردد که بحقیقت **مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ** کیانند خداوندان
راه راست **وَمَنِ اهْتَدَى** و کیست راه یافته یعنی مراد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
که هم راه یافته بود و هم راه نماینده ۞ راه داران و راه بین و راه بر در حقیقت
نیست جز خیر البشر **سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
اقْتَرَبَ نزدیک آمد **لِلنَّاسِ** مر مردمانرا **حِسَابُهُمْ** وقت محاسبۀ اعمال ایشان یعنی روز قیامت
و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شده وقت مواخذه و پاداش ایشان که قتل
و گرفتاری روز بدرست **وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ** و ایشان در بیخبری از حساب یا مواخذه **مُعْرِضُونَ**
اعراض کنندکانند از تفکر در آن یا معرض اند از نظر بتوبه و انتباه **مَا يَأْتِيهِمْ** نیاید بدیشان
مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی **مِنْ رَبِّهِمْ** از آفریدکار ایشان **مُحْدَثٍ** نو فرستاده و تجدید منزل شده
إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم **وَهُمْ يَلْعَبُونَ** و حال آنکه بازی کنند
بدان و استهزا نمایند بآن میشنوند آن ذکر را **لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان مشغول
بچیزی دیگر یعنی غافل اند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقایق آن سلمی از ابو بکر وراق قدس
سره نقل میکند که قلب لاهی دلیست مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی **وَأَسَرُّوا النَّجْوَى**
و پوشیده میدارند کافران از گفتن خود را **الَّذِينَ ظَلَمُوا** گفتند آنانکه ستم کردند بخود
بشرک و معصیت **هَلْ هَذَا** آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلعم **إِلَّا بَشَرٌ**
مگر آدمی **مِثْلُكُمْ** مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او رسالت را نشاید و رسول
باید که فرشته باشد **أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ** آیا می روید شما بجادویی یعنی قبول میکنید سحر او را
اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از کلام الهی بر ایشان
میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مردمانرا که شما میدانید
که هر چه میخواند سحر است **وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ** و شما می بینید که او آدمی است مثل ما و فرشته
نیست پس چه فکر میکنید که متابعت او میکنید حق سبحانه پیغمبر خود را از آن مشاورت
خبر داد و فرمود که در جواب ایشان **قُلْ** بگو و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب
کافران گفت که **رَبِّي** پروردگار من **يَعْلَمُ الْقَوْلَ** میداند گفتن هر گوینده **فِي السَّمَاءِ**
وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین آنچه گویند و آنچه بسر **وَهُوَ السَّمِيعُ** و او شنواست گفتار کفار را
الْعَلِيمُ داناست باسرار و ضمایر ایشان **بَلْ قَالُوا** اضرابست از آنچه گفتند قرآن سحر ست

[illegible]

بلکه گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنانیست چون خواب پریشان یعنی پراکنده از هر جایی و آن نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آنچنان نیز نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعرست کلامی شعری میگوید و در خیال سامع می افکند یعنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل که ایشان در کار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم متحیر و مضطرب گشته گاهی او را شاعر و وقتی ساحر و زمانی مفتری و نبی پریشان سخن میخواندند و میگفتند اگر چنین که ما میگوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزی كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویدند و نبودند با آیات ظاهره بعد از افتتاح قَبْلَهُمْ پیش از مکیان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا صنادید مکه يُؤْمِنُونَ ایمان آورند اگر آن آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطه آنکه سخت دل تر و ستیزنده تر از مشرکان گذشته وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو به پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شد و حفص نوحی میخوانند یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی پیغمبری ملک نبوده همه بشر بوده اند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب که باخبار انبیا دانایانند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خوردن و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و ما نساختیم پیغمبرانرا جَسَدًا خداوندان جسدی که بآن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند و خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم وعده ایشانرا یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم از مومنان یا کسانی که در ابقاء ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم گزاف گویانرا لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر اینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف و نام و آوازه شما یا پند و موعظه شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شمارا

اندرز ایشان که رسید هر بوالهوس اهل باشد جنس و جنس او کلام نیست جز مر غیرکه پر تدرم هر که اندر دام نفس پست و هوا اهل شیطان است نی اهل خدا آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که او را حضور یا حاضور گفتندی حضرت عزت پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از دعوی او ستیزه و عناد کردند و بکشتند غضب ربانی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندایی از آسمان بیامد که یا ثارات الانبیا یعنی ای قصاص پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفعی نکرده تمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ دیهی را که بود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر و دیهی را که بسبب شرک بودند بیداد گر و ستمکاره وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک آن اهل موضع قَوْمًا آخَرِينَ گروه اندیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان تواناست بر اهلاک پس آمدگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن ده یعنی حضوریان دریافتند بَأْسَنَا عذاب مارا و مشاهده کردند بجس که لشکر بخت النصر که در ایشان در گرفته اند إِذَا هُمْ آنجا ایشان مِنْهَا از آن ده يَرْكُضُونَ هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهار پایان خود را پس ملیکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مدوید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچیزی که منعم شدید فِيهِ در آنجا وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاص را وجهی نیافتند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ آن خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که کردانیدیم ایشانرا حَصِيدًا گیاه درو ده یعنی چنانچه گیاه را بداس درو کنند ایشانرا بشمشیر درودند و ساختیم ایشانرا خَامِدِينَ مردگان و افسردگان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ در حالتی که بازی کننده بودیم یعنی ایشانرا ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدایع

وغرایب واصناف صنایع وعجایب — بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش در هیچ ذرهٔ نیست
که سر عجیب نیست. لَوْ أَرَدْنَا اگر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که با آن
بازی کنند و بروایت آنست که شوند چون زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ هر آینه فرا
میگرفتیم مِنْ لَدُنَّا از جهة قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بر جیجی که لایق حضرت ما بودی
فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر می بودیم کنندهٔ این کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه
است از صاحبه و ولد یعنی هیچ گنه لهو فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که جد است
عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند
او را فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و تباه گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ
و مر شماراست ویل که کلمهٔ حسرت و ندامت است یا شماراست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه
صفت میکنید خدا را بوضعی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ و مر او راست مَنْ
فِي السَّمَاوَاتِ هرچه در آسمانها است از روحانیان وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است از
جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی اند وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانیکه
نزدیک اویند یعنی ملایکه افراد ایشان از اهل آسمان بجهة تعظیم است یعنی فرشتگان
که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمیکنند
عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمی شوند و از عبادات انقطاع
نمی ورزند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگذارند یا ستایش مینمایند
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میگذرانند لَا يَفْتُرُونَ
سست و ضعیف نمی شوند دایم أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً یا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل
را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایانی که از اجزاء زمین مصنوع اند چون زر و نقره
و چوب و سنگ یعنی آیا خدایان که فرا گرفته اند که از قدرت هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان زنده
کنند مرده را این تجهیل مشرکان میکنند یعنی شما بتان را آلهه میگویید و لازم الوهیت
اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشان را قدرت نیست با وجود این عجز از عبادت
ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشد فِيهِمَا در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان
که تدبیر امر آنها کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شود آسمان و زمین
و کارها در هم شکند چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور

طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم
یکی باید و جز حضرت الله نشاید — در دو جهان قادر یکتا تویی * جمله ضعیف اند
توانا تویی * چون قدمت بانگ بر ابلق زند * جز تو که آید انا الحق زند * فَسُبْحَانَ اللَّهِ
تنزیه کردنی خدای را رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف
میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه
وصف میکنند از اتخاذ صاحبه عظمت و تفرد بالهیت یا بسبب آنکه هر چه کند
عین حکمت و صوابست وَهُمْ يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند
جهة آنکه مملوکند و مملوک را ناچار هست که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند
أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان و ما مور بودند باتخاذ آن
قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا هَذَا اینک
ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانی که با منند از امت یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و اینک یاد کرد آنانکه
پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماویه در هیچ جا نگرید و از آنها که بدانها
دانا اند بپرسید که در همه نیست الا امر بتوحید و از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار
یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را و میان وی و باطل تمیز نمی توانند کرد
فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول وَمَا
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر وحی کرده شد
بدو و حفص نوحی خوانده یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا
مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا بپرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ و گفتند فرا گرفت خدای بسیار
بخشش وَلَدًا فرزندان از ملایکه سُبْحَانَهُ پاکست او و منزه از این بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان
یعنی ملایکه بندگانند مُكْرَمُونَ گرامی داشتگان و نواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند
بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد این سخن قطع طمع
کافرانست از شفاعت ملئکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ
و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
آنچه پیش ایشان کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس از این کنند وَلَا يَشْفَعُونَ و در
خواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر کسی را که خدای بپسندد شفاعت او را یا کسی را که

حتی اقرار کنند ابن عباس رض فرموده که شفاعت نکنند مر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد
رسول الله **وهم من خشیته** و فرشتگان از ترس و عقوبت الهی **مشفقون** لرزانند یا از مهابت
و عظمت او ترسانند **ومن یقل منهم** و هر که گوید از ملیکه یا سایر مخلوقات که **انی اله** بدرستی
که من خدایم **من دونه** بجز وی **فذلک** پس آن قایل **نجزیه** پاداش دهیم او را **جهنم**
دوزخ **کذلک** همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم **نجزی الظالمین** پاداش خواهیم
داد ستمکاران را بر ستمکاری ایشان **اولم یر الذین کفروا** آیا ندیدند یعنی ندانستند آنان که
نگرویده اند **ان السموات والارض** انکه آسمانها و زمینها **کانتا رتقا** بودند بسته یعنی
مجتمع مراد آنست که حقیقت متحده بودند **ففتقناهما** پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر
بتنویع و تمییز یا آسمانها یکی بود او را بحرکات مختلفه جدا جدا فلک ساختیم و یک زمین را نیز
باختلاف کیفیات و احوال الطبایع تجزیه نوع کردانیدیم یا ارض و سما بیکدیگر ملتحم بودند
یقین بر هم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان در آوردیم و ایشان را از هم
جدا ساختیم و در زاد المسیر فرموده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد
و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته
بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه نمی رست ما آن را بباران و این را
بگیاه گشاده گردانیدیم **وجعلنا من الماء** و بیافریدیم از آب **کل شیء حی** هر چیزی
که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج
ایشان به آب و احتیاج ایشان به آب و انتفاع از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه
آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای اغلبست یا جهت عموم **افلا
یؤمنون** آیا نمی گروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه **وجعلنا
فی الارض** و خلق کردیم در زمین **رواسی** کوههای بلند **ان تمید بهم** تا نجنبد زمین
و نگرداند آدمیان را **وجعلنا فیها** و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها
فجاجا سبلا راههای گشاده **لعلهم یهتدون** تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها
بمنازل و مقصود **وجعلنا السماء** و گردانیدیم آسمان را **سقفا محفوظا** سقفی نگاه
داشته از افتادن یا از انحلال تا وقت معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی
علاقه و ستون **وهم** و کافران **عن آیاتها** از نشانهای در آسمان که دلالت آن

بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است **معرضون** اعراض کنندگانند
وهو الذی و اوست آنکسی که بقدرت کامله **خلق اللیل والنهار** بیافرید شب تیره در و آرام یابند
و روز روشن را تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند **والشمس والقمر** و بیافرید
آفتاب و ماه را **کل** هر یک از ایشان **فی فلک یسبحون** در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح
فلک می شتابند چون شناوران آشنا و بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت
شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان
جلال دمار از نهاد او بر آرد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال و از خوان
نوال نواله اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است بنعمت تمکین در حضرت شهود
آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشانه اهل تلوین است
گاه در کاهش بود و گاه در فزایش نهایه بظهور نور معرفت و وحدت در محاق نیستی افتد
و ساعتی به بروز رموز جامعیت بمرتبه بدریه رسد گویا در کلام حقایق نظام حضرت
قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست س ز بیم سوز هجرانت زمو باریکتر کردم
چو حرف وصل یاد آیم شوم در حال از آن فربه • و حضرت پیر رومی روح الله روحه
میفرماید س چون روی بر تابی ز من گردم هلال ممتحن • و در روی سوی من کنی
چون بدر زیبی نقصان شوم • تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب • گه در محاق افتم
ز تو گه شمع نور افشان شوم • آورده اند که معاندان بآنکه رسالت نبوی و عوا
و ضلالت میگفتند نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که گردباد حوادث بر آید
و یاران محمد را متفرق ساخته و او را در ورطه هلاک اندازد حق سبحانه و تعالی تسلیه
آنحضرت میفرماید که **وما جعلنا لبشر** و نساختیم مر آدمی را **من قبلک الخلد** پیش از تو پایندگی
در دنیا **افائن مت** آیا تو اگر بمیری **فهم الخالدون** پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پاینده گان
خواهند بود و از دام مرگ رهایی خواهند یافت نی نی **کل نفس** هر نفسی در دنیا **ذائقة
الموت** چشنده مرگست هر که قدم اندر وادی عدم بقضای صحرای وجود نهاده بضرورت
شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید ع هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
ونبلوکم و می آزماییم شما را **بالشر** ببدی یعنی بلاها و مصیبتها **والخیر** و به نیکویی یعنی
بعطاها و نعمتها **فتنة** آزمودنی مصدرست از غیر لفظ معنی سخن آنکه با شما معامله

آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبهٔ هر یکی در صبر و جزع و شکر و کفر
آن بر عالمیان ظاهر شود وَإِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال
جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجمعی از صنادید
عرب بگذشت ابو جهل از میان طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف است
آیت آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و چون به بینند ترا آنانکه نگرویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نمیگیرند ترا
إِلَّا هُزُوًا مگر مسخره به یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد آنست که ایشان با استهزا ترا پیغمبر
خوانند و با یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آنکس است که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ
یاد میکند خدایان شما را ببدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ
بیاد کردن خدای و او بیکی دانستن یا بقرآن یا بنام هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند
پس مستحق استهزا و لایق سخریه ایشانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ
عَجَلٍ از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت تأنی در او چنانکه گویا که مخلوق
از شتابست و از جمله شتابکاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث
که تعجیل عقوبت میکرد و حق سبحانه فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را آيَاتِي
نشانهای عقوبات خود در دنیا واقعهٔ بدر و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس
شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم است عم و عجلهٔ او آنکه چون
روند سخن بر بازی داشته شود روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید
که بغروب نزدیکست گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من بیش از آنکه آفتاب غایب
گردد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدهٔ عذاب یا وعدهٔ قیامت
با ما بگوئید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله
علیه و سلم و صحابهٔ او پس حق سبحانه بازاء گفتار ایشان فرمود که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر
بدانند آنانکه کافرانند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَنْ
وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که احاطه
کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند یعنی
یاری که عذاب از ایشان باز دارد دنیا بند جواب شرط محذوفست تقدیرش چنین
که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر

و بطلان قول خود بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ
پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن اهوال
آن از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت
منظور نکردند یعنی نه در بهشان و نه در زاری ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که افسوس کرده
اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت را از حال انبیاء گذشته
و استهزای معاندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستهزیان در جواب رسالت مآب
را میگویند ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریه کردند
مِنْهُمْ از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تسخر نمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند
که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس یکسانی نیکه با تو این سلوک میکنند همان صورت واقع
خواهد شد قُلْ بگو ای محمد با مستهزیان که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان کانند
عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُعْرِضُونَ روی بگردانند
که هیچ بخاطر ایشان خطور نکند از عقوبات الهی بجان ترسند و نگاه دارنده را شناسند
أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که اندراه توانایی تَمْنَعُهُمْ باز دارند ایشان را مِنْ
دُونِنَا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و گفته اند درین آیت تقدیم و تأخیری هست
تقدیرش اینکه أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ مِنْ دُونِنَا تَمْنَعُهُمْ پس بیان صفت آلهه ایشان میکند
و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری
دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال
آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ و نیستند
اصنام یا پرستندگان ایشان که بمدد دیگری مِنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ نگاه داشته
و نه یاری داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه مکیانرا
بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ
الْعُمُرُ بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود
و ندانستند که دم بدم بنای عیش درهم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد
مغرور مشو که دم بدم دست اجل . برهم زند این بنا که افراشته . أَفَلَا يَرَوْنَ آیا

نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که ما آییم یعنی می آید فرمان ما بر زمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ
أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشاییم آنرا بر مسلمانان تا هر روز
قلعه میگیرند و منطقه تصرف درمی آرند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشانند غلبه کنندگان
با پیغمبر و مومنان قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را بِالْوَحْيِ با آنچه وحی کرده میشود
بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمی
شنوند کران خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافرانرا در عدم انتفاع بدانچه
میشنوند تشبیه میکند بکران که چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ و اگر برسد
بکفره نَفْحَةٌ اندک چیزی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را از آن بیم
میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند
يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب
وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوهای ذات العدل را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ برای جزای روز رستخیز
صاحب لباب و بعضی مفسران بر آنند که میزان عبارت از عدل است یعنی وضع موازین
تمثیلیست از برای محافظت حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور بر آنند که مراد میزانیست
که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد
میزان بلفظ جمع جهة تعظیم شان اوست چنانچه خطاب یا ایها الرسل کلوا نسبت با حضرت
پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان ابدان می سنجند پس برای
هر یک میزان باشد و جمعیت او باضافه بالجمع است و بعضی بر آنند که علاحده هر کس را
میزانی خواهد بود که عمل او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَيْئًا
چیزی از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل از سنجیدن فکنده نشود وَإِنْ كَانَ و اگر باشد عمل مِثْقَالَ
حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر چیزهاست أَتَيْنَا بِهَا بیاوریم آنرا و نزد
ترازو حاضر سازیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و حال
عدل ما راست وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را کتابی
جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا وَضِيَاءً و دادیم ایشان را
روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند
وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ و پندی مر پرهیزکاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه میترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار

خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خدای را نادیده از وی میترسند و عذاب را مشاهده
نکرده از آن بیم دارند یا ترسکارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند باشکارا در موضح
از ابن عباس رض نقل میکند که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای و بگرود ببهشت و دوزخ
و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وَهُمْ و پرهیزکاران
مِنَ السَّاعَةِ از احوال قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگان اند وَهَٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُبَارَكٌ
سخنیست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه و سلم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم
او را از خود بی نیابت أَفَأَنْتُمْ آیا شما لَهُ مُنْكِرُونَ مر قرآن را انکار کنندگان اند وَلَقَدْ
آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه یافتن او بوجه صلاح مِنْ قَبْلُ
پیش از موسی و هارون یا قبل از محمد صلی الله علیه یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت
دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم باستحقاق او مر عطاها را دانا پس فرا خور استحقاق او نوازش
فرمودیم إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و گروه خود یعنی اهل
بابل مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما بر آن یعنی
بر پرستش آن عَاكِفُونَ مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر گوید نود
بت بوده و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب
کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیات سباع و طیور و بهایم و انسان و بقول
بعضی تماثیل بر صورتها کواکب بوده و بهر تقدیر ابراهیم خلیل علی نبینا و عم فرمود که این
چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم ما آبَاءَنَا پدران خود را لَهَا
عَابِدِينَ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت ابراهیم عم لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ
بحقیقی که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و خطای
آشکارا قَالُوا گفتند نمرود و دیگران از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این
سخن را براستی و جد أَمْ أَنْتَ یا تویی مِنَ اللَّاعِبِينَ از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه
و مطایبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آباء خود قَالَ گفت ابراهیم
عم بَلْ نیستم بازی کننده رَبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین است
الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه او آفریدگار آسمان و زمین با تماثیل شما را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ و من بر آنچه بودم گفتم
من و شما است مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق اداء شهادت میکنم آورده اند

که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و
باز کشتن به بتخانه در آمده و بتان را بیاراسته بر من همها بتو اختندی انکه سر بر زمین نهاد
و رسم پرستش بجا آورده بخانهای خود باز کشتندی چون ابراهیم عم بالجمع از ایشان
در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی که دین و آیین ما
چه زیباست ابراهیم عم بلا و نعم جواب ایشان نگفت و دفعه دیگر که می رفتند خواستند
که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از وی باز داشته برفتند
ابراهیم عم پنهان از ایشان فرمود که وتالله و بخدای سوگند که من لاکیدن هر آینه
تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم اصنامکم بتان شما را بعد ان تولوا بعد از آنکه روی بگردانید
از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مدبرین پشت برایشان کنندگان یعنی
وقتی که بتان را بگذارید بتماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را شنید و باکس نگفت
اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه در آمد فجعلهم پس
گردانید بتان را بزخم تبر جذاذا پاره پاره الا کبیرا لهم مگر بزرگی که آن اصنام را بود
یعنی بت مهتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لعلهم الیه شاید قوم
نمرودیان بآن بت بزرگتر یرجعون باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده
بتان کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم
عم ازین عمل تبکیت قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم است یعنی وی بتان را بشکست
تا شاید که رجوع بدو کنند و عجز بتان را بحجت بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر
روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قالوا من فعل گفتند که کرده است
هذا این عمل بالهتنا با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته است انه بدرستی
که او لمن الظالمین هر آینه از ستمکارانست بر آلهه چه ایشان را تعظیم می باید کرد او اهانت
کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود
و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تالله لاکیدن
اصنامکم از ابراهیم عم شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با امراء نمرود رسید
قالوا گفتند با نمرود که از قوم شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا فتی شنودیم ما از جوانی
که ببدی یذکرهم یاد میکرد بتان را یقال له ابراهیم میگویند مر او را ابراهیم یعنی نام او

ابراهیم است قالوا گفتند نمرود و امراء او فاتوا به پس بیارید او را علی اعین الناس
بر چشمهاء مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی
دهند که اینست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند
قالوا ءانت گفتند آیا تو فعلت هذا کردهٔ این را که می بینیم از کسر و قلع بالهتنا یا ابراهیم بخدایان
ما ای ابراهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله بلکه کرده است این را کبیرهم هذا این بزرگ
ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فسئلوهم پس بپرسید
شما از ایشان که که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن گویند فرجعوا
الی انفسهم پس باز گشتند با عقول خود یا با یکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی
انکم انتم الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نتواند گوید ثم نکسوا
پس نگونسار کرده شدند علی رؤسهم بر سرهاء خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و
گفتند لقد علمت بدرستی که تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون این بتان سخن نگویند چرا
امر میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قال گفت ابراهیم
افتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم شیئا آنرا که سود نرساند
بشما چیزی اگر او را پرستید و لا یضرکم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید اف لکم
زشتی و ناخوشی مر شما را و لما تعبدون و مر آن چیزها که می پرستید من دون الله بجز خدای
افلا تعقلون آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از مجادله
مضطر و منقل کرده قالوا حرقوه گفتند بسوزانید او را که عقوبت آتش اهولست وانصروا الهتکم
و یاری کنید خدایان خود را با انتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان
نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند
ارتفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان
بر هیمه ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم را صلوات الله علی نبینا و علیه غل بر گردن و بند
بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق با آتش افکندند جبرئیل عم در هوا بوی رسید و گفت
هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتو نه جبرئیل
گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست چون توکل خلیل بخدای
و انقطاع او از ما سوی درست بود قلنا یا نار گفتیم ما که ای آتش کونی باش بردا

وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند برودت وسلامت بر ابراهیم ابن عباس رض فرموده که اگر
نگفتی سردا با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سرما بفسردی وَأَرَادُوا وخواستند
نمرودیان بِهِ كَيْدًا با ابراهیم کیدی در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس کردانیدیم ایشان را
زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان
آورده اند که چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه بمیان آتش فرود آمد فی الحال
غل و بند او بسوخت و بر حوالی او کل و نرکس بدمید و چشمهٔ آب شیرین پدید آمد و نمرود
در حظیرهٔ آتش نهاند و نمود و از بالای صرح دید که ابراهیم در بوستان خوش و کلستانی بغایت
دلکش نشسته و با ملک الظل سخن میکوید بر کرد اکرد ایشان آتش شعله میزد نمرود
آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او برین مرتبه است که می بینم بزرک خدائیست
و من برای او قربان کنم ابراهیم عم فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نکند مادام که
بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار کاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم
کرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتش است که در کانون دل خلیل
بوده یعنی شعلهٔ شوق محبت ~ آتش دارد دل من آتش دارد • وان آتش دل مرا خوش خواهد
خلیل نزدیک آتش نمرودی رسید خواست که از سوز شهود عشق آه کند و آتش نمرود را
تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و بسلامت باش بر ابراهیم
چه ما حکم کرده ایم که در آن آتش معجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بنمائی نمرودی
بر آنی نابود شود بوستانی پیدا و معجزه هویدا نکردد و اگر بر ابراهیم بسلامت نباشی از
شعلهٔ نار الله الموقده بسوزد و قاعدهٔ دعوت برافتد و ازینجا معلوم میشود که آتش
عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر وی غالب نبود ~ عشق آن شعله است کو چون
بر فروخت • هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را از
عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزادهٔ او لوط بن هاران را و
رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا
لِلْعَالَمِينَ در آن مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام بعث انبیا بود علیهم السلام در آن
ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که ابراهیم علی نبینا و عم بفلسطین
نزول فرمود و لوط عم بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانه روز بود

وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بوده پسری إِسْحَاقَ اسحاق
نام را وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سؤال او یعنی از ما پسری طلبیده
بود ما او را پسر بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر همه را کردانیدیم صَالِحِينَ
نیکان و شایستکان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ
راه نمایند بما بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
کردن نیکویها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای
داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل
است وَكَانُوا لَنَا و بودند مر ما را عَابِدِينَ پرستندکان باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم
حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغامبران را باید از قواعد شرع
و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن ده که
میکرد یعنی اهل آن میکردند عملهاء ناپاک و آن ده سدوم بود از موتفکات که اهل آن بلواطه
اشتغال مینمودند و ره میزدند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان
قَوْمَ سَوْءٍ کروهی بد فَاسِقِينَ بیرون رفتکان از دایرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم
لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در بهشت که محل
رحمتست إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از نیکان و شایستکان است و قصهٔ لوط
علی نبینا و عم قبل ازین بتفصیل کذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَىٰ چون ندا
کرد پروردکار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا فرمود بهلاک
قوم خود فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم لَهُ مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم
او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غمی بزرک که
بعد محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران
الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهاء ما را إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علی نبینا
و عم كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ کروه بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ
أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همهٔ ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود بن ایشا
و پسر او سلیمان را علیهما السلام إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده اند
که چون داود عم در محکمه نشستی سلیمان علی نبینا و عم بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی

از مهم وی وحکم پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان که اورا
ایلیا گفتندی ویکی گوسفنددار واورا یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله [illegible]
من یوحنا بشب رمه خود را میچرانیده بکشت زار من در آمده اند وتمام خورده [illegible]
که بوستان وی رفته بودند وخوشهاء انگور را خورده وتلف کرده داود عم از یوحنا
پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا دهد ودر
شریعت داود عم حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند ومضمون قصه
بر سلیمان عم معلوم شد بمحکمه در آمد درین سن سیزده سالگی وبایده فرمود که اگر حکمی چنین
بودی اصلح واوفق بودی داود عم گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان
تسلیم ایلیا باید کرد تا از ایشان نفع گیرد بشیر وروغن وپشم وموی وباغ ویا زرع به یوحنا
باید داد تا غم خورد وبدان مرتبه رساند که بوده چون خوشهاء انگور پدید آید با کشت
برسد تسلیم ایلیا کند وگوسفندان خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود برین منوال
حکم فرمود وحق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود وسلیمان علیهما السلام
برین قوم خوان وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ اذ نفشت چون بشب رفته بود فیه
دران کشت زار یا بوستان غنم القوم گوسفندان گروهی وکنا بودیم لحکمهم مر حکم
حاکم را بر محاکمین شاهدین داننده یعنی دانستیم که داود وسلیمان بر ایلیا وچه حکم
کرده اند ففهمناها سلیمن پس تعلیم دادیم حکم متمم سلیمان را وبدو آموختیم وبفهم
او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهند تا ازو نفع گیرد وبدلک تلافی [illegible]
خود کند وباغ را بصاحب گوسفند غمخوارگی کند وبمرتبه نخستین رساند تا دیگر از
از رمه غافل نگردد حقیقت آنست که دران زمان حکم چنان بوده که از داود عم صادر
گشته وخدای وحی کرده بسلیمان عم بنصی که ناسخ آن حکم شده وداود عم بعد از اطلاع
بر نسخ حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وکلا آتینا وهر یکرا بدادیم وبسپردادیم
حکما حکم کردن یا پیغمبری وعلما ودانش با موردین وسخرنا ورام ساختیم مع داود
الجبال با داود کوههارا یسبحن تسبیح میکردند خدایرا باتفاق او ودر تبیان آورده
که بران منوال که ذکر اند داود عم می شنودند انکوهها نیز شنوده میشد واین معجزه
الخصیصت بود والطیر ومسخر گردانیدیم مر داود را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت

مینمودند وکنا فاعلین وهستیم ما کننده مر امثال اینهارا ودر قدرت ما بدیع نیست اگرچه
نزد شما عجیبست صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی
هرجا داود عم رفتی کوهها باوی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال با داود
در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمیعی بر انند که تسبیح طیر وجبال
بلسان الحال بوده وبران تقدیر چون جمله اشیا بهمان زبان بتسبیح الهی ناطق اند پس وجه
اختصاص بداود عم چه تواند بود ومومن موقف باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها
ومرغان بموافقت داود علی نبینا وعم بروجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان را
ترکیب حروف وکلمات آن مفهوم میشده واین معنی از قدرت الهی غریب نیست
هرجا قدرتش علم افراخت از غرایبها آنچه خواست بساخت قدرتیه اگر بست نقصانش
کارها جمله هست آسانش وعلمناه وبیاموختیم مر داود را صنعة لبوس ساختن زره
لکم برای شما لتحصنکم تا نگاهدارد ایم ما وحفص به تا میخوانند یعنی تا نگاهدارد زره شمارا
من باسکم از کارزار شما یعنی از قتل وجراحت در کارزار فهل انتم پس آیا هستید شما شاکرون
سپاس گویندگان بر نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدایرا برچنین لباسی
ولسلیمان الریح ومسخر گردانیدیم برای سلیمان یعنی بمشیت او الی الارض التی بارکنا بدان زمینی
که برکت کرده ایم فیها دران زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری
بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان علی نبینا وعم ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی
وبا نماز شام باد ویرا بدانجا آوردی ودر تبیان القصص آورده که بامداد از تدمر
بیرون آمدی چاشت در اصطخر بودی وشام را به تدمر باز آمدی وکنا وهستیم ما بکل شیء
عالمین بهمه چیز دانا ومن الشیاطین ومسخر ساختیم مر سلیمانرا از دیوان من یغوصون
کسانی که غواصی کنند در دریاها له برای او جهة استخراج نفایس ویعملون وبکنند
عملا دون ذلک عملی دیگر غیر غواصی مثل بنائی وسایر صناعات غریبه وکنا لهم وبودیم
مر دیوانرا حافظین نگهدارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وایوب ویاد کن
ایوب را واو پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم است عم حق سبحانه
اورا مال بسیار داده بود وخلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاد شب وروز
بطاعت گذرانیدی ومراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی

[illegible]

حسد برده بالحق سبحانه مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت وسعت معیشت است مال بسیار
و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی نو داند راه
تو بر کرد و طریق کفران نعمت پیش آید حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگویی او
ما را بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلاش بگدازیم بر محک اعتبار تمام
عیار خواهد بود ❧ چنان در عشق یک رویم که گر تیغ رود بر سر
با شمع چو شمع ایستاده پا بر جا • در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس در خواست کرد
مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال او ظاهر گردد حق تعالی
ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوانه بر گماشت تا با هلاک او اشتغال نمودند و در
حقایق آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود است که کعب و غیر
نقل کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام محن بوی گماشت پس افواج بلا متواتر شد
و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان
بسبب سیل در گرداب فتادند و زراعت بریح عاصفه متلاشی شد و هفت پسر و سه
دختر در زیر دیوار آمدند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت
دیدان در آن پیدا گشتند و مومنان مرتد شده وی را نهرده و هنرگه میرفت بیرون
میکردند زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منشا بن یوسف عم در
خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت برین محنت
مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه برای تسلیه دل مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تعلیم ثبات بر شکیبایی حالت او را ذکر کرده و فرمود
که یاد کن قصه ایوب را اِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را اَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بالکه
مرا رسید رنج و سختی وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بخشنده ترین بخشایندگانی منکران میگویند
که حق سبحانه در بارهٔ ایوب علی نبینا و عم فرموده که انا وجدناه صابرا و نکته انی مسنی
الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب برین وجه تقریر
میکنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا
ازین بلا بیرون آرم ایوب عم بالحق تعالی التجا نمود و شکایت کرد نه از رنج خویش در عرش
حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی

بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان راند یا چنان
ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا
سپاره کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تمجید و توحید بود
از فوات ایشان بترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت
و برای وی قوتی خرید و ایوب برین حال مطلع شده اوازانی مسنی الضر بر کشید در حقایق
سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت
آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بیفتاد وی از زمین افتاده بر خاک
کرم میطپید ایوب او را برداشته بجای او نهاد چون این کار بالختیار واقع شد جانان
بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بی واسطه ملکی و شری
از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب میرسیدی که ای بیمار ما چگونه و ایوب بشوق
و ذوق این پرسش کوه بلا بجان میکشید و آن بیماری خوش بود ❧ گر بپرسد بیمار خود را یک
صد سال بامید تو بیمار توان بود • در سحر آن روز که مسیر راحت برسید بتحفه این خطاب
سرافراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر آنند که شکایت با او بوده از و بود و در
بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب از خبر جسمانی می نالید اما روحانیتش نظر جال مسلی شده کمال عنایت
در بلا میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش بندای و انت ارحم الراحمین
مترنم شده در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر
بلکه اندوی ضعف و عجز بشری است چه منقول است که جبرئیل عم بوی آمد و گفت چرا خاموش
نشسته گفت حکم ملک صبر جبرئیل فرمود که بلا با در خزاین حق بسیار است و طاقت نیاری از حق
عافیت خواه ایوب عم این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعاء وی را فَكَشَفْنَا پس بردیم
مَا بِهِ مِن ضُرٍّ آنچه وی را بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ ص خواهد آمد
وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را أَهْلَهُ فرزندان وی که با عیان ایشان زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُم
مَّعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه بیکدیگر ابن عباس
فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ با سفید فرستاد
تا ملخ زرین بروی ببارید و در حقایق آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی می بارید
رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا این کار ما بنسبت ایوب کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ

و بندگی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت
هر که او در راه حق صابر بود • بمراد خویشتن قادر شود • صبر باید تا شود بکشود گنج
زانکه گفتند الصبر مفتاح الفرج • وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را وَذَا الْكِفْلِ و یاد کن خداوند
نصیب را که الیاس است یا یوشع یا ذکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند
بود و گفته اند الکفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر عمل انبیاء زمان او بوده و کفل
بمعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس علیهما السلام متکفل شد که با مردم
قیام نماید بعد از ذهاب وی و بدین جهة ذوالکفل لقب یافت و امام محیی السنة رحمه الله
و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا قبض کنم تو
ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پادشاه شود آنرا که شب نماز گذارد و روز روزه
دارد و افطار نکند و میان مردم حکم کند و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم
کن بعد از آنکه آن پیغمبر این بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت
انا اتکفل بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نموده خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی
او را ذوالکفل خواند كُلٌّ همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل اند مِنَ الصَّابِرِينَ از
صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شدائد زمان اسمعیل بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی
زرع بود صبر فرمود و ادریس بر درس کتابی در از بر بلاهای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند
و ذوالکفل شکیبائی نمود در آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را
فِي رَحْمَتِنَا در بخشش ما که نبوت است یا نعمت آخرت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ
از نیکوکاران و فرمانبرداران اند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس را إِذْ ذَهَبَ
چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره
فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن وصادر نشده بود گفته اند
که ایشان را وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیر تر می آمد پنداشت
که او را دروغگوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از وی
فعل کسی صادر شد که گمان می برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ آنکه تنگ نخواهیم ساخت عَلَيْهِ بروی راه
رفتن را پس ما او را بجر آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَى پس ندا کرد
فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب و بخواند أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ

با آنکه گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سُبْحَانَكَ پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستی
که من هستم مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار آنحضرت
سید محمد صلعم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعاء یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام
حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ میرهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را و قصه ماهی و دریا
در سوره صافات بتفصیل می آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن ذکریا را در آن زمان که إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار
خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث
برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما
اجابت کردیم مر دعاء او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد
معالم دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و بصلاح آوردیم برای او زَوْجَهُ زن او ایشاع بنت عمران را برای
ولادت بعد از عقرا و گفته اند او را خوش خوی گردانیدیم برای ذکریا بعد از آنکه سیئ الخلق
بود إِنَّهُمْ بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که می شتافتند فِي
الْخَيْرَاتِ در نیکوییها وَيَدْعُونَنَا و میخواندند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا از جهت
ترس از عذاب وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را خَاشِعِينَ فروتنان و فرمان پذیران یا ترسندگان
محققان گویند ترسان برای او باید بود نه بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که بنده
بود تواند ترسانند و هر که نادید کند عزیزش گردانند بیان وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ
نشان نیاز من مثلی و رب العرش معبودی • گدای میکده ام لیک وقت مستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم وَالَّتِي أَحْصَنَتْ یاد کن آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج
خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است رضی که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس
بدامن عصمت او نرسیده فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فِيهَا در
پیراهن او که درون او مِنْ رُوحِنَا از روح که بامر ماست محصل سخن آنکه جاری کردانیدیم در وی
روح مسیح را وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم قصه وی وَابْنَهَا و خبر پسر وی عیسی را آيَةً حجتی و علامتی
لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یعنی چون تأمل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول
عذرا بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستی

که ملّت توحید و دین اسلام که واجب است شما را استقامت بران امة واحدة ملتیست یکانه یعنی
اختلافی نیست دران بلکه همه انبیا بران بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند و انا ربکم
و منم آفریدگار شما ام فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا و تقطعوا و ببریدند امم ماضیه
را امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری
و هر یک تکفیر دیگری کردند کل همه این فرقها الینا راجعون بسوی ما باز گردند کاشتد و ما
ایشان را فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فمن یعمل هر که بکند من الصالحات از عملها
پسندیده و هو مؤمن و حال انکه او گرویده باشد بخدای و رسول فلا کفران پس ناسپاسی نیست
لسعیه مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را و انا له و ما مر سعی او را کاتبون
نویسنده ایم یعنی اثبات کنند در صحیفهٔ عمل او مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود
مثنوی
من دکار نیکوان ضایع نباشد نزد حق . لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین . و حرام علی قریة
و ممتنع است بر اهل دیهی که ما اهلکناها هلاک کردیم ایشان را انهم لا یرجعون انکه ایشان باز گردند
بدنیا یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی
لا را اصل دانسته زاید نگویند یعنی آیت آنست که ممتنع است بر هلاکان و نشاید که رجوع نمایند
بمحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اوّل اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم
نباشد و در قبور معذب باشند حتی اذا فتحت تا وقتی که گشاده شود یاجوج و ماجوج سد یاجوج و ماجوج
یعنی تا قیام قیامت که فتح شد یاجوج و ماجوج علامت آنست و هم و یاجوج و ماجوج من کل حدب
از هر بلندی ینسلون می شتابند و میروند تا همه عالم را فرا گیرند و آبهاء دریاها تمام بیاشامند
و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده
که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بدست عیسی عم خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده
شدن سد ایشان و تحصّن عیسی عم با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده
که بروند تا بجبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم
هر که بر آسمانست پس تیرها بطرف آسمان افکنند و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی عم
و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق سبحانه بیکدفعه همه را هلاک کند و اقترب الوعد
الحق و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامتست فاذا هی پس آنجا قصه آنست که
باشد شاخصة خیره و باز مانده از هول و سختی ابصار الذین کفروا دیدهاء آنانکه کافر بودند

و ایشان میگویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستی که بودیم ما در دنیا فی غفلة
در بیخبری من هذا ازین روز و ازین حال بل کنا بلکه بودیم ما ظالمین ستمکاران
بخود که سخن پیغمبران نشنیدیم انکم بدرستی که شما ای مشرکان و ما تعبدون و آنچه
می پرستید من دون الله بجز خدای از بتان و دیوان حصب جهنم آتش انگیز
دوزخید انتم لها شما با بتان بدوزخ واردون که درآیندگان اید و در ورود
آیندگان در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادتی تعذیب بت پرستان
است چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر
تسفیه ایشانست چه آنها را پرستیده اند که حالا با ایشان در آتش اند لو کان هؤلاء
اگر بودندی آن بتان الهة خدایان چنانچه گمان می بردند ما وردوها در نیامدندی
بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب و کل و همه بتان و بت پرستان فیها
در دوزخ خالدون جاوید ماندگان اند که ایشان را از آن روی خلاصی نیست لهم
مر ایشان راست فیها در دوزخ زفیر ناله از ذات و هم فیها و ایشان در آتش لا یسمعون
نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من
دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را پریشان
دید گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد صلی الله علیه و سلم مباحثه کنم پس گفت
ای محمد قد خصمتک و رب الکعبة تو میگویی که هر چه از دون الله می پرستند همه دوزخ خواهد
بود حال آنست که عزیر و عیسی و ملایکه معبود یهود و نصاری و بنی ملیح اند هر گاه که این معبودان
حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشید این آمد که ان الذین سبقت بدرستی که آنانکه پیشی گرفته
است لهم برای ایشان منا الحسنی از ما سابقه نیکو که سعادت است و توفیق طاعت یا بشارت
بجنت و آن عیسی و عزیر و ملایکه اند علیهم السلام اولئک آن گروه که بسابقهٔ عنایت
مخصوص اند عنها مبعدون از دوزخ دور کرده شدگانند صاحب بحر فرموده
است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایتست در نهایت
بیت
هر تخم که از ازل بکشتید نهان . در مزرع ابد بروید بعیان . لا یسمعون نمی شنوند
آن دور شدگان از آتش حسیسها آواز آتش را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند
و دوزخ در اسفل سافلین است و هم فیما اشتهت و ایشان در آنچه آرزو کند

انفسهم دلهای ایشان خالدون جاوید انند یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند لا یحزنهم
الفزع الاکبر اندوهگین نمیکرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملایکه که گویند لا بشری
ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا وقتی که گویند وامتازوا الیوم و ایشان را که خواهند
بود چه بجانب دست راست متوجه خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت
را بصورت کبشی املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار خلود لا
موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرانند وتتلقاهم الملائکة و پیش آیند ایشان را
فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هذا یومکم الذی این آن روزیست که در دنیا
کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی است روز ثواب و کرامت شما
عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست
س نیکمردان را نعیم اندر نعیم • عشقبازان را لقا اندر لقا • حصهٔ اینها وصال حور عین
بهرهٔ آنها جمال کبریا • یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را کطی السجل
للکتب همچو پیچیدن طومار برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچو در طی کردن سجل مر نوشتها
را و سجل نام کاتب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوده و گویند ملکیست که چون کرام
الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند در هم پیچد کما بدأنا همچنانچه آغاز کردیم اول
خلق نخست باز آفریدن را به ماده و مدد نعیده باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده
مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت یکسان است وعدا وعده دادیم
با عاده وعده دادنی علینا بر ماست وفا کردن بدان انا کنا فاعلین بدرستی که ما کننده
ایم نه شبهه یعنی چنانچه از عدم بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت
برای مکافات ولقد کتبنا و بدرستی که نوشتیم فی الزبور در کتاب داود عم من بعد الذکر
از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض
آنکه زمین بهشت یرثها میراث گیرند آنرا عبادی الصالحون بندگان ستودهٔ من یعنی امت محمد
صلی الله علیه و سلم و گفته اند عامهٔ مؤمنان ان فی هذا بدرستی که در دین که یاد کردیم از اخبار
و مواعظ و مواعید لبلاغا هر آینه کفایتست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان را مراد
امت حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم که خبر و موعظه فراد ایشان را بسنده است
در رسیدن بمطلوب وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد صلعم الا رحمة مگر بخشایشی للعالمین

مر عالمیان را حضرت پیغمبر صلعم رحمتست مر مؤمنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة
و رحمتست مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند وما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرده
اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجرهٔ طاهره و همچنین
بذروهٔ عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله فردا در مقام
محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی س عاصیان بگنه در دامن آخر زمان
دست در دامان تو دارند و جان در آستین • ناامیدان حضرت با نصرت تو نتوان شدن •
چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل بگو ای محمد مر کافران را انما یوحی الی جز این
نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم الا که جز این نیست که خدای شما
اله واحد خدای یگانه است و یکتا فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان
مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل آذنتکم پس بگو آگاه کردیم شما را
علی سواء برسویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کردم برابریم در موضح آورده که اعلام
کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند و بر شما روشن گشت و مؤمن و کافر در علم بدین یکسان
شدند وان ادری و نمیدانم که آیا نزدیکست منهم یا دور است ما توعدون آنچه وعده داده

اقریب

شده اید بدان از حشر یا غلبهٔ مسلمانان انه بدرستی که خدای یعلم الجهر میداند
آشکارا من القول از سخن کافران در طعنه اسلام ویعلم ما تکتمون و میداند آنچه می پوشید
از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وان ادری و نمیدانم لعله فتنة شاید که تاخیر
آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لکم مر شما را یعنی
بطریق استدراج در تاخیر می اندازند ومتاع و شاید که برخورداری بود شما را الی حین
تا هنگامی که اجل مقدر برسد قل رب احکم بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال
میخواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من
و اهل مکه بالحق براستی وربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمت است بر آفریدگان خود
المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری از او خواهند علی ما تصفون بر آنچه شما صفت
میکنید و میگویید عذاب موعود اگر خواستی بما فرود نمی آید یا آیات اسلام
دم بدم نگونسار نخواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگویید و ما از خدای بر ردّ آن یاری

یعنی امیدوار امیدواری معونت از حضرت او داریم ۞ مراد خویش ز درگاه پادشاه خواه
که هیچکس نشود ناامید از آن درگاه ۞ والله الموفق والمستعان علی اهل الحق سورة الحج
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامهٔ
مکلفانست میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة الساعة بدرستی
که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پر هول است اسناد تحریک بساعة
مجازست و این زلزله از علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در
زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اولی زمین متزلزل شود و ندایی از آسمان برسد که یا ایها
الناس اتی امر الله فی شیء عظیم در خلایق پدید آید ۞ در طبقات زمین افکنده ایم ۞ زلزلة الساعة
شیء عظیم یوم ترونها در روزی که ببینید آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت
آن کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزندی که او را شیر میدهد با وجود مهربانی
مرضعه بر رضیع وتضع و بنهد کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی
باردار حملها فرزند خود را بلغ وتری الناس و ببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز
سکاری مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده وما هم بسکاری و نباشند
ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رأی العین
مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند ولکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خدای
سخت است از هول آن مدهوش نمانند ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که جدال کند
فی الله در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند
در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار حشر مینماید بغیر علم بی دانشی و معرفتی و بی برهانی
و حجتی ویتبع و پیروی کند در مجادله یا در همهٔ احوال خود کل شیطان مرید هر دیوی
سرکش گمراه که در ازل کتب علیه نوشته شده است بر آن دیو بر لوح محفوظ انه من تولاه
آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه کرداند تابع خود را
ویهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را
بر آن کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در احقاق فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادلست
یعنی حکم کرده خدای بر آن مجادل کننده که هر که بنحی وی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس
ای مردمان گویند خطاب با کافرانست منکران حشر را میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب

من البعث در شک از برانگیختن خلق و میگویید اعاده ممکن و مقدور نیست اخر نظر کنید در اول
حال خود فانا پس بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم شما را من تراب از خاک و شما فرع اویید
ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از آن مقداری خون بسته ثم من مضغة
پس از قطعهٔ گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصانی
نبود وغیر مخلقة و ناتمام که در بعضی اجزاء وی نقصانی باشد یا مصورة و غیر مصورة
در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی از او مصور و یکی تمام صورت
یافته لمحض سخن آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای
شما ابتداء آفرینش شما تا استدلال کنید از مبداء بر معاد و تأمل نمایید که هر چه قابل
تغیر و تکون نیست باری دیگر قبول آن نمی تواند کرد ونقر و قرار میدهیم فی الارحام در رحمها
ما نشاء آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی جنین سقط نشود و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی
نام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی
که از غایت ضعف با موی خود قیام نتوانید نمود ثم لتبلغوا پس تربیت کنیم شما را تا برسید
اشدکم بکمال قوت خود و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگیست ومنکم من یتوفی و از شما
کس باشد که متوفی کردد نزدیک بلوغ اشد یا قبل از آن ومنکم من یرد و بعضی بود که رد کرده شود
الی ارذل العمر بفروتر زندگانی که سن خرافتست لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم پس از دانستن
شیئا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز کردد و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از
نهایت ببدایت اشارتست بانکه قدرت کامله عاجز نباشد از اعاده چنانچه از ابتدا نداشت پس
دلیل دیگر بر جهت استدلال بر بعث میفرماید که وتری الارض و می بینی ای آدمی زمین را هامدة خشک
و بیرونق چون مرده فاذا انزلنا پس چون ما فرو فرستیم از ابر علیها الماء بر آن زمین آب باران
اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه وربت و بیفزاید و بر دمد وانبتت و برویاند من کل زوج
از هر صنفی از نباتات بهیج تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بانبات
زنده سازد توانا است بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حالکه بوده اند باز بود ۞
آنکه بی دانه نهال افراخته ۞ دانه را هم شجر تواند ساخت ۞ کرد نابوده را بقدرت بود ۞ چون
کرد هد بوده وجود ذلک آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تجدید الشان
باحوال متنوعه و احیاء زمین بعد از موت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق او

تا بلنست در ذات خود و مستجمع صفات کمالست وانه و بجهت آنست که او یحیی الموتی زنده میگرداند
مردگان را و اگر نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی وانه علی کل شیء و برای
آنست که او بر همه چیزها قدیر تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه
مقدورات متساوی پس چون مشاهده قدرت بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد
لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات وان الساعة آتیة و ایراد این دلایل برای آنستا بدانند
که قیامت آینده است لا ریب هیچ شکی نیست فیها در آمدن او وان الله و بدانند آن نیز که خدای
یبعث برمی انگیزد من فی القبور کسانیرا که در گورها اند بمقتضای وعدۀ خود تا ایشانرا حساب
کند و جزا دهد ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که اندیشه بی جدال کند
فی الله در کلام خدای یا قدرت او نکو ابو جهل کرد است یا مراد از مجادل ابو جهل و سایر کفار
نضر و ابی و اضراب ایشان و از تابعه و مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می افکند
بغیر علم بی دانشی که بدو داده باشند ولا هدی و نه بدلیلی راه نماینده بمقصد ولا کتاب منیر و نه
کتابی روشن که بدان صواب از خطا معین کرده یعنی مجادله میکند نه سندی از استدلال یا وحی
بلکه در صدد جدالست بمحض تقلید و تقلید محض ثانی عطفه در حالتی که پیچنده دامن خود است
یا این کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چه در هم چیند این مقلد متکبر جدال میکند لیضل
عن سبیل الله تا گمراه کرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او له فی الدنیا
مر وراست در دنیا خزی رسوایی بقتل چنانچه در بدر بود ونذیقه و بچشانیم او را
یوم القیمة روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزنده و گوییم ذلک این خزی و عذاب
بما قدمت یداک بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاد دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر
و معصیت وان الله و بسبب آنست که خدای لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید بر بندگان
خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده شرف
اسلام در یافتند پس هر که از ایشان مرضی عارض نشدی و زنش پسری بزاد و اسب او کرۀ
خوب آوردی و مواشی او نتایج نیکو دادی گفت اسلام نیکو دینیست و هر اسبب قبول آن نیکیها
پیش آمد دل او با اسلام آرمیده شدی و اگر قضیه بر عکس آمدی دین بگشته گفت اسلام
بر من میمون نیست آیت نازل شد که ومن الناس و از مردمان من یعبد الله کسی هست که
پرستد خدایرا علی حرف بر انحراف و اضطرابی یا بر طرفی یعنی بر کناره ایستاده و در کار

الصدد یکرفتن

الثانی پیدوم گویند و پیچنده

بدر جای میگویند نام جاهی است و جای میگویند نام آبیست که حضرت رسالت آن جنگ کرده بود

خود غیر متمکن بماند و رددی فرموده که در نعمت دون محنت فان اصابه پس اگر برسد او را
خیر نیکویی چون صحت و غنا اطمأن به آرام گیرد بدین و ثابت شود بدان بسبب آنخیر
وان اصابته و اگر برسد او را فتنة ابتلایی چون مرض و فقر انقلب بگردد علی
وجهه بر روی خود یعنی از جهتی که آمده بدان باز عود کند مراد آنست که مرتد گردد
و از دین اسلام دست باز دارد نقلست که یکی از یهود ایمان آورده نابینا شد و بلاها
بیش وی آمد با حضرت رسالت گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب
داد که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیت فرود آمد که هر که از دین بگشت خسر
الدنیا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید والآخرة و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود
شد ذلک زیان هر دو سرا هو الخسران المبین آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است
که زیانی از آن عظیمتر نیست سو: نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین :: لا جمعه صدق فتنه فوات
در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین : البته زیانی نبود بدتر از این : یدعوا میخواند و می
پرستد مرتد یا مشرک من دون الله بجز خدای ما لا یضره آنچیزیرا که ضرر بدو نرساند
اگر نپرستد او را وما لا ینفعه و سود ندهد و یرا اگر پرستش کند ذلک آن پرستش
هو الضلال البعید آنست گمراهی دور از مقصد یدعوا لمن ضره آنرا که ضرر پرستیدن او
که قتل دنیوی و عذاب آخرت است اقرب نزدیکترست من نفعه از سود او که توقع شفاعت
و توسل بحضرت عزت لبئس المولی هر اینه بد یاریست بت و لبئس العشیر و بد مصاحبی
و آمیزگاری ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین آمنوا در می آرد آنانرا که تصدیق
خدای و رسول کردند وعملوا الصالحات و کارهای شایسته بجای آوردند جنات
در بوستانها که میرود تجری من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها و غایت
نزهت باغ و بوستان باب روانست ان الله یفعل بدرستی که خدای میکند
ما یرید آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در
قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید مهم محمد از پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود
است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق سبحانه آیت فرستاد که من کان یظن هر که
باشد که گمان برد ان لن ینصره الله که نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فی الدنیا
در دنیا باعلاء کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی والآخرة و در آخرت بعلو درجه

الاقاله دو باز کندن

الوسیله میانجی جستن

و شفاعت و قرب و کرامت فلیمدد بسبب پس باید که فرو گذارد رسنی الی السماء بسقف
خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد ثم لیقطع پس ببرد آن رسن تا بر
زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان
دنیا بیاویزد و دست در آن زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جهد تمام نماید فلینظر پس در نگرد و بنظر تامل که با وجود
این کلفتها هل یذهبن آیا می برد کیده فعل حیلت آمیز او ما یغیظ آنچه او را
بخشم آورده است از کار پیغمبر و مظنه آنکه او شاید منصور نشود و کذلک و همچنانکه
بیان کردیم این کار دلها و روشن گردانیدیم انزلناه فرو فرستادیم قرآن را آیات بینات
آیتهاء روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد و ان الله و برای آنکه خدای یهدی
راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد من یرید هر کرا خواهد ان الذین آمنوا
بتحقیق آنانکه گرویدند والذین هادوا و آنانکه یهودی شدند والصابئین و ستاره
پرستان والنصاری و ترسایان والمجوس و گبران والذین اشرکوا و آنانکه شرک آورده اند
یعنی عبده اصنام ان الله یفصل بدرستی که خدای جدا کند بینهم میان ایشان
یوم القیامة روز رستخیز بحکم محکم و قضاء مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد
ان الله بتحقیق که خدای علی کل شیء بر همه چیزها شهید گواه است و از حال همه آگاه
الم تر آیا نمی بینی یعنی نمیدانی ان الله آنرا که خدای یسجد له سجده میکنند مر او را من
فی السموات هر که در آسمانهاست ملایکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر و من فی الارض
و هر که در زمینهاست مومنان سجده طاعت و دیگران سجده خضوع و ذلت والشمس
و آفتاب بطلوع و غروب والقمر و ماه بشروق و افول والنجوم و ستارگان برفتن
و آمدن والجبال و کوهها بجریان ینابیع و پرورش معادن والشجر و درختها بسایه
والدواب و چهارپایان بعجایب ترکیب وکثیر و بسیاری من الناس از مردمان سجده
کنند او را سجده طاعت وکثیر و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجده حق علیه
العذاب حکم شده است بر ایشان بعذاب در احقاف فرموده که در حقیقت وضع جبهه
بر زمین سجده نیست چه اگر کسی از روی استهزا پیشانی بر زمین نهد آنرا از
حساب سجده نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت

تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدایرا خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از
دلالت مقال
در نگر تا بینی از عین شهود • جمله ذرات جهان در سجود •
این سجده
ششم است باتفاق علما از سجدات قرآن و در فتوحات آورده که این را سجده مشاهده
و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا غیر آدمیان را تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید
بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب
اند و من یهن الله و هر که را خوار گرداند خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول
در دوزخ فما له پس نیست او را من مکرم هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده
بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت ان الله یفعل بدرستی که خدای بکند ما یشاء
آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه
آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مومنان
جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان
داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف
ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه آیت فرستاد که هذان خصمان این دو گروه دشمنان
اختصموا جنگ کردند و جدال نمودند فی ربهم در دین پروردگار خود و از ابوذر
غفاری رح منقولست که سوگند میخورد بخدای که این آیت در شان شش کس است که در روز
بدر مبادرت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید و از طرف مومنان حمزه
و علی و عبیده رضی الله عنهم و در تبیان از مرتضی علی رض منقولست که نزلت الآیة فی مبارزتنا
الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و
مجوس و مشرکان یک گروه خصم اند و مومنان علاحده گروهی خصم و این دو خصم
در ذات و صفات خدای جنگ کنند فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند قطعت لهم
ببرند برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثیاب من نار جامها از آتش که جسد ایشان را
فرا گیرد چون احاطه جامه بتن یصب ریخته میشود من فوق رؤسهم از زبر
سرهاء ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الحمیم آبی گرم که از غایت حرارت یصهر به
گداخته شود بآن ما فی بطونهم آنچه در شکمهاء ایشان باشد از امعا و احشا
والجلود و بگدازد پوستهاء ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد

وَلَهُمْ و مر تعذيب ايشانرا **مَقَامِعُ** گرزها باشد در دست زبانيه **مِنْ حَدِيدٍ** از آهن
كُلَّمَا أَرَادُوا هر گاه كفار خواهد **أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا** انكه بيرون آيند از آتش **مِنْ غَمٍّ**
از جهت غمي كه ايشانرا دريافته باشد **أُعِيدُوا** باز گردانيده شوند بدان گرزها
فِيهَا در دوزخ يعني چون بكنارهٔ دوزخ رسيده بخروج نزديك شوند زبانيه گرزها
بر سر ايشان ميزنند و باز ميگردانند بدركات و ميگويند **وَذُوقُوا** و بچشيد **عَذَابَ**
الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده **إِنَّ اللَّهَ** بتحقيق كه خداي **يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا** در آرد
آنانرا كه گرويدند بخدا و رسول **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و كردند عملهاء شايسته **جَنَّاتٍ**
تَجْرِي در بوستانها كه ميرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زير مساكن و قصور آن جويها
يُحَلَّوْنَ آراسته كرده شوند و پيرايه بندند ايشانرا **فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ** بدستوانها **مِنْ ذَهَبٍ**
از زر **وَلُؤْلُؤًا** و بمرواريد **وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا** و جامهاء كه پوشند ايشان در بهشت
حَرِيرٌ ابريشم خالص است در حديث آمده كه هر كه حرير پوشد در دنيا نپوشد آنرا در آخرت مراد
مردان امت اند كه لبس حرير بر ايشان حرام است **وَهُدُوا** و راه نموده شده اند مومنان
إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ بپاكيزه از قول يعني بسخني پاكيزه راه نمايند ايشانرا در آخرت و آنچنانست
كه چون نظر ايشان بر بهشت افتد گويند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا و چون بهشت در آيند
بر زبان رانند كه الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گيرند
گويند الحمد لله الذي صدقنا وعده يا قول پاكيزه آن بود كه در بهشت لغو و فحش و باطل نگويند
و نشنوند لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لغوا ولا تاثيما و اكثر مفسران بر آنند كه ايشان راه يافته اند بقول
طيب در دنيا كه گفتن كلمهٔ شهادت يا قرآن يا استغفار سلمي رح آورده كه قول طيب ذكر الله است
يا نصيحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مريد است يا دعاء مومنان يا امر معروف و نهي منكر
در لطايف قشيري مذكورست كه قول طيب آنست كه صادر شود از دل خالص و صافي و مقرون
بود برضاء حضرت الهي و در كشف الاسرار فرموده كه كلام پاكيزه آنست كه از دعوي پاك
باشد و از عجب دور و بهتان نزديك سهل تستري رح فرموده كه درين كار نظر كردم
هيچ راهي نزديكتر از نياز نديدم و هيچ حجابي صعبتر از دعوي نيافتم بيت ايمن آباد است آن راه نياز
ترك نازش گير و با آن ره بساز • نيست برنگ دعوي و دعوت بگو • راه حق از كبر و از نخوت مجو
وَهُدُوا و راه يافته شده اند اهل ايمان **إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ** براه خداوند ستوده كه آن دين

سلام است **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بتحقيق آنانكه نگرويدند بخدا و رسول **وَيَصُدُّونَ** و باز
ميدارند **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خداي يعني مردم را از طاعت منع ميكنند **وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**
و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد در منع حديبيه است كه پيغمبر و اصحاب را از طواف خانه
و مسجد باز داشتند **الَّذِي جَعَلْنَاهُ** آن مسجد كه ساختيم او را **لِلنَّاسِ** براي همه مردمان
و مخصوص نيست ببعضي دون بعضي **سَوَاءً الْعَاكِفُ** يكسانست **فِيهِ** مقيم در وي **وَالْبَادِ**
و آينده يعني غريب و شهري در قضاء مناسك حج و اداء لوازم تعظيم خانه مساوي اند يا
در قبله يا در ايمن بودن در وي بر اين قول مراد از مسجد نفس او باشد و از مذهب امام شافعي
است رح و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رحمهما الله مراد از مسجد همه حرم است و در
سكني مكه و نزول نمايند اما سكان بيوت را اخراج نكنند و از فاروق رض منقولست كه در موسم
منادي فرمودي كه درهاي سرايهاء مكه در نبندند تا آينده كان هر جا خواهند فرود آيند
وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ و هر كه خواهد در حرم **بِإِلْحَادٍ** ميل كردن از حق يعني هر كه در حرم اراده كند
كج ديدن از اداء راست **بِظُلْمٍ** بستمكاري **نُذِقْهُ** بچشانيم او را **مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ** از عذاب
دردناك و الحاد در حرم بقولي استحلال الحرام است و گفته اند لجه منهي عنه است حتي دشنام
دادن خادم و در تيسير گويد احتكار طعام و اكثر علما بر آنند كه اراده گناه در حرم موجب
استحقاق عذابست و هر كه قصد گناه كند در غير حرم اگر بفعل آرد سيئه بروي نويسند
و اگر نه فلا و در حرم كه اگر انديشهٔ گناه كند و اگر نه بفعل آرد آنرا خطيه بروي مينويسند
ابن مسعود رض فرموده كه اگر كسي در عدن قصد قتل كسي كند بمكه يعني انديشه نمايد كه كسي
را در مكه بكشند از عذاب اليم خواهد چشيد امام علم الهدي رح فرموده كه چون مكه مخصوص
مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازي در وي با حسنات نماز در غير او برابر است پس جزاء
مساوي بود و كلي ترست از ساير مواضع خبر ان كه در اول آيت گفت محذوفست تقدير
آنكه كسان هلاك شد نيا انكار بكشتند **وَإِذْ بَوَّأْنَا** و ياد كن چون معين و مبين كرده ايم
لِإِبْرَاهِيمَ براي ابراهيم خليل **مَكَانَ الْبَيْتِ** جاي خانه كعبه را در وقت ساختن بانكه
ابري فرستادم تا سايه كرد بران مقدار كه زمين خانه بود يا بادي برانگيختيم تا بدان
اندازه زمين برفت و او خانه بنا كرد و وحي فرستادم بوي **أَنْ لَا تُشْرِكْ** كه انباز مساز
و با من **بِي شَيْئًا** بمن چيزي را كه من از شريك مقدس و منزه ام **وَطَهِّرْ بَيْتِيَ**

و پاک دار خانهٔ مرا از بتان و چیزهای ناشایست لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان که گرد
وی از آفاقیان وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلد گفته اند برای
بپا ایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانهٔ کعبه را از اقذار
و انجاس پاک ساز تا وی را طواف کنند و در وی نماز گذارند این قول لسان اهل علم است اما زبان
اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیر را بدو راه
مده که او پیمانهٔ شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد
بداود علی نبینا و علیه السلام که برای من خانهٔ پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود علیه السلام
گفت ای بیت یسعک کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مؤمن است داود
عم فرمود که او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد
خوش آن آتش که در دل برفروزد ◦ بجز حق هر چه پیش آید بسوزد ◦ چون ابراهیم فرمود صلوات الله الرحمن
علی نبینا و علیه خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم فرمود که آواز
من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل در مقام یا بر کوه ابی قبیس
برخاست و ندا کرد که ای مردمان خدای حج خانهٔ خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت
کنید حق سبحانه آواز او را بذرات ذریات رسانید و همه بصدای دعوت او شنوا اند و هر که
در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت نمود و قصهٔ تاذین خلیل
اینست که حق سبحانه میفرماید وَأَذِّنْ و ندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان و بخوان ایشان را
بِالْحَجِّ بحج خانهٔ خدای و در عین المعانی آورده که این امر متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
میفرماید که خبر ده مردمان را از وجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند بتو مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ
ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده از رفتن که بجهت تمام يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِنْ
كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سواره و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر
شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدای را یعنی لبیک گویند فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که
ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقها آنست که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا
رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبان انعام
یعنی شتر و گاو و گوسفند مادهٔ قربانیست که بنام خدای کشند کفار بنام بت قربان میکردند

و گوشت قربانی نمی خوردند حق سبحانه فرمود مومنان را که بنام من قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید
از گوشت آن این امر اباحت است و در قربانی تطوع واقع و وارد شده چه اگر قربانی در کفارتی باشد
یا جبر نقصانی صاحب قربانی را خوردن آن جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید
از آن قربانی درماندهٔ محنت کشیدهٔ محتاج تنگدست را ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بگذارند عطفت
بر یذکروا یعنی بحج می آیند تا خدای را یاد کنند و قضا نمایند تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یا بجای
آرند مناسک حج را یا زایل گردانند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف
ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکیها وَلْيَطَّوَّفُوا
و تا طواف کنند طواف زیارت که رکنی است یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانهٔ آزاد از تملیک
مردمان یا از تسلط جباران یا خانهٔ قدیم که متعبد اول است مراد خانهٔ کعبه است ذَٰلِكَ آنچه
گفته شد از اعمال و احکام حج دین خدایست وَمَن يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام
خدا را که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشت خَيْرٌ لَّهُ بهتر است مر ورا عِندَ
رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شد لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را
چهارپایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آنکه خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما تحریم آن که مردارست یا گوشت
خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بیکسو شوید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجس
اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی
دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ در حالتی که مخلص باشید لِلَّهِ مر خدای را
و مایل بدین او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان بوی وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که
شرک آرد بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنانست که گوییا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بروی
زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در ربایند او را مرغان مردار خوار از
روی زمین و اجزا و اعضاء او را متفرق و ممزق میسازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا بیفکند
او را باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جایی دور از فریادرس و دستگیر
این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را
پریشان و پایمال سازند یا باد وسوسهٔ شیطانی او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود
ملخص کلام هلاک مشرکانست ذَٰلِكَ آنست کار که فرمودند از اجتناب اوثان و پرهیز از دروغ
وَمَن يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدای را که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم

هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها **فانها** پس بدرستی که بزرگ داشتن آن **من تقوی القلوب** از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب و تقوی دلها نگاهداری بود از موجبات غضب حضرت الهی **لکم فیها** مر شما را در انعام **منافع** سودهاست از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن و زه و زاد **الی اجل مسمی** تا وقتی نام برده که زمان نحر هست **ثم محلها** پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود **الی البیت العتیق** بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانه نو که از **و لکل امة** و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند **جعلنا منسکا** دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان **لیذکروا اسم الله** تا یاد کنند نام خدا را **علی ما رزقهم** بر ذبح آنچه دادیم ایشان را **من بهیمة الانعام** از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را که مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما **فالهکم** پس خدای شما و خدای ایشان **اله واحد** یک خدایست **فله اسلموا** پس مر ورا گردن نهید و قربانی را بنام او کنید آمیخته مساز ید **و بشر المخبتین** و بشارت ده ای محمد فروتنان را به بهشت که آن سرای متواضعان است و بحضرت ما منتها وسیلهٔ ایشان فرموده که مژده مشتاقان بسعادت لقا که هیچ مژده این فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگویند **الذین** آنانکه **اذا ذکر الله** چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان **وجلت قلوبهم** بترسد دلهاء ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که خود را پروانه وار بشعلهٔ شمع جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بدوزند ع دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد پس بانجاح مطلوب مژده ده ایشان را **و الصابرین** و دیگر صبر کنندگان را **علی ما اصابهم** بر آنچه بایشان رسیده و میرسد از تکالیف و محن **و المقیمی الصلوة** و بپای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات آن **و مما رزقناهم** و از آنچه عطا داده ایم ایشان را **ینفقون** نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده **و البدن** و شتران و گاوان که برای هدی رانده اید **جعلناها لکم** ساختیم آنها یعنی کشتن مر شما را **من شعائر الله** از نشانهاء دین خدای **لکم** شما را **فیها خیر** در آنها نیکوئیست از منافع دینیه و دنیاویه **فاذکروا اسم الله** پس یاد کنید نام خدای را **علیها** بر کشتن آن **صواف** در حالتی که بر پای ایستاده باشد و شتر را ایستاده ذبح کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و الیک **فاذا وجبت**

پس چون بیفتد بر زمین **جنوبها** پهلوهای ایشان و روح از ایشان بیرون رود **فکلوا منها** پس بخورید از گوشت ایشان و این خوردن سنت است **و اطعموا القانع** و بخورانید درویش قناعت کننده را که ناخواهنده است **و المعتر** و سوال کننده و خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی **کذلک** همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان را **سخرناها** رام کردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت و عظم جثه **لکم** برای شما تا میگیرید و می بندید و میکشید **لعلکم تشکرون** شاید شما سپاسداری کنید مر خدای را بر نعمتهاء او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانهاء خود را بر دیوار کعبه می مالیدند و آنرا سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مومنان نیز بهمان قاعدهٔ سابقه داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبه معظمه داشتند حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود که **لن ینال الله لحومها** نمیرسد بخدای گوشتهاء قربانی که صدقه میدهید **و لا دماؤها** و نه خونهاء ایشان که بوقت قربانی میریزید **و لکن یناله** و لیکن میرسد بمحل قبول وی **التقوی منکم** آنچه مصاحب باشد با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندست و تقرب بدو بقربان پسندیده **کذلک** همچنانچه یاد کرده شد **سخرها لکم** رام کرده انعام را برای شما **لتکبروا الله** تا تکبیر گوئید نزدیک ذبح یا بزرگی یاد کنید خدای را **علی ما هدیکم** بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان **و بشر المحسنین** و بشارت ده نیکوکاران را بهشت یا بقبول طاعت **ان الله یدافع** بدرستی که خدای باز دارد دعایلهء مشرکان و فتنهٔ ایشان را **عن الذین آمنوا** از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی **ان الله لا یحب** بدرستی که خدای دوست نمیدارد **کل خوان** هر خیانت کننده را که در امانت دین خاین است **کفور** ناسپاس بر نعمت او که بعضی انعام بدیشان میدهد و بنام بتان قربان کنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه سر شکستهٔ و دست بر بستهٔ بحضرت نبوت آمده شکایت مینمود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در آن باب نازل شد این بود که **اذن** دستوری داده شد کارزار کردن **للذین یقاتلون** مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران **بانهم ظلموا** بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند **و ان الله** و بدرستی که خدای

علی نصرهم بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند لقدیر هر اینه توانا است الذین اخرجوا
آنانکه بیرون کرده شدند من دیارهم از سراهای خود که بمکه داشتند بغیر حق بنا حق یعنی مستوجب
اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی الا ان
یقولوا مگر آنکه میگفتند ربنا الله پروردگار ما خدا است و بیگانگی او اقرار میکردند ولولا دفع
الله الناس و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمانرا بعضهم ببعض بعضی را ببعضی یعنی بغلبهٔ
مومنان بر کافران لهدمت هر اینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملک صوامع
صومعهاء راهبان وبیع و کلیساهاء ترسایان وصلوات و کنشتهاء جهودان ومساجد
و مسجدهاء مسلمانان که همواره یذکر فیها یاد کرده میشود در آن مساجد و گفته اند در
جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدای بسیار ولینصرن الله و بر اینکه یاری دهد خدای
من ینصره کسی یکه دین او را یاری میدهد ان الله لقوی بتحقیق خدای تعالی توانا است بر نصرت
مومنان عزیز غالب است بر همه کس و بر همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد خدای درین آیت
وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره
بدیشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میفرماید الذین ایشان آنانند
که برحمت شامله ان مکناهم اگر جای دهیم ایشانرا فی الارض در زمین و دستگاه و اختیار
یابند اقاموا الصلوة بپای دارند نماز را بجهة تعظیم من واتوا الزکوة و بدهند زکوة مال را
بجهة مساعدت بندگان من وامروا بالمعروف و بفرمایند به نیکویی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا
حسن گویند ونهوا عن المنکر و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل از اقبح شمرند ولله و مر
خدایراست عاقبة الامور نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آنکه باشد که او خواهد
این دولت و مال و جاه ای دل و هم میخواهد . و آن گلشن باغ و حوض و جو میخواهد . آنچه همه
کس حال نیکو میخواهد . آنست سرانجام که او میخواهد . وان یکذبوک و اگر تکذیب کنند
ترا مشرکان قریش اندوهگین مشو که تکذیب قوم مخصوص تو نیست فقد کذبت پس بدرستی
که تکذیب کرده اند قبلهم پیش از ایشان صنادید مکه قوم نوح گروه نوح مر نوح را وعاد
و گروه عاد مر هود را وثمود و گروه ثمود صالح را وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم مر او را
وقوم لوط و گروه لوط او را واصحاب مدین و اهل مدین شعیب را وکذب موسی و تکذیب
کرده شده موسی یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فاملیت

پس مهلت دادم للکافرین مر ناگرویدگانرا تا وقتی که آجال مقدره در آمد ثم اخذتهم
پس بگرفتم ایشانرا بعذاب بطوفان و بریح صرصر و صیحه و لشکر بعوضه و خسف و حجارة
و عذاب یوم الظله و غرقه شدن فکیف کان پس چگونه بود نکیر ناپسندیدن
من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و زندگی را
بهلاک و عمارت را بخرابی فکاین من قریة پس چند دیه و شهر که ما اهلکناها هلاک
کردیم آنرا با هلاک اهل آن وهی و حال آنکه آن دیه ظالمة ستمکار بود یعنی اهل
آن مشرک و ظالم بودند فهی پس آن دیه خاویة افتاده است علی عروشها بر سقفها
خود یعنی اول سقف بناهاء آن بیفتاده پس دیوارها بر آن فرود آمد وبئر معطلة و چند
چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کسی نیست که بعمارت آن پردازد
وقصر مشید و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا خالی کردیم از ساکنانش در اکثر تفاسیر معتبره
هست که این چاه در پایان کوه بود بحضرموت و قصر مشید بقلهٔ آن کوه و در لباب
آورده که بانیٔ آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را منذر گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود
هلاک شدند صالح علی نبینا و علیه السلام با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمد و در بعضی
از منازل آن ولایت موضعی بود حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس
بن سوید را جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بسخایب بن سواده دادند
و بر سر این چاه که بئر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند و قصر مشیده ساختند و اولاد ایشان
بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آبا برگشتند و بخواری و زاری حنظلة بن صفوانرا
که به پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشانرا هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک
ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیری مسلمان غضب کرد و خواست که او را
بکشد وزیر بگریخت با هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که سوای خوش
داشت منزل ساخت هر چند چاه نشان کرد و چون بکندند آب شیرین در غایت صفا و لطافت
و بنهایت رقت و عذوبت بیرون آمد ~ در مزه چون شیرهٔ شاخ نبات . در ذوق
چو چشمهٔ آب حیات . ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالا بخشتهاء زر و نقره بر آوردند
و بپرستش پروردگار مشغول گشتند بعد مدتی متمادی شیطان بصورة عجوزهٔ صالحه
بر آمد زنانرا دلالت کرد بآنکه بوقت غیبت شوهران بسحر اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری

ناهد بریشان ظاهر شد مردان بوقت دودی ازواج از ایشان بایتان بهایم فرمود وچون این
دو عمل قبیح درمیان ایشان بدید آمد حق سبحانه حنظله بن صفوان را بر پیغمبری
بدیشان فرستاد وبدو نگرویدند آب ایشان غایر شد وبعد از عدم ایمان پیغمبر دعا فرمود
آب باز آمد وهم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال وهفت ماه وهفت روز
وهفت ساعت عذاب بدیشان میفرستیم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهاء زر و
نقره ویواقیت وجواهر مرصع ساختند وبعد از انقضاء زمان مهلت رجوع بر آن قصر
کرده درها فرو بستند وجبرئیل عم فرو آمده ایشان را بکوشک بر زمین فرو برد چاه ایشان
مانده است ودودی سیاه بر می آید ودران نواحی نالهٔ هلاک شدگان می شنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا
آیا نرفتند ونمی روند قوم تو وسیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن وشام تا آیات
عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند وعبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشان را
قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلهاء که تعقل کنند بِهَا بآن چیزی را که سبب استبصار یا مودی باعتبار
باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بِهَا بدان خبرهاء امم ماضیه ووقایع
ایشان را فَإِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمی شود دیدهاء امم ماضیه حس یعنی
در مشاعر ایشان خللی نیست همه چیزی می بینند وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي ولیکن نابینا میشود
از مشاهده اعتبار آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده
است از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند شعر چشم دل بگشا بهین
لی انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار ٭ چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ٭ چشم
سر در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وبشتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن
حارث واضراب او یعنی تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وخلاف
نخواهد کرد خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا وبدرستی
که روزی اند روزهاء شما عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال
است مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدای یک روز وهزار سال برابرست زیرا که
زمان بر وی جاری نیست پس وجود وعدم وقلت وکثرت آن نزدیک او یکسان باشد هرگاه که خواهد
عذاب فرستد پس استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد شعر تا در نرسد وعدهٔ هر کار
که هست ٭ هر چند کنی جهد بجایی نرسد وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ وچندی از دیهها یعنی اهلی

آن که من محض رحمت رحمانیت أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم اهل آن را بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ
وحال آنکه آن قریه یعنی مردم دروی ستمکار بودند ومهلت بجهت آن بود که توبه کنند وبحق باز
گردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ وبسوی
منست باز گشت در آخرت وآنجا نیز بجزا خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای آدمیان
إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جز این نیست که من شما را بآنچه گرویدن بدان واجبست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند
طاعتها ونیکوییها لَهُمْ مر ایشان را مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزی
نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج ومنت یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا وآنان که بشتافتند فِي آيَاتِنَا
در رد وابطال آیتهاء ما یعنی قران مُعَاجِزِينَ در حالی که پیشی گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند
که از ما در گذرند وپیشی گیرند وعذاب ما از ایشان فوت شود أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
ملازمان درکهٔ جحیم اند در بعضی تفاسیر قصهٔ القاء شیطان در امنیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست وما از تاویلات علم الهدی وتیسیر ودیگر کتب معتبره چون
معتمد فی المعتقد وروضة الاحباب مدت انوار جمال مولفه الی یوم الحساب آنرا ایجا ایراد
کردیم بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سورهٔ النجم نازل شد سید عالم صلی الله
علیه وسلم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند ودر میان آیها توقف میفرمود تا مردم تلقی
نموده یاد گیرند پس طریق مذکور بعد از تلاوت آیت افرایتم اللات والعزی ومنوة الثالثة
الاخری متوقف شد وشیطان دران میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق
العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پروازند
وامید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواند وبتان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر
سوره که آن حضرت با مومنان سجده کردند اکثر اهل شرک باتفاق بودند جبرئیل عم
فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید ودل مبارک پیغمبر از آن بسیار اندوهناک
شد وحق تعالی جهت تسلیهٔ خاطر عاطر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیت فرستاد
که وَمَا أَرْسَلْنَا ونفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِنْ رَسُولٍ هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ ونه نبی
وفرق میان رسول ونبی آنست که رسول صاحب شریعت است ونبی تابع او در آن شرع چون لوط
که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد وچنین یوشع وموسی وشمعون وعیسی علیهم السلام یا رسول

[illegible]

منن ارنا بخام

داعي است بشريعت خاص و نبي عام است و شامل مر ان دو ديگر را كه مقرر شرع سابق باشد
پس نبي عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست كه جمع كند معجزه را با كتابي كه منزل باشد
بر وي و نبي كه غير رسول بود آنست كه كتابي بر وي نازل نبود و گويند رسول آن بود كه فرشته بوحي
بر وي فرود آيد و نبي آنكه آوازي شنود يا ملهم گردد يا خوابي بيند و در هر تقدير ميفرمايد كه هيچ
رسولي و نبي نفرستاديم الا اذا تمنى مگر چون تلاوت كرد القى الشيطان بيفكند شيطان في امنيته نزديك
تلاوت مگر چون تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت پيغمبر ما شيطاني كه او را ابيض گويند
بمحاذات وي فصحي تا اين كلمات بخواند و جمعي گمان بردند كه آن تلاوت پيغمبرست فينسخ الله پس
زايل و باطل گرداند خداي ما يلقي الشيطان آنچه در افكنده باشد شيطان از كلمات كفر ثم يحكم الله
پس ثابت كند خداي آياته آيتهاء خود را كه پيغمبر ميخواند والله عليم حكيم و خداي داناست باحوال
مردمان حكم كننده بحق بريشان ليجعل و القا كرد شيطان بوقت تلاوت انبيا تا گرداند خداي
ما يلقي الشيطان آنچه را كه القا ميكند شيطان فتنة آزمايشي و ابتلائي للذين في قلوبهم مر آنانرا
كه در دلهاء ايشان مرض بيماري شك و تردد ست يعني منافقان والقاسية قلوبهم و مر آنانرا
كه سخت است دلهاء ايشان يعني كافران مراد آنست كه منافق و مشرك از القاء شيطاني در شبهه
و حيرت افتند و ان الظالمين و بدرستي كه ستمكاران يعني اين دو گروه وضع مظهر بموضع مضمر
حكمت بر ايشان بظلم يعني فرقه كفره و اهل نفاق لفي شقاق بعيد هر اينه در خلافي دور
و دران و درستي و عنادي بي پايانند و ليعلم الذين و ديگر القا براي آنست تا بدانند آنانكه
اوتوا العلم داده شده اند علم را يعني اهل دانش بدانند انه الحق آنكه قرآن حق است من ربك
نازل از پروردگار تو و شيطان را مجال تصرف دران نيست فيؤمنوا به پس ايمان آرند بقرآن
فتخبت پس نرم شود له براي قرآن قلوبهم دلهاء ايشان و احكام انرا قبول بكنند
وان الله و بتحقيق خداي لهادي الذين آمنوا راه نماينده است آنانرا كه گرويده اند الى صراط
مستقيم بسوي راه راست يعني هرچه بر مومنان مشكل گردد حق سبحانه ايشانرا راه نمايد بنظر
صحيح و فكر سليم تا زود بمقصود رسند ولا يزال الذين و هميشه باشند آنانكه نگرويده اند
في مرية منه در شك از قرآن يا از رسول يا از القاء شيطاني چه كفار ميگفتند چه شد
محمد را صلى الله عليه وسلم كه از ستايش بتان ما پشيمان شد بلكه ايشان همواره در شك اند
حتى تاتيهم الساعة تا وقتي كه بيايد بديشان قيامتي يا مرگ كه قيامت صغري است يا بيايد

بديشان اشراط ساعت بغتة ناگهان او ياتيهم يا بيايد بديشان عذاب يوم عقيم عذاب
روزي كه نسل ايشان برافتد چون روز بدر و گفته اند روز عقيم روز قيامت است
كه بعد ازو روزي نخواهد بود الملك پادشاهي و فرمان دهي يومئذ لله آن روز مر خدايراست
بي مدعي و منازعي يعني امروز ملوك و سلاطين را دعوي سلطنت و مملكت داري هست دران
روز كه تكبر از ميان متكبران بگشايند و تاج تجبر از سر خسروان بربايند دعويها منقطع
و حكمها مرتفع گردد مالك ملك رخت تخيلات و تصورات ملوك را در قعر درياي عدم
افكنده و سوم توهمات و تفكرات سلاطين را بصدمه لمن الملك در هم شكند همه را اجز اظهار
عبوديت و اقرار بعجز و بيچارگي چاره نباشد آن كه صيت افسرش از چرخ بر گذشت روزي بر
آستانه او خاك در شود چون ملك ملك حقيقي ظاهر گردد يحكم حكم كند بي شركت كسي
بينهم ميان بندگان از مومن و كافر فالذين آمنوا پس آنانكه گرويدند و عملوا الصالحات و عملهاء
ستوده كردند في جنات النعيم در بوستانهاء ناز و نعمت اند بي رنج و محنت والذين كفروا و آنانكه
نگرويدند و كذبوا باياتنا تكذيب كردند آيتهاء ما را فاولئك پس آن گروه لهم مر ايشانرا
عذاب مهين عذاب خوار كننده و رسوا سازنده والذين هاجروا و آنانكه هجرت كردند و از يار خود
ببريدند في سبيل الله در طاعت خداي و از براي طلب رضاي وي ثم قتلوا پس كشته
شدند در جهاد با دشمنان دين او ماتوا يا بمردند بي شهادت ناچشيده ليرزقنهم الله
هر اينه روزي دهد خداي ايشانرا رزقا حسنا روزي نيكو كه نعيم بهشت است نه تعبي
رسد در تحصيل آن و نه علتي بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد دران آورده اند
كه بعضي از صحابه گفتند يا رسول الله ما با جمعي برادران ديني بجهاد ميرويم ايشان شهيد
ميشوند و بعطيات الهي اختصاص مي يابند اگر ما بميريم و شهيد نشويم حال چون باشد
اين آيت فرود آمد كه چون همه در نيت جهاد متفق اند همه را رزق حسن خواهيم داد وان الله
و بدرستي كه خداي لهو خير الرازقين هر اينه اوست بهترين روزي دهندگان كه بي حساب
ميدهد ليدخلنهم هر اينه در آرد ايشانرا بهشت مدخلا يرضونه در آوردني كه بپسندند آنرا
يعني ملايكه را باستقبال ايشان فرستد و بتعظيم تمام ببهشت در آرد و بدهد ما لا عين
رات و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر وان الله لعليم و بدرستي كه خداي داناست
باحوال ايشان و اعادي ايشان حليم بردبارست در عقوبت اعدا تعجيل نكند در تبيان آورده

که قومی از مشرکان در آخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه
حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان
کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیت ازان خبر میدهد ذلک آنست حکم الله
که گفته شد در باب مؤمن و کافر ومن عاقب و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقابله نماید بمثل ما
عوقب به مانند آنکه با او عقوبت کرده یعنی قتال کرده اند جزا را برای ازدواج عقوبت میگوید
ثم بغی پس ستم کرده شود علیه برو یعنی معاودت کنند با عقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم
است لینصرنه الله هر اینه نصرت دهد خدای او را ان الله بتحقیق خدای لعفو عفو کننده
است غفور آمرزنده مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهترست ولمن صبر وغفر ان
ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحاتست یعنی کسی را
مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح گردانید دیگر باره باز این جارح بر
مجروح اول اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذلک آن نصرت مظلوم بان
الله بسبب آنست که خدای قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند از جمله آنکه یولج اللیل
در می آرد شب را فی النهار در روز و ساعات روز را می افزاید ظلمت شب را بجای روشنی روز
می نهد و یولج النهار و در می آرد روز را فی اللیل در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد و بیاض نهار
را بجای ظلمت لیل می آرد وان الله و بسبب آنست که خدای سمیع شنواست قول معاقب را بصیر
بیناست باحوال منتقم ذلک آن وصف که حق را بکمال القدرت کرده شد بان الله بسبب آنست که
خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود واجب بذات خود وان ما یدعون بجهت آنکه شما می پرستید
و حفص بیا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند کافران من دونه بجز خدای هو الباطل اوست
باطل و معدوم در حد ذات خود در احقاق آورده که اوست موجود بذات خود و دیگران
اگرچه موجود اند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود
نبود چون دعاء وی باطل و بدین سبب حضرت سید عالم صلعم فرمود که
اصدق بیت قاله العرب قول لبید . الا کل شیء ما خلا الله باطل . و در مثنوی معنوی فرموده
این دویی اوصاف دید احولست . ورنه اول آخر آخر اولست . کل شیء ما خلا الله باطل
ان فضل الله غیم هاطل . ملک ملک اوست او خود مالکست . غیر ذاتش کل شیء هالکست .
وان الله و بسبب آنکه خدای هو العلی اوست برتر از همه اشیا الکبیر بزرگترست نسبت شریک و همتا

الم تر آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریریست یعنی دانسته ان الله آنرا که خدای انزل من السماء
فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فتصبح الارض پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ
مضارع افاده بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست بسبب آن آب
مخضرة سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی ان الله بدرستی که خدای لطیف لطف
کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشان ازان روزی دهد خبیر داناست بحال
رازق و مرزوق له ما فی السموات مر وراست آنچه در آسمانها بود و ما فی الارض و آنچه در زمینها
باشد خالق و مالک همه است وان الله و بدرستی که خدای لهو الغنی هر اینه اوست بی نیاز
در ذات خود از همه اشیا الحمید ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات و افعال خود
الم تر ان الله آیا ندانستی یعنی دانسته آنکه خدای سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین
است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود با آن انسان والفلک و مسخر گردانید
مر شما را کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او ویمسک السماء و نگاه میدارد خدای
آسمان را ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق سبحانه
افتادن او خواهد بیفتد ان الله بالناس بتحقیق خدای بمردمان لرؤف رحیم مهربان و
بخشاینده است که ابواب منافع بریشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع فرموده وهو
الذی احیاکم و اوست آنکسی که زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثم یمیتکم
پس بمیراند شما را چون اجل برسد ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را در قیامت ان الانسان
بدرستی که آدمی لکفور هر اینه ناسپاسیست که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو گذارد
لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملل جعلنا منسکا و چنین ساختیم دینی و شرعی یعنی
که بامر ما هم ناسکوه ایشان بدو بندهٔ آن دین اند فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند
سایر ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین تو از ان ظاهرترست که تصور
نزاع دران توان کرد ع در نور آفتاب چه جای تاملست . وادع و بخوان
مردمانرا الی ربک بتوحید و عبادت آفریدگار خود انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم
هر اینه بر راهی راستی وان جادلوک و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند بعد از
آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته فقل الله پس بگو خدای اعلم داناترست بما
تعملون بآنچه میکنید از عناد و جدال و بران شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر فرموده

فرموده که این آیت بآیت سیف منسوخ است اَللّٰهُ یَحْکُمُ خدای حکم کند بَیْنَکُمْ میان شما مومنان
و کافران یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز فِیْمَا کُنْتُمْ فِیْهِ در آنچه هستید شما که در وی تَخْتَلِفُوْنَ
اختلاف میکنید در امر دین و حکم چنان باشد که مومن را بدرجات ثواب برآرد و مشرک را
در درکات عقاب افکند اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی یعنی دانسته اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَآءِ میداند
آنچه در آسمانهاست از عجایب علویات وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز
برو پوشیده نیست اِنَّ ذٰلِکَ بدرستی که همه آنچه در سما و ارض باشد نوشته شده فِیْ کِتٰبٍ در
لوح محفوظ و آن نزدیک اوست اِنَّ ذٰلِکَ بدرستی که علم بهمه اشیا عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ بر خدای آسان است
چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست وَیَعْبُدُوْنَ و می پرستند کفار مکه مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای
مَا لَمْ یُنَزِّلْ آنچیزی را که نفرستاده خدای بِهٖ بپرستش او سُلْطٰنًا حجتی و برهانی وَّمَا لَیْسَ لَهُمْ و عبادت
چیزی را که نیست مر ایشانرا بِهٖ عِلْمٌ بآنچیز دانشی یعنی علم استدلالی ندارند بپرستش
ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ و نیست مشرکانرا مِنْ نَّصِیْرٍ هیچ یاری
که دفع عذاب کند از ایشان وَاِذَا تُتْلٰی و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر کافران اٰیٰتُنَا آیتهای ما
یعنی قرآن بَیِّنٰتٍ در حالتیکه آن آیتهاء روشن اند و بی تلبیس و تناقض و اختلاف تَعْرِفُ
می شناسی فِیْ وُجُوْهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوا در رویهاء آنانکه نگرویدند الْمُنْکَرَ انکار و ناشناخت را یعنی چون قرآن
بر کافران خوانی آثار کراهت و نفرت در روی ایشان ببینی از فرط عناد و لجاج که با خودی دارند
یَکَادُوْنَ یَسْطُوْنَ نزدیک باشد که بکینند از غایت خشم یا بگشایند دستها بِالَّذِیْنَ بردن آنانکه
یَتْلُوْنَ عَلَیْهِمْ میخوانند بریشان اٰیٰتِنَا آیتهاء ما را قُلْ اَفَاُنَبِّئُکُمْ بگو آیا شمارا خبر کنم بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِکُمْ
به بدتر از آنکه از خشم و سطوت شما اَلنَّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ وعده داده است بآن آتش خدای الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا آنانرا که نگرویدند و وعده بران وجه است که ایشانرا در وی جای دهد
وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و بد موضع بازگشت است یٰاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است
مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در عنکبوت برین وجه که مثل الذین
اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فَاسْتَمِعُوْا پس بشنوید آن مثل
را بگوش و در ان تامل کنید اِنَّ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ بدرستیکه آنانرا میخوانند از بتان و آن سیصد
و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرموده که این بت که می پرستید مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای لَنْ یَّخْلُقُوْا نیافرینند ذُبَابًا مگسی را با وجود صغر جثه وَّلَوِ اجْتَمَعُوْا و اگر جمع

اجتماع کنند و اتفاق نمایند لَهٗ برای آفریدن او وَاِنْ یَّسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ و اگر برباید مگس از ایشان
شَیْئًا چیزی را از طیب و عسل که بتان آلوده اند لَا یَسْتَنْقِذُوْهُ نمی توانند رهانیدن یعنی
باز نمی توانند ستدن آن چیز را مِنْهُ از مگس رسم ایشان آن بود که بتانرا بعسل و خلوق
می اندودند و درهای بتخانه بریشان می بستند مگسان اندرون در آمده آنها را میخوردند و بعد
از چند روز که اثر طیب و عسل بر آن بتان نبود شادی میمودند که آلهه ما آنها را خورده اند
حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادر اند و نه بر دفع ایشان از خود
ضَعُفَ الطَّالِبُ سست شد جوینده یعنی بت که نتوانند ستد آنچه مگس از و ربوده وَالْمَطْلُوْبُ و سست
شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از و استرداد کنند یا سست و عاجز اند پرستنده و پرستیده اند
یعنی مشرک و صنم عاجزان که عاجز از بنده اند • چون فند کارگی از هم شرمنده
عجز و امکان لازم یکدیگر اند • پس همه خلقان ز هم عاجز ترند • قوت از حق است و قوت است
آن او مغز ست و آن خلق پوست • آورده اند که مالک بن ضعیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر
از یهود گفتند خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید ماند شد پس روز شنبه برای استراحت
بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد که مَا قَدَرُوا اللّٰهَ نشناختند یهود خدای را حَقَّ قَدْرِهٖ سزای
شناختن او با تعظیم ننمودند او را حق تعظیم که رنج و تعب را بدو نسبت دادند و قولی آنست
که آیت در شأن مشرکان است میفرماید که ایشان خدای را چنانچه باید ندانستند که بدو
شرک آوردند و جمادات را آلهه نام نهادند محققان بر آنند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفه
او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقة بمعرفة او راه نبردند زیرا که دور باش و لا یحیطون
به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و بغیب هویت خود هیچ ره برو نمی نماید
شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف قدره و الا من عرف حق قدره او جزا و ندانند و
معرفت او نیز درمیان او و ماسوی او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توان
کرد و معرفت نه مناسبت از قبیل محالات است ما للتراب و رب العالمین ع چه نسبت خاک را
با حضرت پاک اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَقَوِیٌّ هر آینه توانا ست بر خلق اشیا عَزِیْزٌ غالب است
بر همه چیزها اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ خدای بر میگزیند مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان
که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ و میگزیند
از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بتحقیق که خدای شنواست

مقالهٔ پیغمبر را در وقت تبلیغ بصیر بینا بحال امّت او در ردّ و قبول دعوت یعلم
میداند ما بین ایدیهم آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها که کرده اند و ما خلفهم و آنچه از پس
ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد و الی الله و بسوی خدا ترجع الامور بازگردانیده میشود
کارها یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ارکعوا و اسجدوا رکوع و سجود کنید در نماز
در اوّل اسلام در نماز همین قعود و قیام بوده بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی
آیت آنست که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوة برکوع و سجود که دو رکن اعظم است از ان
و لهذا امام اعظم و امام مالک رحمهما الله درین آیت سجده نمیکنند بجهه ذکر رکوع
و سجود باهم ایما میکند باآنکه مراد نماز ست و امام شافعی و امام احمد سجده میکنند و میگویند
ظاهر الامر سجود ست و در حدیث نبی آمده که فضّلت سوره الحج بسجدتین من لم یسجد هما
فلا یقراهما این سجده مختلف فیه است و بمذهب امام شافعی سجدهٔ هفتم باشد از سجدات
قران و حضرت شیخ قدس سره این را سجدة الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد از ین مذکور
میگردد حمل میکند بر مبادرت بسجود و اعبدوا و بپرستید ربکم آفریدگار خود را و افعلوا الخیر
و بکنید نیکویی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار
تا بمقصود و مطلوب رسید و جاهدوا و جهاد کنید فی الله در راه خدای و برای
خدای و برای حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیّت خالص
جهاد در وایستی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگرها اعادی باطن چون نفس
و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد از رجوع از غزوهٔ تبوک فرموده رجعنا
من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر ∴ ای شهان کشتیم ما خصم برون ∙ ماند خصمی
زو بتر در اندرون ∙ کشتن این کار عقل و هوش نیست ∙ شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست ∙ و ذکر
کرده امام قشیری رح فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نایستد
زیرا که از و ایمن نتوان بود و بر و اعتماد نتوان کرد و اعدی عدوّک نفسک اشارت بدین است
هو اجتبیکم او که خداوندست برگزید شما را برای نصرت دین خود و ما جعل و نساخت و مقرر
نکرد علیکم بر شما فی الدین من حرج در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفته در احکام دین و تکلیف
ما لا یطاق نکرده بوقت ضرورت رخصتها داده چون قصر و تیمم و افطار در مرض
و سفر پس سعی کنید ملة ابیکم ابراهیم کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریّهٔ ابراهیم

علی نبینا و علیهم بودند تغلیب کرد ایشان را بر همه امّت با آنکه او پدر پیغمبر ماست صلی الله علیه
و سلّم و آن حضرت پدر امّت و پدر پدر حکم پدر دارد هو خدای سمیکم المسلمین نام
نهاد شما را مسلمانان من قبل پیش از قران در کتب منزله و فی هذا و در قران نیز یا ابراهیم
علیه السلام تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند در زمان خود و در زمان نیز شما را باسلام یاد
فرمود چنانچه در قران مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول
تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت شهیدا علیکم گواه برای شما بقبول
دعوت و متابعت ملت خلیل و تکونوا شهداء و تا باشید شما گواهان علی الناس بر مردمان بر سانیدن
انبیا دعوت حق را بایشان فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز را بجهت تعظیم امر خدا و آتوا الزکوة
و بدهید زکوة برای شفقت بر خلق خدا و اعتصموا بالله و چنگ در زنید بفضل خدا یعنی
در مجامع امور خود اعتماد بر وی کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید
سلمی قدس سره فرموده که اعتصام عبد الله امر عوام است و بالله کار خواص اما
اعتصام بحبل الله وقوف است بر سر خدا و امر و نواهی و اعتصام بالله خلود است از ما سوی
حضرت الهی هو مولیکم اوست یار بندگان و متولی کار درماندگان فنعم المولی پس نیکو یار است
او و نعم النصیر و نیکو مددکاری بیاری عیبها پوشد بمددکاری گناهان بخشد یاری از
جوی که از یاری در نماند مددکاری از و طلب که مددکاری عاجز نشود ∴
از یاری خلق بگذر ای مرد خدا ∙ یاری طلب آنچنان که از روی وفا ∙ کار تو تواند که بسازد هر وقت
دست تو تواند که بگیرد همه جا ∙ سورة المؤمنون بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المؤمنون بدرستی که رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند مؤمنان الذین هم آنانکه
ایشان فی صلوتهم در نماز خود خاشعون ترسکاران اند چشم بر سجدگاه نهاده و بدل بر
درگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوقت اداء
نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد بموضع سجود گماشت در لباب فرموده
که در حالت قیام دیده بر سجدگاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید نگریست
و گفته اند خشوع آنست که مصلی نداند بر راست و چپ او کیست و اسطی قدس سره فرموده
که خشوع اداء نماز ست لله فی الله بی ملاحظهٔ اعراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکور است
که خشوع در ظاهر آنست که سر و پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع میکند

ابتداء الجزء الثامن عشر

تدست نلست بر چنگ و قراءة او از روي حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هوای حس را منع کند و به سرهما قبحی نباشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال بگذارد محققی فرموده است که در نماز اول از خود بیرون باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت ــ
یا بیندار دست از تو تا تو بیی • اول از خود خویش را بیزار کن
که ز تو یک ذره باقی مانده است • خرقه و تسبیح با زنار کن • خویش بین که هر دو عالم گیر و دوز
زرّه مندیش و چون عطار کن •
﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ و آنکسان که ایشان ﴿عَنِ اللَّغْوِ﴾ از سخن باطل و کردار ناشایسته ﴿مُعْرِضُونَ﴾ اعراض کنندگانند امام قشیری رحمه فرموده که هرچه برای خدا نیست حشو ست و آنچه از خدا باز دارد سهو ست و آنچه بنده را در آن حظی باشد لهو ست و آنچه از خدا نبود لغو ست و حقیقت آنست که لغو چیزی را گویند از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید ﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ و آنانکه ایشان ﴿لِلزَّكَوٰةِ﴾ مر زکوة واجب را از مال خود ﴿فَاعِلُونَ﴾ ادا کنندگانند و گفته اند زکوة فطر را یا صدقات تطوع را ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ﴾ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام ﴿حَافِظُونَ﴾ نگاه دارندگانند ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ﴾ مگر از زنان خود ﴿أَوْ مَا مَلَكَتْ﴾ یا از آنکه مالک شده است ایشان را ﴿أَيْمَانُهُمْ﴾ دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند ﴿فَإِنَّهُمْ﴾ پس بدرستی که نگاهدارندگان فروج ﴿غَيْرُ مَلُومِينَ﴾ ملامت کرده نیستند بر اتیان ایشان بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه و احرام نباشند و در غیر ماتی هیچ روی نشاید ﴿فَمَنِ ابْتَغَىٰ﴾ پس هر که جوید برای مباشرت ﴿وَرَاءَ ذَٰلِكَ﴾ غیر زنان و کنیزکان خود ﴿فَأُولَٰئِكَ﴾ پس آن گروه جویندگان ﴿هُمُ الْعَادُونَ﴾ ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمکاری و انکه استمنا بید کند هم ازین گروه است ﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ و آنانکه ایشان ﴿لِأَمَانَاتِهِمْ﴾ مر امانتهای خود یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع خلق یا آنچه امانت است حق چون نماز و روزه و غسل جنابت ﴿وَعَهْدِهِمْ﴾ و مر عهدها را که با حق و خلق بندند ﴿رَاعُونَ﴾ رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت آن قیام مینمایند ﴿وَالَّذِينَ هُمْ﴾ و آنانکه ایشان ﴿عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ﴾ بر نمازهای خویش ﴿يُحَافِظُونَ﴾ محافظت میکنند یعنی بران مداومت نموده بشرایط و آداب آن در اوقات ادا می فرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف که موجب فلاح مومنانست اشارتست بتعظیم شان نماز ﴿أُولَٰئِكَ﴾ آن گروه مومنان که جامع این شش صفت اند ﴿هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد ﴿الَّذِينَ﴾ آنانکه اند وی باستحقاق ﴿يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ﴾ میراث

برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه هر یک از مومنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مومنان اند دوزخ اضافهٔ منازل کفار کنند و منزلهای ایشان از بهشت بر منزلهای مومنان افزایند و در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را اگر ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت ایشان زیادت گردد ــ نظر ایشان از دو جانب بدان مانده کافر را بهشت اند و بنمایند کان سوزی دیگر باشد ﴿هُمْ﴾ ایشان که وارثان فردوس اند ﴿فِيهَا﴾ در بهشت ﴿خَالِدُونَ﴾ جاویدماندگانند ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ﴾ و بدرستی که ما آفریدیم آدم را ﴿مِن سُلَالَةٍ﴾ از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده ﴿مِّن طِينٍ﴾ از گل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمد از گل که آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً﴾ پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بتغیرهای ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته ﴿فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ در قرارگاه استوار یعنی رحم و جمل دیر از سفید نگاه داشتیم ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ﴾ پس گردانیدیم نطفه سفید را ﴿عَلَقَةً﴾ پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ﴾ پس ساختیم آن خون را ﴿مُضْغَةً﴾ آن مقدار گوشت ﴿عِظَامًا﴾ استخوان با آنکه محکم گردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ﴾ پس پوشانیدیم استخوانرا ﴿لَحْمًا﴾ گوشتی یعنی بر و بیانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ﴾ پس بیافریدیم او را ﴿خَلْقًا آخَرَ﴾ آفرینش دیگر در بطن ام یعنی روح دردمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان بر وی گشادیم و از مقام ضلع بعظام رسانیدیم و بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بر مراتب شباب و کهولت و شیخوخه بگذرانیدیم ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ﴾ پس برتر است خدای ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ نیکو نگارنده ترین نگارندگانست ای عین نحو سبحانه عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم و سموات و ارضین بیافریده و ذات مقدس خود را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرموده نفرموده و این دلیل تفضیل و تکریم ایشانست بر ودف روی تو لطف خدا • آیت حسن است که تحریر کرد • و فی المثنوی المعنوی المولوی ــ
ای رخ چون زهره ات شمس الضحی • ای گدای رنگ تو گلگونها • تاج کرمناست بر فرق
طوق فضلنا ست آویز بت • هیچ کرمنا شنید این آسمان • که شنید این آدمی پر غمان •

﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ﴾ [illegible]

احسن التقویم در والتین بخوان . که کدامین گوهرست از بحر جان . کر بگویم قیمت آن ممتنع . من بسوزم هم بسوزد مستمع . بعضی از اهل وجدان گویند که چون درین آیت احوال بنی ادم و تنقل مقامی عقامی بیان فرمود و دانست که او را زبانی که باداء مراسم حمد و ثنائی که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده گفت فتبارک الله احسن الخالقین ثم انکم پس شما بعد ذلک بعد از آنچه ذکر کرد بعد از آفرینش شما لمیتون هر اینه مردگان اید یعنی مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل نخواهد چشید ثم انکم پس بدرستی که شما یوم القیمة روز رستخیز تبعثون برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات ولقد خلقنا فوقکم و بدرستی که آفریدیم زبر شما سبع طرائق هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا هر طبقه راه اند ها فرشتگان وما کنا و نیستیم ما عن الخلق ازین مخلوق که آسمانست غافلین بیخبر که او را مهمل نگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاه میداریم یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شرک ایشان مطلعیم وانزلنا و فرو فرستادیم من السماء ماء از آسمان آبی بقدر باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فاسکناه فی الارض پس ساکن کردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهاء بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراق اند و نیل که نهر مصرست و انهار را ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میکرداند وا اینست که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وانا و بدرستی که ما علی ذهاب به بر بردن آن آب و نایل ساختن لقادرون توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته اند که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل عم بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و انهار خمسه را با آسمان برد و بعد از آن بر روی زمین هیچ خیر و برکتی نماند فانشأنا پس بیافریدیم لکم به برای شما بسبب این آب جنات بوستانها من نخیل از خرما بنان واعناب و از تاکبنان تخصیص این دو درخت جهة اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگورست و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر می باشد لکم فیها شما را درین بوستانها فواکه کثیرة میوهاء بسیار هست غیر تمر و عنب ومنها و از آن بوستانها یعنی از اثمار و زروع آن تاکلون میخورید یا ما لا بد معیشت از آن حاصل میکنید وشجرة تخرج و دیگر بیافریدیم برای شما درختی

که بیرون می آید من طور سیناء از کوه سینا که جبل موسی است عم میان مصر و ایله و گویند اول درختی که بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی زیتون تنبت بالدهن میروید با روغن وصبغ و نان خورش للآکلین مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که جامع است دهنیه و صبغیه را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت وان لکم و بدرستی که مر شما راست فی الانعام در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم لعبرة چیزی که بدان اعتبار گیرید و بر قدرت الهی استدلال نمایید نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونها از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص ولکم فیها و مر شما راست در ایشان منافع کثیرة سودهاء بسیار که بعضی را سوار میشوید و بر بعضی را بار میکنید و از بعضی نتاج می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید ومنها تاکلون و از ایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمایید یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وعلیها و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی وعلی الفلک و بر کشتیها در تری تحملون برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی می برند ولقد ارسلنا و هر اینه ما فرستادیم پیش از تو نوحا الی قومه نوح را بسوی گروه وی فقال پس گفت از روی دعوت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من خدای را پرستش کنید ما لکم من اله نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غیره بجز وی افلا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فقال الملؤا الذین کفروا پس گفتند گروهی بزرگان آنان که گرویدند من قومه از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح علی نبینا و عم مایل دیدند ایشان را تنفر نموده گفتند ما هذا نیست این کس که میخواند بتوحید الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن یرید ان یتفضل میخواهد که افزونی جوید علیکم بر شما و مهتر گردد و شما را متبوع و محکوم خود سازد ولو شاء الله و اگر خدای خواستی که رسول به بنی آدم فرستد لانزل ملائکة هر اینه فرو فرستادی فرشتگان را تا مرسل الیه متمیز بودی ما سمعنا بهذا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تواند بود فی آبائنا الاولین در میان پدران ما که نخست بوده اند و این سخن را از فرط عناد میگفتند یا میان ادریس علی نبینا و عم و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم عم پیغمبری بود ان هو نیست نوح الا رجل به جنة مگر مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فتربصوا به پس انتظار

بر بدی بود وچشم دارید حتی حین تا هنگامی از زمانی یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد وازوی
بازرهیم یا از جنون باهوش آید وترک گفتن این سخنان نموده بکار دیگر دقال گفت نوح عم
یعنی بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که رب انصرنی ای پروردگار
من یاری ده مرا وانتقام من بکش از ایشان بما کذبون بسبب آنچه تکذیب کردند فاوحینا الیه پس وحی
کردیم بنوح ان اصنع الفلک آنکه بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی
ووحینا و بامر ما وتعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه سازی فاذا جاء پس چون بیاید امرنا فرمان ما بسوار
شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وفار التنور وبجوش شد تنور یعنی بوقتی که زن نوح نان می بندد از میان
آتش آب برآید فاسلک فیها پس در آر تو در کشتی من کل زوجین از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگر اند
اثنین دو تا یعنی نری و ماده و در تیسیر گوید بکشتی در نیاورد مگر آنها که میزایند یا بیضه می نهند
واهلک و دیگر در آر در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان الا من سبق مگر آنکه پیشی گرفته است علیه
القول بر وی قولی ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ منهم از کسان تو مراد یک پسر ویک زن
او بود ولا تخاطبنی وخطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فی الذین ظلموا در باب نجات آنها که ستم کردند
برخود بشرک انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدگانند بی شک فاذا استویت پس چون برابر شوی وقت
ظهور عذاب برآمدی تو ومن معک و هر کس که با تست علی الفلک بر کشتی و راست نشستی فقل الحمد لله پس
بگوی همه ستایشها مر خدای را الذی نجینا آنکه نجات داد ما را من القوم الظالمین از جفای ستمکاران
یعنی مشرکان وقل و بگو در وقت نشستن در کشتی رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا
مبارکا منزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنانست وحفص منزلا بضم میم وفتح زا میخواند
ومصدر میمی میداند یعنی فرود آمدنی فرود آوردنی وانت خیر المنزلین وتو بهترین فرود آرندگانی
در منازل مبارکه قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده واشهر آنست که بوقت دخول
وخروج این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میفرماید که منزل مبارک آن منزلست که درو
از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد
هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل افزونتر
در منزلی که دوزی یاری رسیده باشد
باذرها خاک او دایم مرحبا ان فی ذلک بدرستی که در قصه نوح عم وآنچه با قوم او کرده شد
لآیات هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را وان کنا وبدرستی که بودیم ما لمبتلین آزماینده مر آن قوم
را و بتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان

ظاهر گردد ثم انشأنا پس بیافریدیم من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروه دیگر یعنی
قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری
از ایشان که هود بود یا صالح عم و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان ان اعبدوا الله آنکه بپرستید
خدای را ما لکم نیست شما را من اله غیره هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر
وی افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنند از عذاب او یعنی بپرهیزید از عقوبت او وعبادت غیر او اشتغال
مکنید وقال الملأ وگفتند گروه بزرگان من قومه از قوم آن رسول الذین کفروا آنانکه
نگرویدند وکذبوا بلقاء الآخرة ودروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی بعث وحشر را باور
نیاوردند واترفناهم ونعمت داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت
اموال واولاد یعنی گفتند بعضی کافران با نعمت پرورده که در فراخی عیش و نازو تنعم گذرانیده بودند
بعضی را که ما هذا نیست رسول که بحق دعوت میکند الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما در
صفات ولوازم البشریت یأکل میخورد مما تأکلون منه از آنچه شما میخورید ویشرب ومی آشامد
مما تشربون از آنچه می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف
بصفات ملک بودی نخوردی ونیاشامیدی ولئن اطعتم واگر فرمان برید شما در اوامر و
نواهی بشرا مثلکم آدمی را که مثل شماست انکم اذا بدرستی که شما آنگاه لخاسرون زیان
زدگانید که خود را امامی ومتبوع مثل خودی میسازید ایعدکم آیا وعده میدهد
شما را این پیغمبر انکم اذا متم بدرستی که شما چون بمیرید و کهنه شوید وکنتم ترابا وباشید
خاک وعظاما واستخوانی مجرد از گوشت و پوست ورگ و پی انکم بدرستی که شما مخرجون
بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هیهات هیهات چه دورست دورست لما
توعدون آنچه وعده داده میشوید از بعث وجزا یعنی هرگز نباشد ان هی نیست زندگانی
الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا نموت می میریم ونحیی و زنده میشویم یعنی
یکی از ما میمیرد ویکی میزاید وما نحن ونیستیم ما بمبعوثین برانگیختگان و زنده شدگان بعد از
مرگ ان هو نیست او یعنی هود یا صالح عم الا رجل افتری مگر مردی که بر می بندد علی الله کذبا بر خدای
دروغی ومیگوید مرا فرستاده است بشما وشما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وما نحن له ونیستیم
ما مر او را بمؤمنین گروندگان در آنچه خبر میدهد قال گفت پیغمبر بعد از استماع این قول
و یاس او از ایمان قوم رب انصرنی ای خدای من مرا یاری کن بغالبیت وایشان را مغلوب گردان بعذاب

بما كذبون بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند قال گفت خدای عما قليل از زمانی قلیل یعنی
اندکی وقتی را ليصبحن گردند کافران و مکذبان نادمين پشیمان از تکذیب خود فأخذتهم
الصيحة پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل عم فریادی عظیم کرد که دلهاء ایشان بشکافت
و بمردند جمعی که این قوم ثمود را گفته اند دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده
و آنانکه گویند قوم عاد بوده میگویند در سورهٔ اعراف و هود و شعرا بعد از قصهٔ نوح عم قصه
عاد آورده اینجا نیز بهمان قرینه مراد عاد است و بین قولهم عذاب را که سبب استیصال باشد
صیحه توان گفت و بهر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بالحق بحکم قضا یا بوعدهٔ صادق یا باستحقاق
ایشان مر عذاب را فجعلناهم پس گردانیدیم ایشان را غثاء چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک
کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشه که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه گردد فبعدا پس دوری
باد از رحمت خدای للقوم الظالمين مر گروه ستمکاران را ثم انشأنا پس پیدا کردیم من بعدهم پس
از ایشان قرونا آخرين قرنهاء دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم لوط و شعیب علیهما السلام
ما تسبق پیشی نتوانست گرفت من امة هیچ گروهی اجلها وقتی که جهة عذاب ایشان مقرر کرده
بودیم وما يستأخرون و نه باز پس مانند از آن ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادگان
خود را تترا پی در پی یعنی یکی در عقب دیگری كلما جاء امة هرگاه آمد بگروهی رسولها پیغمبران
گروه كذبوه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و تقلید
پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فأتبعنا پس از پی در آوردیم
بعضهم بعضا بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب
گردانیدیم وجعلناهم و ساختیم ایشان را احاديث سخنان یعنی عبرت خلق گردانیدیم که دایم
عذاب ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصهٔ سخن آنکه غیر حکایتی باقی نماند که مردم افسانه
وار میگویند و اگر سخن نیکو از ایشان بماندی به بودی بزرگی گفته است

نغزی و تبقی عنك احدوثة ● فاجهد بان تحسن احدوثتك ● و در ترجمه آن فرموده اند
پس از تو این بیش چون فسانه خواهد ماند ● در آن بکوش که نیکو بماند افسانه

فبعدا پس دوری باد از رحمت حق لقوم لا يؤمنون مر گروهی را که نمیگروند بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند ثم ارسلنا
موسى پس فرستادیم موسی را و اخاه هارون و برادر او هارون را بآياتنا بمعجزها و نشانهاء
ما و سلطان مبين و حجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهة آنکه اول معجزات موسی علی نبینا

و عم آن بود و چند معجزهٔ دیگر چون فرو بردن جادویها و شکافتن دریا و روان شدن آب
از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او را علی نبینا و علیهما السلام بمعجزات
تسع فرستادیم الى فرعون وملائه بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند فاستكبروا
پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان و متابعت پیغامبران وكانوا قوما عالين و بودند گروهی
گردن کش و بر مردمان بقهر و غلبه فقالوا انؤمن پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاریم
و تصدیق نکنیم لبشرين مثلنا مر دو آدمی را که مانند اند در صفتهاء بشریت وقومهما و حال
آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل لنا عابدون ما را پرستندگان اند یعنی در فرمان ما چون بندگان
مر خواجگان را و در بعضی تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و او بتی می پرستید
یا گوساله فكذبوهما پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون را فكانوا پس گشتند
بسبب آن تکذیب من المهلكين از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم ولقد آتينا و بتحقیق
دادیم موسى الكتاب موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل
ببرکت آن يهتدون راه یابند باحکام شریعت وجعلنا ابن مريم و ساختیم قصهٔ پسر مریم
یعنی عیسی وامه و مادر او را آية حجتی بقدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال بسر
بانکه در مهد سخن گفت با آنکه بی مساس بشری چنان پسری بزاد وآويناهما و جای دادیم مادر
و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و بازآوردیم الى ربوة بسوی ربوه از زمین بیت المقدس
یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود ذات قرار خداوند قرار یعنی مستقر
که بر آن آرام توان گرفت ومعين و خداوند آب طاهر جاری در کشاف از ابو هریره رض
نقل میکند که ملازم گیر این رمله فلسطین را که ربوه است که خدای در قران یاد کرده آورده اند
که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی
عم از بهاء ریسمانی بود که مادرش میرشت و میفروخت يا ايها الرسل خطابست با عیسی عم
بر سبیل تعظیم میفرماید که كلوا من الطيبات از طعامهاء پاکیزه و حلال بخورید واعملوا صالحا
و میکنید کارها ستوده در تحفة القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت
زیرا که نتیجه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم
پاکیزه تر بر بهتر در منهاج آورده که هر غذایی که شرع آن را حلال داشته استحکم عدالت
و استقامت شرع که میزان وحدتست در و سرایت کرده پس هر که آن را تناول نماید اثر عدل

که از حکم شرع با آن غذا همراه هست در نفس و همه اعضا پیدا آید و چیزی در اداء عبادت نرم
و منقاد شوند ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله اشارت بدین است و هر چه شرع آنرا
حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا و اگر چه
یک لقمه بود و چنین حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب
مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا
صاحب روضة الانوار فرموده شعر دست و دل از حرم و کو ثو بشوی • و آب از سرچشمه
تقوی بجوی • لقمه کان در اصل نبود از حلال • زو نیفزاید الا در ضلال • قطرهٔ باران تو
چون صاف نیست • گوهر دریای تو شفاف نیست • و گفته اند یا ایها الرسل خطاب است بجمیع
انبیا نه در یک دفعه چه در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود
مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب
با پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم واو را بنام همه پیغمبران خواندند که سید همه است و ذات معلای
او جامع فضائل و کمالات که با همه ع وقد جمع الرحمن فیک المفاخرا ع آنچه خوبان همه دارند
تو تنها داری • و در موضع فرموده که خطاب با آنحضرت ست میفرماید که امت عالی همت خود را بگوی
که حلال خورید و عمل صالح کنید انی بدرستی که من بما تعملون بانچه شما میکنید علیم دانا
وان هذه امتکم و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل امة واحدة ملتی یگانه در عقاید و اصول
شرایع یا جماعت شما ای امت محمد جماعتی متحد متفق بر ایمان و توحید و انا ربکم و من آفریدگار
شما ام فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا پس ببریدند و ساختند اهل کتب
امرهم بینهم کار دین خود را در میان یکدیگر زبرا پارها یعنی گروه شدند و اختلاف کردند
کل حزب هر گروهی از ایشان بما لدیهم بانچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادان
و نازانند و اعتقاد کرده که حق آنست فذرهم پس بگذار ای محمد کافران مکه را فی غمرتهم در
گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حین تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون آیا می
پندارند مشرکان که انما نمدهم آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد میکنیم به بان چیز من
مال و بنین از مال و پسران نسارع لهم می شتابیم برای ایشان بان چیز فی الخیرات در نیکوییها یعنی
گمان می برند که امداد ما ایشان را بمال و فرزند مسارعت است ما برای ایشان در نیکوییها و اعمال ایشان را
استحقاق آن هست که ما پاداش ایشان نیکویی کنیم بل نه چنین است که می پندارند بلکه لا یشعرون

نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر ان الذین هم بدرستی آنانکه ایشان
من خشیة ربهم از عذاب آفریدگار خود مشفقون ترسانند عذاب را خشیة گفت چه آن سبب
اینست والذین هم و آنانکه ایشان بآیات ربهم بآیات خداوند خود لا یشرکون شرک نمی آرند نه شرک
جلی و نه شرک خفی والذین یؤتون و آنانکه میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات
و زکوات و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم وجلة و دلهاء
ایشان ترسانست که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد و میدانند انهم آنکه ایشان الی ربهم
راجعون بپروردگار خود بازگردندگانند اولئک آن گروه که بدین صفتها موصوف اند
یسارعون می شتابند فی الخیرات در طاعتها یا در نیل خیرات دینیه که بر اعمال صالحه مترتب است
کما قال الله تعالی فاتیهم الله ثواب الدنیا وهم لها و ایشان بسوی خیرات سابقون پیشی
گیرندگانند یا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت ولا نکلف
نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را الا وسعها مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت ولدینا کتاب
و نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ که ینطق بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالفت واقع در وی
نوشته نیست یا نزد ماست نامه اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وهم و ایشان
که عدلا انند لا یظلمون ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب و نقصان ثواب بل قلوبهم
بلکه دلهاء کفره فی غمرة در غفلت و حیرتست من هذا ازین سخن که گفته شد یا از کتاب
حفظ یا از قران ولهم اعمال و مر ایشان راست عملهاء ناپاک و خطاها من دون ذلک بجز این خطاء
عظیم که بر آنند یعنی شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هم لها ایشان مر آنرا
عاملون کنندگانند بحسب قضاء لا راد لقضایه و ایشان در بن غفلت و معصیت باشند
حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم متنعمان ایشان را بالعذاب بعذاب جوع یا قتل
اذا هم یجأرون آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوییم لا تجأروا الیوم فریاد
مکنید امروز و نه طمع فریادرسی مکنید انکم منا بدرستی که شما از جهت ما لا تنصرون
یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهد گشت قد کانت آیاتی بدرستی که هست
آیتهای من یعنی قران که هر وقت تتلی علیکم خوانده میشود بر شما فکنتم پس هستید
که از شنیدن آن علی اعقابکم بر پاشنهاء خود تنکصون باز میگردید یعنی قهقری رجوع میکنید
و کلام من نمیشنوید مستکبرین در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم مینمایید

به بحرم مکه و میگوییم ما اهل حرمیم با مستکبرین بتکذیب قرآن سامرا حدیث کنندگان در شب
تهجرون هذیان میگویید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی آن افسانه میگویید
و بدان می‌بازید و طواف نمیکنید أفلم يدبروا القول آیا تفکر نمیکنند در قرآن یا باعجاز لفظ و وضوح
معنی بدانند که کلام حقست أم جاءهم یا آمد بدیشان از کتاب و رسول ما لم يأت آنچه نیامده بود
آباءهم الأولين به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب بیخبر بوده‌ایم یعنی پیغمبران
نوح و ابراهیم را علی نبینا و علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را صلی الله علیه
و سلم برای ایشان برانگیختیم تا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما أنذر آباؤهم أم لم يعرفوا
یا نشناختند رسولهم پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و صدق و نیکوخویی
و کمال علم با وجود عدم تعلم فهم له پس ایشان مر او را منكرون منکران و ناشناسندگان باشند
یعنی نه آنست که نمی‌شناسند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم تا انکار کنند و گویند که ما
حقیقت حال او را نمیدانیم أم يقولون یا میگویند به جنة در وی دیوانگیست که از سخن او حساب نباید
بل نه چنینست که ایشان میگویند جاءهم آمد محمد بدیشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا
سخن راست که قرآنست وأكثرهم و بیشتر کافران للحق كارهون مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع
و آرزوی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی کفار از ننگ توبیخ مردم نمی‌گرویدند نه از کراهت
حق ولو اتبع الحق و اگر پیروی کردی حق سبحانه أهواءهم آرزوهای کافران را در وجود الهه شتی
یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لفسدت السموات والأرض هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان
و زمین ومن فيهن و هر که در آسمان و زمینست از ملایکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت
کریمه لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا گذشت و گفته‌اند مراد از حق دین اسلامست که متابعت
آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین
و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بل أتيناهم بذكرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ
ایشانست یا دید بد عزت و صیت و شرف ایشان در آنست فهم عن ذكرهم پس ایشان از موعظه
خود یا از آنچه سبب نیکی ایشانست در دنیی و آخرت آنست معرضون روی گردانندگانند
أم تسألهم یا آنکه تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان
ترا متهم دانند برسالت فخراج ربك پس مزدی پروردگار تو که روزی دنیوی و ثواب عقبیست
خير بهترست از مزد ایشان وهو و خدای خير الرازقين بهترین روزی دهندگانست وإنك لتدعوهم

لا يؤمنون بدرستیکه آنانکه نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن عن الصراط
از آن راه راست لناكبون گردنکشانند و میل کنندگان به بیابان گمراهی ولو رحمناهم و اگر ما
بخشاییم بر ایشان وكشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی
یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده للجوا هر آینه ستیزه کنند في طغيانهم در سرکشی خود يعمهون
سرگشته میروند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه
و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند بود س ستیزندگی کار دیو و دد است • ستیزه را د شیخی
با خود داشت • آورده‌اند که چون ضر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا
شدند ابو سفیان بمدینه آمد و با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت نه تو گمان میبری
که رحمة للعالمینی و اهل مکه برحمت دعای تو درمانده‌اند پدران را بشمشیر بکشتی و فرزندان را بآتش گرسنگی بسوختی
حق سبحانه آیت فرستاد که ولقد أخذناهم و بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز
بدر فما استكانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردگار خود را وما يتضرعون و تضرع و زاری
نمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حتى إذا فتحنا تا چون بگشادیم عليهم بر ایشان
بابا ذا عذاب شديد دری خداوند عذاب سخت که آن جوعست و شدت او از قتل و اسیر بیشتر است
إذا هم انجا ایشان فيه در آن عذاب مبلسون ناامیدان و فرو ماندگان و اندوه کنان و سر
گردانند تا حدی که اغنیای ایشان از طلب عاطفت و مرحمت مینمایند وهو الذي أنشأ و اوست
آنکه بیافرید و پیدا کرد لكم السمع برای شما گوش را تا می‌شنوید بدان شنودنیها والأبصار و دیدها
را تا می‌بینید بآن دیدنیها والأفئدة و دلها را تا تفکر میکنید بآن و استدلال مینمایید از مسموعات
و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قليلا ما تشكرون اندکی را شکر میکنید برحمت عملی
در شکرگذاری آنست که استعمال کنید این آلات را در اکتساب آنچه مرضی بشناختن آن
باشد وهو الذي ذرأكم و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت في الأرض در زمین وإليه
تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وهو
الذي يحيي و اوست آنکه زنده میگرداند ويميت و میمیراند وله اختلاف الليل والنهار و مر او راست
یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص و تعاقب ایشان مر یک دیگر را
أفلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید که قدرت تامه کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث
نیز از انجا است جمیع را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنند کفار

مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بی تدبر و تفکر مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه گفته
بودند پیشینیان از کفار قَالُوا گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا
و استخوان خالی کهنه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگان شویم استفهام بر سبیل انکارست
و تکرار از برای تاکید آنست یعنی چون خاک گردیم حشر و بعث ما را نباید لَقَدْ وُعِدْنَا هر آینه
وعده داده شده ایم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد
یعنی ما را و پدران ما را بوعدهٔ حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد إِنْ هَذَا
نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهٔ پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند
و گذاشته قُلْ بگو ای محمد مر منکران که بگویند لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنکه
در ویست از مخلوقات یعنی خالق و مالک زمین کیست جواب دهید مرا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر
هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در ویست
لِلَّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند بآنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است
پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که اول
قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ
بگو دیگر باره که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل
عجیب و هیات غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست
سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لِلَّهِ مر خدایراست و رب همه
اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات
او را شریک میسازید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست
مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزها و در موضح گوید مضرت و منفعت اشیا یا خزاین آن
وَهُوَ يُجِيرُ و او پناه دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا
خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و نه پناه داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن
گرداند و در پناه آورد و بی پناه کند در جواب گویند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانند
سَيَقُولُونَ زود بود که گویند این صفات که تو گفتی لِلَّهِ مر خدایراست که مالک ملکوت و ممیز
شدگانست قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریفته میشوید و چگونه از راه حق بر میگردید
و با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته بکجا

سو ای کج نفس و هوا میروی • راه نه اینست خطا میروی • راه روان زان ره
دیگر روند • پس تو بدین راه چرا میروی • منزل مقصود در آن جا نیست • پس
تو این سوی کجا میروی • بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید
و وعدهٔ حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این
قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفته خدای
هیچ فرزندی را وَمَا كَانَ مَعَهُ و نیست با او مِنْ إِلَهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بودی
چه اگر او را شریک باشد در خدایی و خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی
چند باشد إِذًا آن هنگام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدایی آنرا که آفریده بود و در آن
مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای
از مخلوق آن دیگر و شاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با
او هیچ خدایی نیست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او خدایی بودی و چنانچه گفته شد
مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز نشدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان
ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلومست وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی
و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ بعضی ازاله و باجماع و استقلال معلوم شد که این تجاذب
و تنازع واقع نیست پس او را شریک نیست نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه
صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزندان و انباز عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده
و آشکارا فَتَعَالَى پس برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میکنند برای او [illegible]
حضرت را صلی الله علیه و سلم از نزول عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُلْ
بگو ای محمد بطریق دعا رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من اگر بنمایی مرا و بی شبهه بنمایی
مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شدند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای
آفریدگار من پس مگردان مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان
مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفسست یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند که
بی گناهان نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرکست وَإِنَّا و بدرستی که ما که خداوندیم عَلَى أَنْ نُرِيَكَ
بر آنکه بنماییم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم
اما تاخیری که در آن هست بسبب آنست که بعضی ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ

بالتی دفع کن بخصلتی که بهر حال هی احسن آن نیکوترست السیئة بدی را حضرت عزت
حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع کن بانچه
نیکوترست بدی را یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان در گذر بر وجهی که وهنی در دین نبود
یا دور کن جهل سفها را از ایشان بعلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن
بطاعت یا رفع کن شرک مشرک را بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف امام قشیری رحمه
الله فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس بشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق
یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم
چو طی گشت تیه حوادث ازانجا • ملک قدم را بیک حمل محمل • دران قلزم نور شو غوطه زن
فروشوی از خویشتن ظلمت ظل • یکی خوان یکی دان یکی گوی یکی جو • سوی الله والله دود و باطل
نحن اعلم ما دانا تریم بما یصفون بانچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا بانچه در صفت ما
میگویند از اتخاذ اولاد و شرکا وقل رب و بگوی ای پروردگار من اعوذ بک پناه میگیرم
بتو من همزات الشیاطین از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت است یا از در انداختن ایشان
مردمان را بفریب و غرور در مهالک و مهاوی واعوذ بک رب و پناه می آرم بتو ای آفریدگار من
ان یحضرون از انکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا ازانکه گرد من گردند
در همه احوال یا ازانکه مرا رنج رسانند حتی اذا جاء متعلق است بیصفون یعنی کفار پیوسته
تا او مرا بدی وصف میکنند تا وقتی که بیاید احدهم الموت یکی از ایشان را مرگ و بگمراهی
خود دانا گردد و مرگ را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قال گوید از روی
حسرت رب ارجعون ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطبست
امام ثعلبی با جمعی از مفسران بر آنند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست اول بکلمهٔ رب استغاثه
مینمایند بخدای و بکلمهٔ ارجعون رجوع مینمایند بملایکه که باز گردانید مرا لعلی اعمل شاید
من بکنم صالحا عمل شایسته فیما ترکت دران چیزی که بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم
و دران عمل صالح کنم کلا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند انها
بدرستی که آن درخواست او کلمة سخنیست که بواسطهٔ غلبهٔ حسرت بر هو قائلها او
گوینده آنست ومن ورائهم و از پیش مشرکان برزخ مانعیست میان رجعت ایشان یعنی
قبر که در وی خواهند بود الی یوم یبعثون تا روزی که بر انگیخته شوند از آن فاذا نفخ پس

دمیده شود فی الصور در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیا است و قیامت قایم
گردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ دران روز یعنی علاقهٔ
نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کس خود رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه
وامه وابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه
دران روز نسبت صحیح ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولا یتساءلون و نه پرسند یکدیگر را از
نسب یا کسی کسی را نه پرسند بجهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد
از آن حال یکدیگر می پرسند قال تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت
پس هر که گران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان فاولئک پس آن
گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات و رسندگان بدرجات ومن خفت و هر که
سبک باشد موازینه میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان
فاولئک الذین خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ
عمر بباد غفلت بر دادند و استعدادات حصول کمال را بطلب لذت و هوای نفس و متابعت
شهوات ضایع ساختند و ایشان فی جهنم در دوزخ خالدون جاویدانند که اند تلفح
میسوزد وجوههم النار رویهای ایشان را آتش وهم فیها و ایشان در آتش کالحون ترش
رویان از شدت احتراق زشت رویانند ابو سعید خدری رض از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در تفسیر این روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس بر
جهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا برسد بمیان سر وی و فرو افتد لب زیرین او تا برسد
بناف وی و در موضعی آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق سبحانه
گوید ایشانرا الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قران که در دنیا تتلی علیکم خوانده میشد
بر شما فکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید
قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما
یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان
ما که موجب شقاوتست بر ما وکنا قوما و بودیم گروهی ضالین گمراهان از طریق
حق ربنا اخرجنا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را منها از آتش دوزخ تا تدارک حال و تلافی
کار خود کنیم فان عدنا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران

باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد قال گوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ ولا تکلمون و سخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون نمی‌بریم یا عذاب از شما بر نمیداریم انه کان فریق بدرستی که بودند گروهی من عبادی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رض که پیوسته یقولون ربنا میگفتند ای آفریدگار ما آمنا گرویدیم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و ببخش ما را وانت خیر الراحمین و تو بهترین بخشندگانی فاتخذتموهم پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سخریا مسخره به یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت شما ذکری یاد کرد من وکنتم منهم و بودید شما که ایشان تضحکون میخندیدید اندوی تکبر و تعظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان انی بدرستی که من جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما انهم هم الفائزون آنکه بدرستی ایشان رسیدگان بمراد خود یعنی جزاء صبر ایشان فوز است بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته با مر وی کافران را که شما کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین کافران اندوی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید عدد سنین شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا و در زمین و مرده در قبر قالوا گویند لبثنا یوما درنگ کردیم روزی او بعض یوم یا پاره‌ای از روز کوتاه شمردند مدت لبث خود را بنسبت با خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما پیش از این نمیدانیم فاسئل العادین پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بوده‌اند قال گوید خدای ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی با اضافت با ایام آخرت لو انکم اگر بدرستی که شما کنتم تعلمون هستید که بدانید که تمامی دنیا در جنب آخرت اندک است افحسبتم آیا میپنداشتید شما از فرط غفلت انما خلقناکم آنکه ما شما را آفریده‌ایم عبثا ببازی یا از برای بازی وانکم الینا و گمان بردید آنکه شما بسوی ما لا ترجعون باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده‌ام و مکافات کردار شما مقرر کرده‌ام در لطایف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای

ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره درذیل این آیت میگوید اند فخر و حکمتی در خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مضمون عزت وی بصفات کمالیه او دلالت برند و گفته‌اند شما را ببازی نیافریده‌ام بلکه برای ظهور نور محمدی آفریده‌ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرعید ❊ هفت و نه و چار که پرداختند ❊ خاص پی مرکب او ساختند ❊ او ست شه و آدمیان جمله خیل ❊ اصل وی و جمله عالم طفیل ❊ در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن آفریدم تا برسود کنید نه جهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه ایشان را برای شما آفریده‌ام و شما را برای خود در سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهوری تمام دارد کما اشار الیه المولوی قدس الله سره ❊ ای ظهور تو بکلی نور نور ❊ گنج مخفی از تو آمد در ظهور ❊ گنج مخفی بود ز پری چاک کرد ❊ خاک را تابان تر از افلاک کرد ❊ گنج مخفی بنده بی‌جوش کرد ❊ خاک را سلطان اطلس پوش کرد ❊ خویش را نشناخت مسکین آدمی ❊ از فزونی آمد و شد در کمی ❊ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ❊ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ❊ ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش ❊ تو چرا بی خویش را ارزان فروش ❊ فتعالی الله پس برتر است خدای و منزه از آنکه بعبث نیافریند الملک الحق پادشاهی بسزا لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که از هست خیرات و برکات از و نازل میشود ومن یدع و هر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر که لا برهان له هیچ حجتی نیست مر پرستنده را به بپرستش آن اله فانما حسابه پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عند ربه نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد انه لا یفلح الکافرون بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان وقل رب اغفر و بگوی ای آفریدگار من بیامرز مرا وارحم و ببخشای بر من و ایشان برحمت واسعه خود خیر الراحمین و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن بخشیت انجمای الهی سورة النور

بسم الله الرحمن الرحیم سورة این سوره ایست که از عالم قدس انزلناها فرو فرستادیم آن را بوساطت جبرئیل وفرضناها و فرض کردیم بر شما احکامی که در ویست وانزلنا فیها و فرو فرستادیم در وی آیات بینات آیتهای روشن از حدود و احکام لعلکم تذکرون شاید شما

پند پذیر بدو از محارم بپرهیزند و از جلد حکم اینست الزانیة والزانی زن و مرد زنا کنند چون غیر
محصن باشند فاجلدوا پس بزنید ای ائمه و حکام کل واحد هر یکی را منهما از ان هر دو مائة جلدة صد
تازیانه این حکم خاص است بآنانکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آورده که شرایط
احصان حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رح اسلام
شرط نمیکنند غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلا میفرمایند و امام مالک و امام احمد رح
در نفی مگر با امام شافعی رح متفق اند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلدة و تغریب عام و صاحب
کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رح بهمین آیت منسوخ است ولا تأخذکم و فرا نگیرد شما را
بهما باین دو زنا کننده رأفة مهربانی فی دین الله در فرمان برداری خدای یعنی ببخشایند برایشان
و تعطیل حد مکنید و در ضرب مساهلت منمایید ان کنتم تؤمنون اگر هستید که گرویده اید بالله والیوم
الآخر بخدای و روز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود او ولیشهد
و باید که حاضر شوند عذابهما در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد برایشان طائفة من
المؤمنین گروهی از مومنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بامثال آن
عمل بقول امام مالک و امام شافعی رح از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ائمه دیگر یک کس
کفایتست و قتاده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رض مرویست که امیر سز وله که یکی از صواب رایات
بود و در مواخیر نشسته تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت آنکس را بتمام کفایت کند مهمی خواست که
بدین طمع خام فرستاده که الزانی مرد زنا کننده لا ینکح نکاح نکند الا زانیة مگر زن زنا کننده را او مشرکة
یا مشرکه آنکه را چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود والزانیة و زن پلید کار
لا ینکحها در نکاح نیارد او را الا زان مگر پلید کار او مشرک یا مشرک آرنده چه جنسیت علت ضم است
و مشاکلة سبب الفت ~ هر کس مناسب گوهر خود گرفت یار ~ بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار
در تبیان آورده که بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته هر یک بر در خانه خود
رایه نصب کرده بودندی و مردم را بخود دعوت نموده اجره گرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکنی و عشیره
نداشتند و از تنگدستی پریشان حال میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده
و کرایه نفس از ایشان گرفته بعادت اهل جاهلیت معاش کنند حق سبحانه منع کرد و فرموده
که وحرم و حرام کرده شد ذلک این تزوج بزانی علی المؤمنین بر گرویدگان فی الجملة این
حکم در اول اسلام بوده و بآیت وانکحوا الایامی منسوخ است والذین یرمون المحصنات و آنانکه عیب کنند

زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین داخل است و احصان اینجا حریت است و بلوغ و عقل
و اسلام و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام
دهند ثم لم یأتوا پس نیارند نزدیک حکام باربعة شهداء بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد
آزاد بالغ مسلمان بیارند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنید ایشان را
ثمانین جلدة هشتاد تازیانه و در قذف که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیرست
مر حد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شد چنانچه
گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رض و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را ولا تقبلوا
لهم و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه نیاورده اند و تازیانه خورده اند شهادة گواهی
در هیچ حکمی ابدا همیشه تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه واولئک و آن گروه قاذفان هم
الفاسقون ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است الا الذین تابوا مگر آنانکه
توبه کنند من بعد ذلک از پس این قذف و دیگر قذف نکنند واصلحوا و بصلاح آرند نیت خود را
در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم
و امام مالک رحمهما الله موبد باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق
هر دو باطل میشود فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده گناه بندگان است
رحیم مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی
رض گفت یا رسول الله شاید مردی از ما بیگانه را با زن خود ببیند اگر بطلب گواه مشغول گردد
تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر نه گواه سخن میگوید
هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سری این حال چگونه باشد حضرت صلی
الله علیه و سلم فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد
ابن عم او عویمر بدو رسید گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم
گفت و اویلاه مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلی الله
علیه و سلم رسانید حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و آیت لعان نازل
شد که والذین یرمون و آنانکه رمی کنند بزنا ازواجهم زنان خود را ولم یکن شهداء و نباشد
ایشان را گواهان الا انفسهم مگر نفسهای ایشان فشهادة احدهم پس واجبست گواهی دادن
یکی از ایشان اربع شهادات بالله چهار گواهی بخدای مضمون آنکه انه بدرستی که او یعنی

شوهر لمن الصادقين از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن وهر گواهی مؤکد بسوگند بجای یکی از
شهودست والخامسة وگواهی پنجم ان لعنت الله علیه آنکه لعنت خدای بروی ان کان من الکاذبین اگر باشد
از دروغ گویان در این یعنی لعان مرد بدین گونه است که چهار نوبت گوید که گواهی میدهم بخدای
که من راست گویم در آنچه رمی کردم مرین زن را وهر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم
این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط گردد و میان مرد و زن تفریق کنند و فرقت طلاق
بقول امام اعظم رح او را حبس کنند ویدرؤا و دفع کند و باز دارد عنها العذاب از آن زن
حبس یا حد را ان تشهد آنکه گواهی دهد اربع شهادات بالله بچهار گواهی بخدای مضمون آنکه
انه بدرستی که شوهر لمن الکاذبین از دروغ گویانست در آنچه رمی کرد مرا بآن والخامسة وگواهی
پنجم ان غضب الله آنکه خشم خدای علیها بر آن زن ان کان من الصادقین اگر باشد مرد از راست
گویان در یعنی لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ
گویست در آنچه مرا بدان متهم کرد و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد
این مرد در رمی وهر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بعد از نماز دیگر عویمر وخوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی
دادند و تذکیر ذکر لعنت وغضب حضرت پیغمبر صلعم آمین گفت و قوم در آن اتفاق کردند و جمع
از مفسران بجای عویمر هلال ابن امیه را ذکر کرده اند ولولا فضل الله واگر نه فضل خدای
بودی علیکم بر شما ورحمته وبخشایش او وان الله وآنکه خدای تواب قبول کننده توبه است حکیم
حکم کننده حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی
وگویند اگر نه فضل ورحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل فرمودی
باقامت نه اجر وحی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی ومردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر
خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه ناامیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد رفیق
توبه بسر منزل نجات رسانید ~ گر توبه مدد کار گنه کار نبودی • اورا که بسر حد کرم
راه نبودی • ور توبه نبودی که در فیض کشودی • زنگ غم از آینهٔ عاصی که زدودی
بعد از این آیتها در باب قصه افک و براءة ذمة عایشه رض و آن حکایتی دور و دراز است
ورعایت ادب اقتضاء آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد
و کلیات آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوهٔ مریسیع اتفاق افتاد صدیقه در آن

سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمد عقدی از جزع ظفار
گم کرد و بطلب آن از منزلگاه دور شد زمانی مکث افتاد در آن حین خادمان هودج
را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و عایشه رض باز آمد و منزل خالی دید هم
آنجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از عقب
لشکر آمدی برسید و صدیقه بر شتر او سوار شده بعسکر بهنگام روز ملحق شد و ابن ابی او را
بر شتر صفوان دیده سخنی که لایق حرم محترم سید عالم باشد بر زبان خبائث نشان راند و چون
بمدینه رسیدند این خبر بعرض حضرت رسید و عایشه بیمار شده بود و ازین معنی خبر نداشت
اما از آن حضرت عدم التفات در می یافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت
حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد دو شب و دو روز بگریه و زاری اشتغال مینمود ~
چشم زگریه بر سر آبست روز و شب • جانم ز ناله در تب و تابست روز و شب • و حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم تفحص احوال عایشه رض تمام فرموده از امهات مؤمنان و اکابر صحابه
تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آن حضرت بخانه صدیق
در آمد و عایشه را گریان و نالان دید فرمود ای عایشه اگر گناهی کرده بخدای بازگرد و آمرزش
طلب عایشه از ابوین درخواست که جواب آن حضرت گویند ایشان درین صدد نیامدند و صدیقه
از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند ومن هرچه میگویم کسی باور نمیکند پس همان
میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان ~ صبری کنیم تا کرم او چه میکند
با این دل شکسته غم او چه میکند • مقارن این حال اثر وحی بر آن حضرت ظاهر شد
آیات براءت نازل گشت ان الذین جاءو بالافک بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در شان عایشه
رض عصبة منکم گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبدالله ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت
شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رض لا تحسبوه
مپندارید آن دروغ را شرا لکم بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و عایشه و صفوان میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود بد مپندارید بل هو خیر لکم بلکه آن
بهتر است شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و درباره شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم
شان بهمه کس ظاهر گشت و وعید کلی درباره دروغ گویان وقوع یافت لکل امرئ منهم مر هر یکی
را ازین متکلمان باشد ما اکتسب جزاء آن چیزی که کسب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه خوض

کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش تر گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده والذی
تولی و آنکس که فرا گرفت کبره معظم آن سخن و شنیع تر آن منهم از ایشان عبد الله ابن ابی است لعنة الله
له عذاب مر او راست عذاب عظیم بزرگ در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد مطرود و مخذول گشت
و گویند حسان بوده که باخر عمر نابینا شده یا مسطح که دستهاء او شل شده لولا اذ سمعتموه چرا آنگاه
که شنیدید این سخن را ظن المؤمنون والمؤمنات گمان بردندی مردان و زنان گروید عدول از خطاب بغیبت
و مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بانکه ایمان مقتضی گمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی
که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وقالوا و گفتندی چنانکه
مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد گوید هذا این سخن افک مبین دروغی روشن است و چون حق سبحانه
ازواج پیغمبران را نگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لولا جاؤ چرا نیاوردند
علیه برین سخن باربعة شهداء چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان فاذ
لم یأتوا بالشهداء پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فاولئک پس آن گروه عند الله نزدیک خدای
یعنی در حکم او هم الکاذبون ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر
حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت با ازواج انبیا ممتنع است و چون
گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند ولولا فضل الله واگر نه افزونی کرم خداوند بودی علیکم
بر شما ورحمته و مهربانی او فی الدنیا در دنیا بتوفیق توبه والآخرة و در آخرت بعفو و مغفرت لمسکم
هر آینه برسیدی شما را فیما افضتم فیه در آنچیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر صدیقه رض
عذاب عظیم عذاب بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را از عذاب
رسیدی اذ تلقونه آنگاه که فرا میگرفتید آن سخن را بالسنتکم بزبانهاء خود که بعضی از بعضی می
پرسیدند وتقولون بافواهکم و میگفتید بدهنهاء خود ما لیس لکم به علم آنچیزی را که بدان علم نداشتید
یعنی سخن از روی جهل میگفتید وتحسبونه و می پنداشتید آنچیز را که گفته اید هینا سهل
و آسان که هیچ تبعه بران متفرع نباشد وهو عند الله وحال آنکه آن سخن نزدیک خدای عظیم بزرگ است
و عقوبت بسیار بران متفرع و مترتب چه الحاق عار ست باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف
بمنصب رسالت در احقاق مذکورست که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رض با او گفت که شنیده
سخنی را که مردم در باب عایشه میگویند فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو بنسبت من
این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که عایشه بهتر از تست پس

بنسبت پیغمبر این عمل کی روا دارد این بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود که ولولا اذ سمعتموه و چرا چون
شنیدید این سخن را قلتم میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب رض
ما یکون لنا نمی سزد ما را و نمی رسد ان نتکلم آنکه سخن گوییم بهذا بدین قول سبحانک پاکست خدای از آنکه
در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هذا این کلام بهتان عظیم افترایی بزرگ بر بافته منافقان
یعظکم الله پند میدهد شما را خدای ان تعودوا از آنکه باز گردید لمثله ابدا بمثل این سخن
هرگز یعنی مادام که زنده باشید ان کنتم مؤمنین اگر هستید گروندگان چه ایمان مانع است از طعن
در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مومنان ویبین الله و بیان میکند و روشن میگرداند خدای
لکم الآیات برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از نظر بعهد ادب اعراض نکنید
والله علیم و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه حکیم حکم کننده ببرائة ذمه او از عیب و عار
تا گریبان دامنش پاکست از لوث خطا ● و نه مذمت عیب چه آلوده از سر تا پا ● وجه زیبا
گفته است ● گرا رسد که کند عیب دامن پاکت ● که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی ان الذین یحبون
بدرستی آنانکه دوست دارند ان تشیع الفاحشة آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فی الذین
آمنوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لهم عذاب الیم مر ایشانراست
عذاب دردناک فی الدنیا در دنیا بحد قذف و بدنامی والآخرة و در آن سرای باتش والله یعلم
و خدای میداند شر آنچه خوض کرده اید در آن وانتم لا تعلمون و شما آنرا نمیدانید ولولا فضل الله
و اگر نه فضل خدای بودی بر دیاری علیکم بر شما ورحمته و بخشایش او و مهربانی و بودی
وان الله رؤف و آنکه خدای مهربانست براءة ذمه مقذوف را ظاهر کرداند رحیم بخشاینده
است بتوبه خیانت قاذف در گذرانند هر اینه عقوبت کلی بشما فرود آمدی یا ایها الذین آمنوا ای
آن کسانکه گرویده اید لا تتبعوا پی روی مکنید خطوات الشیطان کامهاء ابلیس یعنی راههاء
او را بمعصیت با وسوسهاء او را در قذف عایشه ومن یتبع خطوات الشیطان و هر که پیروی کند
و آثار او را متابعت کند فانه یامر پس بدرستی که میفرماید دیو او را بالفحشاء بکاری که زشت
است در عرف عقل والمنکر و بعملی که ناپسندست در حکم شرع ولولا فضل الله و اگر نه کرم الهی بودی علیکم
بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت گناهست ورحمته و بخشایش او بتطهیر شما ما زکی
منکم پاک نگشتی از شما من احد هیچ یک ابدا تا آخر دهر از این عیبجویی و بدگویی ولکن الله یزکی
ولیکن خدای پاک سازد بقبول توبه من یشاء هر کرا خواهد والله سمیع و خدای شنواست

بمقالات مرهان عظیم کذا انا بنیتهاء ایشان کویند که صدیق رض سوکند خورده بود که بر مسطح بن خاله
خود که یکی از متکلمان بافک بوده نفقه نکند و مطلقا با او نیکویی ننماید حق سبحانه آیت فرستاد
که ولا یاتل و باید که سوکند نخورند اولوا الفضل خداوندان فضل در دین منکم از شما والسعة
و خداوندان دستگاه و توانایی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق است رض حق سبحانه فرمود
که چنان مردم را باید که چنین سوکند نخورند ان یؤتوا بر آنکه ندهند نفقه اولی القربی خویشاوندان
والمساکین و درویشان و محتاجان را والمهاجرین فی سبیل الله و مهاجران را در راه خدای و مسطح
هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر ولیعفوا و باید که عفو کنند جریمه که از ایشان صادر
شده ولیصفحوا و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند الا تحبون آیا دوست نمیدارید ان
یغفر الله لکم آنرا که خدای بیامرزد شما را پس شما نیز از سر گناه دیگران در گذرید والله غفور و خدای
آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رحیم مهربان بر اصحاب جرایم و آثار رحم شما نیز متخلق باخلاق
وی شوید علما از این آیت استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب کشاف فرموده و بیع یحیج ان الفضل
المطلق له و حکیم سنایی قدس سره درین باب فرموده — س — بود چندین کرامت و فضلش
که اولوا الفضل خواند ذو الفضلش • صورت و سیرتش همه جان بود • زان ز چشم عوام پنهان بود
روز و شب سال و ماه در همه کار • ثانی اثنین اذ هما فی الغار • ان الذین بدرستی که آنانکه
یرمون المحصنات رمی میکنند زنان محصنه را الغافلات بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا
بدان المؤمنات گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر اند و در وسیط گوید خاص
عایشه مرادست و گفته اند در شان مهاجرات است و بعضی عام میدانند و بر هر تقدیر
آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لعنوا دور کرده شدند فی الدنیا والآخرة در دنیا از نام
نیکو و در آخرت از رحمت یعنی در هر دو عالم ملعون و مردود اند و در هر دو سرای مبغوض و مطرود
ولهم عذاب و مر ایشانراست عذابی عظیم بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود
یوم تشهد علیهم در روزی که گواهی دهد بر ایشان السنتهم زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی
بزبان خود اعتراف کنند وایدیهم و گواهی دهد دستهای ایشان وارجلهم و پایهای ایشان
بما کانوا یعملون بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم و مآثم یومئذ آن روز یوفیهم الله تمام بدهد
خدای ایشانرا دینهم الحق جزاء که سزاوار است بدیشان ویعلمون و بدانند در آن روز ان
الله آنکه خدای هو الحق المبین اوست ثابت بذات خود پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب

و ثواب الخبیثات سخنان ناشایسته و ناپاک للخبیثین مر ناپاکانرا یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان
متکلم شوند والخبیثون للخبیثات و پلیدان بدین ناشایسته اند سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان
مایل است از حیثیت خباثت والطیبات و کلمات پاکیزه للطیبین مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان
سرایت کند والطیبون للطیبات و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه — ع
از گونه همان برون تراود که درو ست • و گفته اند زنان ناپاک برای مردان پاک اند و مردان
پاک راغب و مایل بدیشان و خلاصه سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که
پاکیزه ترین موجودات است جز پاکیزه چون عایشه صدیقه رض نمی گنجد چه جنسیت سبب الفت
و صحبت است و الیه اشار فی المثنوی المعنوی — س — ذره ذره کاندرین ارض و سماست • جنس
خود را همچو کاه و کهرباست • ناریان مر ناریانرا جاذب اند • نوریان مر نوریانرا طالب اند • اهل
باطل باطلانرا میکشند • اهل حق از اهل حق هم سرخوش اند • طیبات آمد از بهر طیبین للخبیثین
الخبیثات است این • ذکر فضایل و خصایص حضرت صدیقه رض و عن ابیها در رساله مرات
الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بترجمه آیات اقتصار نموده اولئک آن
گروه یعنی حضرت پیغمبر صلعم و عایشه رض و صفوان رض مبرؤن بیزار کرده شدگان
یعنی منزه و مبرا اند مما یقولون از آنچه میگویند ارباب افک منصب رسالت از آن
عالی تر که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی
پاکیزه و از اولیاء صحابه او را بدین تهمت متهم نتوان داشت لهم مر ایشانراست
مغفرة آمرزش از خدای و رزق کریم و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار با بدار مراد
نعیم بهشت است یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول او لا تدخلوا
در میایید سر زده بیوتا بخانها غیر بیوتکم جز خانهای خود که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه
بیگانه در میایید حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر کنید و دستوری طلبید وتسلموا و سلام
کنید علی اهلها بر اهل آن خانه و در روایت آمده است که بگویید السلام علیکم ادخل امام ثعلبی
آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت آمده بلوقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی می باشیم
که نمیخواهیم که هیچکس ما را بر آن حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه در می آید و ما از بیم چه کنیم
شاید می بیند حق سبحانه این آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید
ذلکم آن استعلام و استیذان خیر لکم بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید

وگفته اند کسی که بر عیال خود در می آید باید که بکلمهٔ یا بآوازی یا تنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه ستر
عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرند فَإِنْ لَمْ
تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانهاء خود أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میآیید
در آن حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد
چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و اگر گویند شما را بعد
از استیذان که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید یعنی توقف و الحاح مکنید بر در خانه منشینید که آن
مضرت صاحب بیت است هُوَ أَزْكَى آن باز گشتن پاکتر و پسندیده تر است لَكُمْ مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بآنچه شما میکنید از استیذان و ابرام عَلِيمٌ داناست و بر آن مکافات خواهد داد بعد
از نزول این آیت ابو بکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت
را اتفاق می افتد که در خانه و رباط اقامت بکنند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری
طلبند این آیت فرود آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا آنکه در آیید بی
دستوری بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها که مسکون نیست یعنی کسی در آن اقامت نمیکند بلکه می آید و میرود
چون کاروان سرای و رباط فِيهَا در خانهاء غیر مسکونه مَتَاعٌ برخورداری و نفع است
لَكُمْ مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در آن محفوظ می ماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می پوشید از نیت دخول
در خانها بفساد قُلْ بگو ای محمد لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردمان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهاء
خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیزترین رسلی شیطان را
در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند و تا خبری بدیشان نرسد
بآن مشغول نمی توانند شد اما دیده حاسهٔ ایست که از دور و نزدیک بستاند و آثام را صید
میکند ع این همه آفت که بتن میرسد • از نظر توبه شکن میرسد • دیده فرو پوش چو در در صدف
تا نشوی تیر بلا را هدف • و در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکنند که بگو تا بپوشند دیدهٔ سرها از محارم
و دیدهٔ دلها از ما سوی الله وَيَحْفَظُوا و نگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهاء خود را از حرام یا بپوشند
عورات خود را از ستره تاکید ذَلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج أَزْكَى پاکیزه تر است و ستوده
تر لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه
میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گرویده

را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهاء خود را و شکرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ
فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهاء خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ و ظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش
خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا مگر آنچه ظاهر شود از آن زینت بی وقت
ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد
از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْيَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند
بِخُمُرِهِنَّ مقنعهاء خود را عَلَى جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهاء خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند
تا موی و بنا گوش و گردن و سینه ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ و آشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ
مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن
بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تن برای ایشانست أَوْ آبَائِهِنَّ
یا پدران خویش و پدر پدر که حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان
حکم آبا دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خود أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود که ایشان
در حکم پسران اند مر زن را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که
حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان
روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان
در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید
ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ یا برای زنان
اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات بنمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه
و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان
روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی بر انداخته و عفایف را نیز از
ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید
کرد أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهاء ایشان یعنی پرستندگان از آنکه
ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره یا آنکه ایشان در نسا داخل
اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که اماء غیر مسلمه را حکم نسا لازم نیست و گویند مراد همه
بندگان زن اند از اماء و عبید و قولی آنست که غلام اگر عفیف باشد نظر او بزن شاید الا
فلا و در حقایق آورده که ابن المسیب رح فرموده که مغرور نگرداند شما را الفاظ أَوْ مَا مَلَكَتْ

ایمانهن که آن در باب اماست نه در باب عبید و عبید نزد حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او
بسوی مولات مگر بعضوی از مواضع زینت وی اَوِ التّٰبِعِینَ یا پی روندگان غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ جز خداوندان
حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی
ندارند یعنی غدغد شهوت نیست ایشان را چون پیر سال خورده و عنین یا ابلهان که مطلق از
مباشرت خبری ندارند و همت ایشان جز مقصود بر طعام نیست اکثر ائمه حنفیه بر آنند که خصی
و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجابت دارند چه ایشان را اندروی مباشرت هست غایتش
آنکه توانایی بر آن نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ یا طفلان آنانکه لَمْ یَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلٰی عَوْرٰتِ النِّسَآءِ بر عورات
زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بیخبرند یا آنکه قادر نیستند بر ایشان نزدیکی یعنی بالغ نشده
و بحد شهوت نرسیده اند وَلَا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایهای خلخال دار خود بر زمین بوقت رفتن
لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِینَ آنچه پنهان میدارند مِنْ زِینَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که
آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان نشود وَتُوبُوْا اِلَی اللّٰهِ و باز گردید بخدا
جَمِیْعًا همه شما اَیُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ ای گرویدگان لَعَلَّکُمْ شاید شما تُفْلِحُوْنَ رستگار شوید بتوبه فرمود
چه هیچ یک از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس الله سره فرموده که محتاج تر کسی بتوبه
آنست که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه آورده که همه را از مطیع و عاصی
بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گنهکاران شما توبه کنید موجب رسوایی
ایشان شدی چون در دنیی ایشان را رسوا نمیخواهد امید هست که در عقبی نیز رسوا نکند

چو رسوا نکردی بچندین خطا • درین عالم پیش شاه و گدا • در آن عالم بر خاص و عام • بیامرز و رسوا مکن والسلام

وَاَنْکِحُوا الْاَیَامٰی و بنکاح در آرید بی زنان و بی شوهران را مِنْکُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا
سازید و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید وَالصّٰلِحِیْنَ مِنْ عِبَادِکُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان
و شایستگان را از بندگان خود وَاِمَآئِکُمْ و کنیزان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان
ایشان و آنکه بسبب تزویج و ترویج در پرده عفت بمانند اِنْ یَّکُوْنُوْا اگر باشند ایامی و صالحان از عباد و اما
فُقَرَآءَ درویشان و تنگدستان یُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی گرداند ایشان را خدای مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود بقناعت
یا باجماع دو روزی در یک منزل وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخش است سعت معیشت او دهد عَلِیْمٌ داناست
باستحقاق فقر و انبساط روزی او کند وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِیْنَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت
ورزند آنانکه لَا یَجِدُوْنَ نمی یابند نِکَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که توانگر

گرداند خدای ایشان را مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود و بیابند آنچه بدان کدخدائی توانند شد وَالَّذِیْنَ
و آنانکه یَبْتَغُوْنَ الْکِتٰبَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ از آنچه مالک است آن را ایمانهاء شما یعنی آنها
از بندگان شما که مکاتبه جویند فَکَاتِبُوْهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را امر استحبابست و مکاتبه آنست
که خواجه بندهٔ خود را گوید ترا مکاتب گردانیدم برین مقدار مال پس چون بندهٔ آن مال را ادا کند آزاد
شود آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از وی مکاتبه طلبید پس ایشان را مکاتب سازید
اِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِیْهِمْ خَیْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای
مال یا آنکه بجهت کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن پس مکروه است که بندهٔ بگدایی مال کتابت باز دهد بنده
از آن مسلمان رض مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مال داری گفت نی گفت تا قوت کسب هست گفت نی سلمان
گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم بخشایی مرهون کنی نه مکاتب نسازم وَاٰتُوْهُمْ و بدهید
بندگان مکاتب را مِنْ مَّالِ اللّٰهِ بعضی از مال خدای الَّذِیْۤ اٰتٰىکُمْ آنکه بشما داده حویطب مر صبیح را بصد
دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد
میگویند و آتوهم خطابست با موالی و واجبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد
رض ربع مال مقرر میکند و امام شافعی رح بقول تفویض برای خواجه میفرماید و امام اعظم
و امام مالک رحمهما الله این را واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب و آتوهم راجع بعامه مسلمانانست
که اعانت کنند مکاتب را و زکوة را بدو دهند تا مال کتابت ادا نماید و گردن خود را از طوق بندگی
مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خیر را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدو میتوان گذشت

بشنو از من نکته ای زنده دل • وز پس مرگم بنیکی یاد کن • که بلطف آزادهٔ را بنده ساز
که باحسان بندهٔ آزاد کن • آورده اند که عبد الله ابی شش کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه
میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت معاذه و مسیکه از آنها با یکدیگر گفتند اگر این کار که ما
میکنیم خیر هست خود بسیار کرده ایم و اگر شر است وقت آمد که ترک کنیم پس بجناب نبوت آمده صورت حال
عرض رساندند آیت آمد که وَلَا تُکْرِهُوْا و اکراه مکنید فَتَیٰتِکُمْ کنیزکان خود را عَلَی الْبِغَآءِ بر زنا و پلیدکاری
اِنْ اَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا باز ایستادن و پرهیزکاری و اگر نخواهند ذکر ارادهٔ تحصن بمقتضای حالت
و اکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه میگوید شما اکراه میکنید لِتَبْتَغُوْا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا
مال زندگانی دنیی را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان در تبیان آورده که زانی بودی که
صد شتر برای فرزندی از زنی بها داشت بدادی وَمَنْ یُّکْرِهْهُّنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا

فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجکان مر ایشان را غَفُوْرٌ آمرزندهٔ گناه
ایشان است یعنی کنیزکان مکرهه رَحِیْمٌ مهربان بر ایشان و زنی و وبال آن نیست مکره بر کردن اکراه
کنندکان وَلَقَدْ اَنْزَلْنَآ بتحقیق فرستادیم اِلَیْكُمْ بسوی شما اٰیٰتٍ مُّبَیِّنٰتٍ آیتهاء روشن و توضیح یافته و حفص
بکسر یا میخواند یعنی روشن کنندهٔ حلال و حرام و حدود و احکام وَّمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِّنَ الَّذِیْنَ خَلَوْا
از امثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی قصهٔ عجیبه مانند قصهٔ ایشان و آن قصهٔ عایشه
است رض که مانندکی دارد بقصهٔ مریم رض در دفع تهمت و بقصهٔ یوسف عم در براءة ذمت وَّمَوْعِظَةً
و فرستادیم پندی در بی آیتها لِّلْمُتَّقِیْنَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهة انتفاع ایشانست بمواعظ
در نصایح قرآن اَللّٰهُ خدای نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ نور آسمانها و زمینها ست نور نامیست از نامهای حق سبحانه
امام زاهدی رح فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بپارسی روشنی نشاید گفت چه روشنی
ضد تاریکیست و خدای آفریدکار این هر دو ضد است و بباید دانست که نور متعارف کیفیتی است
که باصره اول اورا دریابد و بوساطت او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد
مثلا از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست
و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضاف چاره نباشد و از نیست که صاحب کشاف میگوید که
ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهالی آن هر چه از اعیان عالم
هستی در مناظر بلندی و مقام پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیهٔ فیض اوست ~
در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر • نور وجود و شرف شهود از تو یافتیم • یا نور مصدر است بمعنی
فاعل یعنی مبالغه فتح بر خون زید عدل یعنی مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کنندهٔ آسمانست
بملایکه مقربین و نور دهندهٔ زمین بانبیا و مرسلین یا روشنی بخش آینه دلهاء ساکنان ارض و سما
بانوار معرفت و توحید در تفسیر آورده که آرایندهٔ آسمان و زمینست و انکه امام یعقوب چرخی قدس
سره در شرح اسماء الله معنی نور بدین وجه آورده که جهان آرای و دلکشاء موید این قول است آنکه
امام نسفی رح در بیان آرایش ارض و سما میگوید بیارا ست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملایکه
کرام است و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس و قمر و ستارکان
و زمین را بانبیا و علما و مومنان یا سما را بتسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان و زمین را به تلبیه
حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت المعمور و زمین را بکعبه و از السرور وکفته اند نور
السموات والارض امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته بدبیر اوست ذر

امور را که برای او کار کنند و تدبیر امعیشهم سازند نور القوم و نور البلد میکویند کما قال الشاعر ~
نور القبایل سائب بن محلم • و بعین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را بعطیه
كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ نوازد ~ از نسان خانهٔ احسان تو هر جا همه کس • کل حزب فرحون نعم
لطف عمیم • در تبیان آورده که مدلول السموات والارض جه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت
کردد و این سپهر بین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او و فی
كل شيء له آية ع وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست • و از ابن عباس رض منقولست که هادی
اهل السموات واهل الارض رهنماء اهل آسمان و زمینست که بهدایت او بهیچیچ خود راه بر ند و بار شاد
او مصالح دین و دنیی بشناسند در لطایف حیضی از خواجه ابو سهل الهادی روح الله روحه نقل
میکند که سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب حزن و وحشتاست
و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنایی رسد فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید همچنین انوار
تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است ~ جو تو پنهان شوی از من همه تاریکی
و کفرم • جو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو • بعضی از علما کویند نور آنست که روشن
کرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق سبحانه بیان کرده است از
برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و بدو بدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب
حقایق رح آورده که در زمان ظلمت هیچ کس ساکن از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و
قبح از صبح باز ندانند و چون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام روی بانهزام آرند وجودات
کیفیات ظاهر کردد و صفو از کدر و عرض از جوهر تمیز شود و مدرکهٔ انسانیه و اندک
استفادهٔ این دانش و تمیز منور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور
مملوست و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته
و بمیز تبدیه و تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور کویند و نزد محقق نور حقیقی هستی
حق است که همه موجودات بدو ظاهر ند و او از همه مخفی و حضرت ولایت پناه عباد تبت در شرح
فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از
غایت ظهور مخفی مانده چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطهٔ ضیا ییست که محیط است بانها
و شرطست در رویت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا میشود و بغیبت
ضیا معلوم میکردد که ورای آنها امری دیکر مدرک بوده که ضیا است همچنین نور هستی جمیع

که محیطست بضیا و الوان و اشکال و بیننده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه اوست
و ادراک شی بی ادراک او محالست اگرچه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور
اوست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر
دیگر که نور وجود حقست سبحانه مدرک بود ~ هستی که بذات خود هویداست چون نور
ذرات مکونات ازو یافت ظهور • هر چیز که از فروغ او افتد دور • در ظلمت نیستی بماند مستور
و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او
بخود پیداست و پیدایی سایر هستیها بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا فی هیتی
عدم محض است و مبدا ادراک همه هستی است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هم
از جانب مدرک و هرچه ادراک کنی نخست هستی در کشود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از
شدت ظهور مخفی ماند ~ همه عالم بنور اوست پیدا • کجا او گردد از عالم هویدا • زهی نادان
که او خورشید تابان • بنور شمع جوید در بیابان • مَثَلُ نُورِهِ صفت نوری که منسوب بدوست کَمِشْكَاةٍ
مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فِيهَا مِصْبَاحٌ در آن طاق
چراغیست افروخته و بیک روش و بعضی گویند مشکوة انبوبه است از آهن که در وسط قندیل باشد و بر
فم مصباح فتیله مشتعله باشد در انبوبه الْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیلی
از آبگینه الزُّجَاجَةُ آن آبگینه از غایت صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گوییا ستاره ایست دُرِّيٌّ درخشنده
چون زهره و مشتری و از آبگینه یعنی چراغی که در وست يُوقَدُ افروخته شده است در ابتدا مِنْ
شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار نفع زَيْتُونَةٍ که آن زیتونست در زمین مقدس رسته
و هفتاد پیغمبر بوی دعا خوانده اند از جمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
لَا شَرْقِيَّةٍ در جانب شرقست از معموره چون کنگ در و دیار چین و ختا وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف غرب
از آن چون طنجه و حوالی طرطوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال و ولایت شام است
یا نه پیوسته در آفتابست بهره مندست و هم از حمایت و قایهٔ سایه محفوظ حسن بصری رحمه
فرموده که این شجره از بهشت بدنیا آورده اند اصل و از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر وی
اطلاق توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیکست که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد بنفس
خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگرچه نرسیده باشد بوی نَارٌ آتشی یعنی در درخشندگی و براقی بمثابه ایست
که بی آتش روشنایی بخشد نُورٌ عَلَى نُورٍ روشنی افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع

انوار است يَهْدِي اللَّهُ راه مینماید خدای لِنُورِهِ بنور معرفت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند
لِلنَّاسِ برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن بریشان هویدا گردد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و حقایق جلیات و خفیات عَلِيمٌ داناست علما
را در باب این تمثیل سخن بسیارست علامة العلما امام فخر الدین رازی قدس سره در اسرار
التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق سبحانه تشبیه کرد سینهٔ مومن را بمشکوة و دل او
در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده
و کلمه اخلاص را بشجرهٔ مبارکه از تاب آفتاب و خوف ظلال زوال رجا بهره دارد و نزدیکست که
فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون اقرار آن بر زبان جاری شد و قصد
جنان با آن یار گشت نور دانور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام استطیب الله روحه
که نور ایمان را بچراغی تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد بیرامن آن نگردد و همچنین
در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود با آنکه چراغ داخل خانه روشن شود و از روزنها
خانه پرتوی بخارج افتد و آن را نیز روشنی بخشد همین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند
و از آنجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سِيمَاهُمْ
فِي وُجُوهِهِمْ ~ سیمای سرکشان دل او مید هد خبر • و تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه
تا از سنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینه شکسته بکار نیاید و زخمی که دل شکسته زند مرهم
نپذیرد ~ چون آبگینه این دل مجروح نازکم • هر چند بیشتر شکنی تیزتر شود • و گفته اند
آن نور نور معرفت اسرار الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینه
او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکیست
و مکه سره عالم و ناف گرفتن عارفان اسرار را تعلیم سید ابرار بود معلوم توان کرد و فی التبیان
که آن نور قرآنست و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که بر محمد
و نه مختلف نزدیکست که حجت قرآن نا خوانده دلایل و حجج او بر ممکنان واضح شود پس چون بدان قراءت
کنند نور علی نور باشد در روح الارواح آورده که آن نور محمدی است مشکوة آدم باشد
و زجاجه نوح و زیتونه ابراهیم که نه بیهودیت مایلست چه یهودی غرب را قبله ساخته اند و نه
بنصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم

یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت رسالت و شجره شجرهٔ نبوة که نه کذبست
و نه هزل یا مشکوة سینهٔ منشرح آنحضرتست و زجاجه دل اصلی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره
خُلق شامل او که نه در جانب علو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بر طریق اعتدال که خیر الامور
اوسطها واقع شده و صاحب لطائف نوری عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور
خلت خلیل نور علی نورست ـ بده نوری بسر نوریست مشهور ـ ازینجا فهم کن نور علی نور
بواقی نکات متعلقه بآیت النور در جواهر التفسیر بسیط لایق مذکورست و مسطور و الی الله تصیر الامور فی
بیوت اذن الله تسبیح کویند خدایرا در خانها که دستوری داد خدای و امر کرد ان ترفع آنکه بر داشته
شود قدر او بتعظیم یعنی آنرا برفع قدر و بزرگی مرتبه دانند یا بر دارند دیوارهای آن خانها یا بر داشته
شود بنحو تسبحانه حاجتها در آن بیوت و یذکر و یاد کرده شود فیها اسمه در آن خانها نام او مراد
از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست و در آنجا بذکر و نماز اشتغال
باید کرد و از سخن دنیی و کلام ما لایعنی محترز باید بود انبیا عم یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی
رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابراهیم القواعد و کویند بیوت عبارت
از چهار خانه است که بامر الهی مقصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که بسعی خلیل
و مدد اسماعیل تمام شده است و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود و اتمام آن
بر دست سلیمان عم اتفاق افتاد و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت
مصطفی صلی الله علیه و سلم بوده یسبح تسبیح کفته شود یا نماز کزارده له مر خدایرا فیها در آن بیوت
بالغدو و الآصال بامداد و شبانکاه رجال مسبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام
شهود لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا تجارة بازرکانی یعنی خریدن متاعی
که از آن توقع سود باشد و لا بیع و نه فروختن آنچه یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشانرا
مانع نبود عن ذکر الله از یاد کرد خدای و اقام الصلوة و از بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة
محققان بر آنند که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیوی است ایشانرا از ذکر مانع نبود باقی اشغال
بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسماء
و صفات حق و بحقیقت این روش خواجکان ما و راء النهرست آورده اند که ملک حسین کرت
که والی هرات بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق و الدین محمد نقشبند قدس سره پرسید
که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس کفت بنای طریقه شما بر چیست

فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق ـ اندرون شو آشنا و از برون بیکانه وش
اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ـ آنچه حق سبحانه میفرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع
عن ذکر الله اشارت باین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس سره در تبیان این طریقهٔ انیقه
فرموده اند ـ سر رشتهٔ دولت ای برادر بکف آر ـ وین عمر کرامی بخسارت مگذار ـ دایم
همه جا با همه کس در همه کار ـ میدار نهفته چشم دل جانب یار ـ یخافون می ترسند این مردمان
با وجود چنین تواجد و استغراق یوما تتقلب از روزی که بکردد فیه القلوب در آن روز دلها یعنی
از هول متغیر کردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود و الابصار بکردد دیدها و از هر طرف
می نکرد تا به بیند که نامهٔ او از کجا بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است بیخافون یعنی میترسند تا جزا
دهد خدای ایشانرا بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوتر جزاء آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود
و یزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی وراء جزاء موعود ایشانرا
عطاها کرامت فرماید که هرکز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد و الله یرزق و خدای روزی
میدهد در دنیی من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بیحساب یعنی بر آن روزی حساب یا زیاده
از آن دهد در عقبی که بحیز شمار در آید نیکو نهاید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال
آن کسراب مانند سرابیست بقیعة بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین
مستوی افتد لمعان آن رخشنده در نظر آید چون آبی مواج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه ماء آبی
صافی روی بوی آرد حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که در وی توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد
آن مظنون متصور خود را چیزی و وجد الله و یابد عقاب خدایرا عنده نزدیک کردار خود پیش
یا خدایرا حساب کننده خود یابد فوفیه پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزاء کردار او بر وجهی
که حساب اقتضا کرده باشد و الله و خدای سریع الحساب زود حساب است حساب یکی او را از
حساب دیکری باز ندارد تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب و او را بتشنه جکر سوخته پس همچنانکه
تشنه از سراب نا امید شده تشنگی زیاده میشود کافر نیز از امید بپاداش اعمال خود چون بیابد حسرت
و خیبت افزون میکردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیها متراکمه فی بحر لجی در دریای
عمیق که دم بدم یغشیه موج می پوشد آن دریا را موج من فوقه موج از بالای آن موج موج دیکر من فوقه
از زبر موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بالای
بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون

بیرون آرد کیبی یده دست خود را که اقرب اعضاء من شیء است بچشم لم یکد یریها نزدیک نیست که ببیند
آنرا بیان تاکید شدت ظلمات است یعنی دست راست را نه بیند و نزدیک نیست که بیند ومن لم یجعل الله وهرکه
ندارد و مقرر و مقدر نکرد خدای له نورا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست مر او را
من نور هیچ نوری این تمثیل دیگر است مر عملهاء کفار را ظلمات اعمال تیره اوست و بحر لجی دل او و موج
آنچه دل او را میپوشد از جهل و شرک و سحاب ختم خذلان بران پس کردار و گفتارش ظلمت و مدخل و
مخرجش ظلمت و مرجع او روز قیامت هم بظلمت بس عکس مومن که او را نور علی نور است این را باشد ظلمات
بعضها فوق بعض سو مومنان از نبی که دو ره آمدند. لاجرم نور علی نور آمدند. کافران که دولا
نگذشت. حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یسبح له
تسبیح میگوید مر و را و پاکی یاد میکند بقال یا بلسان حال من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست
والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح میگویند او را در حالتی که بال کشاده باشند در هوا وصف کرد تخصیص
طیر بانست که او میان زمین و آسمانست یاد لایل صنع در وظاهرتر است چه اجرام ثقیل را که اصلا با یک مرکز
اند اعطاء قوت میل محیط قدرت و توقف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در هنگام
صف قبض نیز هست برهانیست قاطع بر کمال قدرت صانع کل هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان
یا مجموع قد علم بدرستی که دانسته است صلوته دعاء خود وتسبیحه و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح
خدائی یا خدای داند نماز و نیاز همه والله علیم و خدای داناست بما یفعلون بآنچه میکنند
همه از طاعت و عبادت ولله ومر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه
خالق و فاطر آنها اوست والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه الم تر ان الله آیا نمی بینی انکه خدای
یزجی سحابا میراند ابر را و میرانگیزاند قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند در میان او یعنی
انضمام میدهد بعضی از و را با بعضی ثم یجعله رکاما پس میگرداند او را درهم بسته و برهم
بسته فتری الودق پس می بینی باران یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن وینزل من السماء و فرو میفرستد
از ابر من جبال فیها از کوهها که در وست یعنی از قطعهاء ابر بزرگ مشابه کوهها اند در عظمت من
برد از تگرگ که این است در ان مفعول محذوف تقدیر چنین که میفرستد از تگرگ که در ابرست
تگرگ را و گفته اند بجای آدمها نشانه ابر در آسمان کوههاست از سنگ و حق تعالی از ان میگرداند
فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را من یشاء بکشت و زرع و باغ هرکه میخواهد ویصرفه و باز میدارد
آنرا عن من یشاء از میوه محصول هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیکست که روشنی برق آن یذهب بالابصار ببرد

دیدها را و بر بایدان فرط روشنی و این قوی تر دلیلی است بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش از میان
ابر آید از بیرون می آرد یقلب الله میگرداند خدای اللیل والنهار شب و روز را برفتن و آمدن
از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور
و ظلمت ان فی ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و اعتباریست لاولی
الابصار مر خداوندان بصر و بصیرت را والله خلق و خدای بیافرید کل دابة هر جنبنده
که در زمین است من ماء از آب که جزو ماده اوست یا از آب مخصوص یعنی نطفه و این بر
سبیل تغلیب بود چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عیسی
نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت بر و افکند بگداخت و آب گشت بعضی
از ان را تغلیب فرمود با آتش و از ان جن بیافرید پس برخی را تغلیب کرد بباد و از ان ملایکه
را مخلوق ساخت پس تغلیب نمود مقداری را بخاک و از ان آدمی و سایر حیوانات را خلق
کرد و اصل همه آبست فمنهم پس از ین جنبندگان من یمشی هست آنچه میرود علی بطنه
بر شکم خود چون ارو ماهی و سایر هوام ومنهم من یمشی و از ایشان هست که میرود
علی رجلین بر دو پای چون آدمی و مرغ ومنهم من یمشی و از ایشان هست که مشی میکند
علی اربع بر چهار پای چون وحش و نعم و سبع تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن مشی
باشد بی آلت مشی پس انکه بدو پای رود انکه چهار قایمه دارد و انه حیوانات انکه زیاده از چهار
پای دارد اعتماد او بر قوایم اربع بیش نیست یخلق الله می آفریند خدای ما یشاء هر چه
میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات
و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده سه او قادرست بر هر چه خواهد
و خواست. هر چه خواهد کند که حکم و راست. نقش بند بیرون گلها اوست. نقش دار
درون دلها اوست. ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها
قدیر تواناست پس هر چه خواهد بیافریند لقد انزلنا بخدای که فرو فرستادیم آیات
مبینات آیتها روشن کرده و هویدا والله یهدی و خدای راه نماید من یشاء هر کرا
خواهد بسبب تفکر در ان الی صراط مستقیم براه راست و درست که طریق بهشت است آورده
اند که میان بشر منافق و یهودی خصومتی افتاد یهودی گفت بیا تا بحاکمه بمحلی محمد
رویم و منافق گفت مرا افعر بکعب بن اشرف میکنیم حق سبحانه آیه فرستاد که ویقولون و میگویند

منافقان که آمنا بالله گرویده ایم بخدای وبالرسول وبفرستادهٔ او واطعنا وفرمان برداری
کرده ایم هردو را ثم یتولی پس برمیگردند فریق منهم گروهی از ایشان وامتناع مینمایند از قبول
حکم من بعد ذلک از پس اقرار بایمان واطاعت وما اولئک ونیستند آن گروه بالمؤمنین گرویدگان
مخلص یا ثابت برایمان وگویند میان مرتضی علی ومغیره بن وایل مخاصمه بود در باب زمینی چند
علی رض خواست که او را نزد رسول صلعم برد مغیره نشد وگفت او برای تو حکم کرد که عم زادهٔ
او بود حق تعالی آیة فرستاد که اقرار بایمان وفرمان برداری میکنند واز حکم خدا ورسول او
روی می تابند واذا دعوا وچون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله وبحکم رسول او
لیحکم تا حکم کند پیغمبر براستی بینهم میان ایشان اذا فریق آنگاه گروهی منهم از ایشان
که بشر هست یا مغیره معرضون اعراض کنند کانداز حکم علیه نبویه وان یکن واگر باشد
لهم الحق مر ایشانرا حکم یعنی برای ایشان بود یاتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین
فرمان برندگان وانقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد
فرمان برنده اند واگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زننده اند افی قلوبهم
آیا در دلهاء ایشان مرض بیماریست یعنی کفر ومیل بظلم ام ارتابوا یا در شک افتادند در باب
پیغمبر وانرا بتهمتی مشاهده کردند که بر او اعتماد در راستی نماند ام یخافون یا می ترسند ان
یحیف الله آنکه حیف کند خدای در نزول احکام وجور نماید علیهم بر ایشان ورسوله ومیل
کند رسول او در حکومت بل نه چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدا ورسول او حیف
کنند بلکه اولئک آن گروه هم الظالمون ایشان ستمکارانند بر خصم یا بر نفسهای خود
یا با او امتناع از حکم خدا ورسول انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار
گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله وبسوی پیغمبر او
لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات ان یقولوا آنکه گویند سمعنا شنودیم
قول ترا واطعنا وفرمان بردیم امر ترا هرچه حکم کنی در میان ما حکمی واولئک وآنانکه چنین
گویند هم المفلحون ایشان رستگارانند از درکات سخط ربانی ورسندگان بدرجات رضا
سبحانی ومن یطع الله وهر که فرمان برد خدای را در فرایض ورسوله وفرستادهٔ او را در سنن
یا در هرچه فرماید ویخش الله وبترسد از عقاب خدای بر گناهان گذشته ویتقه وبپرهیزد
از خشم او ومعصیت نکند در زمان آینده فاولئک پس آن گروه هم الفائزون ایشانند

سخط ربانی ای عذاب یزدانی و قهر

فیروزیافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد ومحتاج
بآیات دیگر نباشد علماء زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز وفلاح جز بفرمان برداری
وخشیت وتقوی متصور نیست اینکه اگر مقصد اقصی طلبی وینک عل الرضای
می بی جو بیت واقسموا وسوگند خوردند منافقان بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین
سوگندان خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لئن امرتهم اگر فرمایی ایشانرا
به بیرون آمدن از دیار واموال خود لیخرجن هر اینه بیرون آیند ولحظه توقف ننمایند قل
لا تقسموا بگو قسم یاد مکنید وسوگند بدروغ مخورید طاعة مطلوب از شما فرمان برداریست
معروفة شناخته شده باخلاص وصدق نیت نه سوگندی بدروغ بطاعت نفاقی ان الله خبیر
بدرستی که خدای داناست بما تعملون بانچه شما میکنید از نفاق وجز آن قل بگو اطیعوا الله
فرمان برید خدای را واطیعوا الرسول واطاعت کنید رسول را بصفاء طویت فان تولوا پس اگر روی
بگردانید ای مردمان فانما علیه جز این نیست که بر پیغمبر است صلعم ما حمل آنچه بر او حمل کرده اند
از تبلیغ احکام وعلیکم وبر شماست ما حملتم آنچه بار کرده شده اید از انقیاد وامتثال وان
تطیعوه واگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید براستی وما علی الرسول ونیست بر فرستاده
بجمیع الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا ودعوت واضح وپیغمبر من آنچه بر او بود بجای آورده
وآنچه کار بر شماست مانده وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویدند منکم از
شما وعملوا الصالحات وبکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقراء مهاجرین اند که بعد از هجرت
بمدینه در منازل انصار جای گرفتند وقریش با اکثر از قبایل عرب که در مکه ویثرب بودند
بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب وروز پیغامهای تهدید آمیز وسخنان فتنه انگیز میفرستادند
مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی ودر شب کاری بر سول هراس میگذاشتندی روزی
بایکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما درآید که خود را ایمن ومطمئن بینیم وبفراغت خاطر بر بساط سلامت
وعافیت نشینیم این آیة نازل گشت وحق سبحانه وعده داد وسوگند خورد که لیستخلفنهم هر اینه
ایشانرا خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب وعجم کما استخلف الذین همچنانچه خلیفه
گردانیده شدند وحفص استخلف بفعل معلوم خواند یعنی همچنانچه خلیفه گردانید خدای
آنانرا که بودند من قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر وشام بدیشان داد تا
تصرف کردند در آن چنانچه ملوک در ممالک خود میکنند واندک فرصتی را این بوعده مؤمنان

وفا فرموده چون عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امیدست که جمیع
اطراف و انحاء مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان سنت
شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی در آید دم بدم صیت کمال دولت خرم
عرصهٔ روی زمین را سربسر خواهد گرفت شاهباز همتش چون بر گشاید بال اقتدار از ثریا تا ثری
در زیر پر خواهد گرفت این آیت دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت
خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین دیگر فرمود **وَلَیُمَکِّنَنَّ** و هر آینه با قوت و متمکن
و ثابت سازد **لَهُمْ** برای ایشان **دِینَهُمُ** دین ایشان را **الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ** آن دینی که پسندیده است
مر ایشان را یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند **وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ** و بدل دهد
ایشان را **مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ** از پس ترس از اعادی **أَمْنًا** ایمنی از ایشان **یَعْبُدُونَنِی** بپرستند مرا
در زمان خلافت **لَا یُشْرِکُونَ** شریک نسازند **بِی شَیْئًا** با من چیزی را یعنی اخلاص و وجاه ایشان
از عبادت و توحید باز ندارد **وَمَنْ کَفَرَ** و هر که کفران ورزد درین نعمت **بَعْدَ ذٰلِکَ** بعد از ثابت
شدن وعده **فَأُولٰئِکَ** پس آن گروه که فرنعمتان **هُمُ الْفَاسِقُونَ** ایشان کاملانند در فسق ثعلبی
آورده که قتلهٔ ذی النورین رضی الله عنه اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند **وَأَقِیمُوا الصَّلٰوةَ**
و بپای دارید نماز مفروضه را **وَآتُوا الزَّکٰوةَ** و بدهید زکوة واجب را **وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ** و فرمان برید
رسول را بهرچه فرماید **لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ** شاید که رحمت کرده شوید **لَا تَحْسَبَنَّ** مپندار ای محمد
الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه نگرویدند **مُعْجِزِینَ** عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن **فِی الْأَرْضِ**
در زمین یا پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را
از خود فوت کنند **وَمَأْوٰیهُمُ النَّارُ** و بازگشت ایشان آتش دوزخ است **وَلَبِئْسَ الْمَصِیرُ** و بد بازگشتیست
آتش در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلعم غلامی انصاری را که مدلج ابن عمرو نام داشت
بوقت نیمروز بطلب فاروق فرستاد مدلج بی اجازت در آمد و عمر رض خفته بود و جامه
از بعضی اعضای او دور شده قولی آنست که بیدار بود و با زوجهٔ خود ملاعبه میفرمود
از آمدن غلام کراهیتی تمام بدل عمر راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق
سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه
ما در نیامدی با بسترا می محفیه مطلع نشدندی بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلعم آمد این
آیت نازل شده بود که **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گروه گرویدگان **لِیَسْتَأْذِنْکُمُ** باید که دستوری

طلبند از شما **الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ** آنانکه مالک ایشانست دستهاء شما یعنی بندگان ذکور و اماءه
ایشان از غلام و کنیزک **وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ** و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند ببلوغ
مِنْکُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن
بخانهاء شما **ثَلٰثَ مَرَّاتٍ** سه نوبت در شبانروزی **مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ** یکبار پیش از نماز بامداد
که آدمی از خواب بر میخیزد و جامهٔ خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد
وَحِینَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که می نهید **ثِیَابَکُمْ** جامهاء خود را **مِنَ الظَّهِیرَةِ** از گرمای چاشت
است یعنی آن وقت نیمروزست **وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَاءِ** و یکبار بس از نماز خفتن که وقت تجرد است
از لباس و در آمدن بمضاجع **ثَلٰثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ** نگاه داشتن این سه وقت عورتیست مر شما را
لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما **وَلَا عَلَیْهِمْ** و نه بر بندگان و کودکان نارسیده **جُنَاحٌ** گناهی و بزه در ترک
استیذان **بَعْدَهُنَّ** پس ازین سه وقت **طَوَّافُونَ** بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان
عَلَیْکُمْ بر شما برای خدمت پس هوا نتوانند که دستوری طلبند **بَعْضُکُمْ** در می آیند بعضی از شما
عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی **کَذٰلِکَ** مانند این روش کردن **یُبَیِّنُ اللّٰهُ** روشن میسازد
و بیان میکند خدای **لَکُمُ الْآیَاتِ** برای شما دلایل حق و احکام شرع **وَاللّٰهُ عَلِیمٌ** و خدای داناست
بمصالح عباد **حَکِیمٌ** حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ است
و بقول بعضی محکم این جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند جواب
داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین نهادن میورزند **وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ** و چون
برسند طفلان **مِنْکُمُ الْحُلُمَ** از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و
احتلام روشن ترد لیلی است بر بلوغ **فَلْیَسْتَأْذِنُوا** پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات
کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِینَ همچنانکه دستوری میطلبیدند آنانکه بالغ شدند **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان
یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان **کَذٰلِکَ** همچنانکه بیان کرده شد حکم را
یُبَیِّنُ اللّٰهُ مبین میکرداند خدای **لَکُمْ آیَاتِهِ** برای شما آیتهاء خود را **وَاللّٰهُ عَلِیمٌ** و خدای
داناست باحوال شما **حَکِیمٌ** حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم
در آخر دو آیت متعاقب جهت مبالغه و تاکیدست **وَالْقَوَاعِدُ** و نشستگان در خانها و بازماندگان
مِنَ النِّسَاءِ از زنان **اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ** آنانکه امید ندارند **نِکَاحًا** نکاح خود را یعنی
طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح جهت بیوی و عجز **فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ** پس نیست بر ایشان

جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَنْ يَضَعْنَ از آنکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامهاء ظاهر را چون چادر و سر انداز
که بالاء مقنعه میپوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالی که ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت
را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَأَنْ
يَسْتَعْفِفْنَ و آنکه بطلب عفت کنند بپوشند خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهتر است ایشان را و دورتر از تهمت
وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مقالات ایشان را و دورتر از تهمت وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست
مقالات ایشان را با مردان عَلِيمٌ داناست بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی آورده
که بنده بستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی با این جماعت و همسایگی از باب صحت
محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه
چون بسفر رفتندی کلیدهاء خانها بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت طعام
ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردند تا آنکه
ایشان را بما دیده که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی
اجابت نمیکردند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَلَا
عَلَى الْأَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ و بالی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار گناهی وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ و نه بر
نفسهاء شما وزری أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید شما و اهل ابتلا مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعام خانهاء خود که
اهل و عیال شما در آنند و خانهاء فرزندان نیز درین داخل اند بحکم این حدیث که انت و
مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکترین چیزی که خورد مرد آن کسب اوست و ان ولده من کسبه
أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهاء پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهاء مادران خود أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
یا خانهاء برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهاء خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهاء برادران
پدران خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهاء خواهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهاء برادران
مادران خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهاء خواهران مادران خود أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهاء که مالک
شدید شما کلید آنرا از نقود و امتعه و اطعمه این خطاب با وکلا و خازنانست و گویند خانه
بندگانست و جز خانه اولاد و عبید رضاء صاحب بیت در اکل طعام شرطست أَوْ صَدِيقِكُمْ
یا خانهاء دوستان خود در آن نیز رضاء دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی
بود انبساط او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی رحمه الله بخانه دوستی آمد و حاضر نبود
کیسه او را از جاریه طلبید دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه

عاهات ای بیماریها

بخانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنواخت
در نگارستان آورده که (نظم) بشیخی گفتم جهان فرسوده را • که بود آسوده در کنج رباطی
ز لذتهاء خوشتر در جهان گفت • میان دوستداران انبساطی • و در عوارف المعارف
فرموده که چون کسی یار خود را گوید که أَعْطِنِي مِنْ مَالِكَ و او در جواب گوید که کم تر دوستی را
نمی شاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه
دوست جانی بهتر است از مال فانی و در این باب گفته اند (نظم) ای دوست برو بهرچه داری
یاری بخر و بهیچ مفروش • وَلِلَّهِ دَرُّ مَنْ قَالَ (نظم) یاران بجان مضایقه با هم نمیکنند
آخر کسی بمال جدایی چرا کند • بسیار جد و جهد بباید که تا کسی • خود را بآدمی صفتی آشنا کند
شرطست بعد یافتن یار آشنا • کز بهر او بعهد محبت وفا کند • و در نقل اول که سبب
نزول آیت تنزه صحابه بود از مواکله اهل علل علی بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله
با هم که اینها حرجی آورده و آنکه در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام
دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی
و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در باب جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود
نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی تا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی
این آیت آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا
با هم مجتمع شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُيُوتًا بخانهاء که مذکور
شد یا بخانهاء خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ پس سلام گوید بر هم
دینان خود المؤمنون كنفس واحدة و در خانهاء خود بر اهل خود و در مساجد نیز سلام
کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علينا من ربنا وعلى عباد الله
الصالحين و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت و مشروع از نزد
خدای مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکت طَيِّبَةً پاک نفس مستمع بدان خوش بود كَذَلِكَ بهمچنانچه
بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهاء حکمت
خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید تعقل کنید راه حق و صواب را دریابید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست
که گروندگان کامل الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند که گرویدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او از صمیم
دل وَإِذَا كَانُوا و چون باشند مَعَهُ با رسول وی صلعم عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی

مهمی که بشرع ایشانرا جمع باشد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و مانند آن لم يذهبوا نروند از نزدیک وی حتى يستأذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذين يستأذنونك بدرستی آنانکه دستوری طلبند از تو و او تشریف اذن اولئك الذين آن گروه آنانند که از روی صدق يؤمنون میگروند بالله ورسوله بخدای و رسول او و تصدیق مینمایند تعریضی بمنافقانست که در غزوهٔ تبوک بتخلف از جهاد دستوری میجستند و در باره ایشان نازل شد که انما يستأذنك الذين لا يؤمنون بالله الآية فاذا استأذنوك پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان بخلص از تو لبعض شأنهم برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت مرهرکرا خواهی منهم از ایشان که عذر واضح دارند واستغفر و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لهم الله برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر امر مهم دین و اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که خروج از جماعت اثم اندیش برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگانرا رحیم مهربانست بر تخفیف تکلیف ایشان لا تجعلوا مدانید و مدانید دعاء الرسول خواندن رسول مر شما را بينكم میان خود كدعاء بعضكم همچون خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را قیاس مکنید خواندن رسول را بخواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و یا نداء او یا دعاء او را بر شما یا برای شما چون دعاء یکدیگر میدانید که آن دعا بی شک مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن شما و خواندن وی مر رسول را باید که منادات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت همه انبیا را بنداء علامت خطاب کرده و حبیب خود را بنداء کرامت سه یا آدم است یا پدر انبیا خطاب یا ایها النبی خطاب محمدست آورده اند که چون آن حضرت خطبه خواندی منافقان بی تفکر آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قد يعلم الله الذين تحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کرامت يتسللون میروند اندک اندک منكم از میان شما لواذا در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن یکدیگر را فليحذر الذين پس باید که بترسند آنانکه يخالفون مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عن امره از فرمان خدای ان تصيبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی از حق که مکروهیست یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان

جابری یا مهر غفلت بر دل یا رد توبهٔ جلیله قدس سره فرموده که فتنه سختی دل است و متابعت ناشدن او از معرفت الهی او يصيبهم یا برسد ایشانرا عذاب اليم عذابی دردناک در آخرت الا ان لله بدانید بدرستی که مر خدایراست ما في السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه ملک اویند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است قد يعلم بدرستی که میداند ما انتم عليه آنچه شما ای مکلفان بر آنید از موافقت و مخالفت و اخلاص و نفاق و طاعت و معصیت ويوم يرجعون و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان اليه بسوی جزای او فينبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند از عملها و بد و بر آن مکافات کند والله بكل شيء و خدای بهمه چیزها عليم داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند سه آنکس که بیافرید پیدا و نهان چون نشناسد نهان و پیدا جهان ٭ سورة الفرقان ٭ بسم الله الرحمن الرحيم تبارك صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار کرده اول آنکه برکت از وست و این اشارت بکارسازی و بنده نوازی حقست دویم آنکه بر کواد نیست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیم آنکه دایم و ثابتست و آن عبارتست از دوام ذات اوست لم یزل و لا یزال الذي آنکه نزل الفرقان فرو فرستاد قرآن که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام على عبده بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه وسلم ليكون تا باشد بنده او للعالمين مر آدمیان و پریانرا نذيرا بیم کننده از عذاب الهی باشد قرآن اهل قرن را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط باری الذي له آنکه مر او راست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی منفردست بآفریدن آنها پس او راست تصرف در آن ولم يتخذ و فرا نگرفت خدای ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری بست ولم يكن له نیست مر او را شريك في الملك انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و وثنیه گویند یعنی او را پادشاهی بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد و خلق كل شيء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیآت مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آنچیز را تقديرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از وی منتج است تا تقدیر کرد بقاء او را تا وقتی معلوم واتخذوا و فرا گرفتند کفار من دونه بجز خدای آفریدگار آلهة لا يخلقون خدایان که نیافرینند شيئا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وهم يخلقون

وحال آنکه ایشان آفریده شده اند وهر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدائی
را نشاید پس بتان که عبدهٔ ایشان ایشان را میتراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند
چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ و با وجود مخلوقیت نمیتوانند واستطاعت ندارند
لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهاء خود ضَرًّا باز داشتن ضرری وَلَا نَفْعًا و نه جلب نفعی یعنی نه سودی بخود
میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت وحال آنکه خدای ضار و نافع باید وَلَا يَمْلِكُونَ
و نمی توانند آلهه باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن کسی وَلَا حَيَاةً و نه بر زنده کردن کسی اولا
یا بر ابقاء حیاة او وَلَا نُشُورًا و نه بر بعث و حشر او ثانیا و خدای محیی و ممیت و باعث باید وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گفتند آنانکه نگرویدند إِنْ هَٰذَا نیست این فرقان که محمد بما آورده إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ مگر دروغی
که خود بر بافته است آنرا وَأَعَانَهُ و یاری داده اند او را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ
گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه برو میخوانند
و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فَقَدْ جَاءُوا پس بدرستی که آمده اند این قوم ظُلْمًا وَزُورًا
بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و برین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد واصح آنست
که این سخن حضرت خداوند است میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ است و بمدد
قومی بر بافته میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان وَقَالُوا و گویند کلام وی أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهاء
پیشینیان است که در کتابها نوشته اند اكْتَتَبَهَا مینویسانید آنرا چه خود نمی تواند نوشت فَهِيَ
پس آن نوشتها تُمْلَىٰ عَلَيْهِ املا کرده میشود برو بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف
روز یا شب و روز آنها را برو میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند و چون حفظ کرد بر ما
میخواند و میگوید این وحی است قُلْ بگو در رد سخن ایشان که أَنْزَلَهُ الَّذِي فرستاده است قرآن را
آنکس که يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین بدان دلیل که
این کلام مشتملست بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه خدای تعالی است و دیگر آنکه همه
فصحاء شما از اتیان بمثل آن عاجزند و چنین کلام جز از نزد ملک علام نشاید إِنَّهُ بدرستی
که او كَانَ غَفُورًا هست آمرزنده که پردهٔ کرم بر جرائم بندگان میپوشد رَحِيمًا مهربان که در
عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وَقَالُوا و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه و امیه
و عاص و امثال ایشان مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است
این کس را که دعوی رسالت میکند و مثل مردم دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی وَيَمْشِي و میرود

برای طلب معیشت چون دیگران فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی او درست است باید که حال او
مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وفور فرط تبلد و عدم تامل در حال آنحضرت غافل شده
پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت
نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است حصول پیوندد
جنس باید تا در آمیزد بجنس انس کی گیرد جن با جنس انس القصه مشرکان گفتند بایستی
که او ملک بودی و اگر ملک نیست لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد إِلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او فرشته
فَيَكُونَ مَعَهُ تا باشد با وی نَذِيرًا بیم کننده و یاری کننده در انذار أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ یا آنکه افکنده شود بوی
كَنْزٌ گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود أَوْ تَكُونُ لَهُ یا باشد مر او را
جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند
ظالمان وضع مظهر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران درین سخن که مؤمنان را گفتند
إِنْ تَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنید شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مرد جادو زده کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند
و عقلش پوشیده شده و در تفسیرها وردی آورده که مسحور را بمعنی ساحر است یعنی متابعت جادوی
میکنند که شما را سحر میفرماید انْظُرْ در نگر ای محمد بدیدهٔ بصیرت تا ببینی که معاندان كَيْفَ
ضَرَبُوا چگونه زدند لَكَ الْأَمْثَالَ برای تو مثلها یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور
و بوصف مفتری و مملی علیه بستودند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصلست بمعرفت
انبیا و تمییز ایشان از ما سوی فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان
بر آنچه میگویند تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوار است آنکسی که بمحض فضل إِنْ شَاءَ اگر خواهد جَعَلَ نساند
و ببخشد لَكَ ترا در دنیا خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ بهتر از گنج و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جَنَّاتٍ
تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها وَيَجْعَلْ لَكَ و بدهد ترا
در آن بوستانها قُصُورًا کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول آورده است که چون
مالداران قریش حضرت رسالت را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آرایندهٔ روضات
جنانست با این آیت نازل شد و درجی از نور پیش آنحضرت نهاده فرمود که پروردگارت
میگوید مفاتیح خزاین دنیا در ینجاست از ابدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی
که نامزد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشهٔ کم گردد حضرت فرمود که ای رضوان مرا
بدینها حاجت نیست فقر را دوست میدارم و میخواهم که بندهٔ شکور و صبور باشم رضوان

كفت احبت اصابك الله بكنشانه على همت آن حضرت ميزانست كه باوجود تنك دستي واحتياج
كوشه چشم التفات بر خزاين روي زمين نيفكند آنرا ملاحظه بايد نمود كه در شب معراج
مطلقا نظر بما سوي الله نكشود وبهيچ چيز از بدايع ملكوت وغرايب عرصه جبروت التفات
نفرمود تا عبارت ازان اين آمد كه ما زاغ البصر وما طغى • سر نديك آميزي ريحان آن باغ
نهاده چشم خود در اهس ما زاغ • نظر چون بر كرفت از نقش كونين • قدم زد در حريم قاب قوسين
بل نه فقر واحتياج تو مانع كفارست از ايمان بتو بلكه كذبوا بالساعة تكذيب ميكنند قيامت را و داعي
ايشان بانكار نبوت تكذيب ساعتست واعتدنا وآماده كرده ايم لمن كذب بالساعة براي كسي كه تكذيب
ساعت كند سعيرا آتشي افروخته كويند سعير ناميست از نامهاء دوزخ اذا رأتهم چون
ببيند ايشانرا يعني منكران قيامت را آتش دوزخ من مكان بعيد از جاي دور كه صد ساله ره بقولي
پانصد ساله بعد بود ميان ايشان سمعوا لها شنوند مر آتش را تغيظا آواز جوشيدن از خشم
وزفيرا وبانكي چنانكه اندرون خشمناكان آيد يعني غريدن بعضي برآنند كه اين ديدن او وغريدن
زبانيه را بود وصاحب انوار فرموده كه چون نزديك با جيوه مشروطه بنيت نيست ممكنست كه حق تعالى
در آتش زندكي خلق كند كه ببيند وخشم كيرد وبغرد واذا القوا وچون درانداخته شوند مشركان منها
از دوزخ مكانا ضيقا در جاي تنك كه موجب زيادتي كرب باشد ودر تيسير آورده كه جهنم بر كافر چنان
تنك باشد كه آهن بر نيزه وايشانرا درچنين مكاني تنك افكنند مقرنين مقرن كرده دستهاء
ايشان بر كردن ايشان بزنجير يا هر يك را با قرين او از جن بسلسله آتشين بهم ديكر باز بسته
دعوا بخوانند بر خود هنالك دران مقام ثبورا هلاكت يعني نفرين كنند بر خود ها واثبوراه كويند يا ثبوراه
واين كلمه كسي كويد كه آرزومند هلاك خود باشد در زاد المسير وبعضي ديكر از تفاسير مذكورست
كه اول كسي را كه از اهل دوزخ جامه پوشانند ابليس باشد حله از آتش در وي پوشند وآنرا بر
پيشاني نهد وا ثبوراه ميكشد وذريه او از عقب او وا ثبوراه بر كشيده ميروند حق سبحانه
فرمايد كه لا تدعوا اليوم مخوانيد امروز ثبورا واحدا يك ثبور وادعوا وبخوانيد ثبورا كثيرا ثبور
بسيار يعني يكبار نفرين مكنيد بر خود ونفرين بسيار كنيد زيرا كه شما را انواع عذاب خواهد
بود وهر نوعي را بواسطه شدت ثبوري واقع خواهد بود قل بكو آنانرا كه بفقر سرزنش تو
ميكنند اذلك آيا آن كنج وبوستان دنيا خير بهترست ام جنة الخلد يا آن بهشت جاويد كه وعد المتقون
وعده داده شده اند پرهيزكاران بخلود دران كانت هست در علم خداي لهم مر متقيانرا

آن بهشت جزاء پاداش بر اعمال ايشان ومصيرا وباز كشتن كه رجوع بدان نمايند در آخرت
لهم فيها مر ايشانراست در بهشت ما يشاؤن آنچه خواهند از نعيم بهشت فراخور استحقاق
ايشان چه ضعفاء مومنانرا آرزوي ايشان از مرتبه كمل نصيبي نخواهد بود بلكه
مرادي كه مناسب حال خود جويند يابند خالدين در حالتي كه جاويد باشند در بهشت كان
هست دخول وخلود ايشان در جنت على ربك بر پيشه كار تو وعدا وعده مسئولا
خواسته شده يعني سزاوار آنكه از خداي درخواهد يا مومنان درخواسته اند كه ربنا
وآتنا ما وعدتنا يا ملايكه براي ايشان درخواست ميكنند كه ربنا وادخلهم جنات عدن
التي وعدتهم ويوم يحشرهم وياد كن روزي را كه حشر كنيم وحفص بيا ميخواند يعني خداي
حشر كند مشركانرا وما يعبدون وآنرا نيز كه مي پرستند من دون الله بجز خداي عام است
همه معبودانرا از ذوي العقول وغير آن وكفته اند مراد اصنام اند كه خداي ايشانرا
بسخن آرد ومخاطب سازد فيقول پس كويد ءانتم آيا شما اضللتم كمراه كرديد عبادي هؤلاء
بندكان مرا اين كروه ام هم يا ايشان ضلوا السبيل كم كردند راه را باضلال در نظر صحيح
واعراض از قول مرشد نصيح قالوا كويند بتان سبحانك پاكي تو وما ترا بپاكي ياد ميكنيم و منزه
ميدانيم از شريك وشبيه ما كان ينبغي لنا نيست ما را و نسزد و روا نباشد ان نتخذ
آنكه فرا كيريم كسي ما را پرستد من دونك بجز تو يعني ترا نپرستند وملخص سخن آنكه ما
كه عبادت ترا دوست بداريم وبا پرستند ترسد ما را كه بكيريم ايشانرا من اولياء دوستان
ولكن متعتهم وليكن تو ايشانرا برخوردار كردانيدي وآباءهم وپدران ايشانرا باموال
واولاد وعمر دراز وصحت بدن وساير نعمتها حتى نسوا الذكر تا فراموش كردند آنچه انبيا
ايشانرا بدان دعوت ميفرمودند وكانوا وبودند در حكم ازلي تو قوما بورا كروهي
هلاك شده يا تباه كشته پس حضرت عزت عز شانه بت پرستانرا مخاطب ساخته فقد كذبوكم
پس بدرستي كه تكذيب كردند خدايان شما شما را بما تقولون بآنچه ميكوييد كه ايشان شريك
خداوندند وايشان مرا از شريك منزه دانستند فما تستطيعون پس نميتوانند معبودان شما
صرفا بكردانيدن عذاب از شما ولا نصرا ونه ياري كردن شما را بنجات وحفص بتا ميخواند
يعني شما كه مشركانيد نتوانيد عذاب مرا از خود دفع كردن ويكديكر را ياري دادن
واز عقوبت برهانيدن ومن يظلم وهر كه ستم كند يعني شرك آرد منكم از شمااي

مکلفان نذقه بچشانیم او را عذاباً کبیراً عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن
وما ارسلنا و نفرستادیم قبلک پیش از تو کسی را من المرسلین از پیغمبران الا انهم مگر پیغمبران
لیاکلون الطعام هر آینه بخوردند خوردنی ویمشون و میرفتند فی الاسواق در بازارها بجهت کفایت
مهمات خود وجعلنا و گردانیدیم بعضکم بعضی از شما را لبعض برای بعضی دیگر فتنة آزمایشی
یعنی آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان و امراض بصحیح و اعمی ببصیر خلاصهٔ سخن آنکه دنیا دار
ابتلا و امتحانست پس از مخالفت احوال مردمان در هیچ چاره نباشد و ما بدان می آزماییم ایشان را
تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان
هر گاه بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام
آریم تا همچو ایشان چیزی باشیم حق تعالی این آیت فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میفرماید که
ما می آزماییم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مینمایید
وکان ربک و هست پروردگار تو بصیراً بینا بصبر کننده و جزع نماینده الجزو
التاسع عشر من اجزاء الثلثین وقال الذین و گفتند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند
دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند
لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علینا الملائکة بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق
محمد او نری ربنا یا چرا نمی بینیم باشکارا پروردگار خود را تا با ما سخن گوید و بتصدیق و اتباع
محمد خبر دهد لقد استکبروا بخدای که بزرگی کردند فی انفسهم در نفسهای خود یعنی تعظم ورزیدند
و جرات نمودند در این تحکم وعتوا و در گذشتند از اندازه عتواً کبیراً در گذشتنی بزرگ بعد از
مشاهده معجزات اقتراح رویت ملایکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوهناک شوند
یوم یرون الملائکة روزی که ببینند فرشتگان را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشری
هیچ مژده نیست یومئذ آن روز للمجرمین مر کافران را اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای
ملایکه و دیدار خدای حق سبحانه خبر داد که ملایکه را ببینند و وعید لا بشری شنوند
ویقولون و گویند مر ایشان را که لقای خدای بر شما حجراً محجوراً حرام و باز داشته شده است
و گویند این قول کفار است چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای
از لقای ایشان در زاد آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که از وی ترسیدندی
میگفتندی حجراً محجوراً تا از شر او ایمن میشدند پس اینجا این خیال بستند که مگر بدین کلمه

الجزو التاسع عشر

از شدت مرگ یا سؤال قیامت خلاصی خواهند یافت وقدمنا و قصد کنیم الی ما عملوا
بسوی آنچه کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت نیکو نمایند چون صلهٔ رحم
و مهمانداری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فجعلناه
پس گردانیدیم آن عمل را هباءً منثوراً مانند ذرها پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستری
بباد بر داده یعنی حبطه سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را
نبوده اصحاب الجنة مجاوران بهشت یومئذ آن روز یعنی قیامت خیر مستقرا
بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند
واحسن مقیلا و نیکوترست از جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا که
در بهشت خواب نباشد ویوم تشقق السماء و روزی که بشکافد آسمان بالغمام بسبب
ابری سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمانست و غلظ او برابر همه سموات است و او گران
تر از همه آسمانهاست و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را
بر آسمانها افکند و هر آسمانی که برسد آن آسمان شکافته شود ونزل الملائکة و فرو فرستاده
شوند فرشتگان از انجا بزمین تنزیلا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد
و در موضح آورده که ملایکه هفت صفت یکبار بعالم در آیند و گویند یا بعضی عین است
یعنی آسمان بشکافد از غمام و دو شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق
سبحانه فرمود فی ظلل من الغمام و در عین آورده که این غمامیست که ظله بنی اسرائیل بوده
در تیه الملک پادشاهی یومئذ در آن روز الحق ثابتست للرحمن مر خدای بخشاینده
را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند وکان و باشد آن روز یوما
علی الکافرین روزی بر کافران عسیرا دشوار از شدت احوال ویوم و یاد کن روزی را که از فرط
حسرت یعض الظالم میخاید ظالم علی یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دست
را چنانچه متحسران میکنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن ابی معیط از سفری
باز آمده مردمان را ضیافت میکرد و بسبب جوار حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم
طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگویی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان
راند و این سخن با ابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده نزدیک وی و گفت مگر از دین
برگشته که سخن محمد را شنوی و کلمه میگویی گفت نی اما عار داشتم که مهمان طعام من ناخورده

پس چون بود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی وی نیندازی عقبه بنزد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و آن حضرت در دار الندوه در سجده بود و آب دهن حواله
روی دلارای وی کرد در ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهان او و شعلهٔ جان
سوز گشت و بدان حضرت نرسیده بروی باز گردید و دو کرانهٔ روی وی بسوخت و تا
زنده بود آن داغها می‌بود القصه حضرت گفت ای عقبه تا بیرون مکه نمی‌بینم مگر که سر ترا
بشمشیر بردارم و در غزوهٔ بدر بحکم حضرت رسالت‌پناهی بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی
علی رض کشته گشت و این آیت در شان وی فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت بیاد
بخاید سر انگشت ندامت صاحب الحقائق آورده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق
سبحانه دیگر باره دست وی را برویاند و دیگر باره میخاید و خبر ندارد یقول میگوید یا لیتنی
اتخذت کاشکی فرا میگرفتم مع الرسول با پیغمبر سبیلا راهی که روی فرا گرفته که راه نجات آنست
یا ویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمیگرفتم فلانا فلان یعنی ابی را خلیلا دوست
و او را نمی‌شناختم لقد اضلنی بدرستی گمراه کرده مرا و باز داشت عن الذکر از یاد کرد
خدای یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن وکان الشیطان
و هست دیو دور از رحمت یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است للانسان مر آدمی را
خذولا فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام
هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه از وی تبرا میکند وقال الرسول و گفت رسول
صلی الله علیه وسلم در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستی
که قوم من فرا گرفتند و ساختند هذا القران این قران را مهجورا منسوب بهذیان یا فرو
گذاشته که بدو ایمان نمی‌آرند و از استماع او اعراض میکنند وکذلک و همچنین که این کفره
را دشمن تو گردانیدیم جعلنا لکل نبی گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عدوا من
المجرمین دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند
تو نیز صبر فرما وکفی بربک و بسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده تا بطریق شکیبایی
ونصیرا و یاری دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری
یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه القران بر محمد قران جملة واحدة
جمله یکبار چنانچه توریت و انجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت

گردانیم و قوت دهیم به باتصال وحی در هر وقتی فؤادک دل ترا یا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ
آن ممکن سازیم ورتلناه و بر تو خواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی ترتیلا خواندنی بمهلت
و تانی در انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت چه اعجاز قران با آنکه یکدفعه
یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود
و عیسی علی نبینا و علیهم السلام که کتاب ایشان فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت
امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع
موجب مزید میشد و سبب زیادتی غوص در معنی آن و دیگر آنکه هر نجمی که فرو می‌آمد تحدی
میشود و اعجاز قران و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر قران ناسخ و منسوخ هست و هر آینه
ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد نشاید و دیگر آنکه قران مشتملست بر
اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال آید ولا یاتونک بمثل و نمی‌آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی
در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند الا جئناک بالحق مگر آریم برای تو جوابی راست
و درست که برهان ساطع قول ایشان را رد کند واحسن تفسیرا و می‌آریم آنچیزی را که نیکوترست
از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویها
خود یعنی روی بر زمین نهاده میبرند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن گروه شر مکانا
بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مومنان که در دنیا داشتند
و ایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا واضل سبیلا و گمراه‌تر
از جهة راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است ولقد آتینا و هر آینه ما دادیم
موسی الکتاب موسی را علیه‌السلام توریت بعد از غرقه شدن فرعون وجعلنا و گردانیدیم
از آن معه با او اخاه هرون برادر او هرون را وزیرا یار و مددکار در دعوت
و اعلای کلمه فقلنا اذهبا پس گفتیم بروید الی القوم بسوی گروه قبط یعنی فرعون
و اهل او الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند
و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان ابا و استکبار نمودند فدمرناهم پس هلاک کردیم
ایشان را و نیست گردانیدیم تدمیرا هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در
دریای قلزم وقوم نوح و گروه نوح را علیه‌السلام لما کذبوا الرسل آن هنگام که تکذیب
پیغمبران کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس علیهما السلام

یا بمعنی تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل انکار نمودند
أغرقناهم غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب وجعلناهم و گردانیدیم قصه ایشانرا للناس
برای مردمان آية نشانهٔ تا از آن عبرت گیرند وأعتدنا و آماده کردیم للظالمين برای ستمکاران
عذابا أليما عذابی دردناک وعادا و هلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود عم وثمودا
و گروه ثمود را بتکذیب صالح عم وأصحاب الرس و اصحاب رس را و رس نام چاهیست بیمامه
یا اذربایجان یا بانطاکیه که اصحاب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی
بود از آن بنی اسد یا نام اخدود است که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بوده بر یمن
یا اینکه اینست و اصحاب رس جماعتی بقایای ثمود بودند پیغمبر بدیشان مبعوث شد او را بکشتند
و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان مبعوث شد
او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید
یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی نبینا و عم بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر
حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب عم مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد
و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر داشتند و آنرا شاه
درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا ابن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را
تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند و از وی صاعقه بیرون
آمد همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند چنانچه قصه ایشان گذشت و اصح آنست که اصحاب
حنظله بن صفوان اند علی نبینا و عم و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد
بمرغی دراز گردن که اجنحه آن بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر
کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی کودکان و مواشی ایشانرا در ربودی
و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی
دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورده شرط
کردند که اگر شر او مکفی گردد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ بگیر و نسل
او بریده گردان دعاء پیغمبر باجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از وی نشان
و خبری پدید نیامد و جز نام از وی نشانی نماند و در چیزهای نایاب بوی مثل زدند کما قیل
منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا • زین هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا • و صاحب

لمعات انیه نشانهٔ عشق بین و جد نشان میدهد ﴿ عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست
عنقاء مغربم که نشانم پدید نیست • القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزودندی
حنظله را شهید کردند و خدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وقرونا و اهل قرنها را
که بودند بين ذلك میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس كثيرا قرنهای بسیار که جز خدای
کسی ایشانرا نداند وكلا و هر یک از این امتان ضربنا له الأمثال زدیم از برای ایشان مثلها
یعنی بیان کردیم قصه‌های پیشینیان با ایشان و خبر کردیم ایشانرا و حجت گفتیم بدیشان بفرستادن
پیغمبران چون بشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب بفرستادیم وكلا و همه را تبرنا تتبيرا نیست
کردیم نیست کردنی ولقد أتوا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش على القرية التي أمطرت
بر آن دیهی که بارانیده شد بروی مطر السوء باران بد یعنی سنگ باران مراد از دیه سدوم است
که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و لوط علی نبینا و عم در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگ
بارانید بر اهل آن و کفار قریش براه شام میگذشتند أفلم يكونوا آیا نبودند که در سفرهای خود يرونها
دیدندی آنرا بدیده‌های خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بل كانوا نه آنست که ندیدند
بلکه هستند که از روی کفر لا يرجون امید ندارند نشورا بر انگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند
وإذا رأوك و چون می بینند ترا إن يتخذونك فرا نمیگیرند ترا إلا هزوا مگر مسخره یعنی کسی که با او
استهزا کنند و از روی تهکم میگویند أهذا الذي آیا این کس آنست که او را بعث الله رسولا برانگیخت
خدای و فرستاد بپیغمبری إن كاد بدرستی که نزدیک بود که بسخن دلفریب و بسیاری جهد و دعوت
و اظهار دلایل بر مدعی خود ليضلنا گمراه کند و باز دارد ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما
لولا أن صبرنا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عليها بر عبادت آنها حضرت عزت در جواب
ایشان فرمود وسوف يعلمون و زود باشد که بدانند حين يرون العذاب آن هنگام که به بینند
عذاب را که از اهل ایمان و ایشان من أضل سبيلا کیست گمراه تر ضلال السبیل محمول بضلال انست
آورده اند که مشرکان هر سنگی یا کلوخی یا چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته
بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود که أرأيت آیا دیدی من اتخذ کسی را که فرا گرفت
إلهه هواه هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستد تقدیم مفعول ثانی
بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که سوای خود را می پرستد
زیرا که هواء او را بمحبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس

آورده که چون آدم صفي را با حوا عقد بستند ابليس و ديو نيز با يکديکر پيوستند و همچنانکه از امتزاج
آناث با يکديکر آدمي وجود گرفت از وصلت ايشان با هم ديو متولد شد و در همه طبيعت از
جوشش اخلاط اربعه ترتيب يافت جمله اوصاف ذميمه که بانا يد ديو را دواج و رونق پيدا ست
از ديو امرد مي يابند رسوم و عادت مردوده و مذاهب و آديان مختلفه همه از تاثير
او ظهور مي يابد سه غباري که خيزد ميان ره اوست • چه کويم که هر يوسفي را چه اوست
قوت غلبه او تا حدي است که نکته الهوا اول آله عبد في الارض در شان او وارد شده
و زبان قران در بيان او چنين فرموده که افرايت من اتخذ الهه هويه که هوي اصل جواست
و الهه باطله همه فرع او ينند و انجاست که مخالفت هوا سبب وصول الجنة الماوي آمد سه
سر نهوا نا فتي از سر و نيست • ترک هوا قوت پيغمبري است • افانت تکون آيا مي باشي تو عليه
بر انکس که هوا را خداي خود ساخته وکيلا نکاه باني که او را از ان منع کني اين کلمه منسوخست
با آيت قتال ام تحسب بلکه کمان مي بري ان اکثرهم آنکه بسياري از مشرکان يسمعون ميشنوند
بکوش او يعقلون يا تعقل ميکنند بدل معد لا اله توحيد را بقيد اکثر عاقل معاند و آنها که
ايمان نخواستند آورد خارج اند انهم نيستند ايشان الا کالانعام مکر مانند چهارپايان
در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام بل هم بلکه ايشان
اضل سبيلا کمراه ترند از انعام چه ايشان انقياد متعهد خود ميکنند و ايشان از عبادت
پرورد کار خود ابا مينمايند و ديکر چهارپايان طالب نجين که ايشان را سود دارند و مجتنب
از انچه ايشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است ميکذرند و در سيات
که موجب اشد مضار است مي آويزند الم تر آيا نمي بيني و نظر نميکني الي ربک بصنع پرورد کار
خود که از محض قدرت کيف مد الظل چکونه بکشيد و بسط کرد سايه را از طلوع صبح تا بر آمدن
آفتاب و زمان ظل خوشترين از منه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور
بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و در ان محل هر دو منتفي است و لهذا
يکي از نعم بهشت ظل ممدود خواهد بود و لو شاء و اکر خواستي خداي لجعله هر اينه
کردانيدي آن سايه را ساکنا ثابت و آرام يافته بيک منوال ثم جعلنا الشمس پس کردانيديم
آفتاب را عليه بر شناختن سايه دليلا راه نماينده چه سايه جز بآفتاب شناخته
نشود ثم قبضناه پس فرا کرفتيم سايه را الينا بسوي خود قبضا يسيرا فرا کرفتني آسان

يعني اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع بجاي سايه آورديم و او را فرا کرفتيم چه اکر
بيکبار مقبوض شدي مهمات مردمان که بسايه باز بسته است معطل ماندي و نزد بعضي
مراد ظل زمين است يعني ظلمت شب و ضمير قبضناه راجع بدليل و معني آنست که خداي
در شب بسط سايه زمين کرد و عالم را تاريک ساخت و آن را دائمي نداد بلکه آفتاب را طالع
ساخت و دليل شناخت او کردانيد که تتبين الاشياء باضدادها و اوقات روز را نيز
دايم نساخت بلکه آن دليل را که شمس است قبض کرد با فول تا باز شب در آمد که مد
ظل اشارت بزمان فترتست که مردم در ظلمت حيرت بودند و شمس نور اسلام که بطلوع
جمال سيد انام عليه الصلوة و السلام از افق اکرام طالع کشت و اکر آن سايه دايم بودي
خلق در تاريکي غفلت ماندي بروشني آکاهي نرسيدندي سه کر نه خورشيد جمالت کشتي رهنمون
از شب تاريک غفلت کس نبردي ره برون • صاحب کشف الاسرار کويد اين آيت اندر
ظاهر معجزه مصطفاست صلوة الله و سلامه عليه و بفهم اهل حقيقت اشارتست بقرب
و کرامت وي اما بيان معجزه آنست که حضرت رسالت صلعم در سفري بوقت قيلوله زير درختي
فرود آمد ياران بسيار بودند و سايه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سايه آن
درخت را ممدود کردانيد چندانکه همه لشکر اسلام در ان سايه بياسودند و اين آيت نازل
شد و نشان خصوصيت و قربت آنست که فرمود الم تر الي ربک مي بيني اعلي نبينا و عم بوقت
طلب ارني داغ لن تراني بر دل نهاد و اين حضرت را طلب فرمود که مرا مي بيني و درمين
مي نکري ديکر چه خواهي سه فرقست ميان آنکه يارش در بر • با آنکه دو چشم انتظارش بر در
و از حقايق سلمي چنان مفهوم ميشود که مد ظل بسط ظلال نور العصمتست بر حضرت
رسالت و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دليل آن و قبض اشارتست بسقوط
رسوم و سايط و در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبت از مشرق غيب بتافت محبوب
سرابرده خود بر صحراي ظهور کشيد آنکاه محب را کفت ع آخر نظري بسوي ما ميکني •
الم تر الي ربک کيف مد الظل و در امداد او مرا نه بيني ع کز خانه بکدخداي ماند همه چيز
قل کل يعمل علي شاکلته و اعتبار نکني که اکر حرکت شخص نباشد سايه متحرک نشود و لو شاء
لجعله ساکنا و اکر آفتاب احديت ما از مطلع عزت بتابد از سايه اثر نماند چه هر سايه
که هست سايه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الينا قبضا يسيرا در کشيد سه

دوی صحرا چو بمد بر توخی رشید کرفت • نتوانند نفیسی سایه بآن صحرا شدن • دقایق حقایق این آیت
بسیارست مطالعه بعضی ازان حواله بجواهر التفسیر میبود ومن الله المعونة والمدد وهو الذی
جعل واو آنکس است که ساخت لکم اللیل برای شما شب را لباسا پوششی تا دران آرام میکیرید
والنوم سباتا وخواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید وجعل النهار وکردانید روز را نشورا
برای برخواستن ودر طلب معیشت پراکنده شدن وکفته اند مشابه موتست ونشور
که برانکیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات بعد از مرگ در حکم لقمان عم مذکورست
کما تنام فتوقظ کذلک تموت وتنشر وهو الذی ارسل الریح واوآنکس است که فرستاد
بادها را بشرا بشارت دهندکان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت که بارانست یعنی
در نزدیک ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر در اوان آن وانزلنا وفرستادیم
من السماء از ابر یا آسمان ماء طهورا آبی پاک پاککننده لنحیی به تا زنده کنیم بآن بلدة میتا
شهر مرده را یعنی موضعی که درو خشکسالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک وافسرده کشته
ونسقیه وبیاشامانیم آن آب مما خلقنا از انچه آفریده ایم انعاما چهارپایان را واناسی کثیرا
ومردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری ومداین را انهار ومنابع هست که بدان
از آشامیدن آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه وبدرستی که مکرر کردانیدیم باران را بینهم
میان مردمان در بلدان مختلفه واوقات متغایره وبصفتهای متفاوت بعضی بر یک
قطره وبرخی بر نهج دیکر یا تکرار کردیم سخن ابر وباران را در قرآن لیذکروا تا یاد کنند قدرت ما وتفکر
کنند در آن نعمت وشکر او بجای آرند فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان وقبول
نکردند الا کفورا مکر ناسپاسی وکفران نعمت را ولو شئنا واکر میخواستیم لبعثنا هر اینه برمی انکیختیم
فی کل قریة در هر دیهی وجمعی نذیرا پیغمبری بیم کننده اما بجهة تعظیم شان وعلو مکان
تو نبوت را بتو ختم کردیم وترا بکافه مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فلا تطع الکافرین پس
فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وجاهدهم وجهاد کن با ایشان به بقرآن
یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جهادا کبیرا جهاد کردنی بزرک یعنی سخت وبیان وهو
الذی واوست آنکسی که بحکمت شامله مرج البحرین بهم کذاشت دو دریا را یعنی مجاور وملاصق
هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک تشنکی نشانند وهذا ملح اجاج واین دیکر
شور تلخی زننده یعنی بحر فارس وروم وجعل وبساخت بینهما میان این دو دریا برزخا

اجاج صح

حاجزی یا مانعی از قدرت خود وحجرا محجورا وحدی مقرر یا کردانید حرام وناروا که یکی بر
دیکری غلبه کند ودر لباب آورده که عذب فرات چو جهله بزرک است چون نیل وجیحون
وسیحون ودجله وملح اجاج سایر دریاها وبرزخ میان اینها بیابانها وشهرها که واقعست
محققان برانند که بحرین خوف ورجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیکری غلبه ندارد
که لو وزن خوف المومن ورجاءه لاعتدلا وبرزخ صمایت الهی وعنایت نامتناهی وهو
الذی خلق واوست آنکسی که بیافرید من الماء بشرا از آب آدم را عم یعنی آبی که طینة او را بدان تخمیر
کرد وآن جزویست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فجعله پس کردانید او را نسبا وصهرا
خداوند نژاد وپیوند یعنی انسان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود واناث که مصا
با ایشان وجود کیرد وکویند نسبت آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحه با او حلال باشد
وکان ربک وهست آفریدکار تو قدیرا توانا بر آفریدن بنین وبنات ویعبدون ومی پرستند
مشرکان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعهم آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند ولا
یضرهم وزیان نکند اکر او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وکان
الکافر وهست ناکرویده علی ربه بر نافرمانی پروردکار خود ظهیرا هم پشت شیطان ومعاون
او وما ارسلناک ونفرستادیم ترا بکافه خلق الا مبشرا مکر مژده دهنده مومنان الهی ونذیرا وبیم
کننده کافران را بعقوبت نامتناهی قل ما اسالکم بکو نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت من
اجر هیچ مزدی الا من شاء مکر ایمان کسی که خواهد ان یتخذ انکه فرا کیرد الی ربه بسوی
رضا وقرب پروردکار خود سبیلا راهی یعنی مزد من ایمان وطاعت مومنانست زیرا که
مرا بران عند الله اجری مقررست وثابت شده که پیغمبری را برابر عباد وصلحاء امت او
ثواب خواهد بود وتوکل وتوکل کن در استیفاء اجر خود علی الحی الذی بر آن زنده که هرکز
لا یموت نمیرد که متوکل بر زندکان دیکر بموت ایشان ضایع وبی بهره ماند وسبح بحمده وبپاکی یاد
کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که ثنا کوینده باشی بروی باوصاف کمال وکفی به وبسنده است
خدای بذنوب عباده بکناهان پوشیده وآشکارا بندکان خود خبیرا دانا ومطلع بر آنها
الذی آن خداوندی که بقوت الهیه نه بعجز خلق السموات والارض بیافرید آسمانها وزمینها را وما بینهما
وآنچه در میان ایشانست از ارکان وموالید فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز از ایام
دنیا ثم استوی پس متولی شد امر او علی العرش بر عرش مجید که بزرکترین مخلوقاتست

الرحمن اوست بزرگ بخشایش فسأل به پس بپرس از ذات وصفات او خبیرا دانایی را یا سول
کن از خلق واستوا کسی را که دانا بود بدان واذا قیل و چون گفته شود لهم اسجدوا مر مشرکان را
که سجده کنید للرحمن مر خدای بخشاینده را قالوا وما الرحمن گویند کیست رحمن یعنی اسمیست
که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون
بسجده مامور گشتند گفتند رحمن را نمیدانم انسجد آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لما تأمرنا
مر آنچیزی را که میفرمایی ما را بسجده او وزادهم وزیاده میکند ذکر رحمان یا امر بسجده
او مر کافران را نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن از وی و حق این سجده هفتم است بقول امام
اعظم و هشتم بقول امام شافعی رح و در فتوحات این سجده نفور و انکار میگوید و میفرماید
که چون مؤمن در تلاوت این آیت سجده کند بهتان کرده از اهل انکار و نفور پس این را سجده
امتیاز نیز توان گفت تبارک الذی بزرگست آن خدای که بقدرت بر کمال جعل فی السماء بیافرید
در آسمان بروجا برجهای دوازده گانه را با قصرها که حقیقت آن جز او نداند وجعل فیها
و بیافرید در آسمان یا بروج سراجا چراغی را که آفتابست وقمرا منیرا و ماهی روشن یا روشنی
بخشنده را وهو الذی و اوست آنکسی که بحکمت تمام جعل اللیل والنهار گردانید شب و روز را
خلفة خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات واحوال یا خلوان یکدیگر در ذهاب
و مجیء گردانید دلیلیست لمن اراد مر آنکسی را که خواهد ان یذکر آنکه یاد کند بدایع
قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و نهار او اراد شکورا یا خواهد سپاس داری و شکر
گذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از آنجمله است وعباد الرحمن و بندگان
یا پرستندگان خدای بزرگ که رحمت اضافه برای تخصیص و تفضیلست در فصول آورده که چنانچه
اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عبادین خاص بارگاه قرب اویند و این بندگان الذین
یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین هونا اندوی تواضع یا بسکینه
و وقار یا میروند بردباران و نیکوکاران واذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب کنند مرایشان را
نادانان و سخن بی ادبانه در افکنند قالوا گویند ایشان در جواب سلاما قولی با سلامت
یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از اثم مراد ترک تعرض سفهاست و اعراض از مجادله
و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی ~ اگر گویند زراقی و سالوس * بگو هستم دو صد
چندان و میرو * وگر از خشم دشنامی دهندت * دعا کن خوش دل و خندان و میرو

و چون از معامله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر
خبر میدهد که والذین یبیتون و آنانند که شب بروز می آرند لربهم برای پروردگار خود
سجدا سجده کنندگان در وقتی وقیاما و بر پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد بسجده وقیام
نماز است والذین و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و انصاف بخشوع روز و خضوع
شب یقولون میگویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف ای پروردگار ما بگردان عنا از ما
عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما هست دایم
و لازم یعنی جاویدست انها بتحقیق دوزخ ساءت مستقرا بد آرامگاهیست ومقاما و بد
جایی بودنی والذین اذا انفقوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف
ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند ولم یقتروا و تنگ فرا نگرفتند
و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وکان و بود ایشان را بین ذلک میان
اسراف و اقتار قواما راست ایستادنی یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین
که مذموم است احتراز نمودند ~ وسط را ملکن هر کنار نکو رها * که خیر الامور
اوسطها * آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت آمده گفتند ای محمد ما شرک
آورده ایم و خون بناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صادر یافته اگر این خدایی که تو ما را
بپرستش او میخوانی از سر این گناهان در میگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که
والذین لا یدعون و عباد الرحمان آنانند که نمیخوانند و نمیپرستند مع الله با خدای
بحق الها آخر خدای دیگر را ولا یقتلون النفس التی و نکشند آن نفسی را که حرم الله حرام کرده
است خدای قتل آن نفس یعنی نفس مؤمن و معاهد الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات
قتل که آن ردتست و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد ولا یزنون و زنا نکنند چه امهات
معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود رض آورده اند که از رسول خدای
پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام نخورد
گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس تصدیق قول پیغمبر صلعم این آیت
آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل بناحق و زنا نکنند ومن یفعل و هر که بکند
ذلک آنچه مذکور شد از کبایر یلق ببیند اثاما جزاء بزه کاری خود گفته اند اثام وادی
است در دوزخ که زناکاران در آن عقوبت خواهند کرد یا چیزیست که سیلان نمیکند

ذکر کبایر [illegible]

از اجساد دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام وغیّ دو چاهند در دوزخ برای عذاب
جمیع مفسد یضاعف دو تو کرده شود له العذاب مر کننده این کارها را عذاب یوم القیمة روز
رستخیز ویخلد وجاوید ماند فیه در عذاب مهانا در حالتی که خوار وبی اعتبار باشد الا من
تاب مگر آنکس که توبه کند از شرک وآمن وبگرود بخدا ورسول وعمل عملا صالحا وبکند کردنی شایسته
یعنی بارکان اسلام عمل نماید فاولئک پس آن گروه یبدّل الله بدل میکند خدای سیئاتهم حسنات گناهان
ایشان را به نیکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند ولواحق طاعات بجای آن ثبت نماید تا بدل
کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد اعمال ما قد سلف
یا در دنیا بدل کند کفر او را با ایمان ودر آخرت مبدل سازد سیئه او را بحسنه وکان الله وهست
خدای غفورا آمرزنده گناهان بتوبه رحیما مهربان بر ایشان بانبات توبه در دل ایشان
ومن تاب وهر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک وقتل وزناست یعنی هر که از معاصی دیگر
بجز اینها توبه کند ودست باز دارد وعمل صالحا وبکند عمل ستوده یعنی تلافی ما فات
نماید فانه یتوب پس بدرستی که او بازمیگردد الی الله بثواب خدای متابا بازگشتنی
یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده والذین وبندگان حق آنانند که لا یشهدون الزور حاضر
نشوند بعید مشرکان ویهود ونصاری یا بسانیکاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان
تا گواهی دروغ ندهند واذا مرّوا وچون بگذرند باللغو بچیزی ناپسندیده مرّوا کراما
بگذرند بردباران وپرهیزکاران باز کنندگان از آن والذین اذا ذکّروا وآنانند که چون
پند داده شوند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن لم یخرّوا علیها
نیوفتند در نیفتادند بر آن یعنی نایستادند نزدیک استماع آن صما کران که نشنوند اسرار
آن را وعمیانا ونه کوران که نبینند انوار آن را بلکه بگوش هوش شنیدند وبدیده بصیرت
جلوه جمال آن را دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند والذین یقولون وآنانند
که میگویند ربنا هب لنا ای پروردگار ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان وذریاتنا وفرزندان
ما قرة اعین کسی که روشنایی دیدها بود مراد اهلی واولاد صالح اند که چون مومن
اهل وولد خود را صالح وپاک معیشت بیند دل او شاد وچشم او روشن گردد واجعلنا وگردان
ما را للمتقین اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت
متقیان باشیم اولئک آن گروه که مذکور شدند یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفه

بهشت یعنی بلند ترین موضعی در آن وگفته اند غرفه اسمی از اسماء بهشت است ودر فصول
عبد الوهاب آورده که کوشکهاست بر جمله قایمه نهاده اند از زمرد وفیروزه ولؤلؤ ومرجان
واین چنین منازل بدیشان دهند بما صبروا بآنچه صبر کردند بر مشقت دینی وایذاء
کفار وترک مستلذات یا بر فقر واحتیاج یا بر ادای فرایض ویلقّون ودریابند یعنی
بیابند وحفص یلقون خواند بتشدید وبر صیغه مجهول یعنی عطا داده شوند فیها
در بهشت تحیة زندگانی باقی وسلاما وسلامتی از آفات یا دعاء زندگانی وسلامت
شوند یا ملایکه بر ایشان تحیت وسلام گویند یا تحیت از ملایکه یابند وسلام از خدای شوند
خالدین در حالتی که جاوید باشند فیها در غرفه یا بهشت حسنت مستقرا نیکو قرارگاهیست
بهشت ومقاما وجای بودنی قل بگو ای محمد مر کسان را ما یعبؤا بکم ربی چه وزن نهد
خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لولا دعاؤکم اگر نه خواندن وپرستیدن
شما باشد مر او را چه شرف انسان بشناخت وعبادتست فقد کذبتم پس بدرستی که شما
تکذیب کردید او را وتقصیر نمودید در عبادت حق فسوف یکون پس زود باشد تکذیب شما
لزاما ملازم شما که ترک نکنید ویا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ
رسانند وآنجا بین ملازم شما بود وگویند لزام قتل روز بدرست والله اعلم سورة الشعراء
بسم الله الرحمن الرحیم طسم در معالم از ابن عباس رض نقل میکند
که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا در اغلب بعد از این حروف ذکر قرآن می آید وگویند
اسمیست از اسماء الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر وسامع ومجید وگفته اند
مشیرست بطوبی وسدره ومحمد صلعم ودر بحر آورده که طا اشارتست بطیران مرغان همواره
وحدت که طایرند بالله وسین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سایرند الی الله ومیم ایمایی
کند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله وفی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان وسیر
متوسطان ومشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند
بطهارت عز ازلی وسناء جبروت ابدی ومجد جلال سرمدی جواب قسم آنکه تلک این
سوره آیات الکتاب آیتهای کتاب مبین است یعنی قرآن که روشن است احکام حلال
وحرام ومبین یعنی پیدا کننده بیننده است یعنی قرآن حق وباطل را ظاهر میکرداند
ومقدمات هدایت ونتایج ضلالت را آشکارا میسازد وچون قریش ایرخنه

قصه حضرت موسی عم
بردن حضرت باری بجانب فرعون
رفتن در این سوی ملعون

کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ایمان ایشان
بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک وی شاق آمد و حق سبحانه بجهت تسلیه
دل مقدس وی آیت فرستاد که لعلک مگر تو باخع نفسک هلاک کننده و کشنده نفس
خودرا الا یکونوا با آنکه نمیشوند ایشان مؤمنین گرویدگان بقرآن ان نشأ اگر ما خواهیم
ننزل علیهم فرو فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیة نشانه از آیات قیامت یا بلیه
از بلاهاء قاهره و قاسره فظلت اعناقهم پس گردد گردنهاء ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان
از ایشان شوند لها مر آن آیت را خاضعین فروتنان و انقیاد کنندگان وما یأتیهم و
نمی آید بدیشان من ذکر هیچ موعظه من الرحمن از خدای بخشاینده محدث نو فرستاده
یعنی هیچ سورهٔ از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری الا کانوا مگر باشند عنه معرضین
از آن روی گردانندگان فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را و بر تکذیب خود
مصر شدند فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا روز بدر
انباء ما کانوا به خبرهاء آنچه بودند که بدان یستهزؤن استهزا میکردند و با رسیدن
و بعد از ایشان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد امروز بدان مصلحت خویش فردا
دانی و پشیمان شوی و سود ندارد اولم یروا آیا نمی نگرند مکذبان و نگاه نمیکنند الی الارض بسوی
زمین که بمحض قدرت کم انبتنا چند برویانیدیم فیها در وی بعد از مردگی و افسردگی
من کل زوج از هر صنفی گیاه کریم نیکو و پسندیده و بسیار نفع ان فی ذلک بدرستی که در این
رویانیدن لایة هر آینه دلالتیست بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وما کان اکثرهم و نیستند
بسیاری از ایشان در علم ازلی مؤمنین گرویدگان با وجود مشاهده چنین علامتها و ان ربک
و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب و توانا با نزال بلا بر کافران الرحیم مهربان
ببسط عطا برای مومنان واذ نادی و یاد کن آن را که ندا کرد ربک موسی پروردگار تو موسی را
ان ائت بانکه بیا القوم الظالمین بگروه ستمکاران قوم فرعون یعنی گروه فرعون که بر خود ستم
کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بکواشان الا یتقون آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب
الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال رب گفت موسی که ای پروردگار من
انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یکذبون از آنکه مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند
ویضیق صدری و تنگ شود دل من از انفعال التکذیب ولا ینطلق و نگشاید لسانی زبان من عقده

که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال حبسه بوده و پیش از دعاء ازاله
آن فارسل پس بفرست جبرئیل را الی هارون بهارون برادر من و او را شریک من گردان در
رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان روم ولهم علی و مر ایشانرا بر من ذنب دعوی
گناهیست مراد قتل قبطی است و بزعم ایشان گناه میگوید فاخاف پس میترسم
ان یقتلون آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از اداء رسالت قال گفت خدای کلا
باز ایست ازین گمان که ایشانرا بر تو دست باشد فاذهبا پس بروید تو و برادر تو
بایاتنا بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد انا معکم
بدرستی که ما با شماییم مستمعون شنونده ایم آنچه را که میان شما و فرعونیان رود یعنی
هرچه شما و ایشان گویید و کنید بر ما پوشیده نیست فأتیا فرعون پس بیایید بفرعون
فقولا پس بگویید انا رسول رب العالمین ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم ان ارسل و سخن
اینست که بفرست معنا بنی اسرائیل با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما
بزمین شام روند که مسکن آباء ایشان بوده پس موسی علی نبینا وعم بفرمان ملک
علام با برادر بدرگاه فرعون رفت و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون
فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتحان قال گفت ای موسی الم نربک نه ترا
پرورده دیم فینا در میان خویش ولیدا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت ولبثت
و درنگ کردی فینا در میان ما من عمرک سنین سالها از عمر خود یعنی بیست سال
با ما گذرانیدی وفعلت و کردی فعلتک التی فعلت آن کردنی که کردی یعنی فاتون قبطی
را که خباز من بود بکشتی وانت من الکافرین و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قصد قتل یکی از
خواص من کردی قال فعلتها گفت موسی عم که کردم آن کردنی را اذا آنهنگام وانا من
الضالین و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته گردد
ففررت منکم پس بگریختم از شما لما خفتکم آنهنگام که ترسیدم که مرا بکشید و بمدین
رفتم فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردگار من بوقت رجوع از مدین حکما علم
و فهم یا نبوت وجعلنی و گردانید مرا من المرسلین از فرستادگان خود یعنی داخل
کرد مرا در زمرهٔ پیغمبرانی که بخلق فرستاده وتلک نعمة و آن نعمتی که تو تمنها علی
منت می نهی بآن بر من ان عبدت آنست که بنده گرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب

لات بعض نزدیک ما برداشتی و گفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدر است تقدیر کلام انکه
آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آنست که بنی اسرائیل را بنده کرفتی یعنی اگر تو ایشان را
تعبید نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم
و چون فرعون شنیده بود که موسی گفت که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید
و از روی امتحان قال فرعون گفت فرعون وما رب العالمین و چیست پروردگار عالمیان و چه
چیز است سوال از ماهیت کرد قال گفت موسی در جواب او رب السموات والارض اوست آفریدگار
آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشانست ان کنتم اگر هستید موقنین
بیگمانان در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا و عم اعراض فرمود از جواب از ماهیت
و تعریف کرد حق را بظاهر ترین دلایل حکمت و آثار قدرت او قال گفت فرعون لمن حوله مر
آنان را که گرداگرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند زیورها بسته و بر کرسیها
زرین نشسته الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت پروردگار او می پرسم
او از افعال او خبر میدهد قال گفت موسی دیگر باره ربکم خدای من آفریدگار شما است
ورب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شما عدول کرد از اظهار آیات بناظر و واضح
آن بر مثال قال گفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستی که فرستادهٔ شما بر سبیل سخریه
او را رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکسی که فرستاده اند بشما لمجنون هر آینه دیوانه است
که جواب مطابق سوال نمیدهد قال گفت موسی رب المشرق والمغرب پروردگار عالم آفریدگار مشرق
و مغرب است وما بینهما و آنچه میان مشارق و مغارب باشد ان کنتم تعقلون اگر هستید شما
که فهم کنید در یابید که جواب سوال شما جز بدین وجه نمیتواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق
سبحانه آگاهی ممکن نیست هر که در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس بگنجد ذات خداوند سبحانه
از ان منزه و مقدس است چه این همه محدث اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد ع
انکه او از حدث بر آورد دم ۰ چه شناسد که چیست سر قدم ۰ علم را سوی حضرتش ره نیست
عقل بین از کمالش آگه نیست ۰ قال گفت فرعون بعد از انکه از مناظره درماند لئن اتخذت اگر فرا گیری
ای موسی الها معبودی غیری بجز من لاجعلنک هر آینه گردانیم ترا من المسجونین از زندانیان
آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را میفرمود تا در حفرهٔ عمیق می انداختند
که در انجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند تا الا مرده موسی عم چون دید که سخن

شنید قال اولو جئتک آیا این کنی با من و اگر بیارم ترا بشیء مبین بچیزی روشن یعنی بیارم
معجزهٔ مبینه قال فأت به گفت فرعون که بیار آنچیز را ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست
گویان در دعوی خود فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی پس آنجا عصا
پس از افکندن ثعبان مبین اژدهای بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون آن مشاهده
او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته
کشته ونزع و بیرون آورده یده دست خود را از گریبان بعد از انکه گندم گون بفرعون نموده
بگریبان در آورده بود فاذا هی پس آنجا دست او بیضاء سفید و درخشنده بود للناظرین
مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا و علیه السلام
نور در آفتاب دیدها را خیره ساختی قال گفت فرعون للملإ حوله مر اشراف قوم را که گرداگرد
او بودند ان هذا بدرستی که این مرد لساحر علیم جادوییست دانا فرعون ترسید که کسان
وی بموسی عم ایمان آورند حیله انگیخت و گفت این جادوییست که در فن سحر مهارتی
تمام دارد یرید ان یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما یعنی دیار
مصر بسحره بجادویی خود فماذا تامرون پس چه میفرمایید مرا شما در کار او معجزهٔ موسی
او را از دعوی ربوبیت بتخصیص مشاورت با قوم افکند تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی
تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی عم مدد طلبید قالوا ارجه گفتند حبس
کن او را واخاه و برادر او را یا در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب
ایشان تا مردم در گمان نیفتند وابعث و برانگیز و بفرست فی المدائن در شهرهای مملکت
خود حاشرین جمع کنندگان یعنی ایلچیان روان کن بهر شهری یاتوک بکل سحار تا بیارند
هر جا که نیک جادوییست علیم دانا و بسر آمد فجمع السحرة برای هنگام روز
معلوم دانسته شده و وعده داده که یوم الزینة بود وقیل و گفته شد یعنی
فرعون گفت للناس مر مردمان را یعنی اهل مصر را هل انتم آیا هستید شما مجتمعون
فراهم آیندگان یعنی فراهم آیید و جمع شوید لعلنا شاید ما همه باتفاق نتبع السحرة
پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین
ایشان کنیم ان کانوا اگر باشند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون
علیهما السلام فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون ایشان را باب

در بعضی عمل ساحران بطلب / ... فرستاد ... / جمع کرده شدند جادوان ... لمیقات یوم معلوم

داد و دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را أئن
لنا آیا ما را باشد لأجرا مزدی از نزدیک تو إن کنا اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان
بسحر بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وإنکم إذا و بدرستی که باشید
شما آن وقت لمن المقربین از جمله نزدیک شدگان بمن یعنی اول کسی که بر من در آید و آخر کسی
که بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادویها خود را بمیدان
آوردند بوقت معلوم در برابر حضرت موسی عم صف بر کشیده گفتند ای موسی او تو
می افگنی جادویی خود را یا ما بیفگنیم قال لهم موسی گفت موسی عم مر ایشان را ألقوا بیفگنید
ما أنتم ملقون آنچه شما افگنندگانید مر آنرا فألقوا پس بیفگندند حبالهم وعصیهم رسنها
و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا
بود وقالوا و گفتند بعد از انکه رسنها و عصاها بحرارت آفتاب در حرکت آمد و از
مردمان غریو بر خاست بعزة فرعون ببزرگی و قوت و غالبیت فرعون إنا لنحن الغالبون بدرستی
که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون فألقی موسی پس بیفگند موسی بامر الهی عصاه
عصای خود را فی الحال اژدها گشت فإذا هی پس آنجا عصای اژدها شده تلقف فرو
می برد ما یأفکون آنچه تزویر میکردند و بصورت تخلق مینمودند فألقی السحرة پس بروی
در افگنده شدند ساحران ساجدین سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصاء
به ثعبان نه از قبیل سحر است و از دعوی صدق قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب العالمین
به پروردگار عالمیان پس توضیح کردند رب موسی وهارون آنکه پروردگار موسی و هارون
تا دفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت با ایشان طلبید
قال آمنتم گفت آیا تصدیق کردید و بحفص آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید له
موسی را قبل أن آذن پیش از انکه دستوری دهم لکم شما را در ایمان بوی إنه لکبیرکم
بدرستی که او مهتر شماست الذی علمکم آنکه بیاموخت شما را جادویی و با یکدیگر
اتفاق کردید و بهلاکت من و فساد ملک فلسوف تعلمون پس زود بدانید که
چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لأقطعن
هر آینه ببرم أیدیکم وأرجلکم دستها و پایهاء شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی
هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید ولأصلبنکم

أجمعین و هر آینه بردار کنم همه شما را تا بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قالوا
گفتند جادوان ایمان آورده که لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید
تو و ما از مرگ نمی ترسیم إنا إلی ربنا بدرستی که ما بثواب پروردگار خود منقلبون
باز گردندگانیم إنا نطمع بدرستی که ما طمع میداریم أن یغفر آنکه بیامرزد لنا ربنا
برای ما پروردگار ما و عفو کند خطایانا گناهان ما را أن کنا برای آنکه ما بودیم
از اهل این محفل أول المؤمنین اول گروندگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود
تا دست راست و پای چپ آن مؤمنان را ببریدند و ایشان را از دارها بلند در آویختند
و حضرت موسی علی نبینا و عم برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها بر داشتم
منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت
جادوان کان دست و پا در باختند ٭ در فضای قرب مولی تاختند ٭ گر برفتن وا برجای آن
دست از خط الهاء جادوان ٭ تا بدان پرها بپرواز آمدند در هوای عشق شهباز آمدند
پس موسی عم بعد از این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات
بدیشان مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان
نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی عم با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال
وأوحینا و وحی کردیم إلی موسی بسوی موسی أن أسر بعبادی آنکه ببر بشب بندگان
من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست إنکم متبعون بدرستی که شما
از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از نجی بگذرانیم و ایشان را
غرق سازیم در مختار آورده که موسی علی نبینا و عم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها
و زیورها بهانه انکه عیدی نزدیک است و میخواهیم که اهالی خود را بدان بیاراییم
عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان
موضع جمع شوند ایشان بدین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد
راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمود که مگر یوسف صدیق علی نبینا
و عم دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون
نتوانند رفت و از ان قوم کسی را بر مدفن یوسف عم اطلاع نبود موسی عم بخود
ندا میند که هر که مرا بر صندوق یوسف عم مطلع گرداند هر مراد که خواهد بدهم از انعام

قوم عجوز مستند بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق
در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتی که قمر بوسط السما رسید
مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان
رسید چه می‌پنداشتند که بنی اسرائیل تهیهٔ اسباب عید در خانهای خود
اقامت نموده‌اند و روز دیگر خواستند که از عقب ایشان روند در خانهٔ هر قبطی
یکی از اعزهٔ قوم بمرد و بتعزیهٔ او مشغول شدند و دیگر روز فرعون بجمع شدن لشکر امر
کرد **فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ** پس فرستاد فرعون **فِي الْمَدَائِنِ** در شهرستانها که بپای تخت نزدیک بود
حَاشِرِينَ جمع کنندگان لشکرها و گفت **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ** بدرستی که گروه بنی اسرائیل **لَشِرْذِمَةٌ**
قَلِيلُونَ گروهی اندک‌اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن ایشان بیست
گذشته و بشصت نرسیده بودند ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم از زنان
و صبیان و کهل و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر
خود اندک شمرد و گفت اینان گروه بسیار اندک‌اند **وَإِنَّهُمْ** و ایشان **لَنَا** ما را **لَغَائِظُونَ**
بخشم آرندگان‌اند چه از ما گریخته‌اند و پیرایهای قوم ما را برده **وَإِنَّا لَجَمِيعٌ** و ما همه یعنی لشکر ما
حَاذِرُونَ سلاح دارانیم و دانندگان مراسم حرب تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح
دارند و نه بعلم حرب دانا‌اند **فَأَخْرَجْنَاهُمْ** پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیهٔ
خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند **مِنْ جَنَّاتٍ** از بوستانها **وَعُيُونٍ** و از چشمها
وَكُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره **وَمَقَامٍ كَرِيمٍ** و از منزلهای نیکو **كَذَٰلِكَ**
همچنین کردیم با ایشان **وَأَوْرَثْنَاهَا** و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان **بَنِي**
إِسْرَائِيلَ بفرزندان یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر
آمده همه اموال القبط را بحیطهٔ تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود
و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهان قبطیان شدند
القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمهٔ لشکر هامان کرد و ششصد هزار بر میمنه
تعیین فرمود و ششصد هزار را بر میسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقهٔ لشکر مقرر
کرد و خود با خلق بسیار در قلب قرار گرفت ~ بلی لشکر سراپا غرق جوشن • شده در موج چون
دریای آهن • چو چشم دلبران پرکین و خونریز • بقصد خون مردم تیغها تیز **فَأَتْبَعُوهُمْ** پس

از پی درآمدند بنی اسرائیل **مُشْرِقِينَ** قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب قصد
بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و
لشکر موسی عم بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد
فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آنهنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را **قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ** گفتند یاران موسی
إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست
ایشان گرفتار خواهیم شد **قَالَ** گفت موسی عم **كَلَّا** نه چنانست ایشان شما را نیابند **إِنَّ**
مَعِيَ بدرستی که با منست یاری و مدد کاری **رَبِّي** پروردگار من **سَيَهْدِينِ** زود راه نماید
مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان گفته‌اند که موسی عم در کلام خود معیت را مقدم
داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر
فرمود تا بر ضمایر عرفان روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مریدست و حبیب از حق
بخود نظر کرد و این رتبهٔ مرادست مرید هر چه گوید آن کند و مراد هر چه گوید چنان کنند ~
این یکی را روی او در روی دوست • وان دگر را روی او خود روی اوست • آورده‌اند که چون
لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی آنجا در میان فریقین پدید آورد
چنانچه یکدیگر را نمی‌دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آیید تا آفتاب ارتفاع یابد بخار از
میان برخیزد و ما بسر ایشان که راه مخلص بریشان بسته است دریا از پیش و لشکرها از عقب ایشان
کجا توانند گریخت ع کجا روی که هر سو کنی نگاه ندانی • اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبهٔ
رسانیدند که موسی عم بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکینه بخوان و بر وی
حکم فرمای چنانچه فرمود **فَأَوْحَيْنَا** پس وحی کردیم **إِلَىٰ مُوسَىٰ** بسوی موسی **أَنِ اضْرِبْ** آنکه بزن
بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی عم بر لب دریا آمده عصا بر وی زد و گفت یا ابا
خالد ما را راه ده **فَانْفَلَقَ** پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد **فَكَانَ** پس بود **كُلُّ فِرْقٍ**
هر پارهٔ جدا شده از آن **كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ** همچو کوه بزرگ و فی الحال باد بر تک دریا وزیده و گل
او خشک شده هر سبطی از راهی بدریا در آمدند **وَأَزْلَفْنَا** و جمع کردیم **ثَمَّ الْآخَرِينَ** آنجا دیگران را
که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر جای که فرعون بکنار دریا رسید
و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می‌بینید که دریا
از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مسامحه با وی گفت تو خود میدانی که این صورت

بدعاء موسی وانفست زمینها بدریا درتابیی که غرق شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل
بر ماده نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند وفرعون بر بعیری نشسته سوار بود بعیر بوی
مادیان شنیده عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد ولشکریان هر فوج
از پی بدریا درآمدند ومیکائیل عم بر عقب آن لشکری آمد وایشانرا میراند تا تمام لشکر بدریا
درآمدند وحکم الهی در رسید که دریا بحال خود رود بیکبار بهم پیوسته ومجموع فرعونیان
غرق شدند وبنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کناره دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ
ونجات دادیم موسی را وَمَن مَّعَهُ وهرکه با او بود أَجْمَعِينَ همه ایشانرا ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق
گردانیدیم دیگرانرا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در انجاء موسی وقوم او واهلاک فرعون وحزب او
لَآيَةً هر اینه علامتیست روشن ودلائل هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم ونبودند بیشتر
قوم فرعون مُّؤْمِنِينَ گروندگان چه از تمامی قبط جز حزبیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورد
وا بحضرت موسی عم از مصر بیرون آمده بود وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست
غالب وکسی را قدرت غلبه بر وی نیست الرَّحِيمُ مهربانست عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت
وَاتْلُ وبخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم که ایشان نسبت بدو درست
میکنند وبفرزندی او مفتخر ومستظهرند إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر
پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ وقوم خود یعنی اهل بابل را وازیشان پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست
آنچه می پرستید قَالُوا نَعْبُدُ میگفتند پرستیم أَصْنَامًا بتانرا فَنَظَلُّ پس همیشه می باشیم
لَهَا مرآنرا عَاكِفِينَ مجاور وملازم بر عبادت مرو تمثالهاست که ساخته بودند از انواع
فلزات بر صور مختلفه وبر عبادت آن مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم که بتان شما
هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا میشنوند خواندن شمارا إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید ایشانرا وخواننده
را اجابت میکنند أَوْ يَنفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شمارا که پرستش ایشان میکنید وروزی
میدهند أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشانرا
نکوهش نمائید قوم ابراهیم علی نبینا وعم نتوانستند که اورا بنعم جواب دهند بهانه
تقلید پیش آوردند قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا گفتند نی از ایشان آنچه گفتی در نیافته ایم اما یافته ایم
آبَاءَنَا پدران خودرا که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی اینها را پرستش مینمودند
وبران مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم أَفَرَأَيْتُم آیا دیدید ودانستید یعنی بدانید که

که بهر حال مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که می پرستید آنرا أَنتُمْ شما وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ و پدران
دیرینه شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِّي دشمنانند
مرا یعنی شمارا که پرستندگان ایشانید تصویر امی کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان
چه آن در نصیحت از تصریح انفع است ودشمنی مر عبده خود را ظاهرست چه ضرری که از
عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم ایشانرا
چه هر کس را دشمن دارند او نیز دشمنست پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر
کرد یعنی من مخالف ومعادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار عالمیانست
الَّذِي خَلَقَنِي آنکه مرا بیافرید واز عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه مینماید مرا براستی
در قول وفعل یا بیافرید یعنی برای اقامت حق وراه مینماید مرا براستی در قول وفعل یا بیافرید مرا برای
اقامت حق وراه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ وآنکه او يُطْعِمُنِي میخوراند مرا غذا که قوام
اجزاء بدن من بآنست وَيَسْقِينِ ومی آشاماند شرابی که موجب تسکین عطش وسبب تری
اعضاء منست در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت وشراب زلفتست صاحب بحر فرموده
که طعام عبودیت که دلها بآن زنده بود وشراب طهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه
باشد و کشف الاسرار از ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفت
است واین شراب شراب محبت واین بیت خوانده اند ؎ شراب المحبة خیر الشراب •
وکل شراب سواه سراب • واز فحوای کلام محققان بشمه از اسرار کلام حقایق نظام
أبیت عند ربی یطعمنی ویسقینی میتوان بود ؎ تا نوالله دمادم نخواهی یطعمنی
نزا پیاله مدام از شراب یسقینی • مراتو قبله دینی از آن سبب گفتم • بمردمان که لکم دینکم
ولی دینی وَإِذَا مَرِضْتُ وچون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از امام جعفر
صادق رض منقولست که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی ره فرموده که مرض
رویت اغیار است وشفا بمشاهده انوار واحد قهار ودر بحر آورده که بیماری بتعلقات
کونین است وشفا بقطع تعلق آن وآن وابسته بجذبه عنایتست که چون در رسد سالک را
از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش رها کند
چه کوست که چه خوب آمدی مسیح صفت • بیکنفس همه درد مرا دوا کرده وَالَّذِي يُمِيتُنِي وآنکه
بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده کند مرا در آخرت برای محاسبه

و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیرانید بعدل و زنده کنید بفضل و گفته اند اماتت بمعصیت
است و احیا بطاعت یا اماتت بجهلست و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا بورع یا امات
بفراقست و احیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من و زنده کند بخود و نزد
بعضی محققان اماتت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستار و تجلی و صاحب
بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریت و زنده سازد باخلاق روحانیت و یا بمیراند مرا از
انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از انست بیت بخو یم عمر فانی را تویی
عمر عزیز من ٭ نخواهم جان بر غم را تویی جانم بجان تو ٭ وَالَّذِي أَطْمَعُ و آنکسی که طمع میدارم
أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناه مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد خطا گناه بخود با وجود
عصمت نبوت بجهة کسر نفس است و تعلیم است و در تخلیص آورده که مراد خطایای امت محمد است
صلی الله علیه و سلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعاء غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِي
ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُكْمًا کمالی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و دیانت
خلق گردم وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه
و نیکوکاران درگاه ٭ وَاجْعَلْ لِي و گردان از برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبانی راست یعنی ثنای نیکو
فِي الْآخِرِينَ در میان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنا و نیک نامی و آوازه من بر زبان کسانی
که پس از من آینده و این دعا بعز اجابت رسید جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام
ثناء حضرت خلیل الرحمان میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادقست و معنی
آیت اینکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راستگویی در آخرین امتان و مراد حضرت
رسالت باشد صلعم وَاجْعَلْنِي و گردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت بنعمت یعنی مرا
از آنها دان که در منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی
کن او را تا آمرزیده شود إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ هست مِنَ الضَّالِّينَ از گمراهان وَلَا تُخْزِنِي
و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرها و در این دعا تنبیه
تعلیم امتانست و الا انبیا را خواری و رسوایی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند و بکار
نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی که بیاید بخدای
را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالی از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد
و فرزندان را براه حق ارشاد نموده هر اینه آن مال و فرزند او را نفع برساند و گفته

سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله رسول الله قولی آنست که دل سلیم از حب
دنیا و گویند از حسد و خیانت و در تیسیر گوید از بعض اهل بیت و ازواج و اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رضی عنهم امام قشیری رح فرموده که قلب سلیم آنست که خالی
باشد از غیر خدای سلمی رح فرموده که درو نه آفات دنیی گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی
باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید الطائفه قدس سره منقولست که سلیم
مار گزیده بود و مار گزیده را پیوسته قلق و اضطراب پس زبان معنی بیان میکند که دل
سلیم مدام در مقام جزع و تضرع و زاری از خوف قطیعت یا از شوق وصلت بیت
ز شوق وصل می نالم و گر دستم دهد روزی ٭ ز بیم هجر میگریم که تا که در کمین باشد
وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک گردانید شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تا
ان موقف آنرا به بینند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر ساخته
شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم
ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه ایشان را
پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پرستیده تَعْبُدُونَ می پرستیدید آنرا مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ
يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا نگاه میدارند
خود را از حلول عقوبت بدیشان فَكُبْكِبُوا پس بروی در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ
هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ و بدوزخ افکنده
شوند لشکرهاء ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا
گویند کافران وَهُمْ فِيهَا و حال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند با یکدیگر
یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان میگویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای
که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی پیدا و هویدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتی که برابر میکردیم
شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا و گمراه نکردند
ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدان و بدکرداران از مهتران ما یا از دیوان
فَمَا لَنَا پس نیست ما را اکنون مِنْ شَافِعِينَ هیچکس از شفاعت کنندگان بجناب خدا
مومنان را هست وَلَا صَدِيقٍ و نه دوستی حَمِيمٍ مهربان و با شفقت در رقت القلوب

آورده که حیم در اصل هیم بوده که مارا بحا بدل کرده اند جهة قرب مخرج و هیم را خود
از اهتمام یعنی یاری که در ان روز اهتمام کند درهم کافران و شرط دوستی بجا آورد
نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین انکه کافران از روی
تحسر گویند فلو ان لنا پس کاشکی بودی ما را کرة بدینی فنکون تا می بودیم ما من المؤمنین
از باوردارندکان و گرویدکان ان فی ذلک بدرستی که در خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم
لایة هراینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم
ابراهیم مؤمنین گرویدکان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده
وان ربک و بدرستی که افریدکار تو لهو العزیز اوست غلبه کنندکان بر مشرکان
که سطوت او مردود نگردد الرحیم بخشاینده که توبه بندکان رد نکند و نی احتجاج
بریشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم نوح المرسلین گروه نوح فرستادکان را
نوح عم از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند اذ قال لهم یاد کن چون گفت
مر ایشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای
که ترک عبادت او میکنید انی بدرستی که من لکم مر شما را رسول امین فرستاده ام
با امانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بت مپرستید واطیعون و فرمان برید مرا
در قبول ایمان وما اسألکم و نمیخواهم شما را علیه بر ادای رسالت من اجر هیچ مزدی
ان اجری نیست اجر رسالت من الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله
پس بترسید از عقوبت خدای واطیعون و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی
و اطاعت جهة تاکید ست چه قوم نوح علی نبینا و عم بغایت سخت دل و بی ادب بودند
قالوا گفتند در جواب نوح عم انؤمن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا واتبعک
الارذلون حال آنکه پیروی تو کرده اند سفلکان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا
متابع اند و بباطن مخالف قال گفت نوح عم وما علمی و نیست دانش من بهرچه بما
کانوا یعملون بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهرست ایشان عمل مومنان
میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب
باطنهای ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است بر آن لو تشعرون
اگر دانید که عالم الغیب اوست و پس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند که این

که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم و سخن تو بشنویم نوح عم گفت وما انا نیستم
که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم من بطارد المؤمنین راننده مومنان ان انا
نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده مبین آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان
خواه اغنیا و خواه فقرا قالوا گفتند کافران لئن لم تنته یا نوح که باز نه ایستی ای نوح
از آنچه میگویی یعنی از دعوت واندار لتکونن هراینه باشی من المرجومین از راندکان
یا کشته شدکان بسنگ قال گفت نوح عم بعد از استماع این سخن و نا امیدی از ایمان
قوم رب ای پروردکار من ان قومی بدرستی که گروه من کذبون تکذیب کردند
مرا و بدروغ نسبت دادند فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من و ایشان
فتحا حکم کردنی ونجنی و باز رهان مرا از قصد ایشان ومن معی و هرکه با منست
من المؤمنین از گرویدکان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه و هرکه با او بود
فی الفلک المشحون در کشتی پر از آدمی و حیوانات و امتعه و ماکولات ثم اغرقنا پس
غرق ساختیم بعد الباقین بس از رهانیدن او دیکران از قوم او ان فی ذلک بدرستی
که در صبر او بر ایذای قوم لایة هراینه دلالتیست بر انکه صبر موجب ظفرست
کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر
قوم نوح عم مؤمنین گرویدکان بخدای و پیغمبر او بلکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان
آورده با وی در کشتی بودند وان ربک و بدرستی که خداوند تو لهو العزیز اوست توانا
بر عقوبت بکافران الرحیم مهربان بر تاخیر عذاب از ایشان و بر توفیق پیغمبران در حلم
و بردباری و احتجاج بریشان کذبت بدروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد فرستاد
و هرکه یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد اذ قال لهم یاد کن انکه گفت مر ایشان را
اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود عم الا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب
آلهی خایف نمیشوید انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین فرستاده امینم بر وحی و رسالت
فاتقوا الله پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید واطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شما را
بدان دعوت میکنم وما اسألکم علیه و نمیطلبم از شما بر خواندن خود من اجر مزدی از مال
و متاع دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین مگر بر آفریدکار عالمیان اتبنون
آیا بنا میکنید بکل ریع بهر موضعی بلند آیة علامتی برای تماشا آینده و رونده

قصهٔ
قوم عاد عم
با هود عم بطریق
اختصار

تَبْنُونَ بانی میکنید بنا یعنی بناء میسازید و دران ساکن نمیشوید گویا که عبث است
و گویند بسر راهها خانها میساختند و در انجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی او بازی
کردندی یا مراد کبوترخانهاست وَتَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهاء آب یا کوشکهای
محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا که جاوید خواهید بود دران وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون
سخت میگیرید و حمله می‌برید بَطَشْتُمْ میگیرید بسختی جَبَّارِينَ درحالتی که متکبرانید
و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام میکشید انتقام ستمکارانه میکشید
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لایق شماست بکنید وَأَطِيعُونِ
و مرا درین چه میفرمایم فرمان برید که سود شما درینست وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید ازان
خدای که مددکاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه می‌شناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ
امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید میکنید
وَبَنِينَ و به پسران تا در همه حال یاور و مددکار شما اند وَجَنَّاتٍ و به بوستانها که از میوه
آن منتفع میشوید وَعُيُونٍ و بچشمهاء آب که [illegible] و نشو و نماء زرع بدان با تمام
رسید إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت قَالُوا گفتند
عادیان در جواب هود علی نبینا و عم سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ پند دهی ما را
أَمْ لَمْ تَكُنْ یا نباشی مِنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست نمیدهیم
إِنْ هَٰذَا نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی و تجبر و عمارت بناء مرتفع إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ
مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان برین
عادتها فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را عم فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس ما هلاک کردیم
ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَآيَةً نشانه ایست دلالت
کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ بیشتر قوم
عاد مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه اندکی از آن قبیله با هود عم در حفظه و باقی در معرض
سخط وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که از تعذیب کفار
باک ندارد الرَّحِيمُ مهربانست که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد كَذَّبَتْ بدروغ
نسبت دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیله ثمود فرستادگان خدای را یعنی صالح و انبیاء سابق

قصه قوم ثمود عم با صالح عم بطریق اختصار

را بر و علیهم السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از حیثیت
قرابت صَالِحٌ صالح بن عبید عم أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب خدای که بر شرک می‌آرید
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ بدرستی که من برای شما فرستاده ام أَمِينٌ مشهور بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدا وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ
و نمیطلبم شما را عَلَيْهِ بر نصیحتی که میکنم مِنْ أَجْرٍ هیچ جزایی که بمن دهید و من بدان متهم
شوم إِنْ أَجْرِيَ نیست مکافات من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر خداوند عالمیان أَتُتْرَكُونَ آیا
گذاشته خواهید شد شما یعنی شما را نخواهند گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هستید اینجا یعنی
در دنیا از منازل و مساکن آمِنِينَ ایمن از آفات و سالم از فوات فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ
و چاه سارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَزُرُوعٍ و کشتها وَنَخْلٍ و خرماستانها طَلْعُهَا که
شکوفه درختان وی هَضِيمٌ نازک و نرم و لطیف است وَتَنْحِتُونَ و میتراشید برای مساکن خود
مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها فَارِهِينَ درحالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از خدای و اصل ده رو دران پیش میگیرید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در احکام وَلَا
تُطِيعُوا و اطاعت مکنید أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ فرمان کار فرمان را که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر
الَّذِينَ يُفْسِدُونَ آنانکه تباهی میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی‌آرند کار خود را
مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح عم کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد
شد قَالُوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علی نبینا و عم إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ
از جادو بی کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادو بی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده وَمَا أَنْتَ
نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت صالح عم از حقیقت حال وی محجوب
شده ندانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگر هست ❁ چند صورت بینی ای
صورت پرست ● جان بی معنیست کز صورت برست ● در گذر از صورت و معنی نگر ● زانکه
مقصود از صدف باشد گهر ● و چون قوم ثمود وابسته صورت بودند و صالح را عم بصورت
خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک نمیکنی
و درین دعوی مصری فَأْتِ بِآيَةٍ پس بیار نشانه از خوارق عادات إِنْ كُنْتَ که هستی مِنَ
الصَّادِقِينَ از راستگویان در دعوی خویش صالح عم فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح
کردند که ازین سنگ معین ناقه بدین هیات بیرون آر چون مدعای ایشان حاصل شد

قصه ناقه صالح عم

قال گفت صالح عم هذه ناقة این ناقه ایست که شما طلبیدید لها شرب مر او را نصیبی است از آب ولکم و مر شما را شرب یوم معلوم آب شرب خوردنی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم وی نشوید ولا تمسوها و مس مکنید وی را بسوء ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنان کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ بزرگی روز از جهة بزرگی عذابست در وی فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود لآیة دلالتیست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وما کان و نبودند اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آورده بودند پس وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط عم یعنی اهل مؤتفکات المرسلین پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهما السلام اذ قال لهم چون گفت مر ایشان را اخوهم لوط برادر ایشان لوط علی نبینا و عم ایجا برادر از خوی شفقت الا تتقون آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای انی بتحقیق من لکم برای شما رسول امین رسولی ام امین در نصیحت یعنی نیکوخواه شما ام فاتقوا الله پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من واطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظت وما اسالکم علیه و نمی طلبیم شما را بر پندی که میدهم من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی رب العالمین بر تربیت کننده عالمیان اتاتون الذکران آیا می آیید بمردان من العالمین از میان عالمیان از غایت خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وتذرون و میگذارید و دست باز میدارید ما خلق آنرا که آفریده است لکم ربکم برای شما پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد گذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا گفتند قوم لوط عم در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لتکونن هر آینه باشی من المخرجین از بیرون کرده

قصه قوم لوط عم بطریق اختصار

شدگان از میان ما و اهل مؤتفکه به بدترین حالی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قال انی گفت لوط که بتحقیق من لعملکم مر عمل شما را من القالین از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانید آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا واهلی و کسان مرا مما یعملون از شومی آنچه میکنند فنجیناه پس نجات دادیم او را واهله و اهل بیت او را اجمعین همه ایشان اهل لوط عم زن و دو دختر و دو داماد وی همه رهایی یافتند الا عجوزا مگر پیرزنی یعنی زن لوط عم که داخل بود فی الغابرین در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط عم بیرون آمد و گفت وا قوما بانگ بقوم میرسید ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگران را وامطرنا علیهم و بباریدیم بر ایشان مطرا بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش فساء پس بد است مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لآیة نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان وما کان اکثرهم و نبودند اکثر آن قوم مؤمنین گرویدگان که جز دو دختر لوط عم بقول اصح و دو داماد بقول بعضی بحضرت لوط علی نبینا و عم نگرویده بودند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست عزیز که هرگز خوار نشود الرحیم مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب بدروغ داشتند اصحاب الایکة المرسلین یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار و مباطی آورده که اصحاب ایکه قوم حرام بودند و جمعی دیگر داشتند شعیب و بلا و غیرهم و فالس حق سبحانه شعیب را علی نبینا و عم بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشان را شعیب که ای قوم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید انی لکم بدرستی که من شما را رسول فرستاده ام امین با امانت که جز صلاح شما نمیخواهم وما اسالکم و نمی طلبم شما را علیه بر تبلیغ وحی من اجر یاداشتی ان اجری نیست جزای من الا علی رب العالمین مگر بر آفریننده عالمیان اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را ولا تکونوا و مباشید من المخسرین از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بمیزان راست ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان ولا تعثوا فی الارض و تباهی مجویید در زمین ایکه به قتل و غارت

قصه اصحاب ایکه بطریق اختصار ایکه قوم حرام بود [illegible]

وغارت وقطع طریق مفسدین در حالتی که قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِي وحذر کنید
از عقوبت آنکسی که بقدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ وگروه پیشینیان را
قَالُوا گفتند اهل ایکه إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو کرده شدگان
یعنی از آنها که ایشان را مرّة بعد مرّة جادو بسیار کرده اند تا حدی که اثر عقل از ایشان محو شده
یا از آفریدگانی که ایشان را سحر باشد یعنی میان تهی اند ومحتاج بطعام وشراب وَمَا أَنْتَ
ونیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل
میکنی ودعوی رسالت از کجا آورده وَإِنْ نَظُنُّكَ وبدرستی که ما گمان می بریم ترا لَمِنَ الْكَاذِبِينَ
از دروغ گویان در دعوی خود فَأَسْقِطْ پس فرود آر وبیفکن یعنی خدای خود را بگوی تا
بیفکند عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پارهٔ از آسمان که در وی عذابی باشد إِنْ كُنْتَ اگر هستی
تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان که بر ما عذابی فرو خواهد آمد قَالَ گفت شعیب عم رَبِّي
أَعْلَمُ پروردگار من داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عبادت اصنام واحتکار
طعام وکم فروشی وسایر معاصی وعذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسید
واگر مهمال باشد اهمال نخواهد سه مهلت ده روز مظالم مبین • فتنه به بین دم
بدمش در کمین • اول حالش همه عیش است وناز • آخر کارش همه سوز وگداز
آورده اند که چون قوم شعیب عم در انکار واستکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت
شبانروز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بمثابهٔ که آب چاه وچشمهٔ ایشان بجوش آمد ونفسها
ایشان فرو گرفت وبدرون خانها در آمدند حرارت زیادت شد روی به بیشه نهادند
وهر یک در پای درختی افتاده از گرما پخته میشدند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد ونسیمی
خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شدند یکدیگر را آواز دادند که بیائید در زیر
سایه بان ابر آسایشی کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون
آمد وهمه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را عم فَأَخَذَهُمْ
پس فرا گرفت ایشان را عذاب يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظله وظله در لغت عرب سایه بان است
وآن ابر سیاه بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده وگفته اند چون حرارت ایشان بغایت
رسید حق سبحانه کوه را فرمان داد تا از جای خود برخاست وچون سایه بانی در هوا بایستاد
ودر زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند وبر ایشان فرود آمده همه

را هلاک کرد إِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز
بزرگ إِنَّ فِي ذَلِكَ بتحقیق که درین عذاب که از ابر آید آتش سوزان بیرون آید لَآيَةً هر آینه
نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ ونبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب ایکه
مؤمنان مراد همهٔ ایشان است چه مروی نیست که اهل ایکه کسی بشعیب عم گرویده باشد بخلاف
اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست
غالب کننده انبیا بر اعداء ایشان الرَّحِيمُ مهربان با انبیا ومتابعان ایشان این آخر قصص هفت
پیغمبرست که بر سبیل اختصار برای تسلیهٔ دل مبارک سید مختار عم درین سوره مذکور شده و
تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب شدند
وایشان نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ وبدرستی که قران لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
فرو فرستادهٔ پروردگار عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاد خدای بِهِ بقران الرُّوحَ الْأَمِينَ جبرئیل را
عَلَى قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل عم تلقین کرد ترا وتو فرا گرفتی از وی ودر دل خود نگاه داشتی
وحفص بتخفیف نزل ورفع حا ونون الروح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قران بر دل
تو وتو از وی اخذ کردی پس دل تو وعاء آن شد واین بمثابه آنست که گویا بر دل تو فرود آمده
لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا ومنذران
آن بلسان عرب بوده هود وصالح وشعیب واسمعیل بوده اند علی نبینا علیهم السلام وَإِنَّهُ وبدرستی
که ذکر قران یا نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده
ودر بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار
بنی اسرائیل کردندی وسخن ایشان آنکه در آن گفتندی قبول کرده حجت میدانستند حق سبحانه
فرمود که أَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مشرکان قریش را آيَةً نشانهٔ بر صحت قران یا نبوت محمد صلی الله
علیه وسلم أَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قران را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان
بنی اسرائیل که بکتب سالفه گذشته اند وشهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن وتحقق است
وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ واگر ما میفرستادیم قران را عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر بعضی از آنها که غیر عرب اند مر لغت عرب
فَقَرَأَهُ پس بخواندی آن اعجمی قران را عَلَيْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان واین دلیل زیادتی اعجاز
قران بودی که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت ونهایت بلاغت باشد بخواند مَا كَانُوا بِهِ
نبودی ایشان بدان قران مُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت

بعجم عبارتست یا اگر قران را باعجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم کافران نمیگرویدند که ما فهم نمیکنیم
ومعنی آن در نمی یابیم کذلک همچنین سلکناه درمی آریم انکار وعناد را فی قلوب المجرمین در دلهای
مشرکان مکه لا یؤمنون به نمیگروند بقران حتی یروا تا وقتی که ببینند العذاب الالیم عذابی دردناک
را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فیأتیهم پس بیاید آن عذاب بدیشان بغتة
ناگهان وهم لا یشعرون وایشان ندانند وقت آمدن آنرا فیقولوا پس بگویند هل نحن
منظرون آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا مارا مهلت دهند تا بگرویم وتصدیق کنیم افبعذابنا
آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند ومیگویند امطر علینا حجارة وائتنا بما تعدنا وحال آنکه
در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند افرأیت آیا دیدی ودانستی که ما ان متعناهم اگر برخوردار
دهیم ایشانرا سنین سالها ونهر کامی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان ما کانوا یوعدون
آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب ما اغنی دفع نکند عنهم از ایشان عذاب را ما کانوا
یمتعون آنچه بودند که بران برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیی ونعیم آن دافع عذاب ومانع
عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقاء شیخ حسن بصری
رح بود در کشاف آورده که میمون بن مهران روزی اورا در طواف خانه کعبه دریافت وگفت
مرا پندی ده شیخ این آیت برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد
وعظت وابلغت پند دادی وسخن را تمام کردی شعر جهان وفا نیست همدم فریب ٭
که از دل رباید قرار وشکیب ٭ نگر تا بجاهش نگردی اسیر ٭ بیفتی بآتش اندر چنین که آدم
کم کرد آید زراه ٭ نه مالت کند دستگیری نه جاه ٭ وما اهلکنا وهلاک نکردیم من قریة
اهل هیچ دیهی را الا لها مگر آنکه اهالی آنرا منذرون بیم کنندگان بودند ذکری از برای پند
دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند واز عذاب بترسانیدند وچون
تصدیق ننمودند وعناد وجحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وما کنا ونیستیم ما ظالمین
ستمکاره که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که رئی نام دارد
نزد محمد می آید وقران برو میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما تنزلت وفرود نیامد
به الشیاطین بقران دیوان وما ینبغی نشاید ودرخور نبود لهم مر ایشانرا فرود آوردن قران
وما یستطیعون ونتوانند وقادر نباشند بران چه شهب وملایکه ایشانرا از رفتن آسمان
مانع اند انهم بدرستی که ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملایکه لمعزولون دور

شدگان اند وکناره رفتگان فلا تدع پس مخوان مخاطب آن حضرتست ومراد غیر
او هر یک از امتان را میگوید مخوان ومپرست مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر
فتکون پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدگان وانذر وبیم کن خطاب خاص است
بآن حضرت میفرماید که بترسان از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود
را وآن حضرت بعد از نزول این آیت بکوه صفا بر آمد یکیک از خویشانرا ندا کرد وچون جمع شدند
فرمود که اگر گویم شمارا که در زیر این کوه جمعی سواران اند مرا تصدیق میکنید گفتند فرمود
که من بیم کننده ام شمارا از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر شده
متفرق گشتند وابو لهب بآزار وی برخواست واخفض وفرو گیر جناحک بال خود را یعنی
مهربانی وفروتنی واکرام کن لمن اتبعک مر آنرا که پیروی تو کرده است من المؤمنین از گرویدگان
فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو ومتابعت ننمایند فقل انی پس بگو که من بری
بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید یعنی بان مواخذه نخواهند کرد وتوکل وتوکل کن در
کفایت مهمات خود علی العزیز بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا الرحیم مهربان
که تواناست بر نصرت اولیا الذی یراک آنکه می بیند ترا حین تقوم آنهنگام که بر میخیزی
بنماز تهجد وتنها میگذاری وتقلبک ومی بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن را فی
الساجدین در میان نمازگذاران بقیام ورکوع وسجود وقعود وقتی که امامت ایشان میکنی
انه هو بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا بقول تو العلیم دانا بنیت تو هل انبئکم آیا خبر
کنم شمارا که بر که علی من بر هرکه از مردمان تنزل الشیاطین فرود آیند دیوان قبل ازین
ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن شیطان بر محمد صلی الله علیه وسلم بجهة عدم
تناسب وتجانس اینجا بیان میفرماید که تنزل فرود می آیند دیوان علی کل افاک بر هر
دروغ گوئی اثیم بزه کاری مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرا میدارند گوش را
بسخن شیاطین وفرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ ودیگر دروغها که با آن اضافه
میکنند واکثرهم کاذبون وبیشتر ایشان دروغ گویانند ودر انوار فرموده که بعضی اکثر
را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوف اند والشعراء وشاعران
مشرک چون ابن زبعری ومسافع وامیه ثقفی یتبعهم الغاوون پیروی ایشان
میکنند سفهاء عرب یعنی رواة ایشان در تفسیر از امام علم الهدی رح نقل کرده

که دو شاعر در باب حضرت رسالت و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته
میخواندند این آیت در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که ایشان فی کل واد در
هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان میشوند چون تشبیب و هزل و مطایبه
و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وانهم
و آنکه ایشان یقولون میگویند ما لا یفعلون آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود گواهی
میدهند و پیغامها ناداده بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل
جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول
این آیت حسان و ابن رواحه و جمعی از شعرای صحابه رض بجناب نبوت پناه آمده بموقف
عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت میترسم که بدین
وصف ببینم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود
و زبان خود و شعری که شما در شان کفار میگویید بر ایشان سخت تر است از تیر و این آیت نازل
شد که الا الذین آمنوا شعرا متبوع سفیهان و در همه وادی سرگردانند مگر آنها که ایمان
آوردند وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند یعنی بپیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
ستایش فرمودند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمودند وذکروا الله و یاد کردند خدای را
کثیرا بسیاری اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریص بر طاعت
و تنبیه از غفلت وانتصروا و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم
دیده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان بر ایشان رد کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
حسان را گفت اهج المشرکین فان جبریل معک حضرت حقایق پناه قدس سره در دیباچه
دیوان اول فرموده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون
شعرا را که سیاحان بحر شعر اند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن انداخته گاه را
در غرقاب بعد و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت
سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند بوسیله بادبان واذکروا الله کثیرا بساحل
خلاص و ناحیت نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است ع شاعران گرچه غاوی خوانند
در قرآن خدای • هست ایشان هم بقرآن ظاهر استثناء من • وسیعلم الذین ظلموا و زود

باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت پیغامبر بشعر که بعد از موت ای منقلب
ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود والله اعلم

سورة النمل بسم الله الرحمن الرحیم

طس در لباب
التفسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتداء کلام است پس دلالت ایشان بر
افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه بحا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارت است
بطهارت قدر الهی و سین بسناء عزت نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب
ایشان از ما سوی الله تلک این سوره آیات القرآن آیتهای قرآنست وکتاب مبین و آیتهای
کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احدی الصفتین
است بر دیگری قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند هدی و این
کتاب راه نماینده است وبشری و مژده دهنده للمومنین مر گرویدگان را الذین آنانکه
یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز بحدود و ارکان آن ویؤتون الزکوة و میدهند
زکوة اموال خود را بمستحقان وهم بالآخرة و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هم ایشان
یوقنون یقین میشوند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت ان
الذین بدرستی که آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای
ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشان یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم
صاحب فواید آورده که ایشانرا امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت راغب میشوند
و این حکم ختم و طبع دارد فهم یعمهون پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود
اولئک آن گروه الذین لهم آنانند که مر ایشانراست سوء العذاب بدی عذاب یعنی
عذاب بد در دنیا چون قتل و اسیر بروز بدر وهم بالآخرة و ایشان در سرای دیگر
هم الاخسرون ایشانند زیانکارتر بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وانک و بدرستی
که تو لتلقی القرآن تلقین کرده میشوی قرآنرا یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید
بتو من لدن حکیم از نزدیک خداوند راست کار علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت
موسی لاهله موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه
گم کرده بودند و زنش را مخاض پدید آمده و سرما دریافته انی آنست بدرستی که من دیدم نارا
آتشی افروخته سآتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی

از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه پرسم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعلهٔ
آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بآن فلما جاءها پس آنهنگام که
آمد موسی عم بنزدیک آن آتش دید نیٔ احراق افروخته اندر درخت سبز و گویند آتشی
بود محرق چون سایر آتشها و بیرون نقلست چون موسی آنجا رسید نودی ان بورک ندا کرده
شد بآن برکت داده باد من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی در بقعهٔ مبارکه یا هر که در طلب
آتش است یعنی موسی عم ومن حولها و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملایکه وسبحان الله و بگوی پاکست
خدای رب العالمین پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی این ندا شنید
گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستی که ندا کننده انا الله العزیز
خدای غالب الحکیم حکم کننده بصواب والق عصاک و بیفکن عصای خود را موسی علی نبینا و عم
عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فلما رآها پس چون موسی دید عصا را
که تهتز حرکت میکند باضطراب و هر طرف میرود کانها جان گویا که ماریست باریک تیز رو
در اول حال چون ماران خرد بود و در آخر اژدها شده در تفسیر امام ابو اللیث رح آورده
که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده و بهر وجه چون موسی این صورت
مشاهده نمود ولی روی بگردانید مدبرا در حالتی که گریزان بود از خوف آن ولم یعقب
و باز نگشت بار دیگر ندا رسید که یا موسی لا تخف ای موسی مترس از غیر من انی لا یخاف بدرستی
که منم نترسند لدی المرسلون نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را ترس در عاقبت
نیست تا از ان بترسند و بیا بلند رسید ستمکاران را الا من ظلم مگر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا
پس بدل کند و بجای آرد نیکویی بعد سوء بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فانی
غفور پس بدرستی که من آمرزنده‌ام تایبان را رحیم مهربان بر ایشان وادخل یدک و در آر دست
خود را فی جیبک در گریبان پیراهن خود پیراهن حضرت موسی علی نبینا و عم آستین
نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید و درخشنده
من غیر سوء بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص مبرا باشد موسی عم دست در گریبان برد
و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیت را ظاهر کن فی تسع آیات در جمله
نه آیت که معجزات تست و بعد بعثت رسالت الی فرعون وقومه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا
بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان فلما

جاءتهم پس چون بیاید بفرعون و قوم او آیاتنا دلایل قدرت ما و براهین رسالت
موسی مبصرة روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان هذا سحر مبین این جادویی
روشن است یعنی همه کس داند که این سحرست وجحدوا بها و منکر شدند مر این معجزها را
واستیقنتها و بیگمان بودند بدان انفسهم دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند که آن
آیتها از نزدیک خداوندست و سحر نیست و انکار میکردند ظلما از روی ستمکاری
وعلوا و بر بلندی و سرکشی فانظر کیف کان پس ببین که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباهکاران
که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت سو همه حالت مفسدان
ناخوش است. سرانجام اهل فساد آتش است ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم داود داود
بن ایشا وسلیمان و پسرش سلیمان را علما دانشی از احکام شرایع و وردی گفته که علم
کیمیا وقالا و گفتند بعد از عطای علم الحمد لله الذی ستایش و ثنا آن خدای راست که
بسبب دانش فضلنا افزونی داد ما را علی کثیر بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندگان گرویده
خود وورث سلیمان و میراث گرفت سلیمان داود از داود نبوت یا علم را و گفته‌اند ملک را
با آنکه قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود را علی نبینا و عم نوزده پسر بود
و هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاده در وی چند مسئله
یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد این مسایل جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد
داود عم فرزندان را جمع کرده و اخیار و اشراف را حاضر کرده آن مسئلها بر فرزندان عرض
فرمود که نزدیکترین چیزها کدامست و دورترین اشیا چیست و کدام است آنکه بدو انس
بیشترست و چیست آنکه وحشت از او افزون ترست و کدام اند دو قایم و دو مختلف و دو
دشمن و کدام امرست که آخر آن ستوده و کدام کارست که عاقبت آن نکوهیده است اولاد
داود عم از جواب عاجز آمدند سلیمان عم فرمود که اگر اجازت باشد من جواب بگویم
داود عم وی را دستوری داد و سلیمان گفت اقرب اشیا بآدمی آخرتست و ابعد اشیا
آنچه میگذرد از دنیا و انس اشیا جسد انسانست بارواح و وحشت اشیا بدنی خالی از روح
اما قایما ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری
که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است تندی در وقت غضب
و چون جواب سلیمان موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل به بفضل و کمال سلیمان

معترف شدند وداود مكبر وتسليم كرد وديكر روز وفات فرمود سليمان بر تخت نشست
وقال وكفت يا أيها الانسان اي مردمان عُلِّمْنا آموخته شديم ما منطق الطير كفتار مرغان از
جماعتي را از طيور لغاتيست كه بين نوع ايشان ازان فهم معاني واغراض ميكنند وآنچه
سليمان را عم آموختند آن بود كه فهم ميكند مرغان از يكديكر آورده اند كه روزي
سليمان علي نبينا وعم بلبلي ديد بر شاخي نشسته سرود ميجنبانيد وصداي ميكرد
اصحاب خودرا كفت ميدانيد كه اين بلبل چه ميكويد كفتند الله ورسوله اعلم سليمان فرمود
كه ميكويد من امروز نيم خرما خورده ام خاك بر سر دنيا وفاخته آواز داد فرمود كه
ميكويد كاشكي اين خلايق مخلوق نشدندي وهم از سليمان منقولست كه ورشان
ميكويد بزاييد براي مردن وبنا كنيد براي خراب شدن وطاوس ميكويد هرچه
بكني مكافات بيابي وهدهد ميكويد هركه رحم نكند بروي رحم نكنند وخطاف ميكويد
نيكي از پيش فرستيد تا نزديك خدا بيابيد وحمامه ميكويد سبحان ربي الاعلي ملاء سمايه
وارضه وقطا ميكويد هركه خاموش كند بسلامت ماند وطوطي ميكويد واي بركسي كه مطلق
ومقصود وي دنيا باشد وباز ميكويد سبحان ربي العظيم وبحمده وصرد ميكويد استغفار
كنيد اي كناهكاران وحدا ميكويد كل شيء هالك الا وجهه وهزاردستان ميكويد سبحان
الله الخالق الدايم وغراب نفرين ميكند بر عشار ودر وسيط باسناد خود نقل
ميكند از ابن عمر رض كه از حضرت رسالت صلعم پرسيدند كه خروس در فرياد خود چه
ميكويد فرمود اذكروا الله يا غافلون وهم در وسيط از ابن عباس رض نقل ميكند كه چكاوك
در صفير خود ميكويد بار خدايا لعنت كن بر دشمن محمد ودشمن آل محمد وسار ميكويد خدايا
انت تو قوت روز بروز ميخواهم يا رازق ودراج ميكويد الرحمن علي العرش استوي
القصه دانستن زبان مرغان معجزه سليمان عم بود ازان سبب فرمود كه منطق الطير
القصه بما در آموختند وأوتينا وداده شديم يعني مارا عطا كردند من كل شيء از هر چيزي
كه بدان محتاج بوديم إن هذا بدرستي كه اين عطا لهو الفضل المبين او افزونيست اشكارا
كه بر هيچكس مخفي نيست آورده اند كه سليمان را تختي بود كه هيچكس را از سلاطين نبوده در موضع
آورده كه بر يمين تخت او دويست هزار كرسي بود براي اكابر انس وبر يسار آن دويست
هزار ديكر براي اشراف جن وبر جانب راست سليمان عم سيصد پنج منبر نهادندي

قصه سليمان عم دانستن زبان مرغان وقصه نمل وبلقيس

واحبار آدميان بران نشستندي وبر چپ او بهمين عدد منبرها بودي واحبار جنيان
بران قرار كرفتندي ومرغان بر زبر سروي پر در پر بافتندي واحبار سخن خو كفتندي وجن
وانس بر كرسيها استماع كردندي وسليمان بر بالاي تخت بودي وحشر لسليمان وجمع كرده شد
براي سليمان جنوده لشكرهاي او من الجن از ديوان والانس وآدميان والطير ومرغان
فهم پس اين لشكر يوزعون باز داشته شدندي بوقت سير او با نداشته بودندي تا همه در هم
پيوندند امام راغب در تفسير خود آورده كه با وجود كثرت عدد مهمل وپريشان نبودند بلكه
ضبط وربط ايشان بمرتبه بود كه هيچكس از لشكريان از مقر مقرر خود پيش وپس نتوانستي
رفت ودر كشاف واكثر تفاسير هست كه لشكركاه او صد فرسخ در صد فرسخ بوده بيست وپنج فرسخ
براي لشكر جن ومثل آن براي انس وماندان براي طيور وموازي آن براي وحش وفي جمله وي بساطي
بافته بودند يك فرسخ در يك فرسخ از ابريشم وتخت او در ميان بساط نهادندي واكابر واشراف
بر كرسيها كه بر حوالي تخت بودي نشستندي وباد آنرا برداشتي وبر وزني يكماهه راه ببردي
روزي از ولايت شام بطرف يمن توجه نموده رفتند حتي اذا اتوا تا وقتي كه بيامدند علي
واد النمل بر وادي نمل يعني از زبر آن وادي كه در جنوبي طايفست در آمدند قالت نملة كفت
مورچه لنكه او را منذره يا طاحنه يا ملاحنه يا خرمي نام بود ودو بال داشت ودر كشف
ثعالبي آورده كه برابر خرشي بوده در بزركي ودر زاد المسير بعظم نعجه كفته ودر اخفاق مساوي
كرك واو مهتر مورچكان آن وادي بود چون لشكر سليمان را عم ديد بر بلندي بر آمد وكفت
يا ايها النمل اي مورچكان ادخلوا در آييد مساكنكم در مسكنهاي خود لا يحطمنكم تا نكه در هم
نشكنند شمارا سليمان وجنوده سليمان ولشكرهاي او مراد انيكه لشكر از حطم مورچكان
از توقف بحيثيتي كه عرصه تلف شوند وهم ولشكريان سليمان لا يشعرون ندانند كه شمارا
پايمال ميسازند آورده اند كه باد اين سخن را از سه ميل راه بسمع سليمان علي نبينا وعم رسانيد
فتبسم پس تبسم كرد ضاحكا در حالتي كه متعجب بود من قولها از كفتار آن مور وكويند شادان
وخرم بود بادراك مقاله نمل آورده اند كه او را طلبيد وكفت اي مورچه ندانستي كه لشكر
من ستم نكنند كفت دانستم اما من مهتر اين قوم مرا از نصيحت ايشان چاره نيست كفت لشكر من
بر هوا بودند چكونه قوم ترا پايمال كردندي جواب داد كه غرض من ازين بود كه بريشان شكسته
شوند مراد آن بود كه مبادا كه نظر بدبدبه وكوكبه تو كنند وبنظاره لشكر تو مشغول

ف: كه موري چكان هم در زيرك باري تعالي انده

شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان کردند یا مملکت تو بینند
و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دینی مبغوضه گشت در کشف الاسرار آورده که سلیمان
عم از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یک چهل
هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار سوار گفت جمله لشکر خود را بمن عرض نمای
جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار کردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا
بجز خدای کسی حال ما نداند آنگه گفت که ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو
گفت باد را مرکب ما ساخته اند غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد
یعنی هر چه ترا دادند از مملکت دنیی چون باد است در آید و نپاید و درین معنی گفته اند
زبر باد رفتی سحرگاه و شام • سریر سلیمان علیه السلام • بآخر ندیدی که بر باد رفت • خنک آنکه با دانش و داد رفت •
سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک عالم آورد فقال و گفت رب
اوزعنی ای پروردگار من مرا الهام ده ان اشکر بآنکه شکر گویم نعمتک التی آن نعمتی را که بمحض کرم انعمت
علی انعام کردی بر من وعلی والدی و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم
راجع بوی بود وان اعمل صالحا و بآنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود ترضیه بپسندی آنرا و
ادخلنی در آر مرا برحمتک ببخشایش خود فی عبادک الصالحین در میان بندگان ستوده خود به بهشت
در بحر الحقایق تشبیه کند وادی نمل را بهواء نفس حریص بر دنیی و نملهٔ منذره بنفس لوّامه
و سلیمان را بقلب و مساکن را بحواس خمس و از تامل درین قصه بر سالک سخن دان که زبان مرغان
هوای عشق میشناسد ظاهرست
چون ندیدی دمی سلیمان را • تو چه دانی زبان مرغان را
آورده اند که درهمین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو
سازد آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان
عم بر تخت بود ناگاه فرجه در مظلهٔ طیور پدید آمد آفتاب بر وی افتاد نگاه کرد موضع
هدهد خالی دید بتفحص در آمد وتفقد الطیر و باز جست مرغان را هدهد در میان نبود
فقال پس گفت ما لی چیست مرا که در خیل طیر لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را آیا چشم من
بر وی نمی افتد ام کان یا هست من الغائبین از غایب شدگان این مجمع لاعذبنه هر آینه عذاب
کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عذابا شدیدا عذابی سخت که پرهاء او را بر کنم و او را در آفتاب
افکنم یا میان او و جفت او جدایی حکم کنم یا او را با ضد او در قفس محبوس سازم یا از خدمت

خود برانم اولاذبحنه یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان اولیأتینی یا بیاید بمن بسلطان
مبین بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فمکث پس درنگ کرد هدهد غیر بعید
زمانی نه دیر و دور و باز آمد سلیمان عم با او معاتبه آغاز نهاد فقال پس گفت هدهد
احطت مشاهده کردم و رسیدم بما لم تحط به بآن چیزی که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده
وجئتک و آمدم بتو من سبإ از شهری که آنرا سبا گویند بنبإ یقین بخبری محقق یعنی از سبا خبری
بتو آورده ام و خبر آنست که در هوا بسر هدهدی رسیدم که از آن ولایت بود و با من از عظمت
پادشاه خود و خوبی سواء آن دیار تقریر کرد و سر مشاهدهٔ آن نمود رفتم و دیدم سلیمان
عم پرسید پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد گفت انی وجدت امرأة
بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تملکهم پادشاهی میکند اهل
سبا را واوتیت و داده شده است آن زن را من کل شیء از هر چیزی که پادشاهان را
بکار آید و لها و مر آن زن را عرش عظیم تختی بزرگست بنسبت با او یا با تختهاء سلاطین
دیگر آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد گز در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر
و نقره ساخته مکلل بجواهر وجدتها یافتم آن زن را وقومها و گروه او را که انبوهی
جهل یسجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند من دون الله بجز خدای
وزین و بیاراسته است لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای ایشان را
از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فصدهم پس باز داشته است دیو سرکش ایشان را
عن السبیل از راه راست فهم پس ایشان لا یهتدون راه نمی یابند بطریق حق و شیطان
ایشان را از راه راست باز میدارد الا یسجدوا تا سجده نکنند لله مر خدای را الذی آن
خدایی که بتوانایی یخرج الخبء بیرون می آرد پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها
یعنی قطرات امطار را از آسمان ظاهر میگرداند و نباتات را از زمین اخراج میکند
ویعلم و میداند ما تخفون آنچه پنهان دارند اهل مکان در دلهاء خود وما تعلنون
و آنچه آشکارا سازند بزبانهاء خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب بخواند یعنی آنچه
شما پنهان و آشکارا کنید الله خدای بحق لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر
او رب العرش العظیم پروردگار عرش عظیم است آن عرش که محیطست بکرسی و کرسی احاطه
کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود

چه نسبت است سها را با آفتاب درخشان • این سجده هشتم است بقول امام اعظم
و نهم بقول امام شافعی رح و در فتوحات این سجده سر خفی میگوید و موضع سجود مختلف
فیه است بعضی بعد از قرائت وما یعلنون سجده میکنند و برخی بعد از تلاوت رب
العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش را تمام رسانید قال گفت سلیمان
علیه السلام سَنَنظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که در این سخن أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی أَمْ كُنتَ
یا بودی مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان پس سلیمان نامه نوشت و گفت اذْهَب بِّكِتَابِي هَٰذَا
ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان
عَنْهُمْ از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فَانظُرْ پس ببین که ایشان مَاذَا
يَرْجِعُونَ بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب گفتن بچه نوع با یکدیگر رجوع میکنند
و سخن را بر چه قرار میدهند ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل بن الیشرح
بن مالک بود و چهل سال پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او با جن صحبت
افتاد و فارعه جنیه و در عین المعانی گفته که بلقمه بنت شیصبان ازو بلقیس
حاصل شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددکاری
کردند و برای او تختی نیک ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون
هدهد خبر او بسلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید وی نامه نوشت و مهر فرموده
بهدهد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در محلی که بلقیس بر تخت
بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز در آمد و همه دیدند در روی میگریستند
نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت
و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر سینه او افکند بلقیس
بر جست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر
شدند نامه در دست بیرون آمد و متوجه ایشان شد قَالَتْ گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای
گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته
بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بود یا بسبب آنکه او زنده
آن مرغ بود و این امر غریب ایشانست یا جهت آنکه مهر داشت امام قشیری رحمه الله فرموده
که بزرگ بدان واسطه بود که در وی طمع ملک نبود بلکه دعوت بمالک الملک بود و گفته اند

چون مضمون نامه نام خداوند تعالی بود پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد
ای نام تو بهترین سرآغاز • بی نام تو نامه کی کنم باز • آرایش نامهاست نامت • و آسایش
سینها کلامت • القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند
که آنکه آورده اند فرمود که إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِن سُلَيْمَانَ از نزدیک سلیمانست وَإِنَّهُ
و بدرستی که مضمون او اینست که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید
و گردن مکشید وَأْتُونِي و بیایید بمن مُسْلِمِينَ گردن نهادگان و فرمان برندگان چون
قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی
بسیار دارد حال بریشان بگردید و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس
يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که
هر یکی بر ده هزار کس حکم داشتند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که أَفْتُونِي فتوی دهید
مرا فِي أَمْرِي در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد با من بگویید مَا كُنتُ نیستم من
قَاطِعَةً أَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری را حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا شما نزد من حاضر گردید
یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمیکنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما
خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی همه قوت داریم و
عدت هم لشکر و هم شجاعت وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و کار مفوض بتست و رای رای تو فَانظُرِي
پس در نگر و ببین مَاذَا تَأْمُرِينَ تا چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه
اگر جنگ خواهی نبرد آوریم • دل دشمنان را بدرد آوریم • و گر صلح جویی ترا بنده ایم
بتسلیم حکمت سر افکنده ایم • چون از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند پسندید
و گفت ما را مصلحت جنگ نیست چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند جانها
و اموال ما عرصه تلف میشود کما قال الله تعالی قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستی که پادشاهان
إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی
خراب کنند وَجَعَلُوا و گردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار
و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر گیرند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین میکنند تاکید
قول اول است وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ بدرستی که من فرستنده ام إِلَيْهِم بسوی سلیمان
و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که مقدمه صلح است فَنَاظِرَةٌ نگرنده ام که آیا انجام بچه چیز

يرجع المرسلون باز ميكردند فرستادكان من اكر هديه مرا قبول كند ملكست والا پيغمبر در كشاف آورده كه پانصد غلام را لباس كنيزان پوشانيد و پانصد جاريه
را نيز غلامان بر آراست و هزار خشت زر بر و تاجي از زر مكلل بدرّ و ياقوت و مقداري
مشك و عنبر و حقه در روي دري ناسفته و مهره مجزع كج سفته فرستاد و
منذر بن عمرو را با يكي ديكر از اشراف قوم برفتن مقرر كرد و فرمود كه اي منذر
نيكو احتياط كن اكر بچشم غضب در تو نكرد نترسي كه او پادشاه است و اكر بتازه روئي
و خوش خويي با تو سخن كند بدانكه پيغمبرست و دليلي ديكر بر نبوت او آنست كه ميان غلامان
و جواري تميز كند و كوهر ناسفته را سوراخ كند و مهره كج سفته را رشته كشد
ايشان هدايا برداشته متوجه شدند و هدهد كيفيت حال عرض كرد سليمان
عم بفرمود تا ديوان خشتها از زر و نقره ساختند و ميداني را كه هفت فرسخ طول
او بود بدانها فرش انداختند و در روز رسيدن منذر مراكب بحري و بري بر
جوانب ميدان بداشتند و هر يك از آدميان و پريان و ديوان و سباع و وحوش و هوام
جدا كانه صف بر كشيدند و مرغان در روي هوا پر در پر بافتند
با صد هزار ديده فلك در هزار قرن • مجلس بدان تكلف و خوبي نديده بود
منذر بكناره ميدان رسيده و آن فرش و اساس و آرايش ديده از هدايا خويش
شرمنده شد و چون پيش تخت سليمان عم رسيد آن حضرت با روي تازه تبسم كرده
وي را پرسش فرمود و امر كرد كه حقه را بيارد كه در روي دري ناسفته و مهره كج
سفته است پس ارضه را فرمود تا در عنه سوراخ كرد و دوده را حكم كرد تا رشته
در دهان كرفته بر سوراخ آن مهره بكذشت و رشته در وي كشيد و آب طلبيده غلمان
و جواري را فرمود كه از غبار راه روي بشويند مردان آب برداشته في الحال روي
شستن آغاز كردند و زنان آب از دستي بر دستي ديكر ريختند بدين نكته ميان
ايشان امتياز فرمود و هديه ايشان رد كرد چنانچه حق سبحانه فرمود فلما جاء سليمان
پس آن هنكام كه آمد رسول بلقيس بسليمان و هديه آورد قال أتمدونن كفت آيا مدد
ميدهيد مرا بمال بخواسته و حال آنكه مال من از همه كس بيشترست فما آتاني الله پس آنچه
عطا كرد مرا خداي از ملك و نبوت و علم خير مما آتاكم بهترست از آنچه بشما داده از متاع

دنيا بل أنتم بلكه شما بهديتكم تفرحون بهديه خود شاد ميشويد و مي نازيد زيرا كه جز حبات
دنيا مطمح نظر همت شما نيست • انكه پروا نكند جانب علوي چو هماي • دنيا اندر نظر
همت او مردارست ارجع إليهم اي رسول باز كرد بسوي بلقيس و قوم او و بكوي تا بيايند و اكر
نيايند فلنأتينهم بجنود پس هر اينه بياريم بديشان لشكرها كه از غايت كثرت و قوت
لا قبل لهم طاقت مقاومت نباشد ايشانرا بها با آن لشكرها ولنخرجنهم و هر اينه بيرون
كنيم ايشانرا منها از بلده سبا أذلة در حالتي كه بي حرمت و بي عزت باشند وهم صاغرون
و ايشان خوار شده كان شوند و اسيران منذر باز كشت و تمام احوال باز نمود بلقيس تهيه راه
كرده تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نكهبانان بران كماشت و در خانه قفل كرده
كليد برداشت و با لشكر متوجه پايه سرير سليمان شد ديوان خبر يافته انديشيدند كه چون
سليمان عم بلقيس را ببيند با كمال حسن و جمال عقل البته بازدواج ميل كند و او ميل سليمان را
بسر اين جن اطلاع دهد و كار بر ما بتنك آيد صلاح آنست كه طعنه زنيم بجمال و كمال
او تا عيب او در دل سليمان نشسته بدو توجه نكند پس بعضي از اشراف جن پيش تخت
آمده بموقف عرض رسانيدند كه عقل بلقيس قصوري تمام دارد و كلام او از منهج صواب
منحرف ميكردد و پاي او مانند سم حمارست انكشت ندارد سليمان عم در انديشه آفتاد و قول
خواست كه عقل او را آزمايش كند قال يا أيها الملأ كفت اي كروه بندكان أيكم كدام شما
يأتيني بعرشها مي آرد تخت بلقيس را قبل أن يأتوني پيش از آنكه بيايند مسلمين مسلمان چه
هركاه مسلمان آمدند كرفتن تخت او روا نيست مكر برضاء او و غرض آن بود كه آن تغير
دهد و از وي برسد كه سرير توهست يا ني و بجواب آن بر عقل او وقوف يابد قال عفريت
كفت ديو پليد ناخوش من الجن از قوم جن نام او ذكوان يا صخر أنا آتيك به من بيارم بتو
آنرا قبل أن تقوم پيش از آنكه برخيزي من مقامك از مقام خود يعني مجلس حكومت و سليمان عم
تا نصف النهار در مجلس حكم نشستي وإني عليه و بدرستي كه من بر حمل آن تخت لقوي توانا ايم
أمين و امينم بر جواهر او يعني در آن خيانت نكنم و بامانت بتو رسانم سليمان عم فرمود كه زود
تر ازين خواهم قال الذي عنده كفت آنكسي كه نزديك او بود علم دانشي من الكتاب از كتب منزله يعني
كتب الهي خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آنكس خضر بوده عم يا ضبه كه ابو القبيله است
و در تيسير آورده كه بنو ضبه اين دعا دارند كه من عنده علم الكتاب بدو راست و كفته اند

حضرت سليمان بود عم يا مردي مستجاب الدعوة كه اورا مليخا كفتندي ياذو النون
يا اسنطوع يا ملكي كه مويد سليمان بوده يا ملكي كه دفتر مقادير بدست اوست يا جبرئيل
عم وبران تقدير كه يكي از ملايكه باشد مراد از كتاب لوح محفوظ است واشهر آنست كه آصف
برخيا وزير سليمان بود كفت انا آتيك به من بيارم تخت بلقيس را بتو قبل ان يرتد اليك پيش از آنكه
باز كردد اليك بسوي تو طرفك چشم تو يعني چون در چيزي نكري تا چشم از آن بر داري
من تخت را حاضر كنم سليمان دستوري داد واو بسجده در افتاد كفت يا حي يا قيوم كه بعبري
آهيا شراهيا باشد وبقول بعضي كفت يا ذا الجلال والاكرام وبر هر تقدير چون دعا كرد
تخت بلقيس در موضع خود بزمين فرو رفت وطرفة العيني را پيش تخت سليمان از زمين
بر آمد ودر وسيط فرموده كه حق سبحانه آنجا او را اعدام كرد ونزد سليمان ايجاد كرد فلما
رآه پس آنهنكام كه سليمان ديد آن تخت را مستقرا عنده قرار يافته نزديك او قال هذا كفت اين
كرامت من فضل ربي از فضل آفريدكار منست ليبلوني تا بيازمايد مرا كه در مثل اين
امور ءاشكر آيا شكر ميكنم ام اكفر يا ناسپاسي پيش مي آرم ومن شكر وهر كه سپاس داري
كند نعمت خدايرا فانما يشكر پس جز اين نيست كه سپاس ميدارد لنفسه از براي نفس خود
چه شكر موجب دوام نعمتست وسبب مزيد آنست ومن كفر وهر كه كفران ورزد فان ربي پس
بدرستي كه پروردكار من غني بي نيازست از شكر كذاري وناسپاسي مردمان كريم كرم كننده
با نعام بر مستحقان قال نكروا كفت سليمان عم كه بكردانيد لها براي بلقيس عرشها
تخت او را يعني هيأت وشكل او را تغير دهيد بران وجه كه اعلي را باسفل آريد ومقدم
را موخر سازيد يا جواهر را تبديل كنيد اخضر بجاي احمر وابيض در موضع اصفر وضع
كنيد ننظر تا بنكريم ما كه بعد از سوال از وي اتهتدي آيا راه مي يابد ومي شناسد تخت خود را
ام تكون يا باشد من الذين لا يهتدون از آنانكه راه نمي يابند بچيزها ونمي شناسند فلما جاءت پس آنهنكام
كه آمد بلقيس بنزد سليمان وتخت او پيش تخت سليمان نهاده بود قيل كفتند او را اهكذا
آيا اينچنين است عرشك تخت تو قالت كفت كانه هو كوييا كه اين آنست جزم نكفت كه همان
جهت آنكه احتمال داشت كه تختي باشد مثل تخت او واين از كمال عقل بود پس كفت واوتينا العلم
وداده اند ما را علم بر كمال قدرت الهي وصحت نبوت سليمان من قبلها پيش ازين معجزه وكنا مسلمين
وهستيم ما كردن نهادكان حكم وي را وصدها وباز داشت خداي بلقيس را بمدد توفيق كانت

تعبد از آن چيز كه بود كه مي پرستيد آنرا من دون الله بجز خداي يعني آفتاب را انها كانت
بدرستي كه بلقيس بود من قوم كافرين از كروه ناكرويدكان آورده اند كه سليمان عم جهت
امتحان پاي وي قصري بنا كرده بود وزمين آنرا از آبكينه سفيد صافي ساخته ودر
زير آن آب در آورده وماهيان در آنجا افكنده چنانچه صحن آن خانه همه آب مينمود پس سرير
سليمان در ميان قصر نهادند وبلقيس را طلبيدند چون بدان كوشك رسيد قيل لها كفتند
مر ورا ادخلي الصرح در آي ساحت اين قصر فلما رأته پس چون بديد زمين قصر را حسبته لجة
پنداشت آنرا آب بسيار وكشفت عن ساقيها بر كشيد دامن جامه از هر دو ساق خود تا پاي در آب
نهد سليمان ديد كه پاي او بپاي آدميان مي ماند قال كفت اي بلقيس جامه بر مكش انه بدرستي
كه آنچه تو آب مي پنداري صرح ممرد عرصه ايست ساده وهموار من قوارير از آبكينه قالت رب
كفت بلقيس كه اي آفريدكار من اني ظلمت بدرستي كه من ستم كردم نفسي بر نفس خود بپرستش
آفتاب واسلمت واسلام آوردم مع سليمان با سليمان يعني بر دست او وتسليم شدم لله مر خداي را
رب العالمين پروردكار عالميان ودر تزويج سليمان عم وي را ومال كار او سخن بسيار كفته اند
در جواهر التفسير تفصيل آنها مذكورست صاحب تاويلات فرموده كه چه مانندست هدهد
بقوت متفكره وسبا بمدينه جسد وسليمان بدل وبلقيس بنفس ومن عنده علم الكتاب
بعقل فعال وعرش بلقيس بطبيعت بدينه وتطبيق حكايت مفوض بفهم درست است
آنكس كه ز شهر آشنايست . داند كه متاع ما كجاييست ولقد ارسلنا وهر اينه ما فرستاديم الي ثمود
بسوي قبيله ثمود اخاهم صالحا برادر ايشان صالح را ان اعبدوا الله بآنكه بپرستيد خدايرا فاذا هم
پس آنكاه ايشان فريقان دو كروه شدند مومن وكافر يختصمون وبجنك وخصومت در آمدند
با يكديكر ومخاصمه ايشان در سوره اعراف رقم ذكر يافته وچون كافران بوقت خصومت
ملزم شدند كفتند بيار اي صالح آنچه ما را وعده ميكردي از عقوبات قال يا قوم كفت صالح
كه اي كروه من لم تستعجلون چرا شتاب ميكنيد بنزول عذاب قبل الحسنة پيش از توبه
يعني تاخير ميكنيد در آن آورده اند كه ثمود ميكفتند كه چون عذاب ببينيم آنكاه توبه
كنيم صالح علي نبينا وعم فرمود كه لولا تستغفرون چرا استغفار نميكنيد بايمان وتوبه
از خداي آمرزش ميطلبيد لعلكم ترحمون شايد كه شما رحم كرده شويد وعذاب فرود نيايد
قالوا اطيرنا بك كفتند فال بد كرفتيم بتو وبمن معك وهر كه با تست از مومنان كه تا تو آغاز

دعوت کرده شاید و محنت روی بما آورده و جدایی در میان ما افتاده **قال طائرکم** گفت صالح که فال شما از خیر و شر **عند الله** نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما کمتوبست نزدیک خدای بحکم ازلی و بحسب من متبدل نگردد قلم بر نیک و بد خلق در ازل رفتست. بگفت و گوی خلایق دگر نخواهد شد **بل انتم قوم تفتنون** بلکه شما گروه آزموده شدید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی **وکان فی المدینة** و بودند در شهری که صالح عم می بود از زمین حجر **تسعة رهط** نه نفر از اشراف قوم و ایشان از جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و کویند نام او هرج بوده مباشر عقر ناقه بودند **یفسدون** تباهی میکردند بکفر و معاصی **فی الارض** در زمین حجر **ولا یصلحون** و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند **قالوا** گفتند با یکدیگر **تقاسموا بالله** و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند **لنبیتنه** هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح **واهله** و بر کسان او و میکشیم و بعد از آن **ثم لنقولن** پس میگوییم **لولیه** ولی حرن او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشتست است گوییم **ما شهدنا** حاضر نبودیم **مهلک اهله** هلاک کردن کسان او و او را حفص بکسر لام خوانده یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم **وانا لصادقون** و بدرستی که ما راست گویانیم **ومکروا مکرا** و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعه که صالح را بکشیم و بعد از آن ولی دم او را گوییم که نکرده ایم و خبر نداریم **ومکرنا مکرا** و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر بدیشان رسانیم با آنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم **وهم لا یشعرون** و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن آورده که صالح عم مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان نه تن گفتند که وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگرست ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب بدان غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل عم بمردند **فانظر کیف کان** پس بنگر که چگونه بود **عاقبة مکرهم** سرانجام مکر ایشان **انا دمرناهم** و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار **وقومهم** و بلیغی

قوم ایشان را **اجمعین** همه بصیحه **فتلک بیوتهم** پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آن را **خاویة** در حالتی که خالی و خرابست **بما ظلموا** بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند **ان فی ذلک** بدرستی که در آنچه با ثمود کردیم **لآیة** هر آینه عبرتیست **لقوم یعلمون** مر گروهی را که دانند و متعظ شوند **وانجینا الذین آمنوا** و برهانیدیم آنان را که گرویدند بصالح **وکانوا یتقون** و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتست **ولوطا** و یاد کن لوط بن هاران را عم **اذ قال** چون گفت **لقومه** مر قوم خود را **اتأتون الفاحشة** آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه **وانتم** و حال آنکه شما **تبصرون** میدانید زشتی آن را یا می بینند از یکدیگر مباشرت آن را یعنی بر طریق اعلان میکنید و آن افحش است **ائنکم** آیا شما **لتأتون الرجال** می آیید بمردان **شهوة** از روی شهوت **من دون النساء** بجز زنان که برای شهوت مخلوق شده‌اند **بل انتم** بلکه شما **قوم تجهلون** گروهی مردمید که نمیدانید عاقبت فعل خود را **فما کان** پس نبود **جواب قومه** جواب قوم لوط **الا ان قالوا** مگر آنکه گفتند با یکدیگر **اخرجوا آل لوط** بیرون کنید کسان لوط را با لوط **من قریتکم** از دیه خود که سدوم است **انهم** بدرستی که ایشان **اناس یتطهرون** مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند **فانجیناه** پس نجات دادیم لوط را **واهله** و کسان او را یعنی دختران او را **الا امرأته** لیکن زن او **قدرناها** قضا کردیم بودن او را **من الغابرین** از باقی ماندگان در عذاب **وامطرنا** و بارانیدیم **علیهم** بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن موتفکات **مطرا** بارانی از سنگ **فساء** پس بد بارانیست **مطر المنذرین** باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند **قل الحمد لله** گفتیم لوط را عم که بگو ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره **وسلام علی عباده** و سلام بر بندگان او **الذین اصطفی** آنانکه برگزیده است ایشان را بعصمت و نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست که ما مور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلعم که چون حق سبحانه در این سوره فصلها که دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبرا چون قصه سلیمان و مشتملست بر هلاک اعدا و نصرت

اولیا چون قصهٔ صالح و لوط علیهما السلام بوی فرستاد و وقوف بران نعمتی
بزرگست پس حمد الحمد لله امر کرد و بسلام بر بندکان کزین که انبیا اند یا صحابه کبار
آن حضرت رض یا اهل قران یا عامهٔ مومنان و کفته اند اهل اسلام اند که دل
ایشان سالم است از خبث علایق و سر ایشان خالی از فکر خلایق امروز سلام بواسطه
شنوند و فردا سلام بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم
هر بنده که او کشته مشرف بسلامت البته شود خاص بتشریف سلامت لطفی کن و
بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت ءالله آیا خدای بحق
خیر بهترست اما یشرکون یا آنکه انبا میکنند مشرکان یا شریکان عاجز که میکنند
الخبز والعاشرون من اجزاء التبین امن خلق السموات والارض یا آنکس که بوجود
بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وانزل لکم و فرستاد برای شما
من السماء از آسمان یا ابر ماء آبی فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب عدول
از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعلست بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم باب
باران حدائق بوستانها دیوار بست ذات بهجة خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته
و زیبا ما کان لکم نیست و نرسد شمارا ان تنبتوا آنکه برویانید شجرها درختان از
بوستانها ءاله آیا هست یعنی نیست معبودی مع الله با خدای بحق که یاری دهد
او را درین افعال زیرا که او منفردست بخلق و تکوین بل هم بلکه ایشان یعنی مشرکان
قوم یعدلون کروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شریکی میآرند بخدای و او را
عدیل اثبات میکنند امن جعل الارض آیا عدیل ایشان بهترست یا کسی که کردانیده زمین
را قرارا قرارکاه آدمیان و دواب وجعل خلالها و پیدا کرد در میانهاء زمین
انهارا جویهاء آب وجعل لها و بیافرید برای استحکام زمین رواسی کوهها بلند
که درو معادن متکون کرد و از حضیض او چشمها منفجر شود وجعل و کرد
بین البحرین میان دو دریای عذب و ملح یا دو خلیج فارس و روم حاجزا مانعی که
بیکدیکر مختلط نشوند ءاله آیا هست خدای یعنی نیست مع الله که در آفرینش اشیا
ممدّ او باشد بل اکثرهم بلکه بیشتر اهل شرک لا یعلمون نمیدانند تفرد صفت او در خلق
اشیا لاجرم بشریک قایلند و آیا شریک ناتوان ایشان بهترست امن یجیب المضطر یا کسی

که اجابت کند فرو مانده را اذا دعاه چون بخواند او را مضطر کسی را کویند که او را
هیچ حیله و وسیله نباشد مکر حق سبحانه و کفته اند مضطر کسی است که دل
از هستی خود بر داشته باشد یون غریق بحر یا کم شده در بیابان بی پایان یا
بیمار نا امید از صحت شیخ داود عمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار
کفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ کفت تو دعا کن که مضطری و اجابت
بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز تو بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارکان
دوست میدارد آن نیاز مرغی بود ست و درد کان چنان لطیفی بسخن کفار کرد
هر کجا دردی دوا آنجا رود هر کجا فقری نوا آنجا رود بیش حق یک ناله از
روی نیاز به که عمری بی نیاز اندر نماز پس چون نیازمندی بیچاره
دعا کند حق سبحانه اجابت فرماید ویکشف السوء و برداند بدی را یعنی دفع کند از وی
او را بلاید ویجعلکم آیا بت بهترست یا آن خدایی که کرداند شما را خلفاء الارض خلیفکان
در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما
در آرد ءاله مع الله آیا خدای دیکرست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست
و نشاید قلیلا ما تذکرون اندکی پند می پذیرید یا خدای را اندک یاد میکنید و کفته اند
مراد بقلة عدم است یعنی یاد نمیکنند نعمتهای خدای تعالی و پرستش بتان میکنند آیا
ایشان بهترند امن یهدیکم یا کسی که راه مینماید شما را فی ظلمات البر والبحر در تاریکیها
بیابان و دریا ومن یرسل الریاح و کیست که میفرستد بادها را بشرا مژده دهندکان بین
یدی رحمته پیش از رحمت او که بارانست ءاله مع الله آیا باشد خدای دیکر با خدای
بحق یعنی نتواند بود تعالی الله برترست خدای و برتر عما یشرکون از آنچه انباز میکنند
کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریکی بهتر
باشد امن یبدؤا الخلق یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آرد ثم یعیده پس باز
آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی بر انکیزد در قیامت ومن یرزقکم و آنکه روزی
دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین به نبات یا با سباب سماوی
و ارضی شما را روزی بخشد ءاله آیا خدای هست مع الله شریک با خدای که این کار
تواند کرد قل هاتوا بکو بیارید برهانکم حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله قادر است بر این

قدرت ندارد ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه الهی دیگر هست چه
کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قل بگو ای محمد لا یعلم
نمیدانند من فی السموات والارض هر که در آسمان و زمین است الغیب نا آمده و پوشیده را الا الله
لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص او ست علم شامل نیز بدو اختصاص
دارد وما یشعرون و نمیدانند مشرکان ایان یبعثون که کدام وقت بر انگیخته خواهند شد
بل ادارک بل بمعنی هل است و در لباب گوید بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد
یعنی در هم نرسید و کامل نشد علمهم دانش ایشان فی الاخرة در وقوع آخرت یعنی
ندانستند آخرت را کما ینبغی بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند منها از وقوع آن
بل هم منها بلکه ایشان از آخرت عمون نابینایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده
دلایل بعث و حشر پوشیده است وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینایی
دیده بصیرت ائذا کنا آیا چون گردیم ما ترابا خاک واباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند
ائنا لمخرجون آیا ما بیرون آورده کانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در مکان
بسعت حیات لقد وعدنا بدرستی که وعده داده شدیم هذا این حشر و نشر را
نحن وآباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش از وعده محمد یعنی همه انبیا این وعده داده اند
و بتحقیق ناآمد ان هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان
یعنی مانند افسانهاکه محمد سخنیست بی حقیقت قل سیروا بگو بروید فی الارض در زمین
اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف مؤتفکات فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود
عاقبة المجرمین سرانجام گناهکاران ولا تحزن و اندوهناک مشو ای محمد علیهم بر
تکذیب و اعراض مشرکان ولا تکن و مباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه
ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل نگاه داشت تو منم
غم مخور زان پیکه غم خوار تو منم • و ز همه بدها نگه دارنده منم • از تو کر اغیار بی روی تابند
اینجهان و آنجهان یار تو منم ویقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کجاست
و کی خواهد بود حلول عذاب موعود ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست
گویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اند که پیوسته کفار را تخویف مینمودند قل عسی ان یکون
بگو شاید آنکه باشد بحکم الهی ردف لکم پیوند بشما و از پی در آید شما را بعض الذی

بعضی از آنچه تستعجلون شتاب میکنند نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط
و غلا وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لذو فضل خداوند فضل مهربانیست علی الناس
بر مردمان که تعجیل نمیکنند در عقوبت ایشان بر معاصی ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان
لا یشکرون سپاسداری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وان
ربک و بتحقیق آفریدگار تو لیعلم هر آینه میداند ما تکن آنچه پوشد صدورهم
دلهاء کفار از حقد و حسد بر تو وما یعلنون و آنچه ظاهر کنند وما من غائبة و نیست
هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فی السماء والارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین
مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یقص
علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر آن
چیزی که از جهالت هم فیه ایشان در آنچیز یختلفون اختلاف میکنند و بعضی از یکدیگر
سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال جسمانی و روحانی و صفات
بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علی نبینا و علیهما السلام وانه و بدرستی که قرآن
لهدی ره نمونی است ورحمة و بخشایشی للمؤمنین مر گرویدگان را که ایشان منتفع اند
بدان ان ربک بدرستی که خداوند تو یقضی داوری کند بینهم میان اهل اختلاف
از بنی اسرائیل بحکمه بعلم راست درست خود وهو العزیز و اوست غالب که حکم او را رد نتوان
کرد العلیم اوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فتوکل پس تو توکل کن علی الله بر خدای
و از دشمنی معاندان باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راستی روشنی
یعنی راه تو راست و کار تو درست است انک بتحقیق تو لا تسمع الموتی سخن نمی توانی
شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفر فهم سخن تو نمی توانند کرد ولا تسمع الصم الدعاء
و نمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن اذا ولوا چون برگردند مدبرین پشت
برگردانندگان یعنی ایشان را گوش دل کر است و از استماع قرآن اعراض میکنند
و رو میگردانند پس مشابه کران باشند در ناشنودن خصوصاً کری که بر گردد
و پشت بر داعی خود کند در آن محل اسماع مشکلتر است و رمز و اشارت را نیز
نمی بیند که فهم کند وما انت و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوران عن
ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود الا بیصی بصیرت و ایشان ندارند

ان تسمع نشنوانی تو الا من یؤمن مگر کسی را که بگرود بآیاتنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو
نکنند الا گرویدگان فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان
و مخصّصان عالم ایقانند ~ گوش باطن نهاده بر فرمان . دیدهٔ دل گشاده بر عرفان
زهد از نعمای گلشن قدس . معتکف در فضای معهد الست . برده اند از مضایف لاریبی
به قل الله ثم ذرهم پی واذا وقع القول و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب
و سخط رب الارباب علیهم بر آدمیان وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند
اخرجنا بیرون آریم لهم برای ایشان دابة من الارض جنبندهٔ از زمین تکلمهم سخن
گوید با ایشان ان الناس انکه مردمان کانوا هستند که تکلمهم سخنان ما از وعد
و وعید و حشر و نشر بآیات قدرت و دلایل حکمت لا یوقنون یقین نمی آرند یعنی در ان
متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت
صاحب مقبر آورده که چون زوال دین نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون
آرد چنانچه ناقه صالح را علی نبینا و عم از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در
حدیث آمده که خروج دابة و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود
آن دیگر بر عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ایمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعت
اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوریست
طول او شصت گز و چهار قایمه دارد و او را زغب باشد یعنی موی زرد و باریک چنانچه
بچهٔ مرغ را می باشد و دو بال دارد و در زمین روی هارب از وی فوت نشود و هیچ
طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی و درخشندگی
و در تیسیر از ابن الزبیر رض نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده
که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی
و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینهٔ
شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دمش چون دنبهٔ غوچ و قوایمش چون قوایم
شتر بیرون آید و از کوه صفا یا میان صفا و مروه یا کوه اجیاد یا وادی از وادی
تهامه یا بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون
آید و در کتاب علامات الساعة آورده که از رکن خانه کعبه بیرون آید و مردم

خروج دابه

نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون
آید بعضی بر آنند که جز سر و گردن او بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون
و عصاء موسی و خاتم سلیمان عم با او بود روی مومنان بعصای موسی مس کند
سفید گردد و خاتم سلیمان عم بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه
شود و کسی نماند در روی زمین مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب
نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی
و از ینست که بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما به تمییز
مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم ویوم نحشر و یاد
کن روزی را که حشر کنیم من کل امة از هر امتی فوجا گروهی که رؤسا و اشراف
باشند ممن یکذب بآیاتنا چون بیایند بحشرگاه قال اکذبتم بآیاتی گوید خدای آیا بدروغ داشتند
آیتهای مرا در اول حال ولم تحیطوا و احاطه نکردید بها بدان آیتها علما از جهة دانش
یعنی در ان تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید اماذا کنتم تعملون یا آن چه چیز بود که شما
بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از انکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید ووقع
القول و واقع شد قول یعنی فرود آمد عذاب علیهم بر ایشان بما ظلموا بسبب
آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فهم لا ینطقون پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی
جهة مشغولی بعقوبات نامتناهی الم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر
انا جعلنا اللیل انکه ما گردانیدیم شب را تیره لیسکنوا فیه تا آرام گیرند در وی بخواب
و استراحه والنهار مبصرا و ساختیم روز را روشن تا طلب معیشت باشند ان فی
ذلک بدرستی که در ین تعاقب نور و ظلمت بر وجهی مخصوص لآیات هر آینه نشانهاست
بر بعث و نشر لقوم یؤمنون مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادرست بر ابدال
روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی
و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردن و زنده شدن
ویوم ینفخ و یاد کن روزی را که دمیده شود فی الصور در صور ففزع پس بترسند
از هول و هیبت آن من فی السموات هر که در آسمانهاست و من فی الارض و هر که در زمینهاست
ایراد ففزع بصیغه ماضی جهة تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهد

شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدای یعنی خزنهٔ بهشت و دوزخ
یا شهدا یا اسرافیل که تاج است یا جماعهٔ ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام یا موسی عم که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس است عم وَكُلٌّ
و همه مردمان أَتَوْهُ آیندگان اند یعنی و حفص أَتَوْهُ خوانند بصیغهٔ جمع ماضی و بمعنی مستقبل دارند
همه بیایند بعرصه گاه که دَاخِرِينَ خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا
پنداری آنرا جَامِدَةً بر جای ایستاده وَهِيَ و حال آنکه آن جبال تَمُرُّ میروند و میگذرند
مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر بسرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی حرکت
کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سیماب مشاهده میرود و محققی فرموده
که اولیا نیز در میان خلق بر جملهٔ سوم واقف اند و خلق از حرکات بواطن ایشان که بیکدم
هزار عالم طی کنند ؎ تو همبین این پایها را بر زمین • زانکه بر دل میرود عاشق یقین
از ره و منزل ز کوتاه و دراز • دل چه داند کوست مست دلنواز • آن دراز و کوته
اوصاف تنست • رفتن ارواح دیگر رفتنست • دست نی و پای نی رقصان قدم
آنچنانکه تاخت جانها از عدم • صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدایی
که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه چیزها و بیارایست بر وجهی که شاید إِنَّهُ
خَبِيرٌ بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه شما میکنید مَنْ جَاءَ هر که بیاید
بِالْحَسَنَةِ به نیکویی فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزاییست بهتر مِنْهَا از آن زیرا که فانی دهد
و باقی ستاند و یکی دهد و مقتصد عوض یابد و اکثر حسنه را کلمهٔ شهادت دارند پس مراد
چیزی حاصلست از آن کلمه وَهُمْ و نیکویی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ
آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ و هر که بیاید بِالسَّيِّئَةِ ببدی که آن
شرکست فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در
آتش یعنی ایشانرا نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده
شدید یعنی جزا ندادند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر بآنچه بودند که در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید
إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده‌ام أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ
خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي آن خداوندی که بجهت حرمت حَرَّمَهَا
حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نمی برند و حشیش او را نمی درند و صید او را

نمی رانند وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی مخلوق
و مملوک ویند وَأُمِرْتُ و مامور شده‌ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ایستادگان
بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را بر قراءت او و مواظبت نمایم
تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت دین او
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی
باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت دین امر فَقُلْ پس بگوای
محمد إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندگان بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال
دیگری بمن نمی رسد قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ثنا و ستایش مر خداوند تعالی را بر نعمت نبوت
یا بر آنچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را آيَاتِهِ
نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعهٔ بدر است
و در آخرت که عذاب ابدیست فَتَعْرِفُونَهَا پس شناسید آن آیتها را لیکن آن شناختن
در آن محل شما را نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه
میکنند مشرکان و حفص بخطاب خوانند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شما
بنابر حکمتیست که سرّ او را امر داند و بس ؎ هر چه آوردی و بردی پیش نیست • حکمت
آن را ندانند جز تو کس

سورة القصص مکیه بسم الله الرحمن الرحیم طسم

امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانید از نقص
و سمات زیاده و نقصان و سر مشارالیه در آیت وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ این حروف امام قشیری رحمه
الله آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان
از تعظیم غیر حق و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان از
شهود غیر خدا سین روح الله روحه گوید سین رمزیست از سر الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان
بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق آورده که میم ایماییست بمنت خالق بر کافه
خلایق بکفایات مهمات بر قدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینین
و سکندیه و مکه جوابش اینکه تِلْكَ این سوره یا این آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب روشن
است یا روشن کنندهٔ طریق حسن نَتْلُوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان جبرئیل عَلَيْكَ
بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ براي گروهي كه تصديق ميكنند إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستي كه فرعون عَلَا برتري جست
وتكبر وتجبّر كرد فِي الْأَرْضِ در زمين مصر وَجَعَلَ وگردانيد أَهْلَهَا اهل مصر را از قبطيان و سبطيان
شِيَعًا گروه گروه وهر گروهي را بكاري نامزد كرد يَسْتَضْعِفُ بود كه زبون گرفت ومقهور
ساخت طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهي را از ايشان يعني بني اسرائيل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ ميكشت پسران ايشان را كه كاهنان
كه كاهنان گفته بودند كه پسري در بني اسرائيل پيدا آيد كه مملكت تو بسبب وي زوال رسد در كشاف
آورده كه نود هزار از پسران بني اسرائيل بكشتند وَيَسْتَحْيِي و زنده ميگذاشت نِسَاءَهُمْ زنان ايشان را
براي خدمت خانهاي قبط إِنَّهُ كَانَ بدرستي كه فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباهكاران كه جرات
مينمودند در قتل اولاد پيغمبران و آزادان را بر بندگي ميگرفت وَنُرِيدُ وميخواستيم أَنْ نَمُنَّ آنكه منت
نهيم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانكه زبون گرفته شده بودند وبيچاره گشته فِي الْأَرْضِ در زمين مصر
و نواحي آن يعني بني اسرائيل بآنكه برهانيديم ايشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ وسازيم
ايشان را أَئِمَّةً پيشوايان در امر دين وخوانندگان بخير وصلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وگردانيم
ايشان را وارثان اموال وامتعه واملاك فرعونيان وَنُمَكِّنَ وجاي دهيم لَهُمْ مر ايشان را
فِي الْأَرْضِ در زمين شام ومصر وَنُرِيَ و بنمايم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزير او هامان
وَجُنُودَهُمَا ولشكرهاء ايشان را مِنْهُمْ از بني اسرائيل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ آنچه بودند كه حذر
ميكردند از آن چون زوال ملك وهلاك ايشان بر دست دشمنان وديدند اين صورت
را وقتي كه در دريا علامات مشاهده كردند و بني اسرائيل را تفرج كنان بر ساحل دريا بنظر
در آوردند ودانستند كه بسبب ظلم وتعدي مغلوب ومقهور شدند ومظلومان بكام
بمراد رسيده غالب وسرافراز گشتند وشر يوم المظلوم على الظالم اشد من الظالم على
المظلوم ای ستمكار بر انديش از آن روز سياه • كه تراشوي مظلم افكند ز چاه بچاه • آنكه
اكنون بحقارت نگري جانب وي • بشماتت كند آن روز بسوي تو نگاه • آورده اند
كه فرعون قابلهاي مصر را موكل ساخت بر حوامل بني اسرائيل وجمعي ديگر را نيز بر ايشان موكل كردانيد
كه هر حامله كه پسر زايد في الحال بكشند قابلهٔ كه بر مادر موسي عم موكل بود در حين وضع حمل
حاضر شد و موسي را عم فرا گرفت و در روي او نگريسته واله جمال وي گشت ومحبتي
عظيم از آن مولود در دل او پديد آمد وگفت اي زن غم مخور كه من سر ترا فاش نكنم
و موكلان را گويم كه آن بچه دختر آمد مرده او را در خاك كرديم اما شرط آنست كه فرزند

تو هيچكس از اقربا و همسايگان نه بينند مادر موسي سه ماه يا بيشتر او را پنهان داشت و قولي
آنست كه بعد از ولادت جمعي از موكلان خود را در آن خانه افكندند و مادر موسي عم او را در
تنوري كه نان بخته بر آتش بود نهاد و سر تنور محكم كرد و آن گروه بجد نا ديده از آن خانه
بيرون رفتند و مادر بسر تنور آمده ديد كه آتش گل وريحان شده موسي عم با آن بازي
ميكند القصه او را بخفيه پرورش ميداد و پيوسته ترسان و هراسان مي بود بجهة
آنكه فرعونيان زيادت از پيشتر بتفحص مشغول شدند درين وقت الهام الهي بوي رسيد
چنانچه ميفرمايد وَأَوْحَيْنَا و وحي كرديم يعني الهام داديم و علم الهدي قدس سره فرموده است
كه شايد رسول فرستاده باشد از ملائكه و غير آن إِلَى أُمِّ مُوسَى بسوي مادر موسي كه از اولاد
لاوي بن يعقوب بود على نبينا وعم نام او يوخاند بنون در اول اسم و در تيسير وعين المعاني
يوخاند گفته بياء مثناة تحت در اول و بهم تقدير الهام داديم او را أَنْ أَرْضِعِيهِ آنكه شير ده
و بپرور او را فَإِذَا خِفْتِ پس چون بترسي عَلَيْهِ بر وي فهم كني كه مردم دانستند و قصد
او خواهند كرد فَأَلْقِيهِ پس بيفكن او را فِي الْيَمِّ در دريا مراد آب نيلست يعني بعد از آنكه او را
در صندوقي نهاده باشي بآب نيل افكن وَلَا تَخَافِي ومترس كه او ضايع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي
و اندوه مبر در فراق او إِنَّا بدرستي كه ما رَادُّوهُ باز گردانندگانيم او را إِلَيْكِ بسوي تو اندك
زماني را بوجهي كه دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گردانيده ايم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان
يعني او را شرف نبوت ارزاني خواهيم داشت و چون مادر موسي عم دريافت كه فرعونيان
در تجسس و تفحص ابناء بني اسرائيل مبالغه دارند نجاري را فرمود كه آشناي عمران بود كه
صندوقي پنج شبر در پنج شبر بتراشد و آن نجار حزبيل مصدق بود ابن عم فرعون چون صندوق
تمام كرد و بمادر موسي تسليم نمود در خاطرش گذشت كه او كودكي دارد و ميخواهد كه در
صندوق كرده از موكلان بگريزاند نزديك گماشته فرعون آمد خواست كه صورت
حال باز نمايد زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست كه نزد فرعون رود و نماميكند
چشمش نابينا شد دانست كه آن مولودي كه كاهنان نشان داده اند اينست في الحال
نا ديده بوي ايمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسي صندوق بقير بيندوده
موسي را در وي خوابانيد و سر صندوق هم بقير محكم ساخته در رود نيل افكند و فرعون
را دختري بعلت برص مبتلا شده اهل كهانت گفته بودند كه فلان روز در رود

انسانی خرد سال یافته شود و این علّه باب دهن زایل گردد و در آن روز معیّن فرعون
و زن و دختر و محرمان وی بر کنار رود نیل آمده انتظار انسان موعود می بردند
که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بکنار بیارند
فَالْتَقَطَهُ پس فرا گرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد یا باشد لَهُمْ
مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردان را که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوه بزرگ
مر زنان را که ایشان را برده گیرد یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی
که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهاء ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ
بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت بکشادند موسی را دیدند
محبّت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه
از قتل جسته مبادا که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجّمان
شنوده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون می ترسیدیم خاطر جمع شده است دست از این طفل
بدار و بگذار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص
آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت ع آمد طبیب و درد بکل علاج یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ
فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت
و در عین المعانی آورده که او عمّه موسی بود و بر هر تقدیر گفت با فرعون که قُرَّتُ عَيْنٍ این کودک
روشنی چشمست لِي مرا وَلَكَ و ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید
او را لفظ جمع برای تعظیمست عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات
برکت بر جبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا فرزندی که او اهلیّت آن
دارد فرعون و قوم او وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ
و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق
بدست فرعون افتاده بی صبر و قرار شد إِنْ كَادَتْ بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب
لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند قصه موسی را و گوید این فرزند منست و قولی آنست که چون شنید
که او را بفرزندی برداشته اند دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که از فرط
شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا
بر دل او یعنی ببستیم و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد

[illegible]

آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان مر وعدهٔ ما را هر اینه ظاهر کردی سرّ پسر خود را
وَقَالَتْ و گفت مادر موسی عم لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آنست که نام او کلثم بود و شوهر
او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ در پی برادر خود برو و از وی خبر گیر کلثم
بدر بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور در کنار آسیه
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانستند که او خواهر ویست وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ بر موسی
الْمَرَاضِعَ شیر دایگان را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر
کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند امّا موسی علی نبیّنا و عم انگشت مسبّحه خود را می مکید
و شیر پاک بیرون آمدی چون کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطربست فَقَالَتْ پس
گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانه که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ
در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر ورا نیکخواهان
باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت
این زن را بگیرید که او میداند که این از کدام خانواده است دریافت گفت من بدین معنی گفتم
که وهم للملک ناصحون یعنی نیکخواه فرعون اند از آنک کودک پس و بداد دلداری داده گفتند
برو و آنکس که گفتی بیار کلثم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی روی از دوی تافت و شیر
او نمیستد چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشته
بستان او فرا گرفت س ای یار آشنا نفس آشنا شنید بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
فرعون گفت تو کیستی که این رضیع ببستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه
تن و شیر من بغایت پاک و شیرین است هیچ طفل نزد من نیامد الا که شیر من قبول کند
فرعون بفرمود تا اجرهٔ او مقرر کردند موسی را بدو سپرد و گفت بخانه خود بر و در هر هفته
یک روز پیش ما می آر مادر موسی او را بر گرفت شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاد
و وعدهٔ الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ
بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک
نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعدهٔ خدای حَقٌّ
راست است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بودند که نمیدانستند
وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ بغایت قوّة خود و کمال جوانی که از سی سالگی است

تا چهل سالگی وَاسْتَوٰى و راست شد و بکمال رسید عقل او و دران سن مراد به چهل سالگی
است یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوّت وَعِلْمًا و دانش در دین
وَكَذٰلِكَ و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم
نیکوکاران از ذکر ایتاء نبوّت در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه
او را بمادر رسانیدیم نبوّت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و درآمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر
منف که از ولایت مصر بود یا بلد عابدین بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر
و در تفسیر نقاش گفته که باسکندریه و قول اول اشهر است که درآمد بمصر عَلٰى حِينِ غَفْلَةٍ
بهنگام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که دران
وقت هر کس بهم خود مشغول اند و گفته اند وقت قیلوله درآمد فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا
دران شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که ایشان يَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند هٰذَا آن یکی
مِنْ شِيعَتِهِ از پی روان یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند هیجا وَهٰذَا
و آن دیگری مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او یعنی از قبط نام او فاتون یا فلیتون و او خبّاز فرعون
بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی علیه السلام بدانجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس
فریاد خواست بموسی الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکسی که از گروه او بود عَلَى الَّذِي بر آنکسی که او مِنْ عَدُوِّهِ
از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت دست
از وی بدار قبطی سخن موسی را رد کرد فَوَكَزَهُ مُوسٰى پس مشت زد او را موسی فَقَضٰى عَلَيْهِ
پس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرگ بسبب زدن موسی علیه السلام بعد از کشتن او قَالَ
هٰذَا گفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه عمل امثال من
إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنیست مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِينٌ هویدا دشمنی او و چون
پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم اند و زلّت ایشان نباشد الا از طریق سهو
و آن نیست رتبه ایشان و نبی باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قَالَ رَبِّ
گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی
پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای وی را باستغفار
وی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگان را الرَّحِيمُ مهربانست
بدیشان قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من سوگند میخورم بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام کرده

بمغفرت و غیر آن که تو بمن میکنی فَلَنْ أَكُونَ پس نباشم هرگز ظَهِيرًا هم پشت و یاور
لِلْمُجْرِمِينَ مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که موجب بدی باشد بر وی و خیلی هیچ معاونت
سبطی که موجب شد بقتل قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِي الْمَدِينَةِ دران شهر
خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد و مترصد می بود که دم بدم کسی او را
طلبد و قصاص جوید فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ پس ناگاه آنکس که طلب یاری میکرد از وی بِالْأَمْسِ
دی روز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسٰى گفت
موسی مر آن اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِيٌّ مردی گمراهی مُبِينٌ پیداست گمراهی
تو یعنی دیروز بسبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آنهنگام که خواست موسی علیه السلام أَنْ
يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ آنکه بگیرد آنکسی را که او عَدُوٌّ لَهُمَا دشمنست مر موسی و اسرائیل را و از سر او
دفع کند سبطی گمان برد که بسر او میرود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسٰى گفت یا موسی أَتُرِيدُ
آیا میخواهی أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ نفسی را دی روز
إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا گردن کشی نامهربانی بی‌عاقبتی خونریزی
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ و نمیخواهی آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از اصلاح کنندگان
میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که قاتل خبّاز را موسی کشته خبر بفرعون
رسانید و او با رکان دولت مشاورت کرده همه بر قتل قرار گرفت و حزبیل که مومن
آل فرعون بود از آن حال آگاه شده متوجه موسی علیه السلام شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی
یعنی حزبیل مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کناره
شهر بود يَسْعٰى شتاب میکرد تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسٰى گفت ای موسی إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی
که اشراف يَأْتَمِرُونَ مشاورت میکنند و تدبیر می انگیزند بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ
تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر إِنِّي بدرستی که من
لَكَ مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیکخواهان و مهربانانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت همان دم بی زاد
و راحله و رفیق از آن شهر خَائِفًا در حالتی که ترسان بود بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار
میبرد که کسی از پی او در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و باز
رهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضع آورده
که جبرئیل آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او بسر راه آمد موسی قدم

دران صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ وآن هنگام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین
وآن مدینه بود مسمّی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم خلیل بوده صلوات الله وسلامه
علی نبیّنا وعلیه واز مصر تا آنجا هشت روزه راه است موسی عم راه نمی دانست
قَالَ گفت عَسَىٰ رَبِّي شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست
تا مدین پس موسی عم هشت شبانروز میرفت وجز گیاه خوردنی نداشت سیلی رحم فرموده
که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذو المنن بود ومسالک بیدای
مدین را بهمراهی شوق لقایی بود ~ غمت تا یار من شد دشت پیما در ره عدم کردم
خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ وآنهنگام که برسید مَاءَ مَدْيَنَ
باب مدین وآن چاهی بود که بر کناره شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ
گروهی را از مردمان که آنجا جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ
ویافت مِن دُونِهِمُ از فرود ایشان یعنی در مکانی اسفل از ایشان امْرَأَتَيْنِ دو زن
تَذُودَانِ را که میراندند گوسفندان خود را که با رمهٔ دیگری مختلط نشوند از انجا
که شفقت ذاتی انبیا می باشد فرا پیش رفت وبطریق تلطف قَالَ گفت مَا خَطْبُكُمَا چیست
حال شما وکار شما که گوسفندان را از آب خوردن واختلاط کردن بایکدیگر گوسفندان
باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتَّىٰ
يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتی که باز گردانند شبانان رمهاء خود را از آب وفضله که از مواشی
بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مددکاری نداریم وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وپدر ما
پیری کهن سال بزرگ حالست نمی تواند که بیاید ومارا مدد دهد گفته اند که ایشان
دختران برادر زادهٔ شعیب عم بودند که او را یثرون گفتندی واشهر آنست
که دختران شعیب بودند بزرگتر صفورا نام داشت وخردتر صفیرا یا صفورا چون
موسی عم بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوزکان را چرا
انتظار میدهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زود بخانهاء خود بازروند
ایشان از روی تهکّم گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب ده موسی عم
فرا پیش آمد وانها بر میان دو ابروی افتاده بترسیدند وبر طرف رفته بنظاره
بایستادند موسی عم بیامد ودلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت

شبانروز طعام نخورده بود بکشید وگوسفندان ایشان را سیراب کرد وگفته اند بر سر چاهی
دیگر رفت وسنگی که بچهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت وبدلوی که چهل تن کشیدندی
تنها آب کشید فَسَقَىٰ پس آب داد لَهُمَا برای ایشان مواشی ایشان را وایشان برفتند
ثُمَّ تَوَلَّىٰ پس بازگشته موسی إِلَى الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس
گفت ای خداوند من إِنِّي بدرستی که من لِمَا أَنزَلْتَ برای آنچیزی که بفرستی إِلَيَّ بسوی
من مِنْ خَيْرٍ از نیکویی یعنی خوردنی کم وبیش هرچه باشد فَقِيرٌ محتاجم یا من برای آنچه
فرستادی بمن از نیکویها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا وسعت عیش وتونگری
که نزد فرعون داشتم ~ با فقر بساختم که مرا فقر خوشتست . که هیچ ندارم چو تو دارم همه هست
اما چون دختران شعیب دیر روز زودتر بخانه باز آمدند وپدر از زودی معاودت
پرسید وقصه بتمام عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود واو را بیاورد فَجَاءَتْهُ
پس آمد بسوی موسی عم إِحْدَاهُمَا یکی از ان دو زن وآن صفورا بود تَمْشِي میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ
بطریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ
میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ مزد آنکه آب دادی اغنام مارا لَنَا برای
ما موسی علی نبیّنا وعم بجهت زیارت شعیب عم وتقرب آشنایی باوی اجابت فرمود نه برای
طمع مزد ودر راه که میرفتند بادی آمد وجامه صفورا از بعضی اعضای او برداشته
میشد موسی عم فرمود که تو از عقب من بیای ومرا بسخن دلالت براه میکن فَلَمَّا جَاءَهُ
پس آنهنگام که آمد موسی نزدیک شعیب علیهما السلام وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ وخواند بروی
وباز گفت قصه خود را وشعیب عم دانست که او از اهل بیت نبوتست قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس
نَجَوْتَ رهایی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون وقوم او چه ایشان را
برین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند وموسی عم از خوردن آن
امتناع نمود وفرمود که ما کار آخرت را بدنیی نمی فروشیم یعنی سقی انعام برای خدا کردیم
نه برای جزا شعیب عم فرمود که این طعام مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که
هرکه بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمتی کنیم حالا تو میهمانی و[illegible]
مروت اقتضاء آن میکند که رد نکنی که مهمان سخن میزبانی قبول کند موسی عم
از ان طعام تناول فرمود ودر اثناء این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی از ان دو زن وآن

صفورا بود يا أبت استأجره اى پدر من بمزد كير موسى را براى شبانى إن خير من استأجرت بدرستى
كه بهترين كسى كه بمزد كيرى القوي الأمين مزدور توانا وامين است تعريضست بانكه
موسى را قوت وامانت هست آورده اند كه پدر از وى پرسيد كه تو امانت وقوت او از كجا
معلوم كردهٔ صفورا قصهٔ كشيدن دلو وصورت مرافقت وامر كردن بانكه از عقب وى
رود باز كفت وشعيب بران حال اطلاع يافته قال كفت إني أريد من ميخواهم أن أنكحك انكه
بزنى بتو دهم إحدى ابنتي هاتين يكى را ازين دو دختر هر كدام را خواهى على أن تأجرني بر انكه
اجارت دهى نفس خود را بمن يا مزدورى كنى مرا ثماني حجج هشت سال در عين المعانى
آورده كه در شرايع متقدمه مهر دختران مر پدران را بوده وايشان ميكرفته اند ودر
شريعت ما منسوخ شده بدين حكم كه وآتوا النساء صدقاتهن نحلة وانكه جز منافع مهر
تواند بود ممنوعست نزد امام اعظم بخلاف امام شافعى رح وكفته اند معنى اين آيت اينست
كه مزد انكه تزويج ميكنم دختر خود را بتو صداق دختر من آنست كه هشت سال شبانى
من كنى فإن أتممت پس اكر تمام كنى آن هشت سال را عشرا ده سال فمن عندك پس آن
نزديك تست يعنى بطريق تفضل كارى كرده باشى وشرط كرم بجاى آورده وما أريد
ونميخواهم أن أشق عليك انكه رنج نهم بر تو بالزام اتمام ده سال يا بمناقشه در مراعات
اوقات واستيفاء اعمال يعنى ترا كار ميفرمايم بر وجهى كه آسان باشد ودر رنج نيفتى ستجدني
زود باشد كه يابى مرا إن شاء الله اكر خواهد خداى من الصالحين از نيكوكاران وشايستكان
در حسن معامله ووفا بعهد والتزام آداب صحبت قال ذلك كفت موسى مر كار اين عهد
بيني وبينك ميان من وتو قايم مستكر هيچ كدام خلاف نكنيم أيما الأجلين هر كدام ازين
دو مدت كه هشت سال وده سالست قضيت بكذارم وبپايان رسانم فلا عدوان پس
تعدى وافزون جستن نيست علي بر من يعنى اهل مرا از من باز نبايد داشت والله
على ما نقول وخداى برانچه ميكويم وشرط ميكنم وكيل كواه است يا بر انجه كفت وشنيد
ميرود وكار ساز ماست يعنى كار خود را بوى ميسپاريم تا بتوفيق او از عهدهٔ عهد بيرون
آييم س كر لطف تو يارى ننمايد نخست • هم عهد شكسته است وهم پيمان سست
فلما قضى پس آنهنكام كه بكذارد موسى الأجل موسى مدت خود را در خبر است كه اقضى الأجلين
باتمام رسانيد يعنى ده سال شبانى كرد ودو سال ديكر مصاحب شعيب بود ودر چهل

سالكى باجازت شعيب عم متوجه مصر كشت وچون قدم در راه نهاد وسار بأهله
وببرد كسان خود را در شبى سرد وتاريك كه راه كم كرده بوده وزنش را وضع حمل رسيده
واغنام انبوه وى از دمدمه متفرق شده واز مقدحه آتش نمى جست آتش بديد من
جانب الطور از طرف كوه طور نارا آتشى قال كفت موسى لأهله امكثوا مر كسان
خود را كه درنك كنيد درهمين مكان كه إني بدرستى كه من آنست نارا ديدم آتشى را
لعلي آتيكم شايد كه بيارم براى شما منها بخبر از ان آتش يعنى از نزد كسانى كه بر سر آن
آتش اند خبرى كه راه انكدام طرفست أو جذوة من النار يا پارهٔ بيارم از آتش لعلكم تصطلون
شايد كه شما خود را كرم سازيد بران فلما أتاها پس چون آمد بدان آتش نودي
ندا كرده شد يعنى موسى را ندا كردند من شاطئ الواد الأيمن از كناره رود آن كناره كه بر
جانب راست موسى بود وآن ندا رسيد في البقعة المباركة در جايكاه بركت داده شده
من الشجرة از درخت سمر يا عوسج يا عناب أن يا موسى انكه اى موسى إني أنا الله بدرستى
كه منم خداى رب العالمين پروردكار عالميان موسى در درخت نكاه كرد آتشى سفيد
بى دود ديد وبدل فرو نكريست شعلهٔ آتش شوق لقاى معبود مشاهده نمود
از شهود اين دو آتش نزديك بود كه شمع وجودش تمام سوخته كردد
س هست در من آتشى روشن نميدانم كه چيست • اين قدر دانم كه چون شمع ميكاهم دكر
موسى عم از نداء أن يا موسى سوخته عشق وكداخته شوق شده در پيش درخت
بايستاد وآن ندا دو مضمون داشت يكى انكه اى موسى إني أنا الله رب العالمين وديكى
وأن ألق عصاك وانكه بيفكن عصاء خود را موسى عصاء بينداخت مارى شد فلما رآها
پس آنهنكام كه ديد عصا را كه بسرعت تهتز حركت ميكند كأنها جان كويا كه آن مار است
جهنده كه آنرا در عرف تيرمار كويند ولى بركشت مدبرا هزيمت كنان از خوف ولم
يعقب وباز نكشت بوادى بلكه روى بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسيد كه
يا موسى أقبل اى موسى پيش آى ولا تخف ومترس ازين مار إنك بدرستى كه تو من الآمنين
از امان يافتكانى اسلك يدك درآر دست خود را في جيبك در كريبان جامهٔ خود
تخرج بيضاء تا بيرون آيد سفيد ودرخشنده من غير سوء بى عيبى يعنى سفيدى او
مكروه ومنفر نباشد چون بياض برص واضمم إليك وجمع كن بسوى خويش جناحك

بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست
در زیر بغل جیب در آر چنانکه مردم ترسناک کنند فذانک پس این دو یعنی عصا و ید بیضا
برهانان دو حجت و علامت اند من ربک از پروردگار تو برسالت تو برو بدین دو
معجزه الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه او انهم بدرستی که ایشان کانوا
قوما هستند گروه فاسقین بیرون رفتگان اند از فرمان قال رب گفت موسی
که ای آفریدگار من انی قتلت بدرستی که من کشته ام منهم نفسا از قبطیان کسی را فاخاف
پس میترسم ان یقتلون از آنکه بکشند مرا بقصاص واخی هارون و برادر من هارون
هو افصح او فصیح تر است منی از من لسانا از جهت زبان آوری و سخن گذاری فارسله
پس بفرست او را معی با من ردءا یار و مددکار یصدقنی تا مرا تصدیق کند در تقریر
حجتها و تزیین شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا انی اخاف بدرستی که من میترسم ان
یکذبون آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قال
گفت خدای سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی پیغمبرانه نیروی
تو باخیک به برادر تو ونجعل لکما و بدهیم مر شما را سلطانا غلبه و تسلطی بر اعادی فلا
یصلون پس نرسد از ایشان الیکما بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب
ایشان بشما نرسد و بروید هر دو بایاتنا بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما
انتما شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون و هر که پی روی کند شما را غلبه کنندگانید نه مغلوب
شوندگان زیرا که رایات آیات ما غالب است و امداد و اعانت ما مر انبیا را متواتر و متوالی
والله الغالب والمتعالی فلما جاءهم موسی بایاتنا پس آن هنگام که آمد بدیشان موسی
آیتهاء ما را یعنی معجزها بینات روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان ما هذا
نیست این الا سحر مگر جادویی مفتری بر بافته و ساخته او که دیگری مثل این نکرده
و ما ندیده ام وما سمعنا و نشنوده ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد
فی آبائنا الاولین در زمان پدران نخستین یا این سخن بجهة آن گفتند که در روزگار
ایشان و آباء ایشان سحر بود وقال موسی و گفت موسی ربی اعلم پروردگار من
داناتر است بمن جاء بالهدی بکسی که آمد براه نمودن از انبیا من عنده از نزدیک او یعنی
او مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید ومن تکون له و داناست بکسی که

که باشد مر ورا عاقبة الدار سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت
یعنی نجات از نیران و دخول در جنان انه بتحقیق کار آنست که بهیچ وجه لا یفلح الظالمون
فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت وقال فرعون و گفت فرعون یا ایها الملأ ای گروه
بزرگان ما علمت ندانسته ام من لکم مر شما را من اله هیچ خدایی که او را بپرستید
و تعظیم کنید غیری جز من و موسی میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست
فاوقد لی پس افروز آتش از برای من یا هامان علی الطین ای هامان بر گل تا پخته شود و در
بنا او را استحکام بود آورده که اول کسی که به پختن خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود
را گفت خشت پخته بساز فاجعل لی پس بنا کن برای من صرحا کوشکی بلند که مرورا پایها
باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لعلی شاید که دیده ور شوم الی اله موسی بسوی
خدای موسی یعنی برو مطلع شوم و به بینم که چنان هست که موسی میگوید وانی و بدرستی
که من لاظنه گمان میبرم موسی را من الکاذبین از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود
که حق سبحانه جسم و جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی وی ممکن است و بدین
معنی دانا نشده بود که ٭ با مکان آفرین مکان چه کند ٭ آسمان کش بر آسمان چه کند ٭
نه مکان ره برد و نه زمان ٭ نه بیان زو خبر دهد نه عیان ٭ صاحب کشاف آورده که
هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و ورای مزدوران و پزنده آجر و پختن گچ و آهک
و تراشیدن چوب و رفع بنا امر نمود و بنایی بر آورد رفیع محکم که هیچ کس پیش از آن
بدان طریق صرحی نساخته بود چنان بلند بنایی که عقل نتوانست کسی فکر کند در
بکوشهٔ یا مشرح زاد المسیر آورده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالاء آن بر آمد
و در خیال او آن بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان از بالاء
صرح همچنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان
انداختند و آن تیر خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خداء موسی را حق تعالی جبرئیل
را هم فرستاد تا پر خود را بران صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بر لشکرگاه فرعون
فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا افتاد و دیگر بجانب
مغرب رفته و هیچ کس از استادان و مزدوران زنده نماندند و فرعون با وجود
این حال تنبیه نشد و غرور او و دعوی باز زیاد دهاد واستکبر و گردن کشی کردند هو وجنوده

فرعون ولشكرهاء او فِي الْأَرْضِ در زمين مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بي استحقاق وسزاواري وَظَنُّوا
وكمان بردند أَنَّهُمْ انكه ايشان إِلَيْنَا بسوي مكافات ما لَا يُرْجَعُونَ باز كردانيده نخواهند
شد بر بعث ونشور فَأَخَذْنَاهُ پس بركرفتيم او را وَجُنُودَهُ وسپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس درافكنديم
ايشان را فِي الْيَمِّ در درياء طريقه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نكر اي محمد كه چكونه
بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ سرانجام ستمكاران يعني مشركان قوم خود را از مثل اين وقايع بترسان
وَجَعَلْنَاهُمْ وكردانيديم ايشان را درين جهان أَئِمَّةً پيشوايان ضلالت تا با ضلال خود
مردمان را يَدْعُونَ ميخوانند إِلَى النَّارِ بسوي آتش يعني بعملهاء كه موجب دخول در آتش باشد
چون كفر ومعصيت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز رستخيز لَا يُنْصَرُونَ ياري داده نخواهند يعني
هيچ ياري عذاب از ايشان باز نخواهد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ ودر پي در آورديم ايشان را يعني
بديشان پيوند داديم فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درين سراي لَعْنَةً لعنت را تا ملايكه ومومنان
بر ايشان لعن ميكنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز قيامت هُمْ ايشان مِنَ الْمَقْبُوحِينَ از زشت
رويان باز راندكانند وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستي كه داديم مُوسَى الْكِتَابَ موسي را توريت
مِنْ بَعْدِ مَا از پس انكه أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى هلاك كرديم اهل قرنهاء نخستين را چون قوم
نوح وهود وصالح ولوط علي نبينا وعليهم السلام بَصَائِرَ در حالتي كه آن كتاب حكمها
وپيغامهاء روشن بود بانورها كه ديده بصيرت بكشايد لِلنَّاسِ من بني اسرائيل وَهُدًى
وراه نماينده باحكام شرع وَرَحْمَةً وبخشايش يعني براي متابعان وعاملان بآن لَعَلَّهُمْ
شايد ايشان يَتَذَكَّرُونَ پند پذيرند وَمَا كُنْتَ ونبودي تو اي محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادي
غربي از ناحيه طور وطور در جهت غرب بوده از مقام موسي عم يعني تو بر كوه طور حاضر
نبودي إِذْ قَضَيْنَا چون كذارديم إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ بسوي موسي وحي را وَمَا كُنْتَ ونبودي تو مِنَ
الشَّاهِدِينَ از كواهان بر امر رسالت او بسوي فرعونيان وَلَكِنَّا ولكن ما وحي كرديم آن
قصه را بتو براي انكه ما أَنْشَأْنَا پيدا كرديم پس از موسي قُرُونًا قرنهاء مختلف كروه كروه فَتَطَاوَلَ
پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ايشان زندكانيها يعني مدتها مديد بر اهل اين قرنها كذشت
وخبرها از صوب صواب منحرف شد وعلوم روي باندراس نهاد پس لازم تو را براي تجديد اين
اخبار فرستاديم وهمه عقلا دانند كه اخبار تو مثل اين اخبار جز بوحي آفريدكار نتواند بود
وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا ونبودي تو مقيم فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در ميان اهل مدين كه پيوسته بجهة تعلم

تَتْلُو بخواني عَلَيْهِمْ بر ايشان آيَاتِنَا آيتهاء ما را در قصه موسي وشعيب چنانچه شاكردان
بر استادان خوانند يعني در هيچ مدت نبودي تا اين قصهها تعليم كيري وَلَكِنَّا وليكن كُنَّا
مُرْسِلِينَ هستيم فرستنده تو وخبر كننده ترا اين قصهها وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ ونبودي
تو حاضر بطرف طور سينا إِذْ نَادَيْنَا چون ندا كرديم موسي را وتوريت بدو داديم ودر زاد المسير
از ابو هريره رض نقل ميكند كه ندا كرد امت حضرت محمد را صلعم وثعلبي در كشف الاسرار فرموده
كه موسي علي نبينا وعم كفت الهي در توريت ميخوانم صفت وسيرت امتي كه بخصال حميده وخلال ستوده
موصوف ومزين اند ايشان امت كدام پيغمبر خواهند بود خطاب رسيد كه ايشان امت احمد اند حبيب
من موسي آرزو برد كه ايشان را ببيند حق سبحانه كفت اكنون محل ظهور ايشان نيست اكر خواهي ترا
آواز ايشان بشنوانم پس خطاب كرد كه يا امت محمد همه از اصلاب پدران لبيك اللهم لبيك جواب
دادند وچون موسي عم آواز ايشان بشنوانيد نخواست كه بي تحفه باز كردند فرمود كه عطا
دادم شما را پيش از انكه از من بخواهيد وبيامرزيدم قبل از انكه آمرزش طلبيد نه هيچ نسبت اين
امت عالي همت كه با وجود اختصاص ايشان بحضرت رسالت وقرآن برين وجه مژده يافته اند
سو حق لطف كرد وداد بما هر چه بهتر است • وين بهتر از همه است كه او نيز از آن ما است
وچون اين چنين تشريف مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت صلوات الله وسلامه عليه
لاجرم با او ميكويد كه تو در طور حاضر نبودي وقتي كه امت ترا خواندم وَلَكِنْ وليكن ترا خبر
دادم رَحْمَةً از جهت بخششي كه واقع است بتو مِنْ رَبِّكَ از آفريدكار تو ونيز اين قصهها در موا خيم
لِتُنْذِرَ تا بيم كني قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ كروهي را كه نيامده است بديشان مِنْ نَذِيرٍ هيچ بيم كننده مِنْ
قَبْلِكَ پيش از تو يعني در ايام فترت كه ما بين عيسي وآنحضرت عليهما السلام بوده واكر نه اسماعيل
را عم بعرب فرستاده بودند واز ان مدتي متمادي كذشته بود درين زمان آنحضرت را فرستاد
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شايد كه ايشان پند پذيرند وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ واكر نه آن بودي كه بر ايشان
رسيدي مُصِيبَةٌ عقوبتي رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پيش فرستاده است أَيْدِيهِمْ
دستهاء ايشان يعني بعملهاء ايشان از شرك وظلم ومعصيت فَيَقُولُوا پس كفتندي
بوقت حلول عذاب رَبَّنَا اي پروردكار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادي إِلَيْنَا بسوي ما
رَسُولًا فرستادهٔ كه پيغام تو بما آورد فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس ما متابعت كرديمي آيتهاء ترا وتصديق
رسول تو نمودمي وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وبودمي از كرويدكان بتو ورسول تو جواب لولا اول

محذوفست یعنی اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب حجت آورندی که پیغمبر بما نیامد وما را بحق دعوت
نکرد هر آینه عذاب بریشان میفرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم از یهود سوال کردند وایشان به نبوت وی اقرار نموده نعت وصفت آنحضرت از توریت
خواندند مشرکان انکار توریت نیز نموده گفتند اگر او پیغمبرستی چرا آن معجزها که موسی داشت
وی ندارد آیت آمد که فلما پس آنهنگام که جاءهم الحق آمد بریشان یعنی بکفار عرب فرستاده
راستگوی یعنی محمد صلعم یا پیغام درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا
اوتی چرا داده نشد محمد را صلی الله علیه وسلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی
عم از معجزات یعنی چرا محمد را ید بیضا وعصا ندادند اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی شدند
ابناء جنس ایشان از مشرکان قبطی بما اوتی موسی بآنچه دادند موسی را من قبل پیش ازین آیات
تسع قالوا گفتند قبطیان سحران دو خداوند سحر یعنی موسی وهارون تظاهرا هم پشت شدند
در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگراند یعنی توریت وقرآن
وقالوا وگفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب
ایشان کافرون ناگرویدگانیم قل فأتوا بگو پس بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد
هو آن کتاب اهدی راه نماینده تر منهما ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من
اتبعه پیروی کنم آنرا ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که توریت وقرآن سحرست فان لم
یستجیبوا پس اگر اجابت نکنند لک ترا و کتاب نیارند فاعلم انما پس بدان که جز این نیست که
ایشان یتبعون پیروی میکنند اهواءهم آرزوهای خود را بی دانش و حجتی ومن اضل
وکیست گمراه تر ممن اتبع از آنکسی که پیروی کند هواه هوای خود را بغیر هدی بی راه نمونی و بیان
و بصیرتی من الله از نزدیک خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید و بمنزل
نمی رساند القوم الظالمین گروه ستمکارانرا که متابع هوای نفس خودند ولقد وصلنا و بتحقیق
که پیوند دادیم و در هم پیوستیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم در دعوت
را بحجت ومواعظ را بمواعید وقصص را بامثال ونصایح را بعبر یا قرآنرا پیوسته فرستادیم
آیتی بعد از آیتی وسورتی از پی سورتی لعلهم یتذکرون تا شاید ایشان پند پذیر گردند
ودر فعل کرده بدو گروند الذین آتیناهم الکتاب آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریت من قبله
پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن یؤمنون میگروند بقول جمعی مراد مومنان اهل

وچون ابن سلام واصحاب او رضوا شهر انست که کتاب انجیل باشد ومراد جماعتی از اهل حبشه
وشام واصحاب او رضی الله عنهم باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلعم آمده ایمان آورده اند که این
سوره مکیست وایمان ابن سلام واصحاب او در مدینه بوده مگر گویند آیت مدنی است واذا یتلی
وچون خوانده شود قرآن علیهم بریشان قالوا گویند آمنا به ایمان آورده ایم بوی ودانسته
که کلام خدا یست انه الحق بدرستی که او راست ودرست است فرو آمده من ربنا از نزد آفریدگار
ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین گردن نهادگان ومخلصان
بجهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم وحقیقت آن شناخته اولئک آن گروه از اهل
کتابین یؤتون اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند وثابت بودند بر ایمان
بتوریت یا انجیل وایمان بقرآن ویدرءون ودفع میکنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در موضع
آورده که بعد از ایمان ترسایان ابو جهل واضراب او ایشانرا دشنام میدادند وایشان در جواب
میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد وراه نماید تا منافقان مدینه ویهود طعن میکردند
بر ابن سلام واصحاب ایشان وآنان بنیکی جواب میدادند پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دفع
میکنند به نیکو سخنی قول سفها را ومما رزقناهم وازآنچه ایشانرا داده ایم ینفقون نفقه میکنند
در راه ما واذا سمعوا اللغو وچون میشنوند سخن بیهوده را یعنی ستم وتعریض منافقان کفار اعرضوا عنه
اعراض مینمایند ازان وخاموش میشوند از تعرض وقالوا ومیگویند مر لغو گویندگانرا لنا اعمالنا مارا ست
کردارهای ما از حلم وصفح ولکم اعمالکم ومر شمارا اعمال شما از سفاهت ولغو یا مارا دین ما وشمارا دین شما
سلام علیکم سلامتست شمارا از ما یعنی لغو شمارا بلغو مقابله نمیکنیم وگفته اند سلام تودیع ومتارکه است
نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لا نبتغی الجاهلین نمیجوییم صحبت جاهلان وتخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت
با اشرار موجب بدنامی دینی وبدفرجامی عقبی است س از بدان بگریز و با نیکان نشین ای بد
زهری بود بی انگبین • آورده اند که آنحضرت بایمان عم خود ابی طالب بغایت حریص بود بوقت
وفات بر بالین وی آمده گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای
از برای تو ابو طالب گفت ای برادرزاده میدانم که تو راست گویی اگر سرزنش زنان قریش نبودی
که ابو طالب از مرگ ترسید وکلمه گفت من بگفتن این کلمه دل ترا شاد میساختم آیت آمد که انک بدرستی
که تو ای محمد لا تهدی قادر نیستی که راه نمایی بایمان من احببت آنرا که دوست میداری هدایت او
ولکن الله ولیکن خدای یهدی من یشاء راه مینماید بایمان هر کرا میخواهد وهو اعلم واو داناترست بالمهتدین

براه يافتکان يعني انا مکر مستعد هدايت اند يا انها که حکم ازلي بهدايت ايشان صادر کشته چه اصل در هدايت
حکم ازليست وهدايت لم يزلي سو هدايتيهر کرا داد از بدايت • بود همراه باشد تا نهايت • آورده اند
که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت آمده کفت اي محمد ما ميدانيم که قول تو حقست وسخن تو راست
وآنچه ميکويي سبب دولت ماست در حيات ووسيله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب
مخالفت تمام عربست ميترسيم که اکر پي روي تو کنيم عرب ما را از زمين حرم بيرون کنند وما را طاقت
اتصال طاقت مقاومت ايشان نباشد اين آيت نازل شد که وقالوا وکفتند بعضي از کفار که ان نتبع
الهدي اکر پي روي کنيم طريق راه رشاد را معک با تو يعني ايمان آريم بتو نتخطف ربوده شويم من ارضنا
از زمين ما يعني عرب ما را ازين ديار بربايند وبيرون کنند اولم نمکن آيا ما جاي نداده ايم لهم مر ايشانرا
حرما آمنا حرمي با ايمني که کس برايشان دست ندارد يجبى کشيده ميشود اليه بسوي اين حرم ثمرات
کل شيء ميوهاء هر چيزي يعني منافع از هر نوع وغرايب از هر ناحيتي بدانجا آورند وروزي
داديم ايشانرا درين وادي غير ذي زرع رزقا روزي دادني من لدنا از نزديک ما يعني منت غيبي
پس چون با وجود بت پرستي ايشانرا مطمئن ومرفه ميداريم اکر ايمان دارند چکونه ايشانرا
از تخوف وتخطف در امان نياريم ولکن اکثرهم وليکن بيشتر ايشان لا يعلمون نميدانند اين نکته را ودر
نمي يابند وکم اهلکنا وبس که هلاک کرديم من قرية از اهل ديهي که بنا فرمايي بطرت معيشتها در زندکاني
خود يعني بوقت نعمت طاغي وباغي شدند چنانچه اهل مکه شده اند وما آن طاغيانرا هلاک کرديم فتلک پس
آنست مساکنهم مسکنهاء ايشان خالي وخراب لم تسکن نه نشستند در آن من بعدهم از پس هلاک
ايشان الا قليلا مکر اندکي از رهکذريان که روزي يا بعضي از روزي آنجا باشند وبروند وبان خالي کذارند
سو در خانه ديني چو نشستي برخيز • کين خانه بدان نشست کاينده وروند • وکنا نحن الوارثين وهستيم
ما وارث آن مسکن بعد از اهالي آن يعني ما تمر باقي بعد از فناي همه وما کان ربک ونيست پروردکار تو
مهلک القري هلاک کننده اهالي ديهها حتي يبعث تا وقتي که برانکيزد في امها در معظم آن ديار واصل آن
بلاد يعني چون اهل سواد اعظم نيکتر وبا فهمتر باشند لاجرم آنجا برانکيزد رسولا فرستاده بحکم
الهي يتلوا عليهم بخواند بر ايشان آياتنا آيتهاء ما را براي الزام حجت وقطع معذرت وما کنا مهلکي القري ونيستيم
ما هلاک کننده يعني خراب سازنده ديهها بعقوبت الا واهلها ظالمون مکر که اهالي آن ستمکاران باشند
بتکذيب رسل وانکار حق وما اوتيتم وآنچه داده شد بشما من شيء از چيزي که اسباب دنيوي باشد
فمتاع الحيوة الدنيا پس آن بهره داريي است در زندکاني اين جهان وزينتها وآرايش اين سراي که در معرض

حيوة يعني اعتبار بدان مباهات وافتخار کنيد وما عند الله وآنچه نزديک خدا است از ثواب
آن جهان ونعمتهاء جاودانه خير بهترست في نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورت
محنت ومشقت وابقي وپاينده تر افلا تعقلون آيا در نمي يابيد وفهم نميکنيد که بدل ميکنيد
باقي را بفاني ومرغوب را بمعيوب سو حيف باشد لعل عوض دادن بجنک • بس کرفتن
در بهاي خاک وسنک • در خبرست که امير المؤمنين علي وحمزه رضي الله عنهما با ابو جهل معارضه بسيار
کردند در باب دين وکفته عمار ياسر با وليد بن مغيره مجادله فرموده اين آيت نازل شد که افمن
وعدناه آيا کسي که وعده کرديم اورا به جنت در آخرت وبنصرت در دنيا وعدا حسنا
وعده نيکو که در ان خلاف متصور نيست فهو لاقيه پس آنکس در يابنده آن موعودست يعني شهد
يعني علي وحمزه يا عمار رضي الله عنهم چنين کس باشد کمن متعناه مانند کسي که برخورداري داديم اورا
متاع الحيوة الدنيا از متاع زندکاني دنيا که محنتش آميخته بمحنتست ودولتش مودي بنکبت
ومالش در معرض زوال وجاهش بر شرف انتقال ثم هو پس آنکس يوم القيمة روز رستخيز
من المحضرين از حاضر کرده شدکان باشد براي عذاب يا حساب ومراد ازين کس ابو جهل
است يا وليد مغيره ويوم يناديهم وياد کن روزي که بخواند خداي کافرانرا فيقول پس
کويد اين شرکائي کجا اند شريکان من الذين آنانکه کنتم تزعمون بوديد که کمان مي برديد
که شريک منند قال الذين حق کويند آنانکه واجب شد عليهم القول بر ايشان سخن خداي
يعني آيات وعيد يا کلمه لاملان جهنم وآنان روساي ضلالت باشند يا ديوان
که کويند ربنا اي آفريدکار ما هؤلاء الذين اين کروه يعني ضعفا واتباع آنانند که
اغوينا کمراه کرديم ايشانرا وبشرک خوانديم اجابت کردند اغويناهم کمراه کرديم ايشانرا
کما غوينا اندم اجابت کردند همچنانکه خود کمراه بوديم تبرأنا اکنون بيزاري کرديم اليک
بسوي تو از ايشان واز آنچه ايشان اختيار کرده اند از کفر ما کانوا نبودند ايشان
که في الواقع ايانا يعبدون ما را پرستند بلکه ايشان پرستش هواي نفس خود ميکردند
وقيل ادعوا وکويند کافرانرا که بخوانيد شرکاءکم انبازان خود را يعني آنانرا که شريک ما
ميساختيد از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ايشانرا براي
نصرت فلم يستجيبوا پس اجابت نکنند لهم مر ايشانرا بجهة عجز از اجابت ونصرت ورأوا
العذاب وببينند عذاب را تابعان ومتبوعان لو انهم تمنا برند که کاشکي

ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی ویوم ینادیهم و یاد دار روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فیقول پس گوید ماذا اجبتم المرسلین چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را دعوت کردند بحق فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانباء بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را یومئذ در آن روز و ندانند که چه چیز گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر که جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول همه فرو مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فاما من تاب اما آنکس که توبه کند از شرک وآمن و بگرود بخدا و رسول وعمل صالحا و بکند عملی شایسته فعسی ان یکون پس شاید بلکه باید که باشد من المفلحین از رستگاران و بوقت سوال از جواب فرو نماند و رستگاری با جابت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باز بسته است

مزد بی رضای محمد نفس ⁕ ره رستگاری نمیست و پس ⁕ آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کرد بایستی که چنین منصبی عالی مرتبه را از اهل مکه و طایف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وربک و پروردگار تو یخلق می آفریند ما یشاء هرچه میخواهد بی موجبی و مانعی ویختار و بر میگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله بر گزید ما کان نیست و نباشد لهم الخیرة مر کافران را چون ولید مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشان نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را گزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است

هر که خواهد بر گزیند هر که خواهد رد کند سبحان الله پاکست خدای از آنکه کسی را بالاء اختیار او اختیار بود وتعالی و برترست خدای عما یشرکون از آنچه می پوشد شرکی می آید بت پرستان و شریک میگیرند وربک و آفریدگار تو یعلم میداند ما تکن آنچه می پوشد صدورهم سینهاء ایشان یعنی از آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مومنان وما یعلنون و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وهو الله واوست خدای

مستحق پرستش لا اله هیچ معبودی بسزا نیست الا هو مگر او له الحمد مر او راست ستایش فی الاولی والآخرة درین سرا و در آن جهان موالی نعم دنیوی و اخروی اوست وله الحکم و مر او راست کار گذاری والیه ترجعون و بدو باز گردیده خواهید شد در روز نشور قل بگو ای محمد ارایتم چون می بینید ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت بآنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غابر حرکت دهد من اله کیست خدای غیر الله بجز خدای بحق که اندوی قدرت یاتیکم بضیاء بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معایش اشتغال کنند افلا تسمعون آیا نمی شنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قل ارایتم بگو چه می بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار بر شما روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیمة تا روز قیامت بآنکه آفتاب را بر وسط السماء بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من اله غیر الله کیست خدای بجز الله بحق که از راه رحمت یاتیکم بلیل تسکنون بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فیه در وی از متاعب اشغال و اعمال استراحت کنید افلا تبصرون آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار ومن رحمته و از بخشایش خود جعل بیافرید لکم اللیل برای شما شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا و تا بجویید در روز من فضله از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده ولعلکم تشکرون و شاید که شما سپاسداری کنید خدای را بر نعمت روز و شب

جرخ را دور شبانروزی دهد ⁕ شب برد روز آورد روزی دهد ⁕ خلوت شب هم آن تا جان ریش ⁕ راند دل گوید بجانان خویش ⁕ روزها از هر غوغای عوام تا بدیشان کار تن گیرد نظام ویوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت پرستان را و این ندا تقریع بعد از تقریع است فیقول پس گوید این کجااند شرکائی انبازان من الذین آنانکه کنتم تزعمون بودید که گمان می بردید که شریک منند و دروغ میگفتید ونزعنا و بیرون آریم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بگفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبران را بگواهی آریم فقلنا هاتوا پس دانستند بینکه حق مر خدای راست وضل عنهم و گم کرد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر میبافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند ان قارون بدرستی که قارون کان من قوم موسی

بود از قوم موسی عم ثعلبی گوید عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث و قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب عم بود و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبایی طلعت منور خواندندی و در قراءت توریة اقرا بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار اوست در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود همین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فَبَغَىٰ پس ستم کرد و افزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم موسی عم و خواست که همه در تحت حکم وی باشند وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم ما او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی ما الهاء کرد کرده مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ آنچه کلیدهاء آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوءُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی مردان أُولِي الْقُوَّةِ خداوندان توانایی عصبه جماعتی باشد از ده تا چهل و امام فرا گفته که ایشان از چهل تن اند که کلیدهاء کنوز وی میکشیدند و در کشاف مذکورست که شصت مفاتیح خزاین او میکشیدند هر خزینهٔ را مفتاح بود و هیچ مفتاح از اصبع زیاده نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گوید مراد از مفاتیح اوعیه مال است انما جمع او ره هزار و جمعی هزار انبار بود اند و نفرم إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن چون گفتند مر قارون را قَوْمُهُ گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا که مبغوض حق است ❊ دنیا دنی چیست سرای سپنج ❊ افکنده هزار کشته در هر قدمی کر نقد شود کرای شادی نکند ❊ ور فوت شود نمی نیرزد بغمی وَابْتَغِ و طلب کن بتتمه کلام ناصحانست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آن جهانی ❊ بدنیا توانی که عقبی خری ❊ بخر جان من ورنه حسرت بری وَلَا تَنْسَ و فراموش کن نَصِيبَكَ بهرهٔ خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفن خواهد بود و بس ازان حال براندیش و بمال و منال غره مشو ❊ که ملک تو شام تا یمن خواهد بود ❊ ور سر حد روم تا ختن خواهد بود ❊ آن روز کزین جهان بی عزم سفر ❊ همراه تو چند گز کفن خواهد بود ❊ و گفته اند فراموش بهرهٔ خود را یعنی آن مقدار از مال که ترا کفایت باشد بنده کن وَأَحْسِنْ و نیکویی

نمای با بندگان خدای كَمَا همچنانکه أَحْسَنَ اللَّهُ نیکویی کرده است خدای و نعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری به بیداد کری و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد مر افساد کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظم کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي بدانشی که نزدیک منست یعنی یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت و سایر مکاسب یا دانا بوده بکیمیای یوسف صدیق علی نبینا و عم و آنرا بر داشته و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی عم بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریت خوانده و از موسی شنیده أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِن قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرن کافر مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بود از قارون قُوَّةً از روی توانایی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع مال الملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بسطت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که از و قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهد شد عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ یا ایشان را سوال استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود بر استر سفید که زین داشته نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت با وی بر نشسته و مردم پیش ازان رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند با استران سفید با زین زرین و جامهاء ارغوانی و موزهاء سفید چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم در آمد قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده اند قارون را إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهرهٔ بزرگست از دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت

وعزت توکل چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای دنیا طلبان ثَوَابُ اللَّهِ پاداش خدا
در آخرت خَيْرٌ بهتر است از زخارف دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود بخدای و پیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکند کردار ستوده وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل
و زبان نخواهند داد إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان که بر طاعت از معصیت شکیبا باشند و کلمه
توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را شعر اهل صبر از جمله عالم برترند • صابران
از اوج گردون بگذرند • هر که کارد تخم صبر اندر جهان • بدرود محصول عیش اندر جهان •
آورده اند که قارون را بر موسی و هارون علی نبینا و عم حسدی و حقدی تمام بود چنانچه
روزی بموسی گفت تو رسالت بردی و مذبح بهارون رسید من بر هیچ منصبی چند صبر کنم القصه
دایم در پی ایذای موسی عم بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و با آنکه عشر یا ربع مال می بایست داد
موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد
مبلغی عظیم بر آمد بخل و خست سر راه بروی گرفت جمعی از بنی اسرائیل را طلبید و گفت هر چه موسی
گفت فرمان بردید اکنون میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی هر چه میفرمایی
گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کس سخن وی نشنود پس زنی فاجره را که در
می آورد که نام او سبزا بوده طلبیده و همیان زر داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عوام اقرار
کند که موسی با وی زنا کرده روزی دیگر که موسی عم در اثناء اوامر و نواهی میفرمود که هر کی
دزدی کند دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و محصن را سنگسار کنیم
قارون بر خواست که اگر همه تو باشی گفت اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که
تو با فلانه زن زنا کرده موسی فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سبزا بمحضر درآمد و موسی گفت
ای زن ترا سوگند دهم بخدایی که دریای شکافته و توریت فرو فرستاده که راست بگوی زن را
هیبت الهی دریافت گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر رشوت بمن داده تا در باره تو افترا
کنم من با وجود گنهکاری و بدکرداری چگونه بستدم که بر تو تهمت کنم و اینک آن دو همیان مهر قارون
با منست بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی عم روی بر خاک
نهاده از قارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم بفرمای هر چه
خواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون است
گو بر جای قرار گیرد و هر که با منست گو بر کناره رود کافه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند

الا دو تن که با قارون ماندند و موسی عم با زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پایهاء ایشان
را تا کعبین فرو برده و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجایی نرسید و موسی عم میگفت
خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در
دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را تمام فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با
موسی علی نبینا و عم خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان
نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندندی اجابت میکردم
القصه بعد از خسف قارون سفهاء بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا
قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعه او تصرف نماید موسی عم درخواست تا حق
سبحانه سرای و گنج خانهاء او نیز بزمین فرو برد چنانچه میفرماید فَخَسَفْنَا پس فرو بردیم
بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون
ستونی بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود و نفخ صور بارض سفلی
خواهند رسید شعر گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز • خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست
فَمَا كَانَ لَهُ پس نبود مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در آن وقت يَنْصُرُونَهُ
یاری کردندی او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَمَا كَانَ و نبود مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ از منع کنندگان
عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی برداشت و نه خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ
تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند مَكَانَهُ منزلت و جاه او را بِالْأَمْسِ دیروز
یعنی آرزومندان گشتند بعد از خسف وی گریندگان يَقُولُونَ میگفتند هر یک بدیگری
وَيْكَأَنَّ اللَّهَ وی کلمه تعجب است یعنی ویلک باشد و اعلم مضمرست یعنی وای بر تو بدانکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ
گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بر آنکه می
که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد نه بعلتی که اقتضا
قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد عَلَيْنَا
بر ما و بما نداد از دنیوی آنچه متمنای ما بود لَخَسَفَ بِنَا هر آینه بزمین فرو برده بودندی ما را
و حفص فعل معلوم میخواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ وی کلمه تندم است
و کأن برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان بمعنی الم یعلم و الم تر است
یعنی نمیدانی و نمی بینی آنکه لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان

بكافر بغتان يا تكذيب كنندكان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سراي ديكر كه شنيده و دانسته مراد بهشت است
نَجْعَلُهَا ساخته‌ايم آنرا لِلَّذِينَ براي آنانكه ايشان لَا يُرِيدُونَ نميخواهند عُلُوًّا برتري و تكبر
فِي الْأَرْضِ در زمين با اهل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباهكاري و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست
وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نيكو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهيزكارانراست صاحب بحر فرموده كه سراي جزا ضامن جمعي
راست از ارواح مقدسه يعني پاك شده از ادناس صفات نفسانيه در زمين بشريت طالب علو نباشد
چون نفوس فراعنه و جابره و فساد بجويند يعني نظر را از غير حضرت بر داشته التفات بهيچ
كس و بهيچ چيز ننمايند و عالم ملك و ملكوت را بتصرف مالك الملوك باز كذارند تا بملكيد و بالكلية
هر تصرفي كه در كون و مكان خواهد كند و ايشان را بران زبان اعتراض نبود ع هرچه خواهي بكن مكن
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر كه بيارد خصلتي نيكو يا معرفتي بتوحيد رباني يا طاعتي با خلاص فَلَهُ پس مر ورا
خَيْرٌ نيكويي از ان خصلت با طاعت يا معرفت يا هر كه بيارد نيكي در دنيا او را باشد بهتري از ان در
آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر كه بيارد بدي چون شرك و تكذيب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند
آنانكه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ كردند بديها إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مكر مثل آن چيزي كه بودند در دنيا كه عمل
ميكردند ظاهر آيت دليلست بر آنكه ثواب حسنه بهتر از ان خواهد بود و پاداش سيئه بمثل آن و وضع
مظهر در موضع مضمر جهت تقبيح حال بدكارانست تكرار اسناد سيئه بديشان و فايده اين صورت
عقلا از ارتكاب سيات س هرچه در شرع و عقل بد باشد نكند هر كه با خود باشد آورده اند
كه چون حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسيد شوق حرم كعبه و آرزوي
مولد در باطن مباركش ظاهر كشت جبرئيل عم بدين آيت فرود آمد كه إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستي كه آنكه
فرض كرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تبليغ قرآن يا عمل بدان لَرَادُّكَ هر اينه باز كرداننده تست
إِلَىٰ مَعَادٍ بجاي باز كشت يعني مكه و كويند اين وعده فتح مكه بوده و نزد بعضي معاد جنتست
و در تاويلات كاشاني آورده كه معاد فنا في الله است در احديت ذات و بقا باوست در مقام تحقيق بجميع
قرآن كه عمل صفاتست و بر سالك متبصر اينجا سر منه بدأ واليه يعود روشن ميكردد س
چون از وي بداين و آنرا ابتدا • هم بدو بايد كه باشد انتها • نورهايي را كه كرد از حق طلوع
جمله را هم سوي او باشد رجوع قُلْ بكو اي محمد رَبِّي پروردكار من أَعْلَمُ داناترست مَنْ
جَاءَ بِالْهُدَىٰ بكسي كه آورده راه راست يا توحيد با قرآن و آن منم وَمَنْ هُوَ و بانكس كه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در كمراهي هويداست چون منكران من وَمَا كُنْتَ تَرْجُو و نبودي تو كه اميد داشته باشي أَنْ يُلْقَىٰ

إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنكه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستاديم بتو كتاب را إِلَّا رَحْمَةً مكر بجهت
بخشايشي مِنْ رَبِّكَ از آفريدكار تو بر تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا هم پشت و يار لِلْكَافِرِينَ
مر ناكرويدكان را يعني مدارا مكن با ايشان و ملتمس ايشان را اجابت مكن وَلَا يَصُدُّنَّكَ و بايد كه
كافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آيتهاء خدا و عمل كردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ
إِلَيْكَ پس از آنكه فرود آمده است بتو وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوي عبادت پروردكار
خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرك آرندكان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللَّهِ با خداي
بحق إِلَٰهًا آخَرَ خداي ديكر زيرا كه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نيست هيچ خدايي سزاوار خواندن مكر
او مخاطب درين آيات حضرت پيغمبرست صلى الله عليه وسلم و مراد امت اند و فايده خطاب
با آن حضرت قطع طمع مشركانست از موافقت وي با ايشان كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ همه چيزي
فاني است إِلَّا وَجْهَهُ مكر ذات حق سبحانه يا همه عملها باطلست مكر آنكه بآن وجه الله
طلبند لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوي او باز كشته خواهيد شد
براي مكافات نزد بعضي محققان آنست كه چون موجود حقيقي نيست الا حق سبحانه
پس از روي حقيقت ما سوي او فاني باشند صاحب كشف الاسرار در تفسير اين آيت از
كلمات حضرت شيخ الاسلام قدس سره نقل ميكند كه نه از كس بتو نه از تو بكس همه از تو بتو
پس همه تويي و بس الا كل شيء ما خلا الله باطل علايق منقطع است و عوايق مرتفع رسوم
باطلست و اسباب مضمحل حدود متلاشي و خلايق فاني و حق يكتا و بخود باقي در شرح
عوارف مذكورست كه نكفت يهلك تا معلوم شود كه وجود همه اشيا در وجود او امروز
هالكست و حوالة مشاهدة اين حال بفردا در حق محجوبانست يوم يرونه بعيدا و نزد من فرو
ع با وجود تو ز من راست نيايد كه منم

سورة العنكبوت مكية بسم الله الرحمن الرحيم

الم حروف مقطعه جمله تعجين خلقتست تا دانند كه كليد حقايق اين كتاب راه نيست
و عقل هيچ كامل را بكنه معرفت اين كلام آكاهي نه ع خرد عاجز و فهم درو كم است
و در حروف اول اين سوره كفته اند الف اشارت باسم الله است و لام بلطيف و ميم
بمجيد فرمايد كه الله منم روي بطاعت من آر لطيف منم اخلاص در عبادت فرو مكذار مجيد
منم بزركي ديكران مسلم دار أَحَسِبَ النَّاسُ آيا پنداشتند مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنكه فرو
كذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا بانكه كويند آمَنَّا ايمان آورديم يعني مي پندارند كه بمجرد

فو امنا دست از ایشان باز دارند وهم لا یفتنون وحال آنکه ایشان آزموده نشوند بانواع
و نوامی یا مبتلا نکردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت و جهاد و امثال آن
این آیة در شان جمعی مسلمانانست که در مکه بودند و ایشانرا هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد
و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما تمام که در جوار کفار باشید تمام نیست
بعضی بنیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شدند ایشانرا از راه برگردانیدند حق سبحانه جهة
تسلیهٔ ایشان فرستاد که تصور نمی باید کرد که کشاکش بلا دعوی ولا درست نبود
س
عاشقانرا درد دل بسیاری باید کشید • جور یار و طعنهٔ اغیار می باید کشید • واصح آنست که مهجع مولی
عمر بن الخطاب رض روز بدر بزخم تیر عمار خضرمی شهید شد و بلفظ مبارک حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم گذشت که پیشرو شهیدان اهل توحید بود در روز بدر و از فوت مهجع پسران
جزع مینمودند حق سبحانه این آیة فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کار ایشان پیش نمیرود و لقد
فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الذین من قبلهم آنانرا که پیش از این مؤمنان
بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یکی را بمحک بلا آزموده اند فلیعلمن
الکاذبین و متمیز میسازد دروغ گویانرا در دین یا مینماید هر دو گروه را بخلق تا جزا دهد ایشانرا
بآنچه میدارند از صدق و کذب ایشان س در محبت هر که او دعوی کند • صد هزاران امتحان بروی شد
که بود صادق کشد بار جفا • ور بود کاذب گریزد از بلا • ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه
یعملون السیئات میکنند بدیها چون کفر و معاصی ان یسبقونا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را
عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان ساء ما یحکمون بد حکمیست آنکه میکنند در فتوحات
منقولست که آیا می پندارند کنندگان که بسیآت خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این
حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد س
گر گناه تو از عدد بیش است • سبقت رحمتی از آن بیش است • من کان یرجوا هر که باشد که امید
دارد لقاء الله لقای خدایرا در بهشت یا وصول ثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رستخیز
و عرض او بر خدای گو آماده باش فان اجل الله پس بدرستی که خدای مدتی که خدای مقرر کرده
برای لقا یا جزا لآت هر اینه آینده است و هو السمیع و اوست شنوا مر گفتار بندگانرا العلیم
دانا بضمایر و اسرار ایشان و من جاهد و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فانما
یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای خود جهة ثواب آن عاید بدوست ان الله

بدرستی که خدای لغنی هر اینه بی نیازست عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف
عباد بعبادات جهة صلاح احوال ایشانست والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند
کارهای نیکو لنکفرن هر اینه محو کنیم عنهم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا و لنجزینهم هر اینه
پاداش دهیم ایشانرا احسن الذی نیکوتر عملی را که کانوا یعملون بودند که میکردند یعنی توحید
را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس
پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیادت تا هفتصد بلکه ایشان محتاجند
و من بی نیازم ع رحم باشد که غنی چیزی رسد محتاج را • آورده اند که چون سعد ابی وقاص
رض بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم
و از هیچ چیز بدان مایه نزنم که انی مرد یا بدنتنا ول لنکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی
سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه رسانید صلی الله علیه وسلم و این آیة نازل شد
که ووصینا الانسان و امر کرده ایم آدمی را بوالدیه به پدر و مادر او حسنا نیکو یعنی فعلی که محض خوبی
باشد و ان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لتشرک بی تا شریک آری بمن
و انباز گیری ما لیس لک به علم آنچه نیست ترا به الوهیت او علم دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت
بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند بانکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت ثابت
نیست جز مرا فلا تطعهما پس فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست
الی مرجعکم بسوی مجازات منست بازگشت شما از مؤمن و مشرک و بار و عاق
فانبئکم پس بیاگاهانم شمارا وقت جزا دادن بما کنتم تعملون بآنچه هستید که میکنید والذین
آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته بعد
از فساد لندخلنهم هر اینه داخل گردانیم ایشانرا فی الصالحین در زمرهٔ ستودگان
یا در آریم در مدخل ایشان که بهشت است و من الناس و از مردمان من یقول کسیست
که میگوید آمنا بالله گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند
ایمان داریم فاذا اوذی پس چون ایذا کرده شود فی الله در راه خدای بسبب دین او
یعنی چون کفره او را عذاب کنند جعل گرداند یعنی دارد و شمارد فتنة الناس
رنج و عذاب مردمانرا کعذاب الله مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب
خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از عذاب خدای و لئن جاء و اگر بیاید نصر من ربک

یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن هر آینه گویند انا بدرستی که ما کنا معکم
هستیم در دین و ملت پس ما را از غنیمت شریک سازید اولیس الله آیا نیست خدای باعلم دانا
تر از همه داناتر بما فی صدور العالمین بآنچه در دلهای عالمیانست از صفای اخلاص و کدورت
نفاق ولیعلمن الله و هر آینه میداند خدای الذین آمنوا آنان را که گرویده اند بدل ولیعلمن
المنافقین و میداند منافقان ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت با ابتلا و امتحان در بلا
جز بمحنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانچه با آتش عیار زر و نقره معلوم میگردد
شکل و هیأت انسان نرم و مرد نهان • توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد • اگر نه پاک بود از
بلا نخواهد جست • و گر در اصل بود پاکی خواهد کرد • در لباب آورده که ابو سفیان و امیة
بن خلف امیر المؤمنین عمر خطاب و خباب را رض گفتند که از دین محمد ﷺ روی بتابید و طریقه
قدیم پدران فرو مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد آن را بر داریم و شما را در روز
بازگشت نگذاریم حق سبحانه فرمود که وقال الذین کفروا و گفتند آنان که نگرویدند للذین آمنوا
مر آنان را که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی تابع کیش پدران ما باشید
ولنحمل و باید که برداریم خطایاکم و حال آنست که نیستند کافران بحاملین بردارندگان من
خطایاهم از گناهان مؤمنان من شیء هیچ چیز انهم بدرستی که ایشان لکاذبون دروغ
گویانند در سخن خود که میگویند بار خطایای مؤمنان برداریم و ایشان بحمل آن اندکی بسیار
قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شده اند
کما قال سبحانه ولیحملن اثقالهم و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را
واثقالا و بارهای گران دیگر را مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنان را که گمراه
ساخته اند اضافه آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد
ولیسئلن و هر آینه سؤال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان یوم القیمة روز رستخیز
عما کانوا یفترون از آنچه هستند که می بافتند از اباطیل و حیلها که سبب اضلال خلق میشود ولقد
ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم
در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه
سال روایت اشهر آنست که نوح علی نبینا ع چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال
خلق را بحق دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال زیست و در احقاف از وهب ره نقل میکند

[illegible]

که نوح ع هزار و چهارصد ساله بوده صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد ساله
مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست
ملک الموت ع بوقت قبض روح از وی پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا
را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و بدیگری بیرون روند
گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد • آخر بروی چنانکه فرمان باشد • در بودن دنیا و بشدن قرن از و
یک روز و هزار سال یکسان باشد • ایراد قصهٔ نوح ع جهت تسلیهٔ سید انام است صلعم و تنبیه
بر کشیدن ابلا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح ع نهصد و پنجاه سال جفاء
قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود و گوش نمیکردند فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را طوفان
عذاب وهم ظالمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را واصحاب السفینة
و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مؤمنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها
و گردانیدیم کشتی را یعنی هر که با وی بود از مؤمنان یا واقعهٔ قوم نوح را آیة دلالتی یا عبرتی
للعالمین برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وابراهیم و یاد کن ابراهیم را اذ قال
چون گفت لقومه مر گروه خود را از اهل بابل اعبدوا الله بپرستید خدای را واتقوه و بترسید
از عقاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر لکم بهتر است مر شما را از دین و آیینی که دارید
ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر انما تعبدون جز این نیست
که می پرستید من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را وتخلقون و بر می بافند افکا دروغی
که آن را خدا نام میکنند ان الذین تعبدون بدرستی که آنان را که پرستش میکنید من دون الله
بجز خدای لا یملکون نمی توانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم شما را رزقا
روزی دادنی فابتغوا پس بجوئید عند الله الرزق نزدیک خدای روزی را که او تواناست
بر ایصال آن بمرزوقان واعبدوه و او را بپرستید بیگانگی واشکروا له و شکر گوئید مر
او را که شکر قیام نعمت عاجله و صید نعمت آجله است الیه ترجعون بسوی او باز گردید
خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه آنگه حق تهدید
میکند قریش را و میفرماید وان تکذبوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر را فقد کذب پس
بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را امم جماعتها من قبلکم پیش از شما چون قوم
نوح و هود و صالح علیه السلام و از تکذیب ایشان مر پیغمبران را ضرری نرسیده بلکه

مضرت آن بدان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیی و آخرت شده اند پس از تکذیب شما بحبیب من چه زیان
وما علی الرسول و نیست بر رسول الا البلاغ المبین مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید
و به بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبات آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید
اولم یروا کیف آیا نمی بینند و حفص بغیبت میخواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه یبدئ الله
الخلق آشکارا میگرداند خدای آفریدگان را و از نیست هست میکند ثم یعیده پس باز ایشان را بعد
از موت باز گرداند بحیات ان ذلک بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر بر خدای آسانست قل
بگوای محمد مر منکران را که از راه تفکر و استدلال سیروا بروید فی الارض در زمین فانظروا کیف
پس بنگرید که چگونه بدأ الخلق بیافریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله
پس خدای ینشئ ظاهر کرداند النشأة الآخرة آفریدن دیگر را المخلص سخن آنست که چون بدیدید
و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت بدانید
که آنکه مبدئ خلایق است میتواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء
بر هر چیزی از بدو و اعادة قدیر تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذات اوست و ذات
او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشأه اولی قادر هست هر اینه از نشأه اخری عاجز
نخواهد بود یعذب عذاب کند من یشاء هر کرا خواهد عذاب او و یرحم من یشاء و ببخشد
بر هر که خواهد بخشش او والیه تقلبون و بحکم او باز گردیده خواهید شد در بحر الحقائق گفته اند
عذاب کند بخذلان و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی
عدلست و رحمتش از راه فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و آنرا که خواهد
با وی فضل نماید و بلطف خویش بخواند ع اگر دانی نداء عدل دانی • و گر خوانی بروی
فضل خوانی • مرا باراندن و خواندن چه کارست • اگر خوانی و گر رانی تو دانی • در زاد المسیر
آورده که عذاب بر شتخویست و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیاست
و بترک آن یا بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام
قشیری قدس سره فرموده که عذاب بآنست که بنده را با او گذارد و رحمت بآنکه خود متولی
کار او شود ع تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما وما انتم و نیستید شما ای مردمان بمعجزین
عاجز کنندگان مر بعد کار خود را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی اگر خواهید
که از حکم او بگریزید در زمین متواری شوید نتوانید ولا فی السماء و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان

باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز
کردن خدای وما لکم و نیست شما را من دون الله از عذاب خدای من ولی هیچ دوستی
که نگاهدارد ولا نصیر و نه یاری که بصدد دفع آن در آید والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات
الله بآیتهاء خدای یعنی بکتب او یا بدلایل وحدت ولقائه و بلقاء او یعنی بسرای آخرت و بعث
اولئک آن گروه یئسوا نا امید شدند من رحمتی از بخشایش من در دنیی یا نا امید خواهند
شد در روز قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع است واولئک و آن گروه لهم مر ایشانراست
عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد از این معترضات باز ذکر و قصه
ابراهیم علی نبینا و عم میکند و میفرماید فما کان پس نبود جواب قومه ابراهیم عم بعد از منع
ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی
اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزید و اتفاق نمودند بر سوختن و او را در آتش انداختند
فانجاه الله پس برهانید مر او را خدای من النار از ضرر آتش و آنرا بر وی سرد و با سلامت گردانید
ان فی ذلک بدرستی که در رهانیدن لآیات نشانهای قدرت است از خمود آتش و ترک
احراق و رستن گل و ریحان از آن لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند چه ایشان بتفحص از آن
و تأمل در آن نفع میگیرند وقال و گفت ابراهیم عم انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من دون
الله بجز خدای اوثانا بتانرا بخدایی مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی تا
شما بت پرستان بیکدیگر بپیوندید و بر عادت ایشان اجتماع نمایید فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا یعنی تا در دنیی باشید آن دوستی باقیست ثم یوم القیمة پس در روز قیامت یکفر کافر
شود و بیزاری کند و منکر گردد بعضکم بعضی از شما که متبوعان اند ببعض مر بعضی را که
تابعانند ویلعن بعضکم و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و اراذل بعضا مر برخی را که پیش
روان و اشراف‌اند ومأواکم النار و بازگشت همه شما دوزخ است وما لکم و نیستند شما را در
دوزخ من ناصرین یاران و مددکاران که خلاصی یابید بمدد ایشان از آتش چون حضرت ابراهیم
علی نبینا و عم بسلامت از آتش بیرون آمد فآمن پس بگروید و تصدیق کرد له لوط مر
او را هم که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وقال و گفت ابراهیم مر قوم و مر ساره
را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام از میان
قوم الی ربی با آنجا که امر پروردگار منست انه هو العزیز بدرستی که او غالب است مر

مغلوب دشمنان نساند الحکیم داناست و بحکمت کار من پردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق
نموده از کوثی که سواد کوفه است هجرت کردند و از آنجا بولایت شام در آمد ابراهیم بفلسطین نزول
نمود و لوط بمؤتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم عم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود در
همین سال خدای اسمعیل را عم بوی داد از هاجر که کنیزک ساره خاتون بود و چون سن مبارک آن
حضرت بصد و دوازده یا صد و بیست رسید حق سبحانه از ساره وی را فرزندی بخشید چنانچه میفرماید
ووهبنا له و ما بخشیدیم مر او را در سن پیری اسحاق فرزندی اسحق و یعقوب و نبیره یعقوب و جعلنا
و نهادیم فی ذریته النبوة در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل و الکتاب و کتابها
یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان و آتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت او فی الدنیا در این سرای
با نکو فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریة طیبه از او نی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان
عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکیم
کردیم بصلوات بروی تا آخر دهر او ردی کوید مزدا و در دنیه بقاء ضیافت اوست یعنی
همچنانچه در حال حیات در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و خاص
و عام از آن مائده بر فایده بهره مندند و انه و بدرستی که او فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین
از جمله شایستگان و پسندیدگانست و لوطا و لوط عم اذ قال چون گفت لقومه مر گروه
خود را از اهل موتفکات أئنكم آیا شما لتأتون الفاحشة می آیید بدان کار زشت و حفص انکم میخواند
یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری که بغایت زشت است و بسبب قباحت آن
ما سبقکم بها یعنی نگرفت بر شما بها بآن فاحشه من احد هیچ یکی من العالمین از عالمیان جهت آنکه
طباع سلیم از این عمل متنفر هست و نفوس پاکیزه این کار را بد کار اینکم لتأتون الرجال آیا شما می آیید
بمردان بطریق مباشرت و تقطعون السبیل و می برید راه را بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید
و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردم آمد شد در باقی کرده اند
و راه بند شده و تأتون و می آیید فی نادیکم المنکر در مجلس خود بفعلهای زشت یعنی کارها
میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صفیر زدن و سنگ
ریزه با انگشت بر یکدیگر افکندن و مهرها انگمان کروه بر رهگذریان انداختن و شرب
خمر و ضرب اوتار و مزامیر و سخریت با مسافران و امثال آن فما کان پس نبود جواب قومه
جواب قوم وی مر سخن وی را الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ائتنا بعذاب الله بیار عذاب خدا را

بما ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بشما
نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگویی که خدای هست و تو پیغمبر
اویی پس بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط عم از ایشان نومید شد قال گفت اندر وی مناجات
رب انصرنی خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب علی القوم المفسدین بر گروه تباهکاران ولما جاءت وآن
که آمدند رسلنا فرستادگان ما یعنی ملایکه ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم جهة بشارت فرزند
قالوا گفتند انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل این دیه سدوم را که تکذیب
خواهرزاده تو میکنند ان اهلها بدرستی که اهل آن دیه کانوا ظالمین هستند ستمکاران
بکفر و انواع منکرات قال گفت ابراهیم عم ان فیها لوطا بدرستی که در آن دیه لوط است و او
از ظالمان نیست قالوا گفتند ملایکه نحن اعلم ما دانا تریم بمن فیها بهر کس که در وست از مومن
و کافر و از حال لوط عم غافل نیستیم لننجینه هر آینه او را رهایی خواهیم داد و اهله و کسان او را
الا امرأته مگر زن او را که او کانت باشد من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم
گفت تا لوط از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که
در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود ولما ان جاءت و آن هنگام که آمدند رسلنا لوطا
فرستادگان ما بسوی لوط سیء بهم اندوهناک شد بدیشان وضاق و تنگ شد بهم بسبب
ایشان ذرعا از جهة دل یعنی تنگدل گشت که مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهة
آنکه ایشان متعرض غربای شدند فرشتگان اثر ملال بر جبین مبارک لوط مشاهده کرده او را
تسلی دادند و قالوا لا تخف و گفتند مترس ولا تحزن و اندوه مدار انا منجوک بدرستی که ما
رهانندیم ترا و اهلک و کسان ترا الا امرأتک مگر زن ترا که او کانت من الغابرین باشد از باز پس
ماندگان و هلاک شدگان انا منزلون بدرستی که ما فرود آرندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این
دیه رجزا عذابی من السماء از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا بسبب آنکه بودند که پیوسته
یفسقون فسق میکردند پس بحکم خدای لوط با اهالی خود خلاصی یافت و کفار موتفکه هلاک
شدند و شهر خراب شده ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانچه میفرماید ولقد ترکنا
و بدرستی که بگذاشتیم منها از آن قریه آیة بینة نشانه روشن لقوم یعقلون برای گروهی
که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست یا احجاره سجیل
که در آن زمین میتوان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست والی مدین و فرستادیم

بسوي اهل مدين اخاهم شعيبا برادر ايشان در نسب شعيب را فقال پس گفت يا قوم اعبدوا
الله اي گروه بپرستيد خدايرا وارجوا اليوم الآخر واميد داريد ثواب روز بازپسين را يعني
عمل كنيد كه بدان اميد ثواب توان داشت يا بترسيد از شدت روز قيامت ولا تعثوا وغبابت
تباهي مجوييد في الارض در زمين مدين بنقص كيل ووزن مفسدين در حالتي كه قاصد
وشهاد باشيد فكذبوه پس بدروغ داشتند شعيب را عم وازفساد ممتنع نشدند
فاخذتهم الرجفة پس بگرفت ايشانرا زلزله سخت يا صيحه جبرئيل عم كه دلها بدان در زلزل
افتاد فاصبحوا پس بامداد كردند في دارهم در سراهاي خود جاثمين . تا نو در آمدگان ومرده
وعادا وثمودا وياد كن قوم عاد وثمود وهلاكت ايشانرا وقد تبين لكم وبدرستي كه روشن
شده است هلاكت ايشان مر شما را من مساكنهم از منزلهاي ايشان بحجاز ويمن كه برآن
ميگذريد وآثار عذاب معاينه مي بينيد وزين وبياراست لهم الشيطان براي ايشان
ديو سركش يعني ابليس اعمالهم كردارهاي ايشانرا از كفر وتكذيب فصدهم پس بازداشت
ايشانرا عن السبيل از راه راست كه انبياء ايشانرا بدان ميخواندند وكانوا مستبصرين وبودند
بينايان يعني متمكن بودند از نظر وفكر وملاحظه بديده بصيرت اما بدان اشتغال
نكردند يا زيرك وباريك بين بود بگمان خود وسخن پيغمبران را نامعقول پنداشتند وقارون
وياد كن قارون را وفرعون وهامان وفرعون وهامان را ولقد جاءهم موسى وبدرستي كه آمد
بر ايشان موسى عم بالبينات بحجتهاي روشن ومعجزهاي سوبد فاستكبروا پس سركشي كردند
في الارض در زمين مصر وتعظم ورزيدند وما كانوا ونبودند سابقين پيشي گيرندگان
بحكم خداي بلكه حكم خداي در ويشان رسيد فكلا . پس همه اينانرا كه ياد كرده شد
اخذنا گرفتيم وعقوبت كرديم بذنبه بگناه ايشان فمنهم . پس بعضي از ايشان من ارسلنا
كسي بود كه فرستاديم عليه حاصبا . بر وي باد سخت كه در وسنگريزه بود يعني قوم لوط ومنهم
وبعضي از ايشان من اخذته الصيحة كسي بود كه بگرفت او را عذاب صيحه چون قوم ثمود واهل
مدين ومنهم وازيشان من خسفنا كسي بود كه فرو برديم به الارض او را بزمين چون قارون
ومنهم وازيشان من اغرقنا كسي بود كه غرقه ساختيم ايشانرا در آب چون قوم نوح وفرعونيان
وما كان الله ليظلمهم ونبود خداي كه ستم كند بر ايشان يعني بي جرم ايشانرا عقوبت كند
ولكن كانوا وليكن بودند ايشان كه بجهل وعناد انفسهم يظلمون . بر نفسهاي خود ستم

ميكردند وخودرا بكفر ومعصيت بهدف تير عذاب ميساختند . اي كه حكم شرع را
رد ميكني . راه باطل ميروي بد ميكني . چون تو كردي بد بدي يابي جزا . پس بد بسا جلوا خود كه ميكني
مثل الذين اتخذوا مثل آنانكه فرا گرفتند من دون الله بجز خداي اولياء دوستان يعني خدايان
كمثل العنكبوت مانند عنكبوت است كه براي خود اتخذت فرا گيرد خانه وان اوهن البيوت وبدرستي
كه سست ترين خانها لبيت العنكبوت خانه عنكبوتست كه نه سقف دارد ونه ديوار ونه كرما باز دارد
ونه سرما لو كانوا يعلمون اگر باشند كافران كه دانند چيزي را هر اينه بدانند كه اين مثليست
از براي دين ايشان يعني چنانچه خانه عنكبوت سست وبي اعتبار است وهيچ چيز را
نشايد دين ايشان نيز خوار وبي اعتبار است وازان هيچ نكشايد صاحب بحر الحقايق فرموده
كه عنكبوت هر چند برخود مي تند زنداني براي نفس خود ميسازد وقيدي بر دست وبر
پاي خود مي نهد بس خانه او محبس اوست انها نيز كه بدون خدا اوليا گيرند يعني پرستش هوا
ومحبت دنيا ومتابعت شيطان ميل كنند بسلاسل واغلال ووزر ووبال مقيد كشته
روي خلاص نبيند وعاقبت در مسلك نيران ودركه بعد وحرمان افتاده معاقب ومعذب
كردند وبعضي هواهاي نفس را در بي اعتباري بتار عنكبوت تشبيه كرده اند كما قيل
از هوا بگذر كه بس بي اعتبار افتاده است . رشته دام هوا چون تار بيت عنكبوت .
ان الله يعلم بدرستي كه خداي ميداند ما يدعون آنچه ميخوانند يعني مي پرستيد من دونه
بجز وي من شيء از هر چيزي چون بت وملك وآدمي وكوكب وهو العزيز واو غالبست
ودر ملك خود شريك ندارد والحكيم محكم كارست بحكمت عقوبت مشركان تاخير ميكند وتلك
الامثال واين مثلها نضربها للناس مي آريم وبيان ميكنيم براي مردمان وما يعقلها ودر نمي
يابند نفع وفايده آنرا الا العالمون مگر دانايان كه تدبر ميكنند در حقايق چيزها خلق
الله بيافريد خداي تعالى السموات والارض آسمانها وزمين بالحق . براي اظهار حق يا براي
باطل وبازي ان في ذلك بدرستي كه در بي آفريدن لآية نشانه ايست روشن يا
ضرب امثال عبرتيست للمؤمنين مر گروندگان را الجزء
الحادي والعشرون من اجزاء الثلثين اتل . بخوان ما اوحي اليك آنچه وحي كرده مي شود
بتو من الكتاب از قرآن واقم الصلوة وبپاي دار نماز را ان الصلوة بدرستي كه نماز تنهى
باز ميدارد عن الفحشاء از كاري كه نزد عقل زشت بود والمنكر واز عملي كه بحكم شرع

الجزء الحادي والعشرون من اجزاء الثلثين

منهي باشد يعني سبب باز ايستادن مي باشد از معاصي چه مداومت برو موجب دوام ذكر موروث كمال خشيت است و بخاصيت بنده را از گناه باز دارد آورده اند كه جواني انصاري نماز بجماعت نموده با حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم نماز ميكذارد و هيچ نوع از فواحش نبود كه مرتكب آن نمي شد چون حكايت حال وي عرض رسانيدند آن حضرت صلي الله عليه و سلم فرمود كه ان الصلوة ستنهاه زود باشد كه نماز او را ازان باز دارد اندك زماني را توفيق توبه يافت و از زهاد صحابه و در وسيط باسناد خود از انس بن مالك رض نقل ميكند كه حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم فرمود كه هر كه باز ندارد نماز او او را از فحشا و منكر زياده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه و تعالي الا دوري صاحب تاويلات آورده كه هر يكي را از نفس و تن و دل و سر و روح و خفي نمازيست باز دارنده نماز تن ناهيست از معاصي و ملاهي و صلوة نفس مانعست آن را از رذايل و عدايق و اخلاق ردي و هيات مظلمه و نماز دل باز دارد ظهور و فضول و وقوع غفلت را و صلوة سر منع نمايد التفات بما سوي حضرت را و صلوه روح نهي كند از استقرار و بملاحظه اغيار و صلوة خفي بكذارند سالك را از شهود اثنينية و ظهور انانيت يعني بر وي ظاهر كردد كه از روي حقيقت جز يكي نيست نقد اين عالم. بان بين و بعالم مفروش. و لذكر الله و هر اينه ذكر خداي اكبر بزركترست از انكه كسي قدر او بشناسد يا بزركترست از انكه ذكر ديكري با او معارضه كند و بقول بعضي ذكر كويند مراد از ذكر نمازست يعني اينست كه نماز بزركترست از ساير طاعات يا ازان بزركترست كه بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منكر باقي كذارد محققان برانند كه ذكر خداي صافيست از كدورات علل و اغراض يا ذكر بنده حاليست فنا پذير و ذكر خداي باقيست زوال بدو راه نيابد شيخ ذو النون قدس سره فرموده كه ذكر او در انك شما درين وقت او را در نفحات از حضرت شيخ ابو سعيد ابو الخير روح الله روحه نقل ميفرمايد كه ذكر خداوند بزركترست ازانكه تو او را ياد كني او ترا ياد كند ذكر او بزركترست ذكر تو بيدا بود كه تا كجا بود. تو ياد كني خداي را در خور خود. او ياد كند ترا و لي در خور خويش و الله يعلم و خداي داناست ما تصنعون آنچه ميكنيد از نماز و غير آن و جزاي شما مناسب عمل خواهد بود و لا تجادلوا و بيكار مكنيد و جدال مكنيد اهل الكتاب با اهل كتاب يعني باكساني كه در عهد شما اند با جزيه قبول كرده اند الا بالتي هي احسن مكر

بخصلتي كه آن نيكوترست يعني خشونت ايشان را بخوش خويي مقابله كنيد و غضب ايشان را بحلم الا الذين ظلموا منهم مكر آنانكه ستم كردند از ايشان يعني بشكستند يا جزيه باز كرفتند و كفته اند ظالمان از اهل كتاب آنها اند كه اثبات ولد ميكنند مر خداي را سبحانه و قولوا و بكوييد با ايشان كه بصدق تمام آمنا ايمان آورده ايم بالذي انزل بان چيزي كه فرو فرستاده شده است الينا بسوي ما يعني قران و انزل اليكم و آنچه فرستاده اند بشما يعني توريت و زبور و انجيل و الهنا و خداي ما و الهكم و خداي شما واحد يكيست و نحن له و ما مر او را مسلمون كردن نهادكانيم و مخلصان و موحدان شما اتخاذ ارباب ميكنيد از احبار و رهبان و كذلك و همچنانچه فرو فرستاديم بر انبيا كتب خود را انزلنا فرو فرستاديم اليك الكتاب بسوي تو قران را كه ايني موافق كتب سابقه در اصول دين فالذين پس آنانكه آتيناهم الكتاب داده ايم ايشان را علم كتاب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب رض يؤمنون به ميكروند بقران يا مراد آنها اند كه پيش از بعثت حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم و قران كرويده بودند چون قيس بن مساعده و بحيرا و نسطور و ورقه و احزاب ايشان و من هؤلاء و ازين كروه عرب من يؤمن به كسي هست كه ميكرود بقران يا محمد و ما يجحد باياتنا و منكر نشوند آيتها كتاب ما را الا الكافرون مكر ناكرويدكان از يهود و چون كعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وي و ما كنت و نبودي تو كه تتلوا بخواني من قبله پيش از قران من كتاب هيچ كتابي از كتب منزله و لا تخطه و نمي نويسي كتابي را بيمينك بدست راست خود تاكيد ست در نفي كتابت يعني هركز نخوانده و مطلقا خط ننوشته كه اكر چنانچه خواندي و نويسنده مي بودي اذا لارتاب المبطلون آن هنكام در شك افتادندي تباه كاران جحودان يعني مشركان عرب كفتندي كه چون ميخواند و مينويسد پس قران را از كتب پيشينيان التقاط كرده و بر ما ميخواند يا جحودان در شك افتادندي كه ما در كتب خود خوانده ايم كه پيغمبر آخر الزمان امي باشد و اين كس قاري و كاتبست و در تيسير آورده كه خط و قراءت فضيلت بوده است مر غير پيغمبر را و عدم آن فضل معجزه آنحضرت و چون معجزه ظاهر شد و در اميت او شك و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر اين فضيلت بوي ارزاني داشته تا معجزه ديكر باشد و ابن ابي شيبه در مصنف خويش از طريق عون عبد الله نقل ميكند كه مامات رسول الله صلي الله عليه و سلم حتي كتب و قراء و اين صورت منافي قران نيست زيراكه در آيت نفي كتابت را مقيد ساخته

بزبان قبیل از نزول قران و مذهب آنانکه ویرا امی دانند از اول تا آخر بصواب اقرب است
بقلم گر نرسید انگشتش • بود لوح و قلم اندر مشتش • از سواد خط اگر دیده ببست • بکمالش
نرسد هیچ شکست • بود او نور و خط تیره ظلم • نشود نور و ظلم بهم جمع بَلْ هُوَ بلکه قران آيَاتٌ
بَيِّنَاتٌ آیتهاء روشنست فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینهٔ آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی مومنان
اهل کتاب یا صحابهء کرام که آنرا یاد میگیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قران از
ظهر خاصهٔ امت محمد است چه کتب متقدمه را از روی مینخوانده فی الی آنست که مومی اجماع
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی محمد و نکارهاء او و علمرا بانکه او امی است آیتها روشن
است مر آنانرا که دانا اند بکتب الهی و واقف بر صفات تمامت حضرت رسالت پناهی وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
و منکر نشوند مر آیتهای مارا که محمد است و قران إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند
با وجود وضوح دلائل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشود
عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ نشانهء مِنْ رَبِّهِ از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقهٔ صالح
و عصای موسی و مائدهٔ عیسی علی نبینا وعلیهم قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتهاء و معجزها
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا است هرگاه که خواهد و بهر که فرو فرستد و اظهار آن بقبضهٔ اقتدار
واختیار منست وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یعنی
تخویف میکنم بلیغی که شمارا باید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسند نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزهٔ واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا
آنکه ما فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرانرا و پیوسته يُتْلَى عَلَيْهِمْ خوانده میشود بر ایشان بزبان
ایشان و ایشان افصح مردم اند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو کرده در برابر
قران از ایشان طلبیده و ایشان لشکر میکشند و الوجان در میبازند و بمعارضهٔ آن نمی پردازند
و معجزهٔ روشن تر از این کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بعضی
از سخنان یهود نوشته با خود آورده و مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بآن افزون سازیم
حضرت فرموده که همین گمراهی بس قومی را که از انچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند
بچیزی که غیر نبی ایشان آورده این آیه نازل شد که آیات کفایت نیست ایشانرا قران که بر ایشان
میخوانند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین کتاب لَرَحْمَةً هر اینه بخشش است و نعمتی بزرگ مر کسی
را که متابعت او کنند وَذِكْرَى و پندی و نصیحتی است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق
کنند قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو بسنده است خدای بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شَهِيدًا گواه بر سخن

من چه مرا تصدیق میکنند بمعجزات يَعْلَمُ میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است
پس حال من و شما بر وی مخفی نخواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون
یهودیه و نصرانیه یا ایمان آوردند بمعبودان باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخدای
بحق أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران که بدل کردند کفررا با ایمان
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میکنند کافران بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث
و امثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی
لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر اینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و بی شک خواهد
آمدن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگاهان در دنیا یا بوقت مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و ایشان ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب
وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است و احاطه کرده بنا گرویدگان
یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان یا فاعل یعنی مستقبل بود یعنی احاطه
خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ روزی که در آید عذاب بدیشان مِنْ فَوْقِهِمْ از
زبر سر همه ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پایهاء ایشان وَيَقُولُ و گوید خدای یا فرشته
بامر وی مر دوزخیانرا که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزای آنچه بودید که میکردید که دنیا
دار عمل بود و عقبی دار جزا ست هرچه آنجا کشته اید اینجا بدروید
توبیخ بیفشان که چون بدروی • محصول خود شاد و خرم شوی • آورده اند که جمعی مومنان
در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان
هجرت نمیکردند و بترس و هراس پرستش خدای مینمودند حق سبحانه این آیت فرستاد که يَا عِبَادِيَ
ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیکسو روید و صحبت مومنان
طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمیتوانید کرد إِنَّ أَرْضِي بدرستی که زمین من
وَاسِعَةٌ گشاده است هجرت کنید از منزل خوف بموضع امن فَإِيَّايَ پس مرا فَاعْبُدُونِ پرستش نماید
خالصا و از پنجا گفته اند • سفر کن که چو جایت ناخوش بود • کزین جای رفتن بدان
و گر تنگ گردد ترا جایگاه • خدای جهانرا جهان تنگ نیست • و اگر از دوستی اهل و ولد
یا بستهٔ بلد شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
چشندهٔ مرگ است و مرگ از همه جدا و همه کس خواهد برید ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ باز

کردید خواهید شد یعنی ای پس بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبهٔ امان یعنی آستانهٔ حضرت پیغامبر آخر الزمان باید آورد والذین آمنوا و آنانکه بگرویدند بخدای و پیغمبر وعملوا الصالحات و بکردند عملهای نیکو یعنی اداء فرایض نمودند لنبوئنهم هر اینه فرود آریم ایشانرا من الجنة از بهشت غرفا منظرهای بلند و غرفهای ارجمند تجری میرود من تحتها الانهار جویها از زیر آن غرفها جویهای خالدین در حالتی که جاوید باشند فیها در آن غرفها یا در بهشت نعم اجر العاملین نیکو مزدیست مر عمل کنندگانرا خیر را بهشت الذین صبروا آنانکه شکیبائی ورزیدند بازار مشرکان و هجرت از اوطان وعلی ربهم و بر پروردگار خود نه بر غیر او یتوکلون توکل میکنند و کار خود بدو میسپارند مومنان مکه چون این آیتها شنیدند عزم هجرت مدینه نمودند و غرغره دیگر دست داد که بلدهٔ که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که وکاین من دابة و بسا از جنبندگان که بهیچ وجه لا تحمل بر نمیدارد رزقها روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد و یا ذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمیست و موش و مور و گویند عقعق ذخیره نهد و فراموش کند و در کشاف از بعضی نقل میکند که بلبلی را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود نهان میکرد القصه جانوران بسیارند از دواب و طیور و وحوش و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند الله یرزقها خدای رزق دهد ایشانرا وایاکم و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه میکنید

هست ز فیض کرم ذو الجلال ❊ مشرب ارزاق پر از آب زلال

شاه و گدا روزی از و میخورند مور و ملخ قسمت از و می برند وهو السمیع و اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم العلیم دانا بانکه شما را روزی از کجا دهد ولئن سالتهم و اگر بپرسی مر اهل مکه را که من خلق السموات والارض وسخر الشمس کیست آفریده آسمانها و زمین را و رام کردانیده آفتاب و ماه را لیقولن الله هر اینه گویند خدای چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجب انتهاء ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون پس کجا بر گردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق بر می تابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند الله یبسط الرزق خدای میکستراند و فراخ میکرداند روزی را لمن یشاء برای هر کس که میخواهد من عباده از بندگان خود ویقدر و تنگ میسازد له مر آنکه میخواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور

چه تقسیم دال است بر آن و گفته اند هو سعة له و مضیق علیه یکیست یعنی بر هر بنده که خواهد کاهی فراخ کرداند و کاهی تنگ سازد ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهر چیزی از قبض و بسط علیم داناست و مصلحت بندگان برو مخفی نیست ولئن سالتهم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که من نزل که فرو فرستاده من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی فاحیا پس زنده کردانید به الارض بآن آب زمین را من بعد موتها از پس مردگی و افسردگی آن لیقولن الله هر اینه میگویند خدای یعنی معترفند بانکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی مخلوقات او را با او در عبادت شریک میسازند قل الحمد لله بگو شکر و سپاس مر خدایرا که از من ضلالت اعراض و متابعت مرا نگاه داشته بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را شریک او میدانند وما و نیست هذه الحیوة الدنیا این زندگانی الا لهو مگر مشغولی و بیکاری ولعب و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال ببازی کودکان میماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان مبتهج کردند و اندک زمانی ملول و مانده کشته متفرق شوند و چه زیبا گفته

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ❊ بی عقل مردمان که بدان مبتلا شدند

وان الدار الآخرة و بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاویدی در و خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر باشند که بدانند اختیار نکنند دنیی فانی را بر سرای جاودانی فاذا رکبوا پس چون نشینند کافران فی الفلک در کشتی و بسبب بیخ در کرداب اضطراب افتند دعوا الله بخوانند خدایرا مخلصین در حالتی خالص کنندگان باشند له الدین برای خدا دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدایرا در کشف آن شدة بناه بری برند و پس فلما نجاهم پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشانرا از بحر و بیرون آرد بسلامت الی البر بسوی دشت اذا هم انگاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی باز کردند بعادت خویش لیکفروا بما آتیناهم تا کافر شوند بدانچه دادیم ایشانرا از نعمت نجات ولیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اولم یروا آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند انا جعلنا آنکه ما کردانیدیم شهر ایشانرا حرما آمنا حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل و غارت ویتخطف الناس و حال آنکه ربوده میشوند مردمان من

حَوْلَهُمْ از کرد اکرد بلد ایشان یعنی مردمان امیکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کس معترض ایشان نمیکردد أَفَبِالْبَاطِلِ آیا بباطل که بتان اند یا شیاطین یُؤْمِنُونَ میکروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ وبنعمة خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم و ایمنی از خوف یَكْفُرُونَ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت شرک ایشانست وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد و بسازد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و کمان برد که او را شریکی هست أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَاءَهُ آن هنگامی که بیاید بوی أَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى جایگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدکان وَالَّذِينَ جَاهَدُوا و آنانکه کوشش نمایند فِينَا در کار ما و اقامت دین ما لَنَهْدِيَنَّهُمْ هر آینه راه نمائیم ایشان را سُبُلَنَا براههاء خود وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت اورا د مجاهده که بطریق اطلاق نا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن پس آنانکه جهاد کنند در راه با دشمنان دین و با نفس و هوا بنمائیم ایشان را راه وصول بدولت لقاء شیخ سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمائیم او را سبل جنت امام قشیری رح کفته آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم بلطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه فرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر آورده که هر که کوشش نماید در طلب ما نمائیم او را راه دریافت الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند انا المعبود فاطلبنی تجدنی

سورة الروم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الم ابو الجوزا رح از ابن عباس رض نقل کرده که حروف مقطعه اثنیه هر حرفی اشارت است بصفتی که حق را بدان ثنا کویند چنانچه الف از کلمه کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و کفته اند الف اشارت باسم الله است و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلواة الله علیه غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بریشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ نزدیکترین زمینی که عرب باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بود یا کرامیان از رعات و بصری و آنجنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان که دو امیر وی بودند با لشکری کران فرستاده تا بعضی از ولایت روم بکرفتند و مردم روم منهزم کشتند و در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر این خبر

بمکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان کفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم شد حق سبحانه این آیت فرستاد و بیان کرد که وَهُمْ و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندسالی که میان سه و نه باشد صدیق رض بعد از نزول آیت مشرکان را کفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف کفت نه چنین است و ما با تو کرو می بندیم پس بر ده شتر جوان و مدة سه سال کرو بسته و صدیق رض صورت حال بعرض حضرت سید عالم صلعم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است برو در مال و مدت بیفزای ابو بکر رض باز کشت و تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب کشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و کویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و صدیق رض صد شتر را از ابی بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بستد و حضرت فرمود که صدقه ده القصه این آیة اخبار است از امور کاینه در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآنست لِلَّهِ الْأَمْرُ خدایراست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضاء او نافذ است و همه کار در قبضه اختیار اوست در کشف الاسرار کفته که قبل از لست و بعد لا بعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازلیست و ابدی وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفالست و ظهور صدق اخبار مومنان و بردن کرو از دیگر صحابه و کفته اند فرح بآنست که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و بعضی را نابود ساختند و آنچنان بود که چون شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم مستولی کشتند پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو بد ظن متغیر کشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشته کردند و دین ترسائی اختیار

ازین آیه حاصل میشود که ... رومیان از غالب شدن روم فرح شوند ... که رومیان بر فارسیان ... اهل کتاب بودند چون ... فارسیان مشرکند چون مشرکین عرب لیکن مرا ... وجه دیگر تخریج شده که ... آن منصور است و غالب ... اسلامیانست بر مشرکین عرب چنین که جناب ... از رو مثال فرمایند با قول ... و بومئذ یفرح المومنون بنصر الله یعنی بنصر الله تعالی للمسلمین علی اعدائهم من المشرکین و چنین واقع شد که در هنگام غلبه رومیان بر فارسیان اسلامیان غالب شدند بر مشرکان در واقعه بدر و در این تفسیر اخبار باشد از مغیبات که یکی اخبار غلبه رومیان بر فارسیان و دوم غلبه اسلامیان بر مشرکان که مطلوب همین است و این تبشیر و تفریح

کردند سیصد از لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساختند بعضی از بلاد ایشان
بگرفتند ینصر یاری میدهد خدای من یشاء هر کرا میخواهد و هو العزیز و او غالبست
انتقام کشنده از جمیع الرحیم مهربانست غلبه دهنده جمعی را بر جمعی وعد الله وعده کرد خدای
غلبه روم یا فرح مؤمنان را وعده کردنی لا یخلف الله خلاف نمیکند خدای وعده و عده
خود را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست میسازد و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان
لا یعلمون نمیدانند صحت وعده او را یعلمون میدانند ظاهرا چیزهاء آشکارا را
من الحیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معایش و
تجارات و در وسیط گوید مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و فنون است
که اکثر اهل دنیا قواعد آن را میدانند و هم و ایشان عن الاخرة از امور آخرة که غایت
مقصود آنست هم غافلون ایشان غافلان و بیخبرانند تکریر ضمیر جهة تاکید است
او لم یتفکروا آیا تفکر نمیکنند فی انفسهم در نفسهاء خویش که مرآت جمیع کائنات است یعنی هر چه
در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا در کار نفس تفکر نمی نمایند تا از
ابتداء خود بر اعاده استدلال کنند ما خلق الله نیافرید خدای السموات و الارض آسمانها
و زمین و ما بینهما و آنچه میان آسمان و زمینست الا بالحق مگر برای حق یعنی ثواب و عقاب
یا بحق یعنی بحکمت بالغه یعنی آنکه آفریدن ارض و سما از برای بازی نیست بلکه آفریدن بجهة استدلال
بر توحید و اجل مسمی و برای وقت نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت
است و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان یعنی کفره بلقاء ربهم بدیدار پروردگار
ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست لکافرون ناگرویدگان و کافرانند او لم یسیروا آیا سیر
نمیکنند فی الارض در زمین یعنی بمصارع عاد و ثمود بوقت تجارت فینظروا کیف کان تا ببینند
که چگونه بود عاقبة الذین عاقبت آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته کانوا
بودند آن گروه اشد منهم سخت تر از اهل مکه قوة از روی توانایی چون عادیان
و امثال ایشان و اثاروا الارض و برگردانیدند زمین را جهة زراعت حبوب و غرس اشجار
و استخراج معادن و استنباط آب و عمروها و عمارت کردند آن را اکثر بیشتر
مما عمروها از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادیان غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند درین
بیشتر از عمارت قریش و جاءتهم و آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات با آیتهاء

روشن یا معجزهاء هویدا و ایشان نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار و روزگار ایشان
بر آورد فما کان الله لیظلمهم پس نیست خدای که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر
و تکذیب ایشان اهلاک کند و لکن کانوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات انفسهم یظلمون
بر نفسهای خود ستم کردند ثم کان پس هست عاقبة الذین سرانجام آنانکه اساؤا بد کردند
یعنی کافر السوای آن نتیجه بد ترکه عقوبت و عذابست و گفته اند سوای اسم دوزخ است
چنانچه حسنی اسم بهشت یعنی دوزخ عاقبت مشرکانست ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب کردند
بایات الله بآیتهاء خدای یعنی باور نداشتند نوازل یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت و کانوا بها
و بودند که بدان آیتها یستهزءون استهزا میکردند الله یبدؤا الخلق خدای می آفریند خلق را از
نطفه ثم یعیده پس دیگر بار زنده میگرداند و برمی انگیزاند بعد از مرگ ثم الیه پس
بسوی جزا و حکم او ترجعون باز گردانیده میشوند و حفص بیا میخواند بر طریق خطاب
و یوم تقوم الساعة و در روزی که قائم شود قیامت یبلس المجرمون خاموش شوند مشرکان نا امید
کسی منقطع باشد از حجت و لم یکن لهم و نباشد ایشان را من شرکائهم از انبازان
ایشان یعنی از خدایان که شرکا نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شفعاء در خواست
کنندگان یعنی ایشان محروم و نا امید مانند و کانوا و باشند کافران بشرکائهم بدان
انبازان کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید گردند از ایشان بیزار
شوند و یوم تقوم الساعة و روزی که قائم گردد ساعت رستخیز یومئذ آن هنگام
یتفرقون پراگنده گردند مردمان و از هم جدا شوند که بعضی روی باعلی علیین آرند و جمعی
در اسفل السافلین افتند یکی بدرجه وصلت یکی در درکه فرقت آن بر سریر تخت این در
حصن جنت از انواع ثواب و این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاقی نازان و جمعی در
آتش فراق گدازان ع یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت یکی در راحت
وصلت یکی در شدت هجران فاما الذین اما آنانکه امنوا گرویده باشند و عملوا الصالحات
و عملهاء پسندیده کرده فهم فی روضة پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار
یحبرون شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحایف وجنات ایشان
ظاهر باشد یا مکرم و متنعم باشند یا ایشان را بحلی و حلل بیارایند در کشاف گفته
که متوج سازند و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را و هیچ

لذت برابرار سماع نباشد در خبرست که اهل بهشت مغنی کنند باصواتی که خلایق
مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم بهشت بود داود علیه السلام پرسید
که مغنیات بهشت بچه چیز تغنی کنند فرمود که بالتسبیح یحیی بن معاذ رازی را قدس
سره پرسیدند که از آوازها کدام دوستر داری فرموده که قرار دوستان خدا در
روضات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر و فرمان آید بداود تا بآن نغمه دلپذیر و صوت
شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان ای موسی تو توریة تلاوت کن ای عیسی تو قرات
انجیل مشغول شو ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن ای درخت طوبی تو آواز دل آرای
بتسبیح ما بکشای امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل
نیست چون آغاز تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل
سخن آنکه شریفترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود
و اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی ایست که در ماندگان
بیابان تیرگی افزای دنیی را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد
مؤمنان گویند که آثار بهشت • نغز گردانید هر آواز زشت • ما همه اجزای آدم بوده ایم
در بهشت آن لحنها بشنوده ایم • گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی • یادمان آید از آنها اندکی
پس نی و چنگ و رباب و سازها • چیزکی مانند آن آوازها • عاشقان کین نغمهای بشنوند
جزو بکذارند سوی کل روند **وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا** و اما آنها که گرویده باشند **وَكَذَّبُوا**
بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده مر آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت را **وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ** و لقای
آن سرای یعنی حشر و نشر را **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه **فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ** در عذاب حاضر
کرده شدگانند **فَسُبْحَانَ اللَّهِ** مصدرست بمعنی امر یعنی تسبیح گویید خدای را و بپاکی
یاد کنید یا نماز گذارید **حِينَ تُمْسُونَ** هنگامی که بشبانگاه در آیید مراد نماز
شام و خفتن است **وَحِينَ تُصْبِحُونَ** و هنگامی که ببامداد در آیید مراد نماز
صبح است **وَلَهُ الْحَمْدُ** و مر او راست ستایش **فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** در آسمانها و زمینها
یعنی هر که در آسمانها و زمین است حمد او میگوید **وَعَشِيًّا** و در پسین گذارید
در طرف آخر روز یعنی نماز عصر **وَحِينَ تُظْهِرُونَ** و هنگامی که در آیید بوقت

ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوتست پس اتصال او بصلوة
جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص
ذکرش بنماز اخفائیه مناسب می نماید **يُخْرِجُ الْحَيَّ** بیرون می آرد خدای زنده
را **مِنَ الْمَيِّتِ** از مرده چون نخله از نواة و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان
از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل **وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ** و بیرون
می آرد مرده را **مِنَ الْحَيِّ** از زنده بعکس آنها که مذکور شد **وَيُحْيِي الْأَرْضَ** و زنده میگرداند
زمین را بگیاه **بَعْدَ مَوْتِهَا** بعد از فسردگی و پژمردگی آن **وَكَذَٰلِكَ** و مانند این اخراج
تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبور **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از نشانهاء قدرت
خدای **أَنْ خَلَقَكُمْ** آنست که بیافرید اصل شما یعنی آدم علیه السلام **مِنْ تُرَابٍ** از خاک **ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ**
پس اکنون شما **بَشَرٌ** مردمانید **تَنْتَشِرُونَ** پراگنده میشوید در زمین برای
تصرف در اسباب معیشت **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از نشانهای او **أَنْ خَلَقَ** آنست که بیافرید **لَكُمْ**
برای من **مِنْ أَنْفُسِكُمْ** هم از شما یعنی از جنس شما **أَزْوَاجًا** زنان **لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا** تا میل کنید
بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت و الفت
واسطهٔ مفاخرتست • بجنس خود کند هر جنس آهنگ • ندارد هیچکس با جنس خود
جنگ • بجنس خویش دارد میل هر جنس • فرشته با فرشته انس با انس **وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ** و ساخت یعنی
پدید آورد میان شما از ازواج شما **مَوَدَّةً** دوستی **وَرَحْمَةً** و مهربانی در موضح آورده
که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خوردسالان و رحمت
بر پیر زالان **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در
بشریت **لَآيَاتٍ** هر آینه دلالتهاست **لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت
این صورت مطلع شوند **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از دلالتهاء قدرت او **خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** آفریدن
آسمانها و زمینها **وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ** و مخالفت زبانهاء شما در سخن گفتن چه باوازها پست
و بلند و چه بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهاء شما از عربی و ترکی و فارسی و
هندوی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهاء مختلف هفتاد و دو است
نوزده در اولاد سامست و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث
وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی و یا در تخطیطات

اعضا و هیئات اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست حتی
توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند
بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر
زاده اند لَآيَاتٍ نشانهاء قدرت و حکمتست لِّلْعَالِمِينَ مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل
از ملک و انس و جن پوشیده نیست که در این اختلاف حکمتی کلی مندرج است چه اگر بدین وجه
نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و حفص
بکسر لام خواندی یعنی دلالات مر دانایانراست که در آن نظر کنند و بغور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ
و از علامات قدرت کامله او تقدیر شأنه آنکه مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَابْتِغَاؤُكُم مِّن مَنَامُكُمْ خواب کردن
شماست بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ شب و روز جهت استراحت قوی نفسانی و تقویت قوی طبیعی وَابْتِغَاؤُكُم
و جستن شما روز را مِّن فَضْلِهِ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام
مخصوص است بشب و ابتغا بروز و در آیت تقدیم و تأخیری است بحسب معنی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که در خواب شب و معیشت روز لَآيَاتٍ دلالتها و عبرتهاست لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ برای گروهی
که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای حکمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست که می نماید بشما
برق را خَوْفًا برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وَطَمَعًا و در طمع افکندن مقیم بر آ
باران وَيُنَزِّلُ و فرو فرستد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از جهت آسمان یا از ابر آبی را فَيُحْيِي پس زنده
میگرداند بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمین را تا از گیاه تر و تازه میرود بَعْدَ مَوْتِهَا پس
از افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در برق و باران لَآيَاتٍ علامتهاست
بر قدرت الهی لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند در تکون حادثات تا بر ایشان ظاهر
گردد کمال قدرت صانع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانایی او أَن تَقُومَ السَّمَاءُ
آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ و زمین بر روی آب بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی
نگاه داشت او مر ایشان را ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً
خواندنی بدین نوع یا ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید مِّنَ الْأَرْضِ از زمین
إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ بیرون آیید از قبرهای خود خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت
اوست وَلَهُ و مر او راست مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانهاست و زمینها همه مخلوق
و مملوک و مربوب اویند كُلٌّ لَّهُ مر او قَانِتُونَ فرمان بردارانند در هویت

و حیات و بعث و نشور و دیگر احوال از حکم او تمرد نمی توانند و نیز وَهُوَ و اوست
الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافریند خلق را آنگه بمیراند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده کرداند او را
وَهُوَ و باز زنده کردن أَهْوَنُ آسانتست عَلَيْهِ برخدای چنانچه نخست آفریدن یا اعاده
باعتقاد شما آسانترست از ابدا پس چون ابدا اقرار دارید اعاده را چرا منکرید و ابدا
و اعاده نزد قدرت یکسانست سه چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق
و بردنش یکسانست نسبت بمن و تو هر چه دشوار بود در قدرت بکمال او آسانست
وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر او راست صفت برتر و وصف بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله
و وحدت ذات و عصمت صفات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست
غالبی که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعادهٔ او الْحَكِيمُ دانا بصواب که افعال او بر مقتضا
حکمت باشد ضَرَبَ بیان میکند خدای لَكُم برای شما ای آزادان مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ یعنی مثلی
را از ذاتها شما هَل لَّكُم هست مر شما را مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم از مملوک شما که ملک یمین اند مِّن
شُرَكَاءَ هیچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنتُمْ پس شما
و ایشان فِيهِ در آنچیز سَوَاءٌ یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف میکنید
در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُونَهُمْ می ترسید از ایشان که در تصرف مستقل
شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما آزادان أَنفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان
آزاد ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان را در مال و ملک خود شریک میسازید تا در
تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید
در عین المعانی و بعضی دیگر تفاسیر هست که چون حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم این آیه
برخواند قریش خواندن گفتند کلا و الله لا یکون ابدا حاشا هرگز این نتواند بود آنحضرت
فرمود صلی الله علیه و سلم که شما بندگان خود را در مال خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفرید
گان بندهٔ خدا اند در ملک او شریک میسازید سه خلق چون بندگان سر در پیش مانده در
بند حکم خالق خویش جمله هم بنده اند هم بندهی نرسد بنده را خداوندی كَذَٰلِكَ مانند
این تفصیل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
برای گروهی که عقل خود را در بند امثال بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بیخبرند
بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی میکنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بشرک أَهْوَاءَهُم آرزوها و هواء نفس خود را

بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب
خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ و نیستند مشرکان گمراه را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و مددکاران که از عذاب
دوزخ شان خلاصی دهند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّينِ برای عبادت
خدای با خالص کردن عمل خویش را حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت
خود را بگو که برین وجه اقامت کنند و بی روی کنند همه فِطْرَتَ اللَّهِ دین خدای را الَّتِي آن فطرت
که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردمانرا عَلَيْهَا برای آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است
و آن در روز الست همه آدمیانرا حاصل شده پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بران منطوی شده
اید لَا تَبْدِيلَ نهیست در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق خدای را یعنی دینی را که
خدای خلق را بران آفریده و میثاق از ایشان فرا گرفت ذَٰلِكَ آنست الدِّينُ الْقَيِّمُ کیش راست و راه
مستقیم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند استقامت دین را بسبب
اعوجاج و عدم تدبر مُنِيبِينَ حالست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی
که بازگردندگانید إِلَيْهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابی سعید خراز قدس سره فرموده که آیات رجوع
است از حق بحق و غیبت او را گویند که او را بجز حق سبحانه مرجعی نباشد سه تو مرجعی همه را مرجع
با کنم. کرم تو در بیندیشی که جا روم چکنم وَاتَّقُوهُ و بترسید از وی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید
نمازرا وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان بترک نماز متعمداً خطاب با امت
در تیسیر از شیخ محمد امام طوسی رح نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هرچه از من روایت
کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید من این حدیث را که من ترک
الصلوة متعمداً فقد کفر خواستم که با آیتی از قرآن موافق بیدا کنم سی سال تأمل کردم تا این آیت
یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِينَ مباشید از آنکه فَرَّقُوا دِينَهُمْ
جدا کردند و پراکنده ساختند دین خودرا وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند
که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستند و یکی ملک و یکی ستاره و یا یهود و نصاری اند که یک
چندین فرقه شدند یا خوارج و ابو امامه راوی در این خبری مرفوع است یا اهل بدعت
كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک ایشانست از دین فَرِحُونَ شادمانند و گمان ایشان
آنکه حق با ایشانست سه هر کس را در خور مقدار خویش. هست نوعی خوشدلی در کار خویش
میکنند اثبات خویش و نفی غیر. چه امام صومعه چه پیر دیر وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ و چون

رسد آدمیانرا یعنی مشرکان را ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام است مر همه آدمیانرا که
چون بشدتی در مانند دَعَوْا بخوانند بزاری رَبَّهُمْ پروردگار خویش را مُنِيبِينَ إِلَيْهِ بازگشتگان
بسوی حق ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند و بدهد ایشانرا خدای مِنْهُ از نزدیک خود رَحْمَةً
آسانی یا صحت یا توانگری و از آن شدت باز رهند إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنگاه گروهی از ایشان
بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بپروردگار خود شرک آرند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لِيَكْفُرُوا
تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ با آنچه عطا کردیم ایشانرا از نعمت عافیت فَتَمَتَّعُوا امر تهدید است
یعنی ای کافران برخورید و سه روزه از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود
باشد که بدانید سوء انجام کار خود که عقوبت آخروی باشد أَمْ أَنْزَلْنَا آیا فرستادیم
عَلَيْهِمْ بر کافران سُلْطَانًا کتابی و حجتی با رسولی و سلطانی یا فرشته که با وی
برهانی باشد فَهُوَ پس آن رسول یا ملک يَتَكَلَّمُ سخن گوید یا آن کتاب و تکلم کند
یعنی دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ بآنچیزی که هستند که بآن شرک می آرند
یعنی دلیلی بود بر شرک ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مشرکانرا رَحْمَةً
نعمتی از صحت و وسعت و مانند آن فَرِحُوا بِهَا شادمان شوند بدان وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر
برسد بدیشان سَيِّئَةٌ محنتی از مرض و قحط و امثال آن بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه از پیش
فرستاده است دستهای ایشان یعنی چون بلا بسبب شامت کردارها که کرده اند
إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ آنگاه ایشان ناامید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میکنند در نعمت
و نه صبر دارند در محنت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ
گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که
میخواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین قبض و بسط لَآيَاتٍ هر آینه دلالت عبرتست
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند
در سرا و صبر نمایند در ضرا که بناء کار مؤمن و اساس ایمان برین دو صفت است فَآتِ
پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبَىٰ خداوندان قرابت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق خود را از
غنیمت و فی و گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت است و همه اهل ایمان درین
داخل اند میفرماید که بدهید حق خویشانرا یعنی صلهٔ رحم کنید باحسان و انعام و توقیر
و اکرام و امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام بدین آیت استدلال میکند

والمساکین و بدهید حق محتاج و بی چاره را وابن السبیل و راه گذریان را آنچه مقرر
شده یعنی وظایف زکوة ذلک این ایثار حق خیر بهترست از امساک للذین یریدون
برای کسانیکه میخواهند وجه الله لقاء خدای یا رضاء میخواهید یا مراد ایشان وجه
تقرب است بحق سبحانه نه جستن دیگر از اعواض و اغراض واولئک و آن گروه منفقان
هم المفلحون ایشانند رستگاران و پیروزی یافتگان وما آتیتم و آنچه میدهید
من ربا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیربوا تا بیفزاید مال بشما فی اموال الناس از مالهای
مردمان یعنی هدیه بکسی میدهد و زیاده از ثمن آن توقع میکنند تا مال شما افزون
گردد فلا یربوا پس زیاده نمیشود آن مال عند الله نزدیک خدای و برکت از آن برمیخیزد
یا آنچه میدهید از زیاده حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال سود خوارگان
پدید آید چنان نمیشود و برکت در آن نمی ماند وما آتیتم من زکوة و آنچه میدهید از زکوة
مفروضه یا صدقه که در آن دادن تریدون وجه الله میخواهید ثواب خدای فاولئک
پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند برای مکافات هم المضعفون ایشانند
خداوندان افزونی شدن یا یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند الله خدای
بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را و شما نبودید ثم رزقکم پس روزی داد و میدهد
مادام که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شما را بوقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس زنده
گرداند شما را و برانگیزد در قیامت هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتان
که بزعم شما شریک خدا اند ست من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و اماتت
و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچ کدام اینکار
نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سبحانه وتعالی پاکست خدای تعالی و برترست عما
یشرکون از آنچه شریک می آرند بوی ظهر الفساد آشکار شد تباهی فی البر در بیابان بخشک
سالی و مردن دواب و طواعین والبحر و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن سفن
بما کسبت بسبب آنچه کرده است ایدی الناس دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان
اغلب علما بر آنند که مراد از فساد نا آمدن بارانست چه وقتی که باران منقطع گردد
جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که هابیل قابیل را کشت و فساد
بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد دست یعنی نتیجه آن ظاهر

شد در بیابان باهلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر هم
نقید بحضرت ملک قدیر افساد اسباب دنیوی آدمیان کرد لیذیقهم تا بچشاند
ایشان را بعض الذی عملوا برخی از جزاء آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود
لعلهم شاید ایشان بچشیدن این بعض یرجعون باز گردند از شرک بتوحید
و از معصیت بطاعت و نزد بعضی محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ
ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که هر که بحر دل او بترک مراقب فاسد گردد در بر نفس
است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر واسطی او و امام قشیری هم آورده که فساد بر نفس با تکاب
محظورات است و فساد بحر دل با خلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق
سلمی مذکورست که بر لسان علماء ظاهرست و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما
بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله
ماه نادیده نشانها میدهد ⋅ دوستانی را بدان کج می نهد ⋅ از برای مشتری در وصف ماه
صد نشان نادیده گوید هر رجا ⋅ قل سیروا بگو مشرکان را که بروید فی الارض در زمین
امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبلهم
پیش از ایشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند مشرکین
شرک آرندگان فاقم وجهک پس راست کن همگی خود را للدین القیم برای کیش راست
یا روی آرید به دین درست من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد روزی که
باز گردیدن نیست له مر ورا من الله از نزدیک خدای یعنی که خدای آنرا باز نگرداند
و البته نباشد یا روزی نیاید از خدای که کس نتواند که باز گرداند یومئذ یصدعون
آن روز که جدا شوند مردمان از یکدیگر به سر دو راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر من کفر
هر که کافر شود فعلیه پس بر وست کفره جزای کفر او که آتش جاویدست ومن عمل صالحا
و هر که بکند کار ستوده فلانفسهم پس برای نفس خود یمهدون میگسترند یعنی جایگاه
راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لیجزی تا خدای جزا
دهد الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته
من فضله از بخشش خود ذکر جزاء کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنان اند آنکه
انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد کافران را تا با مؤمنان جمع کند

بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد و من آیاته و از نشانهای قدرت خدای
ان یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها یعنی شمال و صبا و جنوب مبشرات مژده دهندگان
تا بفرماید شما رسد و لیذیقکم و تا بچشاند شما را من رحمته از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب
و رفاهیت و لتجری الفلک و برای آن تا بسبب بادها بروند کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای
و لتبتغوا و تا بجویید تجارت در دریاها من فضله روزی که خدای بمحض فضل میدهد
و لعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گویید برین نعمتها و لقد ارسلنا و هر اینه ما فرستادیم من
قبلک پیش از تو ای محمد رسلا فرستادگان از آدمیان الی قومهم بسوی گروه ایشان
فجاؤهم پس آمدند رسولان با اقوام خود بالبینات بمعجزهای روشن احکام مبین از حلال
و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم
من الذین اجرموا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده
بودند و کان حقا و هست سزاوار علینا بر ما نصر المؤمنین یاری دادن مومنان چه ایشان
مستحق نصرت‌اند الله الذی یرسل الریاح خداوند بحق آنست که میفرستد بادها را فتثیر
سحابا پس بر انگیزانند بادها ابر را و بموج آرند فیبسطه پس خدای بگستراند ابر را
یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه
خواهد رونده یا ایستاده و یجعله و گرداند او را گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه
در طرفی فتری الودق پس تو می بینی باران را که بحکم الهی یخرج بیرون می آید من خلاله
از میان ابر هم در وقتی که متراکم و متصل است و هم در وقتی منقطع و متفرق است
فاذا اصاب به پس چون برساند خدای باران را من یشاء در اراضی و بلاد هر که خواهد
من عباده از بندگان خود اذا هم آنگاه ایشان یستبشرون شادمان و خوشدل میشوند
و ان کانوا و بدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان
باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امیدان از باران فانظر پس درنگر
الی آثار رحمت الله بنشانه رحمت خدای یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که کیف چگونه خدای
بآن اثر یحیی الارض زنده میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بعد
موتها پس از مردگی و افسردگی آن و خفض بجمع میخوانند یعنی ببین آثار رحمت
الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشید ان فی ذلک بدرستی که آنکه

قادرست بر احیاء زمین بعد از موت آن لمحیی الموتی هر اینه زنده کننده
مردگانست چه احیاء ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتی
و احیاء موتی بایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیره و هو و خدای
علی کل شیء بر همه چیزی قدیر تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات یکسانست
در حقایق آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر اوست
که حیات دل بدوست و در بحر فرموده که آثار رحمت نشاندن حبه است که زمین دل
بدان زندگی می یابد و تن در بعضی خود از رحمت دل باشد که منظر نظر حق است
و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده
صوفی در باغ از بهر گشاد ۰ صوفیانه روی بر زانو نهاد ۰ پس فرو رفت او بخود اندر نغول
شد ملول از صورت خوابش فضول ۰ که چه خسپی آخر اندر رز نگر ۰ این درختان بین و آثار خضر
امر حق بشنو که گفت انظروا ۰ سوی این آثار رحمت آر رو ۰ گفت آثارش دلست ای بوالهوس
آن برون آثار آثارست و بس ۰ باغها و میوها اندر دلست ۰ عکس لطف آن برین آب و گلست
چون حیات از حق بگیری ای روی ۰ پس غنی گردی ز گل در دل روی ۰ و لئن ارسلنا و اگر بفرستیم
ریحا بادی که موذی باشد بسلاک چون بود که هیچ عذابست و بر مزروعات
ایشان وزد فراوه پس ببینند کشت را مصفرا زرد شده بعد از سبزی و [illegible]
رسیده چنانچه از و نفع نتوان گرفت لظلوا هر اینه باشند من بعده یکفرون پس از زردی
زرع کافر شدند بنعمتهای گذشته و بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید
نشدندی وای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول ترا قبول نمایند
فانک پس بدرستی که تو لا تسمع الموتی سخن نمی توانی شنوانید مردگانرا و کفار حکم ایشان
دارند زیرا که دل ایشان مرده است و لا تسمع الصم و نمی توانی شنوانید ذکر را الدعاء
حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است خواندن اذا ولوا چون بگردند از خواندن
مدبرین گریزندگان از متکلم قید تولیت و ادبار برای تاکید حکم است و استغال اسماع
یعنی اصم مقبل اگر نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارات سر و دست چیزی
در می یابد اما گری که پشت بر متکلم دارد از آن مقدار دریافت نیز محروم است و ما
انت و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی

قادر نیستی بر انکه توفیق ایمان دهی مشرکان را إِنْ تُسْمِعُ نمی شنوانی مواعظ و نصایح
قران إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر آنرا که گرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان
ایشانرا بران میدارد که لفظ قران فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند فَهُمْ مُسْلِمُونَ
پس ایشان گردن نهادگان اند مر اداء اوامر و نواهی را اللَّهُ خدای مطلق الَّذِي خَلَقَكُمْ
آنست که بیافرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از چیزی سست یعنی نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را
مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً توانائی یعنی جوانی و برنائی ثُمَّ جَعَلَ پس داد
مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت شباب ضَعْفًا وَشَيْبَةً سستی و پیری يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه
میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وَهُوَ الْعَلِيمُ و او داناست باحوال بندگان الْقَدِيرُ
توانا بر تغیر صفات ایشان وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت و آن در ساعت
آخر باشد از ساعات دنیا يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران مضمون آنکه مَا لَبِثُوا درنگ
نکرده اند در دنیا یا در قبور غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی و همه مومنان دانند که ایشان دروغ
میگویند كَذَٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت كَانُوا هستند در دنیا که یا انکار
حشر و نشر يُؤْفَكُونَ برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است
درین سرای و دران سرای وَقَالَ الَّذِينَ و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا
گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده اند ایشانرا دانش وَالْإِيمَانَ و گرویدن یعنی مومنان و علما
از ملائکه و انس گویند چرا دروغ میگوئید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کردید در دنیا
و مکث شما مذکورست و مسطور فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قران آنجا که گفت وَمِنْ
وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یا در علم الهی یا در قضا او یا در آنچه بشما نوشته که زمانی
مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبر بوده اید إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن
فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ و لیکن بودید
شما که از فرط جهل و عدم تفکر دران لَا تَعْلَمُونَ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران
آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند
فَيَوْمَئِذٍ پس آنروز لَا يَنْفَعُ سود نکند الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ
عذرخواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ خوانده شوند بچیزی که ازاله عتاب
ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضاء خدای کنید زیرا که خدای از ایشان

راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قران
مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل
وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و معاندان معجزهٔ که میطلبند
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان إِلَّا مُبْطِلُونَ مگر تباهکاران و دروغ
گویان و بر بافندگان كَذَٰلِكَ همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ
بر دلهاء آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و در طلب دانش هستند فَاصْبِرْ پس شکیبائی
کن ای محمد بر آزار ایشان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدای بنصرت تو و اعلاء
کلمه و غالب شدن دین تو حَقٌّ راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ
الَّذِينَ و ترا بی سبکساری نداردتد آنانکه لَا يُوقِنُونَ بیگمان نمی شوند در امر معاد یا نا
بران ندارند که تعجیل کنی در دعاء عذاب بر ایشان که آن بوقت مقرر باز بسته و چون آن
وقت در آید حکم الهی بظهور رسد سو نکند اید وقت کارها را که هر کاری بوقتی باز بسته است

سوره لقمان علیه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الم حروف مقطعه
مبادی سور و مفاتح کنوز غیب اند و در الم گفته اند الف اشارتست به انا و لام
به لی و میم به منی یعنی انا الله لی جمیع صفات الکمال و منی الغفران و الاحسان تِلْكَ
این آيَاتُ آیات الْكِتَابِ این تهاء قرانست الْحَكِيمِ خداوند حکمت یا متضمن حکمت
یا محکم که درو تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدًى راه نماینده است
وَرَحْمَةً و بخشش از خدای لِلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکارانرا الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
بپای میدارند نمازهاء مفروضه را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة واجبه
را وَهُمْ و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ ایشان بی گمان اند یعنی بعث و حشر
را تصدیق میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفات مومنان عَلَىٰ هُدًى بر راه راست
اند مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار خود وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران
و لی روزی یابندگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت جانب فارس رفته بود
و قصه رستم و اسفندیار بخرید و در مجامع قریش بر وی بسامع ایشان میرسانید
که همه شیفته و فریفته می شدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت

ملک سلیمان و داود خبر میدهد من ان سعت مملکت و فور ابهت ملوک عجم
سخن میگوید حق سبحانه ایت فرستاد که ومن الناس و از مردمان من یشتری کس
هست که میخرد لهو الحدیث سخن بازی و گفته اند سخن طرب دهنده و مشغول
کننده یعنی اختیار میکند افسانه ها را باعتبار لیضل تا گمراه سازد مردمانرا
عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع و قراءت قرآن بغیر
علم بی دانشی و برهانی ویتخذها و فرا میگیرد راه خدای را هزوا افسوس و سخریه
اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذابی مهین خوار کننده که سبی و قتل
و در دنیا و عذاب و خزی در عقبی و گفته اند ایت در شان انهاست که جاریات
مغنیه خریدندی و مردم را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز
داشتندی واذا تتلی و چون خوانده شود علیه بر انکس که موحدیث را خریده
و برگزیده ایاتنا آیتهاء کلام ما ولی روی بگرداند مستکبرا در حالتی که گردن کش و باتکبر
بود یعنی التفات بان نکند کان لم یسمعها گویا که هرگز نشنیده کان فی اذنیه گویا در
هر دو گوش او وقرا گرانی است فبشره پس اعلام کن او را بجای بشارت بیم ده
بعذاب الیم بعذاب دردناک ان الذین امنوا بدرستی آنانکه گرویدند بخدای و رسول
وعملوا الصالحات و کردند عملهاء صالح یعنی شایسته لهم مر ایشانراست جنات النعیم
بهشتهاء با نعمت و ناز یا نعمتهاء بهشت خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند
دران وعد الله حقا وعده کرده است خدای وعده کردنی درست و راست وهو العزیز
و او خداوند غالب است که هیچ کس او را از وفاء بوعده مانع نشود الحکیم راست
کار که هرچه کند بر طریق حکمت بود نه در وعده اوست نقض و خلاف نه در کار
او هیچ لاف و گزاف خلق السموات بیافرید آسمانها را بغیر عمد بی ستون ترونها
می بینید شما آنرا بر داشته والقی و بنهاد فی الارض در زمین یعنی پیدا کرد
درو رواسی کوههاء بلند پایدار ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد و مضطرب
نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت
در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را بیخ زمین کرد تا بر جای
باستاد از ان جمله کوه قاف است و بو قبیس و جودی و لبنان و سینین

و ثبیر و طور سینا و غیر آن وبث و پراکنده کرد فیها در زمین من کل دابة
از هر جنبنده وانزلنا و فرو فرستادیم التفات بتکلم جهة اختصاص فعل است
بفاعل یعنی غیر ما نفرستد و ما فرستیم من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی که باران است
فانبتنا پس برویانیم فیها در زمین بدان آب من کل زوج از هر صنف گیاهی
کریم نیکو و بسیار منفعت هذا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان
و نبات خلق الله آفریده خدا نیست فارونی پس بنمائید بمن که در دو عالم ماذا خلق
چه چیز بیافریدند الذین من دونه آنانکه بدون وی اند و مراد بتانند که کفار
ایشانرا شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که این همه مخلوق منند
آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بل الظالمون بلکه مشرکان فی ضلال مبین
در گمراهی آشکار اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند
شعر هر که هست آفریده و بنده است • بنده در بند آفریننده است • پس کجا بنده
که در بند ست • لایق شرکت خداوند ست • آورده اند که قصه لقمان
حکیم و وصایاء او نزدیک یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در مهمی که بجمع
بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر
داد و فرمود که ولقد اتینا و بدرستی که ما دادیم لقمان الحکمة لقمان بن باعورا
را حکمت که قول صایب و فعل کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در حقایق
گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت
دلایل سمعیه بان علما را در نبوت لقمان اختلافست سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله
بر انند که پیغامبر بوده و مراد از حکمت درین آیه نبوتست و او خواهرزاده ایوب
بوده علی نبینا و عم یا پسر خاله او بوده و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ
و تارخ پدر ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بوده و امام ابو اللیث رح فرموده
که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود
عم متولد شد و تا عهد یونس عم عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علما
بر انند که پیغامبر نبود بلکه حکیم بود گویند غلام کسی بوده شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری
و گویند حبشی بوده و در میان بنی اسرائیل قضا بر سیدی و بقول امام سجاوندی از [illegible]

نوبه بوده و مرد اسود اللون وغليظ الشفتين روزي بوقت قيلوله جمعي فرشتگان
بخانهٔ وي در آمدند و بروي سلام كردند جواب داد و ايشانرا نمي ديد گفتند اي لقمان
ما فرستادگان پروردگاريم ترا خليفهٔ زمين ميسازيم تا حكم كني ميان مردمان براستي
لقمان جواب داد كه حكم حتم است آفريدگار من بدين كار سمعا وطاعة قبول ميكنم
و اميد ميدارم كه مرا توفيق دهد و ياري كند واگر مرا مخير ساخته اند عافيت اختيار
ميكنم والا اميد ميدارم كه مرا توفيق دهد و ياري كند واگر ني متعرض فتنه نمي شوم
ملايكه را اين سخن شگفت آمد و حق سبحانه و تعالى قول او را پسنديده حكمت
بر وي اضافه كرد بمثابهٔ كه ده هزار كلمهٔ حكمت از وي منقولست كه هر كلمهٔ بعالمي ارزد روزي
يكي از عظماء بني اسرائيل بروي بگذشت و جمعي نزد وي نشسته و ايستاده استماع كلمات
حكمت ميكردند آن بزرگ فرمود كه اي لقمان تو آن بندهٔ سياه نيستي كه شباني رمهٔ
فلان ميكردي گفت هستم پرسيد كه چه چيز ترا بدين پايه رسانيد جواب داد كه سه
چيز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترك ما لا يعني كردن در تفسير ثعلبي
از حكم لقمان مي آرد كه روزي خواجهٔ وي او را با غلامان ديگر بباغ فرستاد كه ميوه بيارند
غلامان ميوه ها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان كردند خواجه بروي خشم
گرفت لقمان گفت ايشان ميوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه بروي خشم
گرفت لقمان گفت ايشانرا حقيقت اين سخن بچه چيز معلوم توان كرد گفت بآنكه مارا
آب گرم بخوراني و در صحرا پاره بدواني تا قي كنيم از درون هر كه ميوه بيرون آيد خاين
اوست و پير معنوي قدس سره در مثنوي اين حكايت آورده و دو سه بيت كه مشتمل
بر نكته ايست از ان اينجا ثبت افتاد ~ گشت ساقي خواجه از آب حميم • مر غلامانرا
وخوردند آن زميم • بعد از ان مي راندشان در دشتها • مي دويدند آن نفر تحت و علا
در قي افتادند ايشان از عنا • آب مي آورد از ايشان ميوه ها • چونكه لقمانرا در آمد قي ز ناف
مي بر آمد از درونش آب صاف • حكمت لقمان چو اين تاند نمود • تا چه باشد حكمت رب الودود
يوم تبلى السرائر كلها • ان منكم كان من لا يشتهى • چون سقوا ماء حميما قطعت
جمله الاستار مما افظعت • هر چه پنهان باشدت پيدا شود • هر كه او خاين بود رسوا شود
در باب آورده كه روزي داود على نبينا و عليه السلام از لقمان پرسيد كه كيف اصبحت جواب داد

كه اصبحت في يدي غيري مراد قبضتين فضل و عدل است و او درين سخن تفكر فرمود
نعرهٔ زد و بيهوش شد و بيخي از حكم لقمان و كلمات تامات ايشان درين محل از جواهر
التفسير توان يافت القصه حق سبحانه فرمود كه لقمان را حكمت داديم و گفتيم او را ان اشكر
لله آنكه شكر گوي خداي را بر نعمت حكمت ومن يشكر و هر كه شكر گويد فانما يشكر جز اين نيست
كه شكر ميگويد لنفسه براي خود چه نفع شكر كه دوام نعمت و استحقاق مزيدست بدو
ميرسد ومن كفر و هر كه ناسپاسي كند فان الله پس بدرستي كه خداي غني بي نياز
از شكر كس حميد سزاوار حمدست واگر چه كسي حمد نگويد يا محمودست كه همه كاينات بلسان
حال و قال حامد حضرت وي اند واذ قال لقمان و ياد كن چون گفت لقمان لابنه مر پسر
خود انعم را و گفته اند نام او ماثان يا ثاران يا اشكم يا مشكم بوده وهو و لقمان يعظه
پند ميداد او را و ميگفت يا بني اي پسرك من تصغير شفقت و رحمت است لا تشرك بالله
شرك ميار بخداي ان الشرك بدرستي كه شرك آوردن لظلم عظيم هر اينه ستمي بزرگ
است چه تسويه ميكند مخلوق را بخالق ووصينا الانسان و وصيت كرديم آدمي را و فرموديم
بوالديه به نيكويي پدر و مادر را و از موجبات نيكويي يكي آنست كه حملته برداشت
فرزند را امه مادر او چند وقت و سست ميشد در حمل وهنا سست شدني على
وهن بر سست شدني يعني ضعيف بالاي ضعيف وفصاله و باز كردن او را از شير في عامين در
گذشتن دو سال او درين مدت او را شير داده و ديگر وصيت كرديم آدمي را ان اشكر لي
بآنكه شكر گوي مرا ولوالديك و مر پدر و مادر خود را الي المصير بسوي حكم منست بازگشت همه
و بر شكر و شكر ايشان جزا خواهيم داد وان جاهداك و اگر كوشش كنند پدر و مادر با تو
على ان تشرك بي بر آنكه شرك آري بمن و شريك گيري ما ليس لك آن چيزي را كه نيست ترا به علم
باستحقاق شركت او دانشي فلا تطعهما پس فرمان مبر ايشانرا وصاحبهما و مصاحبت
كن با ايشان في الدنيا در زندگاني دنيا معروفا مصاحبتي نيكو چنانچه پسنديدهٔ شرع
و مقتضاي كرم بود واتبع و پيروي كن و در پي سبيل من اناب راه كسي را كه بازگشته
است الي بمن بتوحيد و اخلاص كه آن محمدست صلى الله عليه وسلم يا صديق اكبر رضي
ثم الي پس بسوي مجازات منست مرجعكم بازگشت شما فانبئكم پس آگاه خواهيم
داد شما را بما كنتم تعملون بآنچه هستيد كه ميكنيد از خير و شر نزول اين آيه در شان سعد

وقاص است چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثناء قصهٔ لقمان بنابر
نهی است از شرک در وصیتین آورده اند که مادر سعد سه روز نان و آب نخورد تا دهن او را
بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند و سعد میگفت که اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک
از و قبض کنند یعنی بعوض اگر هفتاد بمیرد من از دین اسلام برنگردم پس دیگر باره
از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت یا بنی ای پسرک من انها بدرستی
که آن فعله یعنی کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر ان تک اگر باشد در خوردی مثقال
حبة هم سنگ دانهٔ من خردل از سپندانه که اصغر حبوب است فتکن پس باشد آن فی
صخرة در زیر صخرهٔ سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا
آن عمل در آسمان باشد با وجود رفعت و وسعت آن یا در بالای سموات او فی الارض یا
در زمین در مکان پنهان یأت بها الله بیارد خدای آن را و حاضر گرداند و بر آن
حساب کند ان الله لطیف بدرستی که خدای باریک دان است و علم او بهر خفی احاطه
کند خبیر دانا است بمکان هر چیزی یا بنی اقم الصلوة ای پسرک من برپای دار نماز را
تا نفس تو کمال یابد وأمر بالمعروف و بفرمای به نیکویی وانه عن المنکر و باز دار از منکر تا
دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف
عقل و نقل بود واصبر و شکیبایی کن علی ما اصابک بر آن چیزی که بتو رسد
از شدائد خصوصا در امر و نهی ان ذلک بدرستی که آنچه فرموده شد من عزم الامور از
واجبات امور است یعنی از آنچه خدای قطع کرده است قطعی ایجابی ولا تصعر و بیک سو مپیچ
خدک روی خود را للناس برای مردمان یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب بلکه اقبال
کن بریشان از روی تواضع ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا برای بازی
و افسوس خودکامی یعنی خرام مانند جاهلان و دنیاپرستان ان الله لا یحب بدرستی
که خدای دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران رود فخور
نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید واقصد فی مشیک و میانه باش
در رفتن خود میان سرعت و بطؤ مرو که زود رفتن علامت خفت و سبکساریست
و دیر حرکت کردن نشانهٔ تجبر و بزرگواری بلکه میانه رو باش بطریق تواضع قدم
میزن واغضض و فرود آر من صوتک از آواز خود یعنی فریاد کنند و نعره

زنند و دراز زبان و سخت گوی مباش ان انکر الاصوات بدرستی که زشت ترین آوازها
لصوت الحمیر آواز خران است یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار با وجود
رفعت آن مکروه طباع و موجب وحشت اسماع است در عیون المعانی آورده که مشرکان
عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بدیشان فخر ایشان را و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم آواز نرم را دوست داشتی و جهر صوت را کاره بودی
و در انجیل مذکور است که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را
بخوابانند که من میشنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم و در جواب کسی که گوید وجه
تخصیص انکریت صوت بحمار بانکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند
بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثل است در کراهیت سفیان ثوری رحمه الله فرموده
که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحهٔ او از رویت شیطان است و در حدیث آمده
که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا
و در فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند
که در غالب آواز او برای طلب گاه و جوست یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ با دراز گوش
دیگر و صدایی که از غلبهٔ صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد و ازینجا
معلوم میشود که ندایی که از صاحب اخلاق روحانی و ملکی آید خوبترین نداها
خواهد بود ٭ نغمهای عاشقان بس دلکش است ٭ استماع نغمهٔ ایشان خوش است
الم تروا آیا نمی بینید ای مردمان ان الله آن را که خدای سخر لکم رام ساخت برای نفع شما ما فی
السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماهتاب از روشنی ایشان بهره مندید و ستارگان
تا بدیشان راه برید وما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات
و نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید واسبغ علیکم و تمام کرد بر شما نعمه ظاهرة وباطنة
آشکارا و پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حقیقی
نعمه بجمیع میخوانند و در نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده که در
کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده اند و آنچه مشهور است نعمت ظاهره باطن نعمت
پیغامبر است صلی الله علیه و سلم و باطنه امداد ملایکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن
خلق و نیکویی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم

یا تسویه اعضا و معرفت ملایکه اعلی یا حفظ قرآن و فهم آن یا نماز و لیل یا صلوة و صوم
یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع
و دفع مضار یا نمای اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساوجی فرموده
که فخر الاولیا یونس سجاوندی گفت که نعمت ظاهر انصاف گدایان دادن است و نعمت
باطن انصاف گدایان نادادن است و بشب و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبت است
والله الموفق و الیه ترجع الامور ✿ کوششی کن ره سوی آن بحر نیی • کانه و یایه
صدفها بی گهر و من الناس و از مردمان من یجادل فی الله کس هست که جدال کند و خصومت
ورزد در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانهٔ پیشینیان است و در
عین آورده است که یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسید که خدای
تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت آمد که کس بود که مجادله کند
در ذات حق بغیر علم بی دانشی و لا هدی و بی بیانی از نزدیک خدای و لا کتاب منیر و بی
کتاب روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشان
را که بصدق اتبعوا پیروی کنید ما انزل الله آن چیزی را که فرو فرستاده است
خدای یعنی قرآن و بدان بگروید قالوا گویند بل نتبع نمی گرویم بدان و متابعت نمیکنیم
ما وجدنا آنچیزی را که یافتیم علیه بران آباءنا پدران خود را یعنی سلوک طریق آبا
میکنیم اولو کان الشیطان آیا اگر بود شیطان که بوساوس و هواجس یدعوهم میخواند ایشانرا
الی عذاب السعیر بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان تبع روی کنند او را و از تقلید در
نگذرند و من یسلم وجهه و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را باخلاص توجه کند الی الله
بدرگاه خدای و هو محسن و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فقد استمسک پس هر آینه
دست زده باشد بالعروة الوثقی بدست آویز محکم که کلمهٔ شهادتست یا اسلام یا قرآن
و گفته اند الحب فی الله و البغض فی الله و اشهر رعایت طریقهٔ سنت و جماعت است
و الی الله و بحضرت خداوندست عاقبة الامور بازگشت همه کارها یعنی اهل امور
را که خلایق اند بازگشت بوی خواهد بود و من کفر و هر که نگرود و چنگ در عروه
وثقی نزند فلا یحزنک پس باید که اندوه ناک نسازد ترا کفره ناگرویدن او الینا
بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان فننبئهم پس آگاه گردانند خدای ایشانرا

بما عملوا بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
بذات الصدور بآنچه در سینهاست از خیر و شر نمتعهم برخورداری دهیم ایشانرا بنعمت
و سرور قلیلا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثم نضطرهم پس بیاریم ایشانرا
بیچارگی یعنی ناچار بیایند الی عذاب غلیظ بسوی عذاب سخت و گران که هرگز سبک نشود
و لئن سألتهم و اگر بپرسی مر کافرانرا که من خلق السموات و الارض که بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن
الله هر آینه گویند خدای چه دلایل امتناع اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن است
قل الحمد لله بگوای محمد سپاس مر خدایرا که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست
بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که بدین اقرار ملزم میشوند لله مر خدایراست
ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق و بنده اند پس در آسمان و زمین
جز وی مستحق عبادت نبود ان الله هو الغنی بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود
پیش از خلق اشیا الحمید ستوده در صفات قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش کنندگان
و ستوده است بی ستایش ایشان ✿ ای غنی در ذات خود از ماسوای خویشتن • خود تو
میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن • در اواخر سورهٔ الکهف گذشت که جهودان اعتراض
کردند بر قرآن که جایی میگوید شما را بحکمت خیر بسیار دادیم و جایی میفرماید که و ما
اوتیتم من العلم الا قلیلا این آیه آمد قل لو کان البحر مدادا الی آخره و درین سوره
نیز برای تاکید آن خبر میفرماید که و لو ان و اگر آنکه بودی ما فی الارض آنچه در زمین
است من شجرة از درختها اقلام قلمها و البحر و دریای محیط با سعت خود مداد شدی
یمده مدد دادی محیط را من بعده پس از فناء آب او سبعة ابحر هفت دریای
دیگر مانند او و بدان قلمها و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی ما نفدت پس
نرسیدی و بپایان نیامدی کلمات الله علم الهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه
آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او یا نعمتی که در دنیا بر بندگان
افاضه میکند جمله آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی ان الله
عزیز بدرستی که خدای غالبست در حکم و فرمان بی نهایت خود حکیم داناست که هیچ
چیز از علم و حکمت او خارج نیست ما خلقکم نیست آفریدن شما ای اهل مکه و لا بعثکم
و نه برانگیختن شما بعد از مرگ الا کنفس واحدة مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک تن جهت

حق سبحانه در خلق ایشان به آلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه
بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد
بلکه اسرافیل را فرماید که بگوید برخیزید از گورها بیک دعوت او همه خلایق از گورها
بیرون آیند ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست همهٔ مسموعات را بصیر بیناست
بهمه مبصرات و هر اینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست سه قدرت بی عجز ار داری کسی
قدرت بی عجز تو داری و بس الم تر آیا ندیدی و ندانستی ان الله آنکه خدای یولج اللیل
در می آرد ظلمت شب را فی النهار در روشنی روز و این وقتی است که شب در آید
و یولج النهار و داخل میگرداند روشنیء روز را فی اللیل در تاریکی شب زمانی که روز
بدر آید یا در مقادیر ایشان کم و زیاده میکند و سخر الشمس و القمر و رام کرد آفتاب و ماه
را که مسبب و منافع خلقند کل یجری هر یکی از ایشان میرود در فلک خود الی اجل مسمی
تا زمانی نام برده که روز قیامت است و جریان ایشان منقطع گردد و ان الله و ندانستی آنکه خدای
بما تعملون بآنچه میکنید خبیر داناست و کنه امور را می شناسد ذلک این صحت علم و شمول
قدرت بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در ذات خود واجب بوجود
خویش و ان ما تدعون و آنچه شما میخوانید و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان
میخوانند و می پرستند من دونه الباطل بجز خدای باطل و بیهوده و ناحق است و ان الله
و دیگر بسبب آنست که خدای هو العلی اوست برتر یعنی غالب بر همه الکبیر بزرگ است که از وی
بزرگ تر نیست الم تر آیا ندیدی ان الفلک آنکه کشتی تجری فی البحر میرود در دریا بنعمت الله بمنت
و احسان او که آنرا بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لیریکم تا بنماید
شما را من آیاته بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و بیرون آمدن عجایب بحری ان فی ذلک بدرستی
که در امر کشتی و دریا لآیات هر آینه نشانهاست بر شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لکل
صبار مر هر صبر کننده را بر بلای او شکور شکر کننده بر نعمای او و اذا غشیهم و چون فرو گیرد
و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان در آید موج کالظلل موج دریا در بزرگی مانند سایبانها
یا مثل کوهها یا ابرها دعوا الله میخوانند خدایرا مخلصین در حالتی که پاک کنندگانند له الدین
برای خدا دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منازع فطرت اند زایل گردانیده
باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برده فلما نجیهم پس آن هنگام که برهاند ایشان را

و برساند بسلامت الی البر بسوی بیابان فمنهم پس بعضی از ایشان مقتصد عدل
بعضی راست اند بر طریق توحید و بعضی مایل اند از راه حق یعنی مومنان آن اهل کشتی ثابت اند
بر دعا و نیاز خود و مشرکان نجات منکر شد و ما یجحد بآیاتنا و انکار نکند نشانهای قدرت
ما را الا کل ختار کفور مگر هر غدر کننده عهد شکننده ناسپاس مر نعم پروردگار را یا ایها الناس
نداء عام است یعنی ای همه مردمان اتقوا ربکم بترسید از عقوبت پروردگار خود یعنی
کنید از ناشایستها و اخشوا و بترسید یوما لا یجزی از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد
والد عن ولده پدر از پسر خویش و لا مولود و نه فرزندی هو جاز باز دارنده باشد عن والده
از پدر خود شیئا چیزی را از عذاب گفته اند این خبر حامل است بکفار چه اولاد و آبای مومن
بعضی بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدا بثواب و عقاب حق است
است و در آن خلاف نخواهد بود فلا تغرنکم الحیوة الدنیا و لا یغرنکم پس باید که فریب ندهد شما را
بالله بعفو و کرم خدای بامهلت دادن الغرور شیطان فریبنده یعنی شما را بامل دور و دراز
انداخته و بر معاصی دلیر کرده اند گوید ع امروز که نکید فردا [illegible] شما تا که مغرور
نشوید که عذر فردا اثمر فردا می باید و کسی پدید فردا آن نیست سه کار امروز بفردا مگذار
روز چون یافته کار کن و عذر میار آورده اند که حارث بن وارث بن عمرو محاربی بجناب
رسالت مآب بجلالت بوده آمد و گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخمی در زمین
پاشیده ام افاضت عبرات غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصویر حمل او را
اشکال ذکور و اناث بچه وجه است و میدانم که عمل من دی روز چه بوده فردا بکدام
شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست مدفن من در کدام بقعه اتفاق
خواهد افتاد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که این پنج علم در خزانهٔ مشیت اوست بکارست
و کلید اطلاع بر آن بدست اجتهاد هیچ آدمی نداده اند ان الله بدرستی که خدای
عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن هنگام قیامت و ینزل الغیث و فرو می فرستد باران را
در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده و یعلم و میداند ما فی الارحام آنچه در رحمهاست
از زن و مرد و تمام و ناقص و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی ماذا تکسب غدا که چه کسب
خواهد کرد فردا و ما تدری نفس و نمیداند هیچ نفسی بای ارض بکدام زمین تموت
بمیرد و در کدام وقت ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بغیبها و خواهد آشکارا

كند خبير آگاه از غيبها وچون خواهد پرده كرم بپوشد

سورة السجدة مكية

بسم الله الرحمن الرحيم الم مرتضى علي رض فرموده كه هر كتاب خدا را خلاصة بوده وخلاصة قرآن حروف مقطعه است ودر الم گفته اند كه الف از اقصاء حلق آيد وآن اول مخارج است ولام از طرف لسان گفته شود وآن اوسط مخارج است وميم را از شفتين گويند وآن آخر مخارج است واين سخن اشارتست بآنكه بنده بايد كه در مبادي واواسط واواخر اقوال وافعال خود بذكر حق مستانس باشد تنزيل الكتاب فرو فرستادن كتاب يعني قرآن لا ريب فيه هيچ شك نيست در وي يعني منزل است بي شبهه من رب العالمين از پروردگار عالميان آيا تصديق ميكنند اهل مكه كه اين از نزديك خداي است أم يقولون افتراه يا ميگويند بربافته است آنرا محمد از پيش خود بل نه چنين است كه ميگويند بلكه هو الحق قرآن سخن راست ودرستست فرو آمده من ربك از پروردگار تو لتنذر تا بيم كني از عذاب الهي قوما ما أتاهم قومي را كه در زمان تو اند ونيامدست بديشان من نذير هيچ بيم كننده من قبلك پيش از تو مراد زمان فترتست واسمعيل على نبينا عم نذير بوده اهل زمان خود را ونه نذير قوم خودي لعلهم شايد ايشان به بيم كردن تو يهتدون راه يابند از كه من خواهم الله خداوندي الذي خلق السموات والأرض وما بينهما آنست كه بيافريده آسمانها وزمين وآنچه درميان آنهاست في ستة أيام در مقدار شش روز از ايام دنيا ثم استوى پس مستولي شد حكم او على العرش بر عرش كه اعظم مخلوقاتست پس بدو بگرويد واز راه او بگذريد كه در دين وعقبى ما لكم نيست شما را من دونه بجز وي من ولي هيچ دوستي كه يارى كند ولا شفيع ونه هيچ درخواست كننده كه مددكاري نمايد أفلا تتذكرون آيا پند پذير نميشويد از مواعظ رباني ونصايح قرآني يدبر الأمر ميسازد كارها را يعني حكم ميكند بدان وميفرستد ملكي را كه موكل است بران من السماء از آسمان إلى الأرض بسوي زمين پس ملك مي آيد وان كار بجاي مي آرد ثم يعرج پس عروج ميكند إليه بسوي آسمان في يوم كان در روزي كه هست مقداره اندازه او ألف سنة هزار سال مما تعدون از انچه شما شمار ميكنيد يعني فرشته فرو مي آيد از آسمان وبالا ميرود در مدتي كه اگر آدمي رود وآيد جز بهزار سال ميسر نشود زيرا كه از زمين تا آسمان پانصد سال راه است پس مقدار عروج ونزول هزار سال بود ذلك آن خداوند كه بيني

ميكند عالم الغيب والشهادة دانا و پوشيده وپيداست يعني داند امور ديني واخروي را يا عالم است بآنچه بوده وباشد وخواهد بود العزيز غالبست در تقدير الرحيم مهربانست ببندگان در تدبير الذي أحسن او آنكس است كه نيكو كرد كل شيء خلقه چيزي را كه بيافريد يعني بياراست بر وجهي نيكو بمقتضي حكمت شايسته كردني آنچه در جهان كرده آنچنان كه مي بايد.

از تو دو نقش گرفت كار همه ● كه تو به آفريدگان همه
نقش زيبا بلوح خاك ز تست ● دل دانا وجان پاك زتست ●

وبدأ وآغاز كرد خلق الإنسان آفريدن آدم على نبينا عم من طين از گل ثم جعل پس بيافريد نسله فرزند او را من سلالة از خلاصه بيرون آورده از صلب من ماء مهين از آب ضعيف خوار يعني نطفه ثم سواه پس راست كرد قالب آدم ونفخ فيه ودميد در وي من روحه از روح خويش اين اضافه تكريم وتشريفست وجعل وبساخت لكم براي شما السمع گوش تا ميشنويد والأبصار وديدها تا مي بينيد والأفئدة ودلها تا در مي يابيد قليلا ما تشكرون اندك سپاسداري ميكنيد بر چنين نعمتها وقالوا وگفتند منكران بعث چون ابي بن خلف وامثال او أإذا ضللنا آيا چون گم شويم في الأرض در زمين يعني خاك شويم وبا زمين آميخته گرديم چنانكه خاك اعضاء ما از خاك زمين متميز نشود أإنا لفي خلق جديد در آفرينش نو خواهيم بود اين استفهام بر سبيل انكارست يعني چون خاك شويم آفريدن نو بما تعلق نخواهد گرفت بل هم نه چنانست كه ميگويند بلكه ايشان بلقاء ربهم بلقاء پروردگار خود كافرون ناگرويدگانند يعني بآخرت كه سراي لقاست ايمان ندارند قل بگوي اي محمد منكران بعث را كه زود زود يتوفاكم فرا گيرد روح شما را ملك الموت فرشته مرگ كه عزرائيل است عم الذي وكل بكم آنكه موكل كرده وبرگماشته شده است بقبض ارواح شما ثم إلى ربكم پس بسوي آفريدگار خود ترجعون بازگردانيده شويد براي حساب وجزا در كشاف آورده كه عزرائيل ارواح را بخواند جواب دهد پس اعوان خود را بقبض آن فرمايد امام ابو الليث رح در تفسير خود آورده كه ملك الموت را روييست از آتش كه بدان روي جان كافر ظاهر گردد وروح او قبض كند وروئي دارد از ظلمت كه بدان روح منافق فرا گيرد وروئي دارد مشابه روي آدميان كه بدان ارواح مومنان توفيه كند وروئي است او را از نور كه بدان ارواح انبيا وصديقان قبض نمايد واعوان او ملايكه

رحمت و عذاب بند و عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چه گونه لاف آسایش
میزند ع آسوده کجی که از صدمت اجل . کس را نداده اند براة مسلمی ولو تری
و اگر ببینی ای بیننده اذ المجرمون چون مشرکان در روز حشر ناکسوا رءوسهم فکنندگان
باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکنند عند ربهم نزدیک
پروردگار خود در موقف عرض هر اینه ببینی کاری بس هول و در آن حال میگویند ربنا
ای آفریدگار ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وسمعنا و شنودیم از تو تصدیق پیغامبران
یا هول رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم فارجعنا پس باز گردان ما را بدنیا نعمل صالحا
تا بکنیم کار شایسته انا موقنون بدرستی که ما بی گمانیم برای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و یا
شبهه نماند انکه حق سبحانه گوید ولو شئنا و اگر میخواستیم لاتینا هر آینه میدادیم در دنیا کل
نفس هر نفسی هدیها آنچه راه یافتی بآن سوی ایمان و عمل صالح ولکن حق القول ولیکن ثابت
شده است این حکم منی از من که لاملان هر آینه پر میسازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از
کافر دیو و آدمی اجمعین همه ایشان فذوقوا پس بچشید شما عذاب را بما نسیتم بسبب
آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید
بلقاء این روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را بگذاشتیم در عذاب وذوقوا
و بچشید عذاب الخلد عذابی جاویدانی را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید انما
یؤمن جز این نیست که میگروند بآیاتنا بآیتهای کلام ما الذین اذا ذکروا آنانکه چون پند داده
شوند بها بآن آیتها خروا بروی افتند سجدا سجده کنندگان وسبحوا و تنزیه کنند
پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد بتسبیح مقترن بحمد ربهم بستایش
پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بستایشهای موافق
یا در سجود گویند سبحان الله و بحمده وهم لا یستکبرون و ایشان سرکشی نکنند از ایمان و طاعت
و سجود این سجده نهم است بقول امام اعظم و دهم بقول امام شافعی رح و حضرت شیخ قدس
سره این را سجده تذکر گفته و ساجد باید که متذکر گردد آن چیزی را که از آن غافل شده
و تصدیق کند دلالات وجود واحد را که آن دلائل در اشیا موجود است وفی کل شیء له آیة
ع همه ذرات از مه تا بماهی . بوحدانیتش داده گواهی . همه اجزای کون از مغز
تا پوست چو وا بینی دلیل وحدت اوست . آورده اند که منازل بعضی انصار دور از مسجد

سید ابرار صلعم دور بود چون نماز شام را با خواجه انام بجماعت ادا کردندی پیغمبران تا وقت
عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز
خفتن بجماعت بحضرت صلعم دریابند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تتجافی دور
میشود جنوبهم پهلوهای ایشان عن المضاجع از خوابگاهها یدعون ربهم میخوانند پروردگار
خود را خوفا از بیم خشم او وطمعا و بامید خشنودی او و ابو الدرداء رض فرموده که
آیت در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته اند در شان متهجدان
و شبخیزان است که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت نهند
ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با حضرت
خداوند راز گویند از سهیل یا یمن یعنی اویس قرنی قدس سره منقولست که در شبی میگفت
هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر می برد و در شبی دیگر میفرمود که هذه لیلة السجود
و بیک سجده بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاقت طاعت داری چه شبهای بدین
درازی بر یک حال میگذرانی گفت کجا شب دراز که شبی از ازل و ابد یک شب بودی تا بیک
سجده باخر بردمی و دران سجده نالهای زار و گریهای بی شمار کردمی
ع نیم شب که همه مست خواب خوش باشند . من و خیال تو و نالهای درد آلود ومما رزقناهم
و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی بشب بیدارگاه ما
دادگدائی و بروز در راه ما داد گدایان میدهند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی ملک
مقرب و نبی مرسل ما اخفی آنچه پنهان داشته شده است لهم برای پهلو تهی کنندگان
از مضاجع من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث
قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی
قلب بشر محققان برانند که آن سبب که از آن نعمت مخفی گویند چه فلا تعلم نفس ولا خطر علی
قلب بشر دو گواه هند برانکه دعوی دریافت آن لایق نیست و ایشان را جزا داده میشود جزاء
جزا دادن بما کانوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت تعملون عمل میکردند
بزرگی فرموده که چون عمل پنهان کردند جزا نیز پنهانست تا جنانچه کسی بر طاعت ایشان
مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد ع روزی که رقم همی جانان بجهان
بی لا اله و کل بیتم وفی سر وسمن . رازی که من میان او گفته شود . من دانم واو

داند واو داند و من. آورده اند که ولید بن عتبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت
آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت ترست و زبان من از زبان تو تیزتر علی فرمود
که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه نهمت مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی
تصدیق علی را درین آیت فرستاد أَفَمَنْ كَانَ آیا آنکس که هست مُؤْمِنًا گرویده بخدا و رسول
یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ مانند کسی که هست فَاسِقًا بیرون رفته از دایرهٔ فرمان چون ولید
لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در شرف و رتبت یا جزا و ثواب أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتُ الْمَأْوَى بوستانها که ماوی حقیقی
است و گفته اند جنت المأوی بهشتی است بر یمین عرش و خدای این را بمومنان دهد نُزُلًا
در حالتی که پیشکشی باشد یعنی ملحضری که برای مهمان آرند و نعم کلیه پس از دخول بهشت
بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنکه بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت
شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از راه دین فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان
آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی که مومنانرا باشد ایشانرا در آتش ماوی دهند
كُلَّمَا هرگاه أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا خواهند که بیرون آیند مِنْهَا از آتش أُعِيدُوا باز گردانیده شوند
فِيهَا در آتش آورده اند که آتش بوقت جوشش ایشانرا بالا افکند تا بنزدیک درهای دوزخ
رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین ایشانرا میزنند و بقعر جهنم
می افکنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند ایشانرا بجهة اهانت که ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب
آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابی که بودید بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید باو و نمی داشتید
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا
که قتل و اسیریست یا قحط دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود است در آتش
لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند براه حق و از کفر توبه
کنند در موضح آورده که عذاب ادنی رنج عظام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی
عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلانست
و اکبر حرمان و در لباب از تفسیر نقاش نقل میکند که ادنی غلاء اسعارست و اکبر خروج
مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نکونساری عقبی یا افتادن در گناه و دور
افتادن از درگاه قرب اله و دور ماندن از وصال و عذاب اکبرست. آتش سوز

فراق از هر عذابی بدترست وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده
شود بِآيَاتِ رَبِّهِ با آیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ پس روی بگرداند عَنْهَا از آن
و تفکر نکند دران إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشندگانیم بهلاک
و عذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت چنانچه دادیم ترا
قرآن فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن موسی در وسیط آورده که حق
سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی
را هم خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی و در وقتی که آنحضرت
را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دیدیم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ
و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که راه نمودند خلق را به احکام
توریت بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شداید قوم یا بر
ارتکاب طاعات یا از معاصی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی
داده بودیم يُوقِنُونَ بی گمان بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند
بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه که بودند که در آن
يَخْتَلِفُونَ خلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا گرداند محق را از مبطل و هر یکی
را مناسب او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ آیا راه ننمود و بیان نکرد لَهُمْ برای اهل مکه آن عقوبتها
که بمکذبان رسید كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل
قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند آنها فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و بر آن
میگذرند در سفرهای خود إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین اهلاک قرون ماضیه لَآيَاتٍ
هر آینه عبرتهاست مر امم آینده را أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا نمی شنوند این سخنان را یعنی بگوش فهم
استماع نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنکه ما میرانیم آب را یعنی باران
و سیل را می فرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعی است در [illegible]
که آب [illegible] بدان نرسد حق سبحانه فرموده که ما آب بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ
پس بیرون می آریم از و بِهِ بدان آب زَرْعًا کشت زاری گفته اند مراد غلات و ثمارست
تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن نوع أَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان کاه و برگ درختان أَنْفُسُهُمْ

و میخورند زنان زرع انعامهم چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت و انفسهم و میخورند
ایشان دانه و میوه افلا یبصرون آیا نمی بینند اثر این قدرت را تا استدلال کنند
بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد
بر احیاء مردم بعد از موت و یقولون و میگویند کفار مکه متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مومنان
میگویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه گفتندی فتحی
که وعده میدادید کی خواهد بود زود بما نمایند ان کنتم اگر هستید صادقین راست
گویان در وعده خود قل بگوی ای محمد یوم الفتح روز فتح بدر یا فتح مکه لا ینفع الذین کفروا سود
نخواهد داشت با آنها که نگرویدند ایمانهم گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح در
حال قتل ایمان ایشان فایده ندارد زیرا که ایمان باس باشد و لا هم ینظرون و نیستند ایشان
که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فاعرض پس روی بگردان
بطریق اهانت عنهم از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف و انتظر و منتظر
باش بنصرت الهی را انهم منتظرون بدرستی که ایشان نیز منتظرانند آنرا که غلبه
کنند بر تو و حق سبحانه ترا غالب گرداند بر ایشان الحق یعلو و لا یعلی
منتظر باش ز الطاف الهی که شود ۰ علم دین تو هر لحظه برافراخته تر ۰ حرب ساختنی
کن که بود هر روز نیکاد ۰ احباب تو آن روز که ساخته تر ۰ سورة الاحزاب مکیه
بسم الله الرحمن الرحیم در اسباب نزول مذکورست که ابو سفیان
و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی
ابن اُبَی نزول کردند و روزی دیگر با جمیع منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم امان طلبیده استدعا نمودند که مر لات و منات با ن گذار
و بگو بتان را در قیامت مقام شفاعت هست ایشان ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود
کنی این سخن بر آن حضرت شاق آمد روی مبارک در هم کشید ابن ابی و ابن قشیر و جد
بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کل در ضمن آنست
فاروق رضی حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرمود حضرت
مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت ای عمر من ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد
روا نیست و آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر اتق الله دایم و ثابت باش بر تقوی یا ترس

از خدای در نقض عهد و لا تطع الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه
و المنافقین و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر ان الله کان بدرستی
که خدای هست علیما دانا بالمقالات ایشان حکیما حکم کننده بوفاء عهد و اتبع و تبع روی کن
ما یوحی الیک آن چیزی را که وحی کرده میشود بتو من ربک از پروردگار تو چون نهی از اطاعت
ایشان ان الله بدرستی که خدای کان هست بما تعملون بانچه میکنید خبیرا دانا و توکل
علی الله و توکل کن بر خدای یعنی کار خود با وی گذار و کفی بالله و بسندست خدای وکیلا
کارساز و مهم گزار و نگاهبان و کفایت کنندهٔ مهمات ۰ چون نه لطف عنایت کند
بجملهٔ مهمات کفایت کند ۰ آورده اند که ابو معمر جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بار
گفتی که مرا دو دلست که یکی از آن فهم میکنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را
ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست
و یکی در پای ابو سفیان بوی رسید خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتولند و برخی منهزم
ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پایست و دیگری در دست ابو معمر در آن هیئت
و بر آن حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغگوی
ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که ما جعل الله نیافریده خدای
لرجل مر مردی را من قلبین دو دل فی جوفه در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی
و منبع قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی یکی است و در زاد آورده که منافقان
میگفتند آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند
حق تعالی هیچکس را دو دل نیافریده و ما جعل و نساخته است ازواجکم زنان شما اللائی
تظاهرون منهن آن زنانرا که ظهار میکنند از ایشان امهاتکم مادران شما یعنی زنانرا که میگویند
امی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگری مستدعی
خادمیت است در یک زن از قبیل محالات میتواند بود و ما جعل و نگردانید خدای ادعیاءکم
پسرخواندگان شما را ابناءکم پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت صوری عارضی
است پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی
میراث می برده حق سبحانه فرموده که چنانکه دو دل در یک بدن نمی باشد زوجیت و امومت
در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نمیشوند ذلکم اینکه مظاهره را مطلقه

تزی طهر ما علی

ودیعی را این میخوانید ذلکم قولکم بافواهکم سخنیست که بزبان خویش میگویید و حقیقتی ندارد والله
وخدای یقول الحق میگوید سخن راست را که مطابق واقع است وهو یهدی السبیل واو راه
را مینماید بطریق حق این آیة برای زید بن حارثه رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد
گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه رض بوده و خدیجه او را بحضرت بخشید و آنحضرت
او را آزاد کرده و چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود
که ادعوهم بخوانید فرزندان را و نسبت دهید لآبائهم به پدران ایشان هو این خواندن
اقسط راستتر است عند الله نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقولست که ما
نمیگفتیم الا زید بن محمد تا این آیة آمد و او را زید بن حارثه گفتیم فان لم تعلموا پس اگر ندانید
آباءهم پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین
در دین اسلام پس بگویید یا اخی وموالیکم و دوستان شما اند در خطاب گویید یا مولای
ولیس علیکم و نیست بر شما جناح گناهی فیما اخطاتم به در آنچیزی که خطا کردید بآن چون گفتن زید
بن محمد ولکن ما تعمدت و لیکن گناه هست در آنچه قصد کند قلوبکم دلهای شما که کسی را نسبت
دهید بغیر پدران وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده آنرا که خطا کند رحیما
مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند النبی اولی پیغمبر سزاوارتر است بالمؤمنین بگرویدگان
من انفسهم از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید غیر صلاح بنده و محض فلاح
اوست بخلاف نفس که او امر او سبب شقاوت و موجب غوایت است پس باید که آنحضرت
دوستتر باشد به بنده از نفس او و در حدیث صحیح آمده که نگردد هیچ یک از شما مومن
تا نباشم من دوستتر بدو از پدر و فرزند و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسول صلعم
بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را بخروج امر کرد و بعضی گفتند از پدر و مادر
دستوری طلبیم آیة آمد که اولی است بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را
از همه فرمانها لازمتر شناسند و در عین المعانی آورده که محبت با او بیشتر است
از محبت با خود یا با دیگران ∘ اما تا در دو عالم اوست دوست ∘ دوستی دیگران بر بوی اوست
دوستی با اصل باید کرد و بس ∘ فرع را بهر چه دارد دوست کس ∘ اصل داری فرع گو هرگز مباش
تن بمان و جان بگیر ای خواجه تاش وازواجه وزنان او امهاتهم مادران مومنان اند یعنی
از جهة تحریم و از روی تعظیم چه رؤیت ایشان روا نبود و نسبت وراثت نداشته اند

و در مصحف ابی و قراءت ابن مسعود رض چنین بود که وهو اب لهم وازواجه امهاتهم
مراد شفقت تمام و رحمت لاکلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات
میراث میگرفته اند حق تعالی همه آن حکم را منسوخ فرمود که واولوا الارحام و خویشاوندان بعضهم
اولی ببعض بعضی از ایشان سزاوارترند به بعضی در توارث فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در حکم
فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرد که اولوا الارحام احق اند بمیراث من المؤمنین از گرویدگان
یعنی انصار والمهاجرین و از مهاجران که پیغمبر صلعم ایشان را با یکدیگر برادری داد الا ان تفعلوا مگر آنکه
بکنید در زندگی خود الی اولیائکم با دوستان معروفا نیکویی یا وصیت برای هر که دوست
میدارید کان هست ذلک آنچه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فی
الکتاب در قرآن یا در لوح مسطورا نوشته شده و ثابت گشته واذ اخذنا و یاد کن آنرا که فرا
گرفتیم من النبیین از پیغمبران میثاقهم پیمان ایشان را بر آنکه خدا را پرستند و بعبادت
خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق نمایند و امت را نصیحت نمایند یا هر یک
بشارت دهند به پیغامبری که بعد از و خواهد بود این میثاق از پیغامبران در روز الست
گرفتند ومنک و گرفتیم از تو نیز که محمدی ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم تخصیص ذکر این
پیغمبران برای آنست که اولوا العزم بودند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهة تعظیم است واخذنا
و گرفتیم منهم از پیغمبران میثاقا غلیظا پیمان محکم موکد بسوگند لیسئل الصادقین تا سوال کند
خدای راستگویان را یعنی پیغامبران را عن صدقهم از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند یا
از تصدیق قوم مر ایشان را واعد و آماده کرده است خدای للکافرین مر ناگرویدگان را برسل
عذابا الیما عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اذکروا یاد کنید
نعمة الله نعمت خدا را که انعام فرمود علیکم بر شما اذ جاءتکم چون آمدند بشما جنود لشکرها
یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فارسلنا پس فرستادیم علیهم
بر ایشان ریحا بادی را د باد صبا است وجنودا لم تروها و لشکری که شما ندیدید یعنی ملایکه
وکان الله و هست خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید بصیرا بینا در بیان آیات بیان
غزوه احزابست و آن قصه اجمالا آن بود که بعد از اجلاء بنی النضیر حیی بن اخطب
با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابو سفیان و اتباع او بمقاتله حضرت پیغمبر صلعم عهد بستند
و از قریش و احزاب شده ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت صلوات

الله وسلم علیه رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون
در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که بعدد
بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رضی الله عنه وضع خندق که در بلاد عجم میباشد بسمع
موقف عرض رسانید و رای حضرت آنرا تشریف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه
قسمت کرد و بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نمود حضرت بخود
تبرها برکشیده خاک و بالا آوردن از مغاک و یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم
ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة بر زبان معجز نشان میراند در اثناء
این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و میتین برو کار نمیکرد آن
حضرت را خبر کردند بر سر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بران
سنگ زده دو دانگ بشکست و نوری مانند برق از وی بجست و دران روشنی نظر انور
سید انام بر قصرهای شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دویم ضربت
بران صخره زد دو دانگ دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر گشته قصور یمن بنظر ایمن آن
حضرت درآمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند سیوم بار تمام سنگ را درهم
شکست و نوری از اندرخشان شد کوشکهای کسری بر الخضر نمایان شد و گفت الله اکبر
مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید و منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
میدهد چرا امروز از بیم دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند
القصه روزی که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف
عیینة بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از بنی وادی که در جهت
شرقی مدینه است درآمدند و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی
که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب عهد بشکسته مدد کار کفار گشتند و از هیبت آن
لشکر و کثرت عدد ایشان دل ضعفاء اهل اسلام از جای برفت حق سبحانه فرمود اذ
جاؤکم یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما یعنی از علاء وادی ومن
اسفل منکم و از زیر شما یعنی اسفل وادی و اذ زاغت الابصار و چون بگشت دیدها در احداق
و خیره شد از خوف وبلغت القلوب الحناجر و برسید دلها بحنجرها از ترس چشم از شدت

رعب منتخ میکرد و قلبها از تقاعد کرتا حنجره میرسید وتظنون بالله الظنونا و گمان میبرید
بخدای انواع گمانها مخلصان از ظن آنکه حق سبحانه دین محمد را غالب گرداند و مومنان را
نصرت دهد و منافقان گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورند و مستاصل
کردند هنالک ابتلی المؤمنون آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز
گشتند وزلزلوا و جنبانیده شدند زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند
بمثابه که بعد ازان عزم سفر این المفر نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مما لا یطاق تکرار مینمو
دند
سو آرام نداشند دل از جای بهوش از سر رفت وقت از پای واذ یقول المنافقون یاد کن آنرا
که گفتند منافقان چون ابن قشیر والذین و آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماریست
یعنی ضعف اعتقاد ما وعدنا الله وعده نداد ما را خدای ورسوله و پیغمبر فرستاده او در فتح
شام و یمن الا غرورا مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهند واذ قالت و آنرا نیز یاد
کنید که گفتند طائفة منهم گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی یا اهل
یثرب ای اهل یثرب یثرب نام زمینیست که مدینه طیبه طاهره در ناحیه ازو واقع شده و بهمین نسبت
که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لا مقام لکم جای بودن
نیست شما را در لشکرگاه محمد یا ایستادن اینجا وجه ندارد فارجعوا پس بازگردید بمنزلهای
خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین پدران و اولاد
بدست دشمن باز دهید ویستأذن و دستوری بر جوع میطلبید فریق گروهی منهم النبی از ایشان
پیغمبر یعنی بنو حارثه و بنو مسلمه یقولون میگویند ان بیوتنا بدرستی که خانهای ما در مدینه
عورة خالی است و استحکامی ندارد ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بدان
شبیخون نکند وما هی بعورة و حال آنکه خانهای ایشان نه خالی و با خلل نیست بلکه با استحکامی تمام
دارد ان یریدون نمیخواهند بدین رفتن الا فرارا مگر گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر درآمده
شود مدینه یعنی لشکر کفار درآیند برو علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها
از جوانب آن یعنی یکبار بمدینه درآیند و گرد برگرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة
پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقابله مسلمانان لاتوها
هر آینه بدهند فتنه یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وما تلبثوا و درنگ نکنند بها باجابت
فتنه الا یسیرا مگر اندکی زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و بدستی

که بودند بنو حارثه و بنو مسلمه که اندوی ایشان عاهدوا الله عهد کرده بودند که هرگز لا یولون
الادبار پشتها بر نگردانند بکارزارها وکان عهد الله وهست عهد خدای مسئولا
پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد
قل بگو ای محمد که هیچ وجه لن ینفعکم الفرار سود نمیدارد شما را گریختن ان فررتم اگر
بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از کشتن چه لابد است هر شخصی را از موت یا قتل
در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ گردد واذا و آنهنگام بگریزید یعنی اگر فرار نفع
کند و هر شما در تأخیر افتد لا تمتعون برخورده نخواهید شد الا قلیلا مگر اندکی چه آخر شربت
فنا نوشید نیست و جرعه فوات پوشیدنی سـه که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد
که باز دوی بر راه عدم نمی آید قل بگو من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگاهدارد شما را من
الله از عذاب خدای ان اراد اگر خواهد خدای بکم سوءا بشما بدی و هر لمیتی او اراد بکم
رحمة یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آن را ولا یجدون و نمی یابند مردمان
لهم برای خویش من دون الله بجز خدای ولیا دوستی که نفع رساند ولا نصیرا و نه یاری که نصرت
باند اند در زاد المسیر آورده است که مردی از لشکرگاه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمدینه
رفت و برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب اماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده
گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر
جواب داد که تو بیا و بنشین که تو و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت
بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بروم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون بنزد
حضرت رسید جبرئیل عم بر و پیشی گرفته آیت آورده بود که قد یعلم الله بدرستی که میداند
خدای المعوقین باز دارندگان را از نصرت رسول منکم از گروه شما والقائلین لاخوانهم
و گویندگان مر برادران خود را که هلم الینا بیاید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را
تخویف میکردند یا یهود منافقان را میگفتند خود را در معرض تلف میفکنید
و از یاری محمد بگذرید منافقان سخن یهود را بقبول ملتقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند
چنانچه میفرماید ولا یأتون البأس و نمی آیند منافقان بکارزار بکفار الا قلیلا مگر اندکی
آمده
با کار زاری قلیل اندوی ریا و سمعه اشحة در حالتی که بخیلانند بمعاونت یا نفقه
علیکم بر شما یا نمی خواهند که ظفر و غنیمت شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس

رأیتهم یعنی ایشان را که از غایت بددلی ینظرون الیک می نگرند بسوی تو تدور میگردد اعینهم
چشمهاء ایشان در حدقهء ایشان بجنب و راست کالذی یغشی علیه مانند کسی که پوشیده
باشند بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده من الموت از سکرات مرگ فاذا ذهب
الخوف پس چون برود ترسناکی سلقوکم برنجانند شما را و سخنهاء سخت گویند بالسنة حداد
بزبانهاء تیز یعنی تیزیها نی کنند اشحة در حالتی که بخیل اند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت
قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند اولئک آن گروه لم یؤمنوا نگرویده اند فاحبط الله پس
باطل کرده نیده است خدای اعمالهم کردارهاء ایشان یعنی جهادی که بی اغراض کرده اند
یا ظاهر کرد خدای بطلان عمل ایشان را وکان ذلک وهست آن اظهار علی الله بر خدای
یسیرا آسان یحسبون الاحزاب این گروه بندارند احزاب یعنی لشکرهاء کفار را که ایشان
لم یذهبوا باز نگشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان
بهزیمت رفته باشند هنوز می بندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند بجنگ ایستاده
وان یأت الاحزاب واگر بیایند این لشکرها نوبت دیگر یودوا دوست میدارند منافقان
لو انهم و تمنا میکنند که ایشان بادون صحرانشینان باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه
نشین یعنی از بددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند یسألون می پرسند
آینده و رونده را عن انبائکم از خبرهاء شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما
و ایشان ولو کانوا واگر باشند فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله دست دهد
با اعدا ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را
ای ترسندگان و بددلان فی رسول الله در افعال پیغمبر خدای اسوة حسنة اقتداء پسندیده
یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب ثبات دارد شما بید و محن صبر میکند شما
نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکوست لمن کان یرجو الله مر آنکس را که هست
که امید دارد ثواب خدای با لقاء او را والیوم الآخر و نعیم روز بازپسین را و ذکر الله و مر آنکس
را که یاد میکرد خدای را کثیرا بسیار بدل و زبان در موضح آورده که سید عالم صلی الله علیه و سلم
خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرمود که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد
و عاقبت شما را بود بر ایشان ولما رأی المؤمنون و آنهنگام که بدیدند مومنان الاحزاب لشکرها را
روز خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قالوا گفتند هذا این است ما وعدنا الله

الجنه وعده داده بود مارا خداي كه ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين
خلوا من قبلكم ورسوله وآنچه فرموده بود رسول او كه ستشتد الامر باجتماع الاحزاب
عليكم وصدق الله ورسوله و راست گفت خداي و پيغمبر او وما زادهم و نيفزود ديدن احزاب مومنان را
الا ايمانا مگر باور داشتن مواعيد الهي را وتسليما و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت
پناهي را كه سعادت دو سراي در آن تسليم مندرج است هر كه دارد چون قلم سر بر خط احكام
او مينويسند بخت طغراي شرف بنام او آورده اند كه جمعي اصحاب نذر كرده بودند چون حمزه
و مصعب و عثمان و طلحه و انس بن نضر رض و غير ايشان كه چون در حرب با كافران لازم حضرة
رسالت صلواة الله وسلامه عليه باشند ثبات قدم ورزيده كمر مقاتله بربندند وتا شربت
شهادت نچشند آرام نگيرند حق سبحانه در صفت ايشان ميفرمايد من المومنين از گرويدگان
رجال صدقوا مردانيند كه راست كرده اند ما عاهدوا الله آنچيزي كه عهد بستند با خداي
عليه بر آنچيزي كه ثبات در قتال و مقاتله براي رضاي ملك متعال فمنهم من قضي پس از ايشان
كس هست كه بگذارد يعني وفا كرد نحبه نذر خود را و كارزار نمود تا شهيد شد چون حمزه
و مصعب و انس رض ومنهم من ينتظر و از ايشان كس هست كه انتظار مي برد چون عثمان
و طلحه رض وما بدلوا و تغيير ندادند عهد را تبديلا تغيير دادني و سخن خود را مبدل نساختند
ليجزي الله تا جزا دهد خداي الصادقين راستگويان را يعني وفا كنندگان را بصدقهم براستي
يعني بوفاي ايشان ويعذب المنافقين و تا عذاب كند منافقان را ان شاء اگر خواهد كه بر نفاق بميرند
او يتوب يا باز گردد بتوفيق توبه عليهم بر ايشان يعني ايشان را توبه دهد ان الله كان بدرستي
كه خداي هست غفورا آمرزنده آنرا كه توبه كند رحيما مهربان هر كس را كه با توبه ميرود
در اخبار آمده كه احزاب بيست روز يا بيست وهفت روز بر ظاهر مدينه توقف كردند و روزها
بكنار خندق آمدندي و از جانبين بجنگ تير و سنگ شدي و شبها عزم شبيخون كردندي
و حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم سوار شده با جمعي از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودي
روزي عمرو عبدود كه شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابل كردي با جماعتي ديگر
از دليران لشكر كفار از خندق را عبره كرده پيش آمدند و مبارز طلبيدند و عمرو بدست
مرتضي علي كشته شد و نوافل را مسلمانان شكار ميكردند و علي ميانش بدو نيم
زد دل كافران بشكست و حضرت رسول صلواة الله عليه روز دوشنبه و سه شنبه

چهارشنبه در مسجد فتح دعا بر احزاب كرد روز چهارشنبه ميان نماز پيشين و ديگر
اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را بمددكاري فرستاد ~ بادصبا بست ميان
نصرت تو را ~ ديدي چراغ را كه كند باد ياوري ~ صبا را تا وله در آن لشكر افكند و آتشهاي
ايشان را كشتن گرفت و ملايكه فرود آمده طنابهاي خيمه ايشان را مي بريدند و ميخها
ميكندند و باد آنها را مي افكند ايشان در رانده روي بهزيمت نهادند و بي دغدغه
قتال مفلح پس و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت ~ بي دود سر ببر و آمد
شد شمشير ~ آن فتح كه مفاتيح آمان بود بر آمد ورد الله و باز گردانيد خداي از مدينه
الذين كفروا آنانرا كه نگرويدند بوي يعني احزاب بغيظهم با خشم ايشان يعني خشمناك بر فقد
لم ينالوا خيرا فتند غنيمتي و نصرتي وكفى الله و كفايت كرد خداي المومنين القتال مومنان
جنگ كردن بسبب باد صبا و ملايكه وكان الله و هست خداي قويا توانا بر احداث هر چه
خواهد عزيزا غالب بر همه اشياء بعد از فرار كفار حكم شد كه بجهت بني قريظه روند
كه عهد شكسته مددكاري احزاب نموده بودند لشكر اسلام ايشان را پانزده شبانه روز
محاصره كردند و كار بر ايشان تنگ شد بر حكم سعد معاذ فرود آمدند سعد حكم فرمود
كه مردان ايشانرا بكشتند و زنان و كودكان ايشانرا برده گيرند و اموال ايشان بر مسلمانان
قسمت كنند حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود كه حكمي كردي كه خداي تعالى از بالاي
هفت آسمان همان حكم كرده بود و حق سبحانه از اين واقعه خبر ميدهد كه وانزل
الذين فرود آورد خداي آنانرا كه ظاهروهم ياري دادند احزاب را و همه پشت ايشان
كنند من اهل الكتاب از اهل توريت يعني يهود قريظه را فرود آورد من صياصيهم از قلعهاي
ايشان وقذف و افكند في قلوبهم الرعب در دلهاي ايشان ترس از پيغمبر و لشكر او فريقا
تقتلون گروهي را كه نمصدتن از ايشان يا ششصد تن بكشتند وتاسرون فريقا و برده ميكردند
گروهي را يعني زنان و فرزندان ايشانرا واورثكم و ميراث داد شما را ارضهم زمين
ايشان يعني مزارع و حدائق وديارهم و سراهاي ايشان يعني حصون و قلاع واموالهم
و مالهاي ايشان از نقود و امتعه و مواشي وارضا لم تطؤها و بشما داد زميني را كه شما
نرفته ايد در آن يا مالك آن نبوده ايد مراد خيبر است يا ديار روم يا ممالك فارس
و گفته اند كه زميني كه بجز او اسلام در آيد تا قيامة در اين داخل است وكان الله

وسست خداي على كل شيء قدير بر هر چيزي توانا بس قادر باشد بر فتح بلاد وتسخير آن
براي ملازمان سيد عباد لشكر عزم ترا فتح وظفر همراه است لاجرم هر نفس
اقليم دگر ميگيرد. ارباب سير برانند كه در سال تاسع از هجرت سيد عالم صلى الله عليه
از ازواج طاهرات هجرت نموده وسوگند خورد كه يكماه با ايشان مخالطه نكند وسبب آن
بود كه ازوي نفقه وكسوة زيادت از مقدور ميطلبيدند چون برد يماني ودق
مصري وامثال آن چيزها طمع ميكردند كه در تصرف آن حضرت نبود واسباب ديگر
هم در كتب سير مذكور است وبهر تقدير ملول گشته از ايشان اعتزال نمودن بغلبه
در حجره كه خزانه او بود تشريف فرمود بعد از بيست ونه روز كه آن ماه بدان عدد
تمام شده بود جبرئيل عم آيه تخيير فرود آورد كه يا ايها النبي اي پيغمبر قل لازواجك بگو مر
زنان خودرا ان كنتن تردن اگر هستيد شما كه ميخواهيد الحيوة الدنيا زندگاني دنيوي يعني تنعم
در ان وزينتها وآرايش وي را چون ثياب فاخره وحلي ايما، بتكلف فتعالين امتعكن پس بياييد
كه بدهم شمارا متعه طلاق چنانچه مطلقه را دهند سوي المهر واسرحكن ورها كنم
شمارا سراحا جميلا رها كردن برغبت نه از روي كراهت وان كنتن تردن الله واگر هستيد كه
ميخواهيد ثواب خداي ورسوله وخشنودي رسول وي والدار الآخرة ونعيم سراي ديگر
فان الله پس بدرستي كه خداي اعد آماده كرده است للمحسنات مر زنان نيكوكار را
منكن از شما يعني آنهارا كه اختيار شوي نمايند اجرا عظيما مزدي بزرگ كه بخارف دنيي در
جنب آن محقر ومختصر باشد آورده اند كه اول كسيكه از ازواج طاهرات كه خداي ورسول را اختيار
فرمود عايشه صديقه بود رض وعن ابيها يا نساء النبي اي زنان پيغمبر من يات منكن
هر كه بيايد از شما بفاحشة بكاري ناپسند مبينة پيدا كرده وروشن شده وحفص بكسر ياخواند
يعني فاحشه ظاهر وپيدا كه نافرماني رسول است يضاعف لها العذاب دو تو كرده شود مر او را عذاب ضعفين
دو برابر آنكه زن ديگر را باشد چه گناه ايشان زشتتر است وكان ذلك وهست اين تضعيف
عذاب على الله يسيرا بر خداي آسان الجزء الثاني والعشرون من اجزاء الثلثين
ومن يقنت وهر كه مداومت كند بر طاعت منكن از شما كه ازواج پيغمبريد وفرمان برد لله
ورسوله مر خداي ورسول ويرا وتعمل صالحا وبكند كاري پسنديده وشايسته نؤتها بدهيم
او را اجرها مزد او مرتين دوبار يكبار براي طاعت خداي ويكبار براي خشنودي پيغمبر واعتدنا

لها وآماده ساختيم براي آن زن رزقا كريما روزي نيكو در بهشت زياده بر مزد او يا نساء النبي
اي زنان پيغمبر لستن نيستيد شما كاحد من النساء مانند يكي از زنان امت چه شمارا افضل است
بر ساير نسوان ان اتقيتن اگر ميترسيد از خداي وفرمان مي بريد فلا تخضعن پس نرمي وفروتني
مكنيد بالقول در سخن گفتن چون با كسي سخن گوييد فيطمع الذي تا آنكه طمع كند در شما آنكسي كه في
قلبه مرض در دل او بيماريست يعني نفاق يا دوستي فجور وقلن وبگوييد قولا معروفا سخن
نيكو وپسنديده ودور از ريبه وقرن وآرام گيريد في بيوتكن در خانهاء خويش ولا تبرجن
واظهار زينت مكنيد تبرج الجاهلية الاولى چون اظهار زنان در ايام جاهليت نخستين كه آنرا
جاهليت جهلا گويند وآن از زمان ادريس بود تا وقت نوح على نبينا وعليهما السلام واصح
آنست كه جاهليت اولي در زمان ابراهيم على نبينا وعم بوده كه زنان لباسهاء مرواريد پوشيده
خودرا بر مردان عرض كردندي وجاهليت اخرى ميان عيسى ومحمد عليهما الصلوة والسلام و
بعضي معني آيت بدين وجه گفته اند كه نخراميد در رفتن چون نخراميدن اهل جاهليت اولي
واقمن الصلوة وبپاي داريد نماز كه اصل طاعات بدنيه است وآتين الزكوة وبدهيد زكوة را كه
عبادات ماليه است واطعن الله وفرمان بريد خدايرا در فرايض ورسوله وپيغمبر او را در سنن
انما يريد الله جز اين نيست كه ميخواهد خداي ليذهب عنكم الرجس تا ببرد از شما گناه را اهل البيت
اي اهل بيت پيغمبر ويطهركم وپاك گرداند شمارا از معاصي تطهيرا پاك گردانيدني صاحب كشاف
فرموده كه اين آيت دليل است بر آنكه ازواج نبي از اهل بيت وي اند ودر وسيط از عكرمه نقل ميكند
كه مراد از اهل بيت ازواج اند بدليل خطاب گذشته وآينده وضمير مذكور در يطهركم بجهت
تغليبست چه پيغمبر صلى الله عليه وسلم در ميان ايشان بوده ودر زاد المسير آورده كه قول عام آنست
ازواج اند بدليل خطاب گذشته وآينده وضمير مذكور در يطهركم بجهت تغليبست
چه پيغمبر صلى الله عليه وسلم در ميان ايشان بوده ودر زاد المسير آورده كه قول عام است
ازواج واولاد را ودر احقاف از امام ابو منصور ماتريدي همين نقل ميكند وصاحب
عين المعاني آورده كه ظاهر تفسير دلالت بر آن دارد كه اهل بيت ازواج باشند
اما از عايشه وام سلمه وابو سعيد خدري وانس بن مالك رض نقل كرده اند
كه اهل بيت فاطمه وعلي وحسن وحسين اند رضوان الله عليهم اجمعين ودر
اسباب نزول آورده اند كه ام سلمه رض فرمود كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم در خانه

بر کلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود فاطمه رض در آمد و جهته بدره سیاه
با کشت بخنه آورد حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزندت را بخوان تا
بر این خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی صلی الله علیه وسلم
فضله آن بر ایشان بپوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر
و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر کلیم کردم که یا رسول الله
من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر و ازین جهت است که آل عبا پنج تن اطلاق
میکنند آل العباء رسول الله وابنته والمرتضی ثم سبطاه اذ جمعوا و در تیسیر و بعضی
دیگر از تفاسیر نقل میکند از انس بن مالک رض که پیغامبر صلوات الله وسلامه
علیه چون وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه رض بگذشتی گفتی الصلوة انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن و یاد کنید
ای زنان پیغمبر ما یتلی الخ خوانده میشود بر شما فی بیوتکن در خانهای شما من آیات الله
از آیات کلام الله والحکمة و از سخنان پیغامبر که محض حکمت است این آیت حث میکند بر حفظ
قران و حدیث ان الله کان بدرستی که خدای هست لطیفا نیکوکار بر شما خبیرا دانا باقوال
و افعال شما و بعد از نزول آیات در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند بار
برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیت فرستاد که ان المسلمین بدرستی که مردان که منقاد
خدا اند والمسلمات و زنان فرمان برنده والمؤمنین والمؤمنات و باور دارندگان از رجال
و نساء والقانتین والقانتات و ثبات کنندگان بر فرمان برداری از مردان و زنان والصادقین
والصادقات و راست گویان در قول و عمل از ذکور و اناث والصابرین والصابرات و صبر
کنندگان از مردان و زنان بر طاعتها یا از معصیتها والخاشعین والخاشعات و تواضع
کنندگان از هر دو فریق والمتصدقین والمتصدقات و صدقه دهندگان از هر دو طایفه
والصائمین والصائمات و روزه داران برای خدای فرضا و نفلا از رجال و نساء والحافظین
فروجهم والحافظات و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهاء خود را از حرام والذاکرین
الله کثیرا و مردان ذکر گوینده مر خدا را بسیار والذاکرات و زنان یاد کننده مر او را اعد
الله آماده کرده است خدای لهم مر ایشان را از ذکور و اناث مغفرة آمرزش گناهان
واجرا عظیما و مزد بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

زینب بنت جحش را رض بجهت زید حارثه خواستگاری کرد و زینب بگمان آنکه برای خود
میخواهد آن خطبه را قبول کرد و چون دانست که برای زید بوده ابا کرد چه جمال زیبا
داشت و دختر عمهٔ پیغمبر بود گفت چرا من آزاد کرده شوم و برادرش عبد الله بن جحش
ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که وما کان لمؤمن و نرسد و نشاید
هیچ گرویده را یعنی عبد الله بن جحش را ولا مؤمنة و نه هیچ زن ایمان آورده را یعنی زینب
اذا قضی الله ورسوله چون حکم کند خدای و رسول او امرا کاری را یعنی نکاح زینب بزید
ان یکون لهم الخیرة آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی من امرهم از کار خود چنین
را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند ومن
یعص الله ورسوله و هر که عاصی شود مخالفت کند خدای و رسول او را و از حکم کتاب
و سنت بگذرند فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا
چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیت زینب و برادر راضی
شدند و حق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل
ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمثابه‌ای که زید
چند نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر مانع میشد کما قال الله تعالی واذ تقول
و یاد کن آنرا که گفتی للذی انعم الله مر آنکس را که انعام کرده است خدای علیه بر وی باسلام و توفیق
خدمت و متابعت تو وانعمت علیه و تو انعام کرده بر وی بپروردن و فرزند خواندن
یعنی گفتی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که امسک علیک نگاه دار
برای خود زوجک زن خود را یعنی زینب را واتق الله و بترس از خدای در کار او
روی خود طلاقش مده وتخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه
الخ خدای پیدا کننده آنست یعنی آنکه زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود وتخشی
الناس و میترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن پسر را بخواست والله و خدای احق
ان تخشیه سزاوارتر است که از وی ترسی در این خصوص باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله ترسکارترین خلق بود ترسید و مقرر است زیرا که خوف و خشیت
بنسبت علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله انا
اعلمیانا خشیه بود که خوف و خشیت نتیجهٔ علم است هر که را علم بیش خشیت بیش

هر کرا خوف شد دقیق‌تر هش باشد از جمله زنان در پیش آورده که زید مر زینب را
طلاق داد و بعد از انقضاء مدت حضرت رسالت پناه او را فرستاد تا خواستگاری کند
زینب را برای وی زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید زینب از غایت شادی سجده
شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند
اگر من شایسته او ام مرا بدو ده فی الحال دعاء او مستجاب شد و آیه آمد که فلما قضی
زید پس آنهنگام که بسر برد زید منها از زینب وطرا حاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد
زید طلاق زینب بود چون مراد خود را از وی یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زوجنا
کها ما او را بتو دادیم لکیلا یکون تا نباشد بعد از تو علی المؤمنین حرج بر مومنان
تنگی اثمی و وبالی فی ازواج ادعیائهم در خواستن زنان پسرخواندگان خود را اذا قضوا
منهن وطرا چون بسر برند مراد خود را از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وکان
امر الله و هست کاری که خدا خواهد مفعولا بودنی بی شبهه حالجمله مهر زینب رض سید
عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول آیت بخانه زینب آمد بی دستوری و زینب گفت
یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب
بر سایر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرد به پیغمبر و متولی تزویج شما اولیاء شما
بودند ما کان نیست علی النبی بر پیغمبر من حرج هیچ و تنگی و وبالی فیما فرض الله
در آنچه تقدیر کرده است خدای له برای او و این صورت مخصوص او نیست بلکه
سنة الله سنت نهاد خدای سنتی فی الذین خلوا در آن کسانی که گذشتند من قبل
پیش از محمد مراد انبیاء دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرد
بایشان وکان امر الله و هست کار خدای قدرا مقدورا حکمی گزارده شده پس
صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران میگوید الذین یبلغون آنانکه بودند
که میرسانیدند رسالات الله پیغامهای خدای را با امتان خود ویخشونه و می‌ترسیدند
از وی ولا یخشون احدا و نمی‌ترسیدند از هیچکس الا الله مگر از خدای وکفی بالله
حسیبا و بسنده است خدای کافی ترسندگان با شمار کننده بندگان و چون شمار
بدست اوست باید که ترس نیز از و باشد بعد از واقعه زینب رض زبان طعن دینان
دراز شده که این مرد میگوید که زنان پسران حرام است و خود میخواهد و زید را با انکه

پسرخوانده بود در حکم شرع پسر اصلی میداشتند حق سبحانه آیت فرستاد که ما کان محمد نیست
محمد صلوات الله وسلامه علیه ابا احد پدر هیچ یکی من رجالکم از مردان شما اگر چه پدر
طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقة پسر صلبی
نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد ولکن رسول الله ولیکن او رسول خدا است
وخاتم النبیین و مهر پیغامبران یعنی بدو مهر کرده شده در نبوة و پیغامبران را بدو ختم
کردند وخاتم یعنی آخر نبیین است یعنی اوست آخر انبیاء بنی ظهور بود چنانچه اول ایشان
بظهور نور وکان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیز دانا پس میداند
که کیست سزاوار آنکه نبوة بدو ختم شود و در عین الاجوبه آورده که صحت مهر کتابی بمهر آیت
حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی متابعت حضرت بنا نهادند
کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری بمهر اوست شرف جمله انبیاء بدان
حضرت است و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد همه محکمه قیامت او خواهد بود و
جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کردند کتاب در باقی شد چون نبوة بدو مهر
سمت اختتام یافت در نبوة بسته گشت و دیگر چون آنکه مهر نبوة مخصوص بود بجمعیت ایشان
بدین اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی ۔ بهر این خاتم شدست او که بجود ۔ مثل او نی بود
و نی خواهد بود ۔ چونکه در صنعت برد استاد دست ۔ نی تو گوئی ختم صنعت بر تو است یا ایها
الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید اذکروا الله یاد کنید خدای را ذکرا کثیرا
یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تمجید وسبحوه و تسبیح گوئید او را
یا نماز گزارید برای وی بکرة و اصیلا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از دیگر
ادا سلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر دل است چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطایف
قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که من
احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست دوست نگذارد که زبان از ذکر دوست
یا دل از فکر او خالی ماند ۔ در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی ۔ در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل
هو الذی یصلی اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند علیکم بر شما وملائکته
و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه
بر شما لیخرجکم برای آنست تا بیرون آرد شما را من الظلمات از تاریکیها کفر الی النور بروشنی

ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه در وقت صلوة خدا و ملایکه
بر ایشان ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت
یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور تقدیر و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات
بشریت بنور روحانیت وَكَانَ و هست خدای بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان
رحمت میکند و ملایکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ
روزی که ببینند او را سَلَامٌ سلامت است که تحیت باشد بسلامت از هر آفتی و مخالفتی و گفته اند
ضمیر عاید است بملک الموت کنایت غیر مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام
گوید وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده است خدای برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا مزدی
بزرگوار که بهشت است و نعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر ندای کرامتست إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی
که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر تصدیق و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما
وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ بپرستش خدای و اقرار بتوحید
بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر
که قرآنست یعنی تالی آن در آیات باهرات آورده که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که
ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود
ساخت ❊ چراغ روشن از نور خدائی ❊ جهان را داده از ظلمت رهائی ❊ دیگر
هرچه در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت حقایقی که بر مردم پوشیده بود بنور
این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت ❊ از و جان را بدانش آشنائی
فروغ چشم جان را روشنائی ❊ در گنج معانی برگشاده ❊ وزان صاحبدلان را مایه داده
دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و راحتست و دزد را واسطهٔ خجلت و عقوبت
آنحضرت نیز دوستان را وسیلهٔ سلامتست و منکران را موجب حسرت و ندامت و نیز
تاکیدست یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد و گاهی
افروخته و تو از اول تا آخر روشنی چراغها بادی مقهور شوند و هیچکس نور ترا
مقهور نتواند ساخت يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ
دیگر چراغها بشب نور دهند نه بروز و تو شب ظلمت دنیی را بنور دعوت روشن
ساخته روز قیامت را نیز بپرتو شفاعت روشن خواهی ساخت ❊

شد بدین رخش چراغ افروز ❊ شب ما گشت از التفاتش روز ❊ ار فروز چراغی افروزد
که از آن جرم عاصیان سوزد ❊ در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه و تعالی آفتاب را چراغ
خواند که وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و پیغمبر را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ
زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ دین آن چراغ منازل فلکست و این چراغ محافل ملک آن
چراغ آب و گلست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این
چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آمده اند ❊ از ظلمات عدم راه کی بردی برون
گر نشدی نور تو شمع روان همه ❊ و اشارت بهمین معنی فرموده است ز اقلیم عدم می آمدی
و پیش رو آدم چراغی بود در دستش هم از نور نخستینت وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مومنان را
بِأَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشانراست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای فَضْلًا كَبِيرًا بخششی بزرگ زیاده از مزد کار
ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطائیست و شریفتر جزائی است وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان
مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش وَدَعْ و بگذار و دست بدار
أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان
کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدا یعنی در دفع ایشان وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا کار سازو مهم
بردار یا نگاهبان یا زمان مر وعدهٔ نصرت و غالبیت ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشانرا مِنْ
قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رح فرماید که مس کنایت از مباشرت است و نزد امام
اعظم رح خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش
از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْهِنَّ بر این مطلقات مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا هیچ عدت
که شمارید ایام آنرا فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی اگر مهر فرض کرده اند
مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب نزدیک امام اعظم رح و نزد یعنی واجب
و اگر مهر مسمی نباشد متعه واجبست بقدر حال و بیسار وَسَرِّحُوهُنَّ و بگذارید ایشانرا سَرَاحًا
جَمِيلًا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان ضرر
رسانید بدیشان يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا بدرستی که ما حلال کرده ایم لَكَ برای تو
أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که دادی أُجُورَهُنَّ مهرهاء ایشان را نقد یا حلالی عطاء
مهر جمله ایشان طریقه افضلست نه برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال ساخته ایم

بر تو آنچه مالک شده است آن دست یعنی مملوکات تو مِمَّا أَفَاءَ اللّٰهُ از آنچه باز گردانیده است خدای عَلَيْكَ بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان وَبَنَاتِ عَمِّكَ و دختران عم تو وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ و دختران خال تو وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ و دختران خالهاء از اولاد عبد مناف بن زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ آن زنان از مذکورات که هجرت کردند مَعَكَ با تو و محتملست که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصه و قول ام هانی رض که مرا رسول خدای خطبه کرد و بدین آیت من بر وی حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قول است وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زن مؤمنه إِنْ وَهَبَتْ اگر به بخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ نفس خود من پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا آنکه در نکاح آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شد احلال او خالص شدنی لَكَ مر ترا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات آنحضرت است که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح توان کرد و امام اعظم رح فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر لازمست و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان گوید گفته که ام سهل از بنی اسد واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است و در رمضان سال سیم از هجرت بوده و هشت ماه در حرم محترم بوده و در ربیع الآخر از سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده ایم بر امت از شرایط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه ام در ان و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد عَلَيْكَ بر تو حَرَجٌ تنگی وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از وی دشوارست رَحِيمًا مهربان بتوسعه جایی که مظنه خروج باشد تُرْجِي باز پس دار یعنی مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُؤْوِي و جای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت ساقط شد و در زاد المسیر میگوید که میان

همه ازواج غیر از سوده رض که نوبت خود بعایشه بخشیده بود رعایت قسم مفرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که انجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه رض و رعایت قسم کرد میان ایشان هر گاه میخواست و بر وجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رض وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی که باز طلبی و دو جوئی یعنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باکرانه رفته از ایشان و ارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو ذَلِكَ آن معزولات را باز طلبی و دود شدن کان نزدیک خوانی أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ نزدیکترست بآنکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهاء ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ابوا و تقریب و تبعید بفرمان خداست ملول نمیشوند و کردن می نهند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهاء شماست از رغبت و کراهت وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بضمایر بندگان حَلِيمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ حلال نیستند لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه زن که در عقد تو اند چه نسعه در حق آنحضرت چون اربعه است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از زنان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا استثنا از نساست یعنی حلال نیستند بر تو زنان بس از این نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنچه مالک آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک تو گردد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا نگاهبان و کسی که از سر بر قیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن است و در نهان و آشکارا باد و حرمت زیستن

چو دانستی که حق بینا و داناست ٭ نهان و آشکارا
خویش کن راست ٭

آورده اند که چون حضرت پیغمبر زینب را رض بحکم ربانی قبول فرموده ولیمه ترتیب نموده و مردم را طلبیده دعوتی مستوفی داد و چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب در کوشه خانه روی بدیوار نشسته بود حضرت پیغمبر میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخواست و برفت و گفت

الأرجاء
بازگردانیدن

صحابه برفتند و سه کس ماندند بهمان سخن میکفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت
که ایشانرا عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار که خلوت شد انس رض کفت که حضرت
بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو کداشته و آیة حجاب نازل
شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید
بیوت النبی بخانهاء پیغمبر الا ان یؤذن لکم مکر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند
الی طعام بخوردن طعام و آنهنکام در آیید غیر ناظرین در حالتی که غیر منتظر باشید
یعنی انتظار مبرید اناه رسیدن طعام را جمعی بوده اند که وقت نکاه میداشته اند
و چون در مطبخ اند و ظاهر پخته می آمده و می نشسته حکم شد که دیکر چنین میکنید
ولکن اذا دعیتم ولیکن چون خوانده شوید فادخلوا پس در آیید فاذا طعمتم پس چون
طعام خورید فانتشروا پراکنده شوید و مکث نکنید ولا مستأنسین لحدیث و منشینید آرام کرفتکان
برای سخن یکدیکر ان ذلکم بدرستی که درنک شما بعد از طعام و استیناس بکلام کان
یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی پس شرم میدارد منکم از شما که کوید
بیرون روید والله لا یستحیی و خدای شرم نمیدارد من الحق از کفتن راست و اذا سألتموهن
و چون خواهید از زنان پیغمبر متاعا رختی از امتعه خانه که بدان نفع کیرند فاسألوهن
پس بخواهید از ایشان من وراء حجاب از پس پرده ذلکم آن سؤال از وراء حجاب اطهر
پاکیزه تر است و پاک دارنده تر لقلوبکم مر دلهاء شما را وقلوبهن و دلهاء ایشانرا از
خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول آیات حجاب روایات دیکر
هست و ما کان و نرسد و نشاید لکم مر شما را ان تؤذوا که برنجانید رسول الله فرستاده
خدا را و مکنید آنچه وی آنرا کاره باشد ولا ان تنکحوا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید
ازواجه زنان او را که مدخول بها باشند من بعده از پس وفات او بعد از آنکه طلاق
داده باشد چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس مخواهید
ایشانرا ابدا هرکز ان ذلکم بدرستی ایذاء آنحضرت صلعم و نکاح ازواج او رض
کان عند الله عظیما هست نزدیک خدای کناهی بزرک زیرا که حرمت آنحضرت لازم است
در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در اداء حقوق تعظیم یکسانست
چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالاء اعلاء

هواجس جمع هاجسة یعنی وسوسه

او دوخته اند سوره قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست که بر بقامت اقبال
او بیامد راست آورده اند که یکی از صحابه کفته بود که اکر حضرت پیغمبر را وفات رسد
من عایشه را بخواهم و دیکری یاد در خاطر کذشته بود و بزبان نیاورده آیت آمد که
ان تبدوا شیئا اکر آشکارا کنید چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مؤمنان و بزبان کوئید
او تخفوه یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید فان الله کان پس بدرستی که هست
خدای بکل شیء علیما بهمه چیز از سر و علانیه دانا و بر آن شما را جزا خواهد داد در
خبرست که بعد از نزول آیة حجاب حکم شد که زنان پرده نشین شوند و پدران و پسران
حجاب با ایشان کفت و شنید با یکدیکر دیانرا این آیة نازل شد که لا جناح هیچ کناهی نیست علیهن
بر زنان فی آبائهن در نمودن روی به پدران خویش ولا ابنائهن و نه بر پسران ایشان ولا
اخوانهن و نه بر برادران ایشان ولا ابناء اخوانهن و نه بر پسران برادران ایشان ولا ابناء اخواتهن
و نه بر پسران خواهران ایشان ولا نسائهن و نه بر زنان ایشان یعنی مؤمنات ولا ما ملکت ایمانهن
و نه با آنچه مالکست آنرا دستهاء ایشان یعنی غلامان و کنیزکان و اصح آنست که کنیزکان
و تتمه این مبحث در سوره نور کذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهة تشدید
و تهویل امر و فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار کیرید و اتقین الله و بترسید از خدای
و پرده شرم از پیش بر مدارید ان الله بدرستی که خدای کان علی کل شیء هست بر همه
چیز از افعال و اقوال شما شهیدا کواه و از هر چه در خاطر و باطن کذرد آکاه دیده
بپوشید ز نامحرمان • دور شوید از رو و پیمروکان • در پس زانوی حیا و وقار
خوش بنشیند بصبر و قرار • ای عزیزان چون از فحاوی آیتهاء کذشته التزام شرایط تعظیم
و وظایف تکریم سید عالم صلعم مفهوم میشود از دنبال آن آیتی که مشعر است
بکمال عنایة در بارهء آنحضرت و فرمود که ان الله بدرستی که خدای درود کوید وملائکته
و فرشتکان او یصلون درود میفرستند علی النبی بر پیغمبر یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که
بخدا و رسول کرویده اید صلوا علیه صلوات کویند بر وی وسلموا و سلام کویند بروی
تسلیما سلام کفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی صلوة از حق سبحانه رحمتست
و از غیر او طلب رحمت و ترجمه معنی اللهم صل علی محمد آنست که بارخدایا تعظیم کن
محمد را در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت

بقبول شفاعت او در شأن امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم
او بر کافهٔ انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله والملائکة والناس اجمعین و جمهور
علما بر آنند که امر بصلوة بر آن حضرت در این آیت محمولست بر وجوب اما اختلاف در مقدار
واجبست اما مالک رح گوید در همه عمر یکنوبت واجبست و زیادت بر آن مندوب
و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکدست یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی
و در تشهد آخر واجبست بمذهب امام اعظم رح سنت و ایمه را رح در صلوات بوقت گفتن
و شنیدن نام آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه اختلافست بعضی بر آنند که هر نوبت
درود گفتن واجبست و جمعی گویند که در یک مجلس یکنوبت یا سه نوبت واجبست و بعضی و فتوی
بر آنست که نام آن حضرت در مجلسی هرچند تکرار یابد یکنوبت درود واجبست و باقی
سنت و در کیفیت صلوات احادیث متنوعه وارد شده و امام نواحی رح فرموده که افضل
آنست که جمع نمایند میان طرق احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ
وارده بتمام بیاید برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی
آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین انک حمید
مجید و فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط و آدابی که در آن رعایت باید فرمود حواله
بمطالعه تحفة الصلوات الی الله است ~ یا سید الانام درود جناب تو • ورد زبان
ماست مه و سال صبح و شام • نزدیک تو چه تحفه فرستیم اند و برد دست ما همین صلوات
والسلام إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُؤْذُونَ اللَّهَ می رنجانند خدای را یعنی ارتکاب میکنند
آنچه نزد خدا مکروه است از شریک و نسبت زن و فرزند و گفتن کلمات کفران وَرَسُولَهُ
و میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر میگویند و فعلا که الم بروی و دندانش میرسانند
لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کردانیده است خدا ایشانرا از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا
و آخرت وَأَعَدَّ و آماده کرده است لَهُمْ برای ایشان در عقبی عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده
وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن را چون صفوان سهمی رض وَالْمُؤْمِنَاتِ
و زنان گرویده را چون عایشه رض بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بجز آنچه کرده اند یعنی بی خیانتی
که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه برمیدارند این مردمان بُهْتَانًا
دروغی بندک را وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق

عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیت در شأن منافقان فرود آمده که بکلمات لایق
مرتضی علی را رض کنیزکی آراسته را که میل بکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده
منزجر ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه با او
گفت و این آیت در بارهٔ او نازل گشت و گویند در شأن زانیانست که شبها بر سر راه نشستندی
و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی و سیدی میفرماید که در آن وقت علامت
حرایر آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودندی و چون از
بدکاران انس پوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ
لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ و مر دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مؤمنانرا که بوقت
بیرون رفتن از خانه يُدْنِينَ نزدیک کردانند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ بر رویها و بدنهای
خویش مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان را بدان بپوشند ذَٰلِكَ آن پوشیدن
سر و روی أَدْنَىٰ نزدیکترست أَنْ يُعْرَفْنَ بآنکه ایشانرا بشناسند زانیان ایشانرا فَلَا يُؤْذَيْنَ
پس تعرض نکنند ایشانرا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناه گذشته را
چون توبه کنند رَحِيمًا مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ
الْمُنَافِقُونَ اگر باز نایستند منافقان خود وَالَّذِينَ و اگر بر طرف نشوند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای
ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل فواحش وَالْمُرْجِفُونَ و اگر ترک کنند
مخبران اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از لشکرهای اسلام
و معایب مردمان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر آینه بر انگیزانیم ترا بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم
بقتل ایشان ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِيهَا در مدینه إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی
اندک یعنی زود از شهر بیرون روند مَلْعُونِينَ راندگان و در ماندگان أَيْنَمَا ثُقِفُوا
هرجا یافته شوند أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشانرا وَقُتِّلُوا و کشته
کردند یعنی بکشند ایشانرا تَقْتِيلًا کشتنی بزاری و خواری سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است
خدای یعنی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی مقرر کرده اند در
امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای را
تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغیر دادنی يَسْأَلُكَ النَّاسُ می پرسند ترا مردمان یعنی کفار یا منافقان
و اشباه ایشان عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز قُلْ بگو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت

قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداد وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز ترا دانا کرد بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ براند و نا امید کرد کافران یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد برای عذاب ایشان سَعِيرًا آتشی افروخته خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاودان باشند در آن اَبَدًا تاکید است یعنی همیشه در آتش معذب مانند لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَلَا نَصِيرًا و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوهُهُمْ روهای ایشان فِي النَّارِ در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بروی در افکنند يَقُولُونَ و ایشان میگویند يَا لَيْتَنَا کاشکی ما اَطَعْنَا اللّٰهَ فرمان بردیم خدای را وَاَطَعْنَا الرَّسُولَ و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را وَقَالُوا رَبَّنَا و گویند اتباع ولد از قوم که ای پروردگار ما اِنَّا اَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان و پیشوایان را فَاَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس گم کردند راه ما را یعنی ما را از راه بردند و بافسون و افسانه فریب دادند رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَيْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که بما داده یعنی اکرهم ضال بوده اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و بران ایشان را لَعْنًا كَبِيرًا راندنی بزرگ که با آن خواندن نباشد و مقرر است که هر کرا حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند ؎ هرکرا قهر تو راند کی تواند خواندن ۰ وانکرا لطف تو خواند نتواند ش راندن يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه آذَوْا مُوسَىٰ برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علی نبینا و عم برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و شمه از آن در قصه قارون گذشت فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ پس پاک کردانید او را خدای مِمَّا قَالُوا از آنچه گفتند و زنی را رشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند بمیا که وی اعتراف نمود یا و قبی که با هارون عم بکوه طور رفته بود و هارون آنجا وفات کرد گفتند تو بروی بردی و کشتی حسد حق سبحانه ملایکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده میان قوم نهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را تنزه کردانید تا بر براءت ذمه برادر اقرار کرد یا میگفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر سنگ نهاده بود و در آب درآمده آن سنگ با جامه روان شد بمیان قوم

درآمد و موسی علی نبینا و عم بر هنه از پی او میدوید و بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَجِيهًا باجاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوة يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذاء رسول او وَقُولُوا و بگویید قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست و استوار در باره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگویید و نا راستی مکنید در سخن چون حدیث افک و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضاء خدای طلبند و قول جامع درین باب آنست که قول سدید سخنیست که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد بود نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین گویید يُصْلِحْ تا بصلاح آرد خدای لَكُمْ برای شما اَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی آنرا صالحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و هرکه فرمان برد خدایرا وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه فرمایند فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که برهد و برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا پیروزی بزرگ اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا حدود و شرع در موضع فرمود که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت هم دم یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است و بر هر تقدیر عرض کرده آنرا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ بر آسمانها و زمین وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط ثواب و عقاب و فهمی که فهم در ایشان آفریده بود فَاَبَيْنَ پس سر باز زدند اَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانت را وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از آن و گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده اند محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب یا بر اهل آسمان که ملایکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و ابا کردند از روی مخالفت نه از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ و برداشت آنرا آدمی با ضعف بنیت و ناتوانی اِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست انسان ظَلُومًا ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد لِيُعَذِّبَ تا عذاب کند خدای الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را بر تضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و عذاب

کنند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ و بازگردد خدای برحمت عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
غَفُورًا آمرزنده تائبان رَحِيمًا مهربان بر ایشان علما و عرفا را درین آیت سخن بسیارست
و انا بجمله شمه ایراد کرده میشود جمعی معنی آیه بران فرود آورده اند که عظمت شان
امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند برین اجرام عظام و ایشانرا شعور و ادراک باشد
از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک شعور داد و بر ایشان عرض
کرد اندازه همت نه اندازه قوت س آسمان بار امانت نتوان کشید • قرعهٔ فال بنام من
دیوانه زدند • امام قشیری رح و قدس سره آورده که امانت را بر انس عرض نموده و بر
انسان فرض فرموده آنجا که عرض بود سر باز زدند و اینجا که فرض بود در معرض حمل آمدند
شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم عم بر عرض حق بود نه بر امانت لذت
عرض ثقل امانت را بروی فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود
که برداشتن از تو و نگاه داشتن از من چون تو بطوع بار امر برداشتی من هم از
میان همه ترا برداشتم وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ س راه او را بپای او توان پیمود
بار او را بدو توان برداشت • صاحب لباب فرموده که می شاید که مراد با امانت عقل و تکلیف
باشد و چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد
زیرا که ظلوم است بواسطه استیلای قوت غضبی و جهولست بجهت غلبه شهوی و فایده عقل
آنست که قوتین را تعدیل کند تا هر دو نشسته بر طریق اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف
تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد
و گفته اند از شان انسانست ظلم و جهل چنانکه گویی الْمَاءُ طهور یعنی از شان اوست
طاهر و مطهر این دو صفت از شان آدمیانست اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک
ظلم و جهل کردند و جمعی بران ماندند یا خود این دو صفت نوع انسانرا باعتبار اغلب
افراد و در حقایق آورده که ظلوم و جهولست نزد خلق نه نزدیک حق و در تفسیر خواجه
پارسا قدس سره مذکورست که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین
و جبال و ابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسانرا استعداد حمل آن بود
بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که افنا میکند ذات

خود را در هویت مطلقه و جهولست که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله الا الله نفی
ماسوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض
کردند و انسان قبول کرد و ظلوم بودی اگر بنداشتی و جهولست یعنی عالم نیز اگر نهایت
علم بالله اعترافست بجهل و عجز از معرفت لان العجز عن درک الادراک ادراک و حضرت
قاسم الانوار قدس سره در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته
که ظلم و جهل ضد عدل و علم است اما معنی اذا جاوز شیء حده انعکس ضده اینجا ملحوظ
دارد ظلوم و جهول صیغه است و هرگاه این دو صفت از حد متجاوز کردند هر اینه بضد
خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما جهولا اینجا مدح است
نه ذم آدم عم بار تهمت برداشت فوق الطاقه بود گفتند ظلم کرد بر نفس خود ندانست که بار
گرانست گفتند از غیر حق جاهل بود دم آوازهٔ ظلومی و جهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سر این
غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریتست در مملکت ملکیه نیست عشق
را طایفه خوردند که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها سرمایه بازار ایشانست و سمت
انه کان ظلوما جهولا پیرایه رونق کار ایشانست   عاشقی را درد و بدنامی خوش است
عاشقانرا سوز و ناکامی خوش است   آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان
گفت مرا وصف رفعت ثابتست زمین فریاد بر کشید که مرا نعت بسطت واقع است صدا از کوه
بر آمد که مرا ثبات قدم حاصل است تحمل این ناز نداریم نشاید که لافی بما باز خورد این صفتها
از ما بستانند آدم خاکی گفت مرا چیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک
نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعرهٔ هل من مزید زدن آغاز کرد ای خاکی دلیر این همه قوت
از کجا آورده زبان حال او میگفت که باری که آن بمدد یار مهربان توان کشید
آن بار که از بردن آن عرش ابا کرد • با قوت تو حامل آن بار توان بود • القصه خلعت حمل امانت
جز بر قامت باستقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بنام نامی او نوشته اند
راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین ابهت نامزد او شد بجهت دفع چشم زخم
حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند
تا کور شود هر انکه نتواند دید • سورة السبا مکیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ همه سپاس و ستایش مر خدای راست الَّذِي لَهُ آنخداوندی که مر ورا ست

ما في السموات آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم وما في الارض وآنچه در زمینهاست از
روابط دقایق جود وکرم وله الحمد ومر او راست ستایش في الآخرة در آن سرای نه از روی تکلیف
بلکه از روی سرور چنانکه گویند الحمد لله الذي هدانا لهذا والحمد لله الذي صدقنا وعده
والحمد لله الذي احلنا دار المقامة وگفته اند مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او را
بفضل ستایند ودشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحکیم واوست کاردان الخبیر دانا باحوال
بندگان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود في الارض در زمین چون آب باران وما یخرج وآنچه
بیرون آید منها از زمین چون نبات یا دانه است یا آنچه در زیر زمین باشد چون کنوز ودفاین
واموات وآنچه بر روی زمین آید چون حیوان وعیون وفلزات وما ینزل ومیداند آنچه فرو
می آید من السماء از آسمان چون ملایکه وکتب ومقادیر وارزاق وامطار وما یعرج وآنچه بالا میرود
در آسمان چون فرشتگان ونامهاء اعمال بندگان ودعوات وکلمات طیبه وارواح طاهره
ودر غرایب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل عم وآنکه بالا میرود یعنی حضرت مصطفی
صلعم در شب معراج صاحب کشف الاسرار آورده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید
بر دلهاء اولیا از واردات ومکشوفات وآنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در همه اوقات یا آنچه
فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنایی می آید
هم آنجا منزل میکند ان لربکم في ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها وآنچه بالا
میرود ناله نایبانست وآه مفلسان که چون سحرگاه از خلوتخانه سینه ایشان روی بدرگاه
رحمت پناه آرد في الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین
غلغله تسبیح شیخ ارچند مقبولست لیک . آه درد آلود رندانرا قبولی دیگرست وهو الرحیم
واوست مهربان در انعام نعمت الغفور بخشنده گناهان بر وجه رحمت وقال الذین کفروا
وگفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تاتینا الساعة نمی آید بما قیامت
قل بگو بلی نه آنست که شما میگویید آری وربی وبحق پروردگار من در لباب گفته که ابو سفیان
بلات وعزی سوگند خورد که بعث ونشر نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که
بحق آفریدگار من که بنده وی لتاتینکم بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت پروردگارست یعنی
داننده پوشیدهاست لا یعزب دور نشود عنه از علم او یا پوشیده نگردد از و مثقال ذرة
همسنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات سوا في السموات در آسمانها ولا في الارض

ونه در زمینها ولا اصغر ونیست خوردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر ونه بزرگتر از آن
مگر آنکه مکتوب است في کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ومجموع اینها را در لوح
ثبت کرده لیجزي الذین آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند عملها
شایسته اولئک آن گروه مومنان ونیکوکاران لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش خطیات
ورزق کریم وروزی بزرگوار یعنی بی تعب وطلب والذین سعوا وآنانکه بشتافتند في آیاتنا
در رد آیتهاء ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند معاجزین عناد کنندگان یا کوشندگان در تنفیر
مردم از آن یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه
لهم عذاب مر ایشانرا عذاب من رجز الیم از سختتر عذابی الم رسانند ویری الذین
ودیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند
علم را مراد اصحاب پیغمبرست صلی الله علیه وسلم ورض یا مومنان اهل کتاب وبر هر
تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الذي انزل آن چیزی را که فرو فرستاده شده
الیک بسوی تو من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق راست ودرستست ویهدي واو راه
یعنی آن تو راه نماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده برغم رغایب
وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه نگرویدند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را
گفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر میدهد
شما را یعنی محمد صلعم که میگوید اذا مزقتم چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزای شمارا
کل ممزق همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک انکم بدرستی که شما
لفي خلق جدید در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند
که مردی چنین خبر میدهد افتری علی الله آیا می بندد بر خدای کذبا دروغی متعمدا
ام به جنة یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که نمیداند بل الذین نه چنین است که میگویند
بلکه آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بدان سرای في العذاب در عذابند بدان جهان
والضلال البعید ودر گمراهی دور از صواب بدین جهان وصف ضلال به بعد از قبیل
اسناد مجازیست چه بعد صفت ضالست افلم یروا آیا نمی بینند ونمی نگرند کافران
الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست من السماء
والارض از آسمان وزمین یعنی فرو گرفته است پس وپیش ایشانرا وایشان محبوس

ومحصور اند میان آسمان و زمین إِن نَشَأْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ فرو بریم
ایشان را بزمین أَوْ نُسْقِطْ یا فرو افکنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ قطعه از آسمان
بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در نظر آسمان و زمین
با تأمل با قتدار بر خسف و اسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی و عبرتیست لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ
مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلایل قدرت و مخایل
حکمت وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ هر آینه دادیم ما داود را مِنَّا نزدیک ما فَضْلًا زیادتی بر سایر
مردمان که نبوت بوده یا زبور یا بادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشش
بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم بآنکه جز بارگاه او ملجاء و پناهی نیست و در عین
المعانی آورده که مراد صوت حسن است هر گاه که داود علی نبینا و عم زبور خواندی مشغول
کشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز کردندی و طیور از نغمات
جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی • نظم • ز صوت دلکش جان تازه کشتی
روان را ذوقی بی اندازه کشتی • سپهر چنگ پشت ارغنون ساز • از آن برحالتی بشنود آواز •
و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد از این میگوید يَا جِبَالُ گفتیم ما که ای کوهها أَوِّبِي
بازگردانید آواز خود را مَعَهُ با داود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید
با او هر جا که رود و هر گاه که خواهد و این معجزه داود بود عم که هر گاه خواستی کوه با او روان
شدی وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مرغان را در وقت ذکر با او موافق بودندی آورده اند که چون
داود علی نبینا و عم تسبیح گفتی کوهها بصدا وی را مدد دادندی و مرغان بر سر وی
صف کشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان از نغمات قالب
تهی کردندی • نظم • چو گردد مطرب من نغمه پرداز • ز شوقش مرغ روح آید بپرواز • روزی
فرشته بزیارت داود عم آمد و گفت تو پیغمبر خدائی و خلیفه اوئی اولی آنست که طعام تو از
کسب تو باشد داود از خدای پیشه طلبید و امر شد که زره گری کند و آنرا بروی آسان
گردانید چنانچه میفرماید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه
چنانچه در دست او بمثابه موم بودی و در وی هر تصرف که خواستی کردی و فرمان دادیم
أَنِ اعْمَلْ بآنکه بساز سَابِغَاتٍ زرههای فراخ دامن گشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگاه دار فِي
السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تنسیج

آورده که هر روز زرهی تمام کردی و به شش هزار درم بفروختی چهار هزار
تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال کردی و در لباب آورده چون وفات کرد هزار
زره در خزانه او بود وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صَالِحًا
عمل شایسته یعنی خالص از اغراض إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید
بَصِيرٌ بینا ام و لایق آن پاداش خواهم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کرده شد مر
سلیمان را باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامدادی یکماه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز
مسیره شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل
رفتی و آنجا بیتوته نمودی وَأَسَلْنَا لَهُ و جاری کردیم برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته
را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعان و در
ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس هرچه میخواستند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد
مر او را از دیوان مَنْ يَعْمَلُ کسی که کار کردی بَيْنَ يَدَيْهِ پیش وی بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان
پروردگار او مقرر کردیم که وَمَنْ يَزِغْ و هر که بگردد و مایل شود مِنْهُمْ از دیوان و سرکشی
کند عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما و از طاعت سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از
عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست
داشت مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان علی نبینا و عم
سر کشیدی آن تازیانه آتشین بروی زدی و او را بسوزدی يَعْمَلُونَ میکردند لَهُ برای سلیمان
مَا يَشَاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحَارِيبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب
منزلی را گویند که بدرجه بر وی باید رفت و گویند محاریب ابنیه عالی اضح حربست چون
قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان عم در ولایت یمن حصنهای
عجیب ساخته بودند چون صرواح و بینون و هنده و هنیده و فلقوم و غمدان
و امثال آن وَتَمَاثِيلَ و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیا عم بر وضعی
که در زمان عبادت بوده اند تا مردمان او را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند
و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بود و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن
بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا ارواح در ایشان
میدمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند

در زیر تخت او و هیأت دو کرکس انکیخته بر بالاء تخت بر آید آن دو شیر بازوهاء خود
بر افراختندی تا پای بر آن نهاده بالاء رفتی وچون بر تخت نشستی کرکسان بالهاء خود
برو سایه کردندی وَجِفَانٍ ومیکردند برای وی از کاسهاء چوبین وغیر آن كَالْجَوَابِ
مانند حوضهاء بزرک وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ودیکهاء بلند بر پایه نهاده چون کوههاء و او را
دوازده هزار طباخ بوده که در آن دیکها طعام پختندی وهنوز در بعضی از ولایت
شام دیکهاء چنین از سنک تراشیده موجود است اعْمَلُوا وکفتیم عمل خیر کنید آلَ دَاوُودَ
ای آل داود شُكْرًا برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرموده
که آل داود علی نبینا وعم ساعات لیل ونهار را قسمت کرده بودند ودر هر یک ساعت
یکی از ایشان قایم بود بر شکر الهی وعبادت پادشاهی وَقَلِيلٌ واندکی مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ از
بندکان من سپاس دارنده شکور آنرا کویند که بدل وزبان وجوارح اکثر اوقات مراسم شکر
کذاری ادا کند وبا وجود چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر
نعمتیست مستدعی شکری دیکر واز ینجا کفته اند الشکور من یری عجزه عن الشکر
حد شکر حق نداند هیچ کس • حیرت آمد حاصل دانا وبس • آن بزرکی کفت با خود در نهان
کای بدیدآرنده هر دو جهان • ای منزه از زن وفرزند وجفت • کی توانم شکر نعمتهات کفت •
یک حضرت دادش از این پیام • کفتش از تو این بود شکر مدام • چون درین ره این قدر بشناختی
شکر نعمتهاء ما پرداختی • آورده اند که بنای مسجد بیت المقدس را داود عم آغاز
کرد وسلیمان عم در اتمام آن سعیهاء بلیغ بجای آورد وهنوز یکساله کار مانده بود
که متقاضی اجل سلیمان عم در آمده طلب ودیعت روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد
که مرک مرا فاش مکنید تا عمارت بعد از مرک بعصاء من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند
و میم مسجد را تمام رسد پس چون سلیمان عم در کذشت بنشستند و بر و نماز کزاردند
واو را بعصا تکیه دادند دیوان وی را از دور زنده می پنداشتند بهمان کار که نامزد
ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد واو برزمین
افتاد تمکنا از موت او معلوم شد ودیوان فی الحال فرار نموده در شعاب جبال واجواف
بوادی کریختند کما قال الله تعالی فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آنهنکام که در قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان
مرک او را او بمرده بر عصا تکیه دادند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد دیوانرا عَلَىٰ مَوْتِهِ بر مرک او

إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مکر جوب خواره که از زمین بر آمده تَأْكُلُ میخورد مِنْسَأَتَهُ عصای او را فَلَمَّا
خَرَّ پس آنهنکام که بیفتاد سلیمان تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند دیوان أَنْ لَوْ كَانُوا آنکه اکر بودندی
که البته يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ دانستندی غیب را کمان جن آن بود که غیب میدانند وبعد مردم
چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید اکر ایشان بغیب دانا بودندی مَا لَبِثُوا درنک
نمیکردندی یکسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشانرا در عمل
عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سباء بن یشجب بن یعرب
بن قحطان را فِي مَسْكَنِهِمْ در مسکنهاء ایشان آيَةٌ علامتی ودلالتی بر وجود صانع وقدرت
کامله او و در بعضی تفاسیر آورده که فرزندان سبارا در حوالی مأرب از ولایت یمن منزلی بود
در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هژده فرسخ شرب ایشان در اعلی وادی بود
از چشمه در پایان کوه جمع کاه بودی که فاضل آب از ولایت شهرها آب ایشان ضم شدی
وخرابی کردی که از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بست
در دهانه دو کوه تا آبهاء اصل و زوایا آنجا جمع میشدند وسه نقبه بر آن سد ترتیب
کرد تا اول نقبه اعلی بکشایند وآب بمزروعات خود برند و چون کم شود در وسطی
وباخر سفلی وایشان بر یمین ویسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختهاء
میوه دار کما قال الله تعالی جَنَّتَانِ آیتی که در مساکن اهل سبا کفته شد دو بوستان
بود عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ از راست و چپ منازل ایشان اکرچه در هر طرف باغ بسیار بود
اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ مینمود كُلُوا کفت پیغمبر ایشان مر ایشانرا
که بخورید مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ از روزی پروردکار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که
کسی زنبیلی بر سر نهادی وبزیر درختان بکذشتی آن ظرف پر میوه شدی انکه بدست
بان کردندی پس پیغمبر کفت از این نعمتها بخورید وَاشْكُرُوا لَهُ وشکر کنید مر خدای را بَلْدَةٌ
طَيِّبَةٌ این شهر که خدای تعالی شما را داده وروزی میدهد شهری پاکیزه است
هواء تن درست و آبی شیرین وخاکی پاک شهری چو بهشت از نکوئی • چون باغ
ارم بتان روئی • در اینجا پشه ومکس وکژدم نبودی وشپش در جامها نیفتادی
وغریبی که آنجا رسیدی شپش در جامه او بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ وپروردکاری آمرزنده
دهنده واز شما شکر جوینده آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فَأَعْرَضُوا

پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکر گزاری ننمودند در حضرت که سیزده
پیغمبر بدیشان آمد و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار
بن حبیشان بعد از رفع حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و او را بیازارانیدند
حق سبحانه موشهای دشتی را در زیر بند آب ایشان بدید آورد و بفرمود تا بند را سوراخ
کردند و نیم شب همه در خواب بودند بند بشکسته شد و سیل در آمد منازل و حدایق
معمور ایشان خراب گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود که چون
اعراض کردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بدیشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیلی صعب و گفته اند عرم
بند است یا نام وادی که آب از او آمده یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُمْ
و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ به باغهای ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوندان
میوه های تلخ وَأَثْلٍ و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله است وَشَيْءٍ
و چیزی مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک یعنی در آن شوره زار اندک میوه کنار
دادیم تا یاد کنند از آن میوه فوت شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را
بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند یا بر رسل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و آیا عقاب کرده شود
إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب
سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزا عام است مر مؤمن و کافر را و مجازات خاص
کفار است آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمد گفتند شناختیم بر و ید که از خدا
و بس ازین اگر نعمتی باز ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادت بجا آریم که هیچ قوم نکرده
باشند حق تعالی دیگر باره درهای نعمت بر ایشان کشوده فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان آن دیهها که بکرم خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا
در آن مواضع از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیههای
معمور آشکارا متصل یکدیگر در عین المعانی گوید از مأرب که منزل اهل سبا بود تا
شام چهار هزار و هفتصد دیه بدید آمد وَقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيهَا السَّيْرَ
در آن دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِيرُوا فِيهَا بروید
درین دیههای لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها و شبها آمِنِينَ آمان یافتگان از دشمن و سباع
بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بعیده سبا آغاز تجارت

کرده از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی توانگران ایشان از بدر و
حسد آمد که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه را
بهمان میروند که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیاء ایشان رَبَّنَا ای پروردگار
ما بَاعِدْ دوری افکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از
منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بین
دعا بر نفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم اهل سبا را
أَحَادِيثَ سخنان یعنی از ایشان تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ
و پراکنده ساختیم تا یکی از ایشان در مأرب نماند قبیله غسّان از ایشان بشام رفت
و قضاعه بمکه و اسدیه بحرین و انمار بیثرب و خزام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه
ضرب المثل است که تفرقوا ایدی سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر آینه
عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَكُورٍ سپاس گوینده را بر نعمتها در کشف
الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغ بالی میکذرانیدند بسبب ناصبوری عافیت
و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید ای روزگار عافیت شکر نکردیم لاجرم
دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میبریم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت عَلَيْهِمْ
بر اهل سبا و اصح آنست که بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان
نهاده اند دست بایم و ایشان را گمراه کنم گمان او در باره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ
پس پیروی او کردند در شرک و معصیت إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مؤمنان مستثنی اند
وَمَا كَانَ و نبود لَهُ مر ابلیس را عَلَيْهِمْ بر آنانکه گمان او در ایشان محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی و
استیلائی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَنْ يُؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای
مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در گمانست یا تا بدانند اولیاء ما اهل ایمان و له
كما نرا وَرَبُّكَ و آفریدگار تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ نگاهبانست قُلِ بگوی ای محمد مر
بنی ملیح را ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنها را که گمان برده اید ایشان را خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
خدای یعنی ملایکه را که می پرستید بخوانید تا ایشان در جذب منافع و دفع مکاره
هیچ مدد میدهند یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا همه
کافران را بگو که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت میکنند شما را و چگونه اجابت کنند

ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ بعضی بالکلیه

که مطلقا لا یملکون مالک نمی شوند ایشان مثقال ذرة همسنگ مورچه را از خیر وشر فی
السموات در آسمانها ولا فی الارض ونه در زمین وما لهم ونیست بتان یا فرشتگان را فیهما در
آسمان وزمین من شرک هیچ شرکتی نه در آفریدن ونه در تصرف کردن وما له ونیست خدای را
منهم از ملایکه واصنام در تقدیر وتدبیر من ظهیر هیچ یاری ومدد کاری ولا
تنفع الشفاعة وسود نکند شفاعة کسی عنده نزدیک خدای یعنی گمان شفاعة که بملایکه
یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست نفع ندهد الا لمن اذن مگر کسی را
که دستوری داده باشد خدای له برای او شفاعت کردن یا او ماذون باشد به
خواست نمودن ودر روز قیامت منتظر باشند هم شافع وهمه مشفوع له ودر بیم وفزع
کنند انتظار انحضرت عزت تا چه فرمان رسد واین انتظار می برند حتی اذا فزع تا چون
بردارند فزع را عن قلوبهم از دلهای ایشان ودستوری شفاعت دهند قالوا گویند
بعضی از ایشان بعضی را که ماذا قال چه چیز گفت ربکم پروردگار شما در باب شفاعت
کنند مشرکان را وهو العلی الکبیر وخدای برتر است وبزرگوارتر از انکه پیغمبر وفرشته بی اذن
او شفاعت نتوانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی میدهد شما را من السموات از آسمان
بباران والارض واز زمین برویانیدن نبات قل الله پس خود بگو روزی دهد خدای جز آن
سوال را جز این جوابی نیست واگر کافران از خوف الزام بزبان نگویند بدل مقرند
وانا ودیگر بگوی با ایشان که ما مومنان روزی دهنده را یکی گوییم وپرستش کنیم
او ایاکم یا مشرکان که جماد را که در مراتب امکانیه فروتر از وی نیست با واجب الوجود
شریک ساختید لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل لا تسئلون
بگو پرسیده نخواهید شما عما اجرمنا از آنچه ما میکنیم از بدی ولا نسئل وما پرسیده نخواهیم
شد عما تعملون از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل وسوال خواهند کرد وجزای مناسب
وی جزا خواهند داد قل یجمع بگو جمع کند بیننا میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت
ثم یفتح پس حکم کند بیننا بالحق میان ما براستی محق را بثواب وصال فرستد ومبطل
را بزندان وبال وهو الفتاح واوست حکم کننده در قضایای مشکله العلیم دانا بحال همه
حکم قل بگو ارونی الذین بنمائید بمن آنان که الحقتم به پیوسته اید بخدای شرکاء
انبازان یعنی بنمائید تا بکدام صفت بنا بر آن شریک حق میسازید در عبادت کلا آیا

انبازی درست نیست بل هو الله العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس پس که با او دم
شرکت تواند زد الحکیم وحده لاشریک له صفتش وهو المفرد اصل معرفتش
شرک را سوی وحدتش ره نی عقل از کنه ذاتش آگه نی هست در راه کبریای
شرک ناَلایق وشریک محال وما ارسلناک ونفرستادیم ترا که محمدی الا کافة مگر فرستادن
عام وشامل للناس مر همه مردمان را از احمر واسود یا نفرستادیم مگر بعامه خلایق واین
از خصایص افضلیت آنحضرت است که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان وجنیان وغیر
او هیچکس از انبیا بتمام جن وانس مبعوث نبوده ترا دادند منشور سعادت
وزان پس نوع انسان آفریدند پری را ز جمل خیل تو کردند پس انگاه سلیمان آفریدند
وگفته اند هاء کافة برای مبالغه است چون علامة ونسابة یعنی نفرستادیم
ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرک بشیرا مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار
کند ونذیرا بیم کننده بعدل آنرا که بر شرک اصرار کند ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان
لا یعلمون نمیدانند فضایل وکمالات ترا وجهل مرکب ایشان بر مخالفت تو میدارد
ویقولون ومیگویند از فرط جهالت که متی کی باشد هذا الوعد این وعده عذاب یا قیام
قیامت ان کنتم اگر هستید شما یعنی رسولان ومومنان صادقین راستگویان
قل لکم بگو شما را میعاد یوم وعده روزیست که چون برسد لا تستاخرون باز پس نیائید
عنه از آن روز ساعة مقداری اندک زمان ولا تستقدمون وپیشی نگیرید بدان آورده اند
که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلعم پرسیدند ایشان گفتند در کتب
خود نعت او خوانده ایم واو پیغمبر حق است ابو جهل وامثال او گفتند ما بکتب شما ایمان
نداریم واین آیه نازل شد وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که ما
لن نؤمن ایمان نیاریم بهذا القرآن بدین قرآن که بر محمد فرو می آید ولا بالذی ونه بدان کتاب
که فرود آمده بین یدیه پیش از وی ولو تری واگر ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران
یعنی مشرکان موقوفون بازداشتگان باشند عند ربهم نزدیک پروردگار خود
یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب وکاری بهول یرجع بعضهم
باز میگردانند برخی از ایشان الی بعض القول بسوی برخی دیگر سخن را یعنی با یکدیگر
وپس روان للذین استکبروا مر آنانکه سرکشی میکردند یعنی پیشوایان وبزرگان لولا

أنتم اگر نمی بودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بود لکنا مؤمنین هر آینه بودیم ما گرویدگان
اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قال الذین استکبروا و گویند آنانکه کردن
کشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنان را که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند أنحن
آیا ما صددناکم باز داشتیم شما را عن الهدی از قبول هدایت بعد اذ جاءکم پس از آنکه آمد بشما
بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین گناهکاران و شرک آرندگان وقال الذین استضعفوا
و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند للذین استکبروا مر آنان را که از قول حق سر میکشیده اند
بل نه چنین است که ما بخود کافر شدیم بلکه مکر اللیل والنهار مکر شما در روز و شب باز داشت
ما را از ایمان اذ تأمروننا چون میفرمودید ما را أن نکفر بالله باینکه کافر شویم بخدا و
نجعل و فرا میگیریم له اندادا مر او را همتایان واسروا الندامة و هر که دو گروه بعد از گفت و شنید
پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا بسرزنش در نمانند
و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردانند پشیمانی
لما رأوا العذاب آنهنگام که ببینند عذاب را وجعلنا الاغلال و ما بکنیم غلهای آتشین را فی
اعناق الذین در گردن آنانکه کفر ورزیدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل بلفظ ماضی
جهت تحقق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعاریست بموجب اغلال ایشان هل یجزون
آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه
حضرت رسالت صلعم میکوید وما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در هیچ دیهی و شهری من
نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری الا قال مگر آنکه گفتند مترفوها متنعمان و متکبران آن دیه
مر آن پیغامبران را انا بدرستی که ما بما ارسلتم به بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم
خود کافرون ناگرویدگان و منکرانیم وقالوا نحن و دیگر گفتند که ما اکثر اموالا و اولادا بیشتریم
از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزند ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوار
تریم از شما وما نحن و نیستیم ما بمعذبین عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب
نخواهد کرد بلکه ما را نعمت کرامت کرده پس محنت نخواهد ساخت قل ان ربی بگو بدرستی
که پروردگار من یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که
میخواهد بحکمت خود بجهت منزلت او ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند و گمان می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که آن

کفروا

روی استدراج بود وما اموالکم و نیست مالها که بشما داده ایم ولا اولادکم و نه فرزندان
که بشما ارزانی داشته ایم بالتی تقربکم بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عندنا نزدیک
ما زلفی نزدیک کردانیدنی جهت تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال
و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگردانند الا من آمن مگر کسی را که بگرود وعمل صالحا و بکند عملی که
صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را
علم دین بیاموزد و در صلاحیت تربیت نماید فاولئک پس آن گروه لهم مر ایشانراست
جزاء الضعف پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بما عملوا بسبب
آنچه کردند از نیکیها وهم فی الغرفات و ایشان در غرفهای بهشت آمنون ایمن اند از
مکاره و آفات و شدائد و مخافات والذین یسعون و آنانکه می شتابند و کوشش مینمایند
فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی قرآن و بران زبان طعن میکشایند معاجزین در حالتی
که گمان می برند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از اندیشه فتن و ایمان
آوردن بدان اولئک آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگان
قل ان ربی بگو بدرستی که آفریدگار من یبسط الرزق گشاده میسازد روزی را لمن
یشاء برای هر که میخواهد من عباده از بندگان مؤمن و مطیع خود و محض رحمت
ویقدر و تنگ میگرداند له از برای او بر وجه حکمت وما انفقتم و آنچه نفقه میکنید
من شیء از چیزی که شما راست در راه خدای فهو پس خدای یخلفه عوض میدهد
آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای او در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو
فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید اللهم اعط منفقا خلفا خدایا نفقه
کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند که اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال ممسک
را عرضه تلف ساز سو بده در راه حق تا موجب عز و شرف گردد . منه بدنی هم
کانکه مالی را تلف گردد وهو و خدای خیر الرازقین بهترین روزی دهندگانست
یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهند واسطه اند در ایصال رزق و رازق حقیقی
اوست ویوم یحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنی آدم را از تخاعه ثم نقول
پس گوییم و حفص در هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای همه را حشر کند بگوید للملائکة
فرشتگان را اهؤلاء ایاکم آیا این گروه اند که شما را کانوا یعبدون بودند که می پرستیدند

واین سوال بجهة تقریع مشرکانست وقطع طمع ایشان از شفاعت ملایکه قالوا
گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست از انکه غیر ترا پرستند انت ولینا توئی خداوند
ما و معبود ما و ما خود را در بندگی مقصر میدانیم چه وجه معبودیت خود را
داریم یا توئی دوست من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست
وحاشا که ما به پرستش ایشان ما را رضا داده باشیم بل کانوا بلکه بودند که از جهل
وغوایت یعبدون الجن می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند در پرستش
الهه باطله یا متمثل میشدند بصورتهاء متنوعه و در خیال ایشان می افکندند
که اینها ملایکه اند اکثرهم بیشتر آدمیان بهم بدیوان مؤمنون گرویدگانند یعنی متابعت
ایشان میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها مر خدایرا است لا یملک مالک نمی شود
بعضکم بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودی را ولا ضرا و نه زیانی را یعنی معبودان
باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست ونقول و گوئیم
للذین ظلموا مر آنکسانرا که ستم کردند بر وضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا عذاب النار
بچشید عذاب آتش التی کنتم بها آن آتشی که بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید
و دروغ می پنداشتید واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر کافران آیاتنا آیتهاء
ما یعنی قران بینات ایتها روشن قالوا گویند ما هذا نیست این کس یعنی محمد الا رجل
یرید مگر مردی که میخواهد ان یصدکم آنکه باز دارد شما را عما کان از انچیزی که بودند
که پیوسته یعبد اباؤکم می پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعاء او انست
که شما را از بت پرستی منع کند و بدینی و آیینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد
وقالوا و گفتند ما هذا نیست این کلام که میخوانند یعنی قران الا افک مگر دروغی مفتری
بر بافته و بخدای اضافه کرده وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه
للحق مر پیغامبری راست را لما جاءهم آنهنگام که بدیشان آمد یعنی قرآن ان هذا نیست این
الا سحر مبین مگر سحری آشکارا ایشان سخن از انجا میگویند وما آتیناهم و حال آنکه نداده ایم
ایشانرا من کتب از کتابهاء فرو فرستاده که همواره یدرسونها بخوانند آنرا و از انجا
دلیل آرند بر بطلان قران وما ارسلنا الیهم و نفرستاده ایم بسوی ایشان قبلک پیش
از تو یعنی در زمان فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت

کند و بر تکذیب آن بیم نماید وکذب الذین من قبلهم و تکذیب کردند مر انبیارا آنانکه پیش از ایشان
بودند وما بلغوا وحال آنکه نرسیده اند اهل مکه معشار ما آتیناهم بده یک آنچه ما داده بودیم
ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال یا نداده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمان
ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند
پیشینیان پیغمبران مرا فکیف کان پس چگونه بود نکیر انکار من بدیشان یعنی ناپسندیدن
من ایشانرا و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قل انما اعظکم
بگو جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم بواحدة بیک چیز ان تقوموا و آن
چنان است که برخیزید از مجلس پیغمبر صلعم لله برای خدا و پراکنده شوید دو دو مثنی
تا با یکدیگر مشاورت کنید وفرادی و یک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود ثم
تتفکروا پس تفکر کنید در امر خود و از مبداء حال او تا این غایت اطوار در نظر آرید تا بدانید
که البته ما بصاحبکم نیست این یار شما را من جنة هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت
باعث باشد بلکه می شناسند کمال عقل او و همان کافیست بر صدق قول او ان هو نیست
او الا نذیر لکم مگر بیم کننده مر شما را بین یدی پیش از وقوع عذاب شدید عذابی سخت
که عذاب آخرتست قل ما سألتکم بگو آنچه میطلبم شما را من اجر از مزد بر اداء رسالت
فهو لکم پس آن مر شما راست یعنی هر مزدی که برای رسالت میخواستیم بشما بخشیدیم مراد
نفی سوالست یعنی هیچ اجری نمیخواهیم ان اجری نیست مزد دعوت من الا علی الله مگر بر خدای
وهو علی کل شیء شهید و او بر همه چیزها گواه است قل ان ربی بگو بدرستی که پروردگار
من یقذف بالحق می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بهر که خواهد یا سخن راست
و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد انتشار دین اسلام و اظهار احکام آنست
علام الغیوب اوست دانای پوشیدها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست قل جاء الحق بگو آمد سخن
راست و درست یعنی قران یا اسلام یا بعثت پیغمبر وما یبدئ الباطل و نمی فریبد باطل یعنی
ابلیس یا بت چیزی را وما یعید و باز نمیگرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل
ان ضللت بگو که اگر بلغزم از راه چنانکه گمان می برند فانما اضل پس جز این نیست
که می لغزم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال آن بر منست وان اهتدیت و اگر بر راه راست
روم فبما یوحی پس بسبب آنست که وحی می فرستد الی بسوی من ربی پروردگار من

چه توفیق هدایت وابسته بغایت اوست انّه بدرستی که خدای سمیع شنواست دعاء بندگان را
قریب نزدیکست بامید نیازمندان ولو تری واگر به بینی کافران را اذ فزعوا چون ترسان شوند
نزدیک مرگ یا وقت بعث یا در روز بدر به بینی امری عجیب یا هول فلا فوت پس نباشند
هیچ فوتی یعنی بگریختن و پناه بحصنی دادن عذاب از ایشان فوت نشود واخذوا و گرفته
شود من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا
از صحرا بدر بچاه در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان
خروج کند و لشکری از شام بجهة تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آنرا
جمع در بادیه فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود
ماخوذ کردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیه
جهنی گویند روی او بر قفا گشته خبر قوم بسفیانی رساند وقالوا و گویند مشرکان مکه
یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمنا به ایمان آوردیم بخدای یا به پیغمبر یا بحشر
ما را باز گردانید بدنیا وانی لهم التناوش و از کجا باشد ایشانرا فرا گرفتن ایمان من مکان
بعید از موضعی دور که آن عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک یاس
آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وقد کفروا و حال آنکه کافر شده بودند به بخدای یا رسول
او یا به بعث من قبل پیش ازین که در حیز تکلیف بودند ویقذفون و می افکندند بالغیب
بر پوشیده یعنی سخنان لا یعنی یعنی بگمان خود سخنان میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند
وحیل وجدا کرده شد بینهم میان ایشان وبین ما یشتهون و میان آنچه آرزو می بردند
از قبول ایمان و رجعت با دنیا کما فعل همچنانکه کرده شد همین عمل باشیاعهم
با شباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان یاس از ایشان نیز
قبول نکردند انهم بدرستی که ایشان کانوا بودند فی شک مریب در گمانی بتهمت افکنده
و مضطرب سازنده

سورة فاطر مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد ستایش که شاید و ثنایی که سزا بود لله مر خدائیراست که سزاوار ثنا
و ستایش است فاطر السموات والارض نو رساننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها
جاعل الملائکة گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستد ایشانرا برسالت
بانبیا علیهم السلام و گویند رسالات الهی بر پیغمبران رسانند بوحی و باولیا

[illegible]

بالهام و بمومنان برؤیای صادقه بر صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان
بالهاء مثنی که دو دو بال طیران وثلاث و سه سه ورباع و چهار چهار بال برای
آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیادت بر آن چه در خبر آمده که جبرئیل
ششصد بال دارد یزید زیاده میکند خدای فی الخلق در آفرینش خود ما یشاء
آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید آنچه را بزیادة شود و اصح آنست که مراد
از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقیله یا شد چون فصاحت و علم و کرم یا بجسمانیتهم
چون حسن صوت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلها
خلق امام قشیری رحمه فرموده که علو همت است یا رضا بتقدیر یا شوق برتبه قرب
و در حقایق سلمی آورده که تواضع است در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق
در مومنان و شوق در محبان ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزها
رسالت ملک و زیادة در خلق قدیر تواناست ما یفتح الله آنچه بگشاید للناس
برای مردمان و فرستد بدیشان من رحمة از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت
و صحت و علم و توبه فلا ممسک پس بازگیرنده نیست لها مر آنرا وما یمسک و آنچه باز
گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فلا مرسل پس هیچ فرستنده نیست له مر آنرا
من بعده پس از باز گرفتن آن وهو العزیز و او غالبست در باز گرفتن الحکیم صواب کار
در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم برآنند که این آیت اشارت
بفتوح مومنان و اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید
و آن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق نا مکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن
علم لدنی است نا آموخته با شریعت موافق ناشنیده با دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که آه این علم نا آموخته که در آن غرقم و گاه سوخته
دست لطفش نسخه علم و حکم * بی قلم بر صفحه دل زد رقم * علم اهل دل نه از مکتب بود
بلکه از تلقین خاص رب بود * یا ایها الناس اذکروا ای مردمان یاد کنید نعمت الله
نعمتهاء خدای که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال رسل و رزق و ادرار
هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم بجز خدای که روزی دهد
شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو

هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس کجا گردانیده میشوید از توحید
وان یکذبوک واگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس بدرستی که
تکذیب کرده شدند رسل فرستادگان من قبلک پیش از تو و ایشان صبر کردند
تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبائی والی الله و بسوی خدای ترجع الامور
بازگردانیده شود همه کارها و ترا بصبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد یا ایها الناس
ای مردمان ان وعد الله بدرستی که وعده خدای در حشر و جزا حق راستست و در وی خلف
نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی دهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا
تا از آخرت فراموش کنید و لا یغرنکم و فریفته نکند شما را بالله بکرم خدا الغرور شیطان
فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت از روی مغفرت در دل شما افکند و اگرچه این ممکن است
اما مشابه تناول زهر است با امید دفع طبیعت مر آنرا یا مقاومت با آن بزرگان فرموده الد
که یکی از مکاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می فکند که فرصت
بافیست عشرت نقد از دست مده ~ امشب همه شب باری و شاهد باش
چون روز شود توبه کن و زاهد باش ~ عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از
نکته الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد ~ عذر با فردا فکندی عمر فردا که دید
ان الشیطان لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو دشمنست بعداوت قدیم میراثی
فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از وی حذر نموده در مجامع احوال
بر او اعتماد منمائید از بندگی بوسید ندکه چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از
پی آرزو مروید و متابع هوای نفس مشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع و مخالف
طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا
حزبه گروه خود را یعنی پیروان و فرمان برداران را لیکونوا تا باشند در آخرت از من
اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و دعوت
شیطانرا اجابت کردند لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت در آخرت والذین
امنوا و آنانکه گرویده اند و با شیطان مخالفت ورزیدند و عملوا الصلحت و کردند عملهاء
خالص و پاکیزه لهم مغفرة مر ایشانرا آمرزش است از بهر کار ایشان واجر کبیر
و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن زین آیا کسیکه آراسته شد له برای او

سوء عمله زشتی عمل او فرآه پس دید آن عمل زشت را حسنا نیکو باشد
چون کسیکه تمییز کند حسن را از قبیح و هر یک را بیند بصفتی که واقع باشد در موضع اورده
که مراد ابو جهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب ما و دیگر
که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با سید عالم صلی الله علیه وسلم
یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله پس بدرستی که خدای یضل فرو
گذارد و گمراه گرداند من یشاء هر که را خواهد و یهدی و راه نماید و توفیق دهد هر که را
خواهد فلا تذهب نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر کردار
ایشان حسرات برای حسرتهاء متوالیه که مبنی بر فرط تاسفهاء تو باشد که داری بر فعلهای
ناخوش ایشان که هر یک از آن مقتضی حسرتیست یعنی رنج مخور بر ایشان و جان در سر کار
ایشان مکن ان الله بدرستی که خدای علیم داناست بما یصنعون بآنچه میکنند و بر آن
ایشانرا جزا خواهد داد والله و خدای بحق الذی ارسل الریح آنست که فرستاد بادها
را یعنی شمال و قبول و جنوب فتثیر پس بر انگیخته اند ایشان سحابا ابر را ایراد ماضی بلفظ
مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمتست فسقناه پس براندیم آن ابر را عدول
بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما توانیم نه بس که برانیم الی بلد میت بزمینی مرده و افسرده
یعنی احیاء آن فاحیینا پس زنده کردیم به الارض بآبی که از ابر نازل شد زمین را بعد موتها
بعد از مردگی و افسردگی او کذلک النشور همچنین است زنده کردن یعنی احیاء موات
و برانگیختن اموات در صحت مقدوریت یکسانست من کان هر که باشد که برای خود
یرید العزة خواهد ارجمندی که طلب عزت از پرستش خدای کن فلله العزة جمیعا پس
مر خدای راست همه عزتها و بعزت او رسول و مومنان متعززند ولله العزة ولرسوله
وللمومنین عزت در ملازمت اوست و مذلت در مخالفت او ~ عزیزی که از درگهش سر تافت
بهر در که شد هیچ عزت نیافت الیه بسوی رضاء او یا بدرگاه قبول او یصعد الکلم الطیب
بالا میرود سخنان پاکیزه یعنی کلمه توحید در مکتوب است میل صعود میکند والعمل الصلح
و عمل شایسته یرفعه برمیدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح
که اخلاص است نافع نیست یا کلم الطیب دعاست و عمل صالح صدقه مساکین و در
غالب اجابت دعوات بتصدق است یا کلم دعاء ایمه است و عمل صالح طامین جانب عثمان

یا کلم تکبیر غزو است و عمل شمشیر زدن یا کلم استغفار است و عمل ندم و بعضی ضمیر صعود
بر دارنده کلم عمل است و بعضی ضمیر فاعل را در یرفعه عاید بکلم طیب دارند که قول
لا اله الا الله است و گویند توحید بر دارد عمل را در یرفعه عاید بکلم طیب دارند که قول
لا اله الا الله چه قبول اعمال بتوحید است و یک وجه در کشاف آنست که خدای بر دارد عمل صالح
را یعنی قدر و مرتبهٔ او را رفیع سازد مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست
و کار دیگر با آن آمیخته باشد از همه چیز خوار تر و بیمقدار تر است — کر ترا هیچ اخلاص
از این در کعبه چو نیی محرم نیست • زر قلب آلوده بی قیمت است • زر بلکه خالص بود حق
والذین یمکرون السیئات پنهان میسازند و میکنند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است
نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و آنچه در دار الندوه اندیشیدند در بارهٔ
ایشان از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت لهم مر ایشان را یعنی ماکرانراست
عذاب شدید عذابی سخت در آخرت و مکر اولئک و مکر آن گروه هو یبور او کاسد شود و از
پیش نرود والله خلقکم و خدای بیافرید شما را یعنی پدر شما را من تراب از خاک ثم من نطفة
پس شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را ازواجا صنفها یا مردان و زنان
که مزاوجه میکنید وما تحمل من انثی و بار بر نگیرد هیچ زنی از فرزند و لا تضع و ننهد
آنچه در شکم اوست یعنی نزاید الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل و وضع و مدت و زمان
هر یک معلوم است و ما یعمر و زندگانی داده نشود من معمر هیچ دراز عمری و لا ینقص و کم
کرده نشود من عمره از عمر معمری دیگر یعنی که بعمر او نرسد مراد آنست که نیست
زیادتی عمر و نقصان آن الا فی کتاب مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی مقرر
و مقدر شده ان ذلک بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر علی الله یسیر بر خدای
آسان است و ما یستوی البحران و مساوی نیستند دو دریا هذا عذب آن آب شیرین فرات
خوش سائغ گوارنده شرابه آشامیدنی وی و هذا و آن دیگر ملح آب شور اجاج
بالخی گراینده ومن کل و از هر یک از این دو دریا تأکلون میخورید لحما طریا گوشت تازه یعنی
ماهی و تستخرجون و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حلیة پیرایه از لؤلؤ و مرجان
تلبسونها میپوشید یعنی میپوشند زنان شما بعضی برانند که این ضرب المثل مؤمن و کافر است
که مساوات میان ایشان صورت نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب فرات

و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان — آن آب حیات آمد و این نقش سرابست
این عین خطا باشد و آن محض صوابست • و تری الفلک و می بینی کشتیها را فیه در هر یک از آن
دو دریا مواخر شکافندگان آب و روندگان بر آن لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش
خدای یعنی بیع در تجارت و لعلکم و شاید شما تشکرون سپاس گوئید خدا را بر چنان نعمتی
یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان
روز زیاده میگردد از زمان شب و آن در ربیع و صیف است و یولج النهار و داخل میکند
روز را فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید شود
از ساعات روز و آن در خریف و شتاست و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه
را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کل یجری هر یک از این دو میرود لاجل مسمی برای وقتی نام
برده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز ماند
ذلکم الله آن خدایی که خالق و فاعل این اشیاست ربکم آفریدگار و پروردگار شماست
له الملک مر او راست پادشاهی والذین تدعون و آنان را که میخوانید و می پرستید من دونه
بجز وی ما یملکون مالک نمیشوند من قطمیر پوست خستهٔ خرما را پس مالک علی الاطلاق
و معبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنان را که معبودان باطل شما اند یعنی
دعا کنید برای جر نفعی و دفع ضرری لا یسمعوا نمی شنوند دعاءکم خواندن شما را زیرا که
جمادند و جماد را شنوائی نباشد و لو سمعوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا لکم
اجابت نکنند شما را و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره
و یوم القیمة و روز رستخیز یکفرون بشرککم کافر شوند بشرکی که آوردید شما یعنی معترف گردند
ببطلان آن شرک که شما آوردید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا
تعبدون و لا ینبئک و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مثل خبیر مانند
دانا بحقیقت امور که آن خداوندست سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافه
مثل بخدای بجای نیست بلکه این مثلیست در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار
مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد یا ایها الناس ای مردمان
انتم الفقراء شما محتاجانید الی الله بخدای یعنی بروزی او و آمرزش او و خشنودی او
و بهشت او والله و خدای هو الغنی او بی نیازست و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع

موجودات **الحمید** ستوده شده بنعمت عام وفضل شامل وبباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل اشارت بآنست وحق سبحانه بحسب کمال ذاتی از وجود عالم وعالمیان مستغنیست والله هو الغنی عبارت از انست وچون ظهور کمال اسمایه موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد انکه نعمتیست کبری مستحق حمد وثنا وکلمهٔ الحمید بدان ایمائی میفماید واین رباعی نیز بدین معنی توان بود ۔ تا حق کرد بجمله اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید بیان ۔ ورنه بکمال ذاتی از آدمیان ۔ فردست وغنی چنانکه خود کرد بیان **ان یشأ** اگر خواهد خدای **یذهبکم** ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند **ویات بخلق** وبیارد وافریدگان **جدید** نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی بیار دیگر کس ندیده ونشنیده بود **وما ذلک** ونیست بردن شما وآوردن دیگران **علی الله** بر خدای **بعزیز** دشوار **ولا تزر** وبرندارد **وازرة** نفسی گنه کننده **وزر اخری** بار گناه نفسی دیگر **وان تدع** واگر بخواند **مثقلة** نفسی گران بار از گناه نفسی دیگر را **الی حملها** ببرداشتن بعضی از گناهان وی **لا یحمل** برداشته نشود **منه شیء** از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی برندارد **ولو کان** واگرچه باشد **ذا قربی** خداوند خویشی یعنی هرچند کنه کار بی خویشان وکسان خود را بخواند ودرخواست کند که چیزی از خطیات بردارند هیچکس اجابت نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند **انما تنذر الذین** جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنان که **یخشون ربهم** میترسند از پروردگار خود **بالغیب** پوشیده یعنی در خلوتها اثر خشیت بریشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب او از ایشان پوشیده است ومی ترسند از ان نادیده آن **واقاموا الصلوة** وبرپای داشته اند نمازها را تخصیص ترسندگان ونماز گزارندگان باندار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند **ومن تزکی** وهر که پاکیزه بود از معاصی **فانما یتزکی** پس جز این نیست که پاکیزه بود **لنفسه** برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است **والی الله المصیر** وبسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد **وما یستوی الاعمی** وبرابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه **والبصیر** وبینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته **ولا الظلمات** ونیست مساوی تاریکیها یعنی باطل یا معصیت **ولا النور** ونه روشنایی یعنی حق یا طاعات **ولا الظل** ومساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت **ولا الحرور** ونه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت

وما یستوی الاحیاء ومساوی نیستند زندگان **ولا الاموات** ونه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران **ان الله یسمع** بدرستی که خدای میشنواند وتفهیم میکند **من یشاء** هر کرا میخواهد بتوفیق وهدایت **وما انت** ونیستی تو **بمسمع** شنواننده سخن **من فی القبور** آنانکه در قبرها اند ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات **ان انت** نیستی تو **الا نذیر** مگر پیغمبر بیم کننده وبر تو همین ابلاغ وانذارست وبس نیست بر پیغمبران الا البلاغ **انا ارسلناک** بدرستی که فرستادیم ترا **بالحق** بدین حق که اسلام است **بشیرا** مژده دهنده بمثوبت **ونذیرا** وبیم کننده از عقوبت **وان من امة** ونبود هیچ گروهی از امم سالفه **الا خلا فیها** مگر آنکه گذشت در میان ایشان **نذیر** پیغمبری بیم کننده یا دانای آگهی دهنده **وان یکذبوک** واگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار **فقد کذب الذین** پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنانکه **من قبلهم** پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را **جاءتهم** آمدند بدیشان **رسلهم** پیغمبران فرستاده بدیشان **بالبینات** بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا **وبالزبر** وبنامهای آسمانی چون صحف شیث وادریس وابراهیم علی نبینا وعلیهم **وبالکتاب المنیر** وبکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال وحرام چون توریت یا انجیل **ثم اخذت الذین کفروا** پس بعد از تکذیب گرفتم آنان را که نگرویدند **فکیف کان** پس چگونه بود **نکیر** انکار من بریشان بعقاب وعذاب **الم تر ان الله** آیا نمی بینی که فرو فرستاد **من السماء ماء** از آسمان یا ابر آبی **فاخرجنا** پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهة تخصیص فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم **به** بدان آب **ثمرات** از همه میوها **مختلفا الوانها** در حلیه که مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن وگویند مراد اشکال وهیات آنست وازانچه آفریده ایم از کوهها **جدد** راههای مختلفة اللون است ودر تفسیر مقدسی آورده که خطوط متلونه **بیض** سفیدها **وحمر مختلف الوانها** وسرخها که گوناگونست رنگهای آن در شدت وضعف یعنی بغایت سرخ وبرخی از ان فروتر **وغرابیب سود** وسیاهها بغایت سیاه **ومن الناس** واز آدمیان **والدواب** واز جنبندگان **والانعام** واز چهارپایان **مختلف** هست آنچه بود گوناگون **الوانه** رنگهای او **کذلک** مانند اختلاف الوان ثمار وجبال وهر که نداند قدرت خدای را بر آفریدن اشیا وعالم نبود بتجلیات هر چیزی از تجلیات جلال وجمال از خدای نترسد **انما یخشی الله** جز این نیست که میترسند از خدای **من عباده العلماء** از جمله بندگان او دانایان

ومن الجبال

جه شرط خشیت دانش مخشی است وعلم بصفات وافعال او پس هر کرا دانش او بیشتر ترس او
افزون تر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازینجا فرمود که انی اخشاکم بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بدرستی که خدای غالبست در انتقام کشیدن از کسی که نترسد از و غَفُورٌ آمرزنده است مر ترسندگان را
إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدایرا که قرآنست
وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ وبپای داشته اند نماز را با آداب و شرائط آن وَأَنفَقُوا ونفقه کرده اند در راه
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشانرا سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد
وَعَلَانِيَةً وآشکارا بطمع آن سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سرّ در مسنونه بوده علانیة
در مفروضه يَرْجُونَ آنان امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَّن تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود
و زیان بدان نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواج تمام یابد و این عملها
کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام گرداند خدای یعنی بتمامی بر ایشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهاء کردار
ایشان وَيَزِيدَهُم وزیاده گرداند حسنات ایشانرا مِّن فَضْلِهِ از بخشش خود بیفزاید بدین مزد
ایشان و ایشانرا رتبه شفاعت دهد در لباب آورده که شفاعت ایشان قبول کند در باره
جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است
مر گناهکارانرا شَكُورٌ مزد دهنده مر سپاس دارانرا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا وآنچه وحی کرده ایم
إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درستست مُصَدِّقًا موافق لِّمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از و بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول و احکام آنهاست
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ دانا است بضمایر ایشان امیدانند
بَصِيرٌ بینا است بظواهر ایشان می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بروی
پوشیده نیست آنکه فرمود که ثُمَّ أَوْرَثْنَا ما کتابهای متقدمه برامم سالفه فرستادیم
پس میراث دادیم الْكِتَابَ قرآنرا یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا
که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
عطارا میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب در طلب بدست آید همچنین عطیه
قرآن بی جست وجوی مومنان بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا بیگانه را در میراث
دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام ورثه از میراث تفاوت هست چون خمس
وسدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام برد یا همچنین بهرهاء اهل قرآن

متفاوتست هر کس بقدر استحقاق و اندازهٔ استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند
زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی ازین بندگان ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ع
ستمکار است بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ و برخی از ایشان
میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی
گیرنده بر نیکویها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدای و بتوفیق
و بفرمان او ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشایش بزرگ فاروق
اعظم رض نقل میکنند که انحضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنودم که درین آیة فرمود که
سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در
تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این سه طایفه را تفسیر فرمود
و گفت سابق آنها اند که بیحساب به بهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کنند
و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند
ذو النورین رض فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند
اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد بروند و نه دولت جماعت
یابند امام ابو اللیث رح آورده که سابق آنست که قبل الهجرة ایمان آورده و مقتصد آنکه
بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایرهٔ اسلام درآمد اهل تفسیر
و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک
کلمهٔ چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام
بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره گفته آنان جاهل اند و متعلم و عالم
و گفته اند طالب دنیی و طالب عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره
و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تایب عایذ و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه
معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش او بچربد
یا پرستنده بعادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله فی الله یا جزع کننده بر دیگر
بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلایا آکل حرام و آکل شبهه و خورنده حلال یا مشغول
از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه
سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حسنات او بر سیئات رجحان دارد یا آنکه

ظاهر او به از باطن بود و آنکه سرّ او و علانیهٔ او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا
بود یا آنکه انصاف ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه
زیادت از قوت طلبد و آنکه همین بجو بنده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام
قشیری قدس سرّه فرموده که این سه گروه اهل سخا و جود و ایشان طالبان نجات و درجات
و مناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود با آخرت و ناظر از حق
بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت
باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف گفته
که ظالم از نعمت بمنعم نگرد و مقتصد از منعم بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی با مشاهدهٔ منعم
در ماند و از نعمت بعید دارد ~ نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض • دل از همه
ولی برحمت و فضلت امید واری هست • و گفته اند تقدیم ظالم از روی فضل آمد
و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوستر و تاخیر سابق جهة
آنست که تا بثواب که دخول جنات است اقرب باشد یا جهة آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت
معجب نگردد که عجب آتشیست که چون برافروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته شود
~ ای پسر عجب آتشی عجب است • کرم سازنده و پر لهب است • هر کجا شعلهٔ از و افروخت
هر چه از علم و زهد دید بسوخت • جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهاء اقامت يَدْخُلُونَهَا در آیند این سه
گروه در آن يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها
که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی در عین المعانی آورده
که دستوانه زر و مروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته
چنانچه تاج بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِيهَا حَرِيرٌ در بهشت دیبا باشد
نه چون دیباء دنیا یعنی رشته و بافتهٔ کس نبود وَقَالُوا و گویند این جمع چون از خطرهٔ دوزخ
برهند و بروضهٔ بهشت برسند الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش و ثنا مر خدای را الَّذِي أَذْهَبَ آن
خدایی که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا همی که از رد طاعات داشتیم بقبول
آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس
یا هم جوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ تحاسد و تباغض إِنَّ رَبَّنَا بدرستی
که آفریدگار ما لَغَفُورٌ آمرزنده گناه کارانست شَكُورٌ جزا دهنده سپاس دارانست

[illegible]

الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدایی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ سرای اقامت که جنت است و از
انتقال بموضع دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمی
رسد ما را فِيهَا در سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهة طلب معیشت و سایر مشقتها
که در دنیا بود وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا و نمیرسد ما را در اینجا لُغُوبٌ ماندگی و ملالی چه کلفتی
و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است وَالَّذِينَ كَفَرُوا
و آنانکه نگرویدند بخدای و رسول لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشان راست آتش دوزخ لَا يُقْضَى
حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند
و از عذاب باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ و تخفیف کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان مِنْ عَذَابِهَا
چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب
او كَذَلِكَ مثل این پاداش نَجْزِي جزا میدهیم كُلَّ كَفُورٍ هر ناسپاسی را که در کفران بنهایت
رسیده وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَصْطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِيهَا در دوزخ و میگویند
رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم
عملی پسندیده غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب
را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبوده حق سبحانه فرماید که
أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا ما زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را مَا يَتَذَكَّرُ آن مقدار که
پند گیرد فِيهِ در آن عمر مَنْ تَذَكَّرَ هر که خواهد که پند گیرد مراد عمریست که مکلف در آن
متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند ما بین بیست و شصت است و در زاد المسیر
گوید هفتاد است که آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم است مقصود
سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ و آمد
بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا
ماوردی گوید نذیر تب است که او رایک ملک الموت گفته اند و اکثر علما بر آنند که مراد
از نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشانندهٔ شعلهٔ حیاتست و موسم بیرون بردن
زنگ فراموشی از آینهٔ ذات ~ نوبت پیری چو زد کوس درد • دل شد از خوشدلی و عیش فرد
در تن و اندام در آمد شکست • لرزه کند پای نشستی چو دست • موی سفید از اجل آرد پیام
پشت خم از مرگ رساند سلام • در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثت کنند

ویفریاد آیند و گویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول الابداع
تا آخر انقطاع فریاد کنند از حق سبحانه جواب دهد که نه زندگانی دادیم شما را و نذیر فرستادیم
بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای فرماید که فذوقوا پس بچشید
عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست ستمکاران یعنی مشرکان را من نصیر هیچ یاری که
عذاب دوزخ از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که خدای عالم غیب السموات والارض
داننده پوشیده ایست که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار برو مخفی نخواهد بود
انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچیزی که مضمرست در سینها هو الذی
جعلکم اوست آنکسی که گردانید شما را خلائف خلیفها فی الارض در زمین یعنی شما را بجای
پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز داد
و این نعمتی بزرگست فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند مرین نعمت را یا کافر شود بمنعم
فعلیه کفره پس بروست جزاء کفر او ولا یزید الظالمین و نیفزاید مر کافران را کفرهم ناگرویدن
ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان الا مقتا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان
نیست مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی تواند بود ولا یزید الکافرین و افزونی
نکند ناگرویدن کفرهم کفر و شرک ایشان الا خسارا مگر زیان در آخرت قل بگو ای محمد ارایتم
آیا دیدید شرکاءکم انبازان خود را الذین تدعون آنانکه میخوانید ایشان را و می پرستند
من دون الله بجز خدای ارونی بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند
من الارض از زمین و آنچه در روی وی است یعنی هیچ است و بر وی است ام لهم آیا هست
برای ایشان شرک انبازی فی السموات در آفریدن آسمانها ام آتیناهم یا داده ایم ایشان را
کتابا کتابی ناطق بانکه ما شریک گرفته ایم فهم پس ایشان علی بینت بر حجتهاء روشن
باشند منه ازان کتاب بل نه چنین است بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهد مشرکان
بعضهم برخی ازیشان که رؤسا و اشراف اند بعضا برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند شفاعت
بتان الا غرورا مگر وعدهٔ فریب و مکر ان الله بدرستی که خدای یمسک السموات والارض
نگاه میدارد آسمانها و زمین را ان تزولا برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود چه ممکن را
در حال بقا ناچارست از نگاه دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی
را علی نبینا و علیهم السلام بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک

بان رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تا زوال
نیابند یعنی از جای خود نروند و لئن زالتا و اگر زایل شوند ان امسکهما نگاه ندارد ایشان را
من احد هیچ یکی من بعده پس از زوال و باجای نیارد انه کان بدرستی که خدای هست حلیما
بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غفورا آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع
کرده بوحدانیت وی قایل شود و داند که لم یلد و لم یولد صفت اوست سو خدای که معبود
نگوید کس که مولودست و والد کیست که او را نباشد کفوا و مانند بدو نسبت نشاید کرد فرزند
رؤساء قریش شنوده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند بایکدیگر میگفته اند
لعن الله الیهود و النصاری چه دو طایفه بد اند که مکذب پیغمبران خود اند بخدای
اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودیمی و بتصدیق او شتابنده تر حق سبحانه
و تعالی خبر داد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین
سخت ترین سوگندان خود که لئن جاءهم اگر آید بدیشان نذیر پیغمبری بیم کننده
لیکونن هر آینه باشند اهدی راه یافته تر من احدی الامم از یکی از امتان گذشته چون یهود
و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ما زادهم زیاده نکرد آمدن او مر ایشان را الا نفورا
مگر رمیدن از حق و دور شدن استکبارا و نیفزود ایشان را مگر گردن کشی از فرمان الهی
فی الارض در زمین و مکر السیء و آنکه مکر کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک
کردن آن نذیر ولا یحیق المکر السیء و بان نگردد مکر بد الا باهله مگر با اهل وی یعنی مکر هر مکری
بوی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه درباب قصد کسی اندیشیده باشد
درباره خود مشاهده نماید و این معنی را درین باب قطعه ایست این بیت از انجاست اناد
درباب نیک و بد یکدو ناشناس • دمها زدند و کوره تزویر تافتند • رغما لانفهم همه
نیکی بمن رسید • و پیشان جزای فعل بد خویش یافتند • فهل ینظرون پس آیا انتظار میبرند
مکذبان و مکاران یعنی نمی برند و چشم نمیدارند الا سنت الاولین مگر سنت الهی را در پیشینیان
که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکرست فلن تجد پس نیابی لسنت الله مر
سنت خدای را تحویلا تحویلی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت ولن تجد
آیا سیر نمیکنند اهل مکه فی الارض در زمین فینظروا کیف کان تا ببینند در راه شام

حد

زردی

پس هیچ تبدیلی یعنی عذاب را بسلامت و نیابی مر سنت خدای را ... ولن تجد لسنت الله تبدیلا

ببین که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود
وَكَانُوا و بودند ایشان قوم عاد و ثمود أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تران کیان قُوَّةً از روی توانایی
و باوجود آن از عذاب رهایی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ و نیست خدای که عاجز کرداند ورا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی فِي السَّمَاوَاتِ در
آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین پس هر چه خواهند کند و کسی بر و در حکم او پیشی
نگیرد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست عَلِيمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِيرًا توانا بنقض ف
درانها وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر مواخذه کردی خدای النَّاسَ مردمانرا بِمَا كَسَبُوا بجزای
آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلَىٰ ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ
جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم
هلاک میشوند چنانچه در زمان حضرت نوح عم که بشومی کفر مشرکان همه جانوران
هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشانرا بگناه عصیان بگیرد همه
نابود میشوند وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس میدارد ایشانرا إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده
که زمان هلاک ایشانست فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت هلاکت ایشان فَإِنَّ اللَّهَ
پس خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان خود بَصِيرًا بینا و میداند که مستحق هلاکت کیست
و لایق خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخور حال او باداش دهد س
آنرا بلوامع رضا بنوازد • وینرا بنوایر غضب بگدازد • کس را بقضا و قدرش کار نیست •
آنست صلاح خلق که میسازد • والله تعالی اعلم سوره یس بسم الله الرحمن الرحیم
یس در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانه غیب که حضرت عزت حبیب خود
را صلی الله علیه و سلم بران اطلاع داده بعد از ان جبرئیل بدان نازل شده و جز خدای و رسول
کسی بران وقوف ندارد و بعضی علما در یس گفته اند اسم قرآنست و در احقاق حق میسود که نامست
از نامهای الهی و گویند اسم سوره است و حدیث إن الله تعالى قرأ طه ويس قبل أن خلق
السموات والأرض بألف عام تایید این قول میکند در تفسیر ماوردی گوید که از اسما
حضرت پیغمبر صلعم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و از اهل بیت را آل یس میگویند
این سخن میکنند ع لله درکم یا آل یاسینا • امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارتست
بیوم میثاق و سین عبارتست از سر او با احباب از اهل اشواق در بحر الحقایق آورده که

قسم است به یس نبوت حبیب و بسر مطهر او و بعضی بر آنند که معنی او یا انسان بلغت طی و در
اصل یا انیسین بود بجهت کثرت ندا بر شطری از وی اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله
گویند و حقیقت آنست که کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت
لی قاف یعنی وقفت پس میشاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن بقول گذشت
انسانست و مخاطب بانسانیة حضرت مصطفی باشد صلعم که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت
را ثابت است و میشاید که آن کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر
این حرف بود و دیگر باید دانست و تساوی است و هیچ حرف دیگر این حال نداند لاجرم مخصوص
بحضرت خمیه است که عدالت حقیقی خواه در طرف توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص
دارد س تراست مرتبه اعتدال در همه حال • که در خصایص توحید اعتدال از همه
تمکنست ترا در مقام جمع الجمع • بدین فضیلت مخصوص افضل از همه • و از فحوای کلمات سابقه
روایح ریاحین قلب القرآن یس استشمام میتوان نمود س خدایت لشکری داده ز قرآن
پس انکه قلب آن لشکر یاسین • در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک
نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که لکل شیء قلب وقلب القرآن يس و هر که یس بخواند
بنویسد برای او ثواب ده بار قراءت قران و این سوره را معمه گویند که عام میگرداند بر خواننده
خود نیکویی هر دو سرای و دافعه خوانند که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند
که روا کند همه حاجتها اورا آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستاده خدای
نیستی حق سبحانه فرمود که بسر ای سید وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند
حکمت که إِنَّكَ بدرستی که تو بیشک و بی شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگانی بسوی خلق از آن
فرستادگان که بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریق
با استقامت که راهیست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرو فرستاده خدای غالب
و حفص بنصب لام خواند یعنی فرستاده قران را فرستادن خدای قوی در ملک خود الرَّحِيمِ
مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده شدگانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی
قَوْمًا مَا أُنْذِرَ گروهی را که بیم کرده نشده اند آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری
و دیری زمان فترتست یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان
اسمعیل عم فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بیخبران اند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که درست شد قول

بعذاب **عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ** بر بیشتر کافران یعنی کلمهٔ لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین **فَهُمْ**
لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان نمیکروند مراد آنانند که خدای میدانست که ایشان بر کفر میمیرند
یا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل و اخوان او **إِنَّا جَعَلْنَا** بدرستیکه ما کردانیدیم **فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا**
در کردن ایشان غلها **فَهِيَ** پس آن غلها پیوسته شده **إِلَى الْأَذْقَانِ** بزنخدانهاء ایشان
و نمیکذارد که سرها بجنبانند **فَهُمْ مُقْمَحُونَ** پس ایشان سر در هوا ماندکانند و چشم بر هم
نهادکان تمثیل کرد مشرکان را بجمعی که غلها بر کردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوکند
خورد که اکر پیغمبر را در نماز ببیند سر مبارک او را بشکند روزی دید که آن حضرت نماز
میکذارد سنکی برداشت و نزدیک وی آمد و چون دست بالا برد که سنک بر وی زند دست او
در کردن او چنبر شد و سنک بر دست او چسبید و در کردنش بماند و این آیه آمد که ما ایشانرا
باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارهاء باز داشته شوند و کویند قوم بنی مخزوم جهد
بسیار در ستاو را از کردن او جدا کردند مخزومی دیکر کفت که من بروم و بدین سنک محمد را
بکشم چون بنزدیک آن حضرت آمد نابینا شد و آیت آمد که **وَجَعَلْنَا** و ما کردانیدیم **مِنْ بَيْنِ**
أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان **سَدًّا** دیواری و حجابی **وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا** و پس ایشان پردهٔ
و مانعی **فَأَغْشَيْنَاهُمْ** پس پوشیدیم چشمهاء ایشانرا **فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ** پس ایشان نمی بینند محققان
کویند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از خطایات کذشته و هر کرا دو سد چنین
احاطه کرده باشد هر اینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و به بینند اقلام
و هدایت **وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ** و یکسانست بر ایشان انکه بیم کنی ایشانرا **أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ** یا بیم
نکنی **لَا يُؤْمِنُونَ** نمیکروند ایشان که علم قدیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده **إِنَّمَا تُنْذِرُ**
جز این نیست که تو بیم کاهانی اکاهانیدنی که فایده بران مترتب باشد **مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ** کسیی
را که پیروی قران کند و مواعظ او بسمع قبول شنود **وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ** و بترسد از خدای
بِالْغَيْبِ بوسیدکی یعنی در نهان از و ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در انچه غایبست
از وی یعنی امور اخروی **فَبَشِّرْهُ** پس مژدهٔ ده آن ترسنده را **بِمَغْفِرَةٍ** بآمرزش کناهان
کذشته **وَأَجْرٍ كَرِيمٍ** و مزد بزرکوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنی سلمه
کفتند یا رسول الله خانهاء ما از مسجد دورست اکر نزدیک مسجد خانه کیریم چون باشد آیت
آمد که **إِنَّا نَحْنُ** بدرستی که ما **نُحْيِي الْمَوْتَىٰ** زنده کردانیم مردکانرا به بعث یا دلهاء مرده را
بهدایت **وَنَكْتُبُ** و می نویسیم **مَا قَدَّمُوا** انچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه
وَآثَارَهُمْ و می نویسیم پیها یعنی نشانهاء اقدام ایشانرا که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات
ایشان مکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رتبی از عنایت بر صحیفهٔ احوال ایشان
کشیده خواهد شد **وَكُلَّ شَيْءٍ** و همه چیزها را **أَحْصَيْنَاهُ** نکاه داشته یا بیان کرده ایم
فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار
اقدام شما می نویسند در صحیحین مذکورست که بزرکترین مردمان در مزد صلوات کسیست
که دورتر باشد راه آمدن او بمسجد و بعضی کفته اند که آثار اعم ست از انکه حسنه باشد
چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و مسجد
و رباط یا سیئه چون اشاعهٔ باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید که همه را می نویسند
و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهد داد ‌~~ از مکافات عمل غافل مشو
کندم از کندم بروید جو ز جو ‌• این چنین کفته است بیر معنوی ‌• کای برادر آنچه
کاری بدروی **وَاضْرِبْ لَهُمْ** و بیان کن برای اهل مکه **مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ** مثلی مثل اهل
دیه انطاکیه **إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ** وقتی که آمدند بدان دیه فرستادکان او رده اند که حضرت
عیسی علی نبینا و علیه قبل از رفع یا شمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود بعد از رفع وی دو
حواری را که یحیی و تومان کفتندی یا تاروس و ماروس و ثعلبی کفته که صادق و صدوق
را بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیدند پیری دیدند
که کوسفندان میچرانید برو سلام کردند پرسید که چه کسانید کفتند رسولان عیسی ایم
و خلق را از بادیهٔ ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم کفت بر صدق دعوی خود
هیچ برهانی دارید کفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز
آریم پیر کفت سالهاست که فرزند من بیمارست و اطباء از علاج او عاجز اکر شما درد او را
دوا کنید من بخدای شما بکروم ایشان بر سر بالین وی آمده دعا کردند و صحت کامل یافت
قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی ‌• بیک نفس دل بیمار را دوا کردی ‌• پیر ایمان
آورد و او حبیب نجارست که صاحب یس کویند و بر ششصد سال قبل از آن حضرت
پیغمبر ما صم بدو کرویده و بعلی ان سبانست القصه خبر این دو رسول در انطاکیه

فاش شد و بیماری بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام او انطیخس رومی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده بلخواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد حق سبحانه این قصه خبر میدهد اِذْ أَرْسَلْنَا یاد کنید چون فرستادیم ما إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستاد نه با مر ما فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان باز داشتند فَعَزَّزْنَا پس غالب کردانیدیم ایشان را و حفص بتشدید یخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسیم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس فَقَالُوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه که إِنَّا إِلَيْكُم بدرستی که ما بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده شدگانیم از نزد عیسی عم یا از پیش خلیفهٔ وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا أَنتُمْ نیستند شما إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریت پس بچه مزیت شما را برسالت اختصاص داده اند وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ و نفرستاده است خدای مِن شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنتُمْ نیستند شما إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریت پس بچه مزیت شما را برسالت اختصاص داده اند وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ و نفرستاده است خدای مِن شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنتُمْ نیستند شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که دروغ میگوئید در دعوی رسالت قَالُوا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که خدای ما يَعْلَمُ إِنَّا میداند بدرستی که ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا گفتند که ما فال بد گرفتیم بِكُمْ بآمدن شما که تا بدین بلد آمده اید باران نبارید و همه مزرعات ما خشک شده لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا اگر باز نایستید از دعوت خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه شما را بسنگ بکشیم وَلَيَمَسَّنَّكُم و برسد شما را مِّنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک قَالُوا طَائِرُكُمْ گفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَكُمْ با شما ست یعنی سبب شامت شما عقاید فاسده و اعمال باطله شماست أَئِن ذُكِّرْتُم آیا اگر پند داده میشوید

فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بَلْ أَنتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ گروهی گذاف کاران و از حد در گذشتگان ایراد کرده اند که شمعون با ملک ببتخانه آمدی و خدا را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند و ملک بروی اعتماد تمام کرد و بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنوده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند که غیر بتان خدائی دیگر هست شمعون از روی تعجب گفت که بگوی تا ایشان را حاضر کنند که گفتار ایشان عجب است ملک امر کرد تا ایشان را آوردند و چون شمعون را دیدند خوشدل شدند دلیر وار بنشستند شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنکه آفریدگار زمین و آسمانست شمعون گفت خدای شما چه میتواند گفتند نابینا یان دیده و بر میکرداند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینایی را حاضر کردند و فرمود که خدای خود را بگوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند و فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود در خواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر بار گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میکرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختری ملک را که مدتی از مرگ وی بر آمده بود یا مرده هفت روزه را زنده کردند و ملک را با قومی ایمان آوردند و برخی دیگر قصد بعضی از مومنان کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذا اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد جناب حق سبحانه فرمود وَجَاءَ و آمد مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورتر جایی از آن شهر رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار يَسْعَىٰ و بود که می شتافت تا برسید قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما أَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُم مُّهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرا

الجزء الثالث والعشرون من اجزاء الثلثين وَمَا لِيَ و چیست مرا که از روی صدق لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نپرستم آنکس را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد

من اجزاء الثلثين الجزء الثالث والعشرون

روز قیامت اضافه فطرت بخود اظهار شکر است و اضافه بعث بکافران مبالغه در تهدید
روز جزاء ءَأَتَّخِذُ آیا فرا گیرم مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان
إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ اگر خواهد خدای مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند
لَا تُغْنِ عَنِّي کفایه نمیکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا درخواست بتان چیزی از آن یعنی ایشان
از من بلا دفع نکنند وَلَا يُنْقِذُونِ و رها نندمرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانائی
ندارد بر نفع و ضر بپرستم و عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن از
ضر ترک دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنگاه لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکار باشم
چون قوم این سخن از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران آورده
گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّكُمْ بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید
ایمان مرا تا فردا بر من گواهی دهید و گفته‌اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را
بسنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را بکشتند
و خدای او را زنده گردانید و به بهشت برد و امام حسن بصری بر آنست که چون قصد
قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد و از روی کرامت قِيلَ ای حبیب ادْخُلِ الْجَنَّةَ
گفتند مر او را که ای حبیب در آی در بهشت پس چون به بهشت در آمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت
کاشکی قوم من يَعْلَمُونَ دانا شوندی بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من وَجَعَلَنِي
و گردانید مرا مِنَ الْمُكْرَمِينَ از نواختگان باکرام قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب
کشته گشت یا بآسمان رفت وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِنْ بَعْدِهِ
پس از قتل یا رفع او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک کافران وَمَا كُنَّا
مُنْزِلِينَ و نیستیم ما فرو فرستندگان لشکری برای هلاک قومی یعنی کفار آن از خوارتر و بیمقدار
تر که هلاک ایشان لشکری باید و انزال لشکر ملایکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر
ما بوده صلوات الله وسلامه علیه نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشد إِنْ كَانَتْ نبود
عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد جبرئیل عم هر دو بازوی در لشکر
ایشان گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنجا ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند یعنی
ببانگ جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار منطفی شود يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا
بر بندگان مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که باو

يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک
کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ و مشاهده نکردند
آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند
وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَمَّا جَمِيعٌ مگر بهم جمع شده لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر
شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنان را که هلاک کرده‌ایم از پیشینیان با این مخالفان
و اپس مانده همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار
و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد
و در مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس ابد و مهجور سرمد خواهند گشت
ع
در بهشت جنانی محروم جاودانی وَآيَةٌ و نشانه از نشانهاء قدرت ما لَهُمُ الْأَرْضُ
الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا
کردیم آنرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از وی حَبًّا دانه در وی نیز از حبوب
غذای است فَمِنْهُ پس از آن دانه يَأْكُلُونَ میخورند وَجَعَلْنَا و آفریدیم فِيهَا در زمین
جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرمابنان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاکستان وَفَجَّرْنَا و روان
کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در زمین از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه آنچه
مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ و آنچه کرده است أَيْدِيهِمْ دستهاء شما آنرا عمل نکرده است
بلکه بمحض قدرت ما پدید شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند بازاء این نعمتها منعم را پرستش
نمی‌نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را
زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از او حب طاعت تا ارواح از آن غذا
می‌یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان
کردیم تا از ثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده‌اند
از صدقات و خیرات آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس می‌باید داشت بدین نعمت
ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
که شکر کنی زیاده کرد نعمت • و ندارد بر دو غنچه بشکفت بر زود بر منزل مقصود
از منبع شکر اگر بلغزد قدمت • سُبْحَانَ الَّذِي پاکست آنکه بقدرت کامله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا
بیافرید همه صنفها و نوعها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویانند از اقسام خلایق وَأَيْدَه

از آنچه همی‌رویاند زمین از نباتات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان یعنی ... وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ

وآية صح

لهم الليل وعلامتي ديكر ايشانرا بقدرت ما شبست كه اندروي حكمت نسلخ در ميكشيم وبر ميكنيم منه النهار از وي روزرا فاذا هم پس ايشان آنكاه مظلمون در تاريكي باشند يكي والشمس تجري وآيتي ديكر آفتابست كه ميرود لمستقر لها بقرار كاهي كه او راست ودر صحيح مسلم وارد است كه مستقر خود ذلك تقدير العزيز تقدير خداوندي است غالب بقدرت خود بر هر مقدوري العليم دانا بهر معلومي والقمر قدرناه وماه را مقدر ومقرر كرديم يعني سير او را منازل در منزلها بيست وهشت كانرا ان بروج اثني عشر كه حصه هر برجي از منازل دو منزل وثلثي باشد وهر روز قريب منزلي قطع كند ودر منازل اجتماعيه نور او مي افزايد ودر منازل استقباليه ميكاهد وميل بانحنا وتقوس ميكند حتى عاد تا وقتي كه كردد كالعرجون القديم مانند چوب شاخ يكساله از خرماستان كه خشك شده باشد وكج كشته بشكل هلال لا الشمس نه آفتاب ينبغي لها سزد مر ورا وشايد ان تدرك القمر آنكه دريابد قمر را در مكان او جر يكي بر فلك اولست ويكي بر چهارم يا نشايد كه آفتاب دريابد قمر را در سرعت سير او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهي قطع ميكند وآفتاب در سالي پس اگر آفتاب در سرعت چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بيفتد وخلل بسكون نبات وتعيش حيوان رسد ولا الليل ونه شب سابق النهار پيشي كيرنده است بروز بر آن معني كه غلبه كند بر روشني او و اوقات شب كنند بلكه متعاقب اوست وكفته اند مراد بشب وروز آيتين ايشانند يعني ماه وآفتاب ومراد آنست كه چنانچه شمس از روي سرعت قمر را در نمي يابد قمر نيز از جهت ضيا بر آفتاب سبقت نميكيرد وكل وهمه كواكب از نيرين وجز آن في فلك يسبحون در فلكي بكشاد ميروند چنانچه ماهي در آب وآية لهم ونشانه ديكر مر ايشانرا انا حملنا آنست كه ما برداشتيم ذريتهم مر ايشانرا يعني نشانيديم في الفلك المشحون در كشتي پر از مردم وساير حيوانات يعني در كشتي نوح عم وكفته اند مراد از ذريه اولادند يعني چون فرزندان خرد را قوت سفر نيست بر خشكي براي ايشان كشتي مقرر كرديم وخلقنا لهم وبيافريديم براي مردمان من مثله مانند كشتي ما يركبون آنچه سواري ميكنند بر آن چون زورق وصندل وناو وامثال آن وكفته اند مراد شتر انند كه كشتي بيابانند وان نشأ نغرقهم واگر خواهيم كه غرق سازيم كشتي را فلا صريخ پس هيچ فريادرسي نيست لهم مر ايشانرا كه از غرق شدن نكاه دارد ولا هم ونه ايشان ينقذون رها كرده شوند از مرك الا مكر آنكه بخشيم بر ايشان رحمة

منا بخشيدني از نزديك ما ومتاعا وبرخورداري دهيم ايشانرا برخورداري دادني الى حين تا زماني كه اجل ايشان برسد واذا قيل وچون كفته شود لهم اتقوا مر كافرانرا كه بترسيد ما بين ايديكم از عذابي كه پيش از شما با امم مكذبه رسيده وما خلفكم واز عذابي كه در عقب شماست يعني در آخرت وايمان آريد لعلكم ترحمون شايد بر شما ببخشند ايشان اعراض نمايند ودر مكابره وعناد افزايند وما تأتيهم ونيامدي بديشان من آية من آيات ربهم از آيتها پروردكار ايشان يعني قرآن يا از دلايل وحدت الا كانوا مكر باشند عنها معرضين از آن روي كردانندكان واذا قيل لهم وچون كويند مر ايشانرا كه بدرويشان محتاجان انفقوا نفقه كنيد مما رزقكم الله از آنچه داده است شما را خداي قال الذين كفروا كويند آنانكه نكرويدند بصانع يعني معطله عرب للذين آمنوا مر آنانرا كه كرويده اند يعني كافران كه از روي تهكم با مومنان كويند انطعم آيا طعام دهيم من لو يشاء الله آنرا كه اگر خداي خواستي اطعمه طعام دادي او را يعني خداي كه بزعم شما قادرست بر اطعام خلق بايستي كه ايشانرا طعام دهد چون او طعام نداد ما نيز نميدهيم ان انتم نيستيد شما اي مومنان الا في ضلال مبين مكر در كمراهي هويدا كه ما را بمخالفت مشيت ميفرمايد واين سخن از ايشان خطا بود براي آنكه خداي بعضي مردم را توانكر ساخته وبعضي را درويش كذاشته وبجهة ابتلا حكم فرموده كه اغنيا از مال خدا فقرا را بهره مند كردانند پس مشيت را بهانه ساختن وامر الهي كه بانفاق فرموده كذاشتن محض خطا وعين جفاست درويش را خدا بتوانكر حواله كرد • تا كار او بسازد وفارغ كندلش • اندوي بخل اگر نشود ملتفت بوي • فردا بود ندامت واندوه حاصلش • ويقولون وكويند كافران متى كجاست هذا الوعد اين موعود شما يعني قيام قيامت وهنكام رستخيز ان كنتم صادقين اگر هستيد راست كويان ما ينظرون انتظار نمي برند ايشان الا صيحة واحدة تأخذهم مكر يك فرياد كه بكيرد ايشانرا يعني نفخه صعقه كه بعد از نفخه فزع است در يابد ايشانرا وهم يخصمون وحال آنكه ايشان در آن وقت در سودا ومعامله بجدال وخصومت مشغول باشند وبيم دهنده ميسازند بيكبار اسرافيل عم بصور بدمد وهمه خلق بر جاي بميرند الا ما يشاء الله فلا

يستطيعون پس نتوانند توصية وصيت كردن يا حاضر آن ولا الى اهلهم و نه بسوي
اهل ايشان كه غايب باشند يرجعون باز كردند يعني مجال آن باز بخانه رفتن
نداشته باشند ونفخ في الصور و بعد از چهل سال بدميده صور ديگر باره فاذا هم پس
آنگاه ايشان من الاجداث از گورها بيرون آمده الى ربهم بسوي پروردگار خود
ينسلون مي شتابند و درين چهل سال كفار را عذاب نباشد چون برانگيخته شوند قالوا
يا ويلنا گويند اي واي بر ما من بعثنا كه برانگيخت يعني بيدار كرد ما را من مرقدنا از خوابگاه
ما ملك جواب دهند كه هذا اينست ما وعد الرحمن آنچه وعده كرده بود خداي از
بعث و نشر و شما ميگفتيد متى هذا الوعد وصدق المرسلون و راست گفتند پيغمبران
در باب بعث و جزا آنچه گفتند اما شما باور نكرديد ان كانت نبود اين واقعه الا صيحة
واحدة مگر يك نعره كه نفخه آخره است يعني بمجرد نفخه زنده شدند فاذا هم پس آنگاه
ايشان جميع همه ايشان لدينا محضرون نزديك ما حاضر كرده شدگانند فاليوم
پس امروز لا تظلم نفس ستم كرده نشود هيچ نفس شيئا چيزي را از جزاء كردار
خود نه از ثواب ايشان بكاهند و نه بعقوبت زيادة از استحقاق در رسانند ولا تجزون
و پاداش داده نشويد اي اهل محشر الا ما كنتم تعملون مگر آن چيزي كه بوديد كه ميكرديد
از خير و شر ان اصحاب الجنة بدرستي كه اصحاب بهشت اليوم آن روز في شغل در كاري باشند
فاكهون شادان و نازان و ميوه خوران و لذت كنندگان و آن كار اقتضاض ابكارست
يا سماع يا زيارت يكديگر يا در مهماني خداي بودن يا مشغولي باشد ايشان را بتنعم و فارغ
باشند از تأمل در بيم دوزخيان و انواع تعذيبات ايشان با خداي مشغول كرد ايشان را
بچيزي كه فراموش كنند از كسان ايشان كه در دوزخ باشند چه ياد كردن ايشان
موجب تنغيص عيش است در بحر الحقايق گويد كه مراد از اصحاب جنت طالبان بهشت
اند كه مقصد ايشان نعيم جنات بوده حق سبحانه ايشان را بتنعم مشغول كرداند و اين
حال اگر چه نسبت با دوزخيان از جلايل احوالست نسبت با طالبان حق بغايت فرود
مينمايد و از ينجاست كه اكثر اهل الجنة البله ميتوان بود گويند اين آية نزد شبلي قدس
سره خواندند شهقه زد و بيهوش شد و چون با خود آمد گفت بيچارگان اگر دانند كه از
كه مشغول شده اند في الحال در ورطه هلاكت بيفتند در كشف الاسرار از شيخ الاسلام

خواجه عبد الله انصاري قدس سره نقل ميكند كه مشغولي بنعمت بهشت از آن عام
مومنانست اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود يك لحظه
با نعيم بهشت نپردازند سه دوزخي كه مرا فصل تو در چنگ آيد ° از حال بهشتيان مرا ننگ آيد
ور بي تو بصحراي بهشتم خوانند ° صحراي بهشت بر دلم تنگ آيد هم ايشان يعني اصحاب
الجنة وازواجهم و زنان ايشان از اهل دنيا يا حور العين في ظلال در سايهاء
قصور يعني در مواضعي كه از حرارت آفتاب دور على الارائك بر تختها آراسته
متكئون تكيه زدگان باشند و اتكا بر تخت دليل تنعم است لهم فيها مر ايشان راست
در بهشت فاكهة ميوه يعني انواع ثمره ولهم و مر ايشانراست ما يدعون آنچه خواهند
و آرزو برند در احقاف از ابن عباس رض نقل ميكند كه هر چه بهشتي ناديده باشد
از اطعمه و اشربه ولي انكه بزبان آرد در پيش خود حاضر يابند و مر ايشانرا باشد سلام
سلام يعني تحيت قولا خطابي واسطه من رب رحيم از پروردگار مهربان در معالم
از جابر بن عبد الله رض نقل ميكند كه پيغمبر صلعم فرمود كه اهل بهشت در نعيم
خود مستغرق باشند كه ناگاه نوري بر ايشان ساطع گردد و چون سر بالا كنند
حضرت عزت گويد السلام عليكم يا اهل الجنة سه سلام دوست شنيدن سعادت است
و سلامت ° بوصل يار رسيدن فضيلتست و كرامت ° وامتازوا اليوم و جدا شويد
امروز ايها المجرمون اي مشركان از موحدان و اي منافقان از مخلصان كه
شما را بزندان دشمنان ميرانند و ايشانرا به بوستان دوستان ميخوانند الم اعهد
اليكم آيا عهد نكردم با شما و نفرمودم شما را يا بني آدم اي فرزندان آدم ان لا تعبدوا
الشيطان آنكه نپرستيد شيطانرا يعني بتانرا بفرمود شيطان انه لكم بدرستي
كه او مر شما را عدو مبين دشمنيست آشكارا و عداوت او با پدر شما بر همه كس
ظاهرست وان اعبدوني و نه عهد كرده ام كه مرا بپرستيد كه دوست شما ام هذا اين
پرستش من صراط مستقيم راهي راست است به بهشت ولقد اضل و بدرستي
كه گمراه كرد شيطان منكم از شما اي آدميان جبلا كثيرا خلق بسيار را افلم
تكونوا تعقلون آيا نيستيد شما كه تعقل كنيد و خود را در دام فريب او نيفكنيد
هذه جهنم اين دوزخيست التي آن دوزخي كه در دنيا كنتم توعدون

بودید که وعده کرده میشدید بدان اِصْلَوْهَا الْیَوْمَ در آیید بدو امروز
بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ بسبب انکار بودید که میپوشیدید حق را و تصدیق انبیا
نمیکردید اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ بر دهنهاء ایشان چون
انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم
وَتُکَلِّمُنَا و سخن گویند با ما اَیْدِیْهِمْ دستهاء ایشان وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ و گواهی
دهند پایهاء ایشان بِمَا کَانُوْا بآنچه بودند که در دنیا یَکْسِبُوْنَ میکردند در کشف الاسرار
آورده چنانکه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهد اعضاء اولیا بر طاعات ایشان
اقامت شهادت میکند چنانچه در آثار آورده اند و شهر دارد که عبادات و خیرات
خود را برشمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن آرد تا هر یکی اعمال خود را باز گویند
حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ و اگر
خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپدید کنیم یعنی رقم محو کنیم عَلٰی اَعْیُنِهِمْ بر چشمهاء
ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد بودند فَاَنّٰی یُبْصِرُوْنَ
پس چگونه بینند آنرا وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشانرا و صورتهاء ایشانرا
متغیر سازیم عَلٰی مَکَانَتِهِمْ بر جایهاء ایشان تا هم آنجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوْا پس
نتوانند و قادر نباشند مُضِیًّا بر رفتن از پیش وَلَا یَرْجِعُوْنَ و باز نگردند و نتوانند
باز گشتن از عقب یا بصورت اول باز نروند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر کرا عمر دراز دهیم
نُنَکِّسْهُ برگردانیم او را فِی الْخَلْقِ در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را
به پیری اَفَلَا یَعْقِلُوْنَ آیا در نمی یابند که هر کس بتنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود
نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشانرا
میفرماید که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شاعری وَمَا یَنْبَغِیْ لَهٗ و نشاید
مر او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبه در دل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم
قران و افصاح بدان از قوت فطانت که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت
تا آن شبهه طاری نشود و هر گاه آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان
مبارکش بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت
فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر رض فرمود که یا رسول الله قایل گفته

که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت همان و تیره که نوبت اول خوانده بود در ثانی
تکرار نمود ابوبکر فرمود که اشهد انک رسول الله وَمَا عَلَّمَکَ الشِّعْرَ وَمَا یَنْبَغِیْ لَکَ
و از کلمات آنحضرت آنچه موزون واقع شده انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف
و قصد بوده اِنْ هُوَ نیست آنچه ما بدو آموختیم اِلَّا ذِکْرٌ مگر پندی و ارشادی وَقُرْاٰنٌ مُّبِیْنٌ
و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم لِیُنْذِرَ
تا بیم کند قرآن یا محمد بدان مَنْ کَانَ حَیًّا هر کرا باشد عمر دراز دهیم زنده یعنی
برگردانیم او را عاقل و با فهم در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم چه غافل و جاهل
بمثابه مرده ایست یا آنرا که مومن است فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی بایمانست
و تخصیص انذار بوی من جهة انتفاع اوست بدان وَیَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب میشود کلمه
عذاب عَلَی الْکَافِرِیْنَ بر کافران که قرآن را قبول نمیکنند اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند
اینان اَنَّا خَلَقْنَا آنرا که ما آفریده ایم لَهُمْ برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ اَیْدِیْنَا از آنچه
کردیم ما و ساختیم بی واسطه شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم با آفرینش آن میان مردمان
مثلیست که هر کار تنها کند گویند من ابراهیم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در
ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخود بی مشارکت
غیری اَنْعَامًا چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آنرا
مَالِکُوْنَ ضبط کنندگانند و متصرف در آن بندگان وَذَلَّلْنَاهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم
انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَکُوْبُهُمْ پس بعضی از آن مرکوب ایشانست که بران
سواری کنند چون شتر وَمِنْهَا یَاْکُلُوْنَ و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند
وَلَهُمْ فِیْهَا و مر ایشانرا در چهارپایان مَنَافِعُ سودهاست از پشم و موی و پوست
وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر اَفَلَا یَشْکُرُوْنَ آیا شکر نمیگویند نعمت خدا را که انعام
آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ که از مهمترین آن بدیشان میرساند وَاتَّخَذُوْا
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و فرا گرفتند مشرکان بجز خدای اٰلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ تا شاید
ایشان یُنْصَرُوْنَ یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ
نمی توانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و ایشانرا شعور و قدرت
نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ مر بتانرا جُنْدٌ مُّحْضَرُوْنَ سپاهی اند حاضر کرده شده

کامروز نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ
فلا یحزنک پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قولهم سخن ایشان که نسبت با خدای سبحانه
میکنند از اتخاذ اولاد و شریک یا در باره تو میگویند از نسبت سحر و شعر انا نعلم بدرستی
که میدانیم ما یسرون آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض و ما یعلنون و آنچه
آشکار میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشانرا بدان یا آشکار و نهان هر چه
کفتی و کردی جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان آورده اند که عاص بن وایل یا ابو جهل
و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالید بمجلس حضرت پیغمبر
صلعم آورد و بعضی از آن ذرات بدید قریش حاضر بودند گفت بجیست آنکه این اجزاء متفرق و اعضاء
متمزق را جمع ساخته دیگر بار زنده گرداند حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزاند و ترا زنده گرداند و بدوزخ برد این آیت
نازل شد که اولم یر الانسان آیا نمی بیند و نمیداند آدمی که ما آفریده ایم او را من نطفة از آب
منی و آنرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون
آمده و از طفولیت بمرتبه بزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فاذا هو پس آنگاه او خصیم
مبین جدال کننده ایست هویدا بمقام جدل در آمد و ضرب و زد لنا مثلا برای ما
مثلی یعنی امر عجیب آورد و استخوان کهنه را در دست مالید و خاک ساخته بر باد داد
و نسی خلقه و فراموش کرد آفرینش ما مرورا قال من یحیی العظام گفت کیست که
زنده گرداند استخوانها را و هی رمیم الکه پوسیده و تباه گشته باشند بی گوشت
و پوست و عروق و اعصاب قل بگو ای محمد یحییها الذی زنده گرداند
آنرا کسی که بقدرت کامله انشأها بیافرید آنرا که اول مرة نخست بار و از عدم
بوجود آورد و هو بکل خلق علیم و او بهمه آفریدها داناست تفاصیل مخلوقات
را میداند و اجزاء اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد بر جمع و انضمام
آن قادرست الذی جعل لکم آن خداوندی که آفرید پیدا کرد لکم برای شما
من الشجر الاخضر از درخت سبز نارا آتشی فاذا انتم پس آنجا شما منه از آن
درخت است توقدون می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب
دو درخت است مرخ و عفار شاخی از درخت مرخ بر شاخی از عفار زنی

انا خلقناه

تا آتشی بیرون آید حق تعالی فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که
در وی بوده است متضاده با جوهر آب اینه قادرست بر اعاده طراوت در چیزی
که بر وی تازه بوده باشد و خشک شده اولیس آیا نیست الذی خلق السموات والارض
آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی اجرام ایشان بقادر توانا علی ان یخلق
بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان با اجرام صغیره و اجرام حقیره بلی آری هست
قادر بر آن و هو الخلاق و اوست آفریننده بسیار خلق العلیم دانا بکیفیت احوال
مخلوقات انما امره جز این نیست که شأن او اذا اراد شیئا چون خواهد آفریدن
چیزی ان یقول آنست که گوید له مر او را که بحکم من کن بباش فیکون پس باشد
نزد بعضی تمثیلست مر نفاذ قدرت را در مراد الله با مر مطاع مر مطیع را در حصول
مامور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد این سخن سرعت نفاذ امرست
در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتیست
که چون ملایکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد
حرفیست کاف و نون نطق امر صنع او • و نقاف تا بقاف بران حرف گشته دال
فسبحان الذی پس پاکست و بی عیبست آنکسی که راست که نیست شبهه بیده بدست اقتدار
اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها و الیه ترجعون و بدو باز گردید
خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستانست و وعید دشمنان که ایشانرا اشد
العقابست و آنرا طوبی لهم و حسن مآب سورة الصفت مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
والصافات بحق فرشتگان صف برکشیده در مقام عبودیت صفا صف بر کشیدنی
فالزاجرات پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق زجرا راندنی فالتالیات
پس خوانندگان ذکرا وحی خدای را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملایکه در صف
ایستاده میان هوا تا هر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهاء جهاد
بر کشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بعلما که در صف افاده بصفت اضافه
قایم باشند یا بمرغان که در جو هوا صف زنند گر مراد ملایکه اند پس هم ایشان باشند
که سحاب را میرانند و تالیانند که پیوسته بتسبیح و تمجید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزات
اند زجر ایشان راندن اسپان باشد یا طرد دشمنان و تلاوت ایشان ادای تکبیر و تهلیل

واگر مومنان اند با نوار خدمت زاجر دیو اند و در اثناء نماز تالی قرآن اند و اگر اهل علم اند
زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند
بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات فرموده که سوگند
میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که در موافقت مشاهده صف برکشیده دواعی
شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی
بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند و در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات
الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناهی و خواص را از دوستی طاعات و اخص را از
التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا اَکْثَرَ ذِکْرَهُ مداوم یاد حق سبحانه
کنندانند شعر ای یاد توام مونس جان در همه حال • نی ذکر تو آرام دلم هست محال • جز فکر
ثنای تو ندارم شب و روز • جز نام محمد تو نخوانم مه و سال • آورده اند که کفار مکه
بر سبیل تعجب میگفتند که محمد صلعم همه خدایان را با یک خدای آورده است حق سبحانه در این
آیات قسم یاد کرده که اِنَّ اِلٰهَکُمْ بدرستی که خدای شما در ذات خود لَوَاحِدٌ یگیست یگانه
و یکتا رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و پرورندگار آنچه میان
ایشانست وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقها که کواکب هر کوکبی را مشرقیست که از آنجا
طلوع کند یا مراد مشارق آفتابست که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور نماید
و مغارب او نیز مختلفست هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد
و از ایراد مغارب اکتفاء باحد الضدین اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بدرستی که ما بیاراستیم
آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقربیست بِزِیْنَةِ الْکَوَاکِبِ بآراستن ستارگان
و حفص با ضافت خوانده یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را به آرایش کواکب در کشاف آورده
که مراد اشکال مختلفه ایشانست چون هیات ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از
اشکال جمل و هشت گانه که نفس منطقه و شمال و جنوب آنست وَحِفْظًا و نگاه داشتیم
آسمان را نگاه داشتنی مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ از بر آمدن هر دیوی مَارِدٍ سرکش و نافرمان
برو لَا یَسَّمَّعُوْنَ نمیشنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند اِلَی الْمَلَاءِ الْاَعْلٰی
بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملایکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح یا ملایکه
میگویند وَیُقْذَفُوْنَ و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افکنند شهب را یا رانده میشوند

مِنْ کُلِّ جَانِبٍ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُوْرًا راندنی وَلَهُمْ
و مر دیوانرا ست عَذَابٌ وَاصِبٌ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشانرا
قوّت استماع کلام ملایکه نیست اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که در رباید یکربودن
یعنی برباید سخنی از فرشته فَاَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ کوکبی
روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم را منادی سازد یا بسوزد و ایشان برجوم منزجر نشده
باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانه بن زید و ابو الاسدین که منکران بعث و حشر
بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف
علم مباهات می افروختند حق سبحانه آیت فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از مشرکان مکه
که از ان فریکان اَهُمْ اَشَدُّ آیا ایشان سخت ترند خَلْقًا از روی آفرینش اَمْ مَنْ خَلَقْنَا
یا آنکه ما آفریده ایم از ملایکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ
بدرستی که ما آفریده ایم پدر ایشانرا مِنْ طِیْنٍ لَازِبٍ از گلی چسبنده پس ماده اصلی ایشان
گلست و آن اصل شود از انضمام جزء مائی با جزء ارضی مراد ازین کلام اثبات معادست
و رد استحاله ایشان مر آنرا چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده قابلیت
یافتست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعلست کسیکه بر خلق این اشیا که مذکور
شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات در آن قادر خواهد بود چه قدرت
صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات یکسان بود پس هر گاه
که خورشید قدرت از افق اراده طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و
اختراع بجلوه در آیند ع کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم • در معالم آورده که
گمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدو بگرود مشرکان شنیدند
و بآن استهزا کردند پیغمبر از این حال متعجب شد آیت آمد که بَلْ برای قطع کلام اولست و در
زاد المسیر بمعنی دع داشته یعنی بگذار کلام کفار را و دست بدار عَجِبْتَ شگفت داشتی
تو از ناگرویدن ایشان بقرآن وَیَسْخَرُوْنَ و ایشان سخریت میکنند با آن یا تعجب داری
که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو
وَاِذَا ذُکِّرُوْا و داب ایشان اینست که چون پند داده شوند بچیزی لَا یَذْکُرُوْنَ
یاد نکنند آنرا و بدان پند پذیر نشوند وَاِذَا رَاَوْا و چون ببینند اٰیَةً معجزه که دلیل

صدق مقالتست چون انشقاق قمر يستسخرون يكديگر را سخريت ميخوانند وقالوا
ان هذا وگويند نيست اينكه ما ديديم الا سحر مبين مگر جادوئي هويدا أئذا
متنا آيا چون بميريم ما وكنا ترابا وباشيم خاك وعظاما واستخوانهاء بي گوشت
وپوست أئنا لمبعوثون آيا ما برانگيختگان باشيم أوآباؤنا الاولون و پدران نخستين ما
قل بگو اي محمد نعم آري برانگيخته شويد بايد ران وانتم داخرون وحال آنكه شما خوار
وبيمقدار باشيد وهرگاه كه قيامت در آيد فانما هي پس جز آن نيست كه آن زجرة
واحدة يك راندن بود يعني يك نفخه كه در دمند فاذا هم پس آنجا ايشان زنده شده
وازقبر برآمده ينظرون مي نگرند وقالوا وميگويند يا ويلنا اي واي بر ما هذا
يوم الدين اينست روز پاداش كه مارا وعده ميدادند ملئكه گويند آري هذا
يوم الفصل اينست روز حكم يا روز جدا كردن نيكان از بدان الذي كنتم به
آن روزي كه بود بد شما كه بآن تكذبون تكذيب ميكرديد وباور نميداشتيد پس از
حق سبحانه فرمان رسد بملائكه كه احشروا الذين ظلموا جمع كنيد وبهم آريد آنانرا
كه ستم كردند برخود بشرك وازواجهم واشباه ايشانرا يعني بت پرست را با بت پرست
وستاره پرست را با ستاره پرست وعلي هذا يا قرينان ايشانرا از ديوان يا زنان
ايشانرا كه كافره بوده اند وگويند مراد از ظلمه ستمكارانند بر خلق نه بر خود بگناه
وحشر آنست كه ايشانرا در موقف بدله يا امثال ايشان چنانچه زاني با زاني وخمار با خمار
يا با اعوان ايشان از نمازان و مددكاران بر ظلم در قوت القلوب آورده كه يكي از عبد الله
مبارك قدس سره پرسيد كه من خياطم واحيانا براي ظلمه جامه ميدوزم ناگاه از اعوان
ايشان نباشم ابن مبارك فرمود كه نه تو از اعوان نيستي بلكه از ظالماني اعوان ظلمه
آنها اند كه سوزن ورشته بتو ميفروشند ؎ يا ظالم مباش تا نشوي ٭ روز
حشر از شمارهٔ ايشان ٭ واصح آنست كه اين ظلمه مشركانند بدليل آنكه ميگويد حشر كنيد
ايشانرا وما كانوا يعبدون وآنچيزيرا كه بودند كه پرستش ميكردند من دون الله يعني
خداي از اصنام وغيرها يا ابليس ولشكرا و وابن عاميست اختصاص يافته بآيه
ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون فاهدوهم پس بخوانيد
ظلمه ومعبودات ايشانرا يا دلالت كنيد الى صراط الجحيم براه دوزخ وقفوهم

وقفوهم وچون روي بدوزخ آرند باز داريد ايشانرا در موقف يا بر پل صراط
انهم مسئولون بدرستي كه ايشان پرسيده شدگان خواهند بود يعني ايشانرا
از عقايد واعمال ايشان خواهند پرسيد بجهة زيادتي توبيخ وتقريع وديگر ايشانرا
گويند ما لكم لا تناصرون چيست شما را كه ياري نميدهيد يكديگر را وازجنس موقف
خلاص نميكنيد ايشان جواب ندهند حق سبحانه گويد با ملائكه كه ايشان يكديگر را نصرت
ندهند بل هم اليوم بلكه ايشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند وازروي
عجز منقاد شدگان واقبل بعضهم ودر موقف روي آرند بعضي از ايشان على
بعض بر بعضي ديگر يعني رؤسا وقوم وضعفه ايشان يتساءلون از يكديگر مي پرسند
كه اين چه حالتست كه مارا پيش آمده يا سرزنش ميكنند مر يكديگر را قالوا گويند
اتباع مر رؤساء قوم را كه انكم بدرستي كه شما كنتم تأتوننا بوديد كه در مي آمديد
بما عن اليمين از روي نصيحت ونيكخواهي ويمين بزعم شما يا از قوت وقهر يا از طرف
سوگند يعني قسم ياد ميكرديد كه دين حق اينست كه ما شما را بدان ميخوانيم قالوا گويند رؤسا
در جواب ايشان كه نه چنين است بل لم تكونوا بلكه نبوديد شما مؤمنين گرويدگان
يعني شما بر راه راست نبوديد كه ما شما را گمراه كرده باشيم وما كان ونبود لنا مر ما را عليكم
من سلطان بر شما هيچ قوتي وقدرتي كه با اكراه واجبار شما را از راه راست نبوديد كه ما شما را
گمراه كرده باشيم بضلالت دعوت نموده ايم بل كنتم بلكه بوديد شما بنفس خود قوما
طاغين گروهي از اندازه در گذشتگان فحق علينا پس واجب شد بر همه
ما قول ربنا سخن پروردگار ما كه كلمة العذاب است انا لذائقون بدرستي كه
ما چشندگانيم عذاب را در اين روز فاغويناكم ما شما را دعوت كرديم بگمراهي بجهة
آنكه انا كنا غاوين ما بوديم گمراهان خواستيم كه شما نيز مثل ما باشيد ودر مثلست كه خرمن
سوخته خرمن سوخته طلبد ؎ من مستم وخواهم كه تو هم مست شوي ٭
تا همچو مني سوخته از دست شوي ٭ حق سبحانه فرمود فانهم پس بتحقيق تابعان
ومتبوعان يومئذ آن روز في العذاب مشتركون در كشيدن عذاب انبازان باشند
چنانچه در غوايت شريك بوده اند انا كذلك بدرستي كه ما همچنين نفعل بالمجرمين
ميكنيم با مشركان انهم بدرستي كه همچنين ايشان كانوا اذا قيل لهم هستند

که چون ایشانرا گویند که بگوئید لا اله الا الله یعنی کلمهٔ توحید بر زبان رانید یستکبرون
سرکشی مینمایند از گفتن آن با تکبر میورزند بر دعوی خود ویقولون و میگویند ائنا
آیا ما لتارکوا آلهتنا ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری
پوشیده عقل یعنی سخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفار حضرت رسالت را صلعم بشعر و جنون
نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بل جاء نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد
محمد بدیشان بالحق براستی و درستی وصدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش از وی
بوده اند انکم بدرستی که شما ای کافران لذائقوا العذاب الالیم هر اینه چشندگانید مر عذاب
دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وما تجزون و پاداش داده نخواهید شد الا
ما کنتم تعملون مگر جزاء آنچه بودید که عمل کنید الا عباد الله لیکن بندگان
خدای المخلصین پاک کرده شدگان از لوث شک و شرک و جزاء ایشان مضاعف خواهد
بود اولئک آن گروه بندگان مخلص لهم مر ایشانراست رزق معلوم روزی دانسته
شده یعنی ظاهر پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام و بقا و لذت محض فواکه
و آن رزق میوه هاست از هر گونه تر و خشک وهم مکرمون و ایشان نواختگانند
فی جنات النعیم در بهشتهاء با نعمت و ناز علی سرر بر تختهاء آراسته متقابلین
روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند یطاف گردانیده میشود علیهم
بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر ایشان میگردانند بکاس جامی پر من معین از خمر ظاهر
شده بر چشمهاء یا جاری از چشمهاء بیضاء خمر سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد
لذة باللذت و خوش خوار للشاربین مر آشامندگان را لا فیها نیست دران شراب غول
آفتی و علتی که بر خمر دنیی مترتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن
ولا هم عنها و نه اند بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند و خرد و فهم
ایشان زایل شود وعندهم و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قاصرات الطرف
کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عین فراخ چشمان
کانهن گوئیا ایشان بیض مکنون بیضهاء پوشیده اند تشبیه میکند حوران
را در ملاست و پاکی و خوش رنگی به بیضهٔ نعامه چه مقرر است که شتر مرغ بیضه
را به پر خویش بپوشد تا غبار بران ننشیند و بیضهٔ ایشان سفیدی باشد مختلط باندک

صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده فاقبل بعضهم پس روی آورند جمعی
از بهشتیان علی بعض بر برخی دیگر یتساءلون می پرسند از احوال دنیی و ماجرای ایشان
با دوست و دشمن قال قائل گوید گوینده منهم از اهل بهشت مر یاران خود را انی
بدرستی که من بوقتی که در دنیی بودم کان لی بود مرا قرین یاری و همنشینی که منکر
بعث بود مقاتل گوید که ایشان آن دو برادراند که در سورهٔ الکهف ذکر ایشان رفته یهودا
مومن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود فطروس که در دنیی سرزنش کنان
یقول میگفت ائنک لمن المصدقین آیا تو از باور دارندگانی حشر را ائذا متنا
آیا چون بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک وعظاما و استخوانهاء کهنه ائنا لمدینون
آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قال گوید یهودا
مر اهل بهشت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ور دانید یعنی می بینید اهل دوزخ را
مراد آنست که ببینید دوزخیانرا تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکات
و بچه نوع عذاب مبتلا شده بهشتیان گویند تو اولی تر که میشناسی تو فرو نگر بدوزخ
فاطلع پس فرو نگرد یهودا فرآه پس به بیند فطروس را فی سواء الجحیم در میانه
دوزخ قال گوید یهودا یا اوکه ای فطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیک
بودی تو که از راه ضلال لتردین هلاک گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری ولولا
نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت
لکنت هر اینه بودمی من المحضرین از حاضر گشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان
گوید چنانچه برادر او شنود افما نحن بمیتین آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی بلکه ما
جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد الا موتتنا الاولی مگر مردن نخستین در دنیی وما
نحن بمعذبین و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و
معذب نشوید گوید ان هذا بدرستی که این نعمت و خلود و ایمنی از عذاب لهو الفوز
العظیم او رستگاری بزرگ است لمثل هذا از برای مثل این نعمتها فلیعمل
العاملون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیی که بر شرف زوال و
انتقالست س کی با کیشی بانگاری باری • و رهگانی برای یاری باد ب
و روی بخاک راه خواهی مالید • برخاک ره چه طرفه سواری باری • انگه چو سجانه

میکوید اذلک آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خیر بهتر است نزلا از روی نزل و پیشکش
ام شجرة الزقوم یا درخت زقوم و آن درختیست در ولایت تهامه که برکهاء خرد دارد
و میوه او بغایت منتن و تلخ است حق سبحانه درختی را که میوه آن نزل دوزخیان باشد
و باکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کردانید و فرمود که انا جعلناها بدرستی
که ما کردانیدیم درخت زقوم را فتنة محنت و عذاب للظالمین مر ستمکاران را در آخرة
یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختیست
در دوزخ کفتند این چکونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میکذارد و ندانستند
که آنکه قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر تواناست بر افزودن شجر در آتش و حفظ
آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را کفت که محمد ما را
می ترساند بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را کویند ابو جهل برخاست
و اکابر عرب را بخانه آورده کنیزک زبده و خرما آورده خود را کفت تزقموا یعنی زقوم
ما را کنیزک زبده و خرما آورد و ابو جهل کفت بخورید که این زقومیست که محمد ما را بدان وعید
میکند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان کمان میبرند انها شجرة تخرج
بدرستی که آن درختیست که بیرون آید فی اصل الجحیم در قعر دوزخ و شاخهاء او بلند
شده بسایر درکات میرسد طلعها خوشه آن درخت کانه کوییا که او رؤس الشیاطین
سرهاء دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی و کویند شیاطین مارهاء قبیح پر هول
است و کفت سنکهاء سیاه بود در حوالی مکه که رؤس الشیاطین میکفتند فانهم
پس دوزخیان لآکلون منها خورنده اند از آن درخت فمالئون پس پر کننده شده اند
منها البطون از آن شکمها را از غایت جوع یا بخورانند ایشان را باکراه ثم ان لهم پس
بدرستی که دوزخیان را علیها بر خوردن آن لشوبا آمیختنی است من حمیم از
آب کرم چنان آبی که امعا را پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالاء آن
بدیشان دهند تا با زقوم آمیخته کردد ثم ان مرجعهم پس بدرستی که باز کشتن ایشان
بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لالی الجحیم بسوی دوزخ است و انها بیشکش و تحفه
بود انهم بدرستی که ایشان الفوا آباءهم یافتند پدران خود را ضالین
کمراهان فهم علی آثارهم پس ایشان بر پیهاء ایشان یهرعون می شتابند

یعنی تقلید ایشان میکنند ولقد ضل و بدرستی که کمراه شدند قبلهم پیش از قوم تو اکثر
الاولین بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ولقد ارسلنا و بتحقیق فرستادیم
فیهم در میان ایشان منذرین بیم کنندکان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب بترسانیدند
و ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس در نکر که چکونه بود عاقبة المنذرین آخر کار بیم کرده
شدکان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد الا عباد الله المخلصین مکر بندکان خداے
پاک کرده شدکان که بانذار منتفع کشتند ولقد نادینا نوح و بتحقیق بخواند ما را نوح
و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فلنعم المجیبون پس نیک اجابت کنندکانیم ما
که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان ونجیناه و نجات دادیم او را واهله و کسان او را من
الکرب العظیم از اندوه بزرک که غرقست یا آزار قوم وجعلنا ذریته و ساختیم فرزندان
او را هم الباقین ایشان را باقیان از جمله نسل تا قیامت چه در خبر هست که اهل سفینه
غیر سام و حام و یافث و زنان ایشان کس نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب
و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنک
و بربر وترکنا و باقی کذاشتیم علیه بر نوح ثناء نیکو فی الآخرین در میان پسینیان
یعنی امت محمد صلعم یا آنرا بکذاشتیم که امتان آخر میکویند سلام علی نوح سلام بر نوح
فی العالمین در میان عالمیان و لی آنست که این ابتداء کلامیست و خدای سلام میکوید
بر نوح علم و پیغمبر ما یا کر انا کذلک ما همچنین که نوح را جزا دادیم نجزی المحسنین باداش
میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که نوح من عبادنا المؤمنین از بندکان کرویده
است ثم پس از دعاء نوح اغرقنا الآخرین غرقه کردانیدیم دیکران را یعنی کافران
قوم او را وان من شیعته و بدرستی که از پی روان نوح لابراهیم ابراهیم است یعنی در اصول
شرع و طریق توحید پی روی او بود و در لباب از فراء نقل میکند که ضمیر عاید بحضرت
رسالت است صلی الله علیه و سلم کنایة غیر مذکور و ابراهیم صلوات الله و سلامه
علی نبینا و علیه اکرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی متابع است زیرا که همچون پی
روان بفضل وی معترف کشته و دین او را شده و برای او دعا کفته که ربنا
وابعث فیهم رسولا منهم الآیة ~ پیش از تو آمدند پس انبیا و تو • که آخر آمدی
همه را پیشوا تو بیی • خوان خلیل هست نمکدان خوان تو • بر خوان اصطفا نمک انبیا تو بیی

اذ جاء ربه یاد کن که ابراهیم آمد پروردگار خود را بقلب سلیم بدل پاک از علایق
یا خالی از محبت دنیی یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت با دل از تعلقات
کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع وا پرداخته اذ قال لابیه وقومه و یاد کن
چون گفت ابراهیم مر پدر خود آزر و گروه خود را ماذا تعبدون این چه چیز است که می پرستید
أئفکا آیا از روی دروغ آلهة خدایان را دون الله جز خدای تریدون میخواهید
فما ظنکم پس چیست گمان شما برب العالمین به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند
بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را می پرستید قوم سخن ابراهیم را
این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می بریم
و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آییم بر سر آن اطعمه
را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیات
و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خود
بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت سو گوید که چرا از عاشقی بجویی
تو دوری بتم نه بی معذوری. ابراهیم علی نبینا وعم جواب نداد و روزی دیگر بد
و یاران وی گفتند ای ابراهیم بیا تا برویم فنظر پس در نگریست نظرة نگریستنی فی النجوم
در ستارگان و مواقع و اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم
نجوم در وی بود نگریست و چون قوم او علم نجوم می ورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن
فرمود فقال پس گفت انی سقیم من بیمارم یعنی استدلال میکنم با آنکه مرا طاعون در
خواهد یافت آن گروه از طاعون بد می بردند فتولوا عنه پس برگشتند از وی مدبرین
روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معدیه است ناگاه بدیشان
سرایت نکند و چون قوم ابراهیم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه
نهاد فراغ پس پنهان بازگشت الی آلهتهم بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته
و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده فقال پس گفت از روی استهزا الا تأکلون
آیا نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگر باره گفت ما لکم
لا تنطقون چیست مر شما را که سخن نمیگویید و مرا جواب نمی دهید فراغ علیهم پس پنهان
در آمد بر ایشان و بر دیشان ضربا زدنی بالیمین بقوتی تمام یا بدست راست یا بسبب

سوگندی که خورده بود و فرموده که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم علی نبینا
وعم بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه به بتخانه
در آمده و صورت حال مشاهده کرده دانستند که کار ابراهیم است فاقبلوا الیه
پس روی آوردند بسوی او یزفون شتاب میکردند تا او را گرفته نزد نمرود
آوردند و بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن در سبق ذکر یافت قال گفت ابراهیم
اتعبدون آیا می پرستید ما تنحتون آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست خود والله
خلقکم و خدای آفریده است شما را وما تعملون و آنچه شما میکنید بدستهای خود و درین
آیت دلیل هست بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت پروردگار است و چون ابراهیم
ایشان را الزام کرد قالوا ابنوا گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید له برای سوختن
ابراهیم بنیانا بنایی و از هیزم پر ساخته آتش در آن زنید فالقوه پس در افکنید
او را فی الجحیم در آتش سوزان فارادوا پس خواستند نمرودیان به بابراهیم کیدا
دستان و فتنه که او را بسوزند فجعلناهم الاسفلین پس گردانیدیم ایشان را زیر تر
و خوارتر چه آتش ایشان را بروی گلستان ساختیم و آن برهانی روشن شد
بر حقیقت او و بطلان ایشان وقال و گفت ابراهیم چون از آتش بسلامت بیرون آمد
انی ذاهب بدرستی که من رونده ام الی ربی بجایی که پروردگار من فرموده یعنی
بزمین شام سیهدین زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینی و آخرت
پس ابراهیم عم روی بشام نهاد و در آن راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد
و او را بابراهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رب هب لی
ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی من الصالحین از شایستگان و سزاوارگان که
معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فبشرناه پس مژده دادیم
او را بغلام حلیم بفرزندی بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل
را عم از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را
بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت و وقتی ابراهیم از شام بدیدن پسر آمده بود
سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که
ابراهیم اسماعیل را همراه داشته روی بمنا نهاد فلما بلغ پس چون برسید

ابراهیم معه السعی با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد مشی
است بکوه منا قال گفت ابراهیم یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت است انی اری پس
بدرستی که من می بینم پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی
می بینی در خواب می بینم که فرزند را ذبح کن فانظر پس درنگر تا در این کار ماذا تری چه
چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قال گفت اسمعیل یا ابت افعل ای پدر بکن
ما تؤمر آنچه فرموده شدی بدان ستجدنی زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد
خدای من الصابرین از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فلما اسلما پس آن هنگام که گردن
نهادند حکم خدای را ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد الخ واقع شد
وتله و بیفگند ابراهیم پسر را للجبین بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد
بالتماس او در معالم آورده که چون ابراهیم قصد ذبح اسمعیل علیهما السلام فرمود
اسمعیل گفت ای پدر دست و پای من محکم بربند تا اضطراب نکنم چه بوقت اضطراب
شاید که جامه مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی بدنام شوم ه
اگر خونم بریزی غم ندارم از آن میترسم • که تا گر دامن پاکت شود آلوده از خونم
دیگر بار چون بخانه باز روی سلام من بمادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا بدو ده
تا بدان او را تسلی باشد سیم روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ راندن ناگاه نظرت بروی
من نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیری و تقصیری
رود ابراهیم عم بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بحلق وی نهاد حق سبحانه
صفحه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل پیدا آورد تا کارد را از بریدن باز داشت
و گفته اند حلق او می برید و باز درست میشد پس حق سبحانه میفرماید که عمل ابراهیم
را پسندیدیم وناديناه و ندا کردیم او را ان یا ابراهیم آنکه ای ابراهیم قد صدقت الرؤیا
بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب
دیده بود که پسر را میکشت اما از خون ندیده بود در بیداری این همان صورت
سمت وقوع یافت انا بدرستی که ما کذلک همچنین بفرج از شدت نجزی المحسنین جزا
میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستی که این کار لهو البلاء المبین آن آزمایشی است
هویدا که بان مخلص از غیر او متمیز گردد وفديناه و فدا دادیم اسمعیل را

بذبح عظیم بکشتنی بزرگ یعنی فربه و آن کبشی شاخ دار بوده که چهل سال در مراتع
بهشت چرا فرموده و گویند آن کبش که هابیل قربان کرد و خدای بپذیرفت باکی سعید
بود که از کوه ثبیر فرود آمده پیش ابراهیم بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل عم از آسمان
آورد و قصه قربان با توابع و ضمایم آن بشرحی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر
مذکور میگردد وترکنا و باقی گذاشتیم علیه بر ابراهیم ثناء بسزا فی الآخرین در میان
پسینیان یعنی امت آخر الزمان یا اثر باقی گذاشتیم که مردمان گویند سلام علی ابراهیم
سلام بر ابراهیم یا ما سلام میگوییم بروی کذلک همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم
نیکوکاران را انه بدرستی که ابراهیم من عبادنا المؤمنین از بندگان ماست از گرویدگان
وبشرناه و مژده دادیم او را بعد از اسمعیل باسحاق بفرزندی اسحق نام نبیا
من الصالحین پیغمبری از شایستگان وبارکنا علیه و برکت دادیم بر ابراهیم وعلی اسحاق
و پسر او اسحاق که از صلب او انبیاء بنی اسرائیل و غیر آن چون ایوب عم بیرون
آوردیم ومن ذریتهما و از فرزندان ایشان محسن نیکوکارست در عمل خود با ایمان
و طاعت وظالم لنفسه و ستمکارست بر نفس خود بکفر و معصیت مبین آشکارا
ستم او یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار ولقد
مننا و هر آینه ما منت نهادیم علی موسی وهرون بر موسی و هارون بنعمت نبوت
ونجیناهما و برهانیدیم ایشان را وقومهما و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل
را من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذاء و آزار ایشان
ونصرناهم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فکانوا پس بودند هم الغالبین
ایشان غلبه کنندگان بر اعادی وآتیناهما و دادیم موسی و هارون را
الکتاب المستبین کتابی پیدا و هویدا وهدیناهما و راه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم
راه راست رساننده بمقصود وترکنا علیهما و باقی گذاشتیم بر هر دو ثناء
نیکو فی الآخرین در میان امتان بازپسین یا اثر باقی گذاشتیم این بود که میگویند
سلام علی موسی وهرون سلام بر موسی و هارون یا ما میگوییم که سلام بر هر دو
انا کذلک بدرستی ما همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انهما
بدرستی که موسی و هارون من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ما اند وان

الیاس و بدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن یسی بن عیصا بن العیزار بن هارون علیهم
لمن المرسلین از جمله فرستاده شدگانست بدعوت خلق اذ قال یاد کن آنرا که گفت لقومه
مر گروه خود را الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی اتدعون آیا می پرستید بعلا
بعل را بخدایی و آن بتی بود بیست گز بالای او و چهار روی داشت و بک نام زمینست
از شام و چون بعل در وی بود او را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه
الیاس گفت میخوانید بعل را و تذرون و میگذارید احسن الخالقین عبادة نیکوترین
آفرینندگان را مراد از خالقین مصوّرانند الله خدای ربکم پروردگار شماست
و رب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شما پس او را پرستید و بروش که
میاید حق سبحانه الیاس را باهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول
مسلمان بود در آخر باغوای زن خود از پی بت پرست شد و الیاس علی نبینا و علیه
دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس رجوع نموده چاره تدارک خلل
خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان می باید آورد و بیکانگی حق تعالی که ایشان
متامل شدند و الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیقت دین من و شما معلوم گردد
بیایید تا من خدای خود را بخوانم و شما بخوانید بتان خود را هر کدام اجابت کنند
سزای پرستش باشند ایشان برین رضا داده بتخود را بیاراسته و ستایش بسیار
کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا فرموده فی الحال باران
آمد و قوم او در انکار افزودند فکذبوه پس تکذیب کردند او را فانهم پس بدرستیکه
ایشان لمحضرون هر آینه حاضر کرده شدگانند در عذاب و همه قوم تکذیب کردند
الا عباد الله المخلصین مگر بندگان خدا پاک کرده شدگان از شایبه شرک و نفاق
آورده اند که الیاس ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را
از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رود و هر چه
بر وظاهر گردد بران سوار شود الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت و صورت
شیری یا اسپی از آتش پیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت
و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع از وی سلب
کرد و با فرشتگان به پرواز در آمد و در صفت او گفته اند که هم انسی است و هم ملکی

هم ارضی و هم سماوی و او موکلست بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها و در عرفات بایکدیگر ملاقات
میکنند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار میفرمایند جمعی از صلحاء امت ایشانرا
می بینند و ترکنا علیه و بگذاشتیم بر الیاس فی الآخرین در میان پسینیان ثنا و درود فراوان
یا آن گذاشتیم که گویند سلام علی ال یاسین سلام بر قوم الیاس و گفته اند الیاسین هم نام اوست
چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین
جزا میدهیم نیکوکارانرا انه بدرستی که الیاس من عبادنا المؤمنین از بندگان گرویده ماست ایمان
اسمیست جامع مر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی خاص از برای اهل اختصاص
سو اگر بنده خویش خوانی مرا به از ملک هر دو جهانی مرا شهانی که با بخت فرخنده اند همه
بندگانت را بنده اند و ان لوطا لمن المرسلین و بدرستی که لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است
اذ نجیناه یاد کن چون نجات دادیم او را واهله اجمعین و همه اهل بیت او را الا عجوزا
مگر پیره زنی که زن او بود چه او فرا گرفت فی الغابرین در باز ماندگان بعذاب و با لوط علیه السلام بیرون نیامد
نکرد ثم دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگرانرا از قوم وی و دیار ایشان از زیر و زبر ساختیم
و انکم لتمرون و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید علیهم بر منازل ایشان
و فی که بتجارت شام میروید مصبحین در حالتی که داخلید در صباح و باللیل و بشب
یعنی بر منازل ایشان کذر دارید روز و شب افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و اندیشه
نمی نمایند که عاقبت مکذبان چون بهلاکت نمیکشد و ان یونس و بدرستی که یونس بن متی
لمن المرسلین از جمله فرستادگانست او را حق سبحانه باهل نینوی از بلاد موصل فرستاد
و چنانچه در سوره یونس گذشت قوم تکذیب او کردند و وی عذاب طلبید و از میان قوم بیرون
رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد یونس علیه السلام
ازین حال خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید بنا بر اندیشه
آنکه مردم او را بکذب نسبت ندهند روی بجانب دریا نهاد اذ ابق یاد کن آنرا که گریخت
یونس از مردم خود الی الفلک المشحون بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع آورده اند
که چون یونس بکنار دریا رسید قومی آنجا کشتی بر آب افکنده سوار میشدند یونس نیز
با ایشان در کشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند
بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس گفت که بنده گریخته منم

اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزاد مردی و صلاحیت از بشرهٔ تو لایح است
یونس مبالغه کرد که گریخته منم و داب آن قوم چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند
تا کشتی روان میشد چون یونس سخن در آن باب بسر حد اطناب رسانید و قوم نمی شنیدند فرمود
که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس
از قرعه بر افتادگان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشتند قصد
کردند که بدریا افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخرین دریا باشد تا پیش کشتی آمد
دهن باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند ماهی آنجا بدید آمد یونس گلیم در سر کشید و خود را
در بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او ملامت کننده بود نفس
خود را که چرا از قوم گریخته فرمان رسید بدان ماهی که من او را طعمهٔ تو نساخته ام بلکه درون
ترا زندان او کرده ام باید که ترکیب او را هم نریزد ماهی در نگاهداشت او همان حال
که ما در ان با فرزند باشد رعایت مینمود و سر از آب بر آورده میرفت و یونس در درون
او نفس میزد سه روز یا هفت روز و اشهر انست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی
بود و آن ماهی مستغرق در بار بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را صافی و نازک ساخته بود
چون آبگینه تا یونس عجایب و غرایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق اشتغال
داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح گویندگان در شکم
ماهی و میگفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا آنکه آنست که او
پیش از آنکه بشکم ماهی رود از ذاکران و نمازگزاران بود لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی
فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که بر انگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر
روزگار او رسیده زود رهائی داد فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را
فرمان دادیم تا او را از درون بیرون آورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمین هامون یعنی
صحرایی که در وی درخت و گیاه و پناه و کومی نبود او را در چنین موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ
و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا
و برویانیدیم عَلَيْهِ بر زبر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگهای خود او را
سایه کرد در زاد المسیر فرموده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد او نگردد و چون
حق سبحانه او را بدرخت بپوشید از آفت زباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بز کوهی

را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهن یونس می‌نهاد تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت
وی بقرار اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم او را دیگر بار إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی
صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ یا زیاده بر بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسید
یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال او بیرون آمدند فَآمَنُوا
پس گرویدند بیونس یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری
دادیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام اجل ایشان و بعد از آنکه متقاضی اجل با استرداد
ودیعت روح متوجه گردد بمدافعت ابطال منع او میتسر ست و نه ببذل اموال دفع
او متصور سه روزی که اجل دست گشاید بستیز ورنه هلاک بکشد خنجر تیز
نه وقت جدل بود نه هنگام حیل نی روی مقاومت نه یارای گریز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس
از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه
قسمت سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را
پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریده ایم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ
و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن تا مر ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ
از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ میگویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای در یعنی او را فرزند
وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان در انتساب والدیت بخدای لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغ
گویانند أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا بر گزید خدای دختران را که مکروه طباع شما اند عَلَى الْبَنِينَ
بر پسران که مادهٔ افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را در این قسمت
كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای از آنچه برای خود
نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه
و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و مثل او می شاید و حضرت رب العزة از مثل
و شبه مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست درین سخن که ملایکه بنات الله اند سُلْطَانٌ
مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرو آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ
پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی
خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهرت کرده
و برخی از سروات ایشان اختیار فرموده و ملایکه از ایشان متولد شده اند یا مجوس

برآن بودند که خدای و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوا و ساختند
بَيْنَهُ میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیوانه ایشانست نَسَبًا خویشی و نسبتی
وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت إِنَّهُمْ ایشان
یعنی قایلان این سخن با هم ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب جمعی
بر آنند که مراد از جن ملایکه اند چه هرچه از دیده پوشیده باشد عرب آن را جن خوانند
و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبی ساختند یعنی گفتند دختران ویند و ملایکه میدانند
که ایشان را برای سؤال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار ایشان را خواهند پرسید
و ایشان جواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا سبق ذکر یافت
سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت
قرابت و ولادة بوی و بین آن دیست اولا از مقابله کفار و اشعار و بعد ایشان خدا این
نوع وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک شدگان از لوث شکوک
و شبهات که ایشان بسزا ستایش او مینمایند فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ
و آنچه می پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ نیستید همه شما عَلَيْهِ بر آنچه می پرستید بِفَاتِنِينَ
گمراه کنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکسی که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده بدوزخ
است یعنی علم ازلی تعلق گرفته بدانکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول
آنها که ملایکه پرست بودند ذکر اعتراف ملایکه بعبودیت میکند که ایشان میگویند
وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچکس إِلَّا لَهُ مگر آنکه مر او راست مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامی است در
خدمت و عبادت دانسته شده و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ
ابو بکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات سنیه است چون خوف و رجا و محبت و صفا
که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن
متمکن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستی که ما صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف
ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خداوند را و تنزیه
کنند از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام جبرئیل
و مؤمنان است که میگویند هر یک از ما فردا مقامی معلوم دایم در بهشت و امروز
در صف ایستاده ایم بنماز و بیادگی یاد کنندگان مر خدای را و تاکیدات این جمله

بان ولام و توسیط فصل دلیلست بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شایبه قصور
و فتور خواه بنسبت ملایکه کرام و خواه بنسبت سید انام علیه الصلوة والسلام و یاران
اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان العلام وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران
قریش که قبل از مبعث لَيَقُولُونَ میگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا ذکری
یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را
نیز کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی لَكُنَّا هر آینه می بودیم ما عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ
بندگان خدای پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف
کتب سماویست فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانند
عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است وَلَقَدْ سَبَقَتْ هر آینه پیشی گرفته است
كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعده نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ برای بندگان فرستاده
شده یعنی پیغمبران محکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال کتب الله لاغلبن
انا و رسلی إِنَّهُمْ بدرستی که پیغمبران لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشان اند یاری
داده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکرها یعنی متابعان انبیا لَهُمُ الْغَالِبُونَ
هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان
بر سبیل ندرتست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد از ایشان حَتَّى حِينٍ
تا هنگام امر بقتال یا زمان وعده نصرت که بدر بدست یا روز فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ
و ببین حال ایشان را در آن روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینند ایشان
در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف
یبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد بود آیت آمد که أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما
يَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود
آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ به پیشگاه منزل ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ پس بد باشد
صباح بیم کرده شدگان آورده که در میان عرب قتل و غارت بسیار بوده هر لشکر که قصد
قبیله داشتندی شب همه شب راه پیموده وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی
ایشان در آمدندی و دست بقتل و غارت و اسر و تاراج بگشاده قوم را مستاصل
ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام

نماند و هرچند در وقت دیگر وقوع یافته بمان صباح گفتندی در این آیه تشبیه

کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و بدغارتی بر ایشان واقع خواهد

شد که آن عذاب استیصال است و مرویست که در آن صباح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بزمین خیبر رسید و قلاع و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا

نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس چون جناب دیگر بار بجهة تاکید میفرماید که وتول

و دیگر بار روی بگردان ای محمد و اعراض کن عنهم از ایشان حتی حین تا وقتی که آیة السیف

نازل شود وابصر و ببین عذاب را که بدیشان فرود آید فسوف یبصرون پس زود بود

که ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سبحان ربک پاکست پروردگار تو رب العزة

خداوند غلبه و قوت عما یصفون از آنچه وصف میکنند مشرکان وسلام علی

المرسلین و سلام بر فرستادگان والحمد لله و همه ستایشها مر خدایرا رب العالمین

که پروردگار عالمیانست درین آیه بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید داده و امام محیی السنة

رحمه در معالم التنزیل باسناد خود از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نقل میکند

که هر که دوست میدارد که بپیمایند مزد ثواب را به پیمانه بزرگتر باید که آخر کلام او از

مجلس او این آیه باشد سورة ص بسم الله الرحمن الرحیم

ص ابوذر و قطرب رحمهما الله بر آنند که حروف مقطعه جهة تسکیت کفارست

که هر وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در نماز و غیر آن قرآن بجهة تلاوت

فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست کوفتندی تا آنحضرت در غلط افتد

حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع متامل و متفکر شده از تغلیط

باز میماندند و درین حروف بخصوص صه گفته اند که نام خدایست یا اسم قرآن یا علم سورة

یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارت است بصدق الله یا صدق محمد

و در احقاف فرموده که اسم محمد است مرتضی رض فرمود که نام بحریست در آسمان صاحب

لباب فرموده که آن بحریست که عرش خدای بر وست یا دریایست که حق تعالی بدان مردگانرا

زنده کرداند امام قشیری رحمه آورده که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سیم گفته

که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که بصورت محمد صلی الله علیه وسلم

و در بحر الحقایق گوید قسم بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صوفیت او تا ابد و بصاد

صانعیت او ما بینهما والقرآن و بحق قرآن ذی الذکر خداوند شرف و عظمت

و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این کار نه آنست که کفار بندارند بل

الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویده اند از دنسای قریش فی عزة در سرکشی اند از قبول

حق وشقاق در مخالفت خدای و عداوت رسول کم اهلکنا چندی که هلاک

کردیم من قبلهم پیش از کفار مکه من قرن از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهة تکبر

و شقاق ایشان فنادوا پس ندا کردند و آواز بلند بر داشتند تا کسی ایشانرا بفریاد رسد

ولات حین مناص و نیست آن هنگام هنگام رجوع بگریزگاه در معالم فرموده که عادت

کفار مکه آن بود چون در کارزار کار بر ایشان زار شدی گفتندی مناص مناص

یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص

خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود وعجبوا و شگفت داشتند کفار از

ان جاءهم از آنکه آمد بدیشان منذر بیم کننده منهم از جنس ایشان یعنی

بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان هذا

این مرد ساحر جادوست در آنچه از خوارق عادت بما مینماید کذاب دروغ گویست

در دعوی نبوت یا در اسناد قرآن بخدای چه تیره رایند که انوار لمعات حجرا از تابش

امتیاز نکنند و چه بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد

کشته طالع آفتابی اینچنین عالم فروز • دیدهٔ خفاش را یک ذره از وی نور نه

از شعاع روی روشن روی گیتی مستنیر • تیره کی شب هنوز از دیدهٔ او دور نه

آورده اند که بعد از سلام حمزه و عمر رض اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابی

طالب آمده گفتند ای عبد مناف تو بزرگ و مهتر مایی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده

خود حکم فرمایی که یکی از سفهای قوم را می فریبد و دین محدث و آیین مجدد خود را

بر ایشان جلوه میدهد سنگ تفرقه در مجمع ما افکنده است و نزدیک بدان رسیده که دست

تدارک از اطفاء این نایره عاجز آید ابو طالب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشانرا از تو مدعاییست یکبارگی طریق

انحراف مورز و در تمنای ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش

مطلوب شما از من چه چیز است گفتند که دست از نقص دین ما بداری و

الهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم ان
شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم
کمر فرمان برداری شما بر بندند گفتند آن کلمه کدام است سید عالم صلعم فرمود که قولوا
لا اله الا الله بیکبار اشراف قریش از ان حضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند اجعل
الالهة آیا گردانید محمد خدایان را الها واحدا خدای یگانه و یکتا ان هذا بدرستی
که یگانگی خدای لشیء عجاب چیزیست نیک شگفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم
کار یک شهر مکه را راست نمی توانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون
سازد وانطلق الملأ منهم و بشتاب برفتند از خانه ابو طالب بزرگان قوم
از جماعه قریش و یکدیگر را میگفتند ان امشوا آنکه بروید واصبروا و شکیبائی
ورزید علی الهتکم بر پرستش خدایان خود ان هذا بدرستی که مخالفت محمد با ما
لشیء یراد چیزیست که خواسته اند یعنی از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا
ترفع و استعلا که مدعا محمد است چیزیست که خواسته میشود یعنی آن وحدانیت خدای
همه کس میخواهد که مترفع و مستعلی بود ما سمعنا بهذا نشنوده ایم این که او میگوید
از وحدانیت خدای فی الملة الاخرة در ملت بازپسین که دریافته ایم پدران خود را
بران یا در ملت عیسی عم که آخرین ملل است چه ایشان بتثلیث قایلند نه بتوحید ان هذا
نیست این توحید که او میگوید الا اختلاق مگر بافتنی از نزد وی یعنی دروغیست که خود
می بافد ءانزل علیه الذکر آیا فرو فرستاده اند بوی قران را من بیننا از میان ما یعنی
چرا از جماعت ما بوی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم از ان محروم باشند و ایشان
این سخن از روی حسد گفتند بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند من ذکری از وحی
من بل لما یذوقوا بلکه نچشیده اند عذاب عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان
زایل گردد و دانند که هر چه پیغمبر من بطریق وحی ادا کرد حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب
بیشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد ام عندهم آیا نزدیک ایشانست
خزاین رحمة ربک خزینهای نعمت پروردگار تو العزیز پیروزمند که غالب که
مغلوب نگردد الوهاب بخشنده که هر چه بخشد بمستحقان بخشد یعنی مفاتیح نبوت
بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید خود دهند بلکه عطیه

از حضرت عزت که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد و چون زمام مستحقان
هرچه خواهد هر کرا خواهد دهد دیگرانرا این تصرف که رسد اختیار این تصرفها
ام لهم یا مر ایشانراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین وما
بینهما و آنچه میان ایشانست و اگر ایشان مالک این ملکند فلیرتقوا پس باید که
بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان بر آسمانها میروند در اسباب که مراد اسباب
آنست که ملایکه در وقت صعود بر فلک بالجنحه خود بران اعتماد نموده طیران میکنند
الحاصل سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و بر عرش قرار گیرند و بتدبیر امور عالم
اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند باز دارند و بهر که خواهند بدهند و این سخن
غایت تحکم است جند ما ایشان لشکری اند و چه لشکری هنالک آنجا است
بمصارع ایشان در بدر مهزوم لشکر شکسته شده من الاحزاب از گروههاء
که لشکر میکشند و با رسل جنگ میکرده اند یکی از دلایل اعجاز قران اینست که خدای خبر
داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند شد و چنان
بود کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح مر ویرا عم
وعاد و قوم عاد مر هود را عم وفرعون و فرعون موسی را عم ذو الاوتاد خداوند
میخها صفت فرعون است و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرده ملک او را بخیمه که اطنابه
آن باوتاد استحکام باید و گویند مراد میخهاست که مومنانرا بدان تعذیب مینمود وثمود
و تکذیب کرده اند ثمود صالح را عم و در نکت و عیون آورده که تکذیب قوم صالح عم
مر او را در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند
و چون وی وفات کرد همه مرتد گشتند حق سبحانه باز او را زنده گردانید بایشان فرستاد
و در این نوبت نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند
و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند وقوم لوط و گروه لوط مر ورا
عم واصحاب الایکة و اهل بیشه شعیب را عم اولئک الاحزاب آن گروه اند حزبهای
مکذبان و چند مهزوم قریش نیز ایشان خواهند شد ان کل نبود هیچ یک
از ایشان الا کذب الرسل مگر که تکذیب کردند فرستادگان را فحق عقاب پس سزاوار شد
عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بدیشان وما ینظر و نمی نگرند و انتظار

نمی بیند هؤلاء این گروه انقوم ترا الا صیحة واحدة مگر یک صیحه را که نفخهٔ اولست ما لها
من فواق هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آنرا رد کند و باز گرداند وقالوا ربنا گفتند
معاندان قریش چون نضر بن حارث و احزاب او که ای پروردگار ما عجل لنا
بشتاب ده ما را قطنا بهرهٔ ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند یا اندروی
تعجیل بده ما را صحیفهٔ اعمال ما تا در آن نگریم قبل یوم الحساب پیش از روز شمار این
استعجال اندروی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلعم ملول میشد
حق سبحانه فرمود که اصبر شکیبائی کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند این حکم منسوخست
بآیت السیف واذکر عبدنا داود و یاد کن بندهٔ ما داود را علیه السلام ذا الأید خداوند قوة
در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمهٔ از شبها بطاعت میگذرانید
و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد انه اواب بدرستی که باز گردنده بود
بما انا سخرنا الجبال بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه السلام هر جا که میخواست میرفتند
معه یسبحن با او تسبیح میکردند بالعشی بشبانگاه والإشراق و بوقت بر آمدن آفتاب
صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگر چه بر عقلها پوشیده است
از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بسیار قطرهٔ باران
آب از وی میچکید ساعتی توقف نمود و متأمل در آن نگریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی
خدا چندین سالست که خدای مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی
مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعاء او بعز اجابت پیوست و مژدهٔ امان بدان
سنگ رسیدند ولی بعد از مدتی دیگر باره بدانجا رسید و همان سنگ را دید که از نوبت اول
بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از چیست جواب داد
که اول میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ادلبرین درگاه
جز گریه کاری نیست شیخ الاسلام فرمود که در سر گریه دو رود در از نداتم که از حسرت
کریم یا از ناز سو انسنگ گریه بین و کوه کان ترشحاست و نکوه نالیدن و چیند ارکان
والطیر و مسخر کردیم مر داود را مرغان محشورة جمع کرده شده نزد وی و صف زده
بالای سر وی کل هر یکی از کوهها و مرغان له مر داود را اواب مطیع بودند

یا باز گرداننده آواز خود را با وی بتسبیح وشددنا ومحکم کردیم ملکه پادشاهی
وی را بدعاء مظلومان یا بوزراء نصیحت کننده تا کوتاه کردن دست ظلمه از رعیت
یا بالقاء رعب وی در دل اعادی یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری
لشکرها بکثرت پاسبانان چه هر شبی سی و شش هزار مرد بر در خانهٔ وی میداشتند
امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام او بدان بود که حق سبحانه از آسمان سلسله فرستاد
و آن سلسله بالای محکمهٔ داود علیه السلام بایستادی خصمین هر کدام بحق بودندی
دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر را از آن قادر نبودی وآتیناه الحکمة
و دادیم داود را حکمت یعنی تمام علم و کمال العمل وفصل الخطاب و کلامی پاکیزه که مخاطب
مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه نه اشباع ممل و اختصار مخل
مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که البینة علی المدعی
والیمین علی من انکر و بحقیقت کلام مخصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود
و بباید دانست که در قصهٔ داود علی نبینا و علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیارست
و بعضی مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن
ابا میکند آنچه بصحت اقرب مینماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک
بآن رسیده که با وی عقد کنند اولیاء زن را با وی خدشه افتاد و بوی نزدادند
و حضرت داود علیه السلام خطبه فرمود و بعاونده زن بود آن زن را بخواست زن دادالسر
آورده که عتاب الهی با وی برای آن بود که بعد از خطبهٔ اوریا وی را خطبه کرده و
معاتبه در قرآن بدین وجه است که وهل أتيك و آیا آمد بتو نبؤ الخصم خبر گروهی
که خصومت کردند در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم
نزد داود علیه السلام آمدند و با ایشان یک جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت
فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی
بمهمات خاصهٔ خود اشتغال نمودی و روز عبادت بالای خانه برآمدی و پاسبانان
بحوالی آن ایستاده مردم را اندر آمدن بوی منع کردندی ملائکه آن روز
بصورت انسان بخانهٔ داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانهٔ وی بالا رفتند چنانچه
میفرماید اذ تسوروا المحراب یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی اذ دخلوا

چون در آمدند علی داود بر داود عم و ایشان را دید ففزع پس بترسید منهم
از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند قالوا لا تخف گفتند مترس ای داود
خصمان ما دو کس و هیم خصم یکدیگر بغی بعضنا ستم کرده اند برخی از ما علی بعض
بر برخی دیگر فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما بالحق براستی ولا تشطط و جور مکن
در حکم خود واهدنا و راه نمای ما را الی سواء الصراط براه میانه که آن عدلست و راستی
داود عم فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده با داود گفت ان هذا
بدرستی که این مرد اخی برادر منست در دین و صحبت له تسع وتسعون نعجة مر ورا نود
و نه میش است ولی و مرا نعجة واحدة یک میش فقال پس گفت اکفلنیها آن را نصیب
من گردان و تملیک من کردان وعزنی و غلبه کرد بر من فی الخطاب در سخن گفتن
و نگذاشت که تعلل کنم در آن قال گفت داود عم که اگر حال برین منوالست لقد ظلمک
بخدای ستم کرده است بر تو بسؤال نعجتک بخواستن میش تو و جمع کردن آن الی
نعاجه با میشها خود وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الخلطاء از شرکا که مالها بهم
خلط میکنند لیبغی هر آینه ستم میکنند بعضهم علی بعض برخی از ایشان بر برخی و زیاده
از حق خود میطلبند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند
علمای ستوده وقلیل ما هم و اندک اند ایشان در میان شریکان چون داود عم این
سخن گفت ایشان برخاستند و از نظر وی غایب شدند داود عم در تامل افتاد وظن
داود و گمان برد داود انما فتناه که ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه
گردد داود بر آن فاستغفر ربه پس طلب آمرزش کرد ربه از پروردگار خود وخر راکعا
و بیفتاد در روی در حالتی که سجده کننده بود واناب و باز گشت بخدای این سجده
نزد امام اعظم رح سجده عظیمت و میگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر
نماز و نزد امام شافعی از عزایم نیست و از امام احمد رح درین سجده دو روایتست
و این سجده دهم است بقول امام اعظم رح و در فتوحات مکیه این را سجده انابت
گفته فرموده و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی خصوص الاواب لان داود عم
سجدها شکرا فغفرنا پس بیامرزیدیم له مر داود را ذلک آنچه از و استغفار
کرده بود وان له و بدرستی که مر او را عندنا نزدیک ما لزلفی قربتست بعد از مغفرت

وحسن مآب و نیکی باز گشت در بهشت و گفتیم مر وی را که یا داود انا جعلناک ای داود ما ترا
خلیفة فی الارض خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت در روی زمین بتو ارزانی
داشتیم یا ترا خلف انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان
مردمان بالحق براستی ولا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را
فیضلک که گمراه گرداند ترا عن سبیل الله از راه خدای ان الذین یضلون بدرستی
آنانکه گمراه میشوند و دور می مانند عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دلایلی که برای
حق نصب کرده است لهم مر ایشانراست عذاب شدید عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه
فراموش کرده اند یوم الحساب روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته اند در فواید
السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاریست و نیز باری چه گران باریست که حضرت داود
علی نبینا وعم با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت بتحمل اعباء چنین امری مامور
گردد و بخطب اثقال چنین خطابی مخاطب میشود که فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان
حکم بطریق معدلت و نصفت کن و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جاده
حق نه نه بر طریق باطل و متابعت هوای نفس بر مشایعت مراد خویش اختیار مکن که ترا
از مسالک مرضی الله گمراه گرداند در سلسلة الذهب میفرماید که
نص قرآن شنو که حق فرمود ° در مقام خطاب با داود ° که ترا از ره خلیفگی دادیم
سوی خلق جهان فرستادیم ° تا دهی ملک را ز عدل اساس ° حکم رانی بعدل بین الناس °
هر که رانی ز عدل دستورست ° از مقام خلیفگی دورست ° آنکه بیدستم زد بنو سبق
عقل چون خواندش خلیفه حق ° وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم ما آسمان و زمین را
وما بینهما و آنچه میان ارض و سماست باطلا آفریدن باطل یعنی ایشان را بعبث نیافریده ایم
بلکه برای استدلال کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله ذلک آنکه آفریدن اینها بی
حکمتی باشد ظن الذین کفروا گمان آنانست که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند فویل
پس وای للذین کفروا مر آنانرا که نگرویدند و بدین نوع گمان بردند من النار از آتش
دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنانرا گفتند که ما در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما
عطا خواهند داد آیت آمد که ام نجعل الذین آمنوا مگر گردانیم
آنانرا که گرویدند وعملوا الصالحات و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا کالمفسدین

فی الارض مانند تباهکاران در زمین یعنی کافران ام نجعل المتقین یا میگردانیم پرهیزکاران را
کالفجار مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمیگردانیم کتاب این کتابیست یعنی قرآن انزلناه
فرو فرستاده ایم الیک بسوی تو مبارک برکت داده و بسیار خیر لیدبروا تا اندیشه
کنند آیاته در آیتهاء آن کتاب و تفکر نمایند در معانیء حقایق آن ولیتذکر و تا پند
پذیر شوند اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه ووهبنا لداود و بخشیدیم
مر داود را عم سلیمان یعنی فرزندی که آن سلیمانست عم نعم العبد نیکو بنده بود سلیمان
انه اواب بدرستی که او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال آورده اند که سلیمان علی
نبینا و علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسپ از ایشان گرفت
و گویند داود عم با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ گرفت و میراث بسلیمان رسید
و در معالم گوید اسپان دریائی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان آورده بودند
و بهر تقدیر سلیمان خواست که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول
شدند و سلیمان بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت باز ماند و همه را قربان
کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ عرض یاد کن چون عرض کرده شدند علیه بر سلیمان
علی نبینا و عم بالعشی بآخر روز الصافنات اسپان ایستاده بر سه پای و بر کنارهء سم
از قایمه چهارم و این صفتی پسندیده است در اسپ الجیاد اسپان تیزرو و او بنظارهء آن
مشغول شد تا ورد او فوت گشت فقال انی احببت پس گفت بدرستی که بر گزیدم حب
الخیر دوستی مال یعنی اسپان بحدی که باز ماندم عن ذکر ربی از یاد پروردگار خود
یعنی وردی که در طرف آخر روز داشتیم حتی توارت تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بالحجاب
بپردهء شب و گفته اند حجاب کوه سبزیست محیط بکرهء زمین ردوها باز گردانید اسپان را
علی بر من و چون باز گردانیدند فطفق پس در ایستاد و میسود شمشیر را مسحا سودنی
بالسوق بساقهای اسپان یعنی پی میکرد ایشان را والاعناق و بگردنهاء ایشان یعنی می برید
سرهاء ایشان را و در آن زمان گوشت اسپ حلال بود و آن را در راه خدای برای قربان
ذبح میکردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز است که از سلیمان بسبب مطالعه
اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان عم باذن خدای ملایکه را که موکل بودند
بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید و بموضع وقت عصر آوردند تا وی

آن را ادا کرد و آنکه آفتاب بدعاء حضرت پیغمبر صلعم در صهباء خیبر بعد از غروب
باز گشت و بجاء عصر آمد تا علی رض نماز گزارد نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی
رح در شرح آثار خویش فرمود روات این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح نقل
کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوتست
و کرد عوتش گرفته گریبان آفتاب . بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان . که قرص [illegible]
را بسر کوه و خوان چرخ . دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان . آورده اند که حق سبحانه
سلیمان را علی نبینا و عم پسری ارزانی فرمود جماعه دیوان از ترس آنکه او نیز چون
پدر ایشان را بعوز تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان عم خبر یافته
او را بسحاب سپرد تا بر ضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر
بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان عم افکندند چنانچه حق سبحانه خبر داد که ولقد
فتنا سلیمان بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را والقینا
و انداختیم علی کرسیه بر تخت او جسدا بسر او را جسدی بی روح سلیمان عم
از آنچه کرده بود نادم شد ثم اناب پس باز گشت بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل
بر غیر خدای نباید کرد و در لباب آورده که سلیمان عم بیمار شد بمثابهء که از غایت
ضعف بدنی بی روح مینمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل نپذیرد
پس باز گشت بصحت و مشهور آنست که بواسطهء ترک ادبی انگشتری مملکت وی بدست
صخر جنی افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان عم نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان
آمد و بمملکت باز گشت و اندوی نیان بدعاء اشتغال نموده قال گفت رب اغفر لی ای
پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شد وهب لی و ببخش مرا ملکا لا ینبغی
پادشاهی که نسزد و نشاید لاحد مر یکی را من بعدی پس از من تا چنین ملکی معجز من
بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در نجی فرمود که مرا ملکی ده مخصوص تا دیگری
سوی طلب آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت جز بقوت نبوت از
فتنه ایمن نتوان بود انک انت الوهاب بدرستی که تو بخشندهء و هرچه خواهی
هر که خواهی دهی امام قشیری رح گفته که سلیمان عم باعلام الهی دانسته بود که حضرت
پیغمبر صلعم بممالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن برین دعا اجابت نمود طلب

است که صاحب فتوحات قدس سره گوید مراد سلیمان عم آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل
کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت صلعم آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکورست
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که عفریتی ناگاه بر من در آمد تا نماز من بر من
قطع کند خدای مرا قوت داد و ممکن کردانید از و تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای
مسجد ببندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعاء سلیمان را عم که وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و نا امید باز گشت فسخرنا پس رام کردانیدیم له الریح
مر سلیمان را باد نافرمان وی برد تجری بر رود بامره بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث
اصاب هر جا قصد کرده باشد والشیاطین و مسخر کردیم مر ورا دیوان کل بناء هر بنا کننده
در بنا برای وی عمارتها سازند وغواص و غوص نماینده در بحر با جهت وی استخراج
جواهر کنند وآخرین و دیگر رام ساختیم مر ورا دیوان دیگر مقرنین با هم بسته فی
الاصفاد در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودند برای وی کار کردندی و جمع
را که مرده بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم وی را که هذا این
ملکی بتو دادیم عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن پس منت نه هر که خواهی و او را از آن
محفوظ کردان او امسک یا باز دار عطاء خود را از هر که خواهی بغیر حساب بی در س
و امساک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تست و برای محاسب نخواهی بود وان له
و بدرستی که سلیمان را عندنا نزدیک ما لزلفی قربیست بقبول طاعت او باد در آخرت
از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته وحسن
مآب و مر او راست نیکویی باز گشت یعنی درجات جنات واذکر عبدنا ایوب و یاد کن
بنده ما ایوب را اذ نادی چون بخواند ربه آفریدگار خود را انی با آنکه من مسنی
الشیطان بنصب مس میکند شیطان یعنی میرساند بمن رنج وعذاب و الم و نقصان
بود که ابلیس شماتت میکرد و مر ایوب را علی نبینا و عم سرزنش مینمود که چه کردی
که حق سبحانه فواید نعم از تو باز گرفت و شداید الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه
میکرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند و برخی از وجوه شکایت
ایوب عم در سوره انبیا مذکور شده القصه حق سبحانه دعاء او را اجابت فرموده
جبرئیل عم بر نزد وی فرستاد جبرئیل بیامد و مر او را گفت ارکض برجلک بزن پای

خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه از تحت قدوم او
جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل فرمود که هذا مغتسل این چشمه گرم جای غسل
کردن است یا آبیست که بدان غسل کنند و این چشمه دیگر بارد وشراب آب سرد است و آشامیدنی
پس ایوب عم در آن چشمه جای غسل فرموده جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه
سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود وقت خوردن سرد بودی
و بوقت غسل کردن گرم ووهبنا له و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم اهله کسان
او را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم ومثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر
آن شد که بودند رحمة منا برای بخششی که فایض شد از ما وذکری و برای پند گرفتن
لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار فرج کشند بصبر و پناه
بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج و نظامی
کلید صبر کسی را که باشد الله دست . هر آینه در گنج مراد بگشاید . بشام تیره محنت بسان
که دم بدم سحر از پرده روی بنماید . آورده اند که در زمان مرض ایوب عم زوجه
او رحمه نامی رفته بود و دیر ماند و ایوب سوگند خورد که او را صد چوب زند چون بشارت
صحت از افق رحمت روی نمود و ایوب عم بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند
خود راست کرداند خطاب رسید که وخذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا دسته گیاه
از چوب از خرما از حشایش خشک شده که بعدد صد باشد فاضرب به پس بزن زوجه
خود را بدان دسته گیاه ولا تحنث و حانث مشو در سوگند خود انا وجدناه بدرستی
که یافتیم ایوب را صابرا شکیبا در رنج بنفس و مال و ولد که بوی رسید نعم العبد نیکو
بنده ایست ایوب انه اواب بدرستی که رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود واذکر
عبادنا و یاد کن بندگان ما را ابراهیم ابراهیم خلیل الرحمن را واسحاق و پسر وی اسحاق
را ویعقوب و نبیره وی یعقوب را اولی الایدی خداوندان دستها والابصار
و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت
ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصارست یا مراد ایدی قوتست
در طاعت و از ابصار بصیرت در دین انا اخلصناهم بدرستی که ما خالص کردانیدیم
ایشان را بخالصة بخصلتی پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن

ذکری الدار یاد کردن سرای آخرتست چه مطمح نظر انبیا جز فوز بلقاء حضرت کبریا نیست
و آن در آخرت میسر شود وانهم و بدرستی که این پیغمبران عندنا نزدیک ما لمن المصطفین
الاخیار از جمله برگزیدگان و نیکانند واذکر اسمعیل و یاد کن اسمعیل ذبیح را
والیسع و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود و عم و بآخر خلعت نبوة یافت وذا الکفل
و خداوند پایندانی را که بشر بن ایوب بود و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده
و در پناه آورده که او پسر ایوب است عم و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و جماعه
او را ذا الکفل نام نهاده و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس عم متکفل شد که با حق برین
قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وکل
و همه این نام بردگان بودند من الاخیار از نیکان خلق هذا این خبر انبیا ذکر
سبب یاد کردن است ترا که محمدی و قوم ترا وان للمتقین و بدرستی که مر پرهیزکاران را
لحسن مآب نیکو بازگشتست و بازگشت نیکو که آن جنات عدن بوستانهاء اقامتست
مفتحة در حالتی که گشاده شده باشد لهم الابواب برای ایشان درهاء آن بوستانها
متکئین و ایشان تکیه زدگان بر تختها فیها در آن باغها چنانچه متنعمان برای راحت
یدعون فیها میخوانند و میخواهند در آن بوستانها بفاکهة کثیرة میوه بسیار که تفکه
برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و تحلل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وشراب
و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وعندهم و نزدیک ایشان باشند قاصرات الطرف کوتاه چشمان
یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند اتراب همزادان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته اند تمام
زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند مجموع سی و سه ساله و بعضی بر آنند که مراد از اترابیست
که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طبع بفاضله
کشد و از مفضوله متنفر گردد هذا گویند ملیکه بهشتیان را که اینست ما توعدون
آنچه وعده داده شده بودید بآن لیوم الحساب در روز پس شمار اهل بهشت اندوهی بهجت و فرح
گویند ان هذا بدرستی که آنچه امی بینیم از نعمت لرزقنا هر اینه روزی ماست که حضرت
رزاق بی منت بما ارزانی داشته ماله نیست این را من نفاد هیچ گونه انقطاعی
هذا اینست آنچه بهشتیان را باشد وان للطاغین و بدرستی که مر نافرمانان راست
یعنی کافران راست لشر مآب بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جهنم دوزخست یصلونها

در آیند در آن فبئس المهاد پس بد آرامگاهیست دوزخ هذا عذاب اینست
فلیذوقوه پس باید که بچشند آن را حمیم آن آب گرمست در نهایت حرارت که چون بلب
لب رسد روی را بسوزد و چون بحلق رسد روده ها پاره شود وغساق و زردابی
که در دوزخیان را به برودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق
چیزی گنده را گویند بلغت ترک و مراد لعابیست که از گوشت و پوست دوزخیان
و از فرج زانیان سیلان میکند آن را جمع کرده بدیشان میخورانند وآخر و ایشان را
عذابی دیگرست من شکله مثل این عذاب که مذکور شد ازواج نوعهاء یعنی
این عذاب گوناگون است اما همه متشابه یکدیگرند در تعذیب و ایلام آورده اند
که چون رؤساء کفار بدوزخ در آیند تبعه ایشان نیز با ایشان در آیند و ملایکه
رؤسا را گویند هذا فوج این گروه مقتحم معکم در آمدگانند در دوزخ برنج
و سختی با شما ایشان گویند لا مرحبا بهم هیچ مرحبا مباد ایشان را انهم بدرستی
که ایشان صالوا النار در آمدگانند باتش بتبوی عملهاء خود چنانچه ما در آمده ایم
مرحبا کلمه ایست که برای اکرام میهمان میگویند رؤساء متابعان خود را نفرین
کنند به لا مرحبا و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قالوا گویند بل انتم
بلکه شما لا مرحبا بکم مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید انتم قدمتموه
شما فرا پیش داشتید موجبات عذاب را لنا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب
اضلال شما بدوزخ در آمدیم فبئس القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ آنگاه
تابعان دیگر باره قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من قدم لنا هر که فرا پیش داشت
برای ما هذا این کفر و ضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فزده پس زیاده کن
او را عذابا ضعفا عذاب دوباره فی النار در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد
آن را دو چندان کن گفته اند حیات و عقارب دوزخ را بر ایشان گمارند وقالوا
و گویند صنادید قریش در دوزخ ما لنا چیست ما را که امروز لا نری نمی بینیم
رجالا کنا نعدهم مردانی را که بودیم که می شمردیم ایشان را در دنیا من الاشرار
از بدان و مردودان در موضح آورده که کفار قریش چون در دوزخ نگرند
و فقراء مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نبینند گویند

أتخذناهم سخريا استفهام برای تقریرست یعنی ما ایشان را گرفتیم مسخر و بهم و با ایشان
استهزا و سخریت کردیم ایشان را بدوزخ درنیاورده اند ام زاغت یا در آورده اند و میل
کرده است عنهم الابصار از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشان را در آثار آمده
که حق سبحانه آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان
بیفزاید ان ذلک بدرستی که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لحق هر آینه راستست
و آنست تخاصم اهل النار جنگ و جدل کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان قل بگوی
مشرکان مکه را انما انا جز این نیست که من منذر بیم کننده ام و ترساننده از عذاب
خدای وما من اله و نیست هیچ خدای سزای پرستش الا الله الواحد القهار
مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد القهار
قهر کننده که بنای آمال را بقواصف آجال در هم شکند تا شرکت متوهم و کثرت اعتبار
را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل و متلاشی سازد • غیرتش غیر در جهان
نگذاشت • وحدتش بسر این و آن بر داشت • کم شود جمله ظلمت پندار • نزد انوار واحد
القهار • رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمین وما بینهما و آنچه میان
ایشان است العزیز خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الغفار آمرزگاری
که باک ندارد از آمرزیدن قل هو بگو آنچه گفتم بشما و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نبأ
عظیم چیزی بزرگست انتم شما عنه از آن معرضون روی گردانندگانید از غایت
غفلت یا نبوت من شأنی بزرگ دارد و شما از آن اعراض مینمائید آخر در نگرید که اگر من
نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی ما کان لی نبودی مرا من علم هیچ دانشی بالملأ الاعلی
بگروه برتر یعنی ملایکه اذ یختصمون آنگاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم عم
که اتجعل فیها الایه پس بر نبوت من دلیلی ازین روشن تر نیست که قصه آدم و ملایکه
بیان بر وجهی که در کتب متقدم مذکورست بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی ان یوحی
وحی کرده نمیشود الی بسوی من الا انما انا مگر آنکه جز این نیست که من نذیر مبین بیم
کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب اذ قال ربک یاد کن چون گفت پروردگار
تو للملائکة انی مر فرشتگان را که من خالق آفریننده ام بشرا آدمی را من طین از گل مراد
آدم است عم فاذا سویته پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبتر شکلی

بپردازم ونفخت فیه و بدمم در وی من روحی از روح خود حق سبحانه روح را مشرف و مکرم
ساخت بشرف اضافت بجهت طهارت و نظافت او و محصل سخن آنست که چون روح بقالب
وی در آید و زنده گردد فقعوا له پس بیفتید در افتید برای وی ساجدین سجده کنندگان
از جهت تکریم و تبجیل او فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم
اجمعون همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح در وی الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد استکبر
ترک داشت خود را و فرمان نبرد و کان و گشت بدان نافرمانی من الکافرین از ناگرویدگان
قال یا ابلیس گفت حق تعالی که ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آنکه سجده
کنی لما خلقت مر آنچیزی را که بیافریده ام بیدی بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت
خلقت آدم است بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریده ام بی توسط مادر و پدر در انوار
آورده که ذکر بیدی تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم و در بعضی تفاسیر آمده که مراد بید
قدرت و ید نعمتست و در فتوحات فرموده که قدرت و نعمت شامل اند همه موجودات را پس بدین
ماول آدم را هیچ شرفی ثابت نشود پس لابدست از آنکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف
آدم عم پس حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفتست مناسب مینماید و در
بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی که
مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف یا قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه
تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه
ملک مظهر لطف است و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت
قابلیت سجود بیت دلا شده و درین معنی گفته اند • آمد آینه جمله کون ولی • بیجلا بود تیره گرد تجلی
گشت آدم جلای این مرآت • شد عیان ذات او بجمله صفات • مظهر گشت کلی و جامع • سر ذات و صفات
از و لامع • القصه حضرت عزت با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا استکبرت
آیا تکبر کردی بی استحقاق ام کنت یا هستی من العالین از برتران که استحقاق تفوق داری
ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قال گفت انا خیر منه من بهترم از آن مخلوق پس
وجه خیریت را بیان میکند که خلقتنی من نار بیافریدی مرا از آتش و او را لطافت
و نورانیت است و خلقته و بیافریدی او را من طین از گل که در وی کثافت و ظلمانیت
و در بن قیاس خطا کرد و تتمه آن در سوره اعراف مذکورست در کشف الاسرار مذکورست

که آتش سبب فرقتست وخاک وسیلهٔ وصلت از آتش گسستن آید واز خاک پیوستن آدم که از خاک
بود پیوست تا خلعت ثم اجتبیه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرموده فاهبط منها
مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک نبودی
ابو یزید قدس سره بانگ برو زد که اگر خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز
سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی اگر خاک نبودی بوی مهر از که شنودی و آشنایی قرب
لم یزل که بودی ای خاک خوش طینت قابل داری ۔ گلهای لطیف است که در گل داری
درمخزن گنج و گنج هر نقد که بود ۔ تسلیم تو کرده اند در دل داری ۔ قال گفت حق سبحانه و تعالی
مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت او که فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان
یا از صورت ملکیه فانک رجیم به درستی که تو رانده از رحمت و دور شده از تبهٔ
کرامت وان علیک و به درستی که بر تست لعنتی راندن و خشم من الی یوم الدین
تا روز جزا قال رب گفت ابلیس که ای آفریدگار من فانظرنی پس مرا مهلت ده چون براندی
الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که از مرگ بجهد
قال فانک گفت خدای که به درستی که تو من المنظرین از مهلت داده شدگانی الی یوم
الوقت المعلوم تا روزی که در وقت معلوم است یعنی زمان نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند
قال فبعزتک گفت ابلیس که بغالبیت و قهر تو سوگند که بهر وجه توانم لاغوینهم هر آینه
گمراه گردانم اولاد آدم را اجمعین همهٔ ایشان الا عبادک مگر بندگان تو منهم
المخلصین از ایشان پاک شدگان از الواث شرک و عصیان قال گفت خدای فالحق پس
راستی و درستی از منست والحق اقول و درست و راست میگویم لاملأن جهنم
هر آینه پر سازم دوزخ را منک از تو وممن تبعک و از آنها که پی روی تو کنند
منهم از آدمیان و دیوان اجمعین همهٔ ایشان قل بگو ای محمد ما اسألکم
نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی و ادای رسالت من اجر هیچ مزدی وما انا و نیستم من
من المتکلفین از تکلف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود چیزی ظاهر کنند
که ندارند صاحب کشاف آورده که در خبر است که متکلف را سه علامة باشد یکی آنکه نزاع
کند با کسی که برتر از وست دوم خواهد که فرا گیرد آنچه یافتن او نه مقدور اوست
سیم گوید چیزی که نداند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را از

جن و انس ولتعلمن و هر آینه باشد که بدانید نبأه خبر قرآن را یعنی آنچه در وست از وعد
و وعید یا بدانید خبر محمد را صلعم و صدق سخن او معلوم کنید بعد حین بعد از هنگامی
که آن حین موتست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام سورة الزمر بسم الله الرحمن الرحیم
تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم من الله از خدای
العزیز خداوند غالب در تقدیر الحکیم دانا در تدبیر انا انزلنا به درستی که فرو فرستادیم
الیک الکتاب بسوی تو قرآن را بالحق براستی یا برای بیان و اثبات حق فاعبد الله پس پرست
خدای را مخلصا در حالتی که پاک کننده باشی له الدین برای وی پرستش خود را مخاطب حضرتست
و مراد امت که مامورند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص دارند الا لله بدانید که مر
خدای راست الدین الخالص پرستیدن پاک از شرکت یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص
باشد زیرا که منفرد است بصفات الوهیت والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه
بجز خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند ایشان را اعم است
از ملایکه و اصنام و غیر آن و میگویند ما نعبدهم نمی پرستیم ایشان را الا لیقربونا مگر برای
آنکه ما را نزدیک گردانند الی الله بخدای زلفی نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست کنند
ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی نزدیک یابیم ان الله یحکم به درستی که خدای حکم
کند خدای بینهم میان این مشرکان فی ما هم فیه در آن چیزی که ایشان در آن
یختلفون اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را پرستش میکند چون
بنی ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و بعضی شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن
و آتش را می پرستند و هر یک را مدعا آنکه معبود او حق است و ما فی باطل پس حق سبحانه روز
قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک ظاهر گرداند ان الله لا یهدی
به تحقیق که خدای توفیق هدایت ندهد من هو کاذب آنکس را که او دروغ گوی
است و میگوید الهه شفاعت خواهد کرد کفار ناسپاس که منعم حقیقی را انکار
مینماید لو اراد الله اگر خواستی که خدای ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی
چنانچه ایشان گمان می برند لاصطفی هر آینه اختیار کردی مما یخلق از آنچه می آفریند
ما یشاء آنچه خواستی از اعز اشیا از اخص و از اکمل که بهتر است نه از انقص که بنات اند
اما مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرطست پس او را فرزند نبود

سبحانه پاکست مر او را از اتخاذ ولد هو الله الواحد اوست خداي يگانه و وحدت ذاتيه
او منافي مماثلت با ما سوي القهار قهر كننده و درهم شكننده توهمات و تصورات اهل شرك
خلق السموات والارض بيافريد آسمانها و زمين را بالحق براستي نه بباطل و ببازي بلكه در آفرينش
هر يك از آن صد هزار آثار قدرت و اطوار حكمت تعبيه كرده تا دليلها و برهان اند روي اعتبار ارقام
معرفت آفريدگار بر صفحات آن دلايل مطالعه نمايند سه نوشته است بر اوراق آسمان و زمين
خطي كه فاعتبروا منه يا اولي الابصار يكور الليل در مي آرد شب را على النهار بر روز و به پرده ظلمت
آن نور اين را ميپوشد ويكور النهار و در مي آرد روز را على الليل بر شب و بشعله روشني
آن تاريكي اين را مخفي ميسازد يا در مي افزايد از شب بروز و از روز بشب وسخر الشمس والقمر
و رام كرد آفتاب را و ماهتاب را تا سير ميكنند بفرمان او وكل يجري هر يكي از ايشان ميرود
لاجل مسمى تا زمان نام برده كه منتهى دور اوست در سير هر روزه و هر ماهه و هر ساله
يا تا وقت انقطاع سير او يعني در قيامت الا هو العزيز بدانيد كه خداست غالب بر همه چيز و همه
اين نعمتها و مجموع مكونات مغلوب و مقهور او اند الغفار آمرزنده كه سلب اين نعمتها نميكند از
آدميان با وجود وقوع شرك و معصيت از ايشان خلقكم بيافريد شما را اي فرزندان آدم
من نفس واحدة از يك تن تنها كه آدم است ثم پس خبر كرد شما را آنكه جعل منها بيافريد
از وي يعني از جنس او يا از استخوان پهلوي چپ او زوجها زن او را يعني حوا و گفته اند اولا
اخراج ذريت كرد از ظهر او پس حوا را بيافريد وانزل لكم و ابداع و ايجاد كرد براي شما من الانعام
از چهارپايان ثمانية ازواج هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و ميش و بز تا از ايشان نفع
ميگيريد صاحب لباب آورده كه انعام را از بهشت بر زمين فرستاد يخلقكم مي آفريند شما را في
بطون امهاتكم در شكمهاي مادران شما خلقا من بعد خلق آفريدني پس از آفريدني يعني نطفه
را علقه ميسازد و آن را مضغه از آن عظم عاري پس استخوان پوشيده بلحم پس جسد مستوي
في ظلمات ثلث در سه تاريكي كه ظلمت مشيمه است و ظلمه رحم و ظلمت بطن ذلكم الله آنكه
اين فعلها ميكند خداست ربكم آفريدگار شما له الملك مر او راست پادشاهي مطلق كه زوال
و فنا بدان راه نيابد لا اله الا هو نيست معبودي سزا مگر او فانى تصرفون پس كجا بر گردانيده
ميشويد از راه حق با وجود اين دليلهاء روشن ان تكفروا اگر كافر شويد اي اهل مكه فان
الله غني پس بدرستي كه خداي بي نيازست عنكم از ايمان و پرستش شما ولا يرضى و نمي پسندد و نمي

ركوع

فرمايد لعباده الكفر مر بندگان خود را كفر و عدم رضاء او بكفر نه براي ضرريست كه لاحق شود
بدو بلكه نمي پسندد لحوق ضرر آن را به بنده وان تشكروا و اگر سپاس داري كنيد بر نعمت توحيد
يا شكر گوييد بر نعمت دعوت محمد يرضه لكم بپسندد آن مر شما را زيرا كه سبب فلاح شماست
ولا تزر و بر ندارد وازرة نفس بردارنده وزر اخرى بار گناه نفس ديگر را بلكه هر يك بردارنده
و نه خود باشند ثم الى ربكم پس بسوي پروردگار شماست مرجعكم بازگشت شما
فينبئكم پس خبر دهد شما را بما كنتم تعملون بانچه بوديد كه عمل ميكرديد و اخبار از آن
بمحاسبه و مجازات باشد انه بدرستي كه او عليم داناست بذات الصدور بانچه در سينهاست
از نيات و عزايم واذا مس الانسان و چون برسد كافر را كه عتبه بن ربيعه است يا ابو حذيفه
بن مغيره ضر سختي چون مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند پروردگار خود را منيبا اليه
بازگردنده بسوي وي و فرياد خواهنده از وي و ترك كننده پرستش صنم و خواهش از وي ثم
اذا خوله پس چون بدهد خداي او را نعمة منه نعمتي از نزديك خود و آن سختي از وي
ببرد نسي فراموش كند ما كان يدعوا آنچيزي را كه بود كه ميخواند خداي را اليه
بكشف و دفع آن من قبل پيش از اين نعمت يعني آن سختي را فراموش كند يا بعد از راحت
دست بدارد دعاء و زاري خود را وجعل لله و گردانيد براي خداي اندادا همتايان
يعني بتان را شريك وي سازد در عبادت ليضل تا گمراه گرداند عن سبيله از راه خداي
كه اسلام است قل بگو اي محمد مر آن كافر را تمتع بكفرك برخوردار باش بكفر خود
قليلا اندك زماني در دنيا امر تهديد است يعني از متمتعات بهرچه خواهي اشتغال
كن انك بدرستي تو من اصحاب النار از اهل دوزخ و لذتهاء دنيا در جنب شدت
عذاب دوزخ بغايت محقرست پس ميفرمايد كه آيا اينچنين كافر بهترست امن هو قانت
يا آنكسي كه او فرمان بردارست چون صديق يا فاروق يا عمار يا سلمان يا عبد الله مسعود
واشهر آنست كه ذو النورين رض و بر هر تقدير قانت يعني ايستاده بوظايف
بندگي و مواظب بر مراسم سر افكندگي آناء الليل در ساعتهاء شب ساجدا
سجده كننده مر خداي را وقائما و ايستاده در نماز يحذر الاخرة ميترسد
از عذاب آن سراي و يرجوا و اميد ميدارد رحمة ربه بخشش آفريدگار
خود را يعني با وجود بسياري طاعت و التزام طريق مجاهدت مانند دستيار

خوف و رجا یعنی زمانی کرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی حجاره رجا سعی مینماید
و مرغ ایمان بجز بدین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف
المؤمن و رجاؤه لاعتدلا گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش و رکنه
داری ز فیض رحمتش دل بر مدار نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس
باش پس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار قُلْ بگو ای محمد هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
و آنانکه ندانند یکانگی حق را چون اصحاب رذایل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند میپذیرند
بدلایل قدرت مِنْ أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خردها و خالص از کودکی و هم قُلْ
يَا عِبَادِ بگو ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از
پروردگار خود و بپرهیزید و علامت تقوی اهتمام بطاعت است و اجتناب
از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانراست که نیکویی کردند بگفتن کلمه شهادت فِي
هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین دنیا حَسَنَةٌ مثوبت نیکو در آخرت که بهشت است یا آنانراست که احسان
نمودند بالتزام طاعت درین دنیا پاداش نیکو که آن صحت است و عافیت یا آنانکه متصف
شدند باخلاق الهی روشنی دلست و تابکی روی و ثنای جمیل درین جهان یا آنانرا
که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه ایست درین دنیا که شهود انوار تجلیات
جمالیست و چون بقول بعضی علماء این آیت در شان مهاجران حبشه است چون جعفر
ابی طالب و اصحاب او رض پس احسانرا بهجرت تفسیر کردند یعنی آنهارا که هجرت کردند
راحتست از اعدا و نجات از بلاء ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای برای هجرت
وَاسِعَةٌ گشاده است کسی را که اراده هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده
میشوند الصَّابِرُونَ صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت
یا بر تحمل اذیات أَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی در مرتبه که در شمار در نیاید
و حساب حساب از احاطه بدان عاجز باشد و در معالم هست که در روز قیامت بلاکشان
صابر را بعرصات محاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند
بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدها ایشانرا نه حساب و کار ایشان بدرجه رسد که اهل
عافیت که در دنیا بالی و محنتی مبتلا بوده نباشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشانرا

اعتراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی
تو مبین رنجوری یا غم دیدگان کاندران رنج اند از بیگانگان هرکی از زخمها غم بیشتر
اعتراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک لطف بار شر داده مرهم بیشتر
آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم گفتند تا چه بر آن میدارد که اجداد
کنی دینی و آیینی را که مخالف روش ماست آخر در نگر که آبا پدر و جد و سادات قوم خود که همه
عبادات لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش در آی و بیاسای آیه آمد که قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو
بدرستی که من مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بانکه بپرستم خدایرا مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ پاک
کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَأُمِرْتُ و مامور شده ام
لِأَنْ أَكُونَ بانکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیش روی ایشانم
در دنیا و آخرت قُلْ بگو دیگر باره إِنِّي أَخَافُ بدرستی که میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی
شوم در پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی
که بزرگست احوال او و بسیار است اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدایرا پرستش میکنم مُخْلِصًا
پاک کننده لَهُ برای او دِينِي کیش خود را از شرک یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوا
مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما آنچه خواهید مِنْ دُونِهِ بجز خدا این امر تهدید است
و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت السیف منسوخ شده آورده اند که مشرکان
بعد از سماع این جواب گفتند ای محمد صلعم زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت
نازل شد که قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بگو بدرستی که زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که
زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه گشتند وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که از ایشان جدا مانند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه برای
هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان بر خدای و رسول او بود ببهشت
در آید و منزل او بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در
منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانید که آنست هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زیان هویدا که بر هیچکس
از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ مر آن زیانکارانراست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان
ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایبانهاست
جمعی دگر را که در دره که زیر ترا اند ایشانند و مفسر رست که در که زیر ترا از همه منافقانرا

واینجا مراد کافرانند یا مراد از ظلل فراش ومهاد وذکر ظلل بطریق مزاوجه باشد در کلام
ذٰلِکَ آن عذاب که مذکور شد یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ میترساند خدای بدان عِبَادَهٗ بندگان
خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا کرداند چون شرک یٰعِبَادِ
ای بندگان من فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم را
آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی
وابوذر غفاری وزید بن عمرو بن نفیل رض وحق سبحانه در شان ایشان میفرماید که
وَالَّذِیْنَ اجْتَنَبُوا وآنکسان که پرهیز کردند وبیکسو شدند الطَّاغُوْتَ از شیطان
یا بتان یا کهنه یعنی بدون خدای پرستند ایشان برطرف شدند اَنْ یَّعْبُدُوْهَا از آنکه بپرستند
آنرا وَاَنَابُوْا وبازگشتند اِلَی اللّٰهِ بفرمان خدای بتمامی ودل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرٰی
مر ایشان راست مژده دهد بزبان ملائکه بوقت موت ودر عقبی بمغفرت گناهان وجنت جاودان
در اسباب نزول آورده که چون صدیق رض بدولت تصدیق حضرت رسالت صلعم مشرف گشت
شد شش تن از عشرهٔ مبشره چون عثمان وطلحه وزبیر وسعد بن وقاص وعبدالرحمن بن
عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند واز سخنانی که
او فرمود رایحهٔ صدق استشمام نموده مسلمان شدند ودر بارهٔ ایشان نازل شد که فَبَشِّرْ
عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِیْنَ آنانکه یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ میشنوند گفتار ابوبکر را
رض فَیَتَّبِعُوْنَ پس پی روی مینمایند اَحْسَنَهٗ نیکوتر آنرا مراد از احسن نیکوست چه
قول او همه حسن بوده وگفته اند استماع قول واتباع احسن آن عمومی دارد از قول
قرآن است واحسن او محکم باشد دون منسوخ وعزیمت دون رخصت ودر لحقایق آورده
که در قرآن مقابح اعدا ومدائح اولیا هست ایشان متابعت احسن مینمایند که مثلا طریقه
موسی است علی نبینا وعلیه السلام دون سیرت فرعون وعلی هذا ودر لباب گفته که مراد
اقاویل اهل ملل است واحسن همه اسلام باشد واشهر آنست که مراد از قول سخنانیست
که در مجالس ومحافل گذرد واهل دل متابعت احسن آن اقوال میکنند ودر امثال آمده
خُذْ مَا صَفَا دَعْ مَا کَدِرَ • قول کسی چون بشنوی در وی تامل کن تمام • صاف را بر
دار ودردی را رها کن والسلام • ودر بحر الحقایق آورده که قول عبارت است از سخن
خدای وملک وانسان وشیطان ونفس اما انسان حق وباطل گوید وشیطان معصیت

خواند ونفس بآرزوها ترغیب کند وملک بطاعت دعوت نماید وحضرت عزت بحضرت
خود خواند که وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب
رب الارباب است واز زبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند پی روی کنند اُولٰٓئِکَ
آن گروه که متابع سخنان نیکوترند الَّذِیْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ آنانند که راه نمود خدای ایشان را بمنزل
مقصود وَاُولٰٓئِکَ هُمْ وآن گروه ایشانند اُولُوا الْاَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه از شوایب
اوهام وخالیه از عوادی عادات اَفَمَنْ حَقَّ آیا آنکسی که واجب شد عَلَیْهِ بروی کَلِمَةُ الْعَذَابِ
کلمهٔ وعید که مشیر است بعذاب چون لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ و هٰؤُلَاءِ فی النار ولا ابالی باشد
چون کسی که واجب نشده باشد بروی این کلمه اَفَاَنْتَ آیا تو ای محمد تُنْقِذُ میرهانی مَنْ فِی النَّارِ
آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که او را مؤمن سازی واز عذاب باز رهانی تاکید است در انکار
یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رض فرموده که مراد از دوزخیان
ابولهب است وپسر او عتبه لٰکِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار
خویش وبایمان وطاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشانراست منزلهای بلند در بهشت مِنْ
فَوْقِهَا از زبر آن غرفها غُرَفٌ غرفهای دیگر بلندتر مَبْنِیَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند
منازلی که بر زمین بنا کنند تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر این غرفها جویهای بهشت وَعْدَ
اللّٰهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِیْعَادَ خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را
اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ فرو فرستاد از آسمان مَآءً آبی یعنی باران
فَسَلَکَهٗ پس در آورد آن آب را یَنَابِیْعَ فِی الْاَرْضِ در چشمهاء که در زمین است ودر کاریزها ثُمَّ
یُخْرِجُ بِهٖ پس بیرون می آرد بدان آب زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ مختلف رنگهاء او چون
اخضر واحمر وجز آن یا جدا جدا اجناس او چون گندم وجو وگنجد وامثال آن ثُمَّ یَهِیْجُ
پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا پس می بینی او را زرد شده
بعد از تازگی وسبزی ثُمَّ یَجْعَلُهٗ پس میگرداند خدای آنرا حُطَامًا ریزه ریزه ودرهم
شکسته اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در انزال باران واخراج گیاه لَذِکْرٰی هر آینه یاد کردنیست
لِاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را یا در آن پندیست مر خردمندان را که تشبیه نمایند
مال دنیا را بدان کشت تر وتازه وبر آن اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از طراوت
روی بذبول نهد وبداس حوادث درو شده عرضهٔ تلف گردد

بود مال دنیا چون آن سبزه زاری که بس تازه سبز بفصل بهار چون بروی وزد تند باد خزان
یکی یک سبزی نیابی از آن أفمن شرح الله آیا کسی که گشاده کرده است خدای صدره سینه او را
للإسلام برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام
باشد چون کسی که سینه او قبول حق نگشت فهو پس آن گشاده سینه علی نور بر روشنی
معرفتست من ربه از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آمده که این آیت در شان
علی و حمزه است رض که حق سبحانه دل ایشان را بنور معرفت روشن کرد اینک پس در باب ابو لهب
و فرزندان او ادب او گفت فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلان راست که دلهاء
ایشان اعراض کننده است من ذکر الله از یاد کردن خدای یا خالی از آن أولئک آن گروه
غافلان و سنگ دلان فی ضلال مبین در گمراهی آشکارند یعنی ضلالت ایشان بر هر که اندک
فهمی دارد ظاهر و روشن است از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه مرویست که علامت
شرح صدر و نشانه گشادگی دل آن است بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و سلوک کردن
از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی
درین معنی فرموده است نظم نشانی آن دل که فیض اسلام است نورانی • توجه باشد
اول سوی دار الملک روحانی • زدنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن • که چون مرگ آید
آید خوش توان مردن بآسانی • آورده اند که صحابه کرام از حضرت سید انام صلوات
الله وسلامه علیه استدعا نمودند که لوحش الله چه شود که برای ما سخنی گوید و کام طوطیان
ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکربار شیرین گردانید نظم سر ایشان حیات ابد اهل
ذوق را • در هر یک حکایت از لب شکرفشان تست • آیه آمد که الله نزل خدای فرستاد
أحسن الحدیث نیکوترین سخنی را که هست کتابا متشابها کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی
از و مشابه بعضیست در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق
برخی دیگرست و در آن تناقض و اختلاف نیست مثانی دو باره و دو تو کرده یعنی مشتمل است
بر مزدوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ
و مومن و کافر تقشعر منه میلرزد از و یعنی از خوف وعیدی که در وست جلود
الذین پوستهای تنهاء آنانکه یخشون ربهم میترسند از پروردگار خود ثم تلین
پس نرم میشود و آرام میگیرد جلودهم وقلوبهم پوستها و دلهاء ایشان إلی

ذکر الله بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت او و امام قشیری قدس سره فرموده که میلرزد
از هیبت الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی و گفته اند لرزه و آرام باثار قبض و بسط دست
دهد یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم صفت مبتدیان
راست و تلین جلودهم وقلوبهم صفت نواختگان لطف الله ذلک آن کتاب که قرآن
است هدی الله راه نمودن خدایست یعنی ارشادیست مر خلق را از خدای یهدی
راه مینماید به بوی من یشاء هر کرا خواهد ومن یضلل الله و هر کرا فرو گذارد خدای
در بادیه در وادی ضلالة افتد فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که از بهر گرداند
خلاصی دهد أفمن یتقی آیا کسی که بپرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی و شدت
عذاب یعنی زبانه آتش یوم القیامة در روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب
و در راحت گذراند در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابو جهل است که او را بدوزخ برند
دستها بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وقیل للظالمین و گویند
مر ستمکاران را ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر
کذب الذین تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغامبران خود را فأتاهم
العذاب پس آمد بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از انجا که نمیدانستند و توقع
نداشتند فأذاقهم الله پس بچشانید ایشانرا خدای الخزی خواری و رسوایی فی الحیوة
الدنیا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف ولعذاب الآخرة و هر آینه
عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده شد أکبر بزرگترست از عذاب دنیا چه آن دایم
و غیر منقطع خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند
و خود را از عذاب باز رهانند ولقد ضربنا و بدرستی که بیان کردیم للناس برای
مردمان یا جماعت اهل مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل از هر مثلی که
بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآن فرستادیم
قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی نه عیب و نه خلل و نه
تناقض و فقیه ابو اللیث رح باسناد خود از ابن عباس رض آورده که غیر مخلوق و بعضهم
تفسیر به منزل کرده اند لعلهم یتقون شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند
از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل

کدام است رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مردی که در وانبازان باشند یعنی بندهٔ باشد که جندین خواجه
در وشریک باشند مُتَشَاكِسُونَ شریکان بدخوی ناسازکار که هر یک او را کاری فرمایند و هیچ
کدام با تمام نتوانند رسانید و هیچ یک از و راضی نباشند وَرَجُلاً سَلَماً و مردی باز رسته
و مسلم شده از انبازان لِرَجُلٍ برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد
و کسی در ان منازعت نکند و هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده
او را خشنود تواند ساخت هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی
مانند بحی و بی شک نباشد جه یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد و همه از و ناراضی و دیگری
از تجاذب شرکا سالم بود خدا وند از و خشنود اول مثل مشرک است که دل خود را بعبادت
هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی
مثل موحد است که بس ستد و دوست ندارد غیر خدا را و بجزوی امید ندارد
یکبار بسنده کن جو یکدل داری الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش مر خدا راست که در خداوندی
شریک ندارد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند مالکیه او را علی
الاطلاق آورده اند که کفار میگفتند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ چشم میداریم که محمد صلعم
بمیرد و از وباز رهیم حق سبحانه فرمود که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد صلی الله علیه و سلم
مرده خواهی شد وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ بدرستی که مشرکان مردگانند یعنی زود بمیرند پس
انتظار ایشان مرگ دیگران را با انکه خود از مرگ ایمن نیستند عین جهالتست ثُمَّ
إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای مومنان با کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ
نزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُونَ خصومت کنند در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان
و گفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایاء
دنیوی و هر کس حق خود بر ستد الْجُزْءُ الرَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ أَجْزَاءِ الثَّلٰثِينَ
فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که دروغ گوید عَلَى اللَّهِ بر خدای
و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست
را که قرانست إِذْ جَاءَهُ چون بیاید بوی و گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد
را صلی الله علیه و سلم چون بوی آید تکذیب کند أَلَيْسَ نیست یعنی هست فِي جَهَنَّمَ
در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ منزل و مقام منکر و بدکان را وَالَّذِي جَاءَ و آنکه آمد

بِالصِّدْقِ بسخن راست وَصَدَّقَ بِهِ و آنکه راست شمرد آنرا أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُتَّقُونَ
ایشان پرهیزکارانند آینده جبرئیل است که قران بیاورد و مصدق محمد صلعم که تصدیق
نمود و بقبول تلقی فرمود و گویند جایی پیغمبر ست و مصدق ابو بکر صدیق رض و در تبیان از
مجاهد نقل میکند که مصدق علی است رض و گفته اند همه مومنان مصدق لَهُمْ مر ایشانراست
مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان
ذَلِكَ آنست جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش
میدهد لِيُكَفِّرَ اللَّهُ تا محو کند و بپوشد عَنْهُمْ از ایشان أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین آنچه
کرده باشند ذکر اسوء از برای مبالغه است یعنی هر گاه که آنرا محو شد غیر آنرا بپوشیدن
اولی وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد ایشانرا أَجْرَهُمْ مزد ایشان بِأَحْسَنِ الَّذِي به نیکوترین
آنچه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که عمل میکردند که آن ایمانست و گفته اند احسن اعمال ایشانرا
اجر زیاده دهند و مرد باقی عملها ایشان برابر دستور عطا فرمایند أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ آیا نیست
خدای کفایت کننده عَبْدَهُ بندهٔ خود یعنی محمد صلی الله علیه و سلم معنی آنست که کفایت خواهد
کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد وی را بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین او را
بر همه ادیان آورده که چون حضرت رسول صلعم معاینه الهه باطل کافران میگفت ایشان گفتند
چنین مگوی مبادا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه فرمود وَيُخَوِّفُونَكَ
و میترسانند مشرکان ترا بِالَّذِينَ با آنانکه می پرستند مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
و هر که گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را با آنچه جمادیست لا ینفع و لا یضر فَمَا لَهُ پس نیست آن
گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که باراه آرد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا راه نماید خدای
تا بجانب وی نترسد فَمَا لَهُ پس نیست آن راه یافته را مِنْ مُضِلٍّ هیچ گمراه کننده از راه بیفکند
أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ آیا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذِي انْتِقَامٍ خداوند
کینه ستاننده از کافران وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر تو پرسی از مشرکان مکه که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر اینه گویند خدای بر برهان واضح
و دلیل لایح است بر تفرد او بخالقیت قُلْ بگو أَفَرَأَيْتُمْ آیا چون می بینید مَا تَدْعُونَ آنرا
که میخوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتان که می پرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر
خدای خواهد بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ

دفع کنند کان مرا سختی را که خدای بمن خواسته اَوْ اَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خدای اراده کند
بمن راحتی و منفعتی هَلْ هُنَّ آیا باشند آنانکه مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندکان مران نعمت را از من
مقاتل رح گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان این سوال کرد و ساکت شدند حق تعالی
فرمود که قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو بس است مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ
بر وی نه بر غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند و کار خود بوی باز میگذارند ع
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای قوم من عمل کنید عَلَى
مَكَانَتِكُمْ بران حالها که دارید که اندوی توکل اِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من هم عامل بر حالتی
که دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را از ما و شما که بیاید
بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا کرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بدو عَذَابٌ مُقِيمٌ
عذابی همیشه و پیوسته و خزی بی دلیل غلبه آن دیگری بود و حق تعالی رسوا کرد
دشمنان آنحضرت را صلوات الله و سلامه علیه در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مومنان
کشته شدند و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند ع این سر باد داده
و آن دستها به بند اِنَّا اَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتاب را که قرآنست
لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست
فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست فَلِنَفْسِهِ پس مر وراست فایده
آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فَاِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه
میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال بروست وَمَا اَنْتَ و نیستی عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ بر ایشان نگاهبان
تا نگذاری که در ضلال افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست
بجز بلاغ و بس اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ خدای قبض میکند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام موت ایشان
وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و قبض میکند نفسها که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب او امام محیی السنة قدس
سره در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمییز اما نفس حیات مفارقت
میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمییز نیز زایل میگردد و نفس تمییز مفارقت مینماید
بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی یابد در احقاف از ابن جبیر رح نقل میکند
که حق تعالی جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنائی را نشان میدهند فَيُمْسِكُ
الَّتِي پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل از این قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده است بر وی

مرگ را وَيُرْسِلُ الْاُخْرَى و میفرستد دیگر نفوس را که از آن زندگانیست به ابدان ایشان اِلَى
اَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال
مر نفوس راست که در خواب قبض کرده باشد اِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در توفی نفوس
و نگاه داشتن یا بدن فرستادن لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و
نشانهاست برای حشر و بعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی تفکر کنند در امر اماتت
که مشابه نوم است و احیا که مماثل است بیقظه و در توریت مذکورست که ای فرزند
آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه بیدار میگردی برانگیخته شوی
و کافران درین تامل نمی نمایند اَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای
شُفَعَاءَ شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند قُلْ اَوَلَوْ كَانُوا بگو آیا شفاعت
کنند و اگرچه باشند که هیچ گونه لَا يَمْلِكُونَ مالک نشوند شَيْئًا چیزی را از شفاعت
یعنی نتوانند وَلَا يَعْقِلُونَ و ندانند پرستندکان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از
جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر خدا راست
شفاعت جَمِيعًا همه آن یعنی حکم از نزد اوست و تا در دستوری او کس شفاعت نکنند
لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مر وراست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ اِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُونَ
باز گردانیده خواهید شد روز قیامت وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ و چون یاد کرده شود خدای وَحْدَهُ
یگانه بی ذکر الهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ بر میدمد و نفرت
گیرد قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِالْآخِرَةِ بدیگر سرای وَاِذَا ذُكِرَ
الَّذِينَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود ایشانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای اِذَا هُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی
بباطل اما کار مومن بر عکس اینست از یاد خدا شادمان و بذکر ماسوی غمگین است ع
تا مست شوم دل از فرح زنده شود • فال من از اقبال تو فرخنده شود • ور غیر تو
هر جا سخن آید بمیان • خاطر بهر آن غم پراکنده شود قُلِ اللّٰهُمَّ بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ ای آفریننده آسمانها و زمینها عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده و آشکارا اَنْتَ
تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در آخرت فِي مَا كَانُوا فِيهِ در آنچه هستند
که در وی يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر باشد مر آنانرا

که کافر شدند ما فی الارض آنچه در زمین است از اموال جمیعا همه آن و مثله و مانند آن همه مالها
معه با آن لافتدوا به هر آینه فدیه دهند با آن یعنی فدا کنند تا خود را باز خرند من سوء العذاب
از شدت عذاب یوم القیمة روز رستخیز و بدا لهم و ظاهر شود مر ایشان را من الله از خدای ما لم
یکونوا یحتسبون آنچه نبودند که پنداشتندی یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان
رتبه قرب یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شدند ورای پنداشت ایشان چیزی بدیشان
رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم
چیزی ظاهر گردد که من آن را در حساب نمیداشتم و از سفیان ثوری قدس سره منقول است
که چون این آیه خواندی گفتی ویل لاهل الریاء سه بار پنداشت مرایی که عملها فی نکوست • مغزی که
بود خلاصه کار در پوست • چون پرده ندوی کار برداشته گشت • بر خلق عیان شد که بود الا پوست
و بدا لهم و آشکارا شود مر ایشان را سیئات ما کسبوا عذاب بدیها که کرده اند و حاق بهم و بگردد در آید
ایشان را ما کانوا به جزاء آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار
حضرت رسالت پناهی فاذا مس الانسان پس چون برسد کافر را که عتبه یا ابو حذیفه است و حکمی
عام داشته اند مر همه کافران را یعنی چون کافری را برسد ضر سختی و فقری دعانا میخواند
ما را و دفع آن از ما در میخواهد ثم اذا خولناه پس چون ما عطا دادیم او را نعمة بخششی
یعنی مالی و ثروتی منا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او قال میگوید انما اوتیته
جز این نیست که بمن داده اند این مال را علی علم بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آن را
دانستم و بلیاقت و کفایه من حاصل شد یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بل نه چنین است
که میگوید هی فتنة آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر و لکن اکثرهم و لیکن بیشتری
از ایشان لا یعلمون نمیدانند قد قالها بدرستی که گفتند آن کلمه را الذین من قبلهم آنانکه پیش
از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فما اغنی
پس باز نداشت عنهم از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع
دنیا فاصابهم پس رسید مر ایشان را سیئات ما کسبوا وبال بدیها که کرده بودند و با مالها
فرو رفتند و الذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من هؤلاء از این گروه مشرکان
در عصر تو اند سیصیبهم زود باشد که برسد بدیشان سیئات ما کسبوا پاداش سیاهها که کرده اند
و ما هم و نیستند ایشان بمعجزین عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا پیشی گیرندگان بر عذاب

اولم یعلموا آیا ندانستند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را
لمن یشاء برای هر که خواهد نه برای رفعت و قدرت بلکه بمحض مشیت و یقدر و تنگ میگرداند
بر هر که میخواهد نه برای خواری و بی مقداری او بلکه از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی که
در بسط و قبض روزی لایات هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لقوم یؤمنون
برای گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که هرچه دهد و بهر که دهد مصلحت کل
در ضمن آنست سه هرچه باید بهر که می شاید • تو دهی آنچنان که می باید • تو شناسی صلاح کار همه
که تویی آفریدگار همه • در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک که ارتکاب قتل و زنا بسیار
و ابواب معاصی و مناهی بکلید هوای نفس بر روی کار خود گشوده بحضرت رسالت پناهی عرض کردند
که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده
میشود یا نه آیت آمد که قل یا عبادی بگو که ای بندگان من الذین اسرفوا آنانکه اسراف کرده اند
علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اید در گناهان و از حد برده اید لا تقنطوا
نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای این آیت امیدوارترین آیتیست در قرآن
و در خبر آمده که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این آیه چه این آیه از دنیا
و هرچه در دنیا باشد بهتر است در معالم آورده که ابن مسعود رض بمسجدی در آمد دید که
واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میگردانی
مردمان را مگر نخوانده که میفرماید قل یا عبادی الآیه در فصول آمده که تمام ترجیه در سه چیز است
اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت ایها العصاة دوم دفق در عتاب که گفت اسرفوا
و نگفت اخطاؤا سیم تنبیه بر اسباب که فرمود لا تقنطوا در فتوحات فرموده که لا تقنطوا
نهی است و هرچه حق تعالی از آن نهی فرمود لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه
روا نیست نومید مشو که نا امیدی کفر است ان الله بدرستی که خدای یغفر الذنوب بیامرزد
گناهان جمیعا همه آن را و اگر چه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود و بعضی
علما گویند غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود
آورده از اسما بنت زید رض که گفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه و سلم که فرمود
ان الله یغفر الذنوب و لا یبالی انه بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناهان
الرحیم مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر بسیطی

لایق ست تحیر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان از شربت راحت جز در بیت دار الشفا
حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را از طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد

ندارم هیچ گونه توشهٔ راه • بجز لا تقنطوا من رحمة الله • تو فرمودی که نومیدی مبادت
زمن لطف و عنایت چشم دارید • بدین معنی بسی امید دارم • ببخشا زانکه بس امیدوارم
امید دردمندان را دوا کن • دل امیدواران را روا کن •

وَأَنِيبُوا و بازگردید بطاعت یا دعا و ضراعت إِلَىٰ رَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید امر ویرا یا اخلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پیروی نمایید أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ نیکوترین چیزی که فرستاده شده است إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ پیش از آنکه بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاء وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید آمدن او را تا در مقام تدارک آیید أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ و پیش از آنکه گوید نفسی يَا حَسْرَتَىٰ ای پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ بر آن چیزی که تقصیر کردم فِي جَنْبِ اللَّهِ در کار خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت وَإِنْ كُنْتُ و بتحقیق کار آنست که بودم لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسوس کنندگان بکتاب خدای و رسول او و مؤمنان و در سلسلة الذهب اشارت بمعنی این آیة فرموده

روز آخر که مردم کم خواب • کند از خواب غفلتش بیدار • یادش آید که در جوار خدای
سالها زد بجرم و عصیان پای • هرچه در هشت سال یا هفتاد • کرد از شر و خیر پیش افتاد
یک بیک پیش چشم او دارند • آشکارا بروی او آرند • بکشد آن زمان ز گنبد والا
بانگ یا حسرتی و واویلا • حسرت از جان او بر آرد دود • و آن زمان حسرتش ندارد سود

أَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ أَنَّ اللَّهَ اگر خدای هَدَانِي راه نمودی مرا لَكُنْتُ هر آینه می بودم مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران و بشرک و معصیت آلوده نمیشدم أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که بیند عذاب را معاینه لَوْ أَنَّ لِي ای کاشکی مرا بودی كَرَّةً بازگشتنی بدنیا فَأَكُونَ تا بودمی و باشم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت مرا راه ننمودند و اگر نه متقی بودمی گویند بَلَىٰ یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستی که آمد ترا آيَاتِي آیتهاء کتاب من که قرآنست فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ شمردی

وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بدان وَكُنْتَ و بودی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگروندگان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا ببینی آنانرا که دروغ گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای یعنی خدا را باتخاذ ولد و شریک صفت کردند وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ رویهاء ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول بدوزخ و آن علامت دوزخیانست که یعرف المجرمون بسیماهم أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ مقام و جای آرام مر متکبران و گردن کشانرا که فرمان خدا و رسول نبردند وَيُنَجِّي اللَّهُ و برهاند خدای از جهنم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کرده اند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ برستگاری ایشان یعنی بر اسباب خلاص و فلاح که ایمان و احسانست لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد مر ایشانرا هیچ بدی و مکروهی وَلَا هُمْ و نه ایشان يَحْزَنُونَ اندوهگین شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست وَهُوَ و او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی وَكِيلٌ خداوندست و متصرف در آن و قایم بحفظ آن لَهُ مر اوراست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهاء خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر اورا تصرف در آن ممکن نی یعنی بخانه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست و در خبرست که ذو النورین رض از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر مقالید سموات و ارض کدام است آنحضرت فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزان آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بنقود فیوض آن خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان بارانست و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نباتات برویاند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهاء خدای یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیانکارانند زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول صلی الله علیه [وسلم] را بدین آباء او دعوت کردند و حق تعالی فرمود که قُلْ بگو با ایشان أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدای را تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ میفرمایید مرا که پرستش کنم بعد از این همه دلایل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ و بدرستی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هر یک از ایشان گفته شده است که لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال واضح آنست که مخاطب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشان هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هر آینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَلَتَكُونَنَّ و هر آینه باشی

من الخاسرین از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا کردی بل الله فاعبد بلکه
خدای را پرستش کن وکن من الشاکرین و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض
فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت آمد گفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانها
بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری و جمیع خلایق را بر دیگری
پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک این الملوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعجب شده
تبسم فرموده و آیت آمد که وما قدروا الله و وصف نکردند ایشان خدای را و تعظیم ننمودند حق قدره چنانچه
حق قدر و تعظیم وی باشد والارض جمیعا و زمین همه آن قبضته بدست گرفته وی باشد یوم
القیمة روز رستخیز والسموات مطویات و آسمانها در پیچیده شده بیمینه بیمین وی و در معالم
از ابن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که حق تعالی آسمانها را بپیچد
روز قیامت و فرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون پس در هم پیچد
زمین را و فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون و معتقد اهل ایمان در
امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرمود که مذهب من در تحقیق این آیت
آنست که بیان نکنم آنرا بآنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند
بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت سبحانه پاکست خدای را از وصف جواهر و اعراض
وتعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه شرک می آرند و شریک وی میسازند ونفخ و دمیده شود
فی الصور در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخهٔ صعق گویند که چون در دمند
فصعق پس بیهوش بیفتد و اصح آنست که بمیرد من فی السموات در آسمانها است ومن فی الارض و هر که در
زمین است الا من شاء الله مگر آنکه خدای خواهد که حملهٔ عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت و دوزخ
ثم نفخ پس دمیده شود فیه در صور اخری نوبتی دیگر و این را نفخهٔ بعث خوانند و بدین نفخه همه
مردگان زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان قیام بپا ایستادگان باشند بر کنارهٔ قبور رخ د
ینظرون می نگرند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض
و روشن گردد عرصهٔ زمین محشر بنور ربها بنور پروردگار آن یعنی نوری که در آن بیافرینند
و گفته اند مراد روشنی عدلست که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلم و ظلمت مندفع شود
ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست راست و چپ عمال وجیء بالنبیین و آورده شوند
پیغامبران را برای دعوت تبلیغ بر امت والشهداء و گواهان برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد

اند صلی الله علیه وسلم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند تا به پیغمبران بجهة
شرف ایشان وقضی و حکم کرده شود بینهم میان بندگان بالحق براستی و عدل وهم لا یظلمون
و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب ووفیت و تمام داده شود کل
نفس هر نفس را ما عملت جزاء آنچه کرده است وهو و خدای اعلم داناتر است بما یفعلون بآنچه
آفریدگان میکنند و جزاء مناسب آن خواهد داد وسیق الذین کفروا و رانده شوند آنانکه کافر شدند
راندنی سخت الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی در پی بعضی حتی اذا جاءوها تا چون
بیایند بدوزخ فتحت کشاده شود ابوابها درهاء هفتگانهٔ آن برای درآمدن ایشان وقال
لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش الم یاتکم آیا نیامدند بشما رسل منکم
رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یتلون علیکم میخوانند بر شما آیات ربکم آیتهاء پروردگار شما را
که فرو فرستاده بود وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز شما قالوا
گویند کافران بلی آری بما آمدند و ما را بیم کردند ولکن حقت و لیکن واجب شد کلمة العذاب سخن
خدای یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان قیل ادخلوا گفته شود مر ایشان را که درآیید
ابواب جهنم بدرهاء دوزخ خالدین فیها جاوید بودگان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آنجایگاه است
متکبران را دوزخ وسیق الذین اتقوا و برانند آنان را که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود راندنی
بلطف و ملایمت یعنی ملایکه شتاب کنند ایشان را در رفتن الی الجنة بسوی بهشت زمرا گروه گروه
بتفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق اعزاز و اکرام است یا مراکب ایشان را برانند چه متقیان را
سواره به بهشت خواهند برد حتی اذا جاءوها تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام
فایز گردند وفتحت ابوابها و کشاده باشند درهاء آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار
نکشند وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود بر شما یا سلامتی و ایمنی
لازم حال شما طبتم پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم
الله وجهه منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند آنجا درختی ببینند که از زیر آن دو چشمه
بیرون می آید پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از دیگری بیاشامند باطن
ایشان منور و مطهر گردد درین محل ملایکه گویند پاک شدید بظاهر و باطن فادخلوها پس درآیید
به بهشت خالدین جاوید ماندگان در آن وقالوا و گویند مومنان چون به بهشت درآیند الحمد لله
همه ثناها و ستایشها مر خدای را الذی صدقنا آنکه راست کرد با ما وعده وعدهٔ خود را بثواب

وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما از روی تمکن نَتَبَوَّأُ جای میکنیم مِنَ الْجَنَّةِ
از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هرکجا میخواهیم فَنِعْمَ پس نیکوست أَجْرُ الْعَامِلِينَ مزد کارکنندکان یعنی ثواب
فرمان برندکان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ و ببینی ای محمد فرشتکان را یعنی وقتی که در مقعد صدق و رتبهٔ قرب
باشی و هر طرف می نکری می بینی ملایکه را حَافِّينَ فرو کرفتکان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ کرداکرد یعنی
طواف کنندکان بجوانب آن يُسَبِّحُونَ تسبیح میکویند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردکار ایشان
یعنی میکویند سبحان الله و بحمده و تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند
وقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آرند وَقِيلَ
و کفته شود یعنی ملایکه با مومنان کویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و سپاس و ستایش مر خدایرا که آفریدکار
عالمیانست همچنانچه در ابتداء خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات
والارض بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه
و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست سو در خور ستایش نبود غیر تو کس • هرجا که ثنائیست سزای تو بس

سوره المومن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سوره اول است از حوامیم و در تفسیر
امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که خواهد تا جرا کند
در روضهاء بهشت باید حوامیم را بخواند و در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل میکنند که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بمن داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی عم و در معالم
از ابن مسعود رض روایت میکند که چون در آل حمیم می افتم کوییا که افتاده ام در بوستانها که بس
نرم واقع شده و تعجب در ان می نکرم ابن عباس رض فرمود که لکل شیء لباب و لباب القران الحوامیم
و بعضی از صحابه و تابعین آل حم را عرایس القران و دیباج القران میکفته اند حم
حروف مقطعه بقول بعضی علماء مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام
عرب تعبیر میکنند به بعض از تمام بر اینجا حا اشارت بکلمهٔ حواست که حظر دو منع بران
کشیده نشود و میم اشارتست بملک او که کردن نوال او فنا کرد سرادقات آن راه نیابد جواب
قسم آنکه تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قران مِنَ اللَّهِ از خدایست الْعَزِيزِ خدای غالب که
قادرست تنزیل آن الْعَلِيمِ دانا بآنچه فرستد بهر کس در هر وقت غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده کناه
هر کسی را که بصدق کوید لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وَقَابِلِ التَّوْبِ
و پذیرنده توبه از آنکه بنده کان شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از کفتن کلمه

ذِي الطَّوْلِ خداوند نیکو کاری و بخشش و بزرکواری لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدایی نیست که مستحق
پرستش باشد مکر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازکشت همه بندکان برای مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ
جدال نکنند و طعنه نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای کتاب خدای بعد از انکه تنزیل آن محقق شد إِلَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا مکر آنانکه بوشیده اند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ کردیدن کافران
فِي الْبِلَادِ در شهرهاء شام و یمن برای تجارت یعنی بدل در می آید که ایشان را مهلتی و فرصتی است
که بزودی عاقبة کار و خاتمه روزکار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب
کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح علیه السلام مر رسولان را وَالْأَحْزَابُ و تکذیب کردند کروه چند که سپاه
بر روی رسل میکشیدند مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ
كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر یک کروه از ایشان بِرَسُولِهِمْ بر پیغمبران فرستاده شده بدیشان لِيَأْخُذُوهُ
تا بکیرند او را و هر ایذا که خواهند بوی رسانند وَجَادَلُوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ
بسخنان بیهودهٔ خود لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند و ناچیز کنند بِهِ الْحَقَّ بباطل خود سخن حق را که
متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس من کرفتم ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس
چکونه بود عِقَابِ عقوبت من ایشان را وَكَذَلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم
ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردکار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها
که کافر شدند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب
عذاب آن جهانی نیز هستند و اکر قوم از عبادت حق روی بکردانند زیانی بملک وی نمی رسد
زیرا که پرستنده و ثنا کوینده او بسیارند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ
آنانکه بر میدارند عرش را و حمله عرش و اشراف ملایکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع شتکانرا
میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه کرداکرد
عرش اند انکروبیان که طواف آن میکنند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان کرفته
يُسَبِّحُونَ تسبیح میکویند تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردکار ایشان وَيُؤْمِنُونَ میکروند
بپروردکار خود یعنی خدایرا اداکنند بجامع ثنا از صفات جلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب
نقل میکند که حمله عرش هشت اند چهار میکویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک
و چهار دیکر میکویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و کوییا که ایشان
بنسبت کرم الهی یا ذنوب بنی آدم این کلمات میکویند وَيُؤْمِنُونَ و میکروند بپروردکار خود

ويستغفرون وآمرزش ميخواهند از خداي للذين آمنوا براي آنانكه گرويده اند وميگويند
ربنا اي آفريدگار ما وسعت فرا رسيد كل شيء همه چيزرا رحمة وعلما از روي بخشش ودانش
يعني رحمت وعلم تو بهمه چيزها رسيده است فاغفر پس بيامرز للذين تابوا مر آنانرا كه توبه كرده اند
وباز گشته اند واتبعوا وپيروي نموده اند سبيلك راه ترا كه دين اسلام است وقهم ونگاهدار
ايشانرا عذاب الجحيم از آتش ربنا اي پروردگار ما لطف كن وادخلهم ودر آر ايشانرا وفي روان دره
يا همه مؤمنانرا جنات عدن در بوستانها اقامت التي آن بوستانها كه بمحض فضل وعدتهم وعده
داده ايشانرا ومن صلح ودر آر با ايشان در بهشت هركه شايسته بود من آبائهم از پدران ايشان
وازواجهم وزنان ايشان وذرياتهم وفرزندان ايشان تا سرور ايشان در بهشت بديدار ايشان تمام
گردد انك انت العزيز بدرستي كه تو غالبي واز هيچ مقدور عاجز نشوي الحكيم دانائي وهرچه كني
از حكمتي خالي نبود وقهم السيئات وباز دار ايشانرا از بديها يعني معاصي را در دنيا ومن تق السيئات وهركه
باز داري از بديها يومئذ امروز در اين جهان فقد رحمته پس بدرستي كه ببخشيدي بروي
در آخرت وذلك وآن نگاهداشتن تو هو الفوز العظيم آن فيروزي بزرگست چه هر صاحب دولت
كه امروز در پناه عصمت الهي است فردا در سايه رحمت نامتناهي خواهد بود ودرين گفته اند
امروز كسي را كه در آري به پناه • فردا بمقام قربتش بخشي راه • وآنرا كه رهش نداده بر درگاه • فردا چكند
كي نكند ناله وآه • ان الذين كفروا بدرستي آنانكه كافر شده اند ينادون ندا كرده شوند بزبان فرشتگان
يعني بوقتي كه كفار بدوزخ در آيند با نفسهاي خود دشمني آغاز كرده زبان عتاب وملامت بگشايند
كه چرا در زمان اختيار ايمان نياورديد ملائكه ايشانرا ندا كنند وبگويند لمقت الله هر آينه
دشمني خداي مر شمارا بر كفر اكبر بزرگترست من مقتكم از دشمني شما انفسكم مر نفسهاء شمارا
وخدا شمارا دشمن داشت اذ تدعون چون خوانده شديد الي الايمان بسوي گرويدن بخدا ورسول
فتكفرون پس شما كافر شديد ونگرويديد قالوا ربنا گويند كافران كه اي پروردگار ما امتنا اثنتين
بميرانيدي مارا دوبار واحييتنا وزنده گردانيدي دوبار اماتت اولا بوقت انقضاء اجلست
در دنيا واحياء اول در قبر واماتت ثانيه هم در قبر واحياء ثاني در بعث ودر تبيان گفته كه ذريت
آدم را كه از ظهر او بيرون آورده ميثاق از ايشان فرا گرفت بميرانيد اماتت نخستين آنست در
رحم كه نطفه بودند زنده گردانيد پس در دنيا بميرانند ودر آخرت زنده گردانند وبعد از تكذيب
كافران باماتت واحياء اقرار كنند وگويند فاعترفنا پس اعتراف كرديم بذنوبنا بگناهان ما كه

انكار وتكذيب بعث بود فهل الي خروج پس آيا هست بسوي بيرون آمدن ما از دوزخ من سبيل
هيچ راهي يعني طريقه كه بران سلوك كنيم از دوزخ برهيم وبهشت برسيم مراد ايشان قبول ايمان
وتوبه است فرشتگان ايشانرا نا اميد ساخته گويند ذلكم آنچه شما در آيند از حبس ابد بانه
بسبب آنست كه در دنيا اذا دعي الله چون ميخواندند خداي وحده يكتا ويگانه كفرتم كافر شديد
بيگانگي او وميگفتيد اجعل الالهة الها واحدا وان يشرك به وچون شرك مي آوردند بدو يعني
شركا بوي اضافت ميكردند تؤمنوا ميگرويديد بشركا فالحكم لله پس كار گذاري مر خدايراست
العلي خداي برتر از انكه بدو شركا آيند الكبير بزرگتر از انكه غيري را با او مساوي سازند هو الذي
اوست آن خداوندي كه بكمال قدرت يريكم مينمايد شمارا آياته نشانهاء داله بر وحدت خود
وينزل لكم وفرو ميفرستد شمارا من السماء رزقا از آسمان اسباب روزي را چون باران يا ملايكه را
تدبير آنچه سبب رزق باشد وما يتذكر وپند گرفت نشود يعني عبرت نگيرد بدين آيتها الا من ينيب
مگر كسي كه باز گردد بخداي يعني از معصيت باز گشته روي بطاعت آرد فادعوا الله پس بپرستيد خداي را
مخلصين در حالتي كه پاك سازندگان باشيد له الدين براي طاعت خود را از شرك وريا ولو كره الكافرون
واگرچه كاره هند كافران اخلاص شمارا در توحيد او زيرا كه ايشان بنعمت ايمان كافرند وشما بدان
نعمت شاكر پس ميان شما منافرتست واعمال واقوال شما مرغوب ومحبوب ايشان نيست چنانچه كردار
وگفتار ايشان نيز بنزد شما مكروه ومبغوض است رفيع الدرجات اوست بردارنده درجهاء بندگان
هم در دنيا وهم در عقبي در دنيا بتفاوت طبقات ودر عقبي بتباين مراتب ومقامات بلند گرداند درجات
انبياست درجه آدم را بصفوت برداشت ونوح را بدعوت وابراهيم را بخلت وموسي را بقربت
وعيسي را بزهادت ومحمد را صلي الله عليه وسلم وعلي جميع الانبياء بشفاعت عظمي فرمود كه درجه
هر كه خواهد بردارد بمعرفت وشناخت حقايق ودر بحر آورده كه بلندترين درجات حجابست بفنا
از محبت وبقا بمحبوبيت عزيزي فرموده است كه لا يوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشي
خلعت بقا نپوشي ۝ بنوش درد فنا گر بقا همي خواهي • كه زاد راه بقا درد دي خراباتست
زحال خويش فنا شو درين ره اي عطار • كه باقي ره عشاق فاني الذاتست ذو العرش خداوند
عرش است يعني خالق ومالك يا خداوند ملك وسلطانست يلقي الروح مي افكند وحي را
من امره بفرمان خود يا ميفرستد جبرئيل را علي من يشاء بر هر كه ميخواهد من عباده از بندگان
خود يعني نبوت عطا ميكند هركه ميخواهد لينذر تا بيم كند انكه وحي بدو آمده مردمانرا

يَوْمَ التَّلَاقِ از روز بيكديگر ديدن يعني روزي كه ارواح با اجساد ملاقات كنند يا اهل آسمان
و زمين يا اولين و آخرين يا معبودان و عابدان يا مظلومان و ظالمان يا هر عاملي با في شود عمل
خود يَوْمَ هُمْ روزي كه ايشان يعني عباد بَارِزُونَ آشكارا باشند از قبرها بر آمده لَا يَخْفَى
پوشيده نشود عَلَى اللَّهِ بر خداي مِنْهُمْ از اعيان و اعمال و احوال بندگان با وجود كثرت ايشان
شَيْءٌ چيزي بلكه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادي ندا كند كه لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
مر كراست پادشاهي و حكم گذاري امروز پس بندگان باتفاق يكديگر جواب دهند كه لِلَّهِ
الْوَاحِدِ مر خداي راست كه يگانه است در حكم الْقَهَّارِ شكننده منازعان و مدعيان ملك و چون
كفار را علم ضروري حاصل شده باشد بوحدانيت الهي در اين جواب با مؤمنان موافق باشند
الْيَوْمَ امروز تُجْزَى پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر كسي را بِمَا كَسَبَتْ جزاء آنچه كرده است لَا ظُلْمَ
الْيَوْمَ ستم نيست امروز نه از ثواب كسي كم كنند و نه در عقاب كسي افزايند و كسي را بگناه
كسي نگيرند و نه نيكي را پاداش بدي دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است
بوقت حساب او را شاني از شاني باز ندارد در وسيط آورده كه حضرت رسول صلعم فرمود
كه خداي تعالى گويد من پادشاه جزا دهنده ام نشايد هيچ بهشتي را كه ببهشت در آيد و نه هيچ
دوزخي را كه در دوزخ شود و نزديك ايشان مظلمه باشد تا آنرا قصاص نكنم پس اين آيت خواند
الْيَوْمَ تُجْزَى تا آخر ــ در وصف اهل ظلم حالي عجيبست • و در ديدن ظالم را و بالي عجيبست
از ظلم پرهيز كه در روز جزا • لا ظلم اليوم گوشمالي عجيبست • وَأَنْذِرْهُمْ و بيم كن كافران را
و بترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ از عذاب روز نزديك يعني روز قيامت كه هر آينه بيايد و هر چه آينده
باشد نزديكست بوسيدن إِذِ الْقُلُوبُ بترسان ايشانرا چون دلهاء ايشان لَدَى الْحَنَاجِرِ
نزديك حلقهاء ايشان باشد يعني از فزع آن روز دلها از اماكن خود ميل خروج نموده
بحلقها آيند و همه آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ايشان بياسايد و نه بر آيند تا خلاص
يابد و اصحاب چنين قلوب باشند كَاظِمِينَ غم كنان و از غم پر آمدگان مَا لِلظَّالِمِينَ نيست
مر ستمكاران را يعني كافران را در آن روز مِنْ حَمِيمٍ هيچ خويشي مشفق و ياري مهرباني كه عذاب
از ايشان دفع كند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ و نه درخواست كننده كه فرمان او برند يعني شفيعي كه شفاعت او
بمحل قبول رسد يَعْلَمُ ميداند خداي خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ خيانت چشمها را يعني نظر بآنچه حرامست
يا غمز كردن بمعايب مردم يا كذب در رويت و عدم رويت امام قشيري قدس سره فرمود كه خيانت

چشمهاء محبان آنست كه در اوقات مناجات خواب را بر ايشان گذارند چنانچه در زبور
آمده كه دروغ گويد هر كه دعوي محبت من كند و چون خواب در آيد چشم او بخواب رود و من
نام عني نام عنه وصاليا ــ خواب را با ديدهٔ عاشق چه كار • چشم او چون شمع باشد اشكبار
چشمهاء عاشقان را خواب نيست • يكنفس آن چشمها بي آب نيست وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و ميداند
خداي آنچه پوشيده ساخته است سينها يعني ضماير و سرائر همه را مي شناسد وَاللَّهُ يَقْضِي و خداي
حكم ميكند بِالْحَقِّ براستي در جزاء محسن و مسيء وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنها را كه مي پرستند مشركان
مِنْ دُونِهِ بدون خداي لَا يَقْضُونَ حكم نميكنند ايشان بِشَيْءٍ بچيزي زيرا كه اگر جمادند
ايشانرا قدرت بران نيست و اگر حيوانند مخلوق و مملوك اند قوت حكم و فرمان نيست إِنَّ اللَّهَ
بدرستي كه خداي هُوَ السَّمِيعُ اوست شنواي گفتار بندگان الْبَصِيرُ بينا بكردار ايشان
أَوَلَمْ يَسِيرُوا آيا سير نميكنند و سفر نمي نمايند مشركان مكه فِي الْأَرْضِ در زمين يمن و شام براي
تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا ببينند كه چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا سرانجام كار آنها كه
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پيش از ايشان از اهل تكذيب چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفكه كه ديار
ايشان ممر تجار قريش است كَانُوا بودند پيشينيان هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ ايشان سخت تر از اينان
قُوَّةً از جهت نيرو و توانائي با قدرت و تمكن وَآثَارًا بيشتر از جهت نشانهاء ايشان
فِي الْأَرْضِ در زمين ديار ايشان چون قلعهاء بلند شهرهاء بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ايشانرا
خداي و عقوبت كرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ايشان يعني كفر و تكذيب وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود
مر ايشانرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خداي مِنْ وَاقٍ هيچ نگاه دارنده كه دفع كند آنرا از ايشان ذَلِكَ
اين گرفتن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود كه آمدند بديشان رُسُلُهُمْ پيغمبران ايشان بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهاء روشن و معجزهاء هويدا فَكَفَرُوا پس كافر شدند بدان و انكار كردند مر انانرا
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خداي ايشانرا و معاقبه گردانيد إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستي كه خداي
تواناست و متمكن در هر چه خواهد شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر اهل شرك وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى
و بدرستي كه فرستاديم موسى را عم بِآيَاتِنَا بمعجزات ما كه تسع آيات بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ
و حجتي هويدا گفته اند مراد عصاست و افراد او بذكر از جهت تفخيم و تعظيم است
يا آيات دعوي نشانها و سلطان مبين معجزات او يعني بدعوت و حجت فرستاديم او را
إِلَى فِرْعَوْنَ بسوي فرعون كه اعظم عمالقه مصر بود و دعوي ربوبيت ميكرد وَهَامَانَ

وبه هامان که وزیر او بود وقارون و بقارون که مقرب و مشیر او بود واو ایشان را بحق دعوت
نمود اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس گفتند ساحر او جادوست
که خارق عادت بما مینماید اندوی سحر کذاب دروغ گویست در آنکه میگوید خدای هست
ومن رسول اویم فلما جاءهم بالحق پس چون آمد بدیشان بپیغام راست و درست من عندنا
از نزدیک ما قالوا اقتلوا گفتند بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنان را که گرویده اند معه
با موسی عم فرعونیان قبل از ولادت موسی عم فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از
ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی عم بیامد و دعوی نبوت کرد باز امراء
فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهاء ایشان بشکنند و موسی را یاری
ندهند واستحیوا نساءهم و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبط کنند ایشان
این کید کردند وما کید الکافرین و نیست مکر ناگرویدگان بنسبت انبیا و مومنان الا فی ضلال
مبین مگر در تباهی و بیهوده یعنی از پیش نرود و وبال آن بدیشان بازگردد پس فرعون در باب
موسی عم با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد
بر کشنده خود و از آن خللی بتو رسد با آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد
او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران طلبیم تا با او معارض شوند فرعون را این
سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است از قتل او صبر نبود آما نزد قوم اظهار تجلد
وقال فرعون ذرونی گفت فرعون بگذارید مرا تا بخواری اقتل موسی بکشم موسی را ولیدع ربه
و اگر او بخوان خدای خود را تا قتل من از و باز دارد انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یبدل
دینکم از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا
کند بسبب دعوت او فی الارض الفساد در زمین مصر تباهی و در کرویه حفص بفتح یا و
کسر هاء و نصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلد شما فساد را یعنی چون تابعان
او بسیار شوند با شما حرب کنند وقال موسی و گفت موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید
انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی وربکم به پروردگار من و پروردگار شما من کل متکبر از
هر گردن کشی که بسبب تعظیم لا یؤمن نمیگرود بیوم الحساب بروز شمار فرعون را نام نبرد
و بوصفی دیگر ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی عم فاش شد
دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وقال رجل مؤمن و گفت مردی گرویده

من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی خربیل یا شمعان که مدتی بود که بطریق تجزم یکتم
ایمانه میپوشید از فرعون واتباع او ایمانه گرویدن خود را که شصت و اند سال بود که ایمان
داشت و میپوشید چون قصد فرعون موسی شنید گفت اتقتلون رجلا آیا میکشید مردی
را ان یقول برای آنکه میگوید ربی الله آفریدگار من خداست وقد جاءکم بالبینات و حال آنکه آورده است
بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا من ربکم از پروردگار شما وان یک و اگر او باشد
کاذبا دروغ گوی فعلیه کذبه پس بر او باشد وبال دروغ و آن او را هلاک سازد وان یک صادقا
و اگر باشد راست گوی یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم بعضی از آنچه شما را وعده
میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید بلی اگر صادق است بعضی
از آن موعود که عذاب دنیاست عاجلا بشما رسد ان الله لا یهدی بدرستی که خدای راه
نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد من هو مسرف کسی را که از حد درگذرنده است
در ریختن خون کودکان بیگناه کذاب دروغ گوینده است در دعوی خدایی یا قوم ای
گروه من لکم الملک الیوم مر شما راست پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبانید بر بنی
اسرائیل و برتر از ایشان فی الارض در زمین مصر فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد
ما را و حمایت کند من بأس الله از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید بما پس قصد موسی میکند
و دست از وی باز دارید قال فرعون گفت فرعون مر آن مومن را که از قتل موسی نهی
میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند ما اریکم نمینمایم شما را الا ما اری مگر
آنچه بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیدم بودم صلاحی در آن وما اهدیکم
و نمی نمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه راستی حزبیل که این سخن استماع نمود دیگر باره عرق
محبتش در حرکت آمده و بحر ایمان جوشیدن آغاز کرد تخفیف قوم اشتغال نمود حق تعالی
میفرماید وقال الذی آمن و گفت آنکسی که ایمان آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه من بدرستی
که من میترسم علیکم بر شما بجهة تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب مثل روز
آن لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست آنکه تفصیل میکند مثل
دأب قوم نوح مانند حال گروه نوح عم که بطوفان هلاک شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر
مستاصل گشتند وثمود وقوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و مانند حال آنکه
از پس ایشان بودند چون اهل موتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب

ایکر بعذاب ظلمة کرفتار شدند وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ ونیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ستم بر بندکان
خود یعنی ایشانرا بیکناه عذاب نکند پس شما بر ظلم میکنید تا معذب نکردید وَيَا قَوْمِ إِنِّي وای
کروه من بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روز بدیکر را خواندن
یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه و هیچکس بفریاد کسی نمیرسد یا اهل
بهشت و دوزخ یکدیکر را ندا میکنند چنانچه در اعراف کذشت بعد از ذبح موت ندا کنند
یا اهل الجنة خلود لا موت ویا اهل النار خلود لا موت یا دران روز منادی ندا کند که فلان
نیکبخت شد که هرکز بدبخت نشود و فلان بدبخت کشت که تا ابد نیکبختی نیابد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی
که برکردانیده شوید از موقف حساب و بروید مُدْبِرِينَ بازکشتکان از انجا بسوی دوزخ
مَا لَكُم نباشد شما را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نکاهدارنده که توانند در پناه کرفتن وَمَن
يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای فرو کذارد در ضلالت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده
که بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب عم مِن قَبْلُ پیش
از موسی عم بِالْبَيِّنَاتِ بحجتها هویدا کفته اند فرعون موسی همان فرعون زمان یوسف بوده
و یوسف اسپی قیمتی او را که مرده بود بدعا زنده کردانید و فرعون بوی ایمان آورده و چون یوسف علی
نبینا و عم درکذشت فرعون از دین برکشت و تا زمان موسی عم عمر یافت پس مومن کفت که
یوسف عم پیش از این آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء فرس بوده و شهادت طفل بر براءت
او و بعضی کفته اند فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بوده و خدای بمعجزات یوسف
بن ابراهیم بن یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال درمیان ایشان بود
و معجزات بدیشان مینمود و بدو نکرویدند پس مومن آل فرعون از ان خبر داد که یوسف بشما آمد
فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِي شَكٍّ در کمان مِّمَّا جَاءَكُم بِهِ از انچه آورده بود بشما از امر دین حَتَّىٰ إِذَا
هَلَكَ تا آنکاه که او درکذشت قُلْتُمْ کفتند لَن يَبْعَثَ اللّٰهُ برنخواهد انکیخت خدای مِن بَعْدِهِ از پس او
رَسُولًا فرستادهٔ یعنی چون سخن این رسول نشنودیم دیکری نخواهد آمد تا سخن انکر قول وی نیز رد
نکنیم كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللّٰهُ خدای کمراه سازد در وادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ که او از حد
تجاوز کننده است در انکار مُّرْتَابٌ شک دارنده در انچه بمعجزه ثابت شود پس در صفت اهل اسراف
وارتیاب میکوید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال میکنند با انبیا فِي آيَاتِ اللّٰهِ در ابطال آیتهاء خدای
و دفع آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که بدیشان آمده باشد كَبُرَ بزرکست جدال ایشان

مَقْتًا از جهت بغض عِندَ اللّٰهِ نزدیک خدا وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنانکه کرویده اند یعنی
خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشانرا و مومنان نیز دشمن آنند كَذَٰلِكَ همچنین
يَطْبَعُ اللّٰهُ مهر مینهد خدای عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمان بردار
جَبَّارٍ خودکامه که خودرا از دیکران برتر داند و دارد پس در اثناء مواضع حزبیل فرعون اندیشه
کرد که ناکاه سخن او در مستمعان اثر کند و دین خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی
دیکر مشغول کردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و کفت فرعون يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان بنا کن برای ما
صَرْحًا بنائی بر افراشته لَّعَلِّي شاید من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم بدرها یا راهها أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ
درهاء آسمانها یا راهها از آسمانی باسمانی فَأَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی بنکرم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ
بسوی خدای موسی یا مشرف کردم بر احوال او وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من کمان می برم
او را كَاذِبًا دروغ کوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدای هست که آفریدکار آسمانهاء است
پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی عم بنا الیه وحی آمد که اندوهکین مشو و ببین که من
با آن چکنم پس حق سبحانه آنرا بعد از اتمام خراب کردانید چنانچه در سورهٔ قصص کذشت
وَكَذَٰلِكَ و همچنان زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آرایش داده شد برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار
او وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود
مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس بر قوم إِلَّا فِي تَبَابٍ مکر در تباهی و نیستی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ
و کفت آنکسی که کرویده بود یعنی حزبیل يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم پی روی کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم
شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ راه راست و هدایت يَا قَوْمِ ای کروه من إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که
این زندکانی دنیا مَتَاعٌ برخورداری است که زود منقطع کردد یعنی بساط عیش او بلذتی
فرصتی را در نوردند و نامهٔ معاشرتش را رقم ابطال در کشند

بباغ دهر که بس تازه رنک و خوشبوست * مباش غره که ربح خزان زپی دارد * زبان زاغ حدیث
یاد نکبت و ادبار * چه رنک و بو که نشانی زباغ نکذارد وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیکر
هِيَ دَارُ الْقَرَارِ اوست سرای آرام که او را از زوال و از انتقال منتقل نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که
بکند کرداری بد فَلَا يُجْزَىٰ پس پاداش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مکر مانند آن و این بحکم عدل
الهی است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ از زن و مرد وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و حال آنکه او مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمانست فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه

شایسته کاران يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص يُدْخَلُونَ الْجَنَّةَ بصیغه
معلوم خواند یعنی بهشت درآیند يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند در آن از نفایس اکل پاکیزه
و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار یعنی به اندازهٔ عمل بلکه بسیاری
از آن زیاده و این از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که ایمان
آورده زبان ملامت بکشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری می‌آری
خربیل تکرار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی نخوت هشیار
شوند پس گفت وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَا لِي چیست این که مرا رسید و چونست که من أَدْعُوكُمْ میخوانم
شما را إِلَى النَّجَاةِ بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای با ایمان بدو و متابعت پیغمبر او
وَتَدْعُونَنِي و شما میخوانید مرا إِلَى النَّارِ بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون
تَدْعُونَنِي میخوانید مرا بدین خود لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدای وَأُشْرِكَ بِهِ و برای آنکه شریک گردانم
بوی مَا لَيْسَ آنچیز که نیست مرا بِهِ بربوبیت او عِلْمٌ دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی
من غیر از وی خدائی نمیدانم پس دیگری را چگونه باوی شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و حال آنکه
من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخداوندی که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ
آمرزنده است و محو کننده گناهان مومنان لَا جَرَمَ هر آینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه شما میخوانید
مرا بسوی او یعنی پرستش او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او
بیهوده است و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا در این سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ و نه در آن سرای دیگر
وَأَنَّ مَرَدَّنَا و بدرستی که بازگشت ما همه إِلَى اللَّهِ بسوی خداست و او جزا خواهد داد
وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و بدرستی که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هُمْ
أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند و قصد
قتل نمودند او گفت فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب
یاد شما آید مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه میگفتم شما را وَأُفَوِّضُ و باز میگذارم أَمْرِي کار خود را
إِلَى اللَّهِ بخدای و بروی توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاهدارد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدای بَصِيرٌ
بیناست بِالْعِبَادِ با همه بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند وی
گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع را بر انگیخت تا گرد وی
درآمده و آغاز پاسبانی کردند و نتیجه تفویض نمودی در وی رسید در کشف الاسرار

آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بکوه
رسیدند و نماز وی و نگهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده
صورت حال باز نگفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نکرد حق سبحانه از حال
خربیل خبر میدهد که فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاهداشت او را خدای سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهاء
آنچه اندیشیدند در بارهٔ وی وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت بگرد کسان فرعون که بقصد
او رفته بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون
همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست و بعضی برانند که سوء العذاب
آتشی است چه بدل از آن آورده که النَّارُ فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش
يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه
در عین المعانی آورده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان مینمایند و ابن
مسعود رض فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است و صبح و شام
آتش را بدیشان عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود
قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ درآرید
ای کسان فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت‌ترین عذابی که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه
و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملایکه را که درآرید فرعونیان را بعذاب سخت‌تر از آنچه
در آن بودند وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون بیکبار مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش
فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که سرکش و معظم بودند
یعنی تابعان مر متبوعان را گویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا پیروان
و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ
شما شدید فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ دفع کنندگان عَنَّا از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ
بهره از آتش قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه سرکشان بودند که چه جای این سخنست إِنَّا
كُلٌّ فِيهَا بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب را از شما باز داریم و اگر ما را قدرت
بودی از نفس خود باز میداشتیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ بتحقیق حکم کرده
است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان و هر یکی را بجایی که درخور است فرستاد وَقَالَ الَّذِينَ و گویند
آنانکه فِي النَّارِ در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان

دوزخ را که برای ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا تخفیف کند و بردارد
از ما یوما مقدار روزی از روزهاء دیگر من العذاب از عذاب چیزی تا استراحت
کنیم قالوا گویند خزنه جهنم ایشان را در جواب اولم تک تاتیکم آیا نبود که آمدند بشما
رسلکم پیغمبران فرستاده بشما بالبینات بحجتهاء هویدا و شما را بخدا دعوت کردند
قالوا بلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال
بدین منوالست فادعوا پس شما بخوانید خدا را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست
برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وما دعاء الکافرین و نیست دعاء
ناگرویدگان مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن انا لننصر بدرستی که ما
یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند فی الحیوة الدنیا در
زندگانی دنیا یعنی مدد میرسانیم و نصرت میکنیم باهلاک دشمنان و نجات ایشان یا تابعان
و اگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه بانتقام یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد
هزار کشته شدند ویوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند
گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملایکه و امة
مصطفی صلی الله علیه و سلم یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود نکند ستمکاران را معذرتهم
عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطله است و محل قبول ندارد ولهم اللعنة و مر ایشان راست
دوری از رحمت خدای ولهم سوء الدار و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم ولقد آتینا
و بدرستی که ما دادیم موسی الهدی موسی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته شوند
و معجزات و صحف و شرایع واورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را توریت
یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را هدی راه نماینده وذکری و پند دهنده
لاولی الالباب مر خداوندان عقول سلیمه را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار
ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت انبیا و هلاک اعدا حق راست و درست
است و خلاف بدان نیابد واستشهاد کن بحال موسی و فرعون واستغفر و طلب آمرزش
نمای لذنبک برای ترک آنچه واقع شده باشد که آن ترک اولی در وسیط آورده که مقصود
ازین امر آنست تا حضرت پیغمبر صلعم تعبد نماید خدا را باستغفار جهت مزید درجه و تا
سنتی شود بعد از وی مر امت را و حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه روزی

الا فی ضلال

هفتاد بار یا بیشتر استغفار میفرمودند و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب
مر گناه امت را که بحضرت تو امیدوارند سو گر لب بگشایی از نیکویی حرفی ز برای
ما بگویی یعنی که بعذر خواهی ما از حالت پر گناهی ما نزدیک خدا کنی شفاعت
ما را برهانی از شفاعت وسبح و تسبیح گوی بحمد ربک پیوسته بستایش پروردگار خود
بالعشی والابکار بشبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار در باب
قران و بعث مجادله میکردند که قران سخن خدا نیست و بعث محالست حق سبحانه آیت فرستاد
که ان الذین یجادلون بدرستی که آنانکه جدال کنند فی آیات الله در بطلان آیتهاء خدای
و در دفع آن کوشند بغیر سلطان اتیهم بی حجتی که آمده باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که دانسته
باشند از ادله عقل ان فی صدورهم نیست در سینهاء ایشان الا کبر مگر سرکشی از سخن
حق با ارادت سروری و حکومت یا عظمتی موهوم ما هم نیستند ایشان ببالغیه
رسنده بدان فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستی که
او شنواست مر اقوال ایشان را البصیر بیناست بافعال ایشان لخلق السموات والارض هر اینه
آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بسطت آن اولی
بی اصلی و ماده هر اینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده ولکن اکثر الناس لا
یعلمون و لیکن بیشتری از مردمان نمیدانند که این آفریدن آسانست قول بعضی مفسران
آنست که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند تو صاحب ما نیستی
بلکه او ابو یوسف بن مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او بر بحر و بر را فرا
رسد و جویهاء آب با او روان باشند و پادشاهی بما باز گردد و آیتیست از آیتهاء
خدای تعالی حق سبحانه این آیت نازل گردانید که آنانکه منازعت میکنند در باب دجال
و او را آیت الله میدانند در دلهاء ایشان کبریست یعنی هوای حکومت و سلطنت
که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند
جثه او اعظم است از جثه آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن
او بزرگترست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکیست از مخلوقات من و میباید دانست
که او آدمیست از آدمیان دیگر بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و یک چشم است و ظهور او یکی
از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلعم امارات ظهور وی بیان کرده که مردم بسالی

اکبر من خلق الناس
آفریدن آسمانها و زمین بزرگتر است از آفریدن

پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از ابر باریدن ثلثی باز گیرد
و زمین از انبات رویدنی ثلثی نگاه دارد و در سال دویم دو ثلث باز گیرند و سال سیم
نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار
باشد و بیشتر خلق متابعت او کنند الا من عصمه الله و با وی بهشت و دوزخی باشد و دیوان
دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده گردانم اقرار کنی بربوبیت
من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت
وی کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که ملائکه آنرا پاسبانی
کنند و چون کار بر مومنان بتنگ آید حق سبحانه عیسی را علی نبینا و علیه السلام از آسمان فرو فرستد
تا دجال را بکشد و لشکر او اغلب یهود باشند مستاصل شوند و شمهٔ از نزول عیسی در سورهٔ
زخرف مذکور خواهد شد وما یستوی الاعمی والبصیر و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل
یا جاهل و عالم والذین امنوا وعملوا الصالحات و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهاء شایسته
کرده اند ولا المسیء و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند
در دنیا مؤمن و کافر متساوی نباشند بر و تقیا متقی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات
قلیلا ما تتذکرون اندکی پند می پذیرید چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب
و عقاب و دنیا دار تکلیفست نه دار جزا پس لابدست از سرای دیگر که دران پاداش یابند و آن
در قیامت خواهد بود ان الساعة و بدرستی که ساعت قیامت لاتیة هر اینه آینده است لا ریب
فیها شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند ولکن اکثر الناس و لیکن
بیشتر آدمیان لا یؤمنون نمی گروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت بمحسوسات
وقال ربکم و گفت پروردگار شما ادعونی بخوانید مرا استجب لکم اجابت کنم شما را یعنی مرا پرستید
تا ثواب دهم اغلب علما درین آیة دعا را بعبادت تفسیر کرده اند و مؤید این قولست آنچه خدای
میگوید ان الذین یستکبرون آنانکه سرکشی مینمایند عن عبادتی از پرستش من سیدخلون جهنم زود در آورده
شوند بدوزخ و حفص بصیغهٔ معلوم خوانده یعنی بدوزخ در آیند داخرین بیچارگان
و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید پس بوقت درماندگی
تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سوالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزانهٔ رحمت
مالامالست و کرم من بخشندهٔ اما کدام گدای دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش

ننهادم و کدام محتاج زبان سوال گشاد که رقعهٔ حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم ع
بر آستان ارادت که سر نهاد شبی • که لطف دوست بر ویش هزار در نگشود • و گفته اند دعا
بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدایرا میخواند
بوقت رجوع باو و اجابت پذیرفتن توبه است یعنی توبه کنید تا بپذیرم ع
که توبه کنی بپذیرم اندوی کرم • وانگه ز همه جریمه ات درگذرم • الله خدای بحق الذی
جعل آنست که بیافرید لکم اللیل برای شما شب را تیره و بمزاج بارد لتسکنوا فیه
تا ساکن شوید در وی بجهة ضعف حرکات و سکون حواس والنهار و بیافرید روز را
مبصرا روشن کننده و بمزاج صحار تا ببینید چیزها را و حرکت شما در اکتساب معاش
میسر شود ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر اینه خداوند بخشش بزرگ و بسیارست
علی الناس بر آدمیان بآفریدن لیل و نهار و بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام
مصالح ایشان در نفس و مال بر آنست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یشکرون
سپاس داری نمیکنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خدایست ربکم پروردگار شما
خالق کل شیء آفریننده همه چیزها لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی
تؤفکون پس چگونه و بچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت او بعبادات غیر او کذلک
همچنانکه برگردانیده شدند این قوم یؤفک الذین برگردانیده میشوند آنانکه کانوا
هستند که از روی عناد بایات الله یجحدون بآیتهاء خدایرا انکار میکنند و از پذیرفتن
آن باز می ایستند الله الذی جعل آن خدایی که ساخت لکم الارض برای شما زمین را
قرارا موضع آرام تا بروی میروند و می نشینند والسماء بناء و گردانید آسمان را
بنائی برداشته و برافراشته وصورکم و بنگاشت شما را ای آدمیان فاحسن صورکم
پس نیکو ساخت صورتهاء شما را یعنی قامتهاء شما را راست و رویهاء شما را پاکیزه
و اعضاء شما را متناسب آفرید ورزقکم و روزی داد شما را پاکیزه و اعضاء شما را
متناسب آفرید من الطیبات از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و ممیز گردانید روزی شما را
از روی حیوانات در بحر الحقایق آورده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت
جمال نماست همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع
است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینه حقیقت جامعهٔ او لامع

ای صورت تو آینه سر وجود ● روشن ز رخت پرتو انوار شهود ● مجموعه هر دو
کون نقش چو تو نیست ● در مملکت صورت و معنی موجود ● ذلکم الله آنکه چنین تصویری
کرد خدایست ربکم پروردگار شما فتبارک الله پس برترست خدای و بزرگوار تر
رب العالمین پرورنده عالمیان از جن و انس و جز آن هو الحی اوست زنده یعنی منفرد بحیات
ازلی لا اله الا هو نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فادعوه پس بپرستید
او را مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشند له الدین برای او دین خود را از شرک یا طاعات
خود را از ریا و بگوئید الحمد لله رب العالمین همه ستایش و سپاس مر خدای راست که پروردگار
عالمیانست قل بگو ای محمد مر مشرکان را که میگویند بدین آبا و اجداد خود متدین
شو انی نهیت بدرستی که نهی کرده شده ام ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنرا که تدعون
می پرستید شما من دون الله بجز خدای لما جاءنی البینات آنهنگام که آمده است بمن حجج
و آیات من ربی از نزد پروردگار من و امرت و فرموده شده ام ان اسلم بانکه گردن نهم و
انقیاد کنم لرب العالمین آفریدگار جهانیان را هو الذی اوست آنکه خلقکم بیافرید پدر شما را
آدم من تراب از خاک ثم پس شما را ای فرزندان آدم من نطفة از آب منی ثم من علقة پس
از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثم یخرجکم پس بیرون می آرد هر یک
از شما را از رحم مادر طفلا کودک ثم پس باقی میدارد شما را لتبلغوا تا برسید اشدکم
بغایت قوة خود که منتهای شبابست ثم پس از این درجه بالا میبرد لتکونوا شیوخا تا گردید
پیران ومنکم من یتوفی و از شما کسی باشد که بمیرانیده شود من قبل پیش از بلوغ اشد یا قبل
از شیخوخت ولتبلغوا و تعمیر میدهد شما را تا برسید اجلا مسمی بمدتی نام برده شده
که وقت موتست لعلکم تعقلون شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از درجه
بدرجه هو الذی اوست آنکه یحیی زنده کرداند و یمیت و میمیراند فاذا قضی امرا پس چون خواهد
و حکم کند کاری فانما یقول پس جز این نیست که گوید له کن مر آن مراد را که باش فیکون
پس بباشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلت و عدتی و فرصتی و کلفتی نیست
فعل او را که عیب و علت نیست ● منزه و مقدس از هیچ آلة نیست ● از خم زلف کاف و طره نون
هر زمان شکلی آمد بیرون الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال
و نزاع میکنند فی آیات الله در رد آیتهاء خدای یعنی حجج قرآن را منکر اند انی یصرفون

چگونه و چون بر گردانیده میشوند از تصدیق بدان الذین کذبوا بجدال آنانند
که تکذیب کردند و منکر گردیدند بالکتاب بقرآن یا بجنس کتاب آسمانی وبما ارسلنا و آنچه فرستاده ایم
به آن چیز رسلنا پیغمبران خود را از احکام و شرایع فسوف یعلمون پس زود بدانند
وخامت تکذیب و انکار را اذ الاغلال آنگاه که غلها و آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهاء
ایشان والسلاسل و زنجیرها نیز در آن بود یسحبون کشیده میشوند بروی بدان
زنجیرها تا افکنند ایشان را فی الحمیم در آبی جوشان که در نهایت حرارت بود ثم
فی النار یسجرون پس از آن در آتش سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب آن
آتش و آب معذب کردند ثم قیل لهم پس گویند مر ایشان را این ما کنتم تشرکون کجا اند آنانکه بودید شما
که انباز میگرفتید ایشان را من دون الله از فرود خدای قالوا گویند دوزخیان که
آن شرکا ضلوا عنا شدند از ما و نمی یابیم ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم
ایشان ما را در بلا بگذاشتند بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش
از این در دنیا شیئا چیزی را یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نمی پرستیده ایم بلکه ایشان را
که عبادت میکرده ایم هیچ نبوده اند و ما ایشان را چیزی می پنداشتیم کذلک همچنانکه
مجادلان را فرو گذاشت یضل الله الکافرین گمراه فرو میگذارد خدای کافران را تا راه
نمی برند بچیزی که از آن منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذلکم این خذلان شما
امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید و فرحان
می بودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبوده یعنی شرک
و طغیان وبما کنتم تمرحون و بجهة آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و بتکبر میخرامیدید
ادخلوا درآئید ابواب جهنم بدرهاء هفت گانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است
یعنی هر طایفه بدری که در آئید خالدین فیها جاوید ماندگان در آن فبئس مثوی المتکبرین
پس بد آرامگاهیست گردن کشان را دوزخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد بر ایذای
قوم ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت اولیاء و هلاک اعدا حق درست
و راستست و بی شک واقع خواهد شد فاما نرینک پس اگر بنمائیم بتو بعض الذی نعدهم
برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسیری خود آنست او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا
پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما باز گردیده خواهند شد روز

قیامت وجزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان از وی نخواهند گذاشت وحق سبحانه
در این دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم نمود از قتل
وقحط وجز آن وباقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود ع دوستان در دو عالم شاد
وخرم میزیند • دشمنان در محنت وغم این سرا وآن سرا آورده اند که کفار مکه از روی
جدال اقتراح آیات متکثره میکردند چنانچه تفجیر عیون واظهار بساتین وتصاعد
بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیت فرستاد
که ولقد ارسلنا وبتحقیق ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران پیش از تو منهم بعضی
از ایشان من قصصنا علیک آنها اند که خوانده ایم قصهاء ایشان بر تو که آن بیست و پیغمبر اند
ومنهم من لم نقصص علیک وبعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم بر تو اما نام ایشان
دانسته چون الیسع وغیر او وبعضی آنست که نه نام ایشان دانسته ونه قصه ایشان
شنیده جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل وچهار هزار
از سایر خلق ومشهور آنست که صد وبیست وچهار هزار پیغمبر بوده اند ودر ایمان بدیشان
تعیین عدد ومعرفت ایشان بانساب واسامی شرط نیست وما کان لرسول ونبود هیچ
پیغمبری را ونتوانست ان یأتی بآیة آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد الا باذن الله
مگر بدستوری خدای وحکم وفرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید
واو مستقل نیست در نمودن آن بی امر من ومن حکمت در عدم وقوع آن می بینم فاذا
جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات
قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد ومومن محق نجات یابد
وخسر وزیان کنند هنالک المبطلون آنجا ناراستان ومعاندان که بعد از دیدن معجزه
که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند الله خدای حق الذی جعل لکم الانعام آنست
که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر وگاو وگوسفند لترکبوا تا سوار میشوید
منها بعضی را از آن چون ابل ومنها تاکلون وبعضی را از آن میخورید چون غنم وبعضی
آنانند که قابلیت رکوب واکل دارند چون بقر ولکم ومر شما راست فیها در انعام
منافع منفعت بسیار چون شیر وپشم وجز آن ولتبلغوا وتا ایشان را برسید علیها
مسافرت بر آن یعنی بر بعضی از آن حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهاء شماست

از سود ومعامله وعلیها وبر شتران در خشکی وعلی الفلک وبر کشتیها در دریا تحملون
بر داشته میشوید ویریکم ومینماید خدای شما را آیاته نشانهاء قدرت خود
فای آیات الله پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر واخبار
از غیب تنکرون انکار میکنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد وثمود
فینظروا کیف کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سر انجام کاران که پیش
از ایشان بودند کانوا بودند ایشان اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد
واشد قوة وسخت تر از روی توانائی وآثارا فی الارض وافزونتر از جهت باز ماندهاء
ایشان در زمین از کوشکها وقلعها فما اغنی پس دفع نکرد عذاب را عنهم از ایشان
ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از جمع مال وترتیب سپاه فلما جاءتهم پس آنهنگام
که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بمعجزات ودلالات فرحوا شاد گشتند
بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش بزعم ایشان یعنی جهلی که آنرا علم نام نهاده
بودند ومراد عقاید باطله وشبهه‌هاء ناعتبار ایشانست وگفته اند مراد علم مکاسب
وتجارات است یا علم طبایع وتنجیم که بآن مباهی ومستظهر شده با انبیا وآیات ایشان استهزا
میکردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخت وحاق بهم واحاطه کرده با ایشان ما کانوا
به یستهزؤن جزاء آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فلما راوا پس آنهنگام که بدیدند بأسنا
سختی عذاب ما را در دنیا قالوا گفتند آمنا ایمان آوردیم بالله وحده بخدای
بیکتای وی وکفرنا وکافر شدیم بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی
کافر شدیم به بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود کند ایشان را ایمانهم گرویدن
ایشان لما راوا بأسنا آنهنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف
مرتفع میشود وایمان در زمان تکلیف مقبولست نه در وقت بأس سنة الله سنت
نهاد خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان وی
از امم ماضیه که ایمان بأس بهیچ وجه مقبول نیست وخسر وزیان کار شدند هنالک
الکافرین در زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد واگر چه همه
عمر در خسران بودند

سورة السجدة

بسم الله الرحمن الرحیم

حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است وهر کس بر استخراج آن قادر نیست وگفته اند

فینظروا

حا اشارت بحکمت است و میم بمنّت یعنی حق سبحانه را منّت است بر مومنان به تنزیل حکمت
صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارت است بسرّی که میان حق تعالی و حبیب او ست که هیچ
ملکی مقرّب و نبیّ مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن
و همین دو حرف در وسط اسم محمد صلی الله علیه وسلم نیز آمده پس بشرف این دو اسم
قسم یاد میکند که این قرآن تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن از خداوند
بخشاینده بهدایت نفوس عوام الرحیم مهربان برعایت قلوب خواص و از اضافهٔ تنزیل
بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی وابسته بقرآن است و این فرو
فرستاده کتاب فصّلت کتابیست بیدا کرده شده آیاته آیتهای وی و مبیّن گشته بلغت
و وعد و وعید قرآناً عربیاً در حالتی که قرآنیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند
و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از اهل
دانش و شناسند که نزول او من عند الله است بشیراً مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل
کنند ونذیراً و بیم کننده آنها را که بدو بگروند فاعرض پس روی برتافتند از قبول او اکثرهم
بیشتر مشرکان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وقالوا
و گفتند اهل شرک که قلوبنا دلهای ما فی اکنّة در پوششهاست مما تدعونا از فهم
آنچه بخوانی که میخوانی ما را الیه بآن یعنی قرآن در نمی یابیم وفی آذاننا و در گوشهای ما وقر گرانی
آنچه میخوانی نمی شنویم ومن بیننا وبینک و میان ما و تو حجاب پرده ایست که جمال نبوّت ترا نمی
بینیم یا حاجزیست که ما را از پیوستگی بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه
را میان خود و رسول صلعم پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما ازین طرف فاعمل پس
عمل کن بر دین خود انّنا عاملون که ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود با آنچه میتوانی در حق ما
بکن که ما نیز با آنچه میتوانیم تقصیر نخواهیم کرد ماوردی فرموده که تو کار بکن برای آخرت
خود که ما برای دنیی خود عمل میکنیم قل بگو انّما انا پس توجه کنید چنین نیست که خدای شما
خدای خدایانیست یگانه پس پس توجه کنید بسوی بسوی او بتوحید و طاعت
او و بدانکه من آدمیم بشر مثلکم مانند شما یعنی از جنس بشرم نه ملک و نه جن که شما
سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمیکنم که سمع را از وی کراهت
و طبع را نفرت باشد بلکه یوحی الیّ وحی کرده میشود بسوی من انّما الهکم جز این نیست

مستقیم باشید واستغفروه و از وی آمرزش جویید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید در موضح
آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهراً و باطناً یعنی باید که نهان و آشکارا
یکی باشد و چون بمرتبهٔ استقامت رسید استغفار کند از دید آن که رؤیت عمل گناهی چه
بزرگ و خطاییست عظیم وویل و سختی عذاب للمشرکین مر شرک آرندگان راست الذین آنانکه
لا یؤتون الزکوة نمیدهند زکوة را یعنی بکلمهٔ لا اله الا الله که زکوة نفس است متکلم نمیشوند
مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمی دهند و وجه تخصیص
منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب انسانست و بذل آن بر نفس را سخت باشد
از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتیست ببخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل
اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند هر توانگری سخا نبود چون تنی است که جان ندارد
یا چون درختی که بر ندهد ؎ منعم ممسک شجری بی بر است • سرو ده مدخل بدنی بی سرست
بخل که سرمایهٔ ناکامیست • در دو جهان موجب بدنامیست وهم و مشرکان بالآخرة
بسرای دیگر هم کافرون ایشان ناگرویدگانند و بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات
آن سرا را باور ندارند انّ الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کردند
کارهای ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب
معالم فرموده که آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای
عبادة باز مانند و حق تعالی همان مزدی طاعتی که در زمان صحّة داشته اند بدیشان
میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر رض نقل میکند که حضرت
رسول صلعم فرمود که بنده چون طریقهٔ نیکو باشد از عبادة پس چون بیمار شود حق تعالی ملکی
را که بروی موکل است گوید بنویس برای او مانند عمل او وقتی که در حالی داشت از بنده مرض
تا وقتی که او را رها کنم یا بحضرت خود بریم قل ائنّکم بگو آیا شما لتکفرون کافر میشوید
و نمی گروید بالذی خلق الارض بآنکسی که بیافرید زمین را فی یومین در دو روز امام ابو اللیث
رح آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بگسترانید وتجعلون و میسازند
برای وی بزبان انداداً همتایان ذلک آن خداوندی که زمین را بیافرید ربّ العالمین
پرورندگار عالمیانست وجعل و بیافرید فیها در زمین رواسی کوههای بلند پایدار
من فوقها از زبر زمین یا ناظران در او نگرسته همه اعتبار بردارند وبارک فیها و برکت

کرد در کوهها بانکه در وی منابع و معادن آفرید و برکت داد زمین را بانهار و زروع و انعام
و اثمار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیهاء اهل زمین را یعنی برای
اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرده چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرت و گوشت
و امثال آن که هر یک از آنها غالب قوت هر بلده است و تقدیر این روزیها کرد فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه
چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سَوَاءً یکسان شد
جواب یکسان شدنی لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است
یعنی جواب سائلان بی زیاده و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بآفریدن
آسمان وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخان بود یعنی بخار آب بهیئت دخان در زاد المسیر گفته
که چون حق تعالی آب دریا فرو باد را برو گماشت تا او را در شورش آورد و از وی بخاری مرتفع
شد و حق تعالی آسمان را از آن آفرید و در عین المعانی آورده که حق سبحانه جوهری سبز بیافرید
و بنظر هیبت در آن نگریست بگداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا جوش آمد کفی و بخاری
از وی پیدا گشت از آن کف زمین و از آن بخار آسمان آفریده شد (بیت) کفی را منبسط سازد که
این فرشیست بس لایق • بخاری را برافروزد که این سقفیست بس زیبا • از آن سقف
معلق حسن تصویرش بود ظاهر • برین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا فَقَالَ پس گفت
خدای بعد از آفریدن آسمان لَهَا مر او را وَلِلْأَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِيَا بیائید بانچه
شما را فرمایم طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر
خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت است نه اثبات طواعیة و
کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین
را فرمود که انهار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما بهر چه فرمودی
طَائِعِينَ فرمانبرداران آورده اند که اول موضع کعبه معظم زادها الله شرفا از اجزاء زمین
سخن گفت بر انچه در برابر اوست از اجزاء آسمان و بدین جهة آن محل کعبه اسلام و قبله انام
گشت و چون آسمان آفریده گشت آنرا بشکافت فَقَضَاهُنَّ پس بپرداخت آنرا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان
و تمام ساخت امور آنرا فِي يَوْمَيْنِ در دو روز پنجشنبه و جمعه وَأَوْحَى و وحی فرمود که عبادت
بر چه وجه کنید یا مقرر کرد هر فلکی و آنچه از آن آید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان
نزدیکتر را بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگان که چون چراغ رخشان و درخشان باشند

وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات که دیو استراق سمع کنند ذَلِكَ
آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ آفریدن و اندازه کردن خداوند غالبست که در
ملک خود بقدرت هر چه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد
فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان
فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صَاعِقَةً از عذاب بیهوش سازنده
و هلاک کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وَثَمُودَ و عذاب
قوم ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهة آنست که قریش در سفر رحلة الشتاء
والصیف بر مواضع این دو گروه گذشته آثار عذاب مشاهده میکرده اند و ایشان مستحق
صاعقه و صیحه شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغامبران یعنی هود و صالح
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهة ایشان
برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند أَلَّا تَعْبُدُوا با آنکه مپرستید إِلَّا
اللَّهَ مگر خدایرا قَالُوا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدای خواستی که
رسول فرستادی لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان بجای شما فَإِنَّا پس بدرستی
که ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بانچه که فرستاده شده اید بآن بزعم خود كَافِرُونَ ناگروندگانیم چه شما
مانند ما آدمیانید و هیچ مفضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا
مانده از شاهد معنی ایشان غافل بودند (نظم) چند صورة بینی ای صورت پرست
هر که معنی دید از صورت برست • دیده صورت پرستی را ببند • تا شوی از نور معنی بهره‌مند
آنکه تفصیل قصه ایشان میکند و میگوید فَأَمَّا عَادٌ اما اگر گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن
کشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند
پس هود علی نبینا و علیه السلام ایشان را تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات
بدان نکردند وَقَالُوا و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا کیست سخت تر از ما قُوَّةً از جهة توانائی عادیان
مغرور شدند بقوة و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرورشدگان بقوة خود أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدایی
که بیافریده است ایشان را هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ او سخت تر است و بسیار تر است از ایشان قُوَّةً از روی قوة یعنی
توانائی دارد بر چیزی که غیر او را این توانائی نیست وَكَانُوا و بودند قوم عاد که روی تعصب

بآياتنا يجحدون با بيهاء ما منكر شدند با آنكه ميدانستند كه حق است فارسلنا عليهم پس فرستاديم بر ايشان
ريحا صرصرا بادِ سرد با آواز مهيب في ايام نحسات در روزهاء شوم يعني در دههٔ آخر شوال از
بامدادِ روز چهار شنبه تا آخر چهار شنبهٔ ديگر كه هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستاديم
لنذيقهم تا بچشانيم ايشان را عذاب الخزي عذاب رسوايي و خواري في الحيوة الدنيا در زندگاني دنيا يعني
همه را مستاصل ساختيم ولعذاب الآخرة و هر اينه عذاب آن سراي اخزي سخت ترست از روي رسوايي
وهم لا ينصرون و ايشان ياري داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ايشان واما ثمود و اما گروه
ثمود فهديناهم پس ايشان را دلالة كرديم براه راست يا راه خير و شر بديشان نموديم فاستحبوا
العمى پس بگزيدند و اختيار كردند نابينايي يعني جهل و ضلالة و كفر را على الهدى بر علم و هدايه
و ايمان فاخذتهم پس فرا گرفت ايشان را صاعقة العذاب الهون صاعقهٔ عذاب خوار كننده يعني
صيحهٔ جبرئيل عم ايشان را هلاک كرد بما كانوا يكسبون بسبب آنچه بودند كه كسب ميكردند از تكذيب
صالح على نبينا و عم و عقر ناقه ونجينا الذين آمنوا و برهانيديم از آن صاعقه آنان كه گرويده
بودند بصالح وكانوا يتقون و بودند كه پرهيز ميكردند از شرك ويوم يحشر و ياد كن آن روز را
كه حشر كرده شوند اعداء الله دشمنان خداي الى النار بسوي آتش دوزخ يعني جمع كنند همه را
فهم يوزعون پس رانده شوند بدوزخ با پيشينيان را نگاه دارند تا پسينيان برسند آنگه همه
را بدوزخ رانند حتى اذا ما جاؤها تا وقتي كه بيايند با آتش شهد عليهم گواهي دهد بر ايشان
سمعهم گوشهاء ايشان با آنچه شنيده باشند وابصارهم و ديدهاء ايشان با آنچه ديده
باشند وجلودهم و پوستهاء ايشان يعني جوارح ايشان و اول عضوي كه از ايشان تكلم كند
ران چپ و كف دست راست بود و گفته اند كه فروج ايشان گواهي دهند بما كانوا يعملون با آنچه
بودند كه عمل ميكردند وقالوا و گويند كافران از روي تعجب يا توبيخ لجلودهم مر اندامهاء خود را
لم شهدتم چرا گواهي داديد علينا بر ما كه براي شما داوري ميكرديم و عذاب از شما باز ميداشتيم
قالوا گويند اعضاء ايشان كه مرا سرزنش مكنيد كه باختيار خود ناطق نشديم بلكه انطقنا الله الذي
بسخن آورد ما را آن خداي كه بقدرة كامله انطق كل شيء بسخن آورده است هر چيزي را كه
سخن گويد وهو و حال آنكه خلقكم بيافريد شما را اول مرة نخستين بار از عدم بوجود
آورد واليه ترجعون و بسوي او باز گردانيده خواهيد شد براي جزا وما كنتم تستترون و نبوديد شما
كه پوشيده شويد يعني مخفي مانيد ان يشهد از آنكه گواهي دهد عليكم بر شما سمعكم گوشهاء شما ولا ابصاركم

و نه ديدها شما ولا جلودكم و نه اعضاء شما يعني نخواستند كه پنهان شويد و نمي توانستيد كه و گمان ميبرديد
كه اجزاء شما بر شما گواهي دهند ولكن ظننتم وليكن گمان داشتيد ان الله لا يعلم آنرا كه خداي نداند
كثيرا مما تعملون بسياري از آنچه ميكنيد در زاد المسير فرموده كه كفار ميگفتند هرچه آشكار كنيم
خداي ميداند و آنچه پنهان از ما صادر ميشود بدان دانا نيست وذلكم و آن ظن شما ظنكم
الذي آن ظني كه در دنيا ظننتم گمان مي برديد بربكم بخداي شما كه اعمال نهاني ما را نميداند ارديكم
هلاک كرد شما را در آخرة فاصبحتم من الخاسرين پس گشتيد در زيانكاران فان يصبروا پس اگر كفار شكيبائي
نمايند و اگر جزع كنند فالنار پس آتش دوزخ مثوى قرارگاه هست لهم مر ايشان را وان يستعتبوا
و اگر خشنودي حق سبحانه جويند فما هم پس نيستند ايشان من المعتبين از اجابه كرده شدگان
در طلب خشنودي وقيضنا لهم و برانگيختيم براي مشركان قرناء دوستان و همنشينان از شياطين
و بر ايشان مسلط كرديم فزينوا پس بياراستند ديوان لهم براي ايشان ما بين ايديهم آنچه در
پيش ايشانست از زينت دنيا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ايستادند وما خلفهم و آنچه از پس
ايشانست امور اخروي و وعد و وعيد تا آنرا منكر شدند وحق و واجب گشت عليهم القول بر ايشان
سخن يعني كلمهٔ عذاب في امم قد خلت با امتان ديگر كه گذاشته اند من قبلهم پيش از ايشان
من الجن والانس از ديوان و آدميان كه همين عملها كرده بودند يعني چنانچه امم مكذبه را استحقاق
عذاب بود و اين گروه نيز سزاوار عذاب اند در كشف الاسرار آورده كه چون خداي به بنده خيري
خواهد او را قريني نيكو و همنشين صالح كرامت كند تا در طاعت معين وي باشد و چون به بنده
بدي خواهد او را رفيقي بد و مصاحبي فاجر مبتلا كند تا بر خلاف حق تحريض نمايد چنانچه
شياطين را همنشين كافران ساخت و مستحق عذاب گشتند انهم بدرستي كه كافران كانوا هستند
خاسرين زيان زدگان در هر دو جهان • نه نقد معرفت امروز مفلس • نه سود آخرت فردا
تهي دست • آورده اند كه كفار قريش يكديگر را وصيت ميكردند كه چون محمد را بينيد كه قرآن
ميخواند او را بنوعي تشويش دهيد كه غلط كند پس چون حضرت پيغامبر صلي الله عليه وسلم
قرآن ميخواندي جمعي در مقام تعرض آمده و آواز بر داشته سخنان بيهوده گفتندي و صفير زدن
دست بر هم كوفتندي و شعرهاي ناخوش خواندندي آيه نازل شد كه وقال الذين كفروا و گفته اند
آنانكه نگرويدند يعني مشركان عرب مر يكديگر را گفتند لا تسمعوا مشنويد و گوش منهيد
لهذا القرآن مر شنيدن اين قرآن را كه محمد ميخواند والغوا فيه و سخنان لغو و حشو در افكنيد

دران یاوه یاد کنید در پیش روی او لعلکم تغلبون شاید شما غلبه کنید بر ظاهر او و او از خواندن
باز ایستد فلنذیقن الذین کفروا پس بچشانیم آنان را که کافر شدند مراد این گروه قایلانند یا عامه کافران
را عذابا شدیدا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم ولنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم ایشان را بدترین پاداش
اسوأ الذی کانوا بدترین کاری که بودند که از روی جهل و عصبیت یعملون میکردند ذلک
آن عقوبه بدترین جزاء اعداء الله پاداش دشمنان خدایست النار یعنی آتش عطف بیان است از جزاء
لهم مر کافران راست فیها در آتش دار الخلد سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد جزاء
پاداش داده میشوند پاداش دادنی بما کانوا بسبب آنچه بودند که همواره بآیاتنا بآیات
کلام یجحدون انکار میکردند وقال الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشند
ربنا ای پروردگار ما ارنا الذین بما بنما آن دو کس را که در دنیی اضلانا گمراه کردند ما را من
الجن والانس از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی او پیدا کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت این دو کس
را بما بنمای نجعلهما تا در آریم ایشان را تحت اقدامنا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم
لیکونا من الاسفلین تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرین شوند با آنکه فرود آن فرود نباشد
ان الذین قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله پروردگار ما الله است ثم استقاموا پس بر آن بایستادند
صدیق رض گفت شرک نیاوردند فاروق رض گفت که بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند
ذو النورین رض تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند علی رض توجیه فرمود که فرایض
ادا نمودند قول امام حسن بصری رض آنست که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب
ورزیدند و گفته اند که از دنیی فانی اعراض کردند و بسرای باقی راغب گشتند صاحب کشف
الاسرار فرموده که ربنا الله عبارتست از توحید اقرار ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت
توحید اقرار آنست که الله را یکتا گویی توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت
بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست سو نی جهت میگنجد اینجا نی صفت
نی تفکر نی بیان نی معرفت ٭ آتشی از سر وحدت بر فروخت ٭ غیر واحد هرچه پیش آمد بسوخت
تتنزل علیهم الملئکة فرود آیند بدیشان یعنی بمومنان مستقیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج
از قبر یا در لحد با آنکه ایشان را گویند الا تخافوا مترسید از آنچه که در پیش دارید از امور اخروی
که بر شما آسان خواهد گذشت ولا تحزنوا و اندوه مبرید بر آنچه گذاشته اید از اهل و ولد
که حق تعالی کار ایشان را بخوبی ساخت وابشروا و شاد شوید بالجنة التی بآن بهشتی که در دنیی

کنتم توعدون بودید که بآن وعده داده میشدید بر زبان پیغامبر صم نحن اولیاؤکم
ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام
راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم وفی الاخرة و دوستان شماییم
در آن سرای بتکریم و تعظیم و درخواست یعنی مدد دادن در شفاعت هر که خواهید ولکم
و مر شما راست فیها در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کنید و خواهد نفسهای شما از لذاید
با انواع کرامات ولکم فیها و مر شما راست در عقبی ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی مهیا شده
من غفور از خدای آمرزنده رحیم مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنکه آنچه
متمنای اهل استقامتست نسبت با آنچه ایشان را عطا خواهند کرد چون ماحضریست نسبت
بموایده کلیه که جهت ضیافت ترتیب کنند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نمایش کرامت است
چه در روش طریقت درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت
نگاهداشتن سرّست از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سرّ خود راه ندهد
و اغیار را در حریم منزل یار نگذارد سو امروز مرا در دل جز یار نمیگنجد ٭ کاندر حرم
سلطان اغیار نمیگنجد ومن احسن و کیست نیکوتر قولا از جهت سخن ممن دعا از کسی
که بخواند خلق را الی الله بپرستش خدای وعمل صالحا و بکند کار شایسته وقال و گوید انّنی
بدرستی که من من المسلمین از گردن نهادگانم حکم خدایرا آیت در شان حضرت پیغمبرست
صلی الله علیه و سلم که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح فرمود که مراد علما اند
که معالم دین بمردم آموزند و عمل صالح ایشان آنست که هرچه دانند بدان کار کنند یا
محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل آنست
بر آنچه بدیشان رسد از مکاره و گفته اند ائمه و مشایخ درین آیت داخلند و عایشه
رض فرموده که نمی بینم این آیت را الا در شان موذنان صاحب العین المعانی آورده که چون
بلال رض بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و نماز میخواند و سخنان بیهوده
بر زبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بتقدیری که موذنان باشند عمل صالح ایشان
آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت بگذارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیست نیکی
و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات
و دیگری سبب هبوط درکات و گفته اند حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم

وجهلست و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور شد که حسنه دوستی آل رسول است
صلی الله علیه وسلم و سیئه دشمنی ایشان ادْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِي با آنچیزی که فی نفس الامر
هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده وگناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر
فَإِذَا الَّذِي پس چون چنین کنی آنکسی که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ میان تو و او عَدَاوَةٌ دشمنی هر آینه و دوست
گردد كَأَنَّهُ گوییا او وَلِيٌّ حَمِيمٌ دوستی کارساز بود و خویشی مهربان در احقاق از امام اعظم رح
نقل میکند که چون از کسی بمن میرساند که مرا بد میگوید من در شان او سخن نیکو میگویم تا وقتی
که خبر می یابم که او هم سخن من میگوید وَمَا يُلَقَّاهَا و ندهد این خصلت که مقابله بدیست به نیکی إِلَّا الَّذِينَ
صَبَرُوا مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این صفت
و عادت إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنانرا که بهره مندی تمام دارند از ایمان یا از
کمال نفس یا از نخبه یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشتست وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ
الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ وسوسه بتباهی یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور
شد در هم شکند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ آن
شنوا مر استعاذه ترا الْعَلِيمُ دانا به نیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهاء قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب است
و روز که بتعاقب یکدیگر میروند روز بجهة آرایش و شب از برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و دیگر آفتاب
و ماه که بسیر مقدر و اندازه مقرر میروند و می آیند لَا تَسْجُدُوا سجده میکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را
وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان مخلوق‌اند مانند شما وَاسْجُدُوا و سجده آرند لِلَّهِ مر خدا را الَّذِي
خَلَقَهُنَّ آن خدای که بیافرید شب و روز را و مهر و ماه را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
یکانگی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مر و را می پرستید چه سجود اخص عبادات است و آن خالق را باید نه مخلوق
را امام شافعی رح درین محل سجده میکند که سجده مقترن امر باشد و این روایت مسروقست
از عبدالله مسعود رض فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدایرا از آن چه زیان
فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میکذارند برای
او یا تسبیح میگویند مر او را و میستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او
مشغول اند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری پرستش و ستایش
امام اعظم رح اینجا سجده میکند چه سخن سجده اینجا تمام شد و این روایت ابن عباس و ابن
عمرست رضی الله عنهما و این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآن و حضرت شیخ

قدس سره در فتوحات این را سجده اجتهاد گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند
سجده شرط باشد چه مقارنست قوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیت دویم
سجود روند سجده نشاط و محبت بود چه مقرونست بدین کلمات که هم لا یسأمون وَمِنْ
آيَاتِهِ و از نشانهاء قدرت او أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو بینی زمین را خَاشِعَةً فسرده
و خشک شده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش
در آید بجهة رستن نبات از و وَرَبَتْ و بر دمد و افزون گردد دیگباره إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی
که آنکه آن زمین مرده را زنده گردد دیگباره گرداننده لَمُحْيِي الْمَوْتَى هر آینه زنده کننده مردگانست
إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او بر همه چیزها از احیا و اماتت قَدِيرٌ تواناست و قدرت او
نسبت بهمه مقدورات یکست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُلْحِدُونَ میل میکنند و از
نهج استقامت منحرف میشوند فِي آيَاتِنَا در آیتهاء کتاب ما یعنی در ان طعن مینمایند تاویل
باطل میکنند و از طریق صواب میگردانند لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمی شوند عَلَيْنَا بر ما یعنی
همه را میدانیم و جزاء طعن و الحاد ایشان بدیشان میرسانیم أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ آیا کسی که
انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد
خَيْرٌ بهترست أَمْ مَنْ يَأْتِي یا کسی که بیاید ایمن از دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که آن حضرت
پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و گفته اند حمزه رض یا عمر یا عثمان یا عمار رضی الله عنهم
اجمعین اعْمَلُوا امر تهدیدیست کفار را میگوید بکنید مَا شِئْتُمْ هرچه خواهید إِنَّهُ بدرستی
که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و برابر آن جزا خواهد داد حیله
و مکرها که خدا میدانند نقد مغشوش میاورند که معامل بیناست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
تحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن که بهترین یادکردیست لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد
ایشانرا معاندان و ستیزندگان اند وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابیست
ارجمند و گرامی نزد خدای بسیار نفع و یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیزست
زیرا که کلام رب عزیزست که ملک عزیز برسول عزیز آورد برای امت عزیز یا آنکه کلام حبیب عزیزست
نامهٔ دوست است بنزد دوست و نامهٔ دوست نزد دوستان عزیز باشد شعر بنام و نامهٔ
تو یافتیم عزت و کرامت. هزار جان گرامی فدای نامهٔ و نامت لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان
کتاب هیچ باطلی مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهة باطل

آمنا به

بسوي مستطرق نشود یا زیادت و نقصان بدو راه نیابد یا در اخبار او انکه گذشته و آینده در هیچ
یافته نشود تَنْزِیلٌ او فرستاده شده ایست مِنْ حَکِیمٍ از خداوند دانا حَمِیدٍ ستوده مَا یُقَالُ لَکَ
نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم تو إِلَّا مَا قَدْ قِیلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران گفته اند
لِلرُّسُلِ مر فرستادگانرا مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو حضرت عزة تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان
کفار اندوهناک مباش که پیش از تو هر پیغمبری که بوده منکران قوم با او همین گفته اند که با تو میگویند
إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که آفریدگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر اینه خداوند آمرزنده است مر انبیا و متابعان
ایشان را وَذُو عِقَابٍ أَلِیمٍ و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار
عجمی و قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد چرا بعضی از و عربی نبود و بعضی عجمی تا هر دو قوم
از و بهره بردند آیت آمد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قُرْآنًا أَعْجَمِیًّا قرآنی بغیر لغت
عرب لَقَالُوا هر اینه میگفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا بیان و هویدا نکردند آیَاتُهُ آیتها
کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم أَأَعْجَمِیٌّ آیا کلام عجمی وَعَرَبِیٌّ و مخاطب عربی قُلْ هُوَ بگو این کتاب
لِلَّذِینَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند هُدًى راه نماینده است بحق وَشِفَاءٌ و شفا بخشنده از امراض
شک و شبه وَالَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ و آنانکه نمیگروند بدان فِی آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهاء ایشان گرانی است
یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش نمی شنوند وَهُوَ و آن کتاب عَلَیْهِمْ عَمًى بر ایشان پوشیدگی
است تا جلوه جمال کمال او را نمی بینند أُولَئِکَ آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کر
و کورند یُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ از جاء دور یعنی مثل ایشان چون
کسیست که او را از مسافت دور آواز بخوانند نه خواننده را بیند و نه آواز او شنود پس او را
از آن ندا چه نفع رسد نادی اقبال میگوید که ای فلان ما بسی نزدیک نزدیک و شما بس دور دور
وَلَقَدْ آتَیْنَا و بتحقیق دادیم مُوسَى الْکِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِیهِ پس اختلاف کردند در ان
همچنانکه در قرآن یعنی بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه
بودی که پیش گرفته است مِنْ رَبِّکَ از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل حصومت
در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِیَ هر اینه حکم کرده شدی بَیْنَهُمْ میان اهل
تکذیب و مستاصل شدندی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که یهود یا مشرکان عرب لَفِی شَکٍّ در گمانند
مِنْهُ از توریت یا قرآن مُرِیبٍ گمانی با اضطراب آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری
ستوده فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد وَمَنْ أَسَاءَ و هر که بد کند فَعَلَیْهَا

پس بر نفس اوست ضرر آن بد و باز گردد وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ و نیست آفریدگار تو ستم کننده لِلْعَبِیدِ
مر بندگانرا که فرا خور هر عمل مکافات نفرماید
الجزء الخامس والعشرون من اجزاء
إِلَیْهِ بسوی خدای یُرَدُّ باز گردانیده شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون از ان
سوال کنند علم آن حواله بحضرت وی باید کرد که کسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ و بیرون نیاید مِنْ
ثَمَرَاتٍ هیچ میوه مِنْ أَکْمَامِهَا از غلافهاء خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد مِنْ أُنْثَى هیچ ماده از انسان و سایر
حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند
علم ثمار و نتاج نیز خاصه اوست وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ و روزی که بخواند خدای مشرکانرا و از روی
توبیخ گوید أَیْنَ شُرَکَائِی کجا اند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاکَ گویند خدایا شنوانیدیم ترا
و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِیدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان چه ما از ایشان تبرا
کرده ایم وَضَلَّ و گم شود عَنْهُمْ از مشرکان مَا کَانُوا یَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند مِنْ قَبْلُ
پیش از قیامت یعنی بتانرا که در دنیا پرستیدندی در ان روز نه بینند یا از ایشان مدد
نیابند وَظَنُّوا یقین دانند که از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشانرا مِنْ مَحِیصٍ هیچ
گریزگاهی لَا یَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نمیشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَیْرِ از خواهش نیک در این جهان چون
نعمت و صحت و امثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد وی را بدی چون تنگدستی و بیماری
فَیَئُوسٌ پس نومید است از راحت قَنُوطٌ امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافرانست
و کمال ایمان است وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشایشی از نزدیک ما چون
تندرستی و توانگری مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس سختی که بدو رسیده باشد لَیَقُولَنَّ هر اینه گوید
هَذَا این خیر و عافیت لِی برای منست و من مستحق آنم با دایم مرا خواهد بود و زوال
نخواهد یافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمی برم قیامت را قَائِمَةً بر خواسته یعنی حاضر شده
مراد انکار حشر و بعث است وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانند مرا إِلَى رَبِّی بسوی پروردگار
من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان تو هم کرده اند قیامت قایم شود و مرا برانگیزند إِنَّ لِی بدرستی
که مراست عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَى آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت
را ثابتست خواه در دنیا خواه در عقبی ع زهی تصور باطل زهی خیال محال امام ثعلبی
از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم نقل کرده که کافر را دو تمنا خواهد بود یکی در عقبی که
گفت یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا و هیچکدام ازین دو تمنا وجود نخواهد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِینَ

من اکمامه

الکمام میوه کردن

کفروا پس خبر کنیم آنانرا که نگرویدند بما عملوا بآنچه کرده اند از کفر و تکذیب و اخبار تعذیب
خواهد بود ولنذیقنهم و هر اینه بچشانیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذابی درشت و بزرگ
و بدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت واذا انعمنا و چون انعام
کنیم و در عافیت بگشاییم علی الانسان بر کافر اعرض روی بگرداند از شکر ونأی بجانبه
و دور شود بخود از راه حق یا بود دوش بیک طرف و کشد دامن سپاس داری واذا مسه الشر
و چون برسد او را بلا و محنت فذو دعاء عریض پس خداوند دعاء بزرگ و بسیار است
تشبیه کرده دعاء بزرگ را بچیزی که پهنا دارد جهة سعت و کثرت آن قل بگو
ای محمد ارأیتم خبر دهید مرا که فی نفس الامر ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از
نزدیک خدای ثم کفرتم به و شما کافر شده اید بدان بی تأمل در آن من اضل کیست گمراه
تر ممن هو از انکس که او فی شقاق بعید در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما
گمراه تر که پیوسته در مقام ستیز و عناد و انکار و افسادید وضع موصول بجای ضمیر
شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشانست در تفسیر امام ابو اللیث رح مذکور که ابو جهل
مر حضرت پیغمبر را صلعم گفته آیتی بما نما و آنحضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش
محمد ما را سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت
را نیز دیده اند یا نی اگر اهل آفاق مشاهده کرده اند آیة احدیست و اگر نه سحر محمدی
پس رسل بهر طرف فرستادند و همه کس از رویت آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا
سحر مستمر این جادو بیست بهمه آفاق رسیده حضرت عزت آیة فرستاد که سنریهم
زود باشد که بنماییم ایشانرا یعنی کفار قریش را آیاتنا نشانهاء قدرت خود که یکی
از ان شق قمر ست فی الآفاق در کنارهاء جهان وفی انفسهم و در نفسهاء ایشان یعنی
مکه حتی یتبین لهم تا روشن شود مر ایشانرا انه الحق انکه رسول او حق است اولم یکف بربک
آیا بسنده نیست پروردگار تو انه انکه او علی کل شیء بر همه چیزی شهید گواه است
یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت ما و گواه بودن تو کفایت است بعضی
بر آنند که دلایل آفاقی اخبار آنحضرت بود از حوادث آینده و وقایع کاینه چون فتح
روم و یمن و فارس و آیات انفسی آنچه مر اهل مکه را واقع شد از قحط و خوف و قتل و مغلوب
در معرکه آورده که آفاقی وقایع امم ماضیه است که ایشانرا خبر داده اند و انفسی واقعه

روز بدر در فصول از محمد بن کعب رح نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت
ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود از فتح مکه و ورود
وفود اعراب و جمیع ضمیر راجع بآدمیان دانند یعنی بتمام مردمان دلایل آفاقی که هدم بنیان
و آیات انفسی که هلاک ابدانست یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت و تکامل در
احوال و امزجه یا آفاقی عجایب مصنوعاتست از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار
و اثمار و جزآن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در نفس انسان مودع است و در حقایق
آورده که آفاق عالم کبیرست و انفس عالم صغیر و هر چه از دلایل قدرت در عالم کبیر ست نمودار
آن در عالم صغیر هست و یزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالم آفاق
مفصلا در نشاء انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی
صورت و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه انسان عالم کبیرست و عالم
انسان صغیر   ای انکه تراست ملک اسکندر و جم   از حرص مباش در پی نیم درم
عالم همه در تست ولیکن از جهل   پنداشته تو خویش را در عالم   و تطبیق آیات
آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقایق این آیت بعون ملک قادر در تفسیر
جواهر گذارش خواهد یافت الا انهم بدانید که کافران فی مریة در شک اند من لقاء ربهم
از لقاء پروردگار خود بعث و جزا الا انه بدانید که او بکل شیء بهمه چیزها
محیط فرا رسنده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا داند و هر چه خواهد که در ملک
خود بکند تواند ۰ علم از جمله و قدرت بی عجز ۰ خاص مر حضرت الهی راست الخ باید
در انفس و آفاق ۰ اکنداز حکم پادشاهی راست ۰ سورة الشوری بسم الله الرحمن الرحیم
حم عسق حروف مقطعه اشارتست بکواین و حوادث و فتن و وقایع است ثعلبی از ابن
عباس رض نقل میکند که مرتضی علی رض را میشناخت از حم عسق گفته اند حا حرواست
و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدثی ممنوع هست که بعد از نزول
این حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین
و اکمل التحیات ظاهر بود و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزهای که بامت من
نازل خواهد شد پس ذکر قذف و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی ع
قولی آنست که حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر ست با اشارت بصفت

فتنهاء

حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمائیست بآن عطایا
که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ارزانی داشته حا حوض مورود اوست
یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را از آن سیراب گرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق
تا مغرب بتصرف امت درآید و عین عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه او بوده
و سین سناء مشهود او که مرتبه هیچکس برفعت رتبه وی نرسد و قاف مقام محمود او
در شب معراج که درجه او ادنی است و در روز قیامت که شفاعت کبری است
مقام تو محمود و نامت محمد ، بدینسان مقامی و نامی که دارد ، كَذَٰلِكَ مثل آنچه درین سوره
است از معانی يُوحِي إِلَيْكَ وحی میکند بتو پیوسته وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ وحی کرده است بآنکه پیش از تو
بوده اند از رسل اللَّهُ الْعَزِيزُ خدای غالب هیچکس او را از وحی او باز نتواند داشت
الْحَكِيمُ دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بر وی لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها
از مخازن علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کنوز سفلیات وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست
برتر که رفعت شان او راست الْعَظِيمُ بزرگ که عظمت او تَكَادُ السَّمَاوَاتُ قریب است
آسمانها که از عظمت او يَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِن فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی نخست آسمان
بلند تر بشکافد پس زیران یکدیگر منشق گردند در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا
و جلال اعظم و المستحب بالای آسمان اعلی عرش است و کرسی و صفوف ملایکه پس ابتدا
انفطار از آنجا دلیل باشد که نسبت با آثار عظمت پروردگار وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان
یعنی حمله عرش با همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را از نقایص مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار
ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میگویند چه یکی نفی ناسزاست و یکی اثبات سزا وَيَسْتَغْفِرُونَ
و آمرزش میطلبند از خدای لِمَن فِي الْأَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از مومنان
أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده مر گناه بندگان را
الرَّحِيمُ مهربان بریشان بقبول توبه و از هیامن غفران و رحمت اوست که ملایکه را باستغفار
گنه کاران فرموده وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِن دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان
یعنی شرکا و انداد که بدوستی ایشان را پرستش میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگهبانست
عَلَيْهِمْ بر اقوال و اعمال و احوال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم
و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه

بر تو دعوت است و تبلیغ احکام شریعت وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که عربست لِّتُنذِرَ تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَىٰ
اهل مادر شهرها را که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد او باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را
و مقررست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه
بر حوالی وی اند وَتُنذِرَ و بیم کنی مردمان را يَوْمَ الْجَمْعِ بروز جمع یعنی قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ نیست هیچ شک
در وقوع او و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح
را با اشباح یا عمال با اعمال یا هر کس را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره ایشان را متفرق سازند فَرِيقٌ
فِي الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مومنان و موحدانند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ
افکنند که منافقان و مشرکانند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی
همه خلایق را أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایت یا طریق ضلالت وَلَٰكِن يُدْخِلُ و لیکن در می
آرد مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد براه نمونی و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران
یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل کفر و نفاق مَا لَهُم نیست مر ایشان را مِّن وَلِيٍّ
هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد أَمِ اتَّخَذُوا
بلکه فرا گرفتند کافران مِن دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان مانند اصنام و لاف دوستی
ایشان مینمایند فَاللَّهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوستانرا دستگیری کند
وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او زنده گرداند مردگانرا بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست و اصنام ایشانرا توانایی نیست اوست قادر بحکم
کن فیکون ، غیر او جمله عاجزند و زبون ، عجز را سوی قدرتش ره نیست ، عقل انبکان خا
آگه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان فِيهِ در آن چیز با کافران مِن شَيْءٍ
از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس آن مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای و او حکم خواهد
کرد در آن روز قیامت ذَٰلِكُمُ آنکسی که حکم بحق صفت اوست اللَّهُ خدای بحق است رَبِّي
پروردگار و آفریدگار من عَلَيْهِ بر او نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده ام در همه کارها و مهمات
خود بکرم وی تفویض نموده وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم در همه احوال که فی الحقیقه
بنده را جز او مرجع و مآل نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها
جَعَلَ لَكُم آفرید برای شما مِّنْ أَنفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق کرد از چهارپایان

ازواجاً اصنافها گوناگون یذرؤکم بسیار میگرداند شما را فیه در تزاوج و تناسل یا
درین وجه از خلقت لیس نیست کمثله مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام
عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان امنوا بمثل ما امنتم به یا مثل بمعنی ذاتست
چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیه نشاید مثل را بر حقیقت گذاشتن چه مودی
باشد بتناقض که اثبات مثل و نفی آنست ـ ذات ترا صورت و پیوند نیست ٭ تو بکس و کس
بتو مانند نیست ٭ جل المهیمن ان تدری حقیقته من لا له المثل لا تضربوا له المثلا
وهو السمیع و او شنواست مجموع مسموعات را البصیر بیناست بهمه مبصرات له مر و راست
مقالید السموات والارض کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینهٔ
آسمان مطرست و گنجینهٔ زمین نبات یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء
برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت ویقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر وفق
مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق استحقاق قبض و بسط علیم
داناست شرع بیان کرد و پیدا ساخت و برگزید خدای لکم برای شما من الدین از طاعت
و عبادت و اصل توحید ما وصی آنچه فرموده بود به بدان چیز نوحاً نوح بن لمک را
والذی اوحینا و آنچیزی که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصلی مشترک از دین که میان نوح
و تو بوده وما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم بدان ابراهیم وموسی وعیسی این پیغمبران از اصول
دین ان اقیموا الدین آنست که اقامت کنید و برپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق
آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای ولا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید در آن
یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید است و طاعت چه در فروع شرایع اختلافات باشد
بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد کبر بزرگ است و گران و دشوار علی المشرکین بر شرک
آرندگان ما تدعوهم آنچه تو میخوانی ایشان را الیه بسوی آن از توحید و نفی شرک الله یجتبی
خدای میکشد و جمع میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین دست و راه راست من یشاء
هر کرا میخواهد یا میگزیند برای دوستی خود یا جهة رسالت آنکه اراده کند ویهدی
و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین حق من ینیب هر که باز گردد بحق و روی آرد
بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید
نخست از طالبی انجمله بکند و بدو آورد ٭ کز آن حضرت ندا آید که ای سرگشته راه

وما تفرقوا و پراکنده نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند
از دین الا مگر من بعد ما جاءهم العلم از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین بگشتند
یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریة و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق و ضلال
محض است بغیاً و این برگشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقعست بینهم میان ایشان
یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که به پیغمبر صلعم داشتند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه بودی
که پیشی گرفته است یعنی وعده من ربک از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان الی اجل مسمی
تا زمانی نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لقضی بینهم هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان
بعذاب مبطل و خلاص محق وان الذین و بدرستی آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند کتاب یعنی
قرآن را من بعدهم از پس امتان گذشته مراد کافران زمان آنحضرت اند صلی الله علیه و سلم
که قرآن بدیشان داده اند که ایشان لفی شک هر اینه در شک اند منه از دین یا از قرآن یا از پیغمبر
صلعم مریب شکی در تهمت افکننده فلذلک پس برای این تفرق که از ایشان واقع شده فادع بخوان
خلق را باتفاق بر ملت اسلام واستقم و مستقیم باش بر دعوت کما امرت همچنانکه فرموده شده
بآن در تبیان آورده که ولید مغیره بآنحضرت صلعم گفت که از دین و دعوی که داری رجوع کن
تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که اگر بدین پیمان باز آیی دختر
خود در عقد تو آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت خود مستقیم باش ولا تتبع
و پیروی مکن اهواءهم آرزوهای باطله ایشان را وقل آمنت و بگو که گرویده ام بما انزل الله
بآنچه فرو فرستاده است خدای من کتاب از کتاب بر من و بر انبیا پیش از من یعنی بجمع کتب
منزله ایمان دارم و خدای تعالی در کتابها بتوحید حکم کرده است وامرت و فرموده شده ام
لاعدل بآنکه عدل کنم و سویت نگاه دارم بینکم میان شما یعنی اشراف و اراذل بحق خوانم و در
تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم الله ربنا وربکم خدای آفریدگار ما و شماست لنا اعمالنا مر ما راست
جزا کردارهای ما ولکم و مر شما راست اعمالکم پاداش اعمال شما لا حجة هیچ خصومتی
نیست بیننا وبینکم میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف
کند از روی عناد و ستمکاری خواهد بود الله یجمع خدای جمع کند بیننا میان ما بقیامت
والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی حکم عدم حجاج منسوخست والذین
یحاجون و آنان از کفار که خصومت کنند و جدال ورزند فی الله در دین خدای عز و جل

من بعد ما استجيب له از پس آنکه اجابت کرده اند مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند
بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدای را اجابت نمودند در توریت و بمصطفی صلی الله علیه وسلم
ایمان آوردند یا آنها که مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعا رسول خود را باظهار
معجزات دلالت کنند بر صدق او حجتهم داحضة حجت ایشان باطل است عند ربهم نزدیک
پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است وعليهم غضب
و بر ایشانست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین ولهم و مر ایشانراست بر کفر ایشان
عذاب شديد عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد الله خدای بحق الذي انزل الكتاب آنکس است
که فرو فرستاد کتاب از آسمان بالحق براستی و درستی والميزان و منزل گردانید ترازو
را که موزونات را بآن بسنجند تا در بارهٔ خریده و فروشنده ستم نرود و محققان بر آنند
که مراد از میزان عدلست در معاملات و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرد که التعدیل نسبت
و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان
محمدست صلی الله علیه وسلم قانون که عدل بدو تمهید می یابد و انزال و ارسال اوست
وما يدريك و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت قريب
نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت
قایم شود نزدیکست يستعجل شتاب میکنند بها بساعت یعنی بآمدن آن الذين آنانکه
لا يؤمنون بها نمی گروند بدان یعنی استعجال ایشان از روی استهزا و تکذیب است یا میخواهند که یعنی
صنم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشان را بر او حجت بود والذين
آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدای و رسول او مشفقون ترسانند منها از قیامت چه
نمیدانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود و
يعلمون و میدانند انها الحق آنکه آمدن ساعت راستست الا ان الذين بدانید که بتحقیق
آنانکه يمارون خصومت و جدال مینمایند في الساعة در آمدن قیامت لفي ضلال بعيد هر آینه
در گمراهی اند دور از صواب الله لطيف خدای داناست بانیکو کاری بعباده بر بندگان خود
در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری قدس سره فرموده
که از لطف اوست که بیش از کفایت بدهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کرم
نوازندگی بآن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سیم باریک دان و دور بین خفیات

امور را داند و اسرار صدور برو پوشیده نماند چه آدم پوشیده کار کسی بتر قضا و قدر
ورا ره نبرد و در کار او چه و چون دخل ندارد ~ کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد
که نقش بند حوادث ورای چون و چراست ~ چرا که چرا دست بستهٔ قدرست ~ ز چون
طاق که چون بین پایمال قضاست ~ در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم
داند و جلایل جمهور را بحلم در گذارند در ترجمه رشف فرموده که لطیف آنست که علم شاملش محیط
غوامض مصالح بود و حکمت باهره اش مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی
لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد و شکر بقدر بنده خواست و درین آیت نکات
بسیار و فواید بیشمارست و حواله اطلاع بر بعضی از آن بمطالعه جواهر التفسیر بود يرزق
روزی میدهد بلطف خود من يشاء هر کرا میخواهد که روزی دهد وهو القوي و اوست توانا
در لطف و رحمت العزيز غالب در حکم و ارادت من كان يريد هر که باشد که خواهد بعمل خود حرث
الآخرة کشت خیر آن سرای یا پاداش آنرا نزد له بیفزاییم مر ورا في حرثه در زرع خیر او در
ثواب آخرت از ثواب الجنان بذکر حرث خبر داد جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را یک دانه
تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای افزون میگردد تا حسنه
که یک ذره برابر کوه احد شود ومن كان يريد و هر که باشد که خواهد بکردار خود حرث الدنيا نیکی
دنیی و سعی کند در حصول متاع آن نؤته منها بدهیم او را از دنیی آنچه بقسمت ازلی نصیب
او باشد وما له و نیست مر ورا في الآخرة در آن سرای من نصيب هیچ بهره مراد کافرانند که همین
دنیا خواهند و بعضی منافقان که در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت
بودی نزد بعضی درین آیت فرموده که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از
نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیی ببرد و در عقبی زیادت از دنیا یابد
فیض ابد ~ دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند ~ عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند ام
نه چنانست که کافران تصور کرده اند لهم شركاء آیا ایشانرا انباز انند یعنی مر ایشانرا دیوان هستند
که در معصیت شریک ایشانند شرعوا لهم نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل
ایشان من الدين از کیش جاهلیت ما لم يأذن آنچه دستوری نداده است و نفرموده به الله بآن
خدای هیچ کس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیی و تحریم بحیره و سایبه و امثال
آن ولولا كلمة الفصل و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لقضي بينهم

ف که عمل مومن روز بروز
نزد خدای افزون میگردد

هر آینه حکم کرده شد بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان و هر یک جزای بسزا یافته
بودندی اما وعده فصل میان ایشان در قیامتست وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران
یعنی کافران لَهُمْ مر ایشانراست در آن روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک دایم و بی انقطاع
بود تَرَى الظَّالِمِينَ ببینی مشرکانرا در قیامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزاء
آنچه ایشان کرده باشند و هو و وبال اعمال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بدیشان وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کردند فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای
بهشتها اند یعنی خوشترین بقعهاء و نزهتترین آن لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذَلِكَ آنچه مذکور شد از
کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان بفضل نموده و در جنب
آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذَلِكَ آن ثواب که خبر داد الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست
که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آورده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای شایسته کرده و تقدیم خبر این کرامت جهت ازدیاد سرور مومنانست
و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف
عبادت بیفزایند • کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی • گر جزا هرچه نکوتر به نکوکار دهند
کار اگر اینست ترا در طمع اجر مباش • مزد مزد و ریا نداز و کردار دهند • امام ثعلبی
از قتاده رح نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده بایکدیگر گفتند هیچ دریافته اید
که محمد بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ مزدی میخواهد یا نی آیت آمد که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
بگو نمیخواهم شمارا عَلَيْهِ بر رسانیدن پیغام أَجْرًا مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای
دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رض فرموده که چون حضرت رسالت صلعم
بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در راه دین
رهبر مایی و میبینیم که اخراجات تو بسیارست و مداخل کم اگر فرمایی قدری از مال خود
بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبه سپاریم تا در حوایج صرف کند
و خاطر عاطر از آن ممر فراغتی دست دهد این آیت نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام
از کسی مزدی طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی میطلبم فِي الْقُرْبَى در خویشی یعنی قریش باید که
مرا دوست دارند بجهة قرابتی که با ایشان دارم و چون بصلهٔ رحم افتخار میکنند مرا

با هیچ بطنی از قریش نیست الا که رشته قرابتی هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من
دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد مودة ثابته است در ذوی
الْقُرْبَى یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارید و از ابن عباس رض منقولست
که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کدام
اند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر این مراد حسن و حسین رض و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بنو هاشم اند و بنو المطلب که خمس بایشان قسمت باید کرد و نزد
بعضی مراد از قربی تقربست بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید بخدای باعمال صالحه
وَمَنْ يَقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا
محبت آل پیغمبرست که هر کرا آن باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم مر ویرا فِيهَا در آن حسنه یعنی برای
آن حسنه حُسْنًا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که
خدای آمرزنده است مر گنه کارانرا شَكُورٌ پذیرنده طاعت فرمان برداران را أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى
بلکه میگویند کافران که بر می بافد محمد صلی الله علیه و سلم و بر می بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغی بدعوی نبوت یا بنی ولد قرآن فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ مهر
نهد بر دل تو که افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبایی تا از اذا
و جفاء ایشان متضجر نگردی در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله قدس سره نقل میکند که مهر
شوق ازلی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابار خلق فارغ گردی
وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو میکند خدای باطل و ناراستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ و آشکارا میکند راست را بِكَلِمَاتِهِ
بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند إِنَّهُ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ داناست بهرچه در دلهاست یعنی راستی تو و دروغ افتراء ایشان بتو و مخفی نیست در عین
المعانی از ابن عباس رض روایت فرموده که بعد از نزول آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا در خاطر
گروهی خطوری کرده بود که پیغمبر مارا بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم
و بر ما حکم کنند جبرئیل عم انحضرت را صلعم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیه و حضرت با ایشان گفت
گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راستگویی و ما ازین اندیشه توبه کردیم آیت نازل شد که وَهُوَ
الَّذِي اوست آنکسی که بمحض کرم يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی
چون بدو باز گردند و از گناه ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد وَيَعْفُو و فرو

كذارد عن السيئات از بديهاء ايشان يعني بعد از توبه جرمهاء ايشان در گذارد ويعلم
وميداند ما يفعلون آنچه كنند بعد از آن از نيكي و بدي و حفص بتا ميخواند يعني خداي ميداند
آنچه شما ميكنيد از گناه و توبه ويستجيب الذين آمنوا و اجابت كند خداي درخواست آنانكه گرويدند
وعملوا الصالحات و كردند عملهاء پسنديده ويزيدهم و زيادة كرداند سؤال ايشانرا من فضله از فضل
خود يعني بدهد ايشانرا آنچه حاجات خواسته اند آن نانوشته باشد اند دعوت و اسلام والكافرون و كافر گرويدند
لهم عذاب شديد مر ايشانراست عذابي سخت كه ذل حجاب و دوام عقابست و هيچ عقاب بدتر از
مذلت حجاب نيست ❁ ز هيچ رنج تو مطلق دلم نتابد روي ❁ جز آنكه بند كني در حجاب حرمانش ❁
اصحاب صفه رض كه بفقر و فاقه ميگذرانيدند روزي در خاطر ايشان گذشت كه چه باشد كه ما
توانگر شويم و مال خود بفلان و فلان خرج ميكنيم آيت آمد كه ولو و اگر بسط الله الرزق بگشادي خداي
روزي را لعباده براي بندگان خود و بر ايشان فراخ گردانيدي لبغوا هر آينه ستم كردندي في الارض
در زمين و باستيلا و استعلا بيرون آمدندي با تكبر و بر يزيدندي و فساد كردندي و اين در غالب است
چه ذو النورين و عبد الرحمان بن عوف رضي الله تعالى عنهم مردم بودند و هرگز از ايشان اثر بغي و طغيان
ظاهر نشد و گفته اند مال دنيي بمثابه بارانست كه بر تمام زمين ببارد و از هر قطره از ان گياهي ديگر برويد
باران كه در لطافت طبعش خلاف نيست ❁ در باغ سبزه رويد و در شوره بوم خس ❁ و چون اغلب طباع
خلق بجانب هوا و هوس مايلست و پرورش صفات بهيمي و سبعي بر ايشان غالب و مال دنيي در بهاء ابواب
قرين ترين اسبابست پس اگر حق سبحانه روزي بر خلق فراخ كردي اكثر باغي و طاغي ميشدند از حكمت
قسمت نمود چنانچه فرمود ولكن ينزل وليكن فرو فرستد روزي را بقدر بتقدير ازلي ما يشاء آنچه
ميخواهد براي آنكه ميخواهد انه بعباده بدرستي كه او به بندگان خود خبير داناست باحوال ايشان
بصير بينا يعني مي بيند و ميداند كه هر كس را چه بايد و چند بايد و كي بايد وهو الذي ينزل الغيث واو
آنكسي كه فرو فرستد باران را من بعد ما قنطوا پس از آنكه نوميد شوند از آمدن آن وينشر رحمته و پراكنده
كند رحمت خود يعني باران را منتشر گرداند در كوه و بيابان وهو الولي واوست دوست مومنان و
سازنده كار ايشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الحميد ستوده بهمه زبان يا ستايند
سپاس داران ومن آياته و از دلايل قدرت و نشانهاء فطرت او خلق السموات والارض آفريدن
آسمانها و زمينهاست وما بث و آفريدن آنچه پراكنده كرد فيهما در آسمان و در زمين من دابة
از جنبندگان چون ملايكه و جن و انس و ساير حيوانات وهو و او يعني خداي على جمعهم بر جمع

كردن ايشان در عرصه محشر اذا يشاء هرگاه كه خواهد قدير تواناست و متمكن از ان و غير عاجز
در ان وما اصابكم و هر چه بشما ميرسد اي مومنان من مصيبة از مصيبت و آفتي بمال يا تن يا اهل و عيال
فبما كسبت ايديكم پس بسبب آنست كه كسب كرده دستهاء شما يعني بشامت معاصي است و هر چند بقضاء
من است اما عقوبت گناهان شماست ويعفوا و عفو ميكند و در ميگذرد عن كثير از بسياري
گناهان و اگر همه گناهها را از يا نرسد موجب زيادتي اجر خواهد بود امام ابو الليث رح در تفسير خود آورده
كه مرتضى علي كرم الله وجهه فرمود كه اميدوارترين آيتي كه خداي تعالى به پيغمبر صلى الله عليه وسلم
فرستاد اين آيتست زيرا كه خبر داد كه بسبب بعضي گناه مصيبت ميرسانم و از بسياري عفو ميكنم و وي
از ان كريمترست كه گناهي كه يكبار عفو كرد بديگر بار عقوبت كند باز دو عفو وما انتم و نيستيد
شما اي كافران بمعجزين عاجز كنندگان خداي را از انفاذ امر يا از عذاب كردن مستحق في الارض در
زمين وما لكم و نيست شما را من دون الله بجز خداي من ولي هيچ دوستي كه كار سازد در دنيي
ولا نصير و نه ياري كه عذاب باز دارد در عقبي ومن آياته الجوار و از نشانهاء توانائي و كشتيهاء روانست
في البحر در دريا كالاعلام مانند كوهها در عظمت ان يشأ اگر خواهد خداي يسكن الريح ساكن
گرداند بادي را كه سبب رفتن كشتيست و چون آن باد ساكن شود فيظللن پس گردند كشتيها رواكد
ايستادگان على ظهره بر پشت آب و اهل كشتي در گرداب اضطراب افتند ان في ذلك بدرستي
كه در تسخير رياح و اجراء سفاين لآيات هر آينه دلالتهاست لكل صبار مر هر صبر كننده را در كشتي
شكور سپاس دارنده بوقت خروج از كشتي او يوبقهن يا اگر خواهد هلاك كند كشتيها را يعني اهل
آنرا بما كسبوا بسبب آنچه كردند از معاصي ويعف و در ميگذراند عن كثير از بسياري گناهان اهل
كشتي و گفته اند نجات ميدهد بسياري را از غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص دهد مومنانرا
و اگر خواهد هلاك كند كافرانرا تا انتقام كشيده باشد از ايشان ويعلم الذين يجادلون و تا بدانند آنانكه خصومت
ميكنند في آياتنا در دلايل قدرت ما كه در محل نزول بلا ما لهم نيست مر ايشانرا من محيص هيچ گريز
گاهي فما اوتيتم پس آنچه داده شده ايد من شيء از چيزي كه تعلق بدين جهان دارد چون مال و فرزند
فمتاع الحيوة الدنيا پس آن برخورداري زندگاني دنياست يعني تا زنده ايد از ان تمتع ميگيريد وما
عند الله و آنچه نزديك خداي است از ثواب آخرة و نعيم بهشت خير بهترست وابقى و پاينده تر للذين
آمنوا براي آنكسانيكه گرويده اند وعلى ربهم يتوكلون و بر آفريدگار خود توكل ميكنند والذين و براي
آنانكه يجتنبون پرهيز ميكنند و يا يكسو ميروند كبائر الاثم از گناهان بزرگ والفواحش و از

کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا و چون خشم کیرند بر مردان بسبب رنجی و زیانی و مکروهی که بدیشان
رسانند هُمْ يَغْفِرُونَ ایشان درمیکذارند آنرا و عفو میکنند در لباب آورده که آیت در شان فاروق
اعظم است رضی که او را یکه دشنام میدادند و چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض شاتمان نمیکرد و
در تبیان فرموده که در باره ابو بکر صدیق است که او در ابتدا تمام مال ملامت کردند و بستم رسانیدند
و او حلم میورزید و متعرض لئیمان کشت سه مستغرق کار خود چنانم که کر پروای ملامت بیکانم نیست
وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردکار خود را مراد انصارند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بر پای
داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط ارکان در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَىٰ با مشورتست
بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کار که کنند بصواب دید یکدیکر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم
ایشانرا از اموال يُنفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون
برسد ایشانرا ستم از کافران هُمْ يَنتَصِرُونَ ایشان از دشمن انصاف خود بستانند یعنی از ایشان
انتقام کشند زیرا که انتصار از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش
کردار بد سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا کرداریست مانند لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج
کلام است چنانچه فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام
نماید نوعی وَأَصْلَحَ و باصلاح آورد میان خود و ظالم خود را فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدایست و عده
مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل میکند که روز
قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد در تبیان از حسن رح کی برخیزد و بستان بر
نخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه سه عفو از گناه سیرت اهل فتوتست نه حکم عفو
کار فتوت غمام نیست بلکه حرم کرم کسی که گفته اند در عفو لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد ستمکاران یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم
یا در انتقام از حد در کذرند وَلَمَنِ انتَصَرَ و هر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه برو ستم کرده
باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه کینه کشندکان مَا عَلَيْهِم نیست بر ایشان مِّن سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب
و ملامت با ایشان کناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانی
است که ابتدا یَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کردند بر مردان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند و از حد
در کذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ نه حقی و وجهی أُولَٰئِكَ آن کروه موصوف بظلم و بغی لَهُم مر ایشانراست

عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَن صَبَرَ و هر که شکیبایی کند بر آزار مردمان
وَغَفَرَ و در کذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر و غفران
لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین کارهاست امام زاهد رح کوید از کارهای مردان مردانست
و هر کس را قوت این نباشد که جفا کشد و وفا کند سه قفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو کذارد خدای فَمَا لَهُ پس نیست
مر و را مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِّن بَعْدِهِ پس از فرو کذاشتن خدای مر و را
وَتَرَى الظَّالِمِينَ و بینی تو مر کافران لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنکام که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت
يَقُولُونَ کویند هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست بسوی باز کشتن بدنیا مِّن سَبِيلٍ هیچ راهی یا جای
تا برویم و تدارک مافات کنیم وَتَرَاهُمْ و بینی کفار را که در آن روز يُعْرَضُونَ عرض کرده
میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایت غیر مذکورست جهت وضوح چه معلوم است که
عرض کافران بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ
از خواری و رسوایی يَنظُرُونَ می نکرند بسوی آتش مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ از نکریستن پنهان یعنی بکرانه
چشم بدوزخ می نکرند و از هول و هیبت آن زهره سر باز کردن ندارند ضحاک فرموده که وقتی
که ایشانرا بدوزخ رانند ردیه می نکرند کاهی بملایکه و کاهی بعرش و کاهی بدوزخ جمعی برانند
که مراد از طرف خفی چشم دلست چه کافران نابینا محشور خواهند شد بس حال دوزخ بشناسند
بدل چنانچه نابینایان در دریافتن حالات مختلفه فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و چون ایشانرا
مومنان برین حال بینند کویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان
کردند أَنفُسَهُمْ در نفسهای خویش وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز زیان
در نفسها آنست که از بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ کردانیدند و زیان در اهالی
اکر دوزخی اند بآنکه ایشانرا از ایمان باز داشتند و اکر بهشتی اند بآنکه از دیدار ایشان
محروم ماندند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ
در عذابی پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُم و نباشد مر کافران مِّنْ أَوْلِيَاءَ هیچ
دوستان و مددکاران که بوقت عذاب يَنصُرُونَهُم یاری کنند ایشانرا مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای
یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای تعالی و خدای عذاب از ایشان باز ندارد
وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا کمراه سازد خدای فَمَا لَهُ مِن سَبِيلٍ پس نیست او را هیچ راهی بنجات و بنجاح اسْتَجِيبُوا

فی الحسینی کفته اند که الخاسرین را
جمعی کفته اند زیانکاران
دنیا و آخرت

اجابت کنید لربکم مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنچه امر کرده از ایمان و توحید من قبل
ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که باز گردانیدن نیست مر او را من الله از نزدیک خدای
یعنی بی وقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود ما لکم نیست شما را من ملجأ هیچ پناهی و گریز
گاهی یومئذ آن روز و ما لکم و نیست شما را من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای
خود را منکر توانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضاء جوارح شما
نیز بران گواهی دهند فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی
فما ارسلناک پس ما نفرستادیم ترا علیهم بریشان حفیظا نگاهبانی که از عمل بد ایشان آگاه
داری ان علیک الا البلاغ نیست بر تو مگر رسانیدن احکام و نور رسانیدن وانا و بدرستی که ما
اذا اذقنا الانسان چون بچشانیم کافر را یعنی بدهیم منا از نزدیک خود رحمة صحت و توانگری فرح بها
خوش شود بدان و شادی کند و ان تصبهم و اگر برسد ایشان را سیئة بدی چون مرض و فقر و محنت
بما قدمت ایدیهم بانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فان الانسان پس
بدرستی که انسان یعنی کافر کفور سخت ناسپاس است و ناگرویده و محتمل که مراد از انسان
جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند و امام
ابو منصور ماتریدی رح فرموده که کفران مومن آنست که ترک شکر کند لله مر خدای راست ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب لمن یشاء می
بخشد هر کرا خواهد اناثا دختران نی پسران چون لوط عم و یهب لمن یشاء و میبخشد هر کرا اراده
کند الذکور پسران نی دختران چون ابراهیم عم او یزوجهم یا جفت گرداند ایشان را ذکرانا و اناثا پسران
و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر صلعم اینجا مشیت بان نبست چنانچه در
دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که اینجا دختر دهد شاید والدین را داعیه پسر باشد و یا پسر
دهد شاید ایشان را آرزوی دختر بود پس مشیت خود را بان بست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا کارهم
دو نوع داد بدد و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد و یجعل و میگرداند من یشاء هر کرا
خواهد عقیما نازاینده فرزند چون یحیی عم انه علیم بدرستی که خدای داناست بانچه میدهد
قدیر توانا بر آنچه میسازد دانایی او از جهل مقدس و منزه و توانایی او از عجز مبرا و منزه
علم او بر طرف از شایبه جهل و فتور • قدرتش پاک از آلایش نقصان و قصور • آورده اند
که یهود سید عالم صلی الله علیه وسلم را گفتند چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید تا ترا

نگری همچو با موسی عم سخن میگفت و موسی عم او را میدید حضرت فرمودند که موسی سخن حق
میشنید ولیکن او را نمیدید آیت آمد که و ما کان و نیست و نشاید لبشر مر آدمی را ان یکلمه الله
آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا و آنکس وی را بیند پس سخن گفتن خدای با بشر
نبود الا وحیا مگر بوحی و آن کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقاء در منام
او من وراء حجاب یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی
علی نبینا و عم سخن گفت و او در پس حجاب نور بود و در موضعی آورده که خدای با پیغمبر
ما صلی الله علیه وسلم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت صلعم میان دو
حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سفید مسیرة
میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه او یرسل رسولا یا خدای فرستد رسولی بدانکه از
ملائکه فیوحی باذنه پس وحی کند مرسل الیه بدستوری خدای ما یشاء آنچه خواهد
خدای انه علی بدرستی که خدای برتر است از صفات مخلوق و غالبست در ایصال وحی
حکیم داناست بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید و کذلک و همچنانکه وحی کردیم بر پیغمبران
پیش از تو اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو روحا قرانرا من امرنا بفرمان ما قرانرا روح گفت
زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه تنها بروح حیات می یابد ما کنت تدری نبودی تو که بدانی
قبل الوحی ما الکتاب که چه چیز است قران یعنی قران منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته از لوح
سعادت و شقاوت معلوم تو نبود و لا الایمان و ندانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع ایمان
و معالم آن علم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بایمان
آورد ولکن جعلناه و لیکن ما گردانیدیم کتاب یا ایمان را نورا نهدی به روشنایی که راه
نماییم بدان من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق
دین راه یابند و انک لتهدی و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمانرا الی صراط مستقیم براهی
راست دعوت از تو عام است مر خلق را و هدایت از من خاص است هر کرا خواهیم و صراط مستقیم
دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صراط الله و آن راه خدایست
الذی له آن خدایی که مر او راست ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست
الا الی الله تصیر الامور بدانید که بسوی خدای باز گردد کارها خلایق در آخرت
و نزد محققان بازگشت همه امورها در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بازگشت

حجب وسایط مشاهده این معنی دست دهد سه صورت کثرت حجب وحدت نست
غیبت ما مانع نور حضور دیدهٔ دل باز کشا و به بین • شرالی الله تصیر الامور •

سورة الزخرف بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه برای تنبیه واعلام است
تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قریش است تا بدان این سخن میکند
آنجا که فرموده که حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الابر ایجا بحا و میم تنبیه میکند
بر استماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حقست و میم بملک او
قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال خود والکتاب المبین و بقرآن روشن و هویدا
بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکار سازنده طریق هدایت جواب قسم
چیست انا جعلناه بدرستیکه فرستادیم این کتاب را قرآنا عربیا قرآن بلغت عرب لعلکم
تا شاید که شما از بی زبانید تعقلون دریابید و معانی آنرا فهم کنید صحت نبوت محمد را
صلی الله علیه و سلم بآنچه مشاهده کنید در وی از آثار فصاحت و سلاست و اطوار بلاغت
و جزالت وانه و بتحقیق که قرآن فی ام الکتاب در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که
ایمن است از تغیر لدینا نزدیک ما لعلی هر آینه بزرگوارست حکیم محکم کرده شده که در وی
تناقض نیست یا تا سخبست که رقم نسخ بروی کشیده نشود افنضرب آیا باز زنیم یعنی باز داریم
عنکم الذکر از شما قرآن را صفحا باز داشتنی ان کنتم با آنکه هستید قوما مسرفین گروهی
شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود را باز نخواهیم
داشت بلکه بیان خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را
باسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیابند قومی که بدو بگروند و باحکام او عمل
کنند وکم ارسلنا و چه بسیار فرستادیم من نبی فی الاولین پیغمبر در میان پیشینیان
که مشرف و مشرک بودند و کفر ایشان ما را از رسالت رسل منع نکرد وما یاتیهم و نیامد
بکفار گذشته من رسول هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مگر آنکه بودند معاندان قوم
او که باو یستهزءون استهزا مینمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت بتو میکنند فاهلکنا
پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا اشد منهم سخت تر از ایشان را بطشا از جهة قوت یعنی
اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت و مضی و گذشته
است بقرآن بچندین موضع مثل الاولین وصف و خبر و قصهٔ پیشینیان که ایشان با پیغمبران

چه کرده اند و ما با ایشان چه کردیم در پیهای وعده پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و نصرت
و وعید اعادی او بعقوبت ولئن سالتهم و اگر بپرسی تو قوم خود را که من خلق السموات والارض که
بیافرید آسمانها و زمین را لیقولن هر آینه گویند خلقهن العزیز بیافرید ایشان را خداوند
غالب در حکم و فرمان العلیم دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود
در این آیت اخبار میکند از غایت جهل ایشان که مقرند بآفرینندهٔ قوی دانا و عبادت غیر او
میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الذی جعل خدای آنست که ساخت لکم
الارض مهدا برای شما زمین را مهدا گسترده تا قرار گاه شما باشد وجعل لکم
و بیافرید و ظاهر کردانید برای شما فیها سبلا در زمین راهها لعلکم تهتدون تا شاید
که شما راه یابید بسلوک بران طرق سوی بلاد و دیاری که خواهید والذی نزل و وی آن
خدایست که فرو فرستاد من السماء از آسمان ماء بقدر آبی باندازهٔ حاجت و مصلحت یعنی
نه بسیار که سبب غرقه شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلام و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت
نکند فانشرنا به پس زنده کردانیدیم بدان آب بلدة میتا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک
شده را باخراج گیاه التفات بتکلم از جهة اختصاص است بدین فعل کذلک مانند این زنده کردن
تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن والذی خلق الازواج و آن
خدایی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را کلها همه آن بی یاری و مددکاری
وجعل لکم و ساخت برای شما من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار
شوید بدان در خشکی و تری لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن در سواری ثم
تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شدید
بروی وتقولوا و بگوئید سبحان الذی سخر لنا پاکست آن خدای که رام کردانید و زیردست ساخت
این کشتی برای ما هذا و این چارپای را تا بمدد مرکوب برایشان قطع بحر و بر بکنیم وما کنا له
و ما نیستیم مر این مرکوب را بقوت خود مقرنین ضبط کنندگان و فرمان بردار سازندگان وانا
الی ربنا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لمنقلبون بازگردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی
که جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا آنست سه هش دار و عنان کشیده رو کاخر کار
برمرکب چوبین ز جهان خواهی رفت • در خبر آمده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پای مبارک
در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان

الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون در موضع فرموده كه اكر بايد كه كلمه
الحمد لله بكويد صاحب كشف كه حسين بن علي رض كسي را ديد كه بر مركب و آيت سبحان الذي سخر لنا
تا آخر ميخواند ايشان فرمودند كه آيا شما را بدين فرموده اند يكي كفت يا ابن رسول الله ما را بچه
فرموده اند ان تذكروا نعمة ربكم يا كه ياد كنيد نعمت پروردكار خود را در سواري اشارت است
بانكه از حمد غافل نبايد شد وجعلوا و حكم ميكنند كافران و مقرر ميسازند له مر خداي را
من عباده از بندكان او يعني ملايكه جزءا نصيبي يعني ميكويند فرشتكان دختران ويند
و اين عجبست از جهل كفار كه بعد از اقرار بخالقيت و عزت و علم او براي او اثبات ولد ميكنند و نميدانند
كه ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمها است ان الانسان بدرستي كه كافر لكفور
مبين ناسپاسيست آشكارا كفر او كه نسبت ولد ميكند بحق سبحانه و يكي ديكر از آثار جهالت ايشان
آنست كه بنات را اضافت بحق ميكنند و براي خود بنين ميخواهند پس حق سبحانه ميفرمايد كه ام اتخذ
آيا فرا كرفته است خداي براي خود مما يخلق از آنچه مي آفريند بنات دختران كه اخس و انقص است
واصفيكم و شما را بر كزيد و خالص كرد بالبنين به پسران كه اشرف و اكمل اند و اين چكونه شايد
كه فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده واذا بشر و چون خبر داده شود احدهم
يكي از مشركان كه اسناد بنات بخداي ميكنند از بني مليح بما ضرب با آنچه كه ميسازد للرحمن
مثلا براي خداي بخشاينده شبه و مانند يعني دختر كه از اسناد بحق مينمايد و في الحقيقة
آن وصف مر خداي را بمثل و مانند چه ولد لا بد است كه مماثل والد باشد پس ايشان دختر را براي
خداي بالمثل ميسازند چون يكي را خبر دهند كه ترا دختري متولد شد ظل وجهه كردد
روي او مسودا سياه شده از غايت غم و اندوه وهو كظيم و او پرست از كرب و فزع يعني غم بدل
فرو ميخورد پس چون دختر را براي خود نمي پسندد بخداي چون روا ميدارد او من ينشؤا آيا آنكه
ببالد و بزرك شود و حفص ينشاء خواند بصيغه مجهول از تنشيه يعني آيا كسي كه پرورده كردد
في الحلية در پيرايه يعني بناز پرورش يابد و او را قوه حرب و ميدان داري نباشد وهو في الخصام
و او در وقت مجادله و سخن كذاري غير مبين نه آشكارا كننده حجت باشد عرب را بشجاعت
و فصاحت فخر بودي و در اغلب زنان اين دو حليه عاطل مي باشد حق سبحانه فرمود كه آيا
كسي كه بچنين باشد خداي او را بفرزندي ميكيرد و ديكر نهايت جهل ايشان را بيان ميفرمايد كه
وجعلوا الملائكة و نام نهاده اند فرشتكان را الذين هم آنانكه ايشان اند عباد الرحمن بندكان خداي

اناثا دختران يعني ملايكه را كه مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبوديت دختران نام
نام مي نهند اشهدوا آيا حاضر بوده اند و ديده خلقهم آفريدن خداي مر ايشان را كه مشاهده
كرده باشند صفت انوثت در ايشان در معالم آورده كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم از ايشان
پرسيد كه شما چه دانيد كه ملايكه اناث اند كفتند از پدران شنوده ايم و كواهي ميدهيم كه آباء ما
دروغ كوي نبوده اند حق سبحانه فرموده كه ستكتب زود باشد كه نوشته شود شهادتهم كواهي
ايشان ويسئلون و پرسيده شوند روز قيامت از آن وقالوا و كفتند قوم بنو مليح از خزاعه
لو شاء الرحمن اكر خواستي خداي ما عبدناهم نمي پرستيديم ما ملايكه را و اين مثال مجادله ميكفتند
نه از روي اعتقاد چه اعتقاد بغلبه مشيت حق بر مشيت عباد از ايمانست لاجرم حق سبحانه فرموده
كه ما لهم نيست ايشان را بذلك بآنچه ميكويند من علم هيچ دانشي يعني اين سخن نه از روي دانش
ميكويند بلكه مشيت را حجت ميسازند در تضييع فرمان الهي ان هم نيستند ايشان الا يخرصون
مكر آنكه دروغ ميكويند و در وسيط آورده كه مدعاء ايشان آن بود كه خداي تعالى تقدير
كرده است بر ما پرستش ايشان و بدان راضي شده پس ما را بران عقوبت نخواهد كرد و ايشان
دروغ ميكفتند زيرا كه حق سبحانه بكفر هيچ كافر راضي نيست ام آتيناهم نه چنين است كه ايشان
ميكويند آيا داده ايم ايشان را كتابا من قبله كتابي پيش از قرآن كه ناطق بود بصحت قول ايشان
فهم پس ايشان به بدان كتاب مستمسكون چنك در زدكانند و بدان احتجاج نمايندكان
و مقرر است كه ما ايشان را كتابي نداده ايم پيش از قرآن تا حجت نقلي بيارند و بطريق عقل نيز حجتي
ندارند بل قالوا بلكه ميكويند انا وجدنا آباءنا بدرستي كه ما يافته ايم پدران خود را على امة
بر طريق و سبيلي وانا على آثارهم و ما بر پيهاء ايشان مهتدون راه يافتكانيم يعني مستدل
ايشان تقليد پدران نادانست وكذلك و همچنين ما ارسلنا من قبلك نفرستاديم پيش از تو في قرية
در ديهي و مجمع من نذير هيچ پيغمبري بيم كننده كه ايشان را بعذاب تخويف نمود و از شرك بتوحيد
دعوت فرمود الا قال مكر كفتند مترفوها متنعمان و توانكران و سرداران آن ديه كه انا
وجدنا بدرستي كه يافته ايم ما آباءنا پدران خود را على امة بر كيشي و آييني وانا على آثارهم
و ما بر عقب ايشان مقتدون اقتدا كنندكانيم بديشان قل بكو اي محمد و حفص قال خوانده
يعني كفت آن پيغمبر كه اولو جئتكم آيا متابعت پدران جاهل خود ميكنيد اكر چه من بشما
آورده ام براي شما باهدى ديني راستتر مما وجدتم از آنچه يافته ايد عليه بر آن دين آباءكم

پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قالوا گفتند انا بما ارسلتم
به ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان کافرون ناگرویدگانیم پس از شامت تقلید
کار ایشان بمکابره و معانده کشید ✱ خلق را تقلید شان بر باد داد ✱ که دو صد لعنت
بر این تقلید باد ✱ گرچه عقلش سوی بالا میپرد ✱ مرغ تقلیدش به پستی می‌پرد فانتقمنا پس
ما انتقام کشیدیم منهم از این مقلدان معاند باستیصال ایشان فانظر کیف کان پس در نگر
که چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان در این سخن تسلیه آنحضرت است صلعم
پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنند باری تقلید ابراهیم عم کنند که اشرف آباء شماست
واذ قال ابراهیم و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لابیه وقومه مر
پدر و قوم خود را چون دید که بت می‌پرستیدند انني براء بدرستی که من بیزارم مما تعبدون
از آنچه شما می‌پرستید آنرا الا الذي فطرني لیکن آنکسی که بیافرید مرا فانه سیهدین پس بدرستی که او
مرا ثابت دارد بر هدایت وجعلها و ساخت ابراهیم عم کلمه توحید را کلمة باقیة کلمه پاینده
في عقبه در ذریه خود و از نیست که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا علیه الصلوة
والسلام موحدی بود و کسی که خلق را بتوحید خواند و گفته اند که مراد از عقب ابراهیم آل محمدست
صلی الله علیه وسلم یا امت مرحومه او و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت
در نسل ابراهیم لعلهم یرجعون تا باشد که کافران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند بل متعت
بلکه برخورداری دادم هؤلاء این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبرند صلعم وآباءهم
و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بی‌اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی
قرآن یا دین اسلام ورسول مبین و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات یا بیان کننده توحید بحجج
و آیات ولما جاءهم الحق و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گرایندی
این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده قالوا هذا گفتند این که آورده
یعنی قرآن سحر جادوییست وانا به و بدرستی که ما بدو کافرون ناگرویدگانیم و باور
نداریم که آن من عند الله است وقالوا و دیگر گفتند لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا
القرآن این قرآن اگر از پیش خدا است علی رجل بر مردی من القریتین از یکی از دو دیه که مکه
و طایفست عظیم مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبه بن
ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل ثقفی

کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمرد بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان
منحصر بود بر جمیع زخارف دنیویه و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم ندانستند که رسالت
رتبه عالیه است و استحقاق آن بتحلی باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه و با این
همه اختصاص یابد بفضیلی خاص از حضرت واهب العطیات ✱ تا دوست از آن میان کرا خواهد
لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که اهم یقسمون آیا ایشان بخش میکنند رحمة ربک
رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا بهر که خواهند
در نبوت بگشایند نحن قسمنا ما بخش کرده‌ایم بینهم میان ایشان معیشتهم معیشت ایشان را
یعنی آنچه بدان زندگانی کنند في الحیوة الدنیا در حیات دنیا و ایشان از تدبیر آن و تغییر آن
عاجزند پس از آنجا در امور رسالت که اعلی مراتب انسانیت است دخل مینمایند ورفعنا و برداشتیم
بعضهم برخی از ایشان یعنی آدمیان را فوق بعض زبر بعضی درجات درجها در دنیا تا یکی
توانگرست و دیگر درویش یا در حرمت که یکی آزادست و دیگر بنده یا در فضایل که یکی فاضلست و یکی مفضول
در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس نیکوتر درجه او بلند
ترست و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لیتخذ بعضهم تا فرا گیرند بعضی آدمیان بعضا بعضی
دیگر را سخریا کار کنند یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته
گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و یکی باعمال مساعدت دیگری نمایند تا این صورت موجب انتظام
امور دنیویه شود ورحمت ربک و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خیر بهترست مما یجمعون
از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و از سبب بزرگی میدانند ولولا ان یکون الناس و اگر نه
آنست که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع بر حرص با اختیار دنیا بر آخرت لجعلنا
هر آینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که نمیگرود بخدای لبیوتهم مر خانهای ایشان را
سقفا من فضة سقفهاء از نقره ومعارج و نردبانها که بدان علیها یظهرون بر بام آن خانها
بر آیند و خود را بنمایند ولبیوتهم و مر خانهاء ایشانرا ابوابا درها وسررا علیها
و تختها که بران یتکئون تکیه کنند همه از نقره در این آیت اشارتست بحقارت دنیا یعنی دنیا را
پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه
اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده و میل
بکفر و ناسپاسی کردندی و اگرنه من سقف خانها و نردبانها و درها خانه و تختهای کافران همه از نقره
کردمی وزخرفا و با وجود اینها ایشانرا طلا دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی

وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری در زندگانی
این سرای یعنی در صدد زوال و انتقالست وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزد
پروردگار تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز
فرموده اند یا از مستلذات فانی و متمتعات این جهانی اجتناب نموده • هر کس که رخ از متاع
فانی برتافت • و اندر طلب دولت باقی بشتافت • آنجا که کمال همتش بود رسید • و آنچیز که مقصود دلش
بود بیافت وَمَنْ يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای یعنی
از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد نُقَيِّضْ برگماریم
لَهُ برو شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ مر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز
بود در دنیا و پیوسته باغوا و وسوسه او اشتغال نماید و دمساز و مصاحب و همراز بود
در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم قصری قدس سره با یکی از مؤمنان جن دوستی داشت
وقتی در مسجدی نشسته بود جنی گفت ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را در
خواب و بعضی را در خواب گفت آنچه در سرهای ایشانست می بینی گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم
که بر سر هر کسی غرابی نشسته بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بوی فرو میگذارد
و گاهی بالا می برد گفتم این چیست گفت نخوانده ای ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا
اینها شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته و بهر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته •
دریغ و درد که با نفس دد فریب شده ایم • و نیز معامله با دیو همنشین شده ایم • ببارگاه فلک
بوده ایم رشک ملک • ز جور نفس جفا پیشه اینچنین شده ایم • وَإِنَّهُمْ و بدرستی که دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ
هر آینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند کفار بنی آدم
أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ آنکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتگانند یا پندارند ایشان آنست که دیوان
اهل هدایت اند و درین پنداشت می باشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا تا وقتی که بیایند بما آن معرض
و قرین او و حفص بصیغه واحد خوانده اند یعنی بیاید معرض و قراءت بکر اظهر است چه در خبر
آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید
خدری رض نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند بحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد
در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند از وی تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون
بعرصه محشر آیند قَالَ گوید عاشی مر شیطان را يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی میان من و تو
بودی بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده شرق را در لفظ و در صحیح

آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این دو مشرق بعد بسیار نیست غرض
آنکه کافر دیو را گوید که کاش تو از من و من از تو دور بودی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو
پس گویند با ایشان گوید وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو
تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کرده اید بر نفسهای خود در دنیا أَنَّكُمْ برای آنکه شما هستید فِي الْعَذَابِ
مُشْتَرِكُونَ در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید چنانکه در سبب این شرک
بودید و بعضی گفته اند سود نمیدارد شما را انکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب سبب
تخفیف عذاب از هیچکدام نیست آورده که حضرت پیغمبر صلعم بایمان قوم دلبستگی تمام داشت
و چندانچه بشرایط دعوت اقامت بیشتر مینمود عناد و انکار ایشان افزونتر بود حضرت
حق سبحانه آیت فرستاد که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی که بشنوانی کران را یعنی آنانرا که گوش
دل کر است سخن حق توانی شنوانید أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا توفیق آن داری که راه نمایی کوران را یعنی کور
دلان را براه حق توانی نمود وَمَنْ كَانَ و آنرا که هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی
بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت
خود پیش از آنکه عذاب ایشان بتو بنماییم دل خوش دار فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ
انتقام کشنده ایم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر بنماییم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشانرا از عذاب
فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند
شد در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ بآنچیزی
که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه
راستی که زود بمنزل توان رسید وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه شرفیست
و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند شرف ایشان
آنست که قرآن بلغت ایشانست و خصوصیتی نیست مر قریش را که قرآن بلغت ایشانست و عز اخص مر بنی هاشم
راست از ایشان و گفته اند مراد از قوم امتست وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد که پرسیده شوید که
از نعمت و قیام بسپاس داری آن وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ کسانی را که پیش از
تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشان استفسار کن مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما که ملیکه اند یا از رسل
گذشته سوال کن أَجَعَلْنَا آیا فرموده ایم مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز خدای آلِهَةً يُعْبَدُونَ خدایان
پرستیده شوند یعنی بهیچ گروه بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان بت پرستی

کیستی بدون خدای مقرّر بوده مراد باین کلام استشهادات باجماع انبیا بر توحید در معالم فرموده
که شناسایی رسل را برای حضرت رسالت صلعم جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در
مضمون سخن شک نبود و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در اخبار آمده است که جبرئیل
از میکائیل عم پرسید که سید عالم صلی الله علیه وسلم این سوال کرد از انبیا جبرئیل فرمود که
یقین او بدان کامل تر و ایمان او از آن محکم تر است که این سوال کند آنکه در کشف دارد استقلال
که توجه کند باستدلال وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و هر آینه ما فرستادیم موسی را عم بِآيَاتِنَا با معجزات که علامات
روشن بود بر نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و گروه او فَقَالَ پس گفت موسی علی نبینا
وعم مر ایشان را إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُم بِآيَاتِنَا پس
آنهنگام که آورد موسی به ایشان نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن إِذَا هُم
همان وقت ایشان مِّنْهَا يَضْحَكُونَ از آن میخندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا مینمودند در اول
مشاهده و بی تأمل در آن وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ و نمینمودیم ایشان را هیچ معجزه إِلَّا هِيَ مگر آنکه او أَكْبَرُ بزرگتر
بود مِنْ أُخْتِهَا از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهة
آن خاصه مفضل بود بران دیگری مراد وصف همه است بزرگی وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را
بعذاب بقحط جراد و قمّل و جز آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید برگردند از کیش باطل و بازآیند بدین حق
ایشان بازگشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوا و گفتند
با موسی عم يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان
علم بزرگ و صفتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا موسی او
موسی را علی نبینا وعم بدین نام میخواندند در بوقت بنی بطریق عادت گفتند ای ساحر ادْعُ
لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او را
عِندَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میگرداند
در کشف عذاب از ما او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب
از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنهنگام که برداشتیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان
عذاب را بدعای موسی را عم إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ همان زمان ایشان بشکستند عهد را و فرعون
از اجابت دعای موسی عم مترّدد شد که مبادا مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد
چون جمع شدند بلندی برآمد وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان

قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان از روی عظمت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من یعنی
قبطیان أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ مملکت مصر از اسکندریه تا سر حد شام وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ
و این جویها آب نیل تَجْرِي مِن تَحْتِي میرود از زیر قصر من آب نیل بسه صد و شصت جوی منقسم
بود و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر تولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفته
و از زیر قصرهای او میگذشته پس او بدین جویها فخر کرد و گفت در بوستانهای من میرود
أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی این همه ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم
مِّنْ هَٰذَا الَّذِي از این کس که در مملکت من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نمی تواند
که روشن کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست آن ملعون دروغ
گفت چه حق سبحانه بدعاء وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي آن گره از زبان او برداشته بود اما
بقوم پوشید چه مردم پیش از رسالت او بدان وجه دیده و دانسته بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ
علیه پس چرا نیفکنده اند بروی أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ دستینها از زر و سیم آنزمان چنان بود که هر کرا
مهتری و پیشوایی میدادند دست وانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون
گفت اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای او را دستوانه
زرین نداده أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده اند مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پیوستگان بدو
برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجانب جمعی را از خواص خود بخدمت
او نامزد میکند تا خیل او بسیار گردد و همه در همه حال ممدّ و معین وی باشند پس رب
چگونه باشد که خدای مدعی درویش بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک
عقل یافت فرعون بدین مکر قَوْمَهُ گروه خود را یعنی فریب در ایشان اثر کرد فَأَطَاعُوهُ پس
فرمان وی بردند و بکلّی دل از متابعت موسی عم برداشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان
یعنی فرعونیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدا و فرمان
بردای وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتقاد کرده موسی را علی نبینا
وعم بنظر حقارت دیدند و ندانستند سو فرعون و عذاب ابدی پیش مرضع موسی
کلیم الله و جوینی و شبانی فَلَمَّا آسَفُونَا پس چون در غضب کردند ما را بافراط در مکابره
و اسراف در کبایر بخشم آوردند رسول ما را انتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ
أَجْمَعِينَ پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را

بیش دو کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را در استحقاق
عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند ومثلا للآخرین وگردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای
پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظهٔ قصهٔ عجیبهٔ ایشان معتبر را در تقلب احوال
کفایتست و از جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرق ساختند و بدانچه نازید
جزا داد نسبت سه • در سرداری که باشدت سرداری • اندسی آن روئی که در بهر دار سیه
و در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با صنادید قریش گفت که هیچ
خیری نیست در آنکه او را بدون خدای می پرستند چیی گفتند نه که عیسی معبود نصاریان من
دون الله و تو گمان می بری که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد
برکشیدند و گمان بردند که حضرت رسول صلعم ملزم شد آیت آمد که ولما ضرب ابن مریم مثلا و چون
زده شد به پسر مریم مثلی اذا قومک آنگاه قوم تو منه یصدون از آن مثل فزع کنند و آواز بلند
بردارند فریاد در سبب نزول آیت آنست که گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا
باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبه میکردند که چون رواست که عیسی ابن الله باشد
چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیة انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را نیز بدون خدای می پرستید هر گاه
که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز باشیم و موید این قول است آنچه میفرماید وقالوا گفتند
مشرکان ءآلهتنا خیر آیا خدایان ما بهترند ام هو یا عیسی هر گاه که او حصب جهنم باشد گو ما
نیز باشیم ما ضربوه نزدند آن مثل را لک برای تو الا جدلا مگر برای جدل و خصومت نه برای
تمیز حق از باطل بل هم قوم بلکه ایشان در همهٔ امور گروهی اند خصمون خصومت گران و لجاج
کنندگان ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا مگر بنده که منت نهاده ایم علیه بروی به نبوت و رسالت
وجعلناه مثلا و گردانیدیم او را آیتی و امری عجیب لبنی اسرائیل برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او
بی پدر قصه‌ایست در غرابت چون مثل سایر ولو نشاء و اگر خواهیم لجعلنا هر آینه سازیم
منکم بدل از شما ملائکة فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان
فی الارض یخلفون در زمین از شما در آیند شما را وانه بدرستی که عیسی لعلم للساعة علامت است مر ساعت
را یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است عم
که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک منارهٔ بیضا در طرف شرقی دمشق دو جامه

رنگین پوشیده و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و در خسارهٔ مبارکش
عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از روی وی ریزان گردد و چون سر بالا کند آن
قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافری که رسد بمیرد و
هر جا چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لُد که
موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد آنگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند
و عیسی علی نبینا وعم مومنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد القصه چون معلوم
شد که ظهور عیسی عم نشانهٔ قرب قیامتست فلا تمترن پس شک مکنید و جدال مکنید
بها بآمدن قیامت واتبعون و پیروی کنید شرع مرا هذا اینست صراط مستقیم راه
راست که کس بوی گمراه نشود ولا یصدنکم الشیطان و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک
صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید
انه لکم بدرستی که او مر شما راست عدو مبین دشمنی آشکارا ولما جاء عیسی و آنهنگام که آمد
عیسی بالبینات بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قال گفت مر بنی اسرائیل را قد
جئتکم بدرستی که آمده ام بشما بالحکمة بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی ولابین لکم و برای
آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بعض الذی تختلفون همه آنچه اختلاف میکنید فیه در آن
از امور دین یا احکام توریة فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای واطیعون و فرمان برید
مرا در هر چه فرمایم ان الله بدرستی که خدای که بحکم او مبعوث ام هو ربی او آفریدگار منست
وربکم و آفریدگار شما فاعبدوه پس او را پرستید بیگانگی هذا صراط مستقیم اینست راه راست بی
کجی و انحراف فاختلف الاحزاب پس مختلف شدند فرقها من بینهم از میان ترسایان چون
یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه و مرقوسیه و شمعونیه فویل للذین ظلموا پس وای
بر آنانکه ستم کردند ازین احزاب من عذاب یوم الیم از عذاب روزی که دردناکست عذاب
او هل ینظرون آیا چشم میدارند این احزاب یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر قیامت
را ان تاتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن
او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الاخلاء دوستان یومئذ در آن روز بعضهم
لبعض عدو بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند الا المتقین مگر پرهیزگاران
از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت

باهم دشمن شوند کو یلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدا بوده دوستی
ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند و در تاویلات کاشی مذکورست که خلت چهار نوع
میباشد خلهٔ تامهٔ حقیقیه که محبت روحانیه است و آن مستند بود بتناسب ارواح و تعارف
آن چون محبت انبیا و اولیاء و شهدا و اصفیا با یکدیگر دویم محبت قلبیه و استناد این بتناسب
اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار باهم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان
مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مثمر فواید و نتایج صوریه
و معنوی است سیم محبت عقلیه که مستندست بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دینیه
چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه
و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت
فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی و چو دلگیرد و غرض و غایت بحصول
نپیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل گردد ~ دوستی کان غرض آمیز نشد ۰ دوستی
دشمنی انگیز شد ۰ مهر که از هر غرضی گشت پاک ۰ راست چو خورشید بود تابناک یا عبادی
منادی در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای میفرماید که ای بندگان من لا خوف ترسی
طاری نیست علیکم الیوم بر شما امروز از لقاء مکاره و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین
شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الذین آمنوا بآیاتنا بندگان آنانند که ایمان
آوردند بآیتها و کلام ما و کانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان خدای آنگه منادی
گوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت انتم شما و ازواجکم و زنان مومنه شما تحبرون شاد کرده
شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته یطاف علیهم بگردانند بر بندگان بهشت در آمده بصحاف
کاسهای پهن من ذهب از زر در آن انواع طعام و اکواب و کوزهای بی دسته و بی گوشه براد
اصناف شراب و فیها و در بهشت بود ایشان را ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو بود نفسها را و بدان
خوش برآیند و تلذ الاعین و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده
که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهرهٔ
عین درویشی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز مینوانند بو جمیع
راکه غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته یا لمعان انوار جمال الکریم منور نسازد
بحکم بها ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که و تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر ضا حبیب محسنین

روشن است که اصل شوق را لذت دید جز مشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست ~
پرده از پیش بر انداز که مشتاقانرا ۰ لذت دید جز اندیدن دیدار تو نیست ۰ امام قشیری
قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخی دارد شبا فست عاشق را هر چند که شوق ثمرهٔ محبت است هر
دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیادة تر و در زبور آمده که ای بندگان بهشت من از برای
مطیعانست و کفایت من بجهت متوکلان و زیادت من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان
و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تایبان و من خاصهٔ مشتاقانم الا طال شوق
الابرار الی لقایی و انا الیهم اشد شوقا ~ دلم از شوق تو خونست و ندانم چونست ۰ درد هجران
شوق جالت ز بیان بیرونست ۰ درد لم شوق تو هر روز فزون میگردد ۰ دل شوریده من
بین که چه روز افزونست ۰ انکه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید که و انتم فیها و شما در
بهشت خالدون جاوید باشند کاید و کمال نعمت در آن است که او را بیم زوال نباشد و تلک
الجنة التی و آن بهشتی که امروز اورثتموها میراث داده شدید از آن آن بهشتی که
نورث من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث دادیم بما کنتم تعملون بآنچه بودید که
عمل میکردید در دنیا از انواع خیرات و طاعات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است
و باستحقاق بدست آید لکم فیها مر شما راست در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون
از آنها میخورید بر پیوسته در معالم آورده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه
باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از همان درخت بروید ان المجرمین بدرستی که کافران فی عذاب
جهنم خالدون در عذاب دوزخ اند جاوید مانندگان لا یفتر عنهم سست نکنند سبک
نگردانند از ایشان عذاب را و هم فیه و ایشان در عذاب مبلسون ناامیدانند از
راحت و نجات و از خفت عقوبات و ما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن
و لکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع
عبادت کردند در غیر موضع آن و نادوا یا مالک و چون امید برندارند از خلاصی ندا کنند
خازن دوزخ را که ای مالک در خواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند بر ما یعنی
بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک
در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز انتهاء
آن سرای که انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ نجی اهید

وبه عذاب بر شما سبک خواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لقد جئناکم
بالحق بدرستی که ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران ولکن اکثرکم
ولیکن بیشترین شما للحق کارهون مر سخن حق را ناخواهان بودید و پسند نکردید ام ابرموا بلکه
محکم کردند کافران و ساختند امرا کاری در رد حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران فانا
مبرمون پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید
کفار و نصرت انبیا ام یحسبون یا می پندارند ستمکاران کفار انا لا نسمع آنکه ما نمی شنویم سرهم
سخن نهانی که در دل خود میگویند ونجواهم و آنچه با یکدیگر مشاورت میکنند بلی آری
میشنویم آنرا ورسلنا و فرستادگان ما که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان
یکتبون می نویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهانها و آشکارهای ایشان بر فرشتگان ما آشکارا
گردد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قل بگو ای محمد ان کان للرحمن اگر باشد مر
خدای را ولد فرزندی چنانچه گمان می برید فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم
مر خدای را به یگانگی یا یعنی که من دانم و چون میدانم که او را فرزندی نیست شما اثبات ولد
انجا میکنید صاحب کشاف در معنی آیت گفته که اگر خدای را فرزندی بودی و برهان
صحیح و حجتی ثابت شدی پس اول تعظیم کنندگان بودمی او را یعنی من که پیوسته تعظیم
خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه
در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله علیه در [illegible]
خود نشسته بود و اغلب اغنیاء عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده
آغاز استهزا کرد و ولید بن مغیره را در آن وقت میل باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن
میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که میگوید محمد الا حق نضر گفت من نیز
حق میگویم محمد میگوید که لا اله الا الله من هم میگویم که لا اله الا الله اما اضافه میکنم
که الملائکه بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه رسید آنحضرت اندوهناک شد
جبرئیل هم این آیت فرود آورده و نضر پیش ولید آمده این آیت بر خواند و گفت خدای
محمد را تصدیق کرده درین آیت که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت
ای احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید نیست و نبود
مر خدای را فرزندی آنکه فرمود که بگو که من اول موحدانم سبحان پاکست و بی عیب رب السموات

والارض آفریدگار آسمانها و زمین رب العرش خداوند عرش عما یصفون از آنچه وصف
میکنند کافران او را یعنی دعوی ولد میگویند فذرهم پس بگذار ایشان را یخوضوا و یلعبوا
حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند یومهم الذی یوعدون روز خود را که وعده داده شده اند بملاقات
آن یعنی روز قیامت وهو الذی و اوست خداوندی که باستحقاق فی السماء اله در آسمان معبود
ملیک است وفی الارض اله و در زمین معبود پرستندگان از جن و انس وهو الحکیم و او
راستکار در تدبیر خلق العلیم دانا بمصالح ایشان وتبارک الذی له و برتر و بزرگوار است آنکه
مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان زمین و آسمان
است یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روانست وعنده و نزدیک اوست علم الساعة
دانستن ساعت که قیامت در آن قایم شود والیه ترجعون و بسوی او بازگردانیده شوند
همه خلایق در آن روز ولا یملک الذین و در آن روز مالک نباشد آنانکه یدعون
می پرستند کافران ایشان را من دونه بدون خدای الشفاعة در خواست کردن
را یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند
آن روز نتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر کسی که گواهی داده باشد بالحق براستی
چون ملائکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشان را رتبه شفاعت هست چه
ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وهم یعلمون و ایشان میدانند بدل خود
آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نخواهند کرد الا مومنان گنه کار را
ولئن سألتهم و اگر تو بپرسی عابدان یا معبودان را که من خلقهم که بیافرید ایشان را
لیقولن الله هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نمی توانند
کرد فانی یؤفکون پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او و پرستش غیر او وقیله
و نزدیک خداست دانستن قول رسول صلی الله علیه و سلم آنجا که گفت یا رب ای
پروردگار من ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش قوم گروهی اند
که از روی عناد و مکابره لا یؤمنون نمی گروند فاصفح پس اعراض کن عنهم از دعوت
ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وقل سلام بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب
منت این حکم بآیت قتال منسوخ شد فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبة
کفر خود وقتی که عذاب فرود آید بدیشان در دنیا بروز بدر و در عقبی بدخول در نار

سورة الدخان بسم الله الرحمن الرحيم حم امام ابو الليث رح در تفسير
خود از امام محمد حكيم ترمذي نقل ميكند كه حق سبحانه جميع احكام و قصص را كه در سور
مصدره بحروف مقطعه مجتمع است دران حروف جمع كرده مجملا و چون آنرا نشناسند مكر
صاحب نبوة و ولايت پس براي تفهيم عوام در جميع سور تفصيل داده و گفته اند آن
حروف اشارتست بكلمات چنانچه در حم گفته اند كه حميت الحبيب حمايت كردم دوستان
خود را از توجه بما سوي و گويند معني او آنست كه حم اي قضي كاري ساخته شد و مهمي
پرداخته گشت والكتاب المبين سوگند بكتابي هويدا كه قرآنست كه محض كرم انا انزلناه بدرستي
كه فرو فرستاديم اورا في ليلة مباركة در شبي بزرگ و با بركت كه شب قدرست و كدام بركت
برابر آنكه دران شب كتابي كه سبب ديني و دنيوي و واسطه ميامن صوري و معنويست
از لوح محفوظ بآسمان دنيا شرف نزول ارزاني داشته انا كنا بدرستي كه هستيم ما
منذرين بيم كنندگان بانزال قرآن درين شب و جمعي بر آنند كه ليلة مباركه شب براتست و آن
شب نيمه شعبان باشد و بركت او در نزول ملايكه و اجابت دعوت و فصل اقضيه و تقسيم
نعم است فيها درين شب يفرق جدا كرده و فيصل داده شود كل امر حكيم هر امري كه حكم كرده
شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از ليالي فاضله است كه برين امت داده اند
در حديث آمده كه درين شب بيامرزند آنكه كه ايشان بعدد هر مويي كه بر گوسفندان بني
كلبست و درين شب آب زمزم زياده شود و صاحب كشاف آورده كه در خبرست كه هر كه درين
شب صد ركعت نماز بگذارد حق سبحانه فرشته فرستد تا با وي باشد سي ملك
او را بشارت بدهند ببهشت و سي فرشته ديگر او را ايمن ميسازند از عذاب
دوزخ و سي عدد ديگر از ايشان آفات ديني از وي باز ميدارند و ده ملك
ديگر مكايد شيطان دفع ميكنند از وي و درين شب وظايف نعمت بر بندگان
قسمت نمايند امرا فرموديم فرمودني به تفصيل قضايا درين شب من عندنا از
نزديك ما انا كنا بدرستي كه هستيم ما مرسلين فرستندگان ترا كه محمدي رحمة
من ربك بخشايشي از پروردگار تو بر خلق چنانچه جاي ديگر فرمود و ما ارسلناك
الا رحمة للعالمين س در دو عالم بخشش و بخشايش است • خلق را از بخشش
آسايش است • خواجه چون در مديح خويش سفت انما انا رحمة للعالمين گفت

يا فرستنده ايم جبرئيل را بقرآن بر حبيب خود يا ملايكه را درين شب بسلام مومنان انه هو السميع
بدرستي كه خدا شنواست جميع سخن بندگان را العليم داناست بهمه نيتهاء ايشان رب
السموات والارض آفريدگار آسمانها و زمينها وما بينهما و آنچه ميان آنهاست پس بدانيد اي فرزندان
ان كنتم موقنين اگر هستيد بي گمانان يعني طلب كنندگان يقين لا اله الا هو هيچ معبودي
نيست مستحق پرستش مگر او يحيي زنده ميگرداند و يميت و مي ميراند يعني اوست موجد موت
و حيات ربكم اوست پروردگار شما و رب آبائكم الاولين و پروردگار پدران نخستين شما
بل هم كافران بدين سخن موقن نيستند بلكه ايشان في شك در شك اند از قرآن يلعبون
بازي و استهزا ميكنند با آن فارتقب پس تو منتظر باش براي ايشان يوم تاتي السماء
روزي را كه بيايد آسمان بدخان مبين بدودي آشكارا عرب شر غالب را دخان گويند
پس مراد عذابيست كه نازل گردد بمستهزيان در عين المعاني آورده كه مراد غبار هيبت كه در
روز فتح مكه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشيد و گويند مراد ازان قحط و جوع كافران بود كه
بدعاء پيغمبر صلعم بمجاعت و شدت بريشان مستولي شد تا سگان مرده را با استخوان
ميخوردند و دخان عبارت از تيرگي چشم است از جوع چه هر گرسنه از ضعف بصر ميان
خود و آسمان بهيئة دخان چيزي بيند و در تبيان فرموده كه در سال قحط بسبب خشك
سالي غباري تيره از زمين بر انگيخته ميشود بشكل دود و لهذا سال قحط را سنة الغبرا
ميگويند و وجه تسميه عام الرماده همينست و قول بعضي آنست كه اين دخان يكي از
علامات قيامت خواهد بود چنانچه در حديث اشراط الساعة آمده كه فذكر الدخان
والدجال و آن دودي باشد كه از مشرق تا مغرب يغشي الناس فرو گيرد مردمانرا و چهل
روز برد ارد مومنان را ازو مثل زكام حالتي واقع شود اما كافرانرا بيهوش و سراسيمه سازد
و ملايكه ايشانرا ميگويند هذا عذاب اليم اينست عذابي دردناك كه حق سبحانه وعده
كرده بود ايشان زاري كنان گويند ربنا اكشف عنا العذاب اي پروردگار ما بردار از ما
اين عذاب را انا مومنون بدرستي كه گرويدگانيم بعد از دفع عذاب يعني چون اين
بلا منكشف گردد ايمان مي آريم حق سبحانه ميفرمايد كه انى چگونه بود لهم الذكرى ايشانرا
پند گرفتن بدين مقدار عذاب وقد جاءهم و حال آنكه آمد بديشان رسول
مبين فرستاده آشكارا كننده معجزات و ايشان بدان متذكر نشدند ثم تولوا پس

پشت بروی کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدو وقالوا معلم گفتند او آموخته شده است
یعنی جبر و یسار قران بوی می آموزند مجنون دیوانه است و دماغ او مختبط شده و با وجود
این همه چون وعده ایمان میدهند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما بردارنده عذابیم از ایشان
قلیلا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعاء پیغمبر تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده ندهد انکم عائدون
بدرستی که شما باز گردیدگانید بکفر آورده اند که ابوسفیان بوقت قحط با جمعی از قریش بمدینه آمدند
و بخدای رحم سوگند بپیغمبر صلی الله علیه وسلم دادند و آن حضرت دعا فرموده بلاء قحط منقطع
شد و ایشان همچنان بکفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان از علامات قیامت کیرند چون مردمان
دعاء و زاری میکنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حالها
که داشته باشند از شرک و فسق یوم نبطش البطشة الکبری یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن
بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدرست که حق سبحانه وعیده میکند
مشرکان را که در آن روز بگیریم شما را بعقوبتی عظیم از قتل و اسر انا منتقمون بدرستی که ما
انتقام کشنده ایم در آن روز ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم قبلهم پیش از کفار مکه
قوم فرعون گروه قبط را از ملازمان فرعون وجاءهم و آمد بدیشان رسول کریم پیغمبری بزرگوار
در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علی نبینا وعم ان ادوا الی بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید
و بفرستید با من عباد الله بندگان خدای یعنی بنو اسرائیل را انی لکم بدرستی که من مر شما را رسول
امین فرستاده ام امین بر وحی و متهم نیستم در نیکوخواهی خلق وان لا تعلوا و دیگر آمده ام بآنکه سرکشی
نکنید و کبر نیارید علی الله بر خدای و اهانت وحی او ننمایند انی اتیکم بسلطان بدرستی که من آرنده ام
شما را حجتی مبین مصدق مدعاء خود فرعونیان بعد از استماع سخن قصد آزار موسی
علی نبینا وعم کردند فرمود که وانی عذت و بدرستی که من پناه بردم بربی وربکم بآفریدگار
من و آفریدگار شما ان ترجمون از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و روی نهید آن ساخت
وان لم تؤمنوا لی و اگر باور نمیدارید مرا و نمیگروید بمن فاعتزلون پس کرانه کنید از من و
میازارید دعا مرا بخیر توامید نیست شرم و سار . ایشان سخن آنحضرت قبول نا کرده
آغاز جفا کردند بدست و زبان فدعا ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را ان هؤلاء بآنکه
این گروه قبط قوم مجرمون گروهی اند مصر بکفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند
حق تعالی دعاء وی اجابت کرد و گفت فاسر بعبادی لیلا پس ببر بشب بندگان مرا از مصر

انکم متبعون بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبر
شوند از پی شما در آیند و بلب دریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زنی بشکافد و در وی راهها
پدید آید با بنی اسرائیل بگذر واترک البحر و بگذار دریا را رهوا ساکن و آرامیده بر همان
وجه که راهها در وی ظاهر بود یعنی دیگر با عصا بر وی مزن تا بحال خود رود و بگذار تا قبطیان
بدو در آیند و مترس انهم بدرستی که ایشان جند مغرقون گروهی غرق شدگانند یعنی همه
دران دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند کم ترکوا چه بسیار بگذاشتند
من جنات بوستانها پر درخت وعیون و چشمهاء آب روان وزروع و کشتهاء رسیده ومقام کریم
و منزلهاء نیکوی آراسته ونعمة کانوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فیها در آن نعمت
فاکهین متنعمان و شادی کنان کذلک کار همچنین است واورثناها و میراث دادیم
منازل او و مواضع ایشان را قوما اخرین بگروهی دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل فما بکت پس
نگریست علیهم السماء بر ایشان آسمان والارض و نه زمین یعنی اهل آن که ایشان کسی را حساب نبود
در معالم فرموده که چون مومنی بمیرد چهل صباح آسمان و زمین بروی بگریند و از انس رض
منقول است که حضرت رسول صلعم فرموده که هیچ بنده نباشد الا که مر ورا بر آسمان دو در بود
دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون بنده
وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند بروی بگریند
عطا رحمه الله میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست و در معالم آورده که چون
حسین بن علی رض شهید شد آسمان بروی بگریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ
شد و درین باب گفته اند ~ این سرخی شفق که برین چرخ بی وفاست
هر شام بهر خون شهیدان کربلاست . گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خورست
ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست . و گفته اند که گریه آسمان و زمین همچو
گریه آدمیان است و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود
بر حزن و تاسف همچو گریه که در اغلب دالست بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون
فرعونیان را عملی که باسمان رود نبوده و بر روی زمین هر کاری که کردند نیکو
نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وما کانوا و نبودند منظرین مهلت
داده گان از وقتی بوقتی دیگر ولقد نجینا بنی اسرائیل و هر اینه برهانیدیم بنی اسرائیل

ف(ائده) چون مومن بمیرد
آسمان و زمین بروی
میگریند و بجز آن

مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابناء و تعب در عمل
عذابی واقع مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستی که بود او سرکشنده
خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ از کافران که میخواهند از حد و دایمان وَلَقَدِ
اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی که برگزیدیم موسی و مومنان بنی اسرائیل را عَلَى عِلْمٍ بر دانش یعنی
دانستیم که ایشان سزاوارند بانکه برگزینیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان
وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم مر ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانهاء قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه درو
نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این
گروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ میگویند نیست عاقبت کار و خاتمه حال إِلَّا مَوْتَتُنَا
مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از و حیوتی نیست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُنْشَرِينَ زنده
شوندگان و برانگیختگان بعد از آن مرگ فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه
هر چه جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود و چون وجود و ظهور آن
هر وقت که دیگر میخواهد این چون و عدم بعث در آخرتست اگر در دنیا واقع نشود
کس را بهره و نخرم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت أَمْ
قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدت و ابهت و در غایت کثرت وَالَّذِينَ و آنان
که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون انکار کردند أَهْلَكْنَاهُمْ
هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ گروهی کافران و منکران
بعث و حشر و از فحوای اخبار و آثار چنان مفهوم میشود که ملکی بود از حمیر کنیت
او ابو کرب و نام او ابو سعد بن ملکا کرب یا حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم
بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و روایتی از ابن عباس
رض هست که او پیغمبر بوده و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا غیر
پیغمبر و از عایشه رض منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است
و لهذا حق تعالی قوم او را مذمت فرموده نه او را و در معالم التنزیل آورده
که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد و دو حبر
از بنی قریظه کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند

الْأُولَى

و گفتند این حرکت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کردند و او از سر قتل و غارت اهل مدینه درگذشت
و آتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه
یمن شد نفری چند از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در وی گنجهاست
از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که
او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با حبران در میان آورد
گفتند ای ملک نیما که آن شریفترین بقعهایست بر روی زمین و هیچکس قصد آنخانه
نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای آورد و قربان فرمود
تبع رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه
فرمود قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل
خدای پرستی بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزوده گفتند با آتش امتحان میکنیم و آتشی
بود که در دامن کوهی از کوههای یمن که دو کس را با یکدیگر دعوی بودی بدان آتش در
آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با تش
در رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کتیشان ایشان در آمده بیکبار بسوختند و نزد
ارباب سیر شکر الله مساعیهم بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم و بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بوی رساند و الا باولاد
خود سپرده وصیت نماید که بعرضه رسانند و فرزند بیست و یکم از نسل شامول ابو ایوب
انصاری بود رض او نامه را بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلوات الله و سلامه
علیه سه نوبت فرمود مرحبا بالاخ الصالح و از نقاش رح نقل است که ابو کرب اسعد
حمیری از اتباعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلی الله علیه قبل از مبعث آنحضرت بهفتصد
سال و در ربیع الابرار آورده که مدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار
و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست لَاعِبِينَ بازی کنان یعنی بحکمت آفریدیم نه بازی
بلکه همه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل
و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریده ایم اهل آسمان و زمین

را إلا بالحق مگر برای حق که آن مثوبتست بر طاعت و عقوبت بر معصیت ولکن أکثرهم ولیکن
بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود
إن یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا جدایی میان مؤمن و کافر
و مطیع و عاصی میقاتهم أجمعین هنگام جمع شدن همه آدمیان است یوم لا یغنی روزی
که دفع نکند مولی دوستی و خویشاوندی عن مولی از دوست و خویش خود شیئا چیزی
را از عذاب یا سود نرساند کسی را هیچ چیز ولا هم ینصرون و نباشد دوستان که
یاری کرده شوند از دوستان دیگر إلا من رحم الله ولیکن کسی که خدای برو بخشوده باشد
یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت إنه هو العزیز بدرستی که خدای غالبست
کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند الرحیم مهربانست با هر که رحمت کند او را مرتبهٔ شفاعت
دهد إن شجرت الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی میوهٔ آن طعام الأثیم خوردنی گنه کارست
یعنی ابو جهل و این زقوم چون بخورند کالمهل مانند مس و روی گداخته یغلی فی البطون بجوشد
در شکمها جوشیدنی کغلی الحمیم مانند جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند و دمها ایشان
و بگدازند امعا و احشا ایشان پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این گنه کار را
فاعتلوه پس بکشید او را بعنف و قهر إلی سواء الجحیم بمیان دوزخ ثم صبوا آنگاه که بریزید
فوق رأسه بر زبر سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب
شود چنانچه درون از زقوم معذبست و بگویند مر او را که ذق بچش و بکش این عذاب را
إنک أنت العزیز الکریم بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود بزرگوار بزعم خود ابو جهل
میگفت من اعز و اکرم اهل وادیام و در بطحا از من عزیزتر و بزرگتر نیست دران
روز حق سبحانه فرماید که او را بگویند عذاب بکش که تو دعوی میکردی که عزیز و
کریمی إن هذا بدرستی که این عذاب ما کنتم به آنست که بودید شما که بآن تمترون
شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدند إن المتقین بدرستی که پرهیزکاران
فی مقام أمین در جایگاه ایمن باشند یعنی مقامی که در و آفات و مخافات نبود فی جنات
در بوستانها و عیون و سر چشمها یلبسون می پوشند من سندس و استبرق از حریر نازک
و ستبر متقابلین در حالتی که متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا بهم مستانس باشند و در
تفسیر سورآبادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه

مؤمنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه روی باره یکدیگر می بینند کذلک همچنین برین
حال می باشند بی تغییری و تبدیلی و زوجناهم و قرین میسازیم متقیان را بحور عین
بزنان سفید روی گشاده چشم و اختلافست در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حوران
و عیناء بهشت یدعون فیها میخوانند در بهشت بکل فاکهة هر میوه که آرزو میکنند
آمنین در حالتی که ایمن از ضرر یا انقطاع آن لا یذوقون نچشند فیها الموت در آنجا مرگ
إلا الموتة الأولی مگر آن مرگ پیشین که در دنیا چشیدند و چون معهود نزدیک
مردمان ما آنست که هر زندگی را مرگی در عقب باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت
را مرگ نیست و وقاهم و نگاه میدارد حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع میکند
عذاب الجحیم عذاب دوزخ فضلا من ربک از روی فضل و کرمی که واقع است از پروردگار
تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو الفوز العظیم آنست رستگاری
بزرگ فإنما یسرناه پس جز این نیست که ما آسان کرده ایم قرآن که فرو فرستادیم بلسانک
بلغت تو لعلهم یتذکرون شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند گیرند و ایشان خود متذکر
نشدند فارتقب پس چشم دار ید چیزی را که بدیشان فرود آید إنهم مرتقبون بدرستی
که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود
و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان
رنجی بی اندازه سو تا بعان را وعد حسن المآب • منکران را هیبت ذوق العقاب

سورة الجاثیة بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف
مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا اشارتست بحی و حفیظ و میم
کنایت از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت ازلست و میم ملک ابدی بدین
هر دو قسم یاد میکند که تنزیل الکتاب فرود آمدن قرآن من الله العزیز از نزدیک
خداییست بر همه غالب الحکیم دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب إن فی السموات
بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته والأرض و در زمینها از جبال و اشجار
و حیوانات لآیات للمؤمنین نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع
وفی خلقکم و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حالی بحالی و ما یبث و در انچه
پراگنده میسازد در زمین من دابة از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان

آیات علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذی الجلال لقوم یوقنون مر گروهی
را که بی گمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطهٔ استدلال متیقن
کردند و اختلاف اللیل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر و ما انزل الله
و در آنچه فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان یا ابر من رزق از روزی یعنی
باران که سبب روزیست فاحیا به الارض پس زنده کرد بآن مطر زمین را بعد موتها
پس از خشکی و پژمردگی آن و تصریف الریاح و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات
و تفاوت احوال آیات هر آینه دلالتهاست روشن و حجتها بر کمال قدرت الهی لقوم
یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند تلک این دلیلها آیات الله دلایل قدرت خداست
یا این آیتها آیات قرآنست نتلوها علیک میخوانیم بر تو بالحق براستی و درستی فبای حدیث
پس بکدام سخن بعد الله بعد از حدیث خدای که قرآنست و آیاته و دلایل قدرت
او یؤمنون ایمان می آرند و حفص بیا میخواند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین
سخن نگروند ویل سختی عذاب لکل افاک مر هر دروغ گوی بی راست اثیم بسیار گناه
یعنی نضر بن حارث را که او یسمع میشنود آیات الله آیتهای خدای را که تتلی علیه
خوانده میشود بروی ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مستکبرا
در حالتی که گردن کشست از ایمان بدان کان لم یسمعها گوییا که نشنیده است آنرا یعنی
چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده گوییا استماع ننموده فبشره پس خبر داده او را
بعذاب الیم بعذابی دردناک در دوزخ بطریق تهکم است واذا علم و چون بشنود من آیاتنا
از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی یعنی چون بدو رسد سخنی و داند که از قرآنست
اتخذها هزوا فرا گیرد او را مهزوبه یعنی بآن افسوس کند و بصورتی بازنماید که از
حق و صواب دور باشد اولئک آن گروه مستهزیان لهم مر ایشانراست عذاب
مهین عذابی خوار کننده من ورائهم از پیش روی ایشان جهنم دوزخ است
که بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد
ولا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان ما کسبوا آنچه کسب کرده اند از اموال و اولاد
شیئا چیزی را از عذاب خدای اولیاء دوستان و معبودان و لهم و مر ایشانراست
عذاب عظیم عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز باشد هذا این قرآن هدی

ولا ما اتخذوا من دون الله

راه نماینده است والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار ایشان
که قرآنست یا دلایل قدرت و حکمت او لهم عذاب مر ایشانراست عذابی من رجز الیم
از سختترین عذابی الم رساننده الله خدای تعالی الذی سخر آنست که رام کرد لکم البحر
مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار کرد و دانیده تا چیزها متخلخل از آن اندرون بالای
آن بایستد و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند از غوص در وی و سیر در وی لتجری الفلک
فیه تا میرود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا طلب میکنید من
فضله از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی ولعلکم
تشکرون و تا شاید شکر گویید خدا را برین نعمتها و سخر لکم و بفرمان کرد برای شما
یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانها از شمس و قمر و نجوم و مطر
و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه اشیا منه
از وست از غیر او ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهاست
بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در
غرایب صنع و عجایب خلق او که بر صحایف مبدعات ظاهرست و از صفایح مکونات باهر
در جملهٔ جهان ز مغز تا پوست . هر ذره گواه قدرت اوست . آورده اند که غفاری
در شهر مکه فاروق را رض دشنام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را
بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قل بگو ای محمد للذین آمنوا مر آنکسانرا که گرویده اند
که در گذرانیده و عفو کنند یغفروا تا عفو فرمایند للذین لا یرجون مر آنانرا که نمی ترسند
ایام الله از روزهاء هلاک و عذاب عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم
بعاث و یوم اغماس پس معنی آیت آنست که در گذرانیده از قومی که تامل نمیکنند در
روزهاء هلاک کافران و نمی ترسند از آن لیجزی تا پاداش دهد خدای
قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه هستند که کسب میکنند از اساءت و مغفرت
در کشاف از سعید بن مسیب رح نقل میکند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری
آیت بخواند عمر رض فرمود لیجزی عمر بما صنع گویند سبب نزول این قصهٔ جهجاه
غفاری و سنان جهنی است و شمهٔ از آن در سورهٔ منافقون مذکور خواهد
شد و بران تقدیر آیت مدنی باید گفت چه سوره باتفاق مکیست و در تفسیر

امام ثعلبی رح مذکور است که بعد از نزول آیت مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ فنحاص یهودی
بر سبیل طنز میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق
رض رسید برجست و شمشیر کشیده روی بجست وجوی او نهاد تا هر جا بیند بقتلش
رساند جبرئیل این آیه بیاورد و رسول خدای بطلب عمر فرستاد و چون حاضر شد
گفت ای عمر شمشیر بنه که حق تعالی بعفو فرموده و آیه بروی خواند امیر المؤمنین عمر رض
گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب بر روی من نبیند
و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنند ؎ چو بدبینی ز خلق و در گذاری
ترا زیبد طریق بردباری • اگر چه دامنت باشی پر خار • تو گل باش و دهان پر خنده میدار
و گفته اند این حکم بآیت القتال منسوخ است مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری شایسته فَلِنَفْسِهِ
پس مر نفس اوراست ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کاری بد کند فَعَلَيْهَا پس بر وست
وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد
برای یافتن باداش کردار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان
یعقوب را توریة وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم
از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند که در بنی اسرائیل از زمان یوسف
تا زمان عیسی علی نبینا و عم وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهاء
پاکیزه حلال و گفته اند مراد من و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشانرا
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم ایشانرا بَيِّنَاتٍ دلیلهاء
روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزهاء بیدا یا آیتهاء مؤید در کار پیغمبر صم
تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در
کار او إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی
بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صم آن پیغمبر ست که در توریت مذکور شده و امر
او را بپوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی عداوت و حسدی که در میان ایشانست
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در وی يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند یعنی در کلمات
مبینه در توریت که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوة والتسلیمات

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر راه
روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت را و بیشوای خود ساز
و بدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ و متابعت مکن آرزوهاء آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
حقیقت توحید را یعنی رؤساء قریش که ترا میگویند بدین بدران باز گرد إِنَّهُمْ لَنْ
يُغْنُوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از خدای عذاب چیزیرا
که خواهد بتو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان
دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است و چون ترا
با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوی ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن
وَاللّٰهُ و خدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ دوست پرهیزکارانست تو هم ایشانرا دوست دار هَٰذَا
این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مر مردمانرا یعنی چیزهاء روشن
که بدان برسیند راه حق را وَهُدًى و راه نمونیست از ضلالت وَرَحْمَةٌ و بخششی از خدا
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر هر گروهی را که بیگمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب منزل
یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مومنانرا گفتند که آنچه شما در
باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد و ما را بعالمی دیگر برند آنجا نیز از شما بمال
و جاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیت آمد که أَمْ حَسِبَ نه چنینست
آیا پنداشته اند الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آنانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت
أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهاء شایسته یعنی مشرکانرا در کرامت چون مومنان نخواهند بود سَوَاءً
یکسانست مَحْيَاهُمْ زندگانی آدمیان وَمَمَاتُهُمْ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت هر که بر
ایمان میرد بر ایمان زنده خواهند شد و هر که بر کفر میرد بر کفر مبعوث خواهد
گشت سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند
ع نیست یکسان لایق زهر آگین با آب حیات وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بیافرید خدای
آسمان و زمین را بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان
محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَىٰ و دیگر برای آنکه پاداش
داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ و ایشان

یعنی عمل کنند کان لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب
اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا دهند افرأیت آیا چون می بینی
من اتخذ آنانرا که فرا گرفت الهه هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را ای روی
و فرمان بر چنانچه فرمان خدا را می باید برد یا آنکه معبود خود را بآرزوی خود گیرد
یعنی بتی می پرستد چون بتی از وی نکوتر بیند آنرا بگذارد و این را بخدایی بردارد و اضله
الله و چون می بینی آنرا که گمراه ساخت و فرو گذاشت خدای او علی علم بر دانشی
که حضرت او را هست بعاقبت آنکس و ختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود
و قلبه و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند و جعل علی بصره و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی
تا بنظر اعتبار ننگرد جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه
پس کیست که راه نماید این کس را من بعد الله از پس فرو گذاشتن خدای مر او را
افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید و قالوا و گفتند منکران
بعث ما هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی دنیی که ما در آنیم نموت و نحیا می میریم
و زنده میشویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی می زایند و احتمال دارد که قایلان
این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزد ایشان آنست که هر که می میرد روح
او بجسدی دیگر تعلق میگیرد و هم درین دنیی ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد و دیگر
بار باز آید و از شاکمونی که بزعم ایشان پیغمبر است نقل کرده اند که گفت من خود را در
هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند و ما یهلکنا و هلاک نمیکند
ما را الا الدهر مگر مرور زمان کهنگی و پیری و ما لهم و نیست کافرانرا بذلک بآنکه
نسبت مرگ بروزگار میکنند من علم هیچ دانشی چه مقلب دهور و مصرف
حضرت عزت تعالی شانه و دهر را در هیچ کار اختیار نیست شعر دهر تا دهر
پناهی ترا ۰ حکم ترا نبید و شاهی ترا ۰ دور زمان کار نسازد بخود ۰ چرخ فلک سر نفراز
زد بخود ۰ این همه فرمان ترا بنده اند ۰ در ره امر تو شتابنده اند ان هم نیستند
ایشان الا یظنون مگر که گمان می برند و بمجرد تقلیدی تمسک بدلیلی سخن میگویند و اذا
تتلی علیهم و چون خوانده شود بدیشان آیاتنا آیتها کتاب ما بینات در حالتی که روشن
و واضح الدلاله باشند در باب بعث و نشر قل یحییها الذی انشاها اول مرة

و مانند آن الذی احیاها لمحیی الموتی ما کان حجتهم نباشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا
مگر آنکه گویند بیارید بآبائنا پدران ما را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در زنده
کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد میگفتند چه احیای
موتی موقتست بوقت خاص بر وجهی که مقتضی حکمتست پس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد
حمل بر عجز نباید کرد قل الله یحییکم بگو که خدا زنده میگرداند شما را در رحم مادران ثم یمیتکم
پس می میراند در دنیا ثم یجمعکم پس جمع کند در قبور الی یوم القیمة تا روز رستخیز لا ریب
فیه هیچ شکی نیست در آمدن آن و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند
از قلت افکار و قصور انظار ولله و مر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها
و زمینها و یوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت یومئذ در آن روز یخسر المبطلون
زیان کنند تباهکاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند و تری و بینی در آن
روز کل امة جاثیة هر گروهی را بزانو در آمده گفته اند جثو خاصه کفارست و اصح آنکه
عام داهند چه همه کس از هیبت آن روز بزانو در افتند کل امة هر گروهی تدعی
خوانده شوند الی کتابها بنوشتهای ایشان یعنی بصحایف اعمال و ایشانرا گویند الیوم تجزون
امروز جزا داده خواهد شد ما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا اینست
کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم ینطق سخن گوید یعنی
روشن سازد علیکم بر شما عملهای شما را بالحق براستی بی زیاده و نقصان انا کنا نستنسخ که
ما نسخه گرفتیم ما کنتم تعملون آنچه بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین
دفتر اعمال انسان باسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در ان نسخه هر چه ثوابی یا عقابی
بران مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو گرداند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است
که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه میسپارند فاما الذین اما آنانکه آمنوا گرویده اند
بخدا و آنچه از نزدیک اوست و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته فیدخلهم پس در آرد
ایشانرا ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت خود که از جمله آن بهشتست ذلک
آن ادخال در رحمت هو الفوز المبین آنست رستگاری آشکارا و اما الذین کفروا و آنانکه کفر ورزیده
اند ایشانرا گویند افلم تکن آیاتی آیا نبود که آیات من تتلی علیکم خوانده میشود بر شما
یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتها کتب من بر شما میخوانند فاستکبرتم پس شما تکبر کردید

و از ایمان بدان ابا نمودید وَكُنْتُمْ و بودید قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی شرک آرندگان وَإِذَا قِيلَ
و چون گفته میشد نزدیک شما ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدای بحشر و حساب
و ثواب و عقاب راستست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شک نیست دران قُلْتُمْ مَا نَدْرِي
میگفتید ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیزست قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نمیبریم بقیام ساعة
إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقینی نیست شما
را دران وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ و ما نیستیم از گمانان دران یعنی ما را این یقینی نیست در قیام قیامت
وَبَدَا و ظاهر شد لَهُمْ مر ایشان را در آخرت سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیی
وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان مَا كَانُوا بِهِ عذاب آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ افسوس
میداشتند از عقوبات قیامة وَقِيلَ الْيَوْمَ و گویند ایشان را که امروز نَنْسَاكُمْ فرو میگذاریم
شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را
كَمَا نَسِيتُمْ همچنانچه شما نیز دست باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا
دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای وی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش
است وَمَا لَكُمْ و نیستند شما را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و مددکاران که خلاصی دهند
شما را از آتش ذَلِكُمْ فرود آمدن عذاب بشما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما فرا
گرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتهاء کتاب خدای یا دلایل قدرت او را هُزُوًا مهزوء به
یعنی افسوس میکردید بآن و تفکر نمی نمودید دران وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته بود
شما را زندگانی دنیی و بحیات فانی مغرور شده از حیات جاودانی غافل مانده بودید
فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نخواهند شد مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ و نه اند ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذر
خواهی کنید تا از شما خشنود شود حق از ایشان بغایت دورست فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس
مر خدایراست همه ثناها و ستایشها رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْأَرْضِ
و آفریدگار زمین رَبِّ الْعَالَمِينَ پرورنده و تربیت کننده عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر وراست
بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن ظاهرست فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین
وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه خلق الْحَكِيمُ دانا در همه کار سورة الاحقاف
بسم الله الرحمن الرحيم حم امام قشیری فرموده که حا

اشارت بحلم الهی است و میم کنایت از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحلم کاملی و مجد
شاملی خود که عذاب نکنم هر که با من ایمان آورند در لطایف هیچ مذکورست که حا
حمایت اهل توحید باشد و میم مرضاة حق از ایشان مع المزید که آن عبارتست از نظر
الی وجه الله الحمید تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن کتاب بعضی از بعضی
مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از خداوند قوی غالبست الْحَكِيمِ حکم کننده با صواب کار ها کرداد
و گفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی
بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالت است وَأَجَلٍ مُسَمًّى و نیافریدیم ایشان را مگر باندازه
زمانی نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز
قیامت است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بآخرت هر اینه عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بیم داده
شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند در آن فکر نکنند و وقوع
آن را مسلم دارند قُلْ بگو ای محمد صلعم کافران را که شما أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا تَدْعُونَ
آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای چون ملیکه و اصنام و جن و جز
آن أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا بنمائید بمن که آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اجزاء آن
أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا مر شما راست شرکتی فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها و چون ظاهرست
که معبودان شما که عاجزند و ایشان را در زمین و آسمانی نصیبی نیست پس چرا
در پرستش با من شریک میسازید ائْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده
باشد مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش از آمدن قران که دران فرموده باشد شما را بشرک أَوْ أَثَارَةٍ
مِنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء گذشته که دلالت
کند بر استحقاق عبادت ایشان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در
دعوی خود و چون مشرکان در این حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی
ایشان فرموده که وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنْ يَدْعُو از کسی که بخواند
و پرستد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ کسی را که اجابت نکند دعاء
او را إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبودان باطل خود را در
مدة عمر دنیی بخواند اثر استجابت از وی ظاهر نخواهد شد وَهُمْ و بتان عَنْ دُعَائِهِمْ

از خواندن بت پرستان ایشان را غافلون بیخبرانند و چون نمی شنوند دعاء ایشان را
پس چگونه اجابت کنند بدبخت کیست که از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده
دست باز دارد و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آرد و بی بهره کیست که چشمهٔ آب حیات
بگذارد و روی بسوی ظلمات نهد وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون حشر کرده شوند آدمیان
كَانُوا باشند معبودان باطل لَهُمْ مر عابدان خود را أَعْدَاءً دشمنان بر خلاف
آنچه گمان می بردند بدیشان از شفاعت و مددکاری وَكَانُوا و باشند معبودان
بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش عابدان مر ایشان را كَافِرِينَ ناگرویدگان یا عابدان باشند پرستش
معبودان را منکر یعنی بتان گویند اینان ما را نپرستیدند کما قال وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ
بِشِرْكِكُمْ یا بت پرستان گویند که ما بتان را پرستش نکردیم کما قال وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ
وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی
که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند لِلْحَقِّ
مر آن سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آید بدیشان هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ اینست جادویی آشکارا
أَمْ يَقُولُونَ بلکه بهمین بسنده نمیکنند که آنرا سحر خوانند میگویند افْتَرَاهُ بر بسته آنست
محمد قرآن را بر خدای و از خود گفته قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی
بغایت بزرگ بود و هر اینه بر آن عقوبتی عظیم متفرع شود فَلَا تَمْلِكُونَ پس شما نمی شما
مالک نتوانید بود لِي برای من مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی یعنی قادر نباشید
بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و با استظهار
کدام مددکار این کار سازم هُوَ أَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا تُفِيضُونَ بآنچه شما خوض میکنید
فِيهِ در آن یعنی طعن میزنید بقرآن و سحر و مفتری میگویند كَفَى بِهِ شَهِيدًا بسنده است
خدای گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ
احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و افساد وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده کسی را که از
شرک توبه کند الرَّحِيمُ مهربانست بر کسی که بر ایمان راسخ باشد قُلْ مَا كُنْتُ بگو ای محمد
که من نیستم بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده
پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرید وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ و نمیدانم که چه
خواهند کرد بِي بمن از راحت و محنت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَلَا بِكُمْ و نمیدانم

که بشما چه کنند از خسف و قذف و رجف و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از
نزول این آیت مشرکان شادمان شده گفتند کار ما و محمد نزد خدای یکیست او عاقبت
خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله بودی بایستی که خدای او را
خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیت آمد که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ
وَمَا تَأَخَّرَ و در اسباب نزول مذکورست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب
دید که هجرت فرموده است بزمینی که در وی آب و درخت و نخلستان بوده صحابه
بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند و چون تعبیر دیر تر واقع میشد و آزار
مشرکان مر ایشان را از حد بتجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال مینمودند این آیت
نازل شد که بگو نمیدانم که مرا و شما را هجرت خواهند فرمود یا نی إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنم إِلَّا مَا
يُوحَى مگر آنچیزی که وحی کرده میشود إِلَيَّ بسوی من و از آن در نمیتوانم گذشت وَمَا
أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدای مُبِينٌ آشکارا بیم کردن
من و من از عواقب امور و خوابهای احوال نبی و جهالهی خبر نتوانم داد و نعم من قال ﴿و﴾
ای دل تا کی فضولی و بوالعجبی ٭ از من چه نشان عاقبت میطلبی ٭ سرگشته بود نخواه
و بی خواه نبی ٭ در وادی ما ادری ما یفعل بی ٭ قُلْ بگو ای محمد صلعم أَرَأَيْتُمْ خبر دهید
مرا إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وَكَفَرْتُمْ بِهِ و شما کافر شده اید
بآن وَشَهِدَ و گواهی داده است شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گواهی از بنی اسرائیل یعنی از احبار
ایشان چون عبد الله سلام و گفته اند یامین بن یامین رض عَلَى مِثْلِهِ بر قرآن
که از نزدیک خداست فَآمَنَ پس ایمان آورده است بآن از مسروق رح منقولست که این
شاهد نه ابن سلام است و نه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام
در مدینه بود و آل حم بمکه فرود آمده بلکه آیت محاجه اینست که میان رسول صلعم و قریش
واقع بوده و شاهد موسی کلیم است علی نبینا و عم و مثل قرآن توریت و معنی
آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدای بوده و شما بدان نگرویدند و موسی عم گواهی
داد بر توریت که او از نزدیک خداست و بقرآن ایمان آورده وَاسْتَكْبَرْتُمْ و شما
سرکشی کرده اید و بدان نگروید نه که شما ستمکاران باشید بر خود در برکاد
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمینماید گروه ستمکاران را و

بادیه خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون قبایل جهینه و مزینه و اسلم و غفار
ایمان آورده اند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان و آیه آمد
که **وقال الذین کفروا** وگفتند کافران چون بنو عامر و امثال ایشان **للذین آمنوا** برای
آنانکه ایمان آورده اند از جهینه و احزاب ایشان **لو کان خیرا** اگر ایمان خیر بودی
و راستی و درستی داشتی **ما سبقونا الیه** پیشی نگرفتندی بر ما بمسارعت نگردندی بسوی
او اراذل قبایل بلکه ما در آن سابق بودمی چه رتبه ما از ایشان برتر است و بزرگی
و شهرت ما بیشتر آید بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او رض گفتند اگر آنچه
محمد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشانست
واذ لم یهتدوا به و چون راه نیافتندی کفار یا یهود بدین قرآن یا بآنچه پیغمبر صم آورده
فسیقولون پس میگویند **هذا افک قدیم** این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل
این میگفتند **ومن قبله** و حال آنکه پیش از قرآن **کتاب موسی** کتاب موسی عم یعنی توریت
بود و که دانیدیم ما آنرا **اماما** پیشوای اهل دین **ورحمة** و سبب رحمت باورداندگان
وهذا کتاب و این قرآن کتابیست **مصدق** تصدیق کننده مر توریت یا جمیع کتب منزله
لسانا عربیا بزبان تازی **لینذر الذین ظلموا** تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر
و معصیت **وبشری** و قرآن مژده دهنده است **للمحسنین** مر نیکوکارانرا برضوان الهی
ان الذین قالوا بدرستی آنانکه گفتند **ربنا الله** آفریدگار ما خداست **ثم استقاموا** پس برپای ایستادند
بران و عدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت
که منتهای عمل است در بحر الحقایق فرموده که استقامت و در بدن بجوارح بتعهد ارکان
شریعت و بنفوس بمراعات آداب طریقت و بقلوب بتصفیه از تعلقات و بارواح
بتعهد ارکان شریعت و بنفوس تجلیه از انوار صفات و بسر بمحض توحید یعنی
بفنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و باید دانست که بی مراعات استقامت
وصول بمرتبه کمال فکریست پس باطل و خیالیست بغایت محال کرامت نیاید مگر از استقامت
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست برمومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان
در آنجهان **ولا هم یحزنون** و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان
اولئک آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت **اصحاب الجنة** ملازمان بهشت اند **خالدین**

فیها جاوید بودگان در ان و پاداش داده شدند **جزاء** پاداش دادنی **بما کانوا**
یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند **ووصینا الانسان** و فرمودیم آدمی را **بوالدیه احسانا** به پدر
و مادر او نیکوئی کردن **حملته امه** برداشته است آدمی را مادر او **کرها** برنج و سختی
ووضعته کرها بنهاده یعنی بزاده است او را بمشقت و محنت **وحمله وفصاله** و مدت حمل
او و زمان از شیر باز کردن او **ثلاثون شهرا** سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع
کامل باشد و از اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین
کاملین است **حتی اذا بلغ** تا وقتی که برسید آدمی **اشده** بکمال قوت خود که سی و سه
سالگیست و گفته اند از هیژده تا چهل **وبلغ اربعین سنة** و برسید بچهل سالگی اکثر مفسران
برانند که این آیت خاص است بامیر المومنین ابوبکر رض که شش ماه در شکم مادر بوده
و دو سال تمام شیر خورد و هیژده ساله بملازمت حضرت پیغمبر صم رسید و آن
حضرت بیست ساله بود و در حضر و سفر رفیق و قرین وی بودی و چون سال
مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق رض
سی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون بچهل ساله شد **قال رب** گفت ای
پروردگار من **اوزعنی** الهام ده مرا و توفیق بخش **ان اشکر** تا شکر گویم **نعمتک التی**
آن نعمتی را که بکرم عمیم **انعمت علی** انعام کرده بر من که نعمت اسلام است **وعلی والدی** و نعمتی
را که به پدر و مادر من داده که حیوة است و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند
چه از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادر وی هر دو بشرف اسلام رسیده باشند غیر
صدیق رض نیست **وان اعمل** و دیگر الهام داده که عمل کنم **صالحا ترضیه** عمل ستوده که توق
پسندی آنرا و از ان خشنود باشی حق سبحانه این دعاء وی را مستجاب کرد و انیده توفیق
داد تا نه بنده را که برای دین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از انجمله یکی بلال
حبشی است رض **واصلح لی** و دیگر دعا کرد برای اولاد خود بدین وجه که و بصلاح
آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان **فی ذریتی** در فرزندان من این دعا نیز
بشرف اجابت رسیده دختر شعایشه رض بشرف فراهمی حضرت اشرف رسل
صم مشرف شد و پسر ش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او ابو عتیق نیز بدولت
خدمت پیغمبر صم سرفرازی یافت در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که

جد و پدر و نبیره و پسر نبیره باشند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ندیده بودند مگر ابو
قحافه و ابو بکر و عبد الرحمان و ابو عتیق رض و بیچ قبایل را نبود که اولاد صدیق رض
در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته اند إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ بدرستی که من
باز گشتم بحضرت تو از هر چه رضاء تو در آن نیست وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از گردن
نهادگانم فرمان ترا أُولَٰئِكَ آن گروه که با مادر و پدر نیکویی کردند و شکر نعمت بجاء آورده
يُتَقَبَّلُ قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوتر آنچه کرده اند قولی آنست
که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهاء نیک ایشان رقم قبول یابد وَيُتَجَاوَزُ و درگذرانیده
شود عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند و نصب
أَحْسَنَ یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان در گذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فِي
أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در میان اهل بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ وعده داد خدای وعده راست در قبول
نیکی و تجاوز از بدی الَّذِي كَانُوا آن وعده که بودند در دنیا يُوعَدُونَ وعده داده
شده بآن و آن وعده درین آیتست که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات
الآية وَالَّذِي قَالَ و آنکس که گفت لِوَالِدَيْهِ مر مادر و پدر خود را وقتی که او را بایمان آخرت
میخواندند أُفٍّ لَكُمَا کراهت و ننگ مر شما را أَتَعِدَانِنِي آیا وعده میدهید مرا أَنْ أُخْرَجَ آنکه
بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر بر آرند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ
و بدرستی که بگذشته اند قرنهاء بسیار مِنْ قَبْلِي پیش از من و کسانیکه پیش از ما مرده اند
وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای تعالی یعنی دعاء میکردند
وَيْلَكَ وای بر تو آمِنْ ایمان آر بقیامت إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا بر تو حق است
بر بودن قیامت و حشر حَقٌّ راستست فَيَقُولُ پس آنکس که میگفت مَا هَٰذَا نیست اینکه شما
مرا بدان میخوانید إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهاء پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند
جمعی گویند این آیت در شان عبد الرحمان ابی بکر رض نازل شده و عایشه رض این قول را منکرست
و صحیح آنست که در باب کافری نازل گشته که در والدین عاق بوده أُولَٰئِكَ آن گروه عاق و منکر
الَّذِينَ حَقَّ آنانند که واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمهٔ عذاب و باشند فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ
با گروهی چند از کفار که گذاشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیو و آدمی
إِنَّهُمْ بدرستی که اینان و آنان كَانُوا هستند خَاسِرِينَ زیان زدگان وَلِكُلٍّ و هر یک

را ازین دو فریق دَرَجَاتٌ پایها و منزلهاست مِمَّا عَمِلُوا از جزاء آنچه عمل کرده اند پایهاء
اهل خیر بجانب علو و پایهاء ارباب شر بطرف سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقدر کرد
خدای تا تمام کرد اندر ایشان را أَعْمَالَهُمْ جزاء عملهاء ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و عقاب بزیادت وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی
را که عرض کرده شوند کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ در موضع آورده که عرض کنند آتش
را بر کافران و موافق ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید
و ایشان را گویند أَذْهَبْتُمْ ببردید و بخوردید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهاء لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ
الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن لذاید
بعنی استیفاء لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ پس امروز
جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب بخواری و رسوایی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب
آنچه بودید که تکبر میکردید فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی کبر میورزید بباطل
و بنا و جهل وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید پای از دایرهٔ امر بیرون
می بردید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه استحرطالبان نجات را که قدم از دایرهٔ
شرع بیرون ننهند سو پای از حدود شرع بیرون می منه • خود را اسیر نفس
و هوا میکن مکن • ز جمل شرع نیست خلاص و ز چاه طبع • این رشته را ندسته رهایی
وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن برادر عاد یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود مراد حضرت هود
خدای تعالی بر پیغامبر عم میفرماید که حال او و قوم او را با معاندان قریش بگوی إِذْ
أَنْذَرَ قَوْمَهُ وقتی که بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید بِالْأَحْقَافِ
بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان
و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش
از هود عم وَمِنْ خَلْفِهِ و پس از وی بیامدند یعنی نخست پیغمبری بود بخلق پیش از وی
پس بسی انبیا بودند و چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه
نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم
عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ و بر هول قَالُوا گفتند عادیان که
ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمده بما لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما بتهدید

و وعید فأتنا بما تعدنا بس بیاور بما آنچه وعده میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی من
الصادقین از راستگویان در وعدهٔ خود قال گفت هود علی نبینا وعم که شتاب مکنید
در طلب عذاب انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدایست
و مرا دران مدخلی نیست و ابلغکم و بشما میرسانم ما ارسلت به آنچه فرستاده ام بآن و بر من
غیر از رسانیدن نیست ولکنی اریکم و لیکن من می بینم شما را قوما تجهلون گروهی
که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل مینمایند در سورهٔ اعراف
گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند و سه ابر بر آمد و منادی
ندا کرد که یکی ازینها اختیار کنید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان همی آمد
تا دیار ایشان فلما رأوه بس آن هنگام که دیدند آن چیزی را که موعود بود از عذاب
عارضا ابری پهن شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهاء ایشان قالوا
گفتند هذا عارض این ابریست ممطرنا باران دهنده ما را هود علی نبینا وعم فرمود که
بل هو این ابر باران دهنده است بلکه او ما استعجلتم به آنچیزیست که تعجیل میکردید بدان
ریح این بادیست فیها عذاب الیم درو است عذابی دردناک و آن بادیست که از
غایت تندی تدمر هلاک میکند و نابود میساند کل شیء همه چیز را از نفس
و اموال و انعام ایشان بامر ربها بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت
تندی و سرکشی و بپشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب هشت روز در زیر آن
بماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهاء ایشان را بدریا فکند فاصبحوا پس گشتند
بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یری دیده نشدی از ایشان ٧ مگر جایگاههاء
ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماندند از ایشان کذلک همچنانکه
ایشان را جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم القوم المجرمین گروه کافران و مکذبان را ولقد
مکناهم بدرستی که ما ممکن گردانیدیم قوم عاد را فیما ان مکناکم دران چیزی که ممکن
ساختیم شما را ای کافران قریش فیه در انچیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ
تصرف و جعلنا لهم و دادیم مر ایشان را سمعا گوش تا بشنوند و ابصارا و چشمها تا ببینند
و افئدة و دلها تا دریابند ایشان بگوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت
ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فما اغنی بس

الا مساکنهم

دفع نکرد عنهم از ایشان سمعهم گوش ایشان ولا ابصارهم و نه دیدهاء ایشان ولا افئدتهم
و نه دلهاء ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای اذ کانوا چون بودند که از تقلید
و تعصب یجحدون بآیات الله انکار میکردند آیتهاء خدای یا معجزات پیغمبران را و حاق بهم و بگرد
در آمد ایشان را ما کانوا به یستهزءون آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب
ولقد اهلکنا و بدرستی که هلاک کرده ایم ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرداگرد شما
بوده من القری از دیهها چون حجر و موتفکه و صرفنا الآیات و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها
را بر اهل قری لعلهم یرجعون شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک
شدند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند
آن هلاک شدگان ایشان را من دون الله بجز خدای قربانا از برای تقرب بخدای
آلهة خدایان یعنی بتان که ایشان را بخدایی گرفته بودند جهت تقرب بحق یاری نکردند
ایشان را در وقت عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم از نصرت ایشان یعنی ناامید
گشتند و بریده شد رجاء ایشان از نصرت بتان و ذلک و فرا گرفتن بتان بخدایی
برای قربت خدای افکهم دروغ ایشانست و ما کانوا یفترون و آنچه هستند که برمی
بافند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر
می تابند — روی از تو هر که تافت دیگر آب رو نیافت ارباب سیر و آثار آورده اند
که پیغمبر صلعم بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد که پیغمبر صلعم بعد
از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد و شب برخاسته تهجد میگذارد و قران
میخواند جمعی جنیان از نصیبین یمن میرفتند آنجا رسیده آواز قراءت شنودند
و خود را بحضرت نمودند و حق سبحانه ازان قصه خبر میدهد که واذ صرفنا
یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم الیک بسوی تو نفرا من الجن گروهی را از جن
و ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل نجران یا
عرب بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دس حسی ازد
ابیان اقلیشی نام یکیست از جن و اولاد او را بدو باز خوانند نه عدد بوده اند
و زوبعه از ایشان بود و او پسر ابلیس است و ده و دوازده نیز گفته اند و در باب
آورده که هفتاد تن بودند از بنی قلیشی و بهر تقدیر یستمعون القرآن میشنودند

قرآن را وگوش میداشتند فلما حضروه پس آنهنگام که حاضر شدند نزدیک رسول صلعم قالوا
گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب انصتوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر است
که از غایت حرص استماع قرآن بر یکدیگر افتادند فلما قضی پس چون گزارده شد
قراءة یا تمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت و جنیهاء پرسیدند و رسول صلعم ایشان را
برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان ولوا بازگشتند الی قومهم بسوی قوم خود
منذرین بیم کنندگان و خوانندگان باسلام قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما انا سمعنا
کتابا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را از نزدیک خدای انزل فرو فرستاده شد من بعد موسی
پس از کتاب موسی مصدقا تصدیق کننده لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از وی بوده از
کتب یا موافق با آنها گویند آن جنیان یهود بوده اند و از نزول انجیل خبر نا شنیده اند یا
اعتبار نمیکردند آنرا چنانچه معتقد یهود است ازان جهت گفتند که انزل من بعد موسی یهدی
راه مینماید آن کتاب الی الحق بسوی حق یعنی آنچه درست و راست است از عقاید و الی
طریق مستقیم براه راست یعنی رسانند بمقصود یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید
داعی الله خواننده خدای یعنی محمد را صلعم و آمنوا به و ایمان آرید بوی و تصدیق کنید
اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما که
مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان را و یجرکم و برهاند شما را من عذاب الیم از
عذاب دردناک ومن لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله خواننده را بخدای که حضرت
مصطفی است صلوات الله وسلامه علیه فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده فی الارض در
زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند از عذاب بیرون نخواهد شد و عاجز نمیتواند
ساخت خدای را از تعذیب خود ولیس له و نیست مر او را من دونه اولیاء بجز خدای دوستان
و مددگاران اولئک آن گروه اجابت نا کنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند
یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلافست بعضی
بر آنند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش چنانچه فرمود یجرکم من عذاب الیم
از سفیان ثوری رح منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند
بر مثال بهایم و امام اعظم بر این رفته و امام مالک رح با جمعی بر آنند که ایشان را بر احسان
ثواب هست چنانچه بر اساءة عقاب خواهد بود و از ضحاک منقولست که ایشان به بهشت

در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابی بکر نقاش رح حدیثی مذکورست که ایشان
بهشت در آیند و از امام نقاش رح پرسیدند که ایشان از نعم بهشت تناول خواهند کرد
فرموده که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر الهام دهد که ازان چندان لذت یابند
که بنو آدم از نعمتهاء بهشت در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب رح پرسیدند که مومنان
جن را ثواب هست فرمود که آری و آیت لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخوانند و گفت الانسیات
للانس والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز رح نقل کرده که مومنان جن
گرداگرد بهشت در رحبها و ربضها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرموده که اظهر
آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا ندیده اند و ندانسته اند
منکران بعث ان الله الذی آنرا که آن خدای که بقدرت بی عجز خلق السموات والارض بیافرید
آسمانها و زمین را ولم یعی و مانده نشد و رنج نرسید او را بخلقهن بآفریدن آنها
بقادر تواناست علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت ثابتست و نقص
و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت آنست که آیا خدای با قدرت چنین کامل ازلی ابدی
بر احیاء موتی قادر نیست بلی آری هست انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه چیزها
قدیر تواناست بی عجز و تعب ویوم یعرض و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الذین
کفروا آنانکه کافر شده اند علی النار بر آتش یعنی آتش را بر ایشان عرض کنند و این قلبست
بر خلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه و تاکید بر ادمیکنند پس ایشان را گویند الیس هذا
آیا نیست این عذاب بالحق براستی و شما باور نمیکردید قالوا بلی گویند آری حق است
پس سوگند خورند که وربنا به پروردگار ما که این راست بوده قال گوید خدای
یا خازن دوزخ ایشان را که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه
بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فاصبر پس صبر
کن ای محمد بر جفاء قوم کما صبر چنانچه صبر کرده اند اولوا العزم خداوندان ثبات
و جد من الرسل از پیغمبران و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام
مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات انقطاعنا
و آزار و ایذاء منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی
علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و امام محیی السنة گفته که اولوا العزم ایشانند

که بتخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ
مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ الآیة دویم در موضع شرع که شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ
نُوحًا الآیة و همان اصحاب شرایع اند با پیغمبر ما صلعم فی الجمله که ایشان اولو العزم من الرسل
اند هژده تن که در سوره انعام نام ایشان هست و پیغمبر را صلی الله علیه و سلم امر شد
که فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ و در زاد المسیر آورده که همه پیغامبران اولو العزم اند الا آدم و یونس
و سلیمان و گفته اند غیر یونس و بس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت
حضرت عزت پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم فرموده که وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ
یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبائی ورز وَلَا تَسْتَعْجِلْ و طلب شتاب مکن
لَهُمْ برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل خواهد شد كَأَنَّهُمْ
يَوْمَ يَرَوْنَ گوییا ایشان روزی که ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند از
عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لَمْ يَلْبَثُوا
درنگ نکرده اند در دنیا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را
در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بَلَاغٌ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ
کفایتست فَهَلْ يُهْلَكُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی
نخواهند شد إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر گروه بیرون رفتگان از دائره فرمان سوره محمد عم
بسم الله الرحمن الرحیم الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا
و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام
مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل و نضر و عتبه یا مطعمان بدر و ایشان دوازده
تن بودند از صنادید عرب أَضَلَّ باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهاء ایشان را که آن
مکارم می شمردند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهاء شایسته چون اطعام طعام
و صلة ارحام وَآمَنُوا و گرویدند بِمَا نُزِّلَ بآنچه فرو فرستاده شده است عَلَىٰ
مُحَمَّدٍ بر پیغمبر نیک ستوده شده یعنی قرآن وَهُوَ الْحَقُّ و قرآن راست و درست است یا محمد
صاحب حق و حقیقت آمده مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان بدیشان پس آنانکه گرویدند
بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و سلم كَفَّرَ در گذرانید خدای و بپوشید عَنْهُمْ از ایشان

سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند
ایشان را تا عاصی نشوند ذَٰلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بآنستکه آنانکه کافر شدند
اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ در پی رفتند باطل یعنی شیطان را وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند اتَّبَعُوا الْحَقَّ
پیروی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان كَذَٰلِكَ همچنین
يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند خدای لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ مثلهاء ایشان یعنی احوال فریقین
را ظاهر میگرداند فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرگاه ببینید ای مومنان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافر
شدند بوقت محاربه فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را زدنی حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ تا چون
بسیار بکشتید ایشان را فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس استوار کنید بند یا نزد و قید کنید ایشان را باسیری
و بند کنید محکم تا نگریزند فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ پس بعد از آن منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید
بی عوض وَإِمَّا فِدَاءً و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب
أَوْزَارَهَا سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول
عیسی عم خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با دجال است امام شافعی و امام احمد رحمهما الله
بر آنند که امام مخیرست میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا یعنی با اسیران مسلمانان
و امام اعظم رح میفرماید که این حکم منسوخست یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا الا قتل متعین
است یا استرقاق ذَٰلِكَ اینست کار نگاه دارید این کار را وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ و اگر خواهد خدای
لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید وَلَٰكِنْ و لیکن امر کرد
لِيَبْلُوَ تا بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان کند مومن
را با کافر مبتلا گرداند تا جهاد کنند و ثواب عظیم بیابند و کافر را بمومن آزمایش دهد
تا گوشمال یابند و از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قَاتَلُوا و آنانکه کارزار کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای و حفص قُتِلُوا میخواند یعنی کشته شوند فَلَنْ يُضِلَّ پس خدای باطل و ضایع
نگرداند أَعْمَالَهُمْ کردارهاء ایشان را سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را
در دنیا بکارهاء صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و بصلاح
آرد کارهاء ایشان را وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ و در آرد ایشان را بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ و بدرستی
که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل
ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشد جهة ترویح ایشان

بهشت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي آنانكه ايمان آورده ايد بخدا و رسول اگر ياري كنيد دين
خداي و پيغمبر او را إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ ياري كند شما را تا بر اعدا مظفر گرديد وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد
قدمهاء شما را در معركه جهاد تا منهزم نشويد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانكه كافر شدند فَتَعْسًا لَّهُمْ
خواري و نگونساري و هلاكت و اندوه و نرشتي و نااميدي مر ايشانراست وَأَضَلَّ و گم و نابود
سازد خداي أَعْمَالَهُمْ عملهاء ايشانرا ذَٰلِكَ اين خواري و بطلان عمل ايشان بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست كه ايشان كَرِهُوا كراهت داشتند و ناخواهان بودند مَا أَنزَلَ اللَّهُ آنچيز را
كه خداي فرستاده است بپيغمبر خود صلى الله عليه وسلم از امر بتوحيد و قيام باحكام
شرع فَأَحْبَطَ پس باطل و ضايع گردانيد خداي أَعْمَالَهُمْ كردارهاء ايشانرا كه ازان حسابي
داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهمان داري و اعانت مسلمانان و نوازش
يتيمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آيا سير نكردند كافران عرب استفهام تقرير يعني امر است يعني بايد كه سفر كنند
فِي الْأَرْضِ در زمين مراد بلاد ثمود و عاد است فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند كه چگونه بوده است
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ عاقبت كار و سرانجام حال آنانكه پيش از ايشان بودند از اهل كفر و تكذيب
و عصيان دَمَّرَ اللَّهُ هلاك كرد خداي و عذاب استيصال فرستاد عَلَيْهِمْ بر ايشان وَلِلْكَافِرِينَ
و مر ناگرويدگانرا أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود تهديد كفار مكه است ذَٰلِكَ
آنچه ياد كرده شد از عقاب دشمنان و نصرت دوستان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست كه خداي
مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوست آنانست كه ايمان آوردند پس ايشانرا ياري ميكند وَأَنَّ
الْكَافِرِينَ و بسبب آنكه ناگرويدگان لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ هيچ دوستي نيست ايشانرا كه عذاب از ايشان
دفع كند إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در مي آرد آنانرا كه گرويدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كرده اند كارهاء پاكيزه از ريا و غرض جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها كه ميرود
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير درختان آن جويها وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانكه كافر شدند يَتَمَتَّعُونَ
برخوردار مي باشند بمتاع دنيا وَيَأْكُلُونَ و ميخورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ و همچنانچه ميخورند
چهارپايان يعني همت ايشان مصروفست بر خوردن و عاقل بايد كه خوردن او براي
زيستن باشد يعني بجهة قوام بدن و تقويت قواي نفساني طعام خورد و نظر او بر آنكه بدن
تحمل طاعت داشته باشد و قوتهاي نفساني در استدلال بقدرت رباني محمود معاون
بوده آنكه عمر خود را طفيل خوردن شناسد و در مرعي درهم يأكلوا و يتمتعوا مانند چهار

پايان جز خوردن و خواب مطمح نظرش نباشد و نعم ما قيل سه خوردن براي زيستن و ذكر
كردنست تو معتقد كه زيستن از بهر خوردنست وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى
مقام و آرامگاهست لَّهُمْ مر كافرانرا وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و چندي از اهل ديهها كه بر حال
هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً سختتر بودند اندر قوت مِّن قَرْيَتِكَ از اهل ديه تو الَّتِي أَخْرَجَتْكَ آن
ديهي كه بيرون كردند اهل آن ترا يعني مكه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاك كرديم اهالي آن ديهها
را فَلَا نَاصِرَ پس هيچ ياري دهنده نبود لَهُمْ مر ايشانرا كه در وقت هلاكت بفرياد برسد
أَفَمَن كَانَ آيا هر كه باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتي روشن مِّن رَّبِّهِ از آفريدگار او چون
پيغمبر صلى الله عليه وسلم و مومنان كَمَن زُيِّنَ باشد مانند كسي كه آراسته اند يعني شيطان
يا نفس او آرايش داده است لَهُ براي او سُوءُ عَمَلِهِ بدي كردار و كردار بد او را
از شرك و معصيت وَاتَّبَعُوا و پي روي كرده اند أَهْوَاءَهُم آرزوهاء خود را چون ابي جهل
و مشركان مَّثَلُ الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو ميخوانيم صفت بهشتست الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ
آن بهشتي كه وعده داده شده اند بآن پرهيزگاران فِيهَا در آن بهشت أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ
جويهاست از آبي غَيْرِ آسِنٍ غير متغير يعني بوي و رنگ و طعم او نبدگرديده از حال
خود مانند آبهاء دنيا كه تغيير پذير باشند وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ و جويهاست از شيري كه
هرگز لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگشته است طعم او از صفت عذوبت يعني ترش و تيز نشده است
بطول زمان وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ و جويهاست از خمر خوشگوار بالذات لِّلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا
كه طرب دارد و خمار ني وَأَنْهَارٌ و جويهاست مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى از شهد صافي نه صافي
كرده بآتش بلكه مصفا آفريده شده از موم و فضلات وَلَهُمْ و مر متقيانراست فِيهَا
در بهشت با وجود اين اشربه مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه ميوها كه خواهند در لون صافي
و بطعم لذيذ و ببوي خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ايشانراست پوشش گناهان مِّن رَّبِّهِمْ از
آفريدگار ايشان يعني پوشيده شد ذنوب ايشان بران معاقبه نكند و نه بدان معاتبه نمايد
ارباب اشارات گفته اند كه تجنا بجز انهار ابعد در زمين بهشت بر يشجر طوبي
روانست چهار جوي يعني در زمين دل عارف در زير شجره طيبه اصلها ثابت
و فرعها في السماء جاري است از منبع قلب آب انابت و از ينبوع صدق لبن
صفوت و از خمخانه سر خمر محبت و از مجاري روح عسل مودت و في المثنوي

٭ آب صحبت جوی آب خلد شد • جوی شیر خلد مهر تست و د • ذوق طاعت
گشت جوی انگبین • مستی شوق تو جوی خمر بین • در بحر الحقایق آورده که آب اشارت
بحیات دلست و لبن بفطرت اصلیه که بحموضت سوء و تفاهت بدعت متغیر نگشته
و خمر جوشش محبت الهی و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبادت از مکاشفات
و مغفرت غفران ذنب وجود و وجودک ذنب لا یقاس به ذنب ٭ پندار وجود
ما گناهیست عظیم • لطفی کن و این گنه ز ما در گذران • بعد از ذکر متنعمان
بوستان بهشت از حال محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا
هر که در جنت نعیم باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که او جاودانست فِي النَّارِ در
آتش دوزخ وَسُقُوا و چشانیده میشوند بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی
در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن آب أَمْعَاءَهُمْ رودهاء ایشانرا
آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم خطبه خواندی و منافقانرا عیب کردی
جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علماء صحابه می پرسیدند
که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که وَمِنْهُمْ و بعضی
از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی خطبه
تو در روز جمعه و غیر آن حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از
نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله
مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رضی الله عنهم و از ابن عباس رض منقولست
که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند که مَاذَا قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا
اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریت میگفتند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
آن گروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان
نفاق و شک وَاتَّبَعُوا و از پی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ هواهاء نفس خود را و بجهت آن
تهاون میکنند بکلام سید انام علیه الصلوة و السلام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه
یافته اند یعنی مومنان زَادَهُمْ زیاده میکرد از استماع سخن پیغمبر ایشانرا هُدًى بصیرت
و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشانرا آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام
بر آن فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار میبرند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ

مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ آنکه بیاید بدیشان بَغْتَةً ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بدرستی که آمد
و ظاهر شد أَشْرَاطُهَا آن چون مبعث پیغمبر صلی الله علیه و سلم و انشقاق قمر
فَأَنَّىٰ لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشانرا إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ
پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده
ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و
منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانستن که داری بوحدانیت و دانسته که معبود
بحق نیست الا خدای در حقایق سلمی آورده که چون عالی را گویند اعلم مراد بآن
ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضحی آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست
برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ و آمرزش طلب کن برای
ذنب خود در معالم آورده که آنحضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفورست
تا امت در این سنت بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت
کن از خدای تا ترا از گناهان نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب
مردان مومن و زنان مومنه را و این اکرامیست از خدای در باره این امت که پیغمبر
ایشانرا باستغفار گناهان امر کرده و از امام علامه روح الله روحه منقولست
که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرده باستغفار امت و خلاف امر الهی از حضرت صلی
الله علیه و سلم متصور نیست پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده و حق
تعالی از آن کریمتر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد
بدو عطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت آمرزش خواهد بود ٭
هر که چون تو پیشوا باشد • نا امید از خدا چرا باشد • چون نشان شفاعت کبری
یافت بر نام نامیت طغرا • امتان با گناهکاریها • بتو دارند امیدواریها
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای گرفتن و گردیدن شما در دنیا وَمَثْوَاكُمْ
و آرامگاه و موضع قرار شما در عقبی یا میداند هر جا میروید در روز و هر جا
می باشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند و مبالغه
میکنند از جهت حرصی که بر جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرو فرستاده
نمیشود سوره در باب قتال کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ پس چون فرستاده شود

سوره از قرآن روشن که در آن متشابهی نبود ذکر و یاد کرده شود فیها القتال در آن
سوره امر بقتال و جهاد رأیت الذین ببینی تو یعنی آنان را هست فی قلوبهم در دلهای
ایشان مرض بیماری شک با نفاق یا سستی در دین ینظرون الیک می نگرند بسوی تو نظر
المغشی علیه نظر کسی که فرو آمده باشد بروی بیهوشی من الموت از غم و اندوه مرگ
یعنی ترسان و متحیّر و غمناک شوند فاولی لهم پس وای بر ایشان یا دوزخ مر ایشان راست
طاعة کار ایشان فرمان برداریست و قول معروف و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا
فاذا عزم الامر پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند اصحاب جهاد ایشان خلاف
ورزیده با زنان در خانها نشستند فلو صدقوا الله پس اگر راست گفتندی با خدای
در اظهار حرص بر جهاد لکان هر اینه آن راستی بودی خیراً لهم بهتر مر
ایشان را فهل عسیتم پس آیا شاید و متوقع هست از شما ای منافقان ان تولیتم اگر
بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم خلق شوید ان تفسدوا آنکه فساد کنید فی الارض
در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن
و روی بگردانید از فرمان که باز سر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم
و سفک دماء و امثال آن اولئک الذین آن گروه که مفسد و معرض اند لعنهم الله رانده
است خدای ایشان را و دور کرده از رحمت خود فاصمهم پس ایشان را کر گردانید
تا سخن حق نشنوند و اعمی ابصارهم و کور ساخته دیدهاء ایشان را تا دلایل عبرت
و قدرت نبینند افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و نواهی
آن تا از نافرمانی بگذرند ام علی قلوب بلکه بر دلهاء ایشانست اقفالها قفلهاء
آن یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد مر دلها را و آن ختم و طبع الهیست
بران ❁ در که خدا بست بروی عباد ❁ هیچ کلید نتواند گشاد ❁ قفل که او
بر در دلها زند ❁ کیست که بردارد و در وا کند ❁ در تبیان آورده که یهود
حضرت رسالت را صلعم در توریت خوانده بودند و صحت نبوة آنحضرت معلوم
کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند
چون سیّد عالم صلی الله علیه و سلّم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان
برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی که آنانکه

برگشتند علی ادبارهم بر ادبار خود یعنی برپس باز شدند و کافر گشتند بمحمّد صلعم
من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشان را بیان و
نبوت آنحضرت و بدلایل واضحه دانسته بودند الشیطان دیو لعین سوّل
لهم آسان کرد و بیاراست برای ایشان انکار و عناد را و املی لهم و خدای
مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذلک این
امهال بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند جهودان للذین کرهوا مر آنان را که کراهت
داشتند ما نزل الله از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان
مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند بنهانی سنطیعکم زود باشد که فرمان
بریم شما را فی بعض الامر در بعضی کارها یعنی مدد کاری کنیم اگر با پیغمبر حرب کنید والله
یعلم و خدای میداند اسرارهم پنهانهاء ایشان را فکیف پس چگونه باشد حال
ایشان اذا توفتهم الملائکة چون قبض کنند جان ایشان را فرشتگان یضربون میزنند
وجوههم بر رویهاء ایشان که از حق بگردانیده اند و ادبارهم و بر پشتهاء ایشان
که اهل حق کرده اند ذلک قبض ارواح ایشان بدین وصف بانهم اتبعوا بسبب آنست
که ایشان متابعت کردند ما اسخط الله آن چیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب
غضب او گردد چون کتمان امر محمد صلی الله علیه و سلّم و معاونت منافقان
و مشرکان و کرهوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رضوانه خشنودی
خدای یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر و اقرار بدو
و فرمان برداری او فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهاء ایشان را ام حسب
الذین بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهاء ایشان نفاق است یعنی
منافقان تصور کردند ان لن یخرج الله آنرا که ظاهر نکرد خدای اضغانهم
کینهاء ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر و مومنان و لو نشاء و اگر
ما خواهیم لاریناکهم بنمائیم بتو ایشان را یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فلعرفتهم
بسیماهم پس تو بشناسی ایشان را بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان و لتعرفنهم
و هر اینه بشناسی ایشان را فی لحن القول در گردانیدن سخن از صوب صواب
بجهة تعریض و توریت والله یعلم و خدای میداند اعمالکم کردارهاء

شما و مناسب آن جزا خواهد داد و انس بن مالک رض فرموده که بعد از نزول
این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلعم او را بشناخت بسیما و بسخن
و در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس رض نقل کرده اند که در بعضی غزوها نه
کس از منافقان بشبی در خواب شدند و بامداد که برخواستند بر جبهه هر یک نوشته
بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و خدای می آزماید شما را بامر جهاد و سایر تکالیف
شاقه یعنی معامله آزمایندکان میکند حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا براند مجاهدان را
یعنی ظاهر کردد بر خلق که جهاد کنندکان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر
کنندکان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ و تا بیازماید أَخْبَارَكُمْ خبرهاء شما را که میکویید
در ایمان یعنی تا صدق و کذب آن بر همه آشکارا شود و حفص در افعال ثلثه
بنون میخواند یعنی ما می آزماییم تا بدانیم و بیان نماییم خبرهاء ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بدرستی که آنانکه نکرویدند یعنی یهود و قریظه و نضیر وَصَدُّوا و باز داشتند
قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ
و مخالفت کردند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس انکه روشن کشته بود و ظاهر شده
لَهُمُ الْهُدَى مر ایشان را راه حق و در توریت خوانده و دانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ زیان
نتوانند رسانید بخدای شَيْئًا چیزی یعنی از کفر و صد ایشان از دین و بدین خدای
و بر پیغمبر او نرسد بلکه شر آن بدیشان عاید کردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ و زود باشد که حبطه
سازد خدای ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتها که میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان
بردار باشید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و بیهوده مسازید عملهاء
خود را بریا و سمعه یا بعجب که کردار معجب مردود و مذموم است

درهر عملی که عجب ره یافت ∘ رویش ز ره قبول بر تافت ∘ ای کشته بکار خویش مغرور
و ز در که قرب مانده مهجور ∘ تا چند ز عجب و خودنمایی ∘ و ز دبدبه منی و مایی
معجب مشو از طریق تلبیس ∘ کز عجب بچه فتاد ابلیس

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه
نکرویدند یعنی قوم قریش وَصَدُّوا و منع کردند مردم را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک
راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته کشتند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال انکه
ناکرویدکان بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ پس هرکز نیامرزد خدای لَهُمْ مر ایشان را نزول
ناکرویدکان بودند پس هرکز نیامرزد خدای مر ایشان را نزول
آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل هر که کافر میرد
فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مومنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ و مخوانید کافران را
بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما بود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ
و حال آنست که شما برترانید یعنی غالبان وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدای با شما است بنصرت
و عون وَلَنْ يَتِرَكُمْ و ضایع نکند خدای و کم نکرداند أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهاء شما
إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندکانی دنیا لَعِبٌ بازی ایست ناپایدار وَلَهْوٌ و مشغولی
بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اکر بکروید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا و پرهیزید از معصیت
و فضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهاء شما را در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ و نمیخواهد خدای
بمزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ مالهاء شما را یا حق سبحانه نمیخواهد همه مال شما را
بلکه بانفاق اندکی از آن حکم کرده که عشر است و نصف عشر و ربع عشر إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اکر بخواهد
از شما مالهاء شما را فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند در خواستن یعنی کوید همه را نفقه کنید
تَبْخَلُوا شما بخیلی میکنید بدان و نمیدهید بخوشدلی و طیب نفس وَيُخْرِجْ و ظاهر کرداند
خدای بدان خواستن از شما یا بخل شما أَضْغَانَكُمْ کینهاء و کدورتهاء شما را هَا أَنْتُمْ
شما هَؤُلَاءِ ای کروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید و فرموده شد لِتُنْفِقُوا
برای انکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه باسباب
جهاد مصروف سازید فَمِنْكُمْ پس از شما هست مَنْ يَبْخَلُ کسی که بخیلی میکند
بزکوة یا بنفقه غزو وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که بخیلی ورزد بآنچه بروی واجبست از انفاق
فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل میورزد عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که او را از ثواب
محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما
وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از موائد نعمت و فواید کرامت
پس امروز نیکی بدهید و فرداء در عوض آن بستانید چه از خزانه کرم او هیچ
کم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فایز کردید وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اکر روی بکردانید
از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اکر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام

يَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر
بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند آن قوم أَمْثَالَكُمْ مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند
و بر همین کاتب مراد بنی نخع اند اهل یمن و اشهر آنست که از حضرت پیغمبر صلعم سوال
کردند که ایشان کدام گروه اند و سلمان رض در پهلوی آن حضرت نشسته بود
دست مبارک را بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین
مرتفع شود تا ثریا فرا گیرند از مردان انبار سیان و در لباب آورده که ابو
الدرداء رض بعد از قراءة این ایت میگفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیانند
وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ سورة الفتح بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت حضرت رسول صلعم در واقعه دید که با بعضی از
صحابه بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گذارد یاران بعد
از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر واقعه همان سال بظهور خواهد آمد و سید
عالم صلعم بکار سازی مشغول شد و روز دوشنبه غرهٔ ذی القعده این سال
از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهة هدی با خود ببرد
و اغلب اصحاب اتفاق کردند و خبر توجه آنحضرت بمشرکان مکه رسید بر منع
آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه
زدند و پیغمبر صلعم خبردار شده بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود
ثقفی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند
و بعد از آن حلیس کنانه که مهتر احابیش بود هم بیامد و معلوم کرد که آنحضرت
حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بحمیة جاهلیة فرو ایستاده بهیچ وجه
راضی نشدند که رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب او بمکه در آیند و پیغمبر عثمان
را رض نزد ایشان فرستاد و ایشان او را باز گرفتند و خبر قتل او رسید
و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد القصه
کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت
و اهل مکه صلح واقع شد بر جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد
و نهان و آشکارا بیکدیگر و حلفاء یکدیگر تعرض نرسانند و مسلمانان سالی دیگر بیایند

و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح ملول شدند
و آنحضرت صلعم فرمود که امشب سورهٔ بر من نازل شد که دوست دارم از آنچه
آفتاب بر آن طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان را تهنیه گفت
و اصحاب نیز وی را مبارکباد گفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستی که ما حکم کردیم لَكَ از برای
تو فَتْحًا مُبِينًا حکمی پیدا و پیدا که آن صلح است با قریش و از حضرت پرسیدند که آیا فتح
هست در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر این صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان
که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند آشکار شده با کفار مجاهده کردند و قرآن
بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بود و از نیست که بعضی
مفسران بر این وجه تفسیر کرده اند که ما بگشادیم برای تو شهر مکه را تعبیر ماضی جهة تحقق وقوع
است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب لِيَغْفِرَ تا بیامرزد
لَكَ اللّٰهُ مر ترا خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از آنچه موجب
عقاب تو تواند بود وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل
از نزول این ایت و بعد از آن امام ابو اللیث رح فرموده که گناه گذشته ذنب آدم و حوا
و آینده جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم و حوا را ببرکت او و می آمرزد گناه امت را بشفاعت
او سلمی رح فرموده که ذنب آدم را بوی اضافه کرد چه در زلت در صلب وی بوده و گناه
امت را بوی اسناد فرمود چه او پیشرو و کاروان ایشانست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل
عمیم خود تمام گرداند نِعْمَتَهُ نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بانضمام
نبوة با ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد
بر آن وَيَنْصُرَكَ اللّٰهُ و یاری کند ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد
یعنی نصرتی قاهر و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه
و ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنکه أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد
آرامش و سکون فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهاء گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند إِيمَانًا
گرویدنی مَعَ إِيمَانِهِمْ با گرویدن ایشان یعنی میفزایند یقین خود را با دیگر یا ایمانی
که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا با ایمان بفروع شرع وَلِلّٰهِ و مر خدای راست
جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهاء آسمانها از ملائکه وَالْأَرْضِ و جنود زمین از مومنان مجاهد

برای اهل ایمان بجهاد کنند و بنصرت الهی واثق باشید که همه لشکر آسمان و زمین
در حکم وی بود بلکه ذرات کون سپاه وی باشد اولیاء خود را در وقت غزا با اعدای
خود فرو نگذارد ¶ نصرت از او طلب که بمیدان قدرتش ¶ هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدری است
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند و از جمله
آنست که سکینه بدلهاء کرویدگان فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان و زنان
کرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیدت جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل یا در تحت اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان اند در وی
وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهاء ایشان یعنی محو کرداند
پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضهٔ رضوان در آیند وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این محو
مریشان را عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او فَوْزًا عَظِيمًا رستکاری بزرگ و چه
فوزی عظیم‌تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز کردند وَيُعَذِّبَ
الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل
مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ کمان
برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ کمان بد یعنی بنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی
منافقان کمان می بردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحدیبیه میرود کشته خواهد
شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند کشت پس حضرت صلعم
سالم و غانم بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ بریشان کمان بد کانست دَائِرَةُ
السَّوْءِ کردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند کشت وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم کرفت
خدای عَلَيْهِمْ بریشان وَلَعَنَهُمْ و براند ایشان را از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده
کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
و مر خدای راست لشکرهاء آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست همه
مملوک و مسخر وی اند چنانچه لشکریان مر سردار خود را تکرار این سخن جهة وعده
مؤمنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید منافقان و مشرکانست
تا از تعذیب ربانی خائف کردند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب در فرمان خود
حَكِيمًا دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال

امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنان را که سکینه بر دلهاء ایشان نازل شده وَنَذِيرًا و بیم کننده مر
آنان را که کمان بد برده اند پس تو امت را بکو که فرستادن و بیم و بشارت من لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ برای
آنست که تصدیق کنید مر خدای را وَرَسُولِهِ و مر فرستادهٔ او را وَتُعَزِّرُوهُ و بیاری یاد کنید مر
او را بایمان کذارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و کفته اند ضمیر تعزروه
و توقروه عاید بحضرت پیغمبرست صلعم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید
که تعظیم او بحقیقت تعظیم حقست جل اسمه او وقوع می یابد و در تعظیم حضرت رسالت
پناه تعظیم امر الهی نیز هست و خود که یارا دارد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجای آرد ¶
در حرم سر تعظیم تو کس را راه نیست ¶ وز کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ
بدرستی که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت کرده اند
با خدای چه مقصود بر بیعت اوست و برای طلب رضاء اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر
آن بیاید شیخ رحمه فرموده که این سخن در مقام جمع اوست و حق سبحانه مرتبه جمع را برای
هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجوداتست و از همین مقامست که من
یطع الرسول فقد اطاع الله یَدُ اللَّهِ قوت خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب
آخرت یا در نصرت پیغمبر خود فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر قوتهاء ایشانست در وفا بعهد یا در یاری
دادن پیغمبر در معالم آورده که صحابه رض بوقت بیعت دست پیغمبر صلعم میکرفتند و ید الله
زبر دستهاء ایشان بود در مبایعه فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
جز این نیست که میشکند عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس و در موضح
آورده که سه چیز جمع با اهل آن میشود بغی و مکر و لا یحیق المکر السیء الا باهله دوم ستم
انما بغیکم علی انفسکم سیم نقض عهد فمن نکث فانما ینکث عن نفسه و در باب عهد
و پیمان کفته اند ¶ پیمان مشکن که هر که پیمان بشکست ¶ از پای در افتاد و برون ز دست
آن کو درست بود پیمان الست ¶ نشکست بهیچ حال هر عهد که بست وَمَنْ أَوْفَىٰ و هر که وفا کند
بِمَا عَاهَدَ بانچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللَّهَ بران با خدای فَسَيُؤْتِيهِ پس زود بدهد خدای
مر ورا أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشتست آورده اند که چون حضرت
پیغمبر صلعم چون متوجه مکه شد به نیت عمره بعضی اعراب چون اسلم و جهینه
و مزینه و غفار و اشجع فرستاد که درین سفر مرافقت و موافقت نمایند ایشان از

از صحابه به قریش نرسیده و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را
که چون بمدینه رسی سيقول لك المخلفون زود باشد که بگویند ترا باز پس ماندگان من
الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند که شغلتنا مشغول گردانید ما را
اموالنا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع میشد واهلونا و زنان و فرزندان ما که ان
نیکی نبود که بی برگ می ماند فاستغفر لنا پس طلب آمرزش کن برای ما بدین که تخلف کردیم
و در راه موافقت ننمودیم يقولون میگویند بالسنتهم بزبانها خود ما ليس آنچه نیست
في قلوبهم در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میکنند و دل ایشان را
از آن خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن يملك لكم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی
منع کند از شما من الله از حکم خدای شيئا چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای بكم ضرا
بشما قهری و هزیمتی و قتل و خلل در مال و اهل را عقوبتی بر تخلف او اراد بكم یا اگر خواهد
بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهالی بل كان الله بلکه
هست خدای بما تعملون بآنچه شما میکنید خبيرا دانا و میداند که قصد شما از تخلف چه بوده
شما مشغول مال و فرزند نداشتید بل ظننتم بلکه گمان می بردید ان لن ينقلب الرسول آنکه باز نگردد
پیغمبر والمؤمنون و رجعت نکنند مومنان الى اهليهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا
هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند وزين ذلك و آراسته شد این
گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را تا متمکن شد در دلهای شما
وظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد وكنتم
و گشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی
نیت ومن لم يؤمن بالله و هر که نگرود بخدای ورسوله و بفرستاده او و بر او نصرت حکم خدای
و رسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستی که آماده کرده ایم للكافرين مر ناگرویدگان را سعيرا
آتشی افروخته ولله ملك السماوات والارض و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها از تمام امور
ممالک علوی و سفلی در قبضهٔ قدرت اوست يغفر می آمرزد گناه ببخشد لمن يشاء هر کرا
میخواهد ويعذب و عذاب میکند بگناه خرد من يشاء هر کرا اراده میکند وكان الله و هست
خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحيما مهربان بر ایشان سيقول المخلفون زود باشد
که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی همان اعراب خواهند گفت اذا

في قلوبكم

انطلقتم آنگاه که بروید الى مغانم بسوی غنیمتها مراد مغانم خیبر است لتاخذوها تا فرا گیرید
آن را ذرونا بگذارید ما را نتبعكم تا پی روی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم در ذی الحجة سنه ست از حدیبیه بازگشت در محرم سنه سبع بغزو
خیبر توجه نمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان درین
جنگ اتفاق نکند و چون عزم جزم شد جماعت متخلفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت و مرافقت
کنیم با شما بخیبر آییم يريدون میخواهند متخلفان ان يبدلوا آنکه تغییر دهند كلام الله سخن
خدای یعنی حکم او را که فرموده که غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو نه روی
نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میایید كذلكم قال الله همچنین گفته است
خدای من قبل پیش از تهیهٔ شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسيقولون پس زود باشد که ایشان
گویند خدای بدین حکم نکرده بل تحسدوننا بلکه شما حسد می برید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم
نه چنین است که متخلفان میگویند بل كانوا لا يفقهون بلکه هستند که در نمی یابند الا قليلا
مگر اندکی چیزی را قل للمخلفين بگو مر باز پس ماندگان را من الاعراب از اهل بادیه ستدعون زود
باشد که خوانده شوید الى قوم بحرب گروهی اولي باس شديد خداوندان کارزار سخت
که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات
پیغمبر صلعم یا هوازن و غطفان در حیات آن حضرت که بوادی حنین حرب کردند و گفته اند
مراد اهل فارس و روم اند مخلص آیت آنکه شما را بجنگ مردم محارب مبارز خواهند خواند
که شما تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید شان او يسلمون یا مسلمان شوند که این
قوم مشرک یا مرتدند حکم ایشان قتلست یا اسلام و اگر غیر ایشانند قتالست یا جزیه و بدین
تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فان تطيعوا پس اگر فرمان برید کسی را که میخواند شما را بقتال
آن گروه يؤتكم الله بدهد شما را خدای اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و
جنت در عقبی وان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید كما توليتم همچنانچه
اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه يعذبكم عذاب کند خدای شما را
عذابا اليما عذابی دردناک و چون متخلفان را این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه
از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف میکنیم تا مآل حال ما
بچه انجامد آیت آمد که ليس على الاعمى نیست بر نابینا حرج گناهی اگر بحرب نرود ولا على

الاعرج حرج ونه بر لنگ حرج نه اگر از جهاد تخلف کند ولا علی المریض حرج ونه بر بیمار حرج تنگی ولی
اگر با مجاهدان موافقت نکنند چه اینها معذوراند ومن یطع الله وهر که فرمان برد خدای را
ورسوله وفرستادهٔ او را در جهاد وغیر آن یدخله جنات در آرد خدای او را ببهشتها
آنچنان بوستانها که تجری میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن بهشتیان جویها
ومن یتول وهر که اعراض کند از فرمان خدا ورسول یعذبه عذاب کند او را خدای عذابا
الیما عذابی که درد آن منقطع نگردد والم آن منقضی نشود وآن عذاب حرمانست چه بمخالفت
امر خدا از دولت لقا محجوب وبنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند
نعوذ بالله من الحرمان
مسوز از آتش محرومیم که هیچ عذاب ٭ ز دوری سوز والم چون عذاب حرمان نیست
آورده اند که چون حضرت رسول صلعم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد
تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده وداعیهٔ حرب ندارد اهل مکه خراش را از درآمدن
وسخن گفتن منع کردند آنحضرت ثانیا ذوالنورین را رض فرستاد او را در مکه نگاه داشتند
وآوازهٔ قتل او در افتاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را طلبید وایشان بقول اصح
هزار وپانصد وبیست تن بودند وبیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند واز حرب
روی نتابند ودر زیر درخت سمره نشسته بود در کشاف آورده که حضرت در زیر
شجرهٔ سمره قرار گرفت وشاخی از آن بر پشت مبارک وی فرود آمد عبدالله معقل رض
میگوید من قایم بودم بر سر آنحضرت آن شاخ را بدست گرفت از پشت مبارک وی
برداشتم وصحابه بیعت کردند بر مرگ وقتل وآنکه مطلقا نگریزند حضرت صلعم فرمود
که شما امروز بهترین اهل زمین اید در معالم از جابر رض نقل کرده که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود که بدوزخ نرود یکی از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند واین را
بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خشنود شد چنانچه میفرماید لقد رضی الله بتحقیق
که خدای خشنود گشت عن المؤمنین از گروندگان صحابه اذ یبایعونک وقتی که بیعت کردند با تو
تحت الشجرة در زیر درخت سمره فعلم ما فی قلوبهم پس میداند آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص
ووفا وصدق وصفا فانزل السکینة پس فرو فرستاد آرامش علیهم بر ایشان واثابهم وپاداش
داد ایشان را فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبرست یا مکه یا هجر ومغانم کثیرة ودیگر جزا داد مر ایشان را
از فضل خود غنیمتهای بسیار یعنی از خیبر یاخذونها فرا گیرند آنرا از نقود وضیاع

وعقار وکان الله وهست خدای عزیزا غالب وغلبه دهنده دوستان حکیما حکم کننده
بمغلوبیت دشمنان وعدکم الله وعده کرده است شما را خدای تعالی ای امت مغانم کثیرة
غنیمتهای بسیار در بلاد فارس وروم بلکه در اطراف واکناف عالم تاخذونها فرا میگیرید آنرا
تا قیامت فعجل پس تعجیل نقد داد لکم مر شما را هذه این غنیمت خیبر وکف وباز داشت وکوتاه
کرد ایدی الناس دستهای مردمان یعنی اهل خیبر وحلفاء ایشانرا که بنی اسد وغطفان
بودند عنکم از شما تا حلفاء یهود نرسیده بجنگ نیامدند وایشان از خوف شما حصاری
شدند تا شما سالم مانید ولتکون وتا باشد آن غنیمت آیة للمؤمنین نشانه مؤمنانرا براستی قول
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده غنایم ویهدیکم وبنماید
آنکه بنماید شما را صراطا مستقیما راه راست که همه توکل است ومستوثق بودن بفضل ازلی وباز
گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله بر آنند که چون حضرت رسول صلعم از سفر
حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعدهٔ واثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبریان فرمود وبا
هزار وچهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شد واز منزل صهبا
براه مرحب روان شد سحری بود که از طریق وادی حرضه بمیان قلعهای خیبریان در آمد
وایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل وبیلچه وادوات زرع روی بحدایق ومزارع
خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمده گفتند والله محمد والخمیس وروی
بحصارهای خود نهادند وآنحضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم
فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال نهادند ومسلمانان
اول با اهل نطاة حرب کردند وآن قلعه گرفتند وبعد از آن حصار شق مفتوح گشت
ودر مغازی محمد اسحق رح مذکورست که اول از حصون خیبر حصن ناعم فتح کردند پس نطاة
وشق را وبعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند وبجنگ بسیار که رفته شد
واقمشه وامتعه واطعمه بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال
فرمودند وحضرت را صلی الله علیه وسلم در آن وقت صداع طاری شده بنفس خود سواری
نمی توانست فرمود وقلعه بغایت محکم بود وآنجا حرب قوی اتفاق وقوع یافت وبالاخره بدست
مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت ودر آن قلعه مرحب خیبری کشته شد ودر همین
از حصار بیکنه سپر خود ساخت ویهود زنهار خواستند وغنایم بسیار بدست صحابه

فتادند که آیة للحقیق باز یافتند وانحضرت را زهر دادند و بره زهر آلوده با وی در سخن آمد که یا رسول حضرت
الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند ٭ زخوان بمعجز او کر نواله طلبی ٭ حدیث بره بریان طلب که ما
واخری و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لم تقدروا قادر نشده اید
علیها بران و نمیدانید آنرا قد احاط الله بکرستی که احاطه کرده است علم خدای بها بآن مراد غنایم
هوازن است یا مداین فارس و روم و شام مجاهد میگوید که هر فتحی که تا قیامت میسر امت را
دست دهد درین داخلست وکان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزها از فتح
مدائن و اعطاء غنایم قدیرا توانا ولو قاتلکم واگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الذین کفروا
آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی لولوا الادبار هر اینه بر گردانیدندی پشتها را یعنی
هزیمت کردندی ثم لا یجدون پس نیافتندی ولیا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد ولا نصیرا
و نه یاری که ایشانرا مدد کاری نماید سنة الله سنت نهاده است خدای سنت نهادنی
التی قد خلت آن سنتی که گذشته است من قبل پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیا بر ایشان
غالب بوده اند ولن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت خدای را تبدیلا تغییری هر چه در ازل
مقدر و مقرر شده لا محاله کاین خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و تبدیل بر
صفحات آن نخواهد کشید ٭ تغیر بحکم ازلی راه نیابد ٭ تبدیل بفرمان قضا کار ندارد ٭
در دایره امر کم و بیش نگنجد ٭ با سر قدر چون و چرا کار ندارد ٭ آورده اند که بوقتی که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل
تنعیم فرو تاختند و شبخون آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلعم
غلبه کرده ایشانرا بگرفتند و آنحضرت ایشانرا آزاد کرد و آیت نازل شد که وهو الذی
و اوست خداوندی که از کرم کف ایدیهم باز داشت دستهای کفار مکه را عنکم از شما تا
صلح کردند و ایدیکم عنهم و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان ببطن مکة در وادی مکه یعنی
حدیبیه من بعد ان اظفرکم پیش از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت علیهم بر ایشان مراد
آن هشتاد تن بودند که سواران کوه تنعیم فرود آمدند وکان الله و هست خدای بما تعملون
بآنچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و میگذارید
بجهت تعظیم خانه خدای بصیرا بینا و شما را در آن جزا خواهد داد هم الذین کفروا ایشانند
آنانکه کافر شدند وصدوکم و باز داشتند شما را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام والهدی

والهدی و منع کردند آنرا نیز که برای قربان آورده بودید معکوفا در حالتی که باز داشته
شده بود ان یبلغ از آنکه برسد محله بجای او که مکان نحر است یعنی منا خلاصه معنی آنست که کفار
مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال
هستند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گرویدگان که در مکه هستند
ولولا رجال مؤمنون و اگر نبودی مردان گرویده ونساء مؤمنات و زنان ایمان آورده در مکه که شما
لم تعلموهم ایشانرا ندانسته اید و آن هفتاد و دو زن و مرد بودند که ایمان مکتوم میکردند
حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشانرا نمیدانید باعیان ایشان زیراکه
با مشرکان مختلط اند ان تطئوهم بدل است از رجال یعنی اگر نه آن مؤمنان هستندی و نه آن
بودی که شما ایشانرا در اثناء قتال پی سپر یعنی هلاک میساختند میکردید فتصیبکم پس برسید
شما را منهم از جهت هلاک ایشان معرة مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مؤمنان
یا تاوانی چون کفارت و دیت بغیر علم متعلق بان تطئوهم یعنی میکشتید ایشانرا
بی آنکه دانید هر اینه ما دست از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل
مکه جهت نگاهداشت ایشان و این برای آنست لیدخل الله تا داخل کرداند خدای فی
رحمته در بخشش خود من یشاء هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیر است
و گفته اند دین اسلام لو تزیلوا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کافران و در مکه
نبودندی لعذبنا الذین کفروا هر اینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند منهم
از اهل مکه عذابا الیما عذابی مولم و موجع درد دهنده بقتل و سبی اذ جعل الذین کفروا
یاد کن ای محمد چون کردند و در آوردند آنانکه کافر شده اند فی قلوبهم در دلهای
خود الحمیة تعصب و تکبر و غیرت را حمیة الجاهلیة حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان
برداری باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نمیگذاریم
چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی
که در منازل ما در نیایند چون ایشان این عصبیت پیش آوردند فانزل الله
پس فرو فرستاد خدای سکینته آرام و وقار خود را علی رسوله بر فرستاده خود
وعلی المؤمنین و بر مؤمنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند
و سهیل ابن عمرو که باعث صلحنامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم

بنو پسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت
خدای مومنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ بر کلمه تقوی که کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم
که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مومنان
أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن اولی بدان وَكَانَ
اللَّهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز ها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از
اصحابه گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم راست نشد و ما طواف خانه نکردیم
و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هر اینه که راست کرد خدای و محقق
ساخت رَسُولَهُ برای فرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب که دیده بود بِالْحَقِّ براستی ولی بنابر
حکمتی درین سال تاخیر کرد و در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ هر اینه در آیید شما بمسجد حرام
إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ در حالتی که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشندگان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را
وَمُقَصِّرِينَ و چینندگان موی از سر یعنی بعضی بتراشید و بعضی بچینید لَا تَخَافُونَ نترسید
از هیچکس فَعَلِمَ پس دانست خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ
پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول در مسجد
حرام بجهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مومنان از اندوه تاخیر
عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد
رَسُولَهُ رسول خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ براه نمودن خلق یا بیان کردن احکام وَدِينِ الْحَقِّ
و دین درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها
یعنی تا اگر دینی حق باشد احکام از را منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند
هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول
عیسی باشد علی نبینا و عم وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر نبوت تو
اگر سهیل گوید محمد بن عبد الله تو بسند غم نخوری کما میگوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد
فرستاده خدا است بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی اند از مومنان أَشِدَّاءُ سخت دل
و غلیظ اند عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَاءُ مهربانان و مشفقان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر
تَرَاهُمْ می بینی ایشان را رُكَّعًا رکوع آورندگان سُجَّدًا سجود کنندگان یعنی در
اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضع فرموده که این مناقب راجع است بهمه صحابه

رض اما درین الفاظ ایمایست باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص وَالَّذِينَ
مَعَهُ مدح صدیقست صحابه رض که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار مخصوص
بوده وأَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ صفت فاروقست رض چه در نهایت شدت و غلظت
او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است که رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ نعت ذو النورین است
رض که رافت و حیا و دلنوازی و وفای وی مشهور و معروفست و نزد خلق و خلایق
بدان صفات و سمات موسوم و موصوف رُكَّعًا سُجَّدًا شرح حال مرتضی علیست
رض که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا
حدی که هر شب او از هزار تکبیر احرام از خلوت وی باسماع خادمان عتبه علیه
اش میرسید يَبْتَغُونَ میطلبند از پروردگار فَضْلًا مِنَ اللَّهِ فضلی از خدای یعنی
زیادتی ثواب از و میجویند وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او طلب میکنند
سِيمَاهُمْ علامتها ایشان فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان ظاهر شده مِنْ
أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سجود کردن در باب میگوید که انوار از جبین مبین ایشان لایح
بود چه روی نمازگذارنده در نظر اهل دل چون خورشید تابنده است من کثر صلوته
باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات مذکورست که چون ارواح ببرکت قرب الهی
صافی شد انوار موافقت بر اشباح ظاهر گردد هو درویش را گواه چه حاجت که عاشقست
رنگ رخش زرد و رو ببین و بدانکه هست ذَٰلِكَ این وصف که مذکور شد مَثَلُهُمْ
صفت ایشانست فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی عم یعنی ایشان بدین صفت در توریت
مذکور اند وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ و صفت ایشان است در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب
عیسی عم نیز مسطوراند یا صفت ایشان در انجیل كَزَرْعٍ مانند کشت است در اول
حال أَخْرَجَ شَطْأَهُ بیرون آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید
فَآزَرَهُ پس قوی گرداند آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ
پس بایستد بر ساقهای اول دانه بوده و گیاهی ضعیف و باخر درختی گردد يُعْجِبُ
الزُّرَّاعَ بشگفت آرد مزارعان از قوت و سطبری و راستی و خوبی او این مثلیست
و مثل وی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران او رضی الله عنهم که
باول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان

شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لیغیظ تا خشم گیرند بهم الکفار بیاران پیغمبر
کفار را امام قشیری رح فرمود که آیت در شان اصحاب است پس هر که بر ایشان خشم
گیرد و ایشانرا دشمن دارد در داخل کفار خواهد بود وعد الله الذین آمنوا وعده کرده
خدای آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهاء ستوده منهم از ایشان
یعنی همه ایشانرا وعده فرموده مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما و مزدی بزرگ

سورة الحجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که
گرویده اید لا تقدموا پیش مبرید اقوال خود را بین یدی الله ورسوله پیش از قول خدای
و رسول او یعنی سخن مگویید پیش از آنکه پیغمبر صلعم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی
پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مکنید بر پیغمبر که او بدان داناتر است واتقوا
الله و بترسید از خدای در تقدیم بر وی قولا و فعلا ان الله سمیع بدرستی که
خدای شنواست مر اقوال شما را علیم داناست بافعال شما یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهاء خود را فوق صوت النبی بالای آواز
پیغمبر ایشانرا تعلیم مراسم اداب میدهد یعنی چون سخن گویید آواز خود را بلند
تر از آواز وی مدارید ولا تجهروا و آشکارا مسازید له بالقول برای او سخن را یعنی
او را بلند ندا مکنید کجهر بعضکم همچون آشکارا خواندن بعضی از شما لبعض مر بعضی
را بلکه آواز خود نرم سازید مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت
مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه بیا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید ان تحبط
اعمالکم تا باطل نشود عملهاء شما بسبب این جرات وانتم لا تشعرون و شما ندانید که عملهاء
شما حبطه شده بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب رد عن الباب صد
هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد . نگاه دار ادب در طریق عشق و بیان
که گفته اند طریقت تمام آداب است . آورده اند که ثابت بن قیس رض مردی بلند آواز
بود و پیوسته بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلند سخن گفتی چون این آیت
نازل شد در خانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآنحضرت رسید و
او را طلبید و گفت چیست حال تو ثابت گفت یا رسول الله در گوش من گرانی هست و من
در مجلس شما بآواز بلند سخن میگفتم ترسیدم که عمل من حبطه شده باشد حضرت

صلوات الله وسلامه علیه فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر
یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز
در حضور شما بر ندارم آیت آمد که ان الذین یغضون بدرستی آنانکه فرو میدارند اصواتهم
آوازهاء خود را عند رسول الله نزدیک رسول خدای و بادب و از نرم سخن میگویند
اولئک آن گروه الذین امتحن الله آنانکه امتحان کرده است خدای قلوبهم دلهاء ایشانرا
للتقوی برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است خدای تعالی دلهاء
ایشانرا و آزمودن یعنی پاک کردن است همچنانکه زر را در کوره خلاص دهند تا غشهاء بسوزد
و طلاء خالص بماند گویند این زر آزموده است . در بوته امتحان کرم بگداز تا بی
منت دارم که بی غشم میسازی لهم مر ایشان که گروه پاکیزه دلانند مغفرة آمرزش
گناهان واجر عظیم و مزدی بزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر صلعم سریه فرستاد
بجنب از احیاء بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از ایشان بمدینه آوردند قومی از بنی
تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر از ایشان از
پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت پیغمبر صلعم استراحت
فرموده بودند ایشان بدر یک حجره از حجرات ظاهر میرفتند و نعره میزدند که ای محمد
بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر حضرت بیدار شد و بیرون آمد یکی از ایشانرا
حکم ساخت و آنکس حکم کرده که نصفی اسیران از فدا فرا گیری و نصفی را آزاد کن حضرت همچنان
کرد و آیت آمد که ان الذین ینادونک بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از بیرون
حجرها یا از پیش آن اکثرهم بیشتر ایشان لا یعقلون ذهن انسانیه ندارند و مراعات
ادب نمی نمایند ولو انهم و اگر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج تا بیرون آیی تو
الیهم سوی ایشان لکان هر اینه بودی خیرا لهم بهتر مر ایشانرا چه تمام اسیران آزاد
میکردی والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رحیم مهربانست
با اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت و جرم سالب
نعمت . سرمایه ادب بکف آور که این متاع . آنرا که هست سود ادب آید بکف
آورده اند که حضرت رسول صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق
فرستاد تا صدقات ایشان فرا گیرد و میان ولید و ایشان در جاهلیت خونی واقع بود چون

خبر آمدن ولید شنودند از سر عداوت دیرینه که گذشته صلوح مجیی مجدد انداختند
ومردم بسیار از روی تعظیم واجلال باستقبال وی بیرون آمدند وپنداشت که بمقاتله
او می آیند فرا نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وبعرض رسانید که بنو المصطلق
مرتد شده بقصد قتل من کردند وانداختن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد ولید را با جمعی
بر سر ایشان فرستاد وفرموده که در کار ایشان احتیاط تمام بجاء آر وتعجیل منمای خالد بن
ولید بمیان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند وجماعت
میگذارند وشعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمده با خالد گفت وخالد بعرض حضرت
رسانید وآیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان ان جاءکم اگر آید بشما فاسق
دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای بنبإ بخبری یعنی خبری بیارد موحش
که موجب تالم خاطر باشد فتبینوا پس تفحص کنید ونیکو در تبین روید ان تصیبوا تا نرسانید
مکروهی قوما بجهالة بنادانی یعنی گمان برید که کافرند وبا ایشان حرب کنید وحال آنکه ایشان
مسلمان باشند فتصبحوا پس گردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید نادمین پشیمانان
یعنی بحرف فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد
واعلموا ان فیکم وبدانید آنکه در میان شما است رسول الله فرستاده خدای وتعظیم واقتضاء
آن میکند که سخن دروغ وبیهوده بحضرت او عرض نکنید لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی
اگر قول شما بشنود پیغمبر وبرای شما کار کند فی کثیر من الامر بسیاری از کارها لعنتم هر آینه
برنج افتید وهلاک شوید ولکن الله ولیکن خدای حبب دوست گردانیده است الیکم الایمان
بشما ایمان وتوحید را وزینه وبیاراسته است آنرا فی قلوبکم در دلهای شما بنصب
ادله وتوضیح وبراهین وکره ودشمن ساخته ومکروه گردانیده است الیکم الکفر
بسوی شما کفر پوشیدن حق را والفسوق وبیرون رفتن از اله راست والعصیان ونافرمانی
کردن اولئک آن گروه که تحقیق اخبار کنند هم الراشدون ایشانند راه یافتگان بطریق اصلاح
وآن تزیین ایمان وتکریه کفر فضلا بر راه فضیلتست من الله از خدای یعنی فضلی است
ونعمة ونعمتی از حضرت او والله علیم وخدای داناست بصدق وکذب مخبران
حکیم محکم کار است در امور بندگان واز حکمتهاء اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که آن
خبرهاء ناراست انواع فتنها میزاید ❍ هر که سخنان شنید امین مگو وآن راست که

فتنه انگیز مگو • خامش کن و گرچاره نداری ز سخن • شوخی مکن وتند مشو تیز مگو
آورده اند که میان عبدالله رواحه رض وابن ابی بحضور حضرت رسالت صلعم
مجادله رفت وبدان انجامید که از قوم هر یک جماعتی بمدد آمدند وبهم از شتم
وسفاهت بحرب وضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که وان طائفتان واگر دو
گروه من المؤمنین از گروهیدگان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیگر فاصلحوا پس
اصلاح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت ودعوت کنید ایشانرا بحکم خدای
فان بغت پس اگر ستم کند وافزونی جوید احدیهما یکی از این دو طایفه علی الاخری
بر آن دیگری واز صلح عدول نماید وبفرمان خدای راضی نبود فقاتلوا التی تبغی
پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکنند حتی تفیء تا باز گردند الی امر الله بحکم
خدای وکردن گیرند فان فاءت پس اگر باز گردند آن طایفه باغی براه حق وترک
ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان
بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک طائفه واز راه حق تجاوز منمائید واقسطوا
وداد کنید در همه کارها ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد
عدل کنندگان را که در قول وفعل رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار
ملک ودین بر عدالت است ❍ عدل را مشتریست جان افزای • عدل شا
عدل کن زانکه در ولایت دل • در پیغمبری زند عادل انما المؤمنون اخوة جز این نیست
که مومنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسبند باصلی واحد که آن
ایمانست فاصلحوا پس بصلاح آرید بین اخویکم میان برادران شما هر گاه
که خللی وشقاقی واقع شود تخصیص اخوین بذکر جهة آنست که اقل جمعی که میان
ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد ابناء اوس وخزرج باشد وایشان دو
برادر بوده اند واتقوا الله وبترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان لعلکم
ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید نقلست که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند
بدرویشان صحابه چون عمار وخباب وبلال وسلمان وصهیب رض حق سبحانه
آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا یسخر باید که
افسوس نکنند واستحقاق ننمایند قوم گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر

طه ابستاملکابالبحی •

عسی أن یکونوا شاید انکه باشند آنانکه افسوس کرده کانند خیرا منهم بهتر از افسوس
کنندکان و بعضی از ازواج طاهرات رض ام سلمه را رض بقصیری قامت و صفیه
را رض بیهودیه عیب کردند حق سبحانه فرمود که ولا نساء و نشاید که زنان استهزا
کنند من نساء از زنان عسی أن یکن شاید باشند انها که استهزا کرده شده اند
خیرا منهن بهتر از استهزا کنندکان و ثابت بن قیس رض عیب یکی از اصحاب کرده بود
ازان نهی آمد که ولا تلمزوا و عیب مکنید أنفسکم نفسهاء خود را یعنی اهل دین
خود را چه مومنان بمثابه نفس واحده اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب
کرده باشد ع عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز وابو مالک انصاری عبد الله بن
حدرد را رضی الله عنهما گفت یا نصرانی او در جواب فرمود که یا یهودی خدای تعالی
حکم کرد ولا تنابزوا و مخوانید یکدیگر را بالألقاب بلقبهاء ناخوش چنانچه جهود
یا ترسا که مسلمان شده باشد ایشان را بیهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا
مومنی را فاسق و منافق خوانند بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را یاد کردن بفسوق
یعنی جهود و ترسا گفتن بعد الایمان بعد از دخول او در ایمان ومن لم یتب و هر که توبه
نکند ازین منهیات فأولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران
بر نفس خود که آنرا در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی می آرند یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان اجتنبوا بپرهیزید و بگذارید کثیرا من الظن بسیاری را از گمانها
ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان   بزه است و گناه بدان متفرع میشود
و بباید دانست که گمان چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای
و بمومنان و در خبر آمده که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد است
بخدای و بمومنان و آنست موجب اسم سیوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر
قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظنست
در امور دنیا و مهمات معیشی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام
مهام است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل س بد نفس مباش بدگمان باش
وز فتنه و مکر در امان باش آورده اند که وقتی از اکابر صحابه رضی الله عنهم
در بعضی اسفار سلمان را رض نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستاد

ادامی با طعامی طلب کند و حضرت باسامه رض حواله کرد و اسامه فرمود که نزد
من هیچ خوردنی نیست سلمان رض باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان
در غیبتش گفتند سلمان قدری دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود
بعد ازان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا با ما
بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسول آمدند صلی الله علیه و سلم گفت
چیست این سرخی گوشت در میان دندانهاء شما می بینم گفتند ما گوشت تناول
نکرده ایم آنحضرت فرمودند که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم و این
آیت نازل شد که گمان بد مبرید ولا تجسسوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه
بدگمان شدید و تجسس کردید ولا یغتب بعضکم و باید که غیبت نکند بعضی از شما
بعضا بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آنست که غایبانه کسی سخنی
گوید که اگر مواجهه با او گویند آنرا کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت
بدین وجه که أیحب آیا دوست میدارد أحدکم یکی از شما أن یأکل آنرا که بخورد
لحم أخیه گوشت برادر خود میتا در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از ان
تنفر نماید فکرهتموه پس مکروه داشتید آنرا نخورید پس همچنانچه اکل گوشت مرده را
کاره هستید باید که غیبت را کاره باشید س آنکس که لوای غیبت افراخته است ٭ از
گوشت مرده کان غذا ساخته است ٭ وانکس که بعیب خلق پرداخته است ٭
زانست که عیب خویش نشناخته است واتقوا الله و بترسید از عقوبات الهی بسبب غیبت
کردن ان الله تواب بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند
از غیبت کردن رحیم مهربانست بر آنانکه باز ایستند از غیبت گفتن آورده اند
که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتی که بلال رض بر بام بیت الحرام زاده الله تعظیما باذان
مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد هیچکس دیگر
نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیت آمد که یا ایها الناس
ای مردمان انا خلقناکم بدرستی که ما آفریدیم شما را من ذکر وأنثى از مردی و زنی
که آدم و حواست اند و چون همه از یک پدر و مادرید پس بنسبی فخر کردن و در نسبی
دیگر طعنه زدن هیچ وجهی ندارد س الناس من جهة التمثال اکفاء ٭ ابوهم آدم

والاُمّ حوّا • بنسب آدم بابی که تفاخر ورزند • از ره دانش و انصاف چه دور افتاده
ترسد فخر کسی را بنسب بر دگری چونکه در اصل زیکی آدم و حوا زادند و آنکه کسی بقبایل
عار می نماند باید که داند که شعوب و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه
میفرماید وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و کردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب
باصلی واحد وَقَبَائِلَ و قبیلهای منتسب بشعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز
کردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند چنانچه زید تمیمی از
زید قرشی و باید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثل خزیمه
شعبیست مشتمل بر چند قبیله یکی از آن کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد
چنانچه قریش عماره ایست از کنانه و بعد از عمایر بطون است چون لوی که بطنیست
از قریش و پس از آن افخاذ است چون هاشم که فخذیست از لوی پس عشایر ست
چون عباس از هاشم بعد از آن فصیله باشد و آن اهل بیت است چون
بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قولی
آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و بهر تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی
که بزرگوارترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست
چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل گردد و هر که تقوی بیشتر قدم او در مرتبه
فضل پیشتر • ع • الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب • با ادب باش تا
بزرگ شوی • که بزرگی نتیجه ادبست إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست
باصل و نسب شما خَبِيرٌ آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه
آمدند اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد
تو آمدند و ما باهل و عیال آمده ایم و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان کشیده
داشتیم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بایمان خود
حق جل و علا فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ گفتند اهل بادیه از بنی اسد و غطفان که ما آمَنَّا
ایمان آورده ایم و گرویده قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار
بزبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نی پس میگویید که ایمان
آورده ایم وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا ولیکن بگویید که اسلام آورده ایم مراد اسلام

لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل
و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما لاجرم دل
شما بازبان شما موافقت ندارد وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ و اگر فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ
و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق بگذرید لَا يَلِتْكُمْ کم نکرداند خدای مِنْ أَعْمَالِكُمْ
از مزد کردارهای شما شَيْئًا چیزی را بل تمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی
که خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد رَحِيمٌ مهربانست
بتوفیه اجور ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان حقیقی الَّذِينَ آمَنُوا
آنانند که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او بخلوص دل و صفای نیت
ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق
ایمان خود جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای
ایشان سلاح خریدند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که مباشر حرب کفار شدند فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای أُولَئِكَ آن گروه مومنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ
ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند
خوردند که ما مومن صادقیم آیت آمد که قُلْ بگو ایشان را أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ ایا خبر
میکنید خدای را بِدِينِكُمْ بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید بر ایمان وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و حال آنست که خدای میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از کواین علوی
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حوادث سفلی وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه
چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز برو پوشیده نشود پس محتاج اعلام و اخبار
شما نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بآنکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا
بگو منت منهید عَلَيَّ بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يَمُنُّ منت
نهد عَلَيْكُمْ بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بآنکه راه نموده است شما را لِلْإِيمَانِ بایمان إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی
که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها
وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطال
نفاق سوره ق بسم الله الرحمن الرحیم ق حرف

مقطعه جهة فرقست میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رح فرموده که این
حروف نثر را بجای تشبیبست مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال
میکند بر آنکه کلامی که بعد ازو می آید منثورست نه منظوم پس در ایراد این حروف
تنبیه جاهلیست که قرآن را شعر میگفتند و درین حروف بعینه گفته اند نامیست از نامها
خدای یا نام قرآنست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی
و قیوم است یا اشارتست بکلمهٔ قضی یعنی بایست ای محمد بر عمل باچه مامور شدهٔ امام
ابو اللیث رح فرموده که معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط و گویند قاف نام کوهیست
محیط بکرهٔ زمین که حق تعالی آنرا از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است
بقدرت خدای یا بقرب الهی که ستر و نحن اقرب درین سوره ازان خبر میدهد یا سوگند
میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن المجید و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث
خواهند شد که کافران ببعث نگرویدند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم ازانکه آمد
بدیشان منذر پیغمبری بیم کننده منهم از جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند
ناگرویدگان و صنع ظاهر در موضع ضمیر جهة تقبیح حال ایشانست بکفر هذا این برانگیختن
محمد برای رسالت شیء عجیب چیزی شگفتست و کاری عجب و دیگر گفتند ءاذا
متنا آیا چون ما بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک ما را بعد از حیات باز خواهند گردانید
و روح ما با جسد رجعت خواهد کرد ذلک این رد بحیات رجع بعید باز گشتنی دور ست
از عادت و امکان پس حق سبحانه رد ایشان کرد و گفت قد علمنا بدرستی که ما میدانیم
ما تنقص الارض آنچه کم گرداند زمین منهم از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد
از مرگ ایشان وعندنا و نزدیک ما کتاب حفیظ کتابیست نگاهدارنده مر تفاصیل اشیا را
پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته ایست محفوظ از اندراس و تغییر
مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آن نیز فراموش نمیکنیم پس اعاده ایشان بعد از فنا
بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند
و نگرویده بالحق بقرآن راست و درست یا محمد صلی الله علیه وسلم لما جاءهم
آنهنگام که آمد بدیشان و معجزه نمود و حجت لازم کرد فهم فی امر مریج پس ایشان در
کاری شوریده اند یعنی بهم بر آمده و باضطراب آورنده در شان قرآن که گاهی آنرا

سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باره پیغمبر وقتی او را مجنون میخوانند و وقتی
کاهن و وقتی مفتری افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر الی السماء بسوی آسمان
که واقع است فوقهم زبر سر ایشان که بمحض قدرت کیف بنیناها چگونه بنا کرده ایم
آنرا طبقه بر زبر طبقه وزیناها و بیاراسته ایم آنرا بستارگان وما لها و نیست آنرا
من فروج هیچ شکافها و فرجها پس آفریدن چیزی بدین همه بزرگی بی فرجه
و شکافی و عیبی دلیلست بر کمال علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت والارض مددناها و زمین
را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب والقینا فیها و افکنده ایم در روی رواسی
کوههاء بلند استوار پای برجای وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من
کل زوج از هر گونه بنائی بهیج نیکو و آراسته و بهجت فزاینده و این همه کرده ایم
تبصرة از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وذکری و از برای
یاد کردن و پند گرفتن لکل عبد منیب مر هر بندهٔ بازگردنده بخدای و
نزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار
منفعت فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب جنات بوستانها مشتمل بر اشجار
و اثمار وحب الحصید و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانهٔ که از شان آنست که
بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن والنخل باسقات و برویانیدیم درختان
خرما را بلند و بزرگ لها مر آن خرماستانرا طلع نضید غلاف و خوشه در هم بسته مراد
تراکم طلع است یا بسیاری میوه در وی و این همه برویانیدیم رزقا للعباد برای روزی
بندگان او واحیینا به و زنده گردانیدیم بدان آب بلدة میتا زمینی مرده افسرده را
پس همچنانکه زمینی پژمرده را حیات بخشیدیم کذلک الخروج همچنانست بیرون
آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصهٔ محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل
کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفونست و ظهور او بعد از خفا دور
نیست که شمهٔ از حیات اموات تواند بود ـ کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز
چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد • فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد • پس برای تسلی دل مبارک حضرت صلی الله
علیه وسلم که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد

و میفرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح که بنی شیث
و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اهل چاه یمامه یا بیر معطله یا حجر
فلج مر نبیّ خود حنظله بن صفوان را علیه السلام وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم
عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون مر موسی و هارون را علیهم السلام وَإِخْوَانُ
لُوطٍ و برادران لوط علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم
تبّع مر تبّع را و در سوره دخان شمّه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیاء نیز که
هر یک در محل خود مسطور شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران
زیرا که انبیاء مصدّق یکدیگراند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد
و چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید
من یعنی آنچه وعده کرده بودیم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا ما عاجز شده ایم و درمانده
یافته بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف
بودند بانکه حق تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش
جمیع بی ماده و مددی چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمع مواد و تجدید بدان و نیز
شبهه ما بر آن قدرت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب
وساوس شیطانی مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آن را مخالف عادت
می بینند و در خلق جدید محققان را نکتهاء نازک و سخنان دقیق لطیف است
و بر بعضی در تفسیر همین آیت از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچه
که وسوسه میکند بدان نَفْسُهُ نفس او از اندیشهاء بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما
نزدیکتریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان وی بوی و این نزدیکی
بعلم و قدرتست نه بمکان و مسافت ماوردی فرموده که حبل الورید رگیست
متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکترست از علم دل وی و گفته اند ما دانا
تریم بحال وی از کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب عرائس الحقایق فرموده
که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیست بوی پس درین سخن ایمائیست
بانکه حق سبحانه از آن قرب به بنده اقربست پس چنانکه انسان هر گاه خود را

طلبد یابد حق را نیز هر گاه جوید بیابد وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ و در زبور آمده است
که الا من طلبنی وجدنی ~ نحن اقرب گفت من حبل الورید ۰ تو فکندی تیر فکرت
را بعید ۰ ای کمان و تیرها بر ساخته ۰ صید نزدیک و تو دور انداخته ۰ و باید
دانست که قرب حق بی چون و چگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جان که پیوسته است
بتن در نمیتوان یافت قرب حق را که پیوسته از کیفیت مقدس و منزه است چگونه
ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکورست ~ قرب بیچون ست جانت را بتن
قرب حق را چون بدانی ای حسن ۰ قرب نی بالا و پستی رفتنست ۰ قرب حق از قید هستی رستنست
در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آنست که فرمود واقترب و در احادیث قدسی
واقع است که لا یزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل و این قرب اوّل ایمانست و تصدیق و آخر
احسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را
دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را
بخصایص تربیت و شواهد لطف و نحن اقرب الیه اول او را فرقی دهد غیبی تا
از جهانش برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز برد از هستی موهوم
بنده میکاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند تا چنانکه در اوّل خود بود در آخر
هم خود باشد پیچ علایق مرتفع گردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود
منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق
یکتا بخود باقی ~ موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه ۰ غرقه گردند در آن بحر چه
درویش و چه شاه ۰ خرمن هستی مومن و مرجان سوزاند ۰ آتش عشق که بی دانه بماند کاه
إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلفان را
و بنویسند عَنِ الْيَمِينِ از طرف راست همنشینی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و از جانب چپ
همنشینی یعنی این دو ملک موکّل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبانان وی
باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نیفکند از دهن خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی
متکلم نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بوده عَتِيدٌ
آماده که فی الحال بنویسد و در لباب فرموده که در حکمت اول الملوک که عجب
میدارم از پسر آدم که دو ملک او بر دندانهاء پیش او نشسته اند زبان او

قلم ایشانست و آب دهان او مداد ایشان چون نه درها لا یعنی سخن گوید و حال آنکه
میگوید و بسیار میگوید و در حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه
ابلهی از صرفهٔ زر میکنی • صرفهٔ گفتار کن ار میکنی سو مصلحت نیست زبان زیر کام
تیغ پسندیده بود در نیام • ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و نیک و بد او همه
کتابت در می آرند تا گاه اجل برسد وجاءت و بیاید سکرة الموت بیهوشی مرگ بالحق
یا امر خدای که درست و راست است و گویند مرورا ذلک این مرگست ما کنت منه
آنچه بودی تو که از و تحید میگریختی و می ترسیدی و او را مکروه میداشتی ونفخ
فی الصور و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردمان زنده شده از
قبرها برآیند و ملائکه میگویند ذلک این روزست یوم الوعید روزی که همه
خلقان را بدو وعید میکردند یعنی میترسانیدند وجاءت و می آید دران روز بعرصه
محشر کل نفس هر کسی معها سائق با او رانند یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند
وشهید و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی دهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح
او که زبان او فرا میشمرند بیش و نه بیش شاهد انکار متصور و بهر کس از حق خطاب
میرسد که لقد کنت بدرستی که بودی تو بدنیا فی غفلة در بیخبری من هذا
ازین روز فکشفنا پس برداشتیم عنک از دیدهٔ تو غطاءک پوشش جهل و غفلت
ترا تا هرچه شنوده بودی معاینه ببینی فبصرک الیوم پس دیدهٔ تو امروز بسبب
کشف حجاب از و حدید تیز است و گفته اند بینائی تو بمعنی دانائیست یعنی آنچه
بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وقال
و گوید قرینه همنشین او یعنی ملکی که برو موکل بوده هذا اینست ما لدی آنچه
نزدیک منست عتید حاضرست یعنی دفتر اعمال تو پس خطاب رسد بسایق و شهید
که القیا فی جهنم بیفکنید در دوزخ کل کفار عنید هر کافر ستیزه کار کردن
کش را مناع للخیر منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه گفته
اند آیت در شان ولید مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است و او منع
میکرد اولاد و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد دینی موصوف بود صفت
دیگرش معتد درگذرنده از حدود اله مریب شک آرنده در وحدانیت

الذی جعل آنکه گردانیده یعنی شریک ساخت مع الله با خدای بحق الها آخر خدای
دیگر فالقیاه پس در افکنید او را فی العذاب الشدید در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند
که آن کافر را بدوزخ افکنند گوید بار خدایا گناه نیست دیو بر من مسلط بود و مرا
گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند تا انکار کند قال قرینه گوید همنشین او یعنی آن
دیو که در دنیا با وی بوده ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته من بیراه نکردم او را و در
باغی او از حد در نگذشتم ولکن کان ولیکن بود او فی ضلال بعید در گمراهی دور
و دراز و از آن باز نگشت قال گوید حق سبحانه لا تختصموا مخاصمت مکنید لدی
نزدیک من که هیچ فایده بر این خصومت مترتب نیست وقد قدمت و بدرستی که پیش
فرستادم الیکم بالوعید بشما وعید خود را در کتب خود و بر السنهٔ رسل خود و حالا
شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست ما یبدل القول تغییر داده
نشود سخن لدی نزدیک من یعنی وعده و وعید که کرده ام تبدیل بدان راه
نیابد وما انا بظلام و من نیستم ستم کننده للعبید مر بندگان که بی استحقاق
ایشان را عذاب کنم یوم نقول یاد کن روزی را که گوید خدای و حفص بنون
میخواند یعنی گوییم ما لجهنم مر دوزخ را هل امتلأت پر شدی یعنی من وعده
کرده ام که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شدهٔ یا نه خدای این گوید و تقول
و گوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست این استفهام است بمعنی
سؤال یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر بوی می فرستد تا پر شود و فی
آنست که حتی یضع الجبار قدمه فیها فتقول قط قط سو این قدم خلق را بود کی لا
کنند • غیر حق خود که گمان او کنند • و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان بر آنند
که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وازلفت
الجنة و نزدیک گردانیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران غیر بعید
تاکید است یعنی بهشت بدیشان نزدیک بوده دور و این پیش از آن باشد که ایشانرا
ببهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در
آرند تا لذتش بیفزاید پس گویند هذا اینست ما توعدون آنچه وعده داده
شده بودید در دنیا و این را آماده کرده ایم لکل اواب برای هر بازگردنده

از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا باز کشته از خلق بحق حَفِيظٍ نکاهدارنده حدود
شرع یا رعایت کننده امر و نهی کفته اند نکاهدارنده نفس از معصیت یا محافظت
کننده عهد ربانی یا نکهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ز اهل
و غافل نباشد ؎ اکر تو پاس داری پاس انفاس ۰ بسلطانی رسانندت ازین پاس
ترا یک پند بس در هر دو عالم ۰ که بر ناید ز جانب بی خدا دم مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ هر که بترسد
از خدای بِالْغَيْبِ بنهانی و پوشیدکی یعنی عمل خود از خلق پنهان دارد و کفته اند
نهان و آشکار یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیارد دل باز کشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت
و سر باز زننده از متابعت نفس پس این کس و امثال وی را کویند ادْخُلُوهَا در آیید بهشت
بِسَلَامٍ یا یمنی و سلامت تا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتکان ذٰلِكَ این روز
يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقا جاویدیست یعنی درین روز مرک نباشد لَهُمْ مر اهل بهشت
راست مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا
مَزِيدٌ آنچه خواهند از انواع نعمتها و نزدیک ما زیاده هست از آنچه میخواهند
و اکثر برانند که مراد از مزید رویت است وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ
پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل قرنی که بحسب واقع هُمْ أَشَدُّ ایشان
سخت تر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت چون عاد و ثمود فَنَقَّبُوا
پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتن بتجارت و سفرها کردند
و مال و متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود مر ایشان را کریزکاهی
از مرک یا پناهی از قضاء خدای بمین که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستکیری ایشان
نکرد إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَىٰ هر آینه پندی
و یادکردی است لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی را که باشد مر ورا قَلْبٌ دلی متفکر در حقایق
اخبار یا عقلی بیدار کننده از خواب غفلت سلمی رح از شبلی قدس سره نقل میکند
که موعظه قرآن را دلی می باید حاضر با خدای که طرفة العینی غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ
یا کسی که القاء سمع کند یعنی کوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر
باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب
مؤمن عربیست و شهید مؤمن اهل کتاب که کواهی دارد بر نعت محمد صلی الله علیه وسلم

شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که
کویا از پیغمبر میشنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند
پس فهم را بلند تر برد و چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که این سخن تمام است و بر وی در قرآن کواهی هست و آن لفظ شهید است و
کویند که حاضر باشد از کوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر میشنود و حاضر
از متکلم و از امام جعفر صادق رض منقولست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی
که از متکلم آن شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها
و زمین ها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از
یکشنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش آنها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندکی
رد قول یهود است که کفتند روز شنبه استراحه کرد آورده اند که رنک مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از استماع فاستراح یوم السبت سرخ
شد و آیت آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میکویند یهود یا بر
سخن منکران در انکار بعث یا بر هر چه در باره تو از ایشان صادر کردد
چون نسبت بسحر و شعر و جنون یا بر آنچه در حق من میکویند از اتخاذ شریک و
وَسَبِّحْ و نماز کزار بِحَمْدِ رَبِّكَ با مر پروردکار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن
آفتاب که نماز بامدادست وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین
و دیکر ست وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن
است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و نماز کن از پس سجدها امام زاهد از مرتضی علی رض نقل
میکند که ادبار السجود دو رکعتست بعد از نماز شام و کفته اند و تر است بعد از
عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و کوش فرا دار و بشنو ندا را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ
روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل ع مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک
با سمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه روی زمین بهجده میل نزدیکتر ست
باسمان و کفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز وی بهمه جا برسد
و از هیچ موضع دور نبود در خبر هست که اسرافیل ع بر بالاء صخره انکشت در کوش
کند و کوید ای استخوانهاء ریزیده و ای کوشتهاء از هم رفته و ای مویهاء

بیشان شدن خدای میفرماید که جمع شوید برای جزا و قضا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی
که بشنوند صیحهٔ بعث را که نفخهٔ ثانیه است بِالْحَقِّ با آنچیزی که حقست یعنی بعث
و کویند شنوندکان را که ذٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدنست از قبور
إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم مردکان را یعنی نطفهٔ مرده را حیات میدهیم
وَنُمِيتُ و می میرانیم ایشان را در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازکشت ایشان دیکرباره
که برای حساب زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ یاد آر روزی را که بشکافد زمین و دور
شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردکان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندکان
بسوی ندا کننده ذٰلِكَ این احیاء ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنی است بر ما یعنی عَلَيْنَا
يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه میکویند کافران از انکار قیامت
و افترا در حق من و سخنان بکروه در باب تو وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ بر ایشان مسلطی
که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری فَذَكِّرْ پس پند کوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قران مَنْ يَخَافُ
وَعِيدِ کسی را که بترسد از وعید من چه پند نمی کیرند بدان مکر ترسکاران سورة الذاريات
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میکند
به پراکنده کنندکان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک و غیر آنرا پراکنده کنند خاک و غیر
آنرا پراکنده کردنی و دانه را انکاه جدا کنند یا بملائکه که برانکیزندکانند بادها را
فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس به بردارندکان بار کران یعنی ابرها که باران کران بارند یا ملائکه که
ابرها را بردارند فَالْجَارِيَاتِ پس بروندکان يُسْرًا رفتنی بآسانی یعنی کشتیها یا کواکب که
در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس به بخش کنندکان کار یعنی فرشتکان که
تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن که متعلق بایشانست و کفته اند مراد
جمع فرشتهٔ مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد شده اند جبرئیل بوحی و میکائیل
برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه و اشخاص
بزرکوار قسم یاد میکند و اشارت بانکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده
شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ هر آینه راست و درست است
و در آن هیچ خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که جزا و حساب لَوَاقِعٌ هر آینه
بودنیست بی شک و شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوکند باسمانی که خداوند شدن

و استحکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راهها
یعنی طرق کواکب که سیر ایشانست و در تبیان از ابن عمر رض نقل میکند که مراد
آسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوکند یاد میکند که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای
اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در کفتار مخالف اید نسبت با پیغمبر یعنی که کاهی شاعر
میکویید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و کاهی مجنون یا قول شما در قران مختلف است
او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین يُؤْفَكُ کردانید شود
عَنْهُ از ایمان بمحمد صلعم یا از قران مَنْ أُفِكَ آنکس که کردیده شده است در علم خدای
و بحکم قضا و قدر از ایمان و قران یعنی هر که در علم خدای هست که محروم باشد
از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است دلها همه محزون جکرها همه خسته
تا حکم ازل در حق هر کس چه نشست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت کرده شده اند دروغ کویان
از اصحاب قول مختلف مراد زمرهٔ مقتسمانند که بوقت ورود قوافل بر عقبات مکه
بنشستندی و هر یک مهم حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم نوعی دیکر با آینده
و رونده بیان کفتندی و مردمان از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را
لعنت کرده فرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغ کویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت
و نهایت غفلت سَاهُونَ غافلانند از امر آخرت يَسْأَلُونَ أَيَّانَ می پرسند از پیغمبر
و مومنان که کی خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا که خدای شما سوکند یاد کرد
وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ و این سخن از روی تکذیب و استهزا میکفتند حق تعالی فرمود که جزا
واقعست يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند
و بدان معذب کردند خزنهٔ دوزخ ایشان را کویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ
عذاب خود را هٰذَا اینست الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آنچه بودید شما در دنیا که بآن
یعنی برسیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب مینمودید و میکفتید مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنَّ
الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ در بوستانها
باشند وَعُيُونٍ و چشمه سارهٔ روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر انهار جاری
آخِذِينَ ستانندکان و فرا کیرندکان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچیزی را که بفضل خود عطا
کرده است بدیشان پروردکار ایشان از ثواب اعمال وافی إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که

که ایشان بودند قَبْلَ ذَلِكَ پیش از دخول بهشت مُحْسِنِينَ نیکوکاران و فرمانبرداران
كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند که در اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب کردندی یعنی اکثر شب
بعبادت مشغول شدندی انس رض فرموده که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گزاردندی
و از ابن عبّاس رض منقولست که کم شبی بر ایشان گذشتی که نماز نگزاردندی در اول
یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نمودندی
و وقت آنرا دراز کشیدندی وَبِالْأَسْحَارِ و بودند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ایشان طلب
آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعهٔ سحر ظاهر
شدی استغفار کردندی بر آن وجه که گویا شب همه شب بارتکاب جرایم اشتغال
نموده اند و این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از ان حسابی نداشته
طاعت ناقص من موجب غفران نشود • راضیم گر مدد علت عصیان نشود
وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهاء ایشان حَقٌّ نصیبی و بهره بود لِلسَّائِلِ مر خواهنده را وَالْمَحْرُومِ
و نیز بهره محروم مستحق باشد که از کس چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او
توانگرست و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان رسد یا فقیری
که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر
ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ
و در زمین آيَاتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی لِلْمُوقِنِينَ مر بی گمانان را
و بعضی از ان آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از ان استخراج میکنند
و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات
و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزاء او در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ
و نشانهاست در نفسهاء شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید استفهام بمعنی امرست
یعنی بنظر عبرت درنگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه
در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونهٔ از ان در نهاد شما بود و با وجود آن متفردید
بهیات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهاء دلکش و تمکن از افعال غریبه و استنباط
صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکورست که هر که
این آیتها در نفس خود نبیند و در صفحهٔ وجود خویش آثار قدرت مطالعه

نماید حظ خود در ان ضایع کرده باشد و از زندگانی هیچ بهره نیابد
نظری بسوی خود کن که تو جان دلبر مائی • مفکن بخاک خود را که تو از بلند جائی
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی • چو در از صدف برون آ که تو بس گرانبهائی
وَفِي السَّمَاءِ و در آسمانست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی اسباب رزق که بارانست یا آنچه قسمت
یافته اند رزق شما مکتوبست بلوح و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است
وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت
و نعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس
به پروردگار آسمان و زمین سوگند که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که آنچه مذکور شد
از امر روزی و ثواب هر آینه راستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ مانند آنکه
شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در
روزی دادن من هَلْ أَتَاكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ سخن مهمانان ابراهیم
عم و آن یازده فرشته بودند با هلاک قوم لوط علی نبینا و عم فرود آمده
و در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و دردائیل
علیهم السلام الْمُكْرَمِينَ مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک
ابراهیم علی نبینا و عم که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان إِذْ دَخَلُوا چون
در آمدند مهمانان عَلَيْهِ بر ابراهیم عم فَقَالُوا پس گفتند سَلَامًا سلام
کردیم بر تو سَلَامًا سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم سَلَامٌ سلام بر شما و شما قَوْمٌ
مُنْكَرُونَ گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در
صورت و قامت مرا بگوئید که چه کسانید ایشان گفتند مهمانانیم فَرَاغَ
پس باز گشت ابراهیم إِلَى أَهْلِهِ بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند
که کجا میرود فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس
نزدیک گردانید آنرا إِلَيْهِمْ بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان
میل نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت آیا نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند
نمیخوریم فَأَوْجَسَ پس در خاطر گرفت مِنْهُمْ از ایشان خِيفَةً ترسی یعنی دل مبارکش
بیم کرد از انکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه در آن روزگار

هر که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملایکه از ابراهیم اثر خوف
مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خداییم ابراهیم
فرمود که چرا پیشتر خبر نکردی تا من این گوساله نمیکشتم وان مادر را
نمیکردم جبرئیل عم پر مبارک بران گوساله بریان مالید زنده شد و بر جست
فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره رض در پس در ایستاده این حال مشاهده
نمود و ابراهیم عم از ان صورت متعجب بود فرشتگان دیگر باره اغاز کردند و بشروه
و بشارت دادند مر او را بغلام علیم به پسر دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام
از ساره که چون بلوغ رسد عالم بود فاقبلت امرأته پس روی بخانه نهاد
زن او یعنی ساره و در ایستاد في صرة در فریاد و میگفت الّیّا الّیّا و این کلمه
بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فصکت پس طپانچه
زد وجهها روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وقالت و گفت
آیا بزاید عجوز عقیم پیرزنی نازاینده قالوا کذلک گفتند فرشتگان که همچنین
که بشارت دادیم قال ربک گفته است پروردگار تو ما از قول او خبر دادیم انه
هو الحکیم بدرستی که او حکم کننده است بولد مر ترا العلیم داناست بعقیمی تو
هر که محکم کار بود دانا بود هر اینه قادر باشد بر اصلاح تو سو کسی که بکار تو داناست
بر اتمام آن هم توانا بود • بجز در گهش رو مکن سوی کس • مراد دل خویش از و جوی بس
چون ابراهیم صلوات الرحمان علی نبینا و علیه دانست که اینها فرشتگانند
و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود
الجزو السابع والعشرون من اجزاء الثلثین قال گفت فما خطبکم
پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا
ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بهلاک کردن گروهی
گنهکاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما آمده ایم لنرسل
تا فرستیم علیهم بر ایشان بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر
ایشان حجارة من طین سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده به پختن مانند آجر
مسومة مسنگ نشان کرده شده عند ربک نزدیک پروردگار تو للمسرفین

برای از حد بیرون شدگان در کفر نجوی را آورده اند که آن سنگها معلم بوده
بخطوط سیاه یا نام هر کس بر سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان
باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح آنست که آن بر جمعی فرود آمد از ایشان
که در ان شهر نبودند و همه بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم عم
معلوم فرمود که بموتفکه میروند بهلاک کردن قوم لوط دل مبارکش بجهة برادر
زاده متالم شد که آیا حال او در ان تلاطم چگونه گذرد ملایکه گفتند غم مخور که لوط
و دختران او را نجات خواهند یافت فاخرجنا پس بیرون خواهیم آورد من کان
فیها هر که باشد در دیه های موتفکه من المؤمنین از گرویدگان فما وجدنا پس ما نخواهیم
یافت فیها در ان قری غیر بیت من المسلمین غیر یک خانه از مسلمانان که لوطست عم و دو
دختر او و گفته اند یک کس از ان قوم بلوط عم ایمان آورده بود در مدة بیست سال
وترکنا و بگذاریم فیها در ان دیه ها آیة علامتی از عذاب للذین برای عبرت
آنانکه یخافون العذاب الالیم بترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سیاه و تقلیب
دیار قوم لوط است وفی موسی و در قصه موسی نیز آیتیست مر ترسندگان را اذ ارسلناه
چون فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون بسلطان مبین بحجتی روشن چون
ید بیضا و عصا فتولی پس برگشت فرعون برکنه بقوت خود یعنی بسببی که
متقوی بود بآن از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان وقال ساحر و گفت موسی
جادوست بچشم بندی خوارق عادات مینماید او مجنون و دیوانه است از عاقبة
کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی عم دلیل کمال جهل
اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن زد و مقرر است که سحر را عقلی تمام
و ذهنی دراک و حذاقتی در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقلست و کمال
عقل است و کمال عقل و زوال آن ضد انند پس چون فرعون برگشت از موسی
و بر و طعن زد و قوم وی با وی در اینها متفق بودند فاخذناه پس گرفتیم
او را بغضب خود وجنوده و لشکر او را فنبذناهم پس بیفکندیم ایشان را
فی الیم در دریا یعنی غرقه ساختیم وهو و فرعون ملیم مستحق ملامت
بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و بر و طعن زدم

وبدین سبب گفت آمنت انه الخ وفی عاد و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتیست
مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیهم الریح العقیم بر ایشان بادی
بی نفع و بی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درختان را و بر ندارد ابر را ما تذر
من شیء اتت نگذاشت آن باد هیچ چیز را که بگذشت علیه بر آن الا جعلته مگر آنکه
گردانید آن چیز را کالرمیم مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه و ریزیده
وفی ثمود و در قصه قوم ثمود نیز آیتیست مر خایفان را اذ قیل لهم چون گفته
شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح عم و عقر ناقه که شما تمتعوا برخوید از زندگانی
خود و نفع گیرید از عمر حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز
خواهد بود فعتوا پس سر کشیدند عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود و بتدارک
حال مشغول نگشتند فاخذتهم الصاعقة پس بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد
از سه روز وهم ینظرون و ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحه
جبرئیل است عم چنانچه غیر مره گذشته فما استطاعوا پس نتوانستند
من قیام برخاستن کنایتست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند
و از عذاب بگریزند یا طاقة آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود
و در دفع عذاب بکوشند وما کانوا منتصرین و نبودند انتقام کشندگان از ما
یا یاری دهندگان که یکدیگر را در منع عذاب وقوم نوح و هلاک کردیم قوم
نوح را من قبل پیش از قوم عاد و ثمود انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند
قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان
والسماء بنیناها و آسمان را بنا کردیم باید بقوت الوهیت و گفته اند بقدرتی
که بر آفرینش آن داشتیم وانا لموسعون و ما توانائیم بر بناء آن یا گشاده کننده ایم
روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را والارض فرشناها
فنعم الماهدون و بگستردیم زمین را پس نیک گسترانندهایم ما ومن کل شیء
و از هر چیزی از اجناس موجودات خلقنا زوجین بیافریدیم دو نوع که یکی
مر دیگری است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون
نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون

رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف و جن
و انس و از صفات حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند اینست حق و باطل
و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و حلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقر و ضحک
و بکا و فرح و غم و موت و حیات و هلم جرا لعلکم تذکرون باشد که شما پند
بدین شوید و دانید که وحدانیة و فردانیت صفت منست زیرا که تعدد از خواص
ممکناتست و من واجب بالذاتم و واجب قابل تعدد و انقسام نیست
ذاتش از قسمت و تعدد پاکست • وحدت او مقدس از اشتراک • از عدد دم مزن که او فرد
کی عدد نهد فرد در خور دست • احدست و شمار از و معزول • صمدست و نیا زاز فی نزول
ففروا پس بگریزید و رجوع کنید از کفر خود الی الله بتوحید خدای یا از عذاب او
بثواب او یا از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل تستری قدس سره منقولست که بگریزید
بوی از ما سوای وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریختید از حق بسبب تعلق
در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رح راجع بآنست که از وصف خود بوصف
حق گریزید بلکه از خود فرا گیرید و با حق قرار گیرید • هیچکس در تو نیاویخت
که از خود نگریخت • هیچکس با تو نپیوست که از خود نبرید انی لکم بدرستی که من مر شما را
منه از عذاب خدای نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر
باید کرد ولا تجعلوا و مگیرید و مپرستید مع الله با خدای تعالی الها آخر معبودی دیگر
انی لکم بدرستی که من شما را منه از خدای در عبادت غیر او نذیر ترساننده ام
مبین هویدا و پیدا کذلک همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند ما اتی
الذین نیامد با آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده
الا قالوا مگر گفتند که او ساحر جادوست او مجنون یا دیوانه اگر معجزه بدیشان
نمود عمل او را بسحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل
جنون تشبیه کردند اتواصوا به آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر پسینیان را
بدین سخن تا همین گفتند استفهام بمعنی نفیست یعنی وصیت نکرده اند بل هم
قوم طاغون بلکه ایشان گروهی اند از فرمان و از حد برندگان و طغیان ایشان را برین
قول میدارد فتول پس روی بگردان عنهم از مکافات ایشان تا وقتی که ما مر

شوي بقتال فما انت پس نيستي تو بملوم ملامت زده نزد خداي بسبب اعراض ايشان
در معالم آورده كه چون اين آيت نازل شد حضرت رسول صلى الله عليه وسلم
ملول وصحابه غمناك گشتند كه مگر وحي منقطع شد ونزول عذاب نزديك رسيد
باز آيت آمد كه وذكر و پند ده تذكير وموعظه في ومكذا فان الذكرى پس بدرستيكه
پند دادن تنفع المؤمنين سود ميرساند مومنان را يعني بعناد كافران وجحود ايشان
دست از تعليم مومنان باز مدار همچنان بر تذكير خود ثابت باش كه وعظ را فوايد
بسيار ومنافع بيشمار ست در فصول آورده كه كلام مذكر بايد كه بر ده چيز مشتمل باشد
تا سامعان سودمند بود اول نعمت خدا را ياد مردم دهد تا شكرگذاري نمايند
دويم ثواب محنت وبلا ذكر كند تا دران شكيبايي ورزند سيم عقوبت گناهان بشمرد
تا ازان باز ايستند وتوبه كنند وچهارم مكايد ووساوس شيطان بيان فرمايد
تا ازان حذر نمايند پنجم فنا وزوال وناعتباري دنيي بريشان روشن كردانند
تا دل درو نه بندند ششم مرگ را پيوسته ياد كنند تا در رفتن را آماده شوند هفتم
ذكر قيامت بسيار گويد تا كار آن دور بسازند هشتم دركات دوزخ وانواع عقوبتها
آنرا بيان كند تا ازان بترسند نهم درجات بهشت واقسام نعمتهاء آنرا برشمارد تا بدان
راغب گردند دهم بناي كلام بر خوف ورجا نهد يعني كلمه از عظمت وكبريا وهيبت
الهي سخن راند تا ازوي بترسند وفصلي از رحمت ومغفرت ومهرباني او تقرير كند
تا بوي اميدوار شوند پس هر موعظه كه مشتمل برين سخنان است سبب منفعت مومنان
وما خلقت الجن والانس و نيافريديم پريان وآدميان را از اهل ايمان الا ليعبدون مگر تا مرا پرستند
يا نيافريديم مجموع ايشانرا مگر كه امر كنم بعبادت وهم را بدان امر كردم وما امروا الا
ليعبدوا الله ومجاهد گفت كه نيافريدم ايشانرا مگر تا مرا بشناسند وهمه اورا
ميشناسند غايتش اينكه بعضي فرمان مي برند وبرخي در عبادت شريك ميگيرند دقايق
اين آية وحقايق اشارات آن حواله بجواهر التفسير ست ما اريد نميخواهم منهم از آفريدگان
من رزق هيچ روزي وما اريد ان يطعمون ونميخواهم كه مرا طعام دهند بلكه رزق وطعام
صفت منت وبر ان الله بدرستي كه خداي هو الرزاق اوست روزي دهنده نه غير او
ذو القوة خداوند توانايي المتين استوار در قدرت خود در ترجمه شفا معني

قوي ومتين آورده كه قدرت قاهره اش دليل قوت لغت گشت وشدت قولش حجت متانت
قدرت شدت نه در كار سازي متانتش را فتوري ونه در روزي وبنده نوازي
قدرتش را قصوري ـ رساند رزق بر وجهي كه شايد • بسازد كار هر نوعي كه بايد
بروزي بينوايانرا نوازد • برحمت بيكسانرا كار سازد فان للذين ظلموا پس بدرستيكه مر
آنانرا كه ستم كردند بر خود بكفر يعني اهل مكه ذنوبا بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم
مانند بهره ياران ايشان از كفار گذشته يعني بديشان خواهد رسيد آنچه بديشان
رسيد فلا يستعجلون پس بايد كه شتاب نكنند در طلب آن فويل پس واي للذين
كفروا مر آنانرا كه كافر شدند من يومهم از عذاب روز ايشان الذي كانوا يوعدون
آن روزي كه بودند كه وعده داده شده اند بآن كه روز قيامت يا روز بدر
سورة الطور بسم الله الرحمن الرحيم والطور وسوگند
بكوه طور سينا يعني جبل زبير كه موسى عم بدان كلام حق تعالى استماع كرد وگويند
مراد مطلق كوه هست كه اوتاد ارض اند ومنابع منافع وكتاب مسطور وسوگند بكتاب
نوشته شده في رق منشور در صحيفه كه گشاده گردد بوقت خواندن مراد بدين كتاب
قرانست يا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده وبرين تقدير رق منشور مجاز بود
چه لوح از زمرد است يا مراد الواح موسى باشد على نبينا وعم كه در وقت كتابت آواز
صرير قلم مي شنيد يا كتابت توريت كه دران نعت حضرت سيد عالم صلى الله عليه
وسلم مسطور بوده يا كتاب حفظه يا كتابي كه حق تعالى براي ملايكه نوشته كه علم ما
كان وما يكون دران ميخوانند والبيت المعمور وبحق خانه آبادان يعني كعبه كه معمور است
او بزيارت حاجيان وخدمت مجاوران است يا ضراح كه مقابل خانه كعبه واقع شده
در آسمان هفتم وعمارت او بكثرت طواف ملايكه است وآنرا والسقف المرفوع وسوگند
بسقف بلند بود داشته يعني آسمان كه مجمع انوار حكمت اسرار فطرت است يا عرش عظيم والبحر
المسجور وسوگند بدرياء پر آب يعني بحر محيط يا بحر الحيوان كه زير عرش است
وازان دريا جميل صباح بر قبور خواهند باريد بعد از نفخه اول تا مردمان نفخه
ثانيه ازان بر آيند يا بحر مسجور جهنم است ونزد ارباب تحقيق طور نفس است كه كليم
قلب بران با حق سبحانه مناجات ميكند وكتاب مسطور ايمانست كه در رق منشور

قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت المعمور عارفانست که
بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافت و سقف مرفوع روح رفیع القدر ست که سقف خانه
دلست و بحر مسجور دلیست با آتش محبت تافته جواب قسم چیست ان عذاب ربک بدرستی
که عذاب پروردگار تو لواقع هر اینه بودنیست و فرود آمدنی ما له نیست مر آن
عذاب را من دافع هیچ دفع کننده بلکه همه حال واقع خواهد بود یوم تمور السماء
در روزی که بگردد آسمان مورا گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد
و تسیر الجبال و روان شوند کوهها یعنی بروند در هوا چون هبا سیرا رفتنی فویل
پس سختی عذاب یومئذ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدا
و رسول را بدروغ برداشتند الذین هم آنانکه ایشان فی خوض در شروع کردن بقول
باطله که استهزا بقرآنست و تکذیب نبی و انکار بعث یلعبون بازی میکنند یعنی
ارتکاب آن مینمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند یوم یدعون
بترسید از روزی که می افکنند کافران را یعنی میکشند بعنف و قهر الی نار جهنم بسوی آتش
دوزخ دعا کشیدنی آورده اند که دستهاء کفار بگردنهاء ایشان
بندند و پیشانیهاء ایشان را بپشت پای ایشان بازچسبانند و بدوزخ افکنند
و گویند هذه النار التی این آن آتشیست که در دنیا کنتم بها بودید که بآن تکذبون
تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر میداشتید افسحر هذا آیا سحرست
اینکه می بینید ام انتم یا شما لا تبصرون نمی بینید اینجا آنچه در دنیا میگفتید
که ما را چشم بندی کرده اند او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمائید سواء یکسانست
علیکم بر شما صبر و عدم صبر یعنی فوت پرهیز و مجال گریز نه آید و ابدالمعذب خواهید
بود انما تجزون نیست جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون بآنچیزی که بودید که عمل
میکردید در دنیا ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فی جنات در بوستانها
اند و چه بوستانها و نعیم و در نعمتها و چه نعمتها فاکهین شادمانان و لذت یابندگان
بما آتیهم بآنچه عطا کرده ایشان را از کرامتهاء جاودانی ربهم و بآنکه نگاهداشته
آفریدگار ایشان را از کرامتهاء جاودانی و وقاهم و بآنکه نگاهداشته است ایشان را ربهم
آفریدگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ و خزی بهشت پیوسته ایشان را میگویند

کلوا بخورید از طعامهاء بهشت واشربوا و بیاشامید از شرابهاء وی خوردنی
و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این پاداش استمر شما را بما کنتم بسبب
آنچه بودید که در دنیا تعملون عمل میکردید امام زاهد رح فرموده که هر چند
وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه
خواهد بود ؎ ندارد فعل من آن زور بازو • که با عدل تو گردد هم ترازو
بفضل خویش فضلی کن مرا یار • بعدل خود مکن با فعل من کار متکئین تکیه زنندگان
در بهشت تکیه زده باشند علی سرر مصفوفة بر تختهاء بافته بزر یا بعضی پیوسته
و زوجناهم و جفت کردانیم ایشان را یعنی قرین سازیم بحور بزنان سفید روی عین
گشاده چشم والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و اتبعتهم و از پی در آمد
ایشان را ذریتهم فرزندان خورد ایشان بایمان در ایمان یعنی ایمان آبا یا ایمان ذریت
در روز میثاق الحقنا در رسانیم بهم بدیشان ذریتهم فرزندان ایشان را در
دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه
ذریت را نیز مانند آن بلند کردانند تا چشم پدران بدیشان روشن گردد و ما التناهم
و ما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء
هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد
بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی دارد شیخ الاسلام حسین
مروزی از استاد خود احمد بن ابی علی سرخسی رح نقل میکند که ایمان و عمل مر بهشت
و درجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت و درجات وی جز با ایمان و عمل
نیست و وعده بر ایمان و عمل جز بفضل لم یزل نیست ؎ در فضل خدا بند دل
خویش مدام • تا فضل نباشد نشود کار تمام کل امرئ هر مردی عاقل بالغ مکلف
بما کسب بآنچه کرده باشد رهین در گروست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش
کردار خود و از آن رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و زنان مکلفه نیز همین
حکم دارد وامددناهم بفاکهة و می افزائیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه داده ایم ایشان را
میدهیم میوه هر نوع که خواهند و لحم مما یشتهون و گوشت از آنچه آرزو برند یتنازعون
بایکدیگر داد و ستد کنند فیها در بهشت یعنی بهم دهند و از هم ستانند کأسا

کاسه مملو از خمر بهشت واضح آنست که اینجا کاس خمرست تسمیهٔ شیٔ باسم محل یعنی همه را بنوشانند
خمری که لا لغو فیها هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در اثناء شرب آن لغو نگویند و فحش
نکنند ولا تأثیم و نه بزه مند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد ویطوف
و طواف کنند علیهم بر گرد ایشان برای خدمت غلمان لهم خادمانی که ایشان را هست
بر شکل پسران آفریده شده کأنهم گوییا ایشان در صفا و لطافت لؤلؤ مکنون مروارید
پوشیده اند در صدف که دست کس بدیشان نرسیده و باد نصیر و هر ناکس بر ایشان نوزیده
و در معالم از قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه
خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل
ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند
و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود بر همان هیأتی باشند که در دنیا بوده
و این نقلی غریب است واقبل و روی می آرد بعضهم بعضی از بهشتیان و اقبال میکنند
علی بعض بر بعضی دیگر که یتساءلون می پرسند از احوال و اعمال ایشان قالوا انا کنا میگویند
ایشان که بدرستی ما بودیم قبل پیش از این فی اهلنا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا
مشفقین ترسندگان از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار
و خاتمت حال فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت ووقینا
و نگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب آتشی که همچو سموم در مشام نفوذ کند و گویند
سموم نام جهنم است انا بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش از این در دنیا که
می پرستیدیم خدا را یا میخواندیم او را و وقایت از دوزخ می طلبیدیم پس روا کرد حاجت
ما انه بدرستی که او هو البر اوست نیکو کار بر بندگان الرحیم مهربان بر ایشان
آورده اند که جماعتی مقتسمان بر عقبات مکه حضرت رسول را صلعم نزد قوافل
عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب میساختند و آن حضرت را اندوهناک
می شد آیت آمد که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بر آن و سخن
مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمت ربک با نعام پروردگار خود یعنی بحمد الله
و نعمته بکاهن کاهنی که خبر دهد از غیب بی تنزل وحی بر و ولا مجنون و نه دیوانه
که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته ام یقولون بلکه میگویند شاعر او

شاعرست نتربص به انتظار میبریم بوی ریب المنون حادثه روزگار را یعنی چشم
میداریم که بمیرد چنانچه شعراء دیگر مرده اند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران
او باشد یعنی زود بمیرد و نرسیدی نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم
بدرستی که من باشما من المتربصین از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما میبریم چنانچه
شما منتظر هلاک منید ام تأمرهم آیا میفرماید ایشان را احلامهم عقلهاء ایشان بهذا
با این تناقض که ترا کاهن میگویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخوانند
و جنون با آن جمع نشود و بشعر نسبت میدهند و شاعر را کلامی متسق مخیل باید و آن
با جنون میسر نگردد پس این سخنان نه بمقتضاء عقلست ام هم قوم بلکه ایشان گروهی
اند طاغون از حد در گذشتگان در مکابره و عناد ام یقولون بلکه میگویند تقوله
بر بافته است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون بلکه ایشان
از استکبار و حسد نمیگروند فلیأتوا پس گو بیارند بحدیث سخنی مثله مانند قرآن ان کانوا
اگر هستند صادقین راست گویان در آنکه قرآن را از خود توان ساخت یعنی اگر قرآن بر بافتنی
است پس ایشان که فصحا و بلغاء عرب اند گو مانند او حدیثی انشا کنید ام خلقوا آیا
آفریده شده اند ایشان من غیر شیٔ نه چیزی یعنی بی پدر و مادر یعنی مراد آنست که ایشان
آدمی اند از میان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیه بدین وجه گفته اند
که آیا ایشان مخلوق شدند بی خالقی و محالست که محدث بی محدث باشد ام هم الخالقون یا آنکه ایشان
آفریننده اند نفس خود را و این نیز ظاهر البطلانست که معدوم بی وجود نتواند ایجاد ام
خلقوا السموات آیا ایشان آفریده اند آسمانها را والارض و زمین را و نه چنین است بل لا
یوقنون بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و بر گمان کار کردند ام عندهم آیا نزدیک ایشانست
خزائن ربک خزینهاء آفریدگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهاء علم
تا دانند که لایق منصب نبوة کیست ام هم المصیطرون آیا ایشان سرکشانند و غالبانند و مسلط
شدگان که هر چه خواهند بکنند ام لهم آیا مر ایشانراست سلم نردبانی که بدان بر آسمان روند
یستمعون فیه میشنوند در وی کلام ملائکه و آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر
چنین است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام
غیب شنیده بسلطان مبین شنونده ایشان حجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی

ام لە البنات آیا خدایراست دختران ولکم البنون و مر شما را پسران درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست
و این سخن غیر مرتب گذشته ام تسألهم آیا میخواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی
تا تاوان زده شوند فهم پس ایشان من مغرم از لزام آن تاوان مثقلون گران بار شوند
و روی از تو تابند ام عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح
محفوظ فهم یکتبون پس ایشان مینویسند از آنکه خبر پیغمبر در قیامت و بعث باطلست یا کتابت کنند
که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست ام یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری و قصدی
درباره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه نگرویده اند هم المکیدون ایشانند کید کرده
شدگان یعنی سزای آن مکر و وبال آن کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر ام لهم
آیا ایشانراهست اله غیر الله معبودی جز خدای بحق که عذاب مکافات مکر ایشان از ایشان
باز دارد سبحان الله پاکیست مر خدایراست عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بوی یا شریک میگیرند
برای وی • بر ذیل عزتش نشیند غبار شرک • با وحدتش کجی دم شرکت چه سان زند
معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فاسقط علینا کسفا
من السماء پاره از آسمان بر سر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راستگوی حق تعالی فرمود
که وان یروا و اگر ببینند کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود آینده بر سر ایشان یقولوا
گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این سحاب مرکوم ابریست در هم
بسته و بر هم چفسیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی ایستند فذرهم
پس دست بدار ایشانرا یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات
ایشانرا بگذار حتی یلاقوا تا وقتی که ببینند معاینه یومهم الذی فیه آن روز خود را
که در آن یصعقون هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که
نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزیرا از عذاب
ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان عذاب
الهی را درچنین روزی روز قیامت و بعضی گویند روز بدر وان للذین ظلموا و بدرستی
که مر آنانراست که کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبرست
یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و بقحط هفت سال ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کافران لا یعلمون

نمیدانند این را واصبر پس شکیبائی کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان
بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فانک پس بدرستی که تو باعیننا در نگاه
داشت مائی و ما می بینیم ترا و محافظت تو مینمائیم وسبح و نماز گذار بحمد ربک بفرمان آفریدگار
خود حین تقوم وقتی که برخیزی از خواب یا بگوی سبحانک اللهم وبحمدک در زمانی که قیام
کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا
انت استغفرک واتوب الیک در خبرست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند
کفارت باشد هر لغوی و لهوی را که در آن مجلس واقع شده باشد ومن اللیل و در بعضی
از شب فسبحه پس نماز گذار برای او که عبادت در شب از ریا دورترست و بر نفس سخت تر
وادبار النجوم و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبه و خفاء ایشان بضوء
صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که مراد
نماز چاشت است والله تعالی اعلم بما فی الضمیر سورة النجم بسم الله الرحمن الرحیم
چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعنه کرده
گفتند محمد صلی الله علیه وسلم گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق تعالی فرمود که
والنجم بحق ستاره اذا هوی چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راهنمای
مسافرانند در بر و بحر یا کوکبی که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
بزمین نزدیک آمد یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی
نجم ثریا است یا زهره یا زحل و گفته اند مراد نجوم فرقانند و هوی یعنی نزل یعنی سوگند بسوره
و آیات فرقانی چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی یعنی سقط
و از امام جعفر صادق رض مرویست که مراد ستاره وجود محمد است صلعم که فرود آمد از
آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت است چون بالا رفت بمعراج
جدا از سوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستاره دل
محمد صلعم که بر فلک توجه منقطع شد از ما سوی جواب قسم اینکه ما ضل گمراه نشد صاحبکم
صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب بجهت آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مامور بود
بصحبت کافران جهة دعوت ایشان وما غوی و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد
وما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی از هوای نفس خود یا از روی طبع خود یعنی بباطل تکلم

نمیکند و اصل معنی انست که نطق او بقرآن از هوای او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق
میشود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى مگر وحی که فرود آمده میشود بوی عَلَّمَهُ بیاموزانید ویرا این وحی
و آورد بدو شَدِيدُ الْقُوَى فرشتهٔ سخت با قوت یعنی جبرئیل عم و از قوت او آن بود
که شهرستان لوط را عم قلع کرده ببال خود گرفت و بآسمان نزدیک رسانید و بیک صیحه
او قوم ثمود بتمامی مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَى پس راست بایستاد
و جبرئیل بر آنچه مامورست بان یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت
اصلی خود وَهُوَ و او بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى بکنارهٔ بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب
تا پیغمبر او را دید و هیچکس جبرئیل را در صورت ملکی او ندیده غیر حضرت مصطفی
صلی الله علیه و سلم و او دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر هیات اصلی ف
بدید بیهوش شد و چون باخود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه
مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه از ین خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس
نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش
شده بود فَتَدَلَّى پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَكَانَ پس بود مسافت
میان جبرئیل و محمد صلی الله علیه و سلم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَى
بلکه نزدیکتر از ان فَأَوْحَى پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت إِلَى عَبْدِهِ بسوی
بندهٔ خدا که محمد است مَا أَوْحَى آنچه وحی کرد خدا بوی یعنی گفت با جبرئیل عم و بقول جمعی
بعضی از ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر بر نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلعم
بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان
فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدای را و چون آن مرتبه بواسطه
خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت افزود و در سجده وعده قرب نیز
هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی
کنایتست از تاکید قربت و تقریر صحبت و بواسطه تقریب با فهام در صورت تمثیل
مودی شده که عادت عظماء عرب آن بوده که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی
خواستندی که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمانی حاضر ساخته با یکدیگر
انضمام دادندی و هر دو یکبار بقبضتین را گرفته و یکبار کشیده باتفاق یک تیر

از ان بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بان معنی بودی که موافقت
کلی میان ما پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از ان رضا و سخط
یکی عین رضا و سخط آن دیگریست پس گوییا در ین آیت بلغ عنایت آن معنی مودی شده
که محبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با حق سبحانه بمثابه تاکد یافت که مقبول
رسول مقبول خداوندست و مردود مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس
و نزد محققان دنی اشارتست بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزل دل مطهر او فکان
قاب قوسین بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبه سرّ منور او و نفس او در مکان
خدمت بود و دل او بمنزل محبت و روح او در مقام قربت و سرّ او در مرتبه مشاهدت
شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جایی که جبرئیل
در نگنجد نوری کیست که از ان سخن تواند گفت ~ خیمه برون زد ز حدود جهات
پردهٔ او شد تتق نور ذات • تیر ز هستی ازو در گذشت • پرده کی پردهٔ آن نور گشت
کیست کزان پرده شود پرده ساز • زهره که تا زان پرده باز • فاوحی وحی کرد خدای الی
عبده به بندهٔ خود ما اوحی آنچه وحی کرد بعضی علما گفته اند اولی آنست که تعرض آن
وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از ان وحی در خبری با اثری بما رسیده
باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در ان باب روایات بسیار وارد شده و در تفسیر
جواهر بسیطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود اول آنکه مضمون وحی این
بود که اگر نه آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو را لا بساط محاسبهٔ ایشان طی
میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا و انت و ما سوی ذلک لاجلک ایشان
در جواب فرمودند که یارب انت و انا و ما سوی ذلک خلقته لاجلک سیم آنکه امت تو
طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضاء منست
و معصیت ایشان بقضاء من پس آنچه برضاء من از ایشان صادر میشود اگر چه
اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضاء من از ایشان در وجود
آید اگر چه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیمم مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دروغ نگفت
دل محمد با محمد مَا رَأَى در آنچه دید از مرئی بقول اول جبرئیل است عم و بقول
ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه برینند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خدای

در شب معراج دید و در معالم آورده که جمعی برآنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی
نهاد تا بدید بدل مشاهده نمود ـــ کلامی سرمدی بی نقل بشنید • خدای را عیان بچشم دید •
دران دیدن که حیرت حاصلش بود • دلش در چشم و چشمش در دلش بود • أَفَتُمَارُونَهُ آیا مجادله
آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان تو در پرسیدند وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که
دید جبرئیل را بصورت اصلی او نَزْلَةً أُخْرَى یکبار دیگر عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى نزدیک درخت
سدرة المنتهی و آن درختیست که علم خلایق بدان منتهی شود و اعمال ایشان بدین جا
میرسد و بر نمیگذرد در تفسیر مشهور معنی آنست که خدای را دید باری دیگر وقتی که
نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رض همین است که فرمود پیغمبر خدای را بدیده
دل در شب معراج دو نوبت دید و در معالم آورده که آن حضرت را صلی الله علیه و سلم
دران شب عروجها بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رویت ثانیه
در بعضی عروجات بوده باشد عِنْدَهَا نزدیک سدره است جَنَّةُ الْمَأْوَى بهشتی که
آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدانست و پیغمبر دید جبرئیل یا خدای را إِذْ
يَغْشَى السِّدْرَةَ آن هنگام که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشَى آنچه پوشیده بود یعنی
ملایکه بسیار جمع بودند بران درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند بر حوالی آن فرشتگان
طیران میکردند چون پروانها زیرین یا پوشنده آن نور کبریا بوده مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل
نکرد چشم محمد یعنی بچپ و راست یا از نگریستن وَمَا طَغَى و در نگذشت از حدی که
مقرر بود نگریستن و بر او در این آیت ستایش آن حضرت است بحسن ادب و علو
همت که دران شب بر تو التفات بهیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیده دل
جز بمشاهده جمال بی زوال الهی نگشود ـــ در دیده کشیده کحل ما زاغ •
نی زاغ نگاه کرد و نی باغ • میراند براق عرش بر طاق • تا جلوه نازنین پرده راز •
بس پرده ز پیش دیده برخاست • بی پرده بدید آنچه دل خواست • لَقَدْ رَأَى و بخدای که دید
محمد صلی الله علیه و سلم در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى از آیات قدرت آفریدگار
بزرگتر یعنی نشانهای بزرگ را دید چون جبرئیل علیه السلام را با ششصد پر هر یکی
از مشرق تا مغرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر
عجایب ملکیه و ملکوتیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى خبر دهید مرا که لات و عزی

وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى و منات سیم دیگر هیچ توانند کرد ایشانرا که خدای کرده است لات بتی بوده
مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی درختی که غطفان آنرا می پرستیده اند و منات
صخره که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکرده اند یا بتی بمثل بنی کعبه عبادت مینموده اند
و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و این جنیات بالملایکه بنات الله
حق تعالی فرمود که أَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزند نر باشد وَلَهُ الْأُنْثَى و مر خدای را ماده
تِلْكَ این قسمت إِذًا آنهنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَى قسمتی بود نا راست
و نی اعتبار که چیزی که از آن ننگ دارید بخالق خود نسبت میدهید إِنْ هِيَ
نیستند این بتان باعتبار الوهیت إِلَّا أَسْمَاءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّيْتُمُوهَا نام
نهاده اید ایشانرا أَنْتُمْ شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما با آرزوی خود یعنی نام الهه
بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت مر ایشانرا هیچ نیست مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده
است خدای بِهَا بعبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که چنگ دران زده بر خصم
مسلط شوید إِنْ يَتَّبِعُونَ پی روی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر
شک و گمانرا یعنی تو هم آن کرده اند که عمل ایشان حق است وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ و متابعت نمی
نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را تابع اند و آنچه شیطان
می آید در نظر نفس ایشان وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و هر آینه آید بر ایشان مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى
از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند أَمْ لِلْإِنْسَانِ آیا هست
مر انسان یعنی کافر را مَا تَمَنَّى آنچه آرزو برد از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا
نبوت بفلان و فلان ندادند فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ پس مر خدایراست ملک آخرت وَالْأُولَى
و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کس را بر وی تحکم نرسد وَكَمْ
مِنْ مَلَكٍ و بسیاری از فرشتگان فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها که کافران امید دارند
بشفاعت ایشان لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَيْئًا چیزی را
إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لِمَنْ يَشَاءُ
برای هر که خواهد از ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند
از مردمان که کسان او را شفاعت کنند وَيَرْضَى و بپسندد خدای آنکس را برای
شفیع شدن یا مشفع گشتن إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند

بالآخرة بسراي آخرت ليسمون الملائكة هر آينه نام نهند فرشتگان را تسمية الانثى
نام نهادن يعني ميگويند بنات الله وما لهم و نيست ايشان را به بآنچه ايشان را
نات ميگويند من علم هيچ دانشي ان يتبعون در پي نميروند بدين گفتار الا الظن مگر
گمان را وان الظن و بدرستي كه گمان لا يغني سود نميدارد من الحق از سخن حق
شيئا چيزي را يعني حق را جز بعلم ادراك نتوان كرد و ظن را در معرفت حقايق اعتباري
نباشد فاعرض پس روي بگردان من تولى از انكس كه روي ميگردانيد
عن ذكرنا از ذكر ما كه قرآنست ولم يرد و نميخواهد بعمل خود الا الحيوة الدنيا مگر
زندگاني دنيي را ذلك اين دوستي دنيي و اختيار كردن آن مبلغهم غايت رسيدن
ايشانست من العلم از دانش و از ان بتجاوز نتوانند نمود بلكه همت ايشان بر جمع
و ادخار آن موقوف و مصروفست و بعضي علما حكم اعراض را بآيت قتال منسوخ
دانند ان ربك بدرستي كه آفريدگار تو هو اعلم او داناترست بمن ضل بكسي كه گمراه
شد عن سبيله از راه او كه دين اسلام است وهو اعلم و او داناترست بمن اهتدى بكسي
كه راه يافته است بحق و هر يك را جزاء او خواهد داد ولله و مر خدايراست
ما في السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات علويه وما في الارض و آنچه در زمينهاست
از مخلوقات سفليه و او مالك همه است و قادر بر جزاء ايشان پس قيامت خواهد
آورد ليجزي تا جزا دهد الذين اساؤا آنانرا كه بد كردند يعني كافر شدند بما
عملوا بعقوبت آنچه كردند يعني بآتش دوزخ ويجزي الذين احسنوا و پاداش دهد
آنانرا كه نيكويي كردند و بتوحيد قايل شد بالحسنى به پاداش نيكو كه بهشتست الذين
محسنان آنانند كه ايشان يجتنبون پرهيز كنند و يكسو شوند كبائر الاثم از
كبيرهاء گناه يعني گناهان كبيره را كه در ان باب وعيدي وارد شده يا بر ان حدي
مقرر شده والفواحش و فاحشهاء بزرگ را يعني زنا بخصوصه كه افحش كبايرست
و اكبر فواحش است الا اللمم ليكن اگر كسي بكند آنچه اندك و خورد باشد
از گناه يا بر خاطر او گذرد و از قوت بفعل نيايد او معفو است ان ربك بتحقيق
آفريدگار تو واسع المغفرة بسيار آمرزش است چنانچه مغفرت او في الرسد
همه گناهان را ٭ گر بار گناه ما گرانست ٭ بحر كرم تو بيكرانست ٭ ما را گنه از

زحد برونست ٭ عفو تو ز جرم ما فزونست هو اعلم بكم خداي داناترست باحوال
شما از شما اذ انشاكم چون بيافريد شما را يعني ابتداء آفرينش شما كرد من الارض
از زمين يعني از خاك و پدر شما را آفريد دانست احوال و اقوال و افعال شما را واذ انتم
و آن وقت نيز كه شما اجنة خردان بوديد في بطون امهاتكم در شكمهاء مادران خود
عالم بود بكيفيت امور شما فلا تزكوا پس ستايش مكنيد انفسكم نفسهاء خود را بي
گناهي و بسياري خير و خوبي اوصاف در اين باب آورده كه هر گاه كودكي از يهود
بمردي گفتندي او صديقست حضرت صلى الله عليه وسلم شنوده فرموده كه
يهود دروغ ميگويند هيچ مولودي نيست در شكم مادر الا كه شقي است يا سعيد و اين
آيت نازل شد كه داناترست باحوال شما در مبداء خلقت و وقتي كه كودك خرد بوديد در شكم
مادر پس خود را استاييد و قولي آنست كه بعضي مردم ميگفتند كه نماز و روزه او حج ما
آيت آمد كه ستايش مكنيد خود را هو اعلم او داناترست بمن اتقى بكسي كه تقوي ورزد
و در عمل مخلص بود آورده اند كه وليد مغيره در پي حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم
ميرفت و استماع كلام وي مينمود مشركان و برا سرزنش كردند كه دين پدران ميگذاري
و ايشانرا بضلالت نسبت ميدهي جواب داد كه چكنم از عذاب خداي ميترسم يكي از كفار
گفت اين مقدار از مال بمن ده من اگر عذابي متوجه تو شود بر دارم وليد شرط
كرد و بعضي از ان مال بداد و باقي بخل كرد و آيت آمد كه افرأيت الذي آيا ديدي آنكسي را كه
از دين حق تولى روي بگردانيد واعطى قليلا و بداد اندكي از مال خود براي رشوت
تحمل عذاب از و واكدى و باز داشت باقي را پس جهل و بخل با يكديگر جمع كرد اعنده
آيا نزديك اوست علم الغيب دانش چيزهاء پوشيده فهو يرى پس او مي بيند يعني
ميداند كه صاحب او عذاب او بر خواهد داشت ام لم ينبأ يا خبر كرده نشده است
بما في صحف موسى بآنچه در صحيفهاء موسي است يعني توريت وابراهيم الذي وفى و در صحف
ابراهيم آنكسي كه وفا كرد در تسليم نفس و روح و مال و ولد بخداي يا وفا كرد بفطرت اسلام
كه ده چيزست معني آيت آنست كه آيا وليد خبر ندارد بآنچه در صحف ابراهيم و موسي است
و آن كدام است الا تزر آنكه بر ندارد وازرة نفسي بردارنده وزر اخرى بار گناه ديگري
پس او چگونه بار خود بديگري حواله ميكند وان ليس و ديگر آنكه نيست للانسان مر آدمي

را إِلَّا مَا سَعَىٰ مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمیگیرند ثواب دیگری
نیز حساب نمیکرد اند و در تبیان گفته که این منسوخ است چه در سوره طور مذکور
شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکند وَأَنَّ سَعْيَهُ و آنکه سعی خود را یعنی عملی
که در آن سعی نموده باشد سَوْفَ يُرَىٰ زود باشد که به بینند در میزان عدل در روز
قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش دهند مرو را الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ پاداش تمام ان خیراً فخیر
وان شراً فشر وَأَنَّ و آنکه إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع
ایشان وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ أَضْحَكَ وی بخندانید وَأَبْكَىٰ و او میگریانید یعنی شاد و غمگین
میگرداند یا میخندانند اهل بهشت را در بهشت و میگریانند دوزخیان را در دوزخ یا زمین
را به نبات خندان و ابر را بباران گریان میسازد و نزد بعضی خنده و گریه بوعد
و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بر حق و اعراض از وی وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ
أَمَاتَ او میمیراند وَأَحْيَا و زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و امانت اوست و بس
یا میمیراند بوقت اجل در دنیا و زنده میسازد در قبر یا اوست سازنده اسباب
موت و حیات و گفته اند مرده میسازد کافر را بنکرت و زنده میکند مؤمن را بمعرفت
و بقول جمعی امانت و احیا بجهل و علم است یا بر بخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان
هیبت و انس یا باستار و تجلی امام قشیری رح فرمود که بمیراند نفوس زاهدان را بآثار
مجاهدت و زنده کرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهده یا هر کرا بمرتبه فنا
فی الله رساند جرعه از ساغر بقا بالله چشاند ~ هر کرا از بود او فانی کنی
پس کوهرهاء روحانی کنی ۰ کشتگان شربت حیوان دهند ۰ بعد کشتن جان جاوید دهند
وَأَنَّهُ و آنکه دیگر در صحف ابراهیم و موسی است عم آنکه خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان
دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَىٰ وقتی که ریخته شود در رحم
و آدم و حوا و عیسی عم از این مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ و آنکه بر خدای است النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ
آفریدن دیگر که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ و آنکه اوست آنکه توانگر کند بمال النقد
وَأَقْنَىٰ و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان
وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست آفریدگار شعری شعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا
گویند و آن شعری شامیه است و دیگر عبور و او یمانیه است و مراد این شعری است

و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بود او را می پرستید
و با قریش در عبادت اوثان مخالفت میکرد و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند
بجهت خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد
نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و عم و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند
در وقت هلاکت عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را
عاد اخری گویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قوم ثمود را فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت از ایشان
کسی را وَ هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی
که بودند هُمْ ایشان أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَىٰ و از حد برنده تر در شرک و عدوان
چه نوح را عم بسیاری برنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند
وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را أَهْوَىٰ بیفکند بعد از آنکه جبرئیل عم بر داشته
بود یعنی زیر و زبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهر را مَا غَشَّىٰ آنچه بپوشانید
یعنی سنگهاء نشان دار که بر ایشان بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار
خود تَتَمَارَىٰ شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نعمتی
که در معدودات هست از آن نعم گفت بجهت آنکه در پند ستم اهل اعتبار را و انتقام
انبیا از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم و سبب تقویت دل مومنانست هَٰذَا این پیغمبر یعنی محمد صلعم نَذِيرٌ پیغمبریست
بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغمبران نخستین بهمان میفرماید که ایشان میفرمودند
أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب و دنو لَيْسَ
لَهَا نیست مرورا یعنی وقت رسیدن او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ نیک ظاهر
کننده أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ آیا از این سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ
و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگریند از خوف وعید که در وست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ
و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی کنندگان که در وقت قراءت قرآن سرود
میگفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را
وَاعْبُدُوا و او را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد در وی
سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از خواندن این

آیت سجده کرد و مؤمن و مشرک جن و انس همه سجده کردند این سجده دوازدهم است
از سجدات قرآن و در فتوحات این را سجدهٔ عبادت گفته که امر الهی بدلت و مسکنت
مقترن است بوی و جن سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل سر این سجده برسند

سورة القمر

بسم الله الرحمن الرحیم کفار قریش از سید عالم صلی
الله علیه و سلم معجزه طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد چنانچه کوه
حرا در میان هر دو فلقه قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکورست و شق قمر در مکه
واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد که اقتربت الساعة نزدیک آمد قیامت وانشق القمر
و شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمرست و بدین وجه در کتب سابقه
مذکور بوده و امام زاهد رض آورده که شبی ابوجهل و جهودی بحضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم رسیدند و ابوجهل گفت ای محمد آیتی بمن نمای و الا سرت بشمشیر بر میدارم
آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بجهود نگریست که چه چیز خواهد که وقوع آن
متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین
متحقق میشود و ساحر را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف
آنحضرت انگشت سبابه بر آورد و اشارت فرمود ماه را که بشکافد فی الحال بدو نیم شد
یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی بجانب دیگری رفت باز گفت بگوی تا ملتیم شود اشارت کرد
هر دو نیمه بهم پیوستند

شق گشت ماه چهارده بلوح سپهر چرخ ∘ چون خامهٔ دبیر ز تیغ بنان او
ای برده ز آفتاب بوجه حسن سبق ∘ قرص قمر بمعجز چون تو گشته شق

یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت او چشم
ما را بسحر بسته است و قمر را منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند
سوال کنیم تا ایشان دیده اند یا نه چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که در
فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم با وجود این منکر بود و گفت جادوی او بغایت قوی است
چنانچه حق سبحانه فرمود وان یروا و اگر ببینند کافران آیة نشانه از آثار قدرت
ما در اظهار معجزهٔ پیغمبر که دلیل صدق مدعاء او باشد یعرضوا اعراض کنند از ایمان بدان
یا روی بگردانند از تامل در آن ویقولوا و گویند سحر مستمر این جادوییست دایم و رونده
از زمین تا آسمان وکذبوا و تکذیب کنند پیغمبر را واتبعوا و پیروی نمایند

اهواءهم آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد
وکل امر و هر کاری که مقدر شده مستقر واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت
مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید ولقد جاءهم و بدرستی که آمد باهل مکه
در قرآن من الانباء از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی ما فیه مزدجر آنچه در آن
باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حکمة بالغة و آن حکمتیست تمام رسیده
بسر حد کمال فما تغن النذر پس دفع نکنند ایشان را و سود نرسانند بیم کنندگان یعنی پیغمبر و مواعظ
قرآنی اگر آیند بدیشان یکی پس از دیگری فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر
بقتال و منتظر باش جزاء ایشان را یوم یدع الداع در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل ع م
ایشان را الی شیء نکر بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامتست خشعا ابصارهم فرو افتاده
چشمهای ایشان از هول یخرجون بیرون آیند من الاجداث از قبرها کانهم گوییا ایشان
جراد منتشر ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری و در آنکه بهم بر می آیند و از هر طرف حیران
و سرگردان میروند مهطعین شتاب کنندگان الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف
که آواز وی می آید می شتابند یقول الکافرون میگویند ناگرویدگان هذا یوم عسر این روزی
دشوارست بر ما کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح گروه نوح بعث و قیامت
را فکذبوا عبدنا پس دروغ داشتند بندهٔ ما نوح را وقالوا مجنون و گفتند دیوانه است
وازدجر و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هرگاه ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی
و تهدید نمودندی و سنگ بوی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فدعا پس
بخواند نوح ربه آفریدگار خود را انی مغلوب فانتصر پس تو انتقام کش از ایشان برای من
از ایشان ففتحنا پس بگشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان از طرف
مجره بماء منهمر با آب ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بدوام و در بین
مدت منقطع نگشت وفجرنا الارض و بگشادیم در زمین عیونا چشمها تا از وی نیز آبها
بر آمد فالتقی الماء پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر بر کاری که قضا
شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وحملناه و برداشتیم نوح را علیه السلام با هر که بدو ایمان
داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی
تختها پهنادار ودسر و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را بدان بند کنند

بالکسر مغلوب شدن در حجت ایشان
وهو مغلوب منقطع الحجة از ایشان
منتخب

تجری می رفت آن کشتی بأعیننا بنگاهداشت ما جزاء برای پاداش لمن کان کفر برای کسی که نگرویده
بودند بدو یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح عم ولقد ترکناها وبدرستی که ما
بگذاشتیم این قصه را آیة نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین تا قرن آخر زمان
علامتی وعبرتی ودر قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فهل من مدکر پس هیچ پند
گیرنده هست که از آن عبرت گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبت من در دنیا
که همه را بطوفان مبتلا کردم ونذر وبیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح عم ولقد یسرنا القرآن وهر آینه
که ما آسان گردانیدیم قرآن را للذکر برای یاد کردن احوال امم گذشته فهل من مدکر پس
هیچ موعظه شنونده هست که بدان پند گیرد کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد هود را عم
فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر ونذر وترسانیدن
من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم علیهم بر ایشان
ریحا صرصرا بادی سرد سخت با آواز هولناک فی یوم نحس در روز شوم مستمر استحکام یافته
شامت او وآن روز چهارشنبه آخر بود از ماه تنزع الناس بیفکند آن باد مردمان را
کأنهم گوییا ایشان اعجاز نخل تنهاء درخت خرما اند منقعر برکنده شده از بیخ و بر زمین
فتاده این خود عذاب دنیا بود فکیف کان عذابی پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را
در آخرت ونذر ووعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام ولقد یسرنا القرآن وبدرستی که ما آسان
ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم للذکر برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا هیچ
پند گیرنده هست کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را عم بالنذر به بیم کردن
وپند دادن پیغمبر ایشان فقالوا پس گفتند أبشرا منا آیا آدمی را از جنس
ما واحدا یگانه که هیچ تبع وحشم ندارد نتبعه پیروی کنیم او را واو را هیچ فضیلتی نیست
بر ما انا اذا بدرستی که ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال در گمراهی وسعر
ودر جنون ءألقی آیا القا کرده اند الذکر علیه بر وی وحی را من بیننا از میان ما
یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند بل هو نه چنین است بلکه او
کذاب دروغ گوییست اشر خود پسند وستیزنده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه
فرمود که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا
روز قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغ گوی با ستیز چون ثمود تکذیب

کردند صالح را عم ومعجز طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آید انا مرسلوا الناقة بدرستی که
ما بیرون آرنده ناقه بودیم فتنة لهم برای امتحان مر ایشان را تا ظاهر شود که سبب عذاب
ایشان چه بود وصالح را گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان باش وببین که با ناقه چه
میکنند واصطبر وشکیبایی ورز بر آزار قوم ونبئهم وآگاه گردان ایشان را ان الماء
بآنکه آب چاه قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان وناقه روزی از آن ایشان
وانعام ایشان وروزی خاص از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آب محتضر حاضر کرده
شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود وبهره بردارد فنادوا
پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار ابن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی
پس بگرفت او شمشیر خود را وبر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را
محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه وصدوف وسبب آن بعضی مذکور شد صدوف
ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد وعنیزه یکی از دختران
خود را نامزد قدار بن سالف کرد وهر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند وچون ناقه
را بر هر دو وخت قدار بن آن کمین گاه بیرون آمد وبشمشیر ناقه را پی کرد وچون از پای
در آمد او را قطعه قطعه کردند ومیان قوم منقسم ساختند وبچه او بکوه صنوبر
آمد وصیحه بانگ کرد واز آنجا بآسمان رفت وگویند او نیز کشته شد وبعد از سه
روز عذاب بثمود نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم
ثمود را ونذر وبیم کردن من برسالت صالح عم انا ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم
علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریاد یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل عم فکانوا پس گشتند
از هول آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاه خشک در هم شکسته که سازنده حظیره گوسفندان
آن را بر هم نهاده باشد ودر ریزه ریزه شده ولقد یسرنا القرآن وبدرستی که ما آسان
ساختیم قرآن را للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ
کننده هست مر آن را کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط عم مر لوط را بالنذر به بیم
کردن وپند دادن وی مر ایشان را انا ارسلنا علیهم بدرستی که فرستادیم بر ایشان
حاصبا بادی یا ابری سنگ بارنده وهمه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط ودختران
او را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر سحری که عذاب واقع میشد

نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بانعامی از نزدیک ما كَذَلِكَ همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نَجْزِي
پاداش میدهیم بنعمت و رحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت را که ارسال رسل و انزال کتب است
و بدان ایمان آرد وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را بَطْشَتَنَا از گرفتن
ما بعذاب و هلاک فَتَمَارَوْا پس شک آوردند بِالنُّذُرِ بآن بیم کردن و ستیزه اغاز نهادن
وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ و بدرستی که طلبیدند لوط را عَنْ ضَيْفِهِ از مهمانان وی که ملایکه بودند یعنی
گفتند ایشان را بما تسلیم کن و لوط علی نبینا و عم از ان ابا میکرد و ایشان را پند میداد و
ایشان در خانه شکسته در آمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم أَعْيُنَهُمْ چشمهای ایشان را
یا روی ایشان هموار کردیم و در خبر است که جبریل عم پر خود بر چشمهای ایشان مالید
همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را بر زبان ملایکه که فَذُوقُوا پس بچشید عَذَابِي عقوبت را
وَنُذُرِ و آنچه بیم میکرد لوط مر شما را بآن وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط
بُكْرَةً در اول روز یعنی وقت صبح آمد بدیشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته یعنی
دایم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک کرده و گفتیم بدیشان که فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید
عقوبت مرا وَنُذُرِ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکردند شما را وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر اینه سهل و آسان گردانیدیم قران مر جمیع عربی زبانان را لِلذِّكْرِ برای فهم
کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند شنونده هست که بدان
عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستی که آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ بفرعون و قوم او بیم کنندگان
یعنی موسی و هارون علی نبینا و عم یا آیتها که موسی عم قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه
آیت بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند فَأَخَذْنَاهُمْ
پس گرفتیم ایشان را بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن مُقْتَدِرٍ
توانا بر هلاک مشرکان أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای گروه عرب خَيْرٌ قوی تر و سخت ترند
مِنْ أُولَئِكُمْ از این گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی ایشان از ایشان بقوت و عدد و حشمت
و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و ایشان را عذاب فرا رسید ایشان را نیز فرا رسد
أَمْ لَكُمْ یا آنکه شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براتی در کتابهای سماوی یعنی
براتی نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ یا میگویند
کفار عرب که ما جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده

بلا از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ
و پشت گردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه
قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیتی است از دلایل
نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم رض میفرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت
رسول صلی الله علیه فرمود که این را نمیدانم که چیست تا گاه در روز بدر دیدم که آن حضرت
زره میپوشید و میگوید سيهزم الجمع دانستم که معنی آیت چه بوده و بهمین قتل و اسر و هزیمت
ایشان بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب کلی ایشان
است وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت أَدْهَى سخت تر و با هول تر وَأَمَرُّ و تلخ تر و ناخوشتر
از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از راه حق
در دنیا وَسُعُرٍ و در عنا و مشقت با آتش سوزان در حرب يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که کشیده
شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی
ایشان میکشند و بدوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما
چیزها را آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقدر مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه
آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته
لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدل دور است قضی الله امرا و جف القلم
سر خط لوح ازلی دار و خوش • کنه هر چه قلم رفت قلم در نکشند وَمَا أَمْرُنَا و نیست
بودن ما مر چیزی را که تکوین آن خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است
یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعل كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت
و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی
که ما هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته
چنانچه درین سوره شنیدند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هست هیچ پند گیرنده که از
حال ایشان عبرت بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته
فِي الزُّبُرِ مکتوب است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت باعتبار
آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان
که بدست حفظه است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و خوردی و بزرگی از اقوال و افعال

که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است و بران پاداش خواهند
یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها
اند روز قیامت وَنَهَرٍ و در جویهاء و چشمها یعنی بوستانهاء مشتمل بر انهار و بقولی
بعضی نهر بمعنی روشنی و کشادکیست یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند و در سعت
و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت کذرانند و دیکر متقیان باشند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ
در مکان پسندیده که در وی نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رض منقولست
که حق سبحانه ان مکان را بصدق وصف کرد بس ننشینند در وی مکر اهل صدق
سلمی رح فرموده که ان مکانیست که حق سبحانه راست کرداند دران وعدهٔ که با اولیا
کرده و دوستان دران مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزدیک پادشاهی مُقْتَدِرٍ توانا بر همه
چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است
که در مرتبهٔ عندیة متحقق شود در کشف الاسرار آورده که حکم عند هم تقریب و
تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا در ان سرا بدان اختصاص خواهند داشت
و حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه امروز درین سرا مخصوص بدان
بوده که ابیت عند ربی و چون رتبه که فرد خواص بدان نازد امروز نیز پایه ادنی
وی بوده بس از رتبه اعلای فردای او که نشان تواند داد

ای محرم سر لا یزالی • مرآت جمال ذی الجلالی •	مهمان ابیت عند ربی •
صاحب دل لا ینام قلبی • از قربت حضرت الهی •	هستی بمثابهٔ که خواهی •
قرنی که عبارتش نکنجد • در حوصلهٔ خرد نکنجد •	کم کشته بود عبارت انجا
بلکه نرسد اشارت انجا •	

سُورَةُ الرَّحْمٰنِ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کافرانرا از اسم رحمن خبر داد کفتند ما رحمن
را نمی شناسیم این سوره نازل شد و کفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان
و فلان محمد را صلعم می آموزند قرآن این سوره آمد که الرَّحْمٰنُ خداوند بسیار بخشش که رحمت
او همه جیز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخته است قرانرا مر حبیب خود را
ز جبرییل و سایر یعنی آسان کردانیده مر ورا آموختن و دیکرانرا آموزانیدن خَلَقَ
الْإِنْسَانَ بیافرید خدای جنس آدمیانرا عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت ایشانرا روش

کردن امافی الضمیر بنطق و کتابه یا خلق کرد آدم را علم و علم آسمایرا و آموخت یا وجود
آورد محمد را صلی الله علیه و سلم و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد
چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والاخرین ازین معنی خبر میدهد الشَّمْسُ آفتاب
وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحساب معلوم یعنی بر وجهی که حق تعالی مقرر فرموده
سیر ایشانرا در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَالنَّجْمُ
و کیاهی که بروید و آنرا ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی
از نوع وَالشَّجَرُ و کیاهی که مر آنرا ساق باشد و بران قایم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ
فرمان می برند خدایرا بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف
یا سجده ایشان بسایهٔ ایشانست و کفته اند مراد بر سجود ایشان و قوفیست بجناب
بی تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و بر داشت
رحمن آسمانرا بالای زمین بپانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیافرید یا منزل کردانید
ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نکذرید
فِي الْمِيزَانِ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز مکنید و بر راستی معامله نمائید
وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل زبان ترازو را راست
دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم مکنید میزانرا یعنی کم مپیمائید این همه تاکید امر ترازو
جهة آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند

هر جو و هر حبه که بازوی تست • هست یکایک همه برجای خویش •	روز جزا جمله بیاورند بیش
کم کند انکیل و ترازوی تو • کم دهی و بیش ستانی تو •	تا تو نمایند نمانیت رو

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را
بکسترد یا بنهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ برای آدمیان تا بر و قرار کیرند فِيهَا در زمین
فَاكِهَةٌ انواع میوه است وَالنَّخْلُ و خرمابنان ذَاتُ الْأَكْمَامِ خداوندان غلاف یعنی
اوعیهٔ خوشه خرما مادام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما ان فواکه
بذکر جهة تفضیل اوست و مشابهة که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین
شده وَالْحَبُّ و در زمین دانها است ذُو الْعَصْفِ خداوند برک خشک مراد از دانه
آنچیزیست که از ان قوت میسازند چون کندم و جو و جز ان و عصف کاهیست
که دانه از و جدا میشود وَالرَّيْحَانُ و در زمین ریحانست یعنی سبزه کم بوی

میکند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ایم بعضی خوردنی و برخی بوی کردنی
فبأی آلاء ربکما پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهاء آفریدگار خود که مذکور ست
تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمایند که از و نیست سی و یکجا درین سوره این کلمات
تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ
ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع
غفلتست و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رح از جابر رض نقل کرده که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از ان فرمود که مرا چیست که شما را
خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر از شما در رد جواب و من هیچ بار نخواندم فبأی
آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی
ما هیچ چیز از نعمتهاء تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا و ستایش خلق
الانسان بیافرید آدم را که پدر انس است من صلصال از گل خشک کالفخار مانند سفال پخته
که دست بروی زنی آواز کند و خلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است من مارج از زبانه
صافی بی دود من نار از آتش و گویند مارج از آتش آنست که زبانه سرخ و زرد و سبز
بیکدیگر آمیخته گردد و بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات
مذکور ست که مارج آتش است ممتزج بهوا که آنرا هواء مشتعل گویند پس جان مخلوق است
از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم
ممتزج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آنرا مارج خوانند
و جنان بجهة تناسل در بشر بالقاء ابست در رحم تناسل در بالقاء هواست در رحم اینثی
و میان آفرینش جان و آدم مدة شصت هزار سال بوده فبأی آلاء ربکما پس بکدام
نعمت از نعمتهاء پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفریده و دولت حیات
ارزانی فرمود تکذبان انکار میکنید رب المشرقین آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق
تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی و رب المغربین و آفریدگار دو مغرب
صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فوایدست از اختلاف
فصول و حدوث نتایجی که بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت
است و غروبش سبب آسایش و راحت فبأی آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتها پروردگار

شما تکذبان جحود میورزید و منکران میشوید مرج البحرین را هادار دو دریا یکی خوش
و شیرین و یکی شور و تلخ تا مر او یلتقیان بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط
بیکدیگر ملاقی میشوند بینهما میان هر دو دریا برزخ مانعی و حاجزی و پرده ایست
از قدرت خدای یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لا یبغیان افزونی نمیجویند
بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده
تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشانست غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند
نفع بر طرف رود و منافع بسیار بسبب دو بحر متفرعست فبأی آلاء ربکما پس بکدام از
نعم آفریدگار شما که مشتمل است بر مصالح کلیه تکذبان انکار میکنید یخرج بیرون
می آید منهما اللؤلؤ از ین دو دریا یا از بحر ملح مروارید کلان و المرجان و مروارید
ریزه و این جوهرهاست که بدان آرایش کنند و از خرید و فروخت آن فواید بسیار و این
نعم ظاهرست فبأی آلاء ربکما پس شما بکدام از نعمتهاء پروردگار خود تکذبان
تکذیب مینمائید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سالی متلاقی میشوند
و برزخ این است که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود
و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین نتخته بدهان صدفه میآید و از ان لالی
منعقد میگردد امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط
یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لولو احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه
صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا عامه مسلمانانرا و ازان گوهر
زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنان را و ازان جواهر فقر
و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را و ازان گوهر فنا روی نماید
تا صاحبش در منزل بقا بیاساید
زنعیم بحر فنا گوهر بقا یابی
وگر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی و له الجوار المنشآت و مر خدایراست راندن کشتیهاء
نو درون و حفص بفتح شین خواند یعنی نو برفتن آورده فی البحر در دریا کالاعلام
مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهة
انتفاع شد که انسان از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات
و این نعمتهاء عظیم است فبأی آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهاء آفریدگار

خویش تکذبان منکر میشوید کل من علیها هر کس که بر زمین است از ذوی الروح
فان هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند ویبقی و باقی ماند وجه ربک ذات پروردگار
تو ذو الجلال والاکرام خداوند بندگی و عظمت و خداوند گرامی ساختن بفضل
عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار
که شما را خبر داد از فناء شما تا آماده شوید و کار بسازید یعنی از آن آگاه کرد از بقاء
خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمایند تکذبان تکذیب میکنید
یسأله میخواهند او را یعنی میطلبند ازوی من فی السموات والارض هر که در آسمانها
و زمینهاست حاجتهاء خود را چه همه بدو محتاج اند در ذات و صفات خود
کل یوم هر وقت هو فی شأن او در ساختن و پرداختن کاریست داعی را دعاء
اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادان
گرداند و بیمار را صحت سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیامرزد
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردگار خود از قبول توبه و اجابت
دعا و آمرزش گناه تکذبان انکار میکنید ابن عیینه رح فرموده که سراسر
روزگار نزدیک خدای دو روزست یکروز مدة دنیو شان او درین روز امرست
و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و احیا و اعزاز و اذلال و دیگر روز مدة آخرت و شان او
آن روز حسابست و عتاب و جزا و سوال و معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم
یعنی آنست در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حقست در هر آنی بحسب متجلی له و مناسب استعداد
و تجلیات را نهایت نیست ؎ کل یوم هو فی شان چه نشانست و چه شان · یعنی اوصاف
کمال تو ندارد پایان · جلوهٔ حسن ترا غایت و پایانی نیست · هر زمان جلوهٔ دیگر شود از پرده عیان
سنفرغ لکم زود باشد که بحساب کنیم شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازاتست
نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدیدست و وعید چنانچه کسی مثلا
کسی را میگوید باش تا بر تو پردازم و حال آنکه وی بنده هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامعست
اینجا نیز اندروی وعید میگوید و قصد حساب شما خواهم کرد ایها الثقلان ای
دو گروه بزرگ یعنی انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قیمتی بود آنرا ثقل گوید
انی تارک فیکم الثقلین و گفته ثقل گران بار است و جن و انس بتکلیف گران بارند

یا بیار گناه درمانده فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردگار شما که تهدیدست
بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بی حد امیدوار باشید
تکذبان تکذیب میکنید یا معشر الجن والانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم اگر توانید
ان تنفذوا آنکه بیرون روید من اقطار السموات والارض از کنارهاء آسمان و زمین و بگریزید
از قضاء من یا از نزول مرگ فانفذوا پس بیرون روید و فرار نمائید لا تنفذون
بیرون نمیتوانید شد الا بسلطان مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست
بلکه هر جا روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت
ملایکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ
محشرست اگر توانید که بیرون روید بروید اما نمیتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را
آن نیست و نه آن فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمت از نعمتهاء آفریدگار شما که اخبار کرد
که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز وی یار و مددگار
نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تکذبان جحود مینمائید یرسل فرستاده شود
علیکما بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شواظ زبانه خالص من نار از آتش و نحاس
و دود سیاه یعنی یکنوبت زبانه آتش فرستند و یکرت دود و گویند نحاس روی
گداخته ایست که بر سرهاء ایشان فرو ریزند فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد
را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردگار خود
که بیم کرد شما را بشواظ و بنحاس تا باز ایستید از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمائید
تکذبان تکذیب مینمائید فاذا انشقت السماء پس چون بشکافد آسمان برای نزول ملایکه فکانت
پس گردد وردة سرخ یعنی برنگ گل کالدهان مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر
ساعت بلونی دیگر نماید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد
شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن احوال بوی پناه جوئید تکذبان تکذیب
میکنید فیومئذ پس آن روز لا یسئل پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او انس ولا جان آدمی
و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چه کرده اید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا
کردید یا آنکه کافران بعلامت بشناسند حاجت سوال نباشد یا وقت خروج از قبور
از ایشان نپرسند و آنچه در جای دیگر فرموده که لنسألنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود

که همه را سوال کنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از اهوال
آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات همانست
تکذبان تکذیب می ورزید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران بسیماهم بعلامت
ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان
فیؤخذ پس گرفته شوند بالنواصی موهای پیشانی یکبار والاقدام و بقدمها یکبار
یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و نگون بدوزخ افکنند فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از اهوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی
ثابت و راسخ باشید که سبب نجات همانست تکذبان تکذیب می ورزید ورزند
شناخته شناخته شوند کافران بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی
چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان ایشان پس گرفته شوند بموهای بموی
پیشانی یکبار والاقدام و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ
کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افکندن
کفار تا از کفر پرهیزند تکذبان انکار میکنید بعد از انداختن مشرکان بدوزخ
ملایکه ایشان را گویند هذه جهنم التی این آن دوزخیست که از روی عناد یکذب
تکذیب میکردند بها المجرمون بآن مشرکان و باور نمیداشتند یطوفون طواف میکنند
دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده
یعنی هرگاه از آتش استغاثه کنند ایشان را فریاد رسی کنند و در میان چنین آب
اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان
تا از کفر پرهیز کرده و بایمان متصف شده از آن نجات یابند تکذبان تکذیب مینمایید
ولمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن پیش خدای جنتان دو بهشت
یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند
جنة عدن و جنة نعیم و گویند یکی خایف انس را بود و یکی خایف جن در موضح
آورده که دو باغ دهند ایشان را در باغ بهشت که هر یکی از ایشان صد ساله راه طول

و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و حوران دلکش محمد حکیم قدس سره فرموده
که بهشتی برای خوف الهیست و دیگری برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خاینست و دیگری
برای خدم و متعلقان او فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما که بهشتها
میدهد برای ادای طاعت و ترک معاصیت تکذبان تکذیب میکنید ذواتا افنان دو بوستانند
خداوندان شاخها یعنی دران درختها بسیار باشد هر یکی مشتمل بر افنان فبای آلاء ربکما پس بکدام
نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اثمار و اشجار به بنده عطا میفرماید تکذبان
انکار میکنید فیهما درین دو باغ عینان دو چشمه تجریان میروند هر که بهشتی خواهد
در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب
لذیذ فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت
شما روان میکند تکذبان جحود می ورزید فیهما درین دو جنت من کل فاکهة از هر میوهٔ زوجان
دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا
میفرماید تکذبان منکر میشوید متکئین ترسندگان درین بهشتها تکیه کننده باشند
علی فرش بطائنها بر فرشهای که استر آن من استبرق از دیبا محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطاین
این دیباست ظهائر آن از چه باشد جواب داد که از نور و دیگری گفته است که ظهائر آن داخل
است درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم و جنا الجنتین و میوهٔ درختان این دو بهشت دان
نزدیکست که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند کسی که تکیه داده و میوهٔ آرزو
کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردگار شما که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهان نشانند و میوهای لذیذ
لطیف دهد تکذبان انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت قاصرات
الطرف کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران
لم یطمثهن نسوده باشد ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از ازدواج ایشان در بهشت ولا جان
و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه
برای جن مقرر شده اند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده بود فبای آلاء ربکما پس بکدام از
نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب

میکنید و باور نمیدارند کَأَنَّهُنَّ گویا که هستند آن حوران الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ یاقوت
صاف و مرواریدِ پاکیزه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردگار شما که حوران
بدین صفا و پاکی را برای شما آفریده تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و باور نمیدارید هَلْ
جَزَاءُ الْإِحْسَانِ آیا جزاء نکوئی کردن در عمل باشد إِلَّا الْإِحْسَانُ مگر نکوئی کردن در ثواب
یا جزاء هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند با وامر محمد رسول الله نیست مگر بهشت
و حاصل آیت آنست که جزاء نیکی نیکیست پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات
کنند شکر را بزیادة و تقوی را بفرح و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سؤال
را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بنعمت
و در بحر الحقایق فرموده که نیست جزاء فنا فی الله الا بقاء الله
هر که در راه محبت شد فنا ۰ یافت از بحر لقا در بقا ۰ هر کرا شمشیر شوق سر برید
میوه ذوق از درخت وصل موجید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار
شما که توفیق احسان داد و جزاء آن مقرر فرمود تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار
مینمایند وَمِنْ دُونِهِمَا و بجز این دو بوستان که مذکور شد یا فرود تر از ایشان
جَنَّتَانِ دو بوستان دیگرست گفته اند دو بوستان اول از زرست برای سابقان
و این بوستان برای اصحاب الیمین فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار
خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکنند تُكَذِّبَانِ منکر میشوید مُدْهَامَّتَانِ
دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء
پروردگار خود که چنین بوستانهاء سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است
تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِمَا در این دو بهشت عَيْنَانِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتَانِ
جوشنده بآب یعنی هر چند از وی بردارند دیگر برجوشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهاء آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تُكَذِّبَانِ تکذیب
میکنید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ در این دو بهشت میوه بسیار بود وَنَخْلٌ و خرما بنان وَرُمَّانٌ
و اینجا انار تخصیص خرما و انار از میوها بجهة تفضلست زیرا که خرما فاکهة است
و غذا و انار میوه است و دوا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردگار
شما که چنین میوها به بندگان ارزانی میدارد تُكَذِّبَانِ انکار میکنند

فِيهِنَّ در این چهار جنت خَيْرَاتٌ حِسَانٌ زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق
ایشان بحسن خلق آراسته باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار
خویش که شما را حوران دهد که هر یک از دیگری نیکوتر تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید حُورٌ
مَقْصُورَاتٌ حوران پنهان شده فِي الْخِيَامِ در خیمها که از در مجوف است و گفته اند مراد خیمها
و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردگار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان
میدهد تُكَذِّبَانِ منکر میگردید لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده است مر ایشان را إِنْسٌ هیچ آدمی
قَبْلَهُمْ پیش از شوهرانی که بدیشان نامزد شده اند وَلَا جَانٌّ و نه جنیان نیز دست بدیشان
رسانیده اند بلکه همه بکرند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء خداوند خویش که ازواج
ابکار نامزد اهل ایمان میکند تُكَذِّبَانِ انکار میکنید مُتَّكِئِينَ اصحاب الیمین تکیه
زنندگان باشند عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها یا بالشهاء سبز وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ و بساطها بی
قیمتی در غایت نیکوئی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردگار شما و این کرامتها
که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ بزرگست نام پروردگار تو از
حیثیت اطلاق این اسم بروی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد
بود و از اینست که هیچکس از عظمت ذات نشان نداده و نمیتوانند داد
بر لب بحر چنین وامانده اند ۰ خشک لب هم مبتدی هم منتهی ۰ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
در ترجمه رشف معنی این اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات آنچه اثبات
آن مستلزم کمالست ذات بی مثالش را ثابتست و آنچه سلب آن مقتضی عزت
و کبریاست جناب مقدسش از آن منزه و معراست و اکثر محققان برآنند که جلال
اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفیه پس نام ذُو الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ جامع باشد جمیع صفات الهی را و از اینست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الظوا
بیا ذو الجلال و الاکرام مؤید این قولست سورة الواقعة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست
در واقع شدن و آمدن او كَاذِبَةٌ دروغی یا برای وقوع آن هیچ دروغی
موجود نیست بلکه هر که از و خبر میدهد صادقست و آن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است

قومی را باسفل سافلین از روی عدل رَافِعَةٌ بر دارنده گروهی را باعلی علیین از راه
فضل یا خافضه اعدا و اهل شقاق و نفاقست و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق
یا فرو میدارد آنانرا که در دنیی خود را مرتفع میداشتند و بر می آرد جمعی را که در دنیی
عالم فروتنی کردند اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ یاد کن چون بجنبانیده شود زمین رَجًّا جنبا
نیدن و جنبانیدنی که هر بنا که بروست منهدم گردد وَبُسَّتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها
بَسًّا راندنی یا شکسته و پاره پاره گردد فَكَانَتْ پس باشد هَبَاءً غباری که دیده
میشود با شعاع آفتاب وقتی که اندرونه در افتد مُنْبَثًّا پراکنده و منتشر وَكُنْتُمْ
باشید شما ای مکلفان دران وقت اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید
در سه مرتبه فَاَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس اصحاب دست راست مَا اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ چه اند اصحاب
دست راست تعظیم میکند ایشانرا چنانچه گویی فلان قوم چه کانند و چه بزرگانند
و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب الیمین آنها اند که در وقت اخراج ذریه
از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال دران روز بدست راست ایشان
دهند یا به بهشت روند و آن بیمین عرش است و گفته اند میمنت بمعنی یمن و برکت
است یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند وَاَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ و اصحاب دست چپ مَا اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ
چه اند یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامهاء
عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ شان می برند و دوزخ بر چپ عرش است
و گفته اند مشامه را از تشاؤم گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند وَالسّٰبِقُوْنَ
پیشی گرفتگان بر همه اقوام با پیش روان به بهشت السّٰبِقُوْنَ پیشی گرفتگانند بایمان
چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی علی رضی الله عنهما که بدو قبله
نماز کرده اند با پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا اهل قران یا پیش روان بصف
جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ آن گروه اند نزدیک گردانیده
شدگان برحمت و کرامت فِيْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ
گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیاء گذشته وَقَلِيْلٌ و اندکی مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ از پسینیان
یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان
این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه دیدند و بخدمت

ایشان رسیده بدیشان گرویدند تمام امتان ایشان نه باین امت ما که پیغمبر ما صلی الله
علیه و سلم از همه بیشتر خواهند بود چنانچه فرمود انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة و از خبر
میدهد و در حدیث بریده رضی مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد
ازین امت و چهل از سایر امم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلٰى سُرُرٍ بر تختها
مَّوْضُوْنَةٍ بافته بزر و مشبک بدر و یاقوت و زمرد مُّتَّكِئِيْنَ تکیه زدگان عَلَيْهَا بران تختها مُتَقٰبِلِيْنَ
برابر یکدیگر یعنی روی باروی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند يَطُوْفُ عَلَيْهِمْ میگردند برایشان
برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُّخَلَّدُوْنَ جاوید ماندگان بر هیات کودکی چه خدمتگاری ازان
زیباترست از کبار بخدمت و گویند آراستگان بگوشوارها زینت و این کودکان خدای آفریده باشد
برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت اهل
بهشت نامزد شده اند بر ایشان طواف میکنند بِاَكْوَابٍ بکوزها وَّاَبَارِيْقَ و ابریقها وَكَاْسٍ مِّنْ مَّعِيْنٍ
و جامها از شرابی که روانست در بهشت یا خمری که صافی چون آب زلال لَّا يُصَدَّعُوْنَ درد سر نکنند عَنْهَا
ازان شراب یعنی آن می را خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُوْنَ و نه بی عقل و بیهوش شوند ازان وَفَاكِهَةٍ
و دیگر برایشان میگردانند میوها مِّمَّا يَتَخَيَّرُوْنَ ازانچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ
و بگوشت مرغان که الطف لحوم است مِّمَّا يَشْتَهُوْنَ ازانچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند
جوشیده یا بریان کرده وَحُوْرٌ و بر سابقان در جنت طوف نمایند برای خدمت زنان سفید
روی عِيْنٌ گشاده چشمان در صفا و لطافت كَاَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُوْنِ پوشیده
در صدف که غبار برو ننشسته باشد و دست اغیار برو نرسیده جَزَآءً پاداش میدهیم ایشانرا
پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیی لَا يَسْمَعُوْنَ نشنوند
فِيْهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَّلَا تَاْثِيْمًا و سخنی
که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام اِلَّا قِيْلًا لیکن میشنوند سخنی
که آن گفته است سَلٰمًا سَلٰمًا تکرار این لفظ دلیل است برانکه اهل جنت بیکدیگر پیوسته سلام
گویند وَاَصْحٰبُ الْيَمِيْنِ و اصحاب دست راست مَآ اَصْحٰبُ الْيَمِيْنِ چه اند اصحاب دست راست یعنی
چه بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فِيْ سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَّخْضُوْدٍ بی خار بخلاف
سدره دنیی آورده اند که مسلمانان بوج افکندند و آن وادیست مشتمل بر درختها
سدر گفتند چه بودی اگر مارا مثل این بودی این آیت آمد که اهل بهشت را سدر

باشد یعنی خار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز بود میوه‌های آن بر هم چیده یعنی از اسفل
تا اعلای درخت همه میوه باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایهٔ کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل
نشود مراد از ظل راحتست وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد
بر بوستانهای دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ
زمانی منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیا که در فصلی باشد و نه فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده
شده یعنی از خوردن هیچ نوع باز ندارند چون میوهٔ دنیا که بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ
و گستردنیها مَرْفُوعَةٍ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایه است
از زنان و مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْنَاهُنَّ بیافریدیم
ابتداء بی سبب ولادت زنان دنیا را إِنْشَاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم
ایشانرا خلقی دیگر مراد آنست که پیرزنانرا جوان سازیم پس فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیم
ایشانرا أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج بنزد ایشان آیند ایشانرا
بکر یابند عُرُبًا دوستان را و عاشقان شوهر از خود باشند با غنج و ناز با شیرین سخن
أَتْرَابًا همه زادمان همه سی و سه ساله شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که
صبیه را که بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند
بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر
داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراه فرعون او را بیکی از بهشتیان
دهند و اگر زوج او بهشتی باشد بان بدو ارزانی دارند و اگر زیادت از یک شوهر
داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراه فرعون او را بیکی
از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی باشد باز بدو ارزانی دارند
و اگر زیادت از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بازوج آخرین نامزد
کنند و این زنانرا انشا کنیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و گویا سائلی
می پرسد که کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان
وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت وقلیل من الآخرین
و گروهی اند فرود آمد فاروق رض گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم
و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که وثلة من الآخرین حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم این آیه بدو می خواند و عمر رض فرمود که رضینا عن ربنا
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت از آدم تا من یک ثلة است و از من تا قیامت یک ثلة
و در حدیث آمده که أرجو أن تكونوا نصف اهل الجنة و عن قریب گذشته که اهل
بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از آن امت من خواهند بود و از اینجا
معلوم میشود که هیچکس از امت و متابعت آن حضرت در دوزخ جاوید نخواهد ماند
نماند بزندان دوزخ اسیر • کسی را که باشد چنین دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ
و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیقدار
و در آن روز باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مشام
ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که
چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرما
زدگان در دنیا آب میطلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاذی
گردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ و سایه مِنْ يَحْمُومٍ از
دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه می برند لَا بَارِدٍ
خنک نیست مانند سایه‌های دیگر وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشنده و این عذابها
ایشانرا بچه جهة است إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از این
در دنیا مُتْرَفِينَ ساز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات
وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بوده اند که اصرار مینمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرکست
یعنی بر آن اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر ما نخواهد بود
وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک
وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها
و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا
و پدران پیشینیان نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که إِنَّ
الْأَوَّلِينَ بدرستی که پیشینیان از آباء شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و پسینیان از شما
و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع کرده شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای وقتی
که مقرر شده از روز معلوم که قیامتست باهمه مجموع اند در قبرها و کهها

براي ميقات حشر كه روز معلوم است يا همه محشور شوند مكان حساب يا زمان حساب
در روزي كه معلوم است مر خداي را ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستي كه شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ اي
گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ تكذيب كنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مكه
و امثال ايشانست ميگويد كه شما فردا لَآكِلُونَ هر آينه خورندگانيد مِنْ شَجَرٍ
از درختي مِنْ زَقُّومٍ كه آن زقوم است يعني شما را زنده كنند و از آن درخت بخورانند
فَمَالِئُونَ پس پر كنندگان باشند مِنْهَا الْبُطُونَ كه از ميوه آن درخت شكمها را فَشَارِبُونَ
پس آشامندگان عَلَيْهِ بر بالاي زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند كه عذاب جوع
بر دوزخيان گمارند تا برسانند شكمها را از زقوم پس تشنگي بر ايشان غلبه كند آنگه
حميم بر ايشان عرض كنند بسياري از آن بياشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگانيد
از حميم شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشاميدن شتران تشنگي زده و مدتها آب نيافته يا مثل
زمين ريگستان كه هر چند آب خورد اثر آن بر وي پديد نيايد يعني دوزخيان هر چند كه
حميم آشامند تشنگي ايشان تسكين نيابد هَذَا اين ماكول و مشروب نُزُلُهُمْ
پيشكش ايشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا همچون ماحضري كه براي مهمان آرند
و بعد از اين در دوزخ انواع مآكل و مشارب خواهد بود ايشان را كه شرح شدت
و عقوبت آن در بيان نيايد نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفريديم شما را در ابتدا و شما بدان
اقرار داريد فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نميداريد آفرينش خود را در انتها چه بر همه
اهل خرد ظاهرست كه هر كه بر ابدا توانا است بر اعاده نيز قادر خواهد بود أَفَرَأَيْتُمْ
خبر دهيد مَا تُمْنُونَ از آنچه ميريزيد در رحم زنان أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آيا شما مي آفرينيد
كودكان را از آن أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ يا ما ايم آفرينندگان آن و شما مقرّيد بآنكه خالق منيم چه
شما بر آن وجه و بدان نوع كه فرزند ميطلبيد متولد نميشود بلكه بر وفق مشيت
و طبق ارادت من مي آيد نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرينش شما تقدير كرده ايم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ
ميان شما مرگ را و مقرر ساختيم زمان موت هر كس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نيستيم
ما پيشي گرفته شده يعني كسي بر حكم ما پيشي نتواند گرفت و از موتي كه مقرر شده
نتواند گريخت و اين مرگ تقدير كرديم عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ براي آنكه تبديل كنيم از شما أَمْثَالَكُمْ
كساني را كه مانند شما اند يعني شما را بميرانيم و ديگري را پيدا آريم وَنُنْشِئَكُمْ و بيافرينيم

ديگر بار شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتي و هيأتي كه نميدانيد امروز يعني كافر اندر زشت
ترين صورتي و مومنان بهترين هيأتي وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستي كه دانسته ايد
شما النَّشْأَةَ الْأُولَى آفرينش نخستين را كه نطفه بوديد و علقه شديد تا آخر و بدان
هم اقرار داريد فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ پس چرا ياد نميكنيد توانايي حق را بر نشأه اخري چه
هر كه بر آن قادرست از اين عاجز نتواند بود شعر آنكه ما را ز نخوت تا بود • ميكشد
تا بجلوه گاه وجود • بار ديگر هم از سموم هلاك • روي پوشيم زير پرده خاك
هم تواند بامر كن فيكون • كاردان گوشه لحد بيرون • أَفَرَأَيْتُمْ اخبار نماييد مَا تَحْرُثُونَ
از آنچه كشت ميكنيد و تخم در زمين مي افكنيد أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آيا شما ميرويانيد آن تخم را أَمْ نَحْنُ
الزَّارِعُونَ يا ما رويانندگانيم حرث فعل عبدست و زرع فعل خداي و در خبر آمده كه نگويد
يكي از شما كه زرعت وليكن گويد حرثت چه شق ارض و القاء بذر در وي از بنده است و رويانيدن
از حق سبحانه لَوْ نَشَاءُ اگر خواهيم لَجَعَلْنَاهُ هر آينه گردانيم آن چيز را كه كشته ايد حُطَامًا
گياهي درهم شكسته پيش از رسيدن يا كاهي بي دانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ پس همه روز باشيد
از آن قضيه و بليه كه شگفت مانيد يا بر آفت آن اندوهناك شويد يا از جهد و سعي خود پشيمان
گرديد و ميگوييد إِنَّا لَمُغْرَمُونَ آيا ما تاوان زدگانيم و حفص انا خوانده بطريق خبر يعني بدرستي
كه ما غرامت يافتگانيم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلكه ما بي بهرگانيم از روزي أَفَرَأَيْتُمُ خبر باز دهيد الْمَاءَ
الَّذِي تَشْرَبُونَ از آبي كه مي آشامند براي تسكين عطش و زندگاني شما بوي باز بسته است أَأَنْتُمْ
أَنْزَلْتُمُوهُ آيا شما فرو فرستاده ايد آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر سفيد أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ يا مائيم فرو آرندگان آب شيرين
لطيف لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اگر خواهيم گردانيم آن آب را أُجَاجًا تلخ و شور كه نفع از وي منقطع سازيم
فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شكر نميگوييد خداي را بر نعمت أَفَرَأَيْتُمُ اخبار كنيد النَّارَ الَّتِي تُورُونَ
از آتشي كه بيرون مي آريد أَأَنْتُمْ آيا شما أَنْشَأْتُمْ پيدا كرده ايد شَجَرَتَهَا درخت آتش را كه آن
مرخ و عفارست أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ يا ما آفرينندگانيم اهل بوادي شاخي از شجره مرخ كه مذكر
ميگويند بر شاخي از درخت عفار كه انثي ميخوانند ميسايند چون سبز از ميان دو شاخ تر
كه آب از آن ميچكد آتش بيرون آيد نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما گردانيديم آتش را تَذْكِرَةً يادكردني
كه چون ببينند آتش دوزخ را ياد كنند يا آنرا تبصره ساختيم تا اهل بصيرت دانند كه هر كه
قادرست بر احداث آتش سبز از درخت سبز و تر با وجود ما يتنافى در وي كه بكيفيت ضد

آتش است هر اینه قادر بود بر آنکه سازد نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن وَمَتَاعًا
و ما ساختیم آتش را بهره داری یعنی سبب نفع گرفتن لِلْمُقْوِينَ مر مسافران را و مقیمان را اکتفا
کرد بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار
بزرگ تو او را بپاکی یاد کن فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند یاد میکنم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات
نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست
که غروب دلیل زوالست و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال
نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در عین آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشانست
که مشبه اند بنجوم کما قال صلعم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی
والسماء ذات البروج یا از رمان نجوم که ماه و برج شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت
پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و هنگام بعثت او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم
قرآنست و موقع آن دل مقدس پیغمبر صلعم هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود
هر نجمی را موقعی و بقراءة امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله که موقع خوانده اند موید این قول
است و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده
إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما میخواند لَقُرْآنٌ
كَرِيمٌ هر اینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع چه مشتملست بر اصول علومی که در باب مصالح
معاش و معاد بکار آید یا کرامیست نزد خدای و ملائکه و مومنان یا حافظ و قاری او
معزز و مکرمست و این قرآن نوشته است فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ در کتاب پوشیده و نگاه داشته
شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لَا يَمَسُّهُ نشاید لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه
در وست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه مطهرند از کدورات اوصاف ردیه
کلبی رح گوید مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دانند و مراد
مصحفست یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیت نفی است
و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف نکنند مصحف را مگر پاک شدگان
از احداث ظاهر آیت نفیست و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف
نکنند فقهاء شافعی و مالکی محدث و جنب و حایض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن
و چنانکه گویند محدث را و جنب را رواست حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ بدرستی که این سوگندیست لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید عَظِيمٌ بزرگ

امام اعظم رح نشاید محدث و جنب و حایض و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصل
از وی و در نوادر مذکورست که جنب و حایض را بقول امام ابو یوسف رح جایز نیست کتابت
قرآن وقتی که لوح بر زمین بود نه بکنار و نزد امام محمد رح بهیچ وجه روا نیست بعضی
مس را حمل بر قراءة کرده اند از ابن عمر رض منقولست که دوستر نزد من آنست که قرآن نخواند
کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رح فرموده که مراد این طهارت توحید است یعنی
باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رض نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری
تمکین دهند از قراءت قرآن و محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد
نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنانند یا عمل بقرآن یعنی نگاه داشت احکام قرآن
نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند مدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر
و تاویل آن ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر
بنفی ما سوی الله است حکیم ثنائی رح فرموده که ‌ جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا ‌ و در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود
باسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه کرده از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق
در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد شهود در مشهود
‌ چون تجلی کرد اوصاف قدیم ‌ پس بسوزد وصف حادث را کلیم تَنْزِيلٌ قرآن
فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزدیک آفریدگار عالمیان أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ آیا بدین
سخن که قرآنست أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ شما ای اهل مکه ناگروندگانید یا مداهنه کنندگان یا منکران
وَتَجْعَلُونَ و میسازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ آنکه تکذیب
کنید مر ورا یا میگردانید شکر روزی خود آنرا که نسبت باران با نوا کنید و این تکذیب
سخن خداست فَلَوْلَا پس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد روح بحنجره گلو در وقت
مرگ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ و شما آن هنگام تَنْظُرُونَ می نگرید بمیت وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم
إِلَيْهِ بدان محتضر مِنْكُمْ از شما وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن
قرب بعلم و قدرت و رویتست فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ پس چرا اگر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ
غیر جزا داده شدگان در قیامت تَرْجِعُونَهَا باز نگردانید روح را بجسد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان ملخص آیت آنست که اگر شما را انکار حشر و جزاست میگوید

پس چرا بان نمیکردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده فاما ان کان پس اکر باشد متوفی
من المقربین از نزدیک کردانیدکان شد بدرکاه ربانی یعنی از سابقان بود فروح پس مر ورا ست
راحت یا آسانی یا خلوت از غم یا مغفرت یا فرح وانیها در قبر بود یا در قیامت وریحان
و روزی نیکو و دانی یا بوی خوش یا تحیت ملایکه یا ریحان مشموم وانها در بهشت باشد
وجنة نعیم و دیکر او راست بوستان پر نعمت واما ان کان اما اکر باشد آن وفات کرده من اصحاب الیمین
از اصحاب دست راست فسلام لک پس سلامتست ترا ای کسی که هستی من اصحاب الیمین از اصحاب
یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژده سلامت باد
ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفتها واما ان کان و اما اکر باشد مرده
من المکذبین از تکذیب کنندکان مر خدای و رسول را اصم الضالین کمراهان از طریق حق
فنزل من حمیم پس مر و را پیشکش در قبر از آبی کرم کرده در دوزخ باد و در آتش دوزخ
وتصلیة جحیم و در آوردن دوزخ یا در قیامت در آتش سوزان ان هذا بدرستی که آنچه کفته شد
در شان این سه کروه لهو حق الیقین هر اینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی کمان
فسبح پس تسبیح کوی باسم ربک العظیم بنام پروردکار بزرک خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر
نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز کذار بذکر پروردکار
خود و قول آنست که بکوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اجعلوا فی رکوعکم سورة الحدید
بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله نماز کذارد و بپرستش کرد مر خدای را ما فی
السموات والارض هر که در آسمانهاست از ملایکه و هر که در زمینست از مومنان و اشهر آنست که تسبیح
کفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه
در زمینست از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله
اما زبان بعضی تسبیح کوید و ظلال بعضی تسبیح بود کما قال الله تعالی و ظلالهم
بالغدو والاصال وهو العزیز و خدای تعالی غالبست در هر چه خواهد الحکیم
داناست در هر چه فرماید له ملک السموات والارض مر و راست پادشاهی آسمانها و زمینها که موجد آنست
و متصرف در آن یحیی زنده میکرداند ویمیت و می میراند در دنیا وهو علی
کل شیء و او بر همه چیز از اماتت و احیا قدیر تواناست هو الاول اوست پیش از همه اشیا

بدین آیند انها یعنی قدیم ازلیست که اولیت او را بدایت نیست والآخر و پس از فنای همه
موجود است یعنی باقی ابدیست که آخریت او را نهایت نیست ~ اول اول او اول بی ابتدا
آخر او آخر بی انتها ٭ بود و نبود این چه بلند ست و پست ٭ باشد و این نیز نباشد که هست
والظاهر آشکارا وجود او بکثرت دلایل والباطن و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل
اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از صد و متجاوز است دنیجا و نکرده و بشرحی
تمام و بسیط لا الکلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته و ایجاد و قول الاختصار میرود
صاحب کشف الاسرار فرموده که بزبان رحمت از روی اشارت میکوید ای آدمیزاد خلق عالم
در حق تو چهار طایفه اند اول کروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم
جمعی که در آخر زندکانی دوست کیرند چون اولاد و احفاد سیوم زمره که آشکارا با تو باشند
چون دوستان و یاران و مصاحبان چهارم فرقه که پنهان با تو معاشرت کنند چون زنان و کنیزان
رب العالمین میکوید اعتماد و اعتبار بر این ممکن و کار ساز خود ایشان را مپندار که اول منم چون ترا
از عدم بوجود آوردم آخر منم بازکشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو نیکو کردم
وجه بیان اسم باطن نیز منم سرایر حقایق در دل تو ودیعت نهادم ~
اول و آخر تو یکیست حدوث و قدم ٭ ظاهر و باطن تو یکیست وجود و عدم ٭ در بحر
الحقایق آورده که اولست در عین آخریت و آخرست در عین اولیت و بر همین منوال ظاهرست
در عین باطنیت و باطنست در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدا را
بچه شناختی کفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود منصوری نیست
جمع اضداد الا از حیثیت واحد و اعتبار واحد در آن واحد ~
اولی و هم در اول آخری ٭ باطنی و هم در آن دم ظاهری ٭ تو محیطی بر همه اندر صفات
و ز همه پاکی و مستغنی بذات ٭ وهو بکل شیء و او بهمه چیزها علیم داناست اول و آخر
نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن پیش دانش یکسان هو الذی خلق السموات اوست آنکه بیافرید
آسمان و زمین را بقدرت کامله فی ستة ایام در مدت شش روز تا ملایکه مشاهده
کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثم استوی علی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش
و اجزاء امور متعلقه بدو بر وفق ارادت یعلم میداند ما یلج آنچه در آید فی الارض
در زمین چون تخمی که بکار آید و قطرات باران و کنجها و اموات وما یخرج منها و میداند آنچه

بیرون آید از زمین چون نبات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و بعضی کنوز و تمامی موتی
در آخرت **وَمَا يَنْزِلُ** و میداند آنچه فرود آید **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان چون باران و برف و تگرگ
و ملائکه و احکام **وَمَا يَعْرُجُ** و آنچه بالا رود و در آید **فِيهَا** در آسمان چون اعمال و دعوات
و ملائکه که عملهاء بندگان می نویسند **وَهُوَ مَعَكُمْ** و خدای با شماست بعلم و قدرت عموماً
و بفضل و رحمت خصوصاً **أَيْنَ مَا كُنْتُمْ** هر جا شما باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال
از شما منفک نشود و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن بکشف در یابند سو
این معیت می نگنجد در بیان • نی زمان دارد خبر زو نی مکان **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای
بآنچه میکنید **بَصِيرٌ** بیناست و بر ان جزا خواهد داد **لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** مر اوراست حکم کردن
و فرمان برداری در آسمانها و زمینها نکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابدا دارد و ثانی
باعادت چنانچه میفرماید **وَإِلَى اللَّهِ** و بسوی خدای **تُرْجَعُ الْأُمُورُ** باز گردیده شود عواقب کارها
يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد شب را **فِي النَّهَارِ** در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید **وَيُولِجُ النَّهَارَ**
و در آرد روز را **فِي اللَّيْلِ** در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند باختلاف فصول **وَهُوَ**
عَلِيمٌ و او داناست **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بآنچه در دلها پوشیده است **آمِنُوا** بگروید ای کافران **بِاللَّهِ**
بخدای و او را یگانه دانید **وَرَسُولِهِ** و بفرستادهٔ او که محمدست صلی الله علیه و سلم و تصدیق
وی نمایید **وَأَنْفِقُوا** بدهید **مِمَّا جَعَلَكُمْ** از انها که گردانیده است خدای شما را **مُسْتَخْلَفِينَ**
خلفاء گذشتگان بتصرف **فِيهِ** در ان یعنی از ان مالهاء که در دست دیگران بوده و بعد
از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس انانکه گرویدند بخدا
و رسول **مِنْكُمْ** از شما **وَأَنْفَقُوا** و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات
لَهُمْ مر ایشان راست **أَجْرٌ كَبِيرٌ** مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت و نعیم آنست **وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ**
و چیست شما را که نمیگروید **بِاللَّهِ** بخدای و بوحدانیت او معترف نمیشوید **وَالرَّسُولُ** و حال
انکه پیغمبر فرستادهٔ او **يَدْعُوكُمْ** میخواند شما را بحجت و برهان **لِتُؤْمِنُوا** تا ایمان آرید
بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش **وَقَدْ أَخَذَ** و بدرستی که فرا گرفت خدای **مِيثَاقَكُمْ** پیمان شما را در روز
الست بر اقرار بربوبیت و نفی شرک **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید شما **مُؤْمِنِينَ** باور دارندگان مر ان
میثاق را **هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ** اوست آن خداوندی که فرو فرستد **عَلَى عَبْدِهِ** بر بندهٔ خود که
محمدست صلی الله علیه و سلم **آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** آیتهاء روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا

لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد خدای شما را بقرآن یا پیغمبر بدعوت **مِنَ الظُّلُمَاتِ** از تاریکیهاء
کفر **إِلَى النُّورِ** بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلال بهدایت و از مخالفت بموافقت
و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی **وَإِنَّ اللَّهَ** و بدرستی که خدای
بِكُمْ بشما **لَرَءُوفٌ** مهربانست که قرآن میفرستد **رَحِيمٌ** بخشاینده است که رسول را
بدعوت میفرماید **وَمَا لَكُمْ** و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر
دارید **أَلَّا تُنْفِقُوا** در انکه نفقه نکنید مالهاء خود را **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای **وَلِلَّهِ**
و حال انکه مر خدای راست **مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** میراث آسمان و زمین یعنی هرچه در آسمان
و زمین است بعد از فناء اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر وراست
و لیکن خلق در ان تصرف میکنند و آخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه
باز گردد و درین کلام ترغیبست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست
شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را در ان نگاه دارید و برای خود از ان
ذخیرهٔ آخرت بردارید **لَا يَسْتَوِي** برابر نیست **مِنْكُمْ** از شما ای مومنان **مَنْ أَنْفَقَ**
هر که نفقه کند **مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ** پیش از فتح مکه که اهل اسلام اندک بودند **وَقَاتَلَ** و کارزار
کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح چه در ان
وقت مال بسیار خواهد بود و چندان احتیاج نخواهد افتاد **أُولَئِكَ** آن گروه منفقان
و مقاتلان قبل الفتح **أَعْظَمُ** بزرگترند **دَرَجَةً** از روی درجه و مرتبه **مِنَ الَّذِينَ**
أَنْفَقُوا از انکه نفقه کنند **مِنْ بَعْدُ** پس از فتح **وَقَاتَلُوا** و کارزار نمایند **وَكُلًّا** و همه
را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از ان **وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى** وعده کرده است خدای
بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد **وَاللَّهُ** و خدای **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید
از نفقه و قتال با اخلاص یا بی **خَبِيرٌ** داناست اکثر مفسران برانند که این آیت در شان
ابو بکر صدیق است رض که اول کسی که ایمان آورد و نفقه داد و با کفار مخاصمه نمود
او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند سو صاحب قدم مقام تجرید
سر دفتر جمله اهل توحید • در جمع مقربان سابق حقا که جز او نبود صادق
مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او **يُقْرِضُ اللَّهَ** وام دهد خدای را یعنی نفقه کند از مال
خود بامید عوض چه طلب عوض مانند انکه قرض میدهد **قَرْضًا حَسَنًا** وام

دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود با مید عوض چه طلب عوض بان مانند قرض
میدهد قرضاً حسناً وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس خود و باخلاص فیضاعفه تا زیادت
کند خدای آن قرض او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله و مر ورا
بود اجر کریم مزدی گرامی که بهشتست یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که بینی مردان
گرویده والمؤمنات و زنان مؤمنه را بر صراط و در آن دم یسعی میرود درخشان
نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا با آسانی میکذرند وبایمانهم
و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را بهشت راه نمونی میکند و از ابن مسعود رض
منقولست که نور هر کس بقدر عمل وی بود نور یکی از ضعان باشد تا عدن و از آن دیگری
برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی دادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را
بیند بازی هیچ مؤمن بی نور نباشد و کویند فرشتکان مر ایشان را که بشریکم الیوم مژده
شما امروز جنات دخولست در بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار
از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما خالدین فیها جاویدان دران ذلک
و این بشری بجنت جاویدی الفوز العظیم رستکاری بزرکست چه از همه اهوال
قیامت ایمن شده بذی الجلال میرسد و دیدار ملک متعال می بیند — ع —
هذا رجان مقدس فدای دیدارش • ابو امامه رض فرمود که مؤمنان را بر صراط
نور دهند و کافر و منافق را نی روشنی بکذارند و مومنان هرکاه که روی با پس
میکنند همه صراط روشن میکردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان
نرسد کما قال الله تعالی یوم یقول المنافقون یاد کن آن روز را که کویند مردان
منافق والمنافقات و زنان منافقه للذین آمنوا مر آنرا که کرویده اند یعنی از اهل نور
التماس کنند که شما نظر کنید نقتبس تا بکیریم روشنی من نورکم از نور شما چون بما
نکرید قیل ارجعوا کفته شود یعنی کویند مومنان یا ملایکه مر منافقانرا که باز کردید
وراءکم باز پس خویش یعنی بدنیا روید فالتمسوا نوراً پس جویید روشنی را که در محشر
کسب نور نتوان کرد و از دنیا باخود باید آورد — س — کار اینجا کن که تشویش است
آب از اینجا که در دریا بسی شور و شر است • منافقان فهم آن معنی نکرده
بتصور آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب پس زده شود

انظرونا م

یعنی ملایکه بحکم الهی بزنند بینهم میان منافقان و مؤمنان بسور دیواری بلند چون
باره شهری له باب مر ورا دری باشد که مومنان بدان در آیند باطنه باطن سور
یعنی داخل آنکه مومنان در روی میروند فیه الرحمة در وی رحمت بود زیرا که بجانب بهشتست
وظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقانست
عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان چون باز پس نکرند و نوری نه بینند
بان متوجه مؤمنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده از آن در
نکرند مومنان را مشاهده نمایند که خرامان متوجه ریاض جنان اند ینادونهم نخوانند
ایشان را بزاری و کویند ای مومنان الم نکن آیا نبودیم ما معکم با شما در دنیا بجماعت
شما نماز میکذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قالوا بلی کویند مؤمنان که بلی بظاهر
با ما بودید ولکنکم ولیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب
نفاق و لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت کشتید وتربصتم و تاخیر کردید در توبه
وارتبتم و شک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وغرتکم الامانی و بفریفت
شما را آرزوهای شما یعنی امل های دور و دراز پیش کرفتید حتی جاء امر الله تا وقتیکه بیامد
فرمان خدای بقبض روح شما وغرکم بالله و فریب داد شما را بخدای الغرور شیطانی
فریبنده یا دنیای نا پاینده فالیوم پس امروز لا یؤخذ فرا کرفته نشود منکم از شما ای منافقان
فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا و نکیرند نیز از آنها
تر ست بشما وبئس المصیر بد باز کشتیست آتش آورده اند که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه بجدی
تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد
آثار فتور و قصور در وظایف عبادات ظاهر کشت آیت آمد که الم یأن آیا وقت نیامد
للذین آمنوا مر آنانرا که کرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلهاء ایشان
لذکر الله برای یاد کردن خدای وما نزل و برای آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام
خود قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان اصحاب بسیار شده و این آیت نازل شد یا صحابه
التماس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی کویند نزول آیت در شان منافقانست
میفرماید که وقت نیامد آنهارا که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان تر سکار کرد دو اخلاص
دا شعار خود سازند ولا تکونوا و مباشید ای مومنان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه ایشان را

ما کان بین اسلامهم وبین ان عاتبهم الله بهذه الآیة الا اربع سنین

کتاب داده اند من قبل پیش ازین یعنی جهود و نصاری مباشید که ایشان توریت
و انجیل داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند
و امل دور پیش گرفتند فقست پس سخت شد قلوبهم دلهاء ایشان و دران خشوع نماند
وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود و تارک اند مر احکام
کتاب خود را از فرط قسوت و گفته اند نتیجهٔ سختی دل غفلتست و نشانهٔ نرمی دل توجه
بطاعت شعر دل کز نور معنی نیست روشن • مخوانش دل که آن سنگست و آهن
دلی کز گرد غفلت زنگ دارد • ازان دل سنگ و آهن ننگ دارد اعلموا بدانید
ای منکران بعث ان الله آنرا که خدای یحیی الارض زنده میگرداند زمین را بعد
موتها پس از مردگی و افسردگی آن و همان منوال زنده خواهد ساخت اموات
را قد بیّنا بدرستی که روشن کردیم لکم الآیات برای شما نشانهاء قدرت را
لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید ان المصّدّقین بدرستی
که مردان باور دارنده والمصّدّقات و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول
را راست دانستند و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده
واقرضوا الله و حال آنکه وام داده اند خدای را قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی
از طیب اموال یضاعف زیاده کرده شود لهم برای ایشان مزد ایشان را از
ده تا هفتصد و زیاده ولهم و مر ایشانراست اجر کریم مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار
یعنی بهشت والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بالله و رسله بخدای و فرستادگان او
و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان اولئک آن گروه هم الصدّیقون ایشان
صدیقانند یعنی بسیار راست گویان والشهداء و گواهان اند در قیامت عند ربهم
نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که والشهداء مبتدا دانند
معنی آیت آنست که آنها که شهید شده اند در راه حق نزدیک وی اند در درجات
قرب لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم ونورهم و روشنی که روز
حشر با ایشان بود والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبر کردند
وکذبوا بآیاتنا و تکذیب نمودند آیتهاء مارا که بر محمد صلعم فرو فرستاده ایم اولئک آن
گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة

الدنیا آن که زندگانی این سرای لعب بازیچه ایست ولهو و بیهوده و رنج کشیدن در طلب
متاع او چون تعب کودکان است در بازیچهاء بی حاصل بازیچه ایست طفل فریب این متاع
دهر بی عقل مردمان که بدو مبتلا شده اند وزینة و دیگر آرایشی است در مطاعم خوشگوار
و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان
یکدیگر به نسبت عالی یا جاه تمام وتکاثر فی الاموال و مباهات بر بسیاری مالها والاولاد
و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی آن بازی بر طرف شود و لهو و فرح بغم
و ترح مبدّل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شرارهٔ آتش نابود
شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال کمثل غیث همچو بارانیست که بر زمین
تشنه بارد و تخمها که در وی است نو دمیده و قایم گردد پس از روییدن اعجب الکفار
بشگفت آرد مزارعان را نباته آنچه رسنده باشد از باران ثم یهیج آنکه خشک گردد بیکی از
آفات سماوی و یا ارضی فتراه مصفرا پس ببینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثم
یکون پس گردد بعد از زردی حطاما در هم شکسته و کوفته و ریزه شده وفی الاخرة
و در آن سرای عذاب شدید عذابی سخت است مر دشمنان خدای را که همه وقت عمر خود
در طلب دنیا گذرانیده اند و از حق فراموش کرده اند ومغفرة و آمرزش است من الله از
خدای و رضوان و خشنودی مر دوستان حق را که در جستجوی مولی ترک هر دو سرای
کردند شعر ای طالب دنیا تو بسی مغروری • وی مایل عقبی تو یکی مزدوری
وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری • تو طالب نوری بلکه عین النوری وما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور مگر متاعی که بغیر بیهوده باقی نماند و این متاع غرور
بنسبت کسی است که دنیا را دستاویز حصول نعیم اخروی نسازد و از مستلذّات نفس
و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رو نگار شد
باسباب دنیا در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مرضات ربانی بهره بردارد نسبت
او متاع سرور است نه متاع غرور و نعم المال الصالح للرجل الصالح شعر
مال کز بهر حق بود حلال • نعم مال الصالح گفتش رسول سابقوا پیشی گیرید و بشتابید
الی مغفرة بسوی موجبات آمرزش واقع من ربکم از پروردگار شما و موجب مغفرت
توبه است با استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول با حضور

جماعت و سبب رحمت کننده و وسیلهٔ مغفرت حضرت رسالت منقبت است صلی الله علیه و سلم
پس حق سبحانه میفرماید که شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و بسوی
بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که
با صحایف رفیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین بهشت
لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ برای کسانی که گرویده اند بخدای وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او ذَٰلِكَ آن گرویدن
یعنی توفیق بران فَضْلُ اللَّهِ فضل خدا است و کرم او يُؤْتِيهِ میدهد بعنایت خود مَن يَشَاءُ
هر کرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا
بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان مَا أَصَابَ نرسید و نخواهد رسید مِن مُّصِيبَةٍ
هیچ رسنده از غم و انواع مصایب فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط و گرانی و نقصان مال و زرع
و جز آن وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ و نه در نفسهاء شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن
إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم آن
مصیبت را یا زمین را یا نفسها را إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که ثبت مقدرات بر لوح محفوظ با وجود
بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست در ازل بر حکم فرمودن وی رافت جهت
آنکه در نفوس قرار گیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمیگردد و میگوید که اینها بر شما نوشته ام
لِّكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شد از شما از مال و نصیب
و عافیت و صحت وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ بآنچه دادم شما را از مال و متاع دنیا
اخبار هست یعنی بیخی یعنی از دنیا ملول و از اقبال آن مسرور مشوید که آنرا نه قراریست
و نه این را اعتباری • گر دست دهد کرای شادی نکند • ور فوت شود نیرزد بغمی
و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که هر که بدین آیة کار کند هر اینه فراگیرد زهد را
بهر دو طرف او یعنی زاهد بی تمام باشد و چه زیبا گفته اند • مال ار بتو رو نهد مشو شاد ازان
ور فوت شود مشو بفریاد ازان • پندیست پسندیده بکن یاد ازان • تا دینی و دینت شود آباد ازان
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبر را که بنعمت دنیوی بر دیگری تطاول
کند فَخُورٍ نازنده بدنیا و فخر کننده بر اکفاء و اقران پس صفت ایشان میکند و میفرماید
الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال و فخور آنانند که با وجود دنیاداری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال
خود را در راه خدای صرف ننمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ

بر بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمعی مراد این آیت یهودند که بخل کردند بدانچه
نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و آنرا
بپوشیدند و دیگران نیز بکتمان آن فرمودند وَمَن يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال
یا از ایمان بمحمد صلوات الله و سلامه علیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست
بی نیاز از وی و از انفاق او الْحَمِيدُ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعداء دین
او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود یعنی ملائکه
را به پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن که معجزاتست یا شریعتهای واضحه وَأَنزَلْنَا و فرو
فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که متضمن مصالح دینی و دنیوی باشد و
و منزل کردانیدیم با ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل
یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان
نوح علی نبینا و علیه بوده و گفته اند مراد انزال اسباب اوست و امر بساختن آن وَأَنزَلْنَا
الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را با آدم عم ماوردی فرموده که آدم عم چون از بهشت
بدنیا آمد سه وصله از آهن باوی همراه بود انبر و پتک و سندان در هر عالم آورده
که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن
فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزار سخت است یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از
سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه
برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن است
سودها مر مردمان را چه قوام صناعات و حرف باآهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست
که آهن در وی دخل ندارد و نفع کلی آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند
و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعداء دین
منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات و وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب
منزل کردانید تا حق از باطل متمیز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا به بیند خدای مَن
يَنصُرُهُ آنکسی را که یاری دین او میکند وَرُسُلَهُ و نصرت میدهد فرستادگان
او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار مراد مؤمنست که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ
پوشیده یعنی وقتی که پیغمبر که حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلعم

مردکاری میمودند و رغبت باروهوادار بودند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای
توانا است براهلاک دشمنان عَزِيزٌ غالبست بر همه بحکم و فرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق
ما فرستادیم نُوحًا نوح نجی را به بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم خلیل را بنمرود و یان وَجَعَلْنَا
و ودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتَابَ و وحی کردیم
بر ایشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی از انها که انبیا بدیشان آمدند
مُهْتَدٍ راه یافتگان اند یعنی ایمان آورده بکتاب نبی وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان
فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویده بکتاب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی
در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان بِرُسُلِنَا بفرستادگان
خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را علیهم و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحاق و یعقوب
و یوسف را علیهم السلام وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیاء
بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی پسر مریم عم وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم مر و را
کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و افکندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند مر عیسی
رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر
مشفق و مهربان کردانیدیم وَرَهْبَانِيَّةً و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را و از
پیش خود ابْتَدَعُوهَا نو در آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان
و آنچنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و عم بعد از رفع وی دست از احکام انجیل
باز داشته کافر شدند و جمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند
و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک طعم و مشرب و لباس و نکاح اختیار نمودند
و بر ایشان غرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیه
پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه
سزاوار نگاه داشتن آن بود بلکه بتثلیث قایل گشتند و قران و محمد را صلی الله علیه و سلم
منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت بیچ انحراف نموده حضرت رسالت را صلی
الله علیه و سلم دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام سرافراز شدند و
حق سبحانه در باره ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنانرا که گرویدند
مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم أَجْرَهُمْ مزد ایشان

که ثواب بسیار و کرامت بیشمارست وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ
بیرون آمدکان اند از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا
و بگروید بِرَسُولِهِ بفرستاده او یعنی محمد صلعم يُؤْتِكُمْ تا بدهد شما را كِفْلَيْنِ دو بهره
مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان محمد صلی الله علیه و سلم و یکی برای ایمان
بسایر انبیا وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان
بروید و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد مر شما را گناهان شما وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای
آمرزنده است مؤمنان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان آورده اند که با میدد و بهره
از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند
آیت نازل شد که خدای ایشان را دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد لِئَلَّا يَعْلَمَ
أَهْلُ الْكِتَابِ تا ندانند اهل کتاب که بجیبمن نگرویدند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستی که قادر
نشوند و توانا نیابند عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای یعنی از آن
کرامتها که برای مؤمنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند و بدیشان نرسد
وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب و جزا بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداست
يُؤْتِيهِ عطا کند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
خداوند فضل بزرگست یعنی نعمتی تمام که خواص و عوام را فرا رسیده
فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب • خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف • هستند
بیش و کم ز نوال تو بهره مند • دارند نیک و بد ز عطای تو اعتراف

سورة المجادلة و هي مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود
خوله از ان استمتاع امتناع کرد و اوس او را گفت أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي و این را ظهار میگویند
و در جاهلیه طلاق بوده خوله بجناب نبوت آمده درین باب استفسار نمود و حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی مرا طلاق
نکرد حضرت گفت گمان نمی برم مگر انکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال خود
ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده دیگر باره سخن بر پیغمبر صم باز گردانیده

وبهمان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده کفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد که
قد سمع الله بتحقیق شنود خدای قول التی تجادلک سخن آن زن را که جدال
میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود وتشتکی وناله کرد و شکایت خود برد الی
الله بخدای والله یسمع وخدای میشنود تحاورکما پاسخ دادن و سخن باز کردن
شما هر دو یعنی تو میکفتی که بر و حرام شدی و او کفتی طلاق نداده ان الله سمیع بدرستی
که خدای شنواست اقوال مردان را بصیر بیناست باحوال ایشان الذین یظاهرون آنانکه
ظهار کنند منکم از شما مردان من نسائهم از زنان خود وکویند که تو بر من بود پشت
مادر من ما هن نیستند زنان ایشان امهاتهم مادران ایشان فی الحقیقه ان امهاتهم الا اللائی
ولدنهم مکر آن زنان که بزاده اند ایشان را و ازواج بنوع صحیح و مرضعات بحکم مادران اند
وانهم و بدرستی که مردان لیقولون میکویند منکرا من القول ناشناخته سخنی و نادانسته
وزورا و دروغی چه هرکز زوجه مادر نباشند وان الله لعفو و بدرستی که خدای
عفو کننده است مر کناهان تو به کنند کان را ازین قول غفور آمرزنده مر ایشان را بایجاب
کفارت و ظهار تشبیه زوجه است یا آنچه تعبیر کنند بآن از وجه یا تشبیه جزوی
شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مرد بدان از اعضاء محارم او خواه نسبی و خواه
رضاعی چنانکه کوید تو بر من چون ظهر مادر من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ یا فرج
خواهر یا عمه یا خاله من وعلی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود والذین یظاهرون
و آنانکه مظاهره کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس باز کردند لما قالوا بنقض
آنچه کفته اند یعنی عزم کنند بوطی او بمذهب امام اعظم رح با امساک کنند مر او را بزوجیت
در عقب ظهار و اکر چه لحظه باشد با مکان طلاق و این قول امام شافعی است رح یا وطی کنند
بمذهب امام مالک رح و نزدیک وی عود بوطی باشد و بس و بهر تقدیر کفارت باید داد
و بیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او یا نکاه دارد یا بزوجیت
یا وطی کند فتحریر رقبة پس بر وی است آزاد کردن بنده خواه مؤمنه و خواه ذمیه و خواه
خرد و خواه بزرک بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح کوید رقبه مؤمنه آزاد باید
کرد من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیکر را و تمتع کیرند
از هم و بعضی بر آنند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت

ذلکم این حکم بکفارت که مامور شدید بدان توعظون به پند داده میشوید بآن
تا بازایستید از تلفظ بچنین الفاظ والله بما تعملون وخدای بدانچه میکنید خبیر
داناست و بدو پوشیده نمی ماند فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت
او محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کنند بروزه و این
قول امام شافعی است و امام مالک رح الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم
رح اکر بنده دارد از آدمی باید که هر چند بخدمت آن افطار نکند بی عذری و اکر
افطار کند روزه باز سر کیرد و اکر عذر دارد در آن خلافست و این روزه باید که من
قبل ان یتماسا پیش از آنکه بیکدیکر رسند بمباشرت فمن لم یستطع پس هر که نتواند روزه
داشتن فاطعام ستین مسکینا پس بر وست طعام دادن شصت مسکین هر یکی
را نیم صاع از کندم و صاعی از سایر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی رح مدی
از طعام باید داد ذلک این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر کشت لتؤمنوا بالله
تا تصدیق کنید مر خدای ورسوله و پیغمبر وی را بقبول اوامر و نواهی و این حکمها وتلک
حدود الله حدها خداست که از آن در نتوان کذشت وللکافرین و مر ناکرویدکان را که
فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذابی دردناکست در آخرت ان الذین بدرستی که آنانکه
یحادون الله ورسوله مخالفت و دشمنی میکنند با خدای و رسول او یعنی از حدود
امر و نهی تجاوز مینمایند کبتوا خوار و نکوسار کرده شوند کما کبت الذین همچنانکه
ذلیل و رسوا شوند آنانکه من قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار یکذشته وقد انزلنا
و بتحقیق فرستادیم ما آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزها دلالت کنند
بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وللکافرین و مر کافران راست چنین عذاب
در آخرت عذاب مهین یوم یبعثهم الله یاد کن روزی را که بر انکیزد حق سبحانه ایشان را از قبور
جمیعا همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا
بآنچه کرده باشند احصیه الله نکاه داشته باشد خدای عمل ایشان را ونسوه و ایشان
فراموش کرده باشند والله علی کل شیء وخدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال
و احوال بندکان شهید کواهست و مناسب آن مکافات خواهد فرمود و کسی
کواهی او را رد نتواند کرد حاکم نحکم دم تزند که کواه نیست حاکم که خود کواه بود

تقه منکلته

در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه حدیث
میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند
ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که ما نعی ندارد از دانستن آیت آمد
که الم تر ان الله آیا نمی دانی آنرا که خدای یعلم ما فی السموات میداند آنچه در آسمانست
از ملایکه و نجوم و ارواح و ما فی الارض و آنچه در زمینست از معادن و نباتات
و حیوانات ما یکون من نجوی ثلثة نباشد از سه تن راز گوینده با هم الا هو رابعهم مگر که خدای
چهارم ایشانست بعلم یعنی چهارم میکرداند ایشانرا از حیثیت انکه رفیق ایشانست و اطلاع
دارد بر سخن ایشان و لا خمسة و نه پنج رازگوی باشند الا هو سادسهم مگر او ششم ایشانست
بدانش و بینش یعنی ایشانرا ششم ساخته و لا ادنی و نه کمتر باشند من ذلک از سه عدد
و لا اکثر و نه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مگر او با ایشانست در علم با و باشیا قرب مکانی
نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند سو این معیت در نیابد عقل و هوش زین معیت
دم مزن بنشین خموش • قرب حق با بنده دو هست انعکاس • بر قیاس خود منه آنرا اساس
ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بانچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح
و تشهیر ایشان یوم القیمة روز رستخیز ان الله بکل شیء بدرستی که خدا بر همه چیز از گفتار
و کردارها علیم داناست و نسبت علم او با همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانرا
چنان داند حالات اهل زمین را و علم او بمخفیات امور بران وجه احاطه کند که بجلیات
سو نهان و آشکارا هر دو یکسانست • زاین راز و دو تر بینی ز آزادیر تر دانی • در
تفسیر امام زاهد رح آورده که جهودان و منافقان را عادت بود که چون پیغمبر صلی الله
علیه و سلم سریه فرستادی و خبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مؤمنان یا نزدیک
ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بد ایشان نگریستندی و در ایشان
نگاه کرده رمزی بغمز در میان آوردندی مؤمنان گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری
افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر صم رسید و ایشانرا از آن
نهی کرد دو سه روزی اجابت کردند و دیگر بار بهمان منوال تناجی نموده آغاز نمادند
آیت آمد که الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه نهوا باز داشته
شدند عن النجوی از رازگفتن با یکدیگر یعنی نهی کردند ثم یعودون پس باز میگردند

لما نهوا عنه بدانچه نهی کرده شده بودند از آن و یتناجون و راز میگویند
از روی ستیزه بالاثم بانچه ایشانرا آثم سازد از غیبت مومنان و العدوان و به بیداد
در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان و معصیت الرسول و بنافرمانی پیغمبر صم
و پاس نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
آمده گفتند السام علیک حضرت فرمود که و علیکم عایشه رض بشنید و گفت
السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته
باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی
که چه گفتند حضرت صم گفت مگر تو نشنیدی که چه گفتم رد کردم سخن ایشانرا بر ایشان
و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه از آن ایشان در باره من حق سبحانه آیة
فرستاد که و اذا جاؤک چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت گویند ترا بما
لم یحیک به الله بانچیزی که تحیت نگفته ترا به الله بان خدای ترا گفت و سلام علی عباده
الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام بلغت یهود مکست با قتل بشمشیر
و یقولون و میگویند یهود فی انفسهم در میان یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند
خدای ما را بما نقول بانچه میگوییم نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی باستی
که بدین اهانت که بر وی میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس است
ایشانرا دوزخ از برای عذاب یصلونها در آیند بدان و بئس المصیر و بد جایگاهیست
دوزخ یا ایها الذین امنوا ای گرویدگان اذا تناجیتم چون راز گویید با یکدیگر فلا
تتناجوا پس راز مگویید بالاثم بگناه و العدوان و به بیداد و معصیت الرسول و بنافرمانی
رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنند و تناجوا و راز گویید بالبر به نیکو
کرداری و التقوی و به پرهیزکاری و ترسکاری و اتقوا الله و بترسید از خدای
در هر کاری که کنید الذی آنخدایی که شما الیه تحشرون بسوی او جمع کرده
خواهید شد و شما را بر کردارهای شما جزا خواهند داد انما النجوی جز این
نیست که رازگفتن باثم و العدوان من الشیطان از وسوسه شیطانست که در چشم
شما می آراید و بدان مبدا ره لیحزن الذین امنوا تا اندوهگین کرداند مؤمنانرا
و لیس و نیست شیطان یا تناجی او بضارهم شیئا ضرر رساننده مؤمنان چیزی

اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بدستوری خدای یعنی بمشیّت و قضای وی وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای
نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که توکل کنند مؤمنان و همه خود بالحق گذارند و از لاف
گفتن جهود و منافق حسابی برندارند که کرد ایشان را مقداری و اخبار ایشان را
اعتباری نیست **س** دگر با سخن خصم تند گوی مگوی که اهل مجلس ما را از آن
حسابی نیست • جمعی از اهل بدر در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
آمدند و بعضی از اصحاب گرداگرد حضرت پیغمبر فرو گرفته بودند بدیشان سلام
کرده در میان مسجد بر پای ایستادند کسی ایشان را جای نداد حضرت پیغمبر صلعم
فرمود که قم یا فلان و فلان و یا فلان و ایشان برخواستند و جای با اهل بدر گذاشتند
منافقان مجال یافته در این باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیت آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا
ای کسانی که گرویده اید اِذَا قِیْلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوْا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید
فِی الْمَجَالِسِ در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فَافْسَحُوْا پس جای گشاده کنید بر مردم
یَفْسَحِ اللّٰهُ تا گشاده گرداند خدای لَکُمْ مر شما را که جای فراخ کنید فِی الْمَجَالِسِ در مجلسها
چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فَافْسَحُوْا پس جای گشاده کنید بر مردم یَفْسَحِ اللّٰهُ تا گشاده
گرداند خدای لَکُمْ مر شما را در قبر یا در بهشت منزلهای با سعت بدهد یا دلهای شما
منشرح گرداند بازار تضایف و تراحم وَاِذَا قِیْلَ و چون گفته شود اُنْشُزُوْا مر شما را
که برخیزید و برتر روید فَانْشُزُوْا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت
رسالت صلعم می نشستند و چون یکی از ایشان را بهم بیرون طلبیدندی نخواستندی
که برخیزند این آیة آمد نازل شد و در تفسیر زاهدی مذکورست که چون گویند برخیزید
بنماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید یَرْفَعِ اللّٰهُ تا بردارد خدای تعالی درجها
در بهشت الَّذِیْنَ آمَنُوْا مِنْکُمْ آنانکه گرویده اند از شما وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ و بر میدارد آنان را
که داده شده اند علم با ایمان دَرَجَاتٍ درجهای بالا درجات مؤمنان که بی علم
باشند زیرا که مؤمن عالم افضلست از مؤمن بی علم در کشف الاسرار آورده نقل
از ابن مذعور رحمه الله که او زایی را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که
بهترین اعمالست تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما
ندیدم و از آن گذشته درجه اند و هناکان این خواب موافق آیتست

وعلماء دین را درجات بلندست هم در دنیا بمرتبه و شرف وراثت انبیاعم و هم
در عقبی بفضل و قدر و مرافقت با اصفیا از ابن مسعود رض منقولست که مؤمن عالم را
بر دانند درجها بالا از درجها غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ
تیز رو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود رح مذکورست که فضل عالم بر عابد
چون فضل قمرست در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب مصابیح الانام بکل ارض •
هم العلما ابناء الکرام • ونعم ما قال **س** رفعت آدمی بعلم بود • هر که را علم بیش رفعت بیش
قیمت هر کسی بدانش اوست • سا نافزون بعلم قیمت خویش وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای
بآنچه شما میکنید خَبِیْرٌ داناست در این سخن بیم و امید وعد و وعید هست آورده اند
که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر صلعم و راز بسیار میگفتند و چیزها از هر
نوع می پرسیدند تا مهربان مرتبه رسید که آن حضرت بتنگ آمد این آیة نازل شد که یَا اَیُّهَا
الَّذِیْنَ آمَنُوْا ای گروه مؤمنان اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ چون خواهید که راز گویید با رسول
فَقَدِّمُوْا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰیکُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً
صدقه بمستحقان ذٰلِکُمْ این صدقه دادن قبل از نجوی خَیْرٌ لَّکُمْ بهترست مر شما را که
طاعت بیفزاید وَاَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه گناه را محو گرداند فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا پس اگر نیابید
چیزی که صدقه دهید فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس خدای آمرزنده است مر کسی را که این گناه
کند یعنی بی صدقه راز گوید رَّحِیْمٌ مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق نماید
در خبرست که این منع ده شبانروز بر داشت و مرتضی علی رض یک دینار زر بود
آنرا باده درم کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول صلعم راز گفتی و چیزی
پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکم نازل شد و جز
علی رض کسی بدان کار نکرده و این از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت اندر وقت
پیش نبود و علی کرم الله وجهه در آن ساعت این کار بکرد پس آیة آمد که ءَاَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید
و دشوار آمد شما را اَنْ تُقَدِّمُوْا آنکه پیشی بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰیکُمْ صَدَقٰتٍ پیش از راز گفتن
خود صدقه فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ و باز گشت خدای
بشما توبه یعنی در گذرانید از شما فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ پس بپای دارید نماز فریضه
وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوه واجبه را وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و فرمان برید خدای

و رسول او را در همه حال که ایمان دارند و تولی آن کنند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا
تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید در خبر است که عبد الله بن نبتل منافقی بود با رسول خدای صلعم
نشست و خواست که دل سخنان آن حضرت با یهود گفتی روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در حجرهٔ بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی
در آید بر شما مردی که دل او دل سرکش منکر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه این
نبتل در آمد حضرت فرمود که تو مرا چرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو این
نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم
این آیه نازل شد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست
گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی یهود مَا هُمْ
نیستند منافقان مِنْكُمْ از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه ایشان که جهودانند وَ
يَحْلِفُونَ و سوگند میخورند عَلَى الْكَذِبِ بر دروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ
يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای
برای ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوایی و در آخرت بآتش دوزخ
إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ بد است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند بر آن
اصرار مینمایند اتَّخَذُوا فرا گرفتند أَيْمَانَهُمْ سوگندان را که میخورند جُنَّةً سپری
یعنی پناهی که خون جان و مال ایشان در امان ماند فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را وقت
ایمنی خود عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا بجهت فتنه انگیزی و سخن چینی با ایشان را بد دل میسازند تا
از جهاد متقاعد گردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده لَنْ تُغْنِيَ
دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان روز قیامت أَمْوَالُهُمْ خواستهٔ ایشان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان
ایشان مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را أُولَئِكَ آن گروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ
ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن خَالِدُونَ جاوید مانندگان اند منافق نیز
در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکهٔ ایشان از مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب
ایشان سخت‌تر يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یاد کن آن روز را که بر انگیزد خدای همه منافقان را
از قبور ایشان فَيَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند میخورند برای خدای بر اسلام و اخلاص خود
كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما وَيَحْسَبُونَ و آن روز می پندارند أَنَّهُمْ

أَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلَى شَيْءٍ بر چیزی اند که کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای پیغمبر را باید
که أَلَا إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان
بغایتی رسیده که با دانای نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند اسْتَحْوَذَ مستولی شد و غلبه
کرد عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ بر ایشان دیو بوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فَأَنْسَاهُمْ
پس فراموش گردانید بر ایشان ذِكْرَ اللَّهِ یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان
أُولَئِكَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّيْطَانِ لشکر دیو اند و متابع او أَلَا إِنَّ حِزْبَ
الشَّيْطَانِ بدانید بدرستی که سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که
نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب افتادند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُحَادُّونَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ خلاف کنند خدای و رسول را أُولَئِكَ آن گروه مخالفان فِي الْأَذَلِّينَ
در جماعت خوارترانند و با ایشان یعنی در جنگهای قتل و سبی گرفتار شدند و عقبی
رسوا و سیاه روی و بی اعتبار كَتَبَ اللَّهُ نوشت خدای در لوح محفوظ و حکم کرد که
بهمه حال لَأَغْلِبَنَّ أَنَا هر اینه غالب شوم من وَرُسُلِي و فرستادگان من و غلبهٔ رسل
اگر مأمور بحرب اند بقهر و زجر اعادیست و اگر مأمور بحرب نیستند بدلیل و حجت إِنَّ اللَّهَ
قَوِيٌّ بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیا عَزِيزٌ غالبست در حکم که خواهد و کسی
بر منع او قادر نباشد سه حکمی که آن نبار که کبریا بود . کس را در آن مجال تصرف کجا بود
حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان
میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چند قرابت قریبه باشد چنانچه
فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ نیابی و نشاید که گروهی را که میگروند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای
و بروز بازپسین که ایشان يُوَادُّونَ مودت ورزند و دوست دارند مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ هر کرا خلاف کند با خدا و رسول او یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست
ندارند وَلَوْ كَانُوا و اگرچه باشد آن مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان
چون ابو عبیده جراح رض که پدر خود عبد الله جراح را در روز احد بکشت أَوْ أَبْنَاءَهُمْ
یا پسران ایشان چون ابوبکر صدیق رض که روزی بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت
طلبید و پیغمبر صلی الله علیه و سلم صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ
یا برادران ایشان چون فاروق رض که برادر خال خود عاص بن هشام را بقتل کرد و چون

مرتضی علی رض و ابو عبیده رض که اقرباء خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر
بکشتند أُولَٰئِكَ آن گروه با دشمنان خدای دوستی نکنند كَتَبَ نوشته است خدای
یعنی ثابت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهاء ایشان ایمان را یا جمع کرده است آنرا با لوازم
آن از اخلاص و استقامت وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشانرا بِرُوحٍ برحمتی و نصرتی
یا فر هدایتی مِنْهُ از نزدیک خود گویند مدد داده است ایشانرا بجبرئیل یا بقرآن وَيُدْخِلُهُمْ
و در آرد ایشانرا روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا از زیر
درختان آن الْأَنْهَارُ جویها از آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودند کانند
در آن رَضِيَ اللَّهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند وَرَضُوا و خشنود
شدند ایشان عَنْهُ از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشانرا در عقبی أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آن
گروه لشکر خدا و ناصران دین ویند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشان رستگاران‌اند امام ثعلبی از جرجانی رح نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنید
که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد که الْغَاضَّةُ
أَبْصَارُهُمْ وَالسَّلِيمَةُ أَكُفُّهُمْ وَالنَّقِيَّةُ قُلُوبُهُمْ اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم
او از محارم فروبسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را
از ماسوی الله پاک کرده از جملهٔ حزب الله است و درین باب گفته اند از هر چه نا رواست
برو دیدها ببند و ز هر چه ناپسند بود دست باز دار لوح از غبار و کدر تعلق بشوی
پاکیزه شدت بحلقهٔ اهل قبول در آ سورة الحشر بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ تسبیح گفت و بپاکی ستایش کرد لِلَّهِ مر خدایرا که مستحق ثناست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غلبه کننده است بر همه حکم و فرمان
الْحَكِيمُ صواب کار و راست کردار آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در سال
چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب بجهت دیت دو عامری که در عهد بنی بودند و عمرو بن امیه
ضمری رض ایشانرا کشته بود بمنازل بنی النضیر رفت و در وقتی که پشت بدیوار خانهٔ ایشان
نهاده بود سنگی بیام بردند تا بر آن حضرت افکنند و فی الحال جبرئیل امین عالم را صلی الله علیه و سلم
خبردار گردانید و آن حضرت بمدینه باز آمد کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد
از دیار من بیرون روید و ده روز ایشانرا امان داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال کردند

و ابن ابی پیش ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با قوم
خود دو هزار کس معاون شما ام یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر
بآن حضرت رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و یازده روز ایشانرا محاصره کرده و ایشان
جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیم که خدای در دل ایشان افکند و چون جلا قبول نمودند
حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بردارد با خود
ببرید بدین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که از
روی ابطال أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد آنانرا که کافر بودند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت یعنی
بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول
راندن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمانرا بشام
هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد
و آن حشر دویم است و چون بنی نضیر قبل از سایر مردمان محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد
مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نداشتید ای مومنان أَنْ يَخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنو نضیر از مدینه بجهت بسیاری
مرد و مدد و شجاعت و شوکت وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند آنانکه ایشانرا مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده
و باز دارنده است حصارهاء استوار ایشان مِنَ اللَّهِ از فرود آمدن قضای خدا بر ایشان
فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نبردند وَقَذَفَ
و بیفکند خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهاء ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا شد يُخْرِبُونَ خراب
میکنند بُيُوتَهُمْ خانهاء خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهاء خود وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهاء مومنان یعنی
نقض عهد کردند تا خانهاء ایشان بدست اهل ایمان خراب شد بسبب آنکه بدست خود خراب کردند
خیبرستگی بود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد
خانها را میکندند و هرچه ایشانرا خوش می‌آمد از درها و چوبها و سنگهاء تراشیده از آن
میکندند میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بیاراستند و اظهار جلادت
نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و بعضی
بخیبر فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ پس عبرت گیرید ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال
ایشانرا و از آن عبرت بردارید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح
و حکم کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب

حصونهم مد

میکرد ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای بکشتن و برده کردن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست با وجود
جلا در آن سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذَٰلِكَ این عذاب مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ
بسبب ایشانست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت
فرمان وی ورزیدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که دشمن دارد خدای را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد که
تا خرمابنان ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه و عبد الله سلام و ابو لیلی را رضی الله عنهما مامور
کشتند ابو لیلی اجود انواع تمر را می برید و میگفت برین آن لون بود را غیظا که میسازد
و عبد الله سلام بدترین انواع آنرا می برید و میگفت میدانم که خدای تعالی این نخل را بدست
مسلمانان باز دهد پس آنچه بهترست برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیه فرستاد که مَا
قَطَعْتُمْ آنچه برید مِنْ لِينَةٍ از خرمابنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتند آنرا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا ایستاده
بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خداست و بر پسند وی برای آنکه شما را یاری دهد
وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و برای آنکه خوار گرداند جهودانرا که بیرون رفتگان اند از دین ایمان آورده اند
که چون بنی النضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند
و اموال و عقار ایشان مجموع فیء شد یعنی تمام خاصه پیغمبر بود صلعم پس آنحضرت آن اسلحه
هر چیز بهر کس خواست بداد و عقارات را بعضی مردم بخشید و اکثر روایات ناظر بر آنست
که آنرا مخمس نساخت و امام اعظم برین رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید که وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه
باز گردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان یعنی
غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ
اسپی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را
کلفتی سبب باشد و شما بحرب و کارزار آن حصار را فتح نکردید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای
بنصرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که
میخواهد وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از غالبیة پیغمبران و مغلوبیة دشمنان
قَدِيرٌ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتل و جدال ایشانرا غلبه میدهد و گاهی بسبب
پنهان چون القاء ترس و بیم در دل ایشان مغلوب کرد اند مَا أَفَاءَ اللَّهُ آنچه باز میگرداند
خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بجنگ

گرفته نشود فَلِلَّهِ پس مر خدایراست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خداوندان
قرابت را بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وَالْيَتَامَىٰ و مر بی پدران محتاج را وَالْمَسَاكِينِ
و درویشان را وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریانرا که بی مال باشند علما بر آنند که فیء خاصه پیغمبر
بوده صلی الله علیه و سلم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیوة خود نفقه
سنه اهل و عیال از آن میفرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت مینموده اند و بعد از وفات
ایشان بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند و سهمی که نامزد حق سبحانه
است بعمارت کعبه و سایر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم
است و آنرا بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلعم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف
آن امام است و نزد بعضی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور
و سلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی گرفتندی
مهتر ایشان ربعی بر داشتندی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا
صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف
کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول
الله ربعی و صفی مغنم بردار و بگذار دیگر غنایم را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه
پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرموده که حکم فیء بیان
کردیم كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن فیء دُولَةً گردان دست بدست بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ میان
توانگران مِنْكُمْ از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم
سازند چنانچه در زمان جاهلیت بود وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر
از فیء و غنیمت فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ و آنچه نهی
کند شما را از آن مثل غلول فَانْتَهُوا پس باز ایستید از آن و محققان بر آنند که حکم
این کلمات عام است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان
برید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او بحق است هر که مرتکب امر او
گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت افتد آنکس که شد
متابع رای تو قد بجا و تو خلاف امر تو ورزید قهر هلاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ

سخت عقوبت است مر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت فیء برای
یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل است و درویشان هجرت کننده الَّذِينَ أُخْرِجُوا
آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایهای ایشان که در مکه داشتند
وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتاده اند از مالهاء خود يَبْتَغُونَ میطلبند فَضْلًا مِنَ اللَّهِ
بخشش و بخشایش از خداوند خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرة او یعنی هجرت ایشان
برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضاء حق بودند و بدوستی
خدا و رسول ترک دیار و اموال نمودند وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ و یاری میکنند دین خدای را
بنفس و مال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند پیغمبر او را بسلاحی و سواد اعداء أُولَئِكَ
آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول
و هم بفعل وَالَّذِينَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جای گرفتند در سرای هجرت
وَالْإِيمَانَ و در دار ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه
است و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم او را ایمان نام نهاده پس معنی این باشد
که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند
که در دیار خود ایمان آورده بودند و دو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم مساجد ساخته بودند يُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر کرا
هجرت کند إِلَيْهِمْ بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند
وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ در دلهاء خود حَاجَةً حسدی و حقدی
و دغدغه مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسانی
و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید
اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طایفه مهاجرین بر قرار سابق در مسکن
شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال بالخاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل
شما بیرون آیند بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ و سعد
بن عباده رض گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت
فرمایی و ایشان همچنان در خانهاء ما باشند که روشنایی و برکت در منازل ما از ایشانست

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که
وَيُؤْثِرُونَ و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند مهاجران را عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاء خود یعنی
از خود باز میگیرند و بایشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اگرچه هست ایشان را خَصَاصَةٌ
حاجة بآنچه ایثار مینمایند در اسباب نقل است از ابن عمر رض نقل کرده که سر بریانی برای
یکی از درویشان صحابه آوردند او بدرویشی دیگر که از وی محتاج تر بود فرستاد و او بدیگری
ایثار نمود همچنین هفت تن از فقرا و یک دیگری ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان
نازل شد حکما بر آنند که از شش خصلت که جود مشتملست بر آن صفت
ایثار اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن
بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد بیت کریم کامل از آن می شناسم اندرین دوران
که گر نانی رسد از آسیاب خرج کردانش ز استغنای همت با وجود فقر و بی برگی
نخود واگیرد و سازد نثار بی نوایانش وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ
از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فَأُولَئِكَ پس آن گروه
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یا پیروزی یابندگان بر ثنای عاجل در دنیا
و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمدند و می آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس
از مهاجر و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا و مر برادران ما را در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا
بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ و مگردان فِي قُلُوبِنَا در دلهاء ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر صلعم رَبَّنَا ای آفریدگار
ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی دعاء ما مستجاب کن رَحِيمٌ بخشنده برحمت
خود در زمره سابقان ربنا ای آفریدگار ما داخل گردان گفته اند هر کی کینه
یکی از اصحاب رض در دل باشد از اهل این آیت نیست صاحب انوار آورده که حق سبحانه
مؤمنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند
بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ
آیا نظر نکرده إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن
دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بنی النضیر

پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حربی که با محمد میکنید معاونت تمام خواهیم
و اتفاق با شما تا حدیست که اگر او بر شما غالب شود و شما را از این دیار اخراج کند
ما نیز در موافقت میکنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان یقولون
میگویند لاخوانهم مر برادران خود را که اخوة الکفرند الذین کفروا آنانکه نگرویده اند
من اهل الکتاب از اهل توریة که غم مخورید لئن اخرجتم اگر بیرون کرده شوید شما
از دیار خود لنخرجن هر آینه بیرون آییم ما معکم با شما از روی دوستی و مصاحبت
ولا نطیع و فرمان نبریم فیکم در ایذا و آزار شما احدا یکی را که محمد است یا هیچکس از مسلمانان
را در خلاف شما طاعت نکنیم ابدا همیشه وان قوتلتم و اگر کارزار شوید یعنی مسلمانان
با شما قتال کنند لننصرنکم هر آینه ما یاری کنیم شما را والله یشهد انهم و خدای گواهی
میدهد که ایشان یعنی منافقان لکاذبون هر آینه دروغ گویندگان اند لئن اخرجوا لئن
لا یخرجون معهم با ایشان موافقت نمیکنند ولئن قوتلوا و اگر کارزار کنند با ایشان
لا ینصرونهم منافقان یاری نمیدهند ایشان را ولئن نصروهم و اگر بغرض یاری
دهند اهل نفاق یهود را لیولن الادبار هر آینه به پس باز گردند یعنی بهزیمت روند
ثم لا ینصرون پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران
ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لانتم هر آینه شما که مومنانید
اشد رهبة سخت ترید از جهة ترس فی صدورهم در دلهای ایشان من الله
از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذلک آن خوف و خشیت
از شما مر ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند عظمت
خدای را جل سلطانه و اگر بدانستی که ازو ترسند لا یقاتلونکم کارزار نمیکنند با شما
جمیعا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان الا فی قری محصنة مگر در دیههای
استوار کرده بخندق و برج و باره او من وراء جدر یا از پس دیوارهای بسنگ و تیر
یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف
و بددلی ایشان است بلکه باسهم کارزار ایشان بینهم میان یکدیگر چون
حرب میکنند شدید سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بددل
و ترسان گردد بی ایشان بسبب ترسی که خدا در دلهای ایشان افکند

طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تحسبهم جمیعا تو پنداری یهود و منافقان
مجتمع و متفق در رای و تدبیر وقلوبهم شتی و حال آنست که دلهای ایشان پراکنده
و پریشانست زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک آن وصفهای
بد که ایشان راست بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل
نمیکنند و درنمی یابند الخیر را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود کمثل الذین
همچون مثل آنانست که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا بزمانی نزدیک ذاقوا
بچشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت را مراد بنی قینقاع
اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرضه هلاک گشتند ولهم و مر ایشان راست
با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب
دادن جهودان و وعدهٔ نصرت کردن کمثل الشیطان همچو مثل شیطانست اذ قال
چون گفت للانسان اکفر مر کافر را که بر کفر خود ثابت باشی که من یار و مددگار توام فلما
کفر پس چون بر آن ثبات ورزید و نهال شرک در زمین دل استحکام یافت قال
گفت شیطان انی بریء منک من بیزارم از تو انی بدرستی که من اخاف الله رب العالمین
میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل
و در آن وقت که ابو جهل به بدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس و از
انسان ابو جهل و در آن وقت که ابو جهل سراقه که از بنی کنانه بود بر آمد گفت که ای
ابو الحکم مترس که من یار توام و چون به بدر رسیدند و ابلیس دید که ملایکه بمدد اسلام
نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شده
و بعضی بر آنند که شیطان ابیض است یعنی ابلیس و انسان برصیصاء راهب
و ابیض او را بکفر داشت و در آخر بیزاری کرد و این حکایت بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا
هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او
او بر ذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد
از شدت مجاهده او متعجب ماند مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمهٔ چند جهت
شفای مرض و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمد شخصی را تخنیق کرد
و بار بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمد او را گفت

که علاج او جز بدعاء برصیصا میسر نیست اگر شما او را پیش برصیصا آورید دیو برو
دمید شیطان دست از و باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض دختر را مبتلا و مجنون ساخت
و به برصیصا ارشاد مینمود و بکلمات میگذاشت و زاهد را وسوسه کرد تا با او بفاحشه
اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادران را مطلع ساخت و زاهد را
گرفته بردار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا
خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بیسعادت بعد از آن همه
عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار شد ~ غافل مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست عاقبت کار آن شیطان
و انسان أَنَّهُمَا انکه ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید
مانندگان در آن وَذَلِكَ و آن خلود در آتش جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید وَلْتَنْظُرْ
نَفْسٌ و باید که بنگرد هر نفسی و ببیند مَا قَدَّمَتْ آنچیزی را که پیش فرستاده است لِغَدٍ
برای فردای قیامت تا اگر تقدیم طاعات و خیرات کرده شکرگزاری نماید و در زیادتی
آن کوشد و اگر معاصی و سیآت فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید
از سطوات الهی تکرار امر تقوی برای تاکید است یا اول در اداء واجبات است بقرینه
اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل انکه میگوید إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارتست باصل تقوی و دوم
بکمال آن یا اول تقوی عالم است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات دویم تقوی خواص و آن
اجتناب بود از هر چه ما دون حقست ~ اصل تقوی که زاد این راه است ترک مجموع
ماسوی الله است وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مومنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ فراموش کردند
امر خدایرا چون یهود و منافقان و اهل شک فَأَنْسَاهُمْ پس خدای فراموش گردانید
برایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهاء ایشانرا تا برای آن تقدیم چیزی نکردند و گفته اند در
توفیق برایشان بست و سهل بن عبدالله قدس سره فرموده که بوقت گناه از خدای فراموش
کردند خدای نیز توبه برایشان فراموش ساخت أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون روندگان
از راه فرمان برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که

که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اهل بهشت که در استکمال نفس
کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی ساکنان آن هُمُ الْفَائِزُونَ
ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته لَوْ أَنْزَلْنَا اگر
میفرستادیم ما هَذَا الْقُرْآنَ این قرآنرا عَلَى جَبَلٍ بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم
لَرَأَيْتَهُ هر آینه میدیدی او را خَاشِعًا ترسنده و فرمان برنده مُتَصَدِّعًا شکافته
و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای و از هیبت وعیدی که در وی است یعنی کوه با بزرگی
و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و ریزه ریزه گشتی و دلهاء سنگین کافران از آن متأثر
نمیشود ع این دل که سنگین تو یک ذره سوهان کین نیست وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها
نَضْرِبُهَا بیان میکنیم لِلنَّاسِ برای تنبیه مومنان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که اندیشه کنند
در آن و بهره بردارند از آن هُوَ اللَّهُ آنکه قرآن فرو فرستاده خداییست الَّذِي آن خدایی که لَا إِلَهَ
نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و آشکارا
و گفته اند عالم معدوم و موجود یا بغیب و موت یا بسر و علن یا بدنیی و آخرت یا بآنچه
هست و آنچه خواهد بود هُوَ الرَّحْمَنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه
جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمومنان رسد در آخرت یعنی
غفران و رویت و رضوان هُوَ اللَّهُ اوست خدای الَّذِي آن خدایی که هیچ وجه لَا إِلَهَ
نیست خدایی سزای پرستش إِلَّا هُوَ مگر وی الْمَلِكُ پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج
مصونست و کمال صفاتش باستغناء مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوایب مناقص
و معایب و منزه از تطرق آفات و نوایب السَّلَامُ سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف
و عجز و خلل الْمُؤْمِنُ ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق
رسل باعجاز و معجزه و برهان الْمُهَيْمِنُ گواه راست بر هر چه خلق کنند یا آنکه بر آن اشیا
یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمیست از اسماء الهی که تاویل
آن غیر خدای نداند الْعَزِيزُ غالب در حکم یا بخشنده عزت الْجَبَّارُ [illegible] یا شکننده
کامها یا بصلاح آرنده کارهاء در هم شکسته الْمُتَكَبِّرُ مستحق کبریا و عظمت سُبْحَانَ اللَّهِ
پاکست خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند بوی چه واجب الوجود شریک قبول
نکند هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضا

حکمت البارئ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور بخشنده صورت
مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد
یسبح له بپاکی یاد میکنند مر او را ما فی السموات والارض آنچه هستند در آسمانها و زمین و از نقایص
منزه و مقدس میدانند وهو العزیز و اوست عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد
الحکیم صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی
آورده که حضرت رسالت صلعم جبرئیل را از اسم اعظم پرسید جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر
دیگر باره پرسید همین جواب شنید دقایق این اسماء و حظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر
التفسیر باید طلبید

سورة الممتحنة

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سال ششم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت خاطب
بن ابی بلتعه رض مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود جبرئیل عم آنحضرت را فرمود
و علی و زبیر و مقداد را رض حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولات
ابی عمرو بن الصیفی بود بسته بخدمت آوردند حضرت خاطب را طلبید فرمود که تا چه بین
داشت گفت یا رسول الله بخدای سوگند که مومنم بخدای و رسول و از دین اسلام برنگشته ام
اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و عیال من
نماید بخلاف سایر مهاجران که انجا اقربا دارند خواستم که مر ایشان حقی ثابت کرده تا بملاحظه
آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران خاطب راست گفت و فاروق رض در
غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق زنم پیغمبر صلعم گفت ای عمر او بد
مرنجان که از اهل بدر است و حق سبحانه بدریان مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انگاه
آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید
عدوی و عدوکم دشمنان مرا و اعادی خود را اولیاء دوستان تلقون میفرستید و القا
میکنید الیهم بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی که دارید
یا طرح محبتی که می افکنید وقد کفروا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بما جاءکم بانچه
که آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا
سنت و ارصا بعث که پیغمبر ست یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وایاکم
و شما را نیز اخراج مینمایند ان تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم بخدای

که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را
بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود
جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی و برای طلب خشنودی
من تسرون الیهم راز میگوئید یعنی سخنان سرّی بدیشان میفرستید بالمودة
بدوستی در لباس نصیحت وانا اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم بانچه پنهان
میکنید از مودت اعدا وما اعلنتم و بانچه ظاهر میسازید از اعتذار ومن یفعله
و هر که بکند این کار یعنی فرا گیرد منکم از شما دوستان یا القاء خبر کند بدیشان
فقد ضل پس بدرستی که گم کرده است سواء السبیل راه راست را ان یثقفوکم اگر
بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یافته شما را اسیر سازند یکونوا باشند
لکم اعداء مر شما را دشمنان یعنی القاء محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند و
یبسطوا الیکم و بگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بزدن و کشتن والسنتهم
و بگشایند زبانهای خود را بشما بالسوء ببدی یعنی دشنام فحش وودوا لو تکفرون
و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهند
داشت شما را ارحامکم خویشان شما ولا اولادکم و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات
بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند میکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما یوم
القیمة روز رستخیز یفصل جدا کند خدای در آن روز بینکم میان شما
و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و مومنان را ببهشت برد والله بما تعملون
و خدای بدانچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بصیر بیناست و بران جزا خواهد
داد قد کانت بدرستی که هست لکم مر شما را ای مومنان اسوة حسنة سنتی
نیکو که بدان اقتدا باید کرد فی ابرهیم در سخنان ابراهیم عم والذین معه و آنانکه
با وی بوده اند از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم و مومنان
قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی نجوئید انا برءاء بدرستی
که ما بیزاریم منکم از شما که بت پرستید ومما تعبدون و دیگر بیزاری میکنیم از آنچه
می پرستید من دون الله بجز خدای کفرنا بکم کافر شدیم بدین شما یا معبود شما
وبدا و آشکارا شد بیننا وبینکم میان ما و شما العداوة دشمنی والبغضاء

ودشمنی بدست یعنی محاربه ابدا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان
ما بدست ودل حتی تؤمنوا تا وقتی که ایمان آرید بالله وحده بخدای یکتا
ویکانه یعنی بیکانکی او بکروید حق سبحانه پند میدهد مومنان را که تبرا از اهل شرک
اقتدا بابراهیم کنید الا قول ابراهیم مکر در این سخن ابراهیم که کفت لابیه مر
پدر خود را که بوعدهٔ استغفار که باتو کرده ام و بوعدهٔ ایمان که تو با من کرده لاستغفرن
لک هر اینه آمرزش خواهیم خواست برای تو وما املک وما لک نیستم ای پدر لک
برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیء هیچ چیز
اکر بخدای نکروی بخلاصه آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا وعم
در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده
که واقع شده وچون خلیل واصحاب او بیزاری کردند از قوم کفتند ربنا ای پروردکار
ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم واعتماد بر کرم خالق نمودیم والیک
انبنا وبسوی تو بازکشتیم والیک المصیر وبتست بازکشت همه در آخر تفویض آنست
که این دعا تتمهٔ قول ابراهیم عم نیست بلکه حق سبحانه مومنان این امت را بعد از نهی
از موالاة امر میفرماید که چون قطع علاقهٔ مودت با دشمنان کردید بکویید خدایا
از ایشان بریدیم وبلطف تو پیوند کردیم • سوی تو کردیم روی ودل در تو بستیم •
از همه باز آمدیم وبا تو نشستیم • هرچه نه پیوند یار بود بریدیم • هرچه به پیمان دوست
بود شکستیم ربنا ای آفریدکار ما لا تجعلنا مکردان ما را فتنة محل بر کاشتن للذین
کفروا برای آنانکه نکرویدند یعنی ایشان را بر ما مکمار و مسلط مکردان و بدست ایشان ما را
عذاب مکن واغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای پروردکار ما انک انت العزیز بدرستی
که تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الحکیم دانایی در همه کار خود پس ما را بیامرز لقد
کان بدرستی که هست لکم مر شما را فیهم در ابراهیم عم وقوم او اسوة حسنة
خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا تکرار برای تاکید است در اقتدا بابراهیم علی نبینا وعم
یا در اول اقتداست باقوال او ودر ثانی بافعال واین اقتدا هست لمن کان یرجوا الله
مر کسی را که باشد که امید دارد رضای خدای را والیوم الآخر و پاداش روز قیامت
را یا بترسد از خدای و روز بازپسین ومن یتول وهر که روی بکرداند از فرمان

ودوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از دوستان
الحمید ستوده است
نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است
بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع دوستی کردند از
کسان خود که مشرک بودند ودر مکه حق سبحانه وعده فرموده که عسی الله ان یجعل
شاید که خدای پیدا کند بینکم میان شما وبین الذین و میان آنانکه عادیتم دشمن
داشتید منهم از کفار مکه مودة دوستی ویاری وآنچنان بود که ابو سفیان
وسهیل بن عمرو وحکیم بن حزام وغیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند
اسلام آوردند وکسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد والله قدیر وخدای
تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور وخدای آمرزنده است
کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت
کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عهد وپیمان
بود وهرکز قصد مسلمانان نکردند ودشمنان دین را یاری ندادند حق تعالی در باب
ایشان فرمود که لا ینهیکم الله نهی نمیکند خدا شما را ای مومنان عن الذین از آنکه
ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکردند با شما فی الدین در کار دین وملت ولم یخرجوکم وبیرون
نکرده اند شما را من دیارکم از سراها ومنزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله واخراج
شما دخل ننمودند یا مراد زنان وکودکانند که ایشان را در قتل واخراج چندان مدخلی
نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکویی کنید با ایشان
وتقسطوا الیهم واز آنکه عدل کنید کاینما انما ینهیکم الله جز این نیست که حق سبحانه
نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین خدا
واخرجوکم وبیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما وظاهروا ومعاونت کردند
وهم پشت شدند با اعادی علی اخراجکم بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی
در صدد حرب آمدند وبعضی کسی اخراج کردند وجمعی که یار ساعیان بودند بایشان مدد دادند
خدای شما را ان تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن یتولهم وهر که دوست
دارد ایشان را فاولئک پس آن کروه دوست دارندکان هم الظالمون ایشان
ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای باید

عدل کنید با ایشان ... ان الله یحب المقسطین
بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندکان را

و با دوستان خدای میشاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید ٭ بگسل ز دوستان
دغا باز حیله سان ٭ با هی طلب که طالب نقش وفا بود ٭ آورده اند که چون در حدیبیه
صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار
باز فرستد و از مسلمانانی که از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابند قریش او را باز نگردانند
هنوز آنحضرت در حدیبیه بود که جماعت مومنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله
سبیعه اسلمیه و در عقب شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح بدین وجه
بوده که هر که از ما بتو آید رد کنی جبرئیل عم آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان
واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مومنان را بمشرکان باز دهید و این آیت نازل شد که یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المومنات چون بیایند بشما زنان گرویده
مهاجرات هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فامتحنوهن پس بیازمائید ایشان را
بر آنکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی
دیگری سبب آمدن نشده و هیچ غرض از اغراض دنیوی باز بسته نیستند بلکه
خاص برای دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند الله اعلم خدای
داناترست بایمانهن بگرویدن ایشان که مطلع اند بر سرایر و ضمایر آنچه حکم
شرع بر ظاهرست ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن مومنات پس اگر دانستید ایشان را
بغلبه ظن که مومنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار بسوی
شوهران نا گرویده ایشان لا هن ایشان یعنی این زنان حل لهم حلال اند مر کافران را
ولا هم و نه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مر زنان را چه تباین دارین جدا
افکنده است میان ایشان وآتوهم و بدهید شوهران ایشان را ما انفقوا آنچه
خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر صلعم سبیعه را سوگند داد و آنچه
مسافر از مهر بوی داده بود گرفته باز گشت و آیه آمد که ولا جناح علیکم هیچ بزه و تنگی
نیست مر شما را ان تنکحوهن آنکه بخواهید این زنان مهاجره را اذا آتیتموهن چون بدهید
ایشان را اجورهن مزدها یعنی مهرهای ایشان را پس فاروق رض او را بخواست
و دیگر آیه آمد که ولا تمسکوا و چنگ در مزنید بعصم الکوافر بعصمتها یعنی عقدهای
زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند

پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که واسألوا و بخواهید از کسی
که آن زن را بخواهد از کافران ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر او بوی و لیسألوا و باید که
بخواهند کافران از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از مهر ازواج مهاجرات خود یعنی
چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مومن و کافره و میان کافر و مومنه پس هر یک باید که
رد کنند مهری را که بصاحبه خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خداست
یحکم حکم میکند خدای بآن بینکم میان شما والله علیم و خدای داناست بمصالح شما
حکیم حکم کننده بآنچه محض حکمتست بعد از نزول آیه مومنان اداء مهور مهاجرات
کردند با زواج ایشان و کفار از اداء مهور مرتدان ابا نمودند آیه آمد که وان فاتکم و اگر
فوت شود ای مومنان از شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی کفار
یعنی بدار الحرب و مهر او بدست شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گرفتید یعنی غزا کنید
و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید فآتوا الذین ذهبت پس بدهید آنان را که رفته
اند ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه
کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که شش تن از زنان مومنان
مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را از غنیمت
بشوهران ایشان داد واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای الذی انتم آن خدایی
که شما به مومنون بوی گرویدگانید حکم این آیات تا بقاء عهد باقی بود چون عهد مرتفع
شد این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلعم از بیعت رجال
فارغ گشت زنان نیز بمبایعه میل کردند آیه آمد که یا ایها النبی ای خبر کننده ای بلند
قدر اذا جاءک المومنات چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی بنیت گرویدن یبایعنک
بیعت کنند با تو زنان گرویده علی ان لا یشرکن بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند
بالله شیئا با خدای چیزی را ولا یسرقن و دزدی نکنند ولا یزنین و زنا نکنند
ولا یقتلن و نکشند اولادهن فرزندان خود را چنانچه دختر زنده در خاک میکردند یا قصد
بچه که در شکم دارند نکنند و او را بیفکنند ولا یاتین و نیارند ببهتان بدروغی
که از روی جهل یفترینه بربافته اند آنرا بین ایدیهن وارجلهن میان دستها و پایها
خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بشوهر نبندند و در دست و پای

خود آورده می‌بودند ولا یعصینک و عاصی نشوند در تو فی معروف در انچه بفرمایی از نیکی
که ترک نوحه کردنست و روی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند
فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه رض فرمود که بیعت پیغمبر صلعم با زنان بسخن بود
و دست آنحضرت دست هیچ زن را نسوده قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو می‌بردند
بعد از ان آنحضرت دست مبارک خود را دران آب می‌برد و گفته اند امیمه خواهر خدیجه
را رض فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت واستغفر لهن وطلب آمرزش کن برای زنان مبایعه
از خدای ان الله غفور تحقیق خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند
رحیم مهربان بریشان که توفیق توبه و ایمان دادن دنگی فرموده که مردم میگویند رحمت
موقوف است بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان
موقوفست بر رحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نه بخشد کس بدولت ایمان نرسد ع
توفیق عزیزست بهر کس ندهند • بعضی درویشان مسلمانان بجهة جر منفعت با جهودان
دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای
گروه مومنان لا تتولوا دوستی مکنید قوما غضب الله علیهم با گروهی که خشم گرفت خدای
بریشان قد یئسوا هر اینه نومید شده اند یعنی یهود من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند
که بسبب عناد و کتمان نعت رسول صلعم ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود
و لاجرم نا امیدند ازان کما یئس الکفار همچنانکه نا امید شده اند کافران من اصحاب القبور از
اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدین دنیا یا بود نا امیدند از ثواب عقبی همچون کافران
مرده که بعیان حال خود را دانسته اند واز نعیم آن جهانی بیکبار قطع امید کرده اند سورة الصف

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله پاکی و بی عیبی گفت مر
خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانها است از علویات وما فی الارض وآنچه در زمینست
از سفلیات وهو العزیز و او غالبیست که حکم او بهیچ وجه مرد و نگردد الحکیم درست
کار که خلل بافعال او راه نیابد و در میلاط آورده که اصحاب کرام رض گفتند یا کدام
عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهاند بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان
رساند حق سبحانه آیت فرستاد که یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة الآیه حضرت
رسول صلعم فرمود که ای قوم آمدا یکه میجستید یعنی علی که بنده را از سجن سجین رهایی

بخشد و با علی علیین فرود آرد ایمان و جهاد است صحابه از موت کراهت داشتند آیت آمد که یا ایها
الذین آمنوا لم تقولون ای کسانی که ایمان آورده اید چرا میگوئید ما لا تفعلون آنچه را که نمیکنید کبر
بزرگست مقتا از روی خشم عند الله نزدیک خدای ان تقولوا آنکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه
نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخلست
و با آن علما ازینکه خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتأ
مرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلعم در شب معراج دیده که لبهاء چنین کسان
بمقراض آتشین می برید اند س ازمن بگوی عالم تفسیر گوی را • که در عمل نکوشی نادان مفسری
بار درخت علم ندانم بجز عمل • با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ان الله بدرستی که خدای
یحب الذین یقاتلون دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فی سبیله در راه وی صفا صف
زده در برابر خصم کأنهم گوییا ایشان در استحکام بنیان مرصوص بناها اند بخته ازین کنایت
از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب بیکدیگر باز چسپیدن واذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت
موسی لقومه مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یا قوم ای قوم من لم تؤذوننی چرا میرنجانید
مرا بنا ستودن فرمان من وقد تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله آنکه من فرستاده
خدایم الیکم بسوی شما و به رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را
معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید
ایشان برهمان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و عم نشنودند
فلما زاغوا پس آنهنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی عم ازاغ الله بگردانید
خدای قلوبهم دلهای ایشانرا از صفت یقین و موقع شک ساخت والله و خدای
لا یهدی القوم الفاسقین راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان از اندازه فرمان واذ قال
و یاد کن آنرا که گفت عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یا بنی اسرائیل ای فرزندان
یعقوب انی رسول الله بدرستی که من فرستاده خدایم الیکم بسوی شما بحجت و برهان
مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر آنچیزیرا که پیش منست من التورية از
کتاب توریة یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خدایست
ومبشرا و مژده دهنده ام برسول یاتی بفرستاده که می‌آید بدین کامل و شرع شامل من بعدی
از پس از من اسمه احمد نام او احمد یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا

وعم بین وجد است که انی ذاهب الی ربی والفارقلیط لجاء ومعنی فارقلیط احمد ست
در تبیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی محیا است ومعنی آن آنکه بفرستد خدای بشما
او را بعد از مسیح **فلما جاءهم** پس آنهنگام که آمد عیسی عم بدیشان **بالبینات** بمعجزه روشن چون
احیاء موتی وابراء اکمه وابرص **قالوا** گفتند بیشتر بنی اسرائیل **هذا** اینکه او بما مینماید
سحر مبین جادوئیست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر میکند **ومن اظلم** وکیست
ستمکارتر **ممن افتری** از کسی که ببندد **علی الله الکذب** بر خدای دروغ یعنی پیغامبر او را
تکذیب کند وابنهاء او را سحر داند بعضی علما برآنند که نضر بن حارث گفت روز قیامت
لات وعزی را شفاعت خواهند کرد نزد خدای واو شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود
این آیت آمد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای ببندد بقبول شفاعت بتان در باب
خدای **وهو یدعی** وحال آنکه مفتری خوانده میشود یعنی پیغامبر صلعم او را میخواند **الی**
الاسلام بسوی دین اسلام که مشتملست بر خیر وصلاح وفوز وفلاح در دنیی وعقبی **والله**
لا یهدی وخدای راه ننماید بستمکاری **القوم الظالمین** گروه ستمکاران را در لباب آورده
که چند روزی وحی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرو نیامد کعب بن اشرف
گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید وکار او باتمام نخواهد
رسید این سخن بجناب رسالت مآب عرض نمودند وغبار ملال بر آیینهٔ دل مبارک آنحضرت
نشست جبرئیل عم بجهت دفع آن آیت آورد که **یریدون** میخواهند یهود **لیطفئوا** تا فرو
نشانند **نور الله** نور خدای را **بافواههم** بدهنهاء خود یعنی بگفتار ناپسندیده وسخنان
بیهوده بانه **والله متم** وخدای تمام گردانیده است **نوره** نور دین وروشنی شرع
سید المرسلین را قبل از ایام قیامة **ولو کره الکافرون** اگرچه کراهت دارند کافران
از تمام آن وکراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء چراغ صدق وصواب همچون ارادهٔ
خفاش که غیر موثرست در نابودن آفتاب ○ شب پره کی خواهد که نبود آفتاب ○ تا نبیند دیدهٔ او
مهر و بوم ○ دست قدرت هر صباحی شمع مهر ○ بر فروزد کوری خفاش شوم ○ **هو الذی**
ارسل اوست آن خداوندی که فرستاد **رسوله** پیغامبر خود را **بالهدی** بچیزی که سبب هدایة
است یعنی قرآن **ودین الحق** وبکیش راست که ملت حنیفه است **لیظهره** تا غالب گرداند
این دین را **علی الدین کله** بر همه کیش وملتی بوقت نزول عیسی عم که همه اهل زمین

دین اسلام قبول کنند **ولو کره المشرکون** واگرچه کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی
را که مشتملست بر اثبات توحید وابطال شرک **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان
هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را **علی تجارة تنجیکم** بر بازرگانیی که باز رهاند شما را
من عذاب الیم از عذاب دردناک پس بیان تجارت میکند که **تؤمنون** خبرست بمعنی امر
یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان که دارید **بالله** بخدای **ورسوله** وبفرستادهٔ
او **وتجاهدون** وجهاد نمایید با کافران **فی سبیل الله** در راه خدای **باموالکم** بمالها
خود که زاد وراحله وسلاح مجاهدان خرید **وانفسکم** وبنفسهاء خود که متعرض
قتل وحرب شوید **ذلکم** آنچه مذکور شد از ایمان وجهاد **خیر لکم** بهترست مر شما را
از معاملات دیگر **ان کنتم تعلمون** اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی
فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی وحق را بستانی در نفحات
از ابی عبد الله السری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد وگفت سبوئی روغن
داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون می آوردم بیفتاد وبشکست وسرمایهٔ ضایع
شد گفت ای پسر سرمایهٔ خود آن ساز که سرمایهٔ پدر تست والله که پدر ترا هیچ نیست
در دنیی وآخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سود تمام آن بودی که پدرش
هم نبودی اشارة بمرتبهٔ فنا است ودر باختن سود وسرمایه در بازار شوق لقا
تا چند بیازادی خودی پست شوی ○ بشتاب که از جام فنا مست شوی ○ از مایه وسود
دو جهان دست بشوی ○ سود تو همان بس که تهی دست شوی ○ پس اگر ایمان آرید
وجهاد کنید **یغفر لکم** تا بیامرزد خدای شما را **ذنوبکم** گناهان در دنیی **ویدخلکم**
ودر آرد شما را در عقبی **جنات تجری** بوستانها که میرود **من تحتها الانهار** از زیر
اشجار آن جویهاء او **ومساکن طیبة** ومسکنها پاکیزه که واقع باشد **فی جنات عدن** در
بوستانهاء جاویدی که دار اقامت است **ذلک** آن مغفرت وادخال بهشت **الفوز العظیم**
رستکاریست بزرگ **واخری تحبونها** مر شما راست نعمتی دیگر در دنیی که آنرا دوست میدارید
نصر من الله نصرتی از خدای بر قریش **وفتح قریب** وفتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس
وروم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحیدست وفتح نظر بجمال احدی مجید
ونزد محققان فتح قریب فتح باب دلست بتوفیق از مقامات نفس وغنایم ابن فتح

معارف یقینیه باشد و همه مومنان از درجت مرتبه شریکست کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت
ده ای محمد مومنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان
مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیله عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند
یا خطاب عام امتست یعنی جمیع مومنان را میفرماید که كُونُوا باشید أَنصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان
این خدای و رسول او تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه
طلب نصرت فرمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی بن مریم مر حواریان را که خواص او بودند
و در دین او بر همه کس سبقت داشتند که مَنْ أَنصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان
من توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که درین راه نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ ماییم ناصران دین خدای و
فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوة
نمودند فَآمَنَت پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَّائِفَةٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی
از بنی اسرائیل بعیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند وَكَفَرَت طَّائِفَةٌ و کافر شدند گروهی
دیگر و او را پسر خدای گفتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شد موافق
بیمان مومنان گفت عیسی عبد الله و رسوله آن گروه تقویت یافتند و حق سبحانه فرموده
فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گرویده اند بعیسی و رسالت
و عبودیت او عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قایل بودند بالوهیة فَأَصْبَحُوا پس
گشتند مومنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر کافران سورة الجمعة بسم الله الرحمن الرحیم
يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند و تنزیه مینماید لِلَّهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از
بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کون سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک
اوست دایم و بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمندی که مثل
ندارد الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی بجا آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکسی که برانگیخت فِي
الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند
رَسُولًا مِّنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد گفته اند
امیت آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه بدین وجه مذکور بوده که خاتم
انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا مذکورست که انی ابعث امیا فی الامیین

و اختم به النبیین و در امیت آنحضرت نکتهاست اینجا بسه بیت اختصاص معهود
فیض ام الکتاب پروردش • لقب امی خدا از آن کردش • لوح تعلیم ناگرفته بین
همه زاسرار لوح داده خبر • بی خطا اوست انس و جان ناسی • که نخواند او
خط از آن چه خط • بر صفت نبی امی میکند که يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ
آیتهای کلام خدای با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد ایشان را
از دنس کفر و خبث عقاید و رذائل اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را
قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت وَإِن كَانُوا و بدرستی که بودند این گروه که حال
قرآن خوانان و پاکان و در آموختگانند مِن قَبْلُ پیش از بعثت محمد لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَآخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخت
در میان دیگران مِنْهُمْ از مومنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند بایشان که سابقانند
اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه
معلوم میشود که ایشان عجم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمده و در می آید بعد
از وفات حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم همه در آخرین داخل اند وَهُوَ
الْعَزِيزُ و خدای غالبست در امر بعثت هر که را خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند
حکمتست در اختیار هر پیغمبری برای هر امتی ذَٰلِكَ این نبوت یا بعثت فَضْلُ اللَّهِ
افزونی خدایست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَن يَشَاءُ هر که را میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دینی و اخروی در جنب آن محقر
و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریت را یعنی
حکم شد که بار تکلیف احکام توریة را بر دارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس بر نداشتند
آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند
كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچون دراز گوش است که بر دارد أَسْفَارًا کتابها از علم یعنی
رنج می برد در حمل آن و از آن نفع ندارد همچو بود که توریت میخوانند و بدان
منتفع نمی شوند شعر گفت ایزد یحمل اسفاره • بار باشد علم کان نبود ز هو
علمهای اهل دل حمالشان • علمهای اهل تن احمالشان • علم چون بر دل زند یاری بود
علم چون بر گل زند باری بود • چون بدل خوانی ز حق گیری سبق • چون بگل خوانی سیه سازی ورق

بئس بد مثلیست کرده شد مثل القوم الذین کذبوا مثل کرده یهود آنانکه تکذیب کردند
بآیات الله بحجتهاء خدای که دلیل بود بر نبوة محمد والله لا یهدی وخدای راه
فلاح نمی نماید القوم الظالمین گروه ستمکارانرا که بعناد باحق بر نفس خود ظلم کرده اند
و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله واحباؤه ولاف میزنند که لن یدخل الجنة
الا من کان هودا قل بگو ای محمد یا ایها الذین هادوا ای گروه که دین یهودیه دارید
ان زعمتم اگر گمان برید انکم اولیاء لله آنکه شما دوستانید مر خدایرا من دون الناس
بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه شمایید دوستان خدای تا برسید بکرامتی
که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده ولا یتمنونه ابدا و حال آنست که یهود
تمنا نکنند مرگ راهرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای
ایشان یعنی بواسطه عملها که کرده اند چون تحریب احکام توریة و تغییر نعت و صفت
مصطفی صلعم و میدانند که بعد از مرگ بدان کی دار معذب خواهند شد والله
علیم وخدای داناست بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگو ای محمد با یهود
ان الموت الذی بدرستی که آن مرگ که شما تفرون منه میگریزید از وی و تمنا نمی برید
واز وقوع آن کراهیة میدارید فانه ملاقیکم پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی
بگیرد شمارا و شربت آن بچشید ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة
بسوی دانای آشکارا و نهان فینبئکم پس خبر دهد شمارا بما کنتم تعملون
بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب کردار جزا یابید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه
گرویده اید باحکام شرع اذا نودی للصلوة چون ندا در داده شود برای نماز من یوم
الجمعة در روز جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کرد خدای
که نماز ست و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمایید در آن وذروا البیع و بگذارید
خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رح آنست که موجب سعی و ترک تجارت
و مبایعات اذان اول است در روز آدینه که موذن منفرد باشند ذلکم آن
سعی و ترک بیع خیر لکم بهتر ست شمارا از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد
و آن بهتر ست از سود فانی دنیوی ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید [illegible]

تمیز میکنید میان خیر و شر فاذا قضیت الصلوة پس چون گزارده شد نماز جمعه
فانتشروا پس پراکنده شوید فی الارض در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج
خود امر اباحتست یعنی اگر خواهید بعد از نماز در پی مهمات خود روید وابتغوا من فضل الله
از فضل خدای یعنی روزی خود مراد همه اسباب معاش است و گفته اند انتشار
در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عبادة بیمارانست
و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه جستن میامن فضل
الهی بدینها تواند بود واذکروا الله و یاد کنید خدایرا کثیرا بسیار یعنی در مجامع احوال
بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید و بخیر دو
سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیی و آخرتست
از ذکر خدا مباش یکدم غافل • کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل • ذکر است که اهل شوق را
در همه وقت • آسایش جان باشد و آرامش دل • آورده اند که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیة الکلبی رض از جانب شام رسید
با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسید طبل
شادی بزدندی آواز طبل باسماع حضار مجلس رسید جهت بیع طعام از مسجد
بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از آن خلفاء
راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کس همراه حضرت پیغامبر صلعم نبود
که اگر میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود این وادی آتش بسوی
شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیت نزول اجلال یافت که واذا رأوا و چون
ببینند تجارة بار رکابی یعنی کاروانی با نیکائی او لهوا او بشنوند آواز طبلی
که جهت رسیدن کاروان میزنند انفضوا متفرق گردند از مجلس و بروند
الیها بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن طعام وترکوک و بگذارند
ترا قائما ایستاده بر منبر قل ما عند الله بگو ای آنچه نزدیک خداست از ثواب
نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغامبر صلی الله علیه وسلم خیر بهتر است
و سودمند تر من اللهو از استماع لهو ومن التجارة و از نفع تجارت چه فواید مثوبات
محقق است و منافع معامله موهوم والله خیر الرازقین و خدای بهترین روزی

دهند کانست یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق‌اند زیرا که وقت باشد که بخیلی کنند
و شاید بینی که مصلحت نداشند نقلست که یکی از خلفا بهلول بغدادرا گفت بیا تا روزی
هر روز ترا مقرری کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم
اگر چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دویم نشناسی که مرا کی باید سیم معلوم
نداری که مرا چند باید دویم نشناسی که مرا کی وحق تعالی کافل رزق منست این همه میداند
و از روی حکمت کامله بمن میرساند و دیگر شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه
از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمیدارد

خدایی که او ساخت از نیست هست • بعصیان در رزق بر کس نبست • از و خواه روزی
که بخشنده اوست • و آرزوی کار هر بنده اوست • سورة المنافقون بسم الله الرحمن الرحیم
در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از غزوهٔ مریسیع مراجعت نمود بر سر
چاهی میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه
غفاری که اجیر فاروق بود رضی منازعت شد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر
و انصار فتنه قایم گردد ابن ابی منافق دران محل سخنان ناشایسته گفت الجمله
آنکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراکنده شوند و دیگر آنکه چون
بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد آنرا که خوارتر است و زید بن ارقم
بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده این صورت اخبار نمود و آنحضرت اعضا
فرمود جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر نمودند و اسید بن حضیر
رضی سبب پرسیده و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاطر پیغمبر صلی الله
علیه و سلم مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر با بن ابی رسید بخدمت آنحضرت
آمد و تکذیب آن خبر سوگند آن خورد و مردمان زبان ملامت کشاده زید بن ارقم را
رضی بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل
گردانید که اذا جاءک المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب
او قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم که انک لرسول الله بدرستی که تو فرستادهٔ خدایی
یعنی منافق نیستیم و بدل برسالت تو معتقدیم والله یعلم انک لرسوله و خدای تعالی
میداند اینکه تو رسول اویی والله یشهد ان المنافقین و خدای گواهی میدهد که

که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق
گفتار ایشان نیست پس شهادهٔ ایشان بر آنکه دل معتقد رسالت تست دروغ باشد
و گفته اند مراد شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت تو و خدای
میداند که سوگند بدروغ خوردند اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان سوگندهای خود
جنة سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا پس باز میدارند
مردم را بالقاء شبهات عن سبیل الله از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه
خدای انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملیست ما کانوا یعملون آنچه هستند
که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذلک این حکم حق ببدی اعمال ایشان بانهم
آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم کفروا پس کافر شدند بدل یا گفتند
بظاهر با مومنان که ما از شماییم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فطبع
پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند
حقیقت ایمان که اقرارست بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مرد جسیم و نیکو هیات
و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورة بودند و چون بمجلس
پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدندی آنحضرت شگفت داشتی از اشکال ایشان
حق سبحانه آیه فرستاد که و اذا رأیتهم و چون ببینی منافقان را تعجبک بشگفت آرد ترا
اجسامهم تنهای ایشان از تری و تازگی و ان یقولوا و چون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی
تو مر سخن ایشان او سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم تعقل و قلت تدبر کانهم
گوییا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند مسندة بدیوار بازنهاده یعنی اشباح اند خالی
از علم و نظر یحسبون می پندارند و گمان میبرند کل صیحة هر فریادی را که بر آید و هر
آوازی را که در مدینه برکشند که آن صیحه و صدا واقع علیهم بر ایشان یعنی بددلی
و بد گمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر
پیغامبر و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هم العدو ایشان دشمنانند ترا
و همه مومنان را فاحذرهم پس حذر کن از مکر و غایلهٔ ایشان و بر ایشان ایمن مباش
قاتلهم الله هلاک کرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد بر ایشان انی یؤفکون چگونه
بر گردانیده میشوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی

و یرا گفتند که این آیتها درباره تو نازل شده و برو نزدیک رسول صلعم تا برای تو آمرزش
طلبد ان منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة
مال بده دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید کرد آیة آمد که وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون
گویند مر منافقان را که بیایید با عتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُوْلُ اللّٰهِ
فرستاده خدای لَوَّوْا بپیچند رُءُوْسَهُمْ سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن
بپیچند جانب کبر و غرور روی بتابد وَرَاَيْتَهُمْ يَصُدُّوْنَ و تو می بینی ایشان را که اعراض
میکنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلعم وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ و ایشان گردن کشانند سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ
یکسانست بر ایشان اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی ایشان را اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی
برای ایشان لَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ خدای نیامرزد ایشان را بجهة رسوخ ایشان در نفاق
اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگان را
از دایره صلاح هُمُ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لَا تُنْفِقُوْا
نفقه مکنید عَلٰى مَنْ عِنْدَ رَسُوْلِ بر کسانی که نزدیک رسول خدایند از فقراء مهاجرین حَتّٰى
يَنْفَضُّوْا تا متفرق گردند از غذا ان بنزد خواجگان روند و پسران بپدران پیوندند منافقان
انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَلِلّٰهِ و حال آنکه مر خدایراست خَزَآئِنُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ خزانهء روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست
هر کرا خواهد روزی دهد وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ و لیکن منافقان لَا يَفْقَهُوْنَ نمیدانند
که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان ❊ خواجه پندارد که روزی او دهد
لاجرم بر این و ان منت نهد ❊ زان سیما او یکی شد بر او کم شود هستند اسباب دگر
حکم روزی بر سیما می نهد ❊ بی سیما این روزی میدهد يَقُوْلُوْنَ میگویند اهل
نفاق مراد ابن ابی است لَئِنْ رَّجَعْنَا اگر باز گردیم ما از این سفر اِلَى الْمَدِيْنَةِ بسوی مدینه
لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ هر اینه بیرون کشد عزیز تر مِنْهَا الْاَذَلَّ از مدینه خوارتر را مراد ش
از اعز نفس اخس او بود و غرض از ان لفظ ذکر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل
الصلوات والتسلیمات وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدایراست عزت قدرت و ربوبیت وَلِرَسُوْلِهٖ و مر رسول
او را عزت نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ و مر گرویدگان را عزت ایمان و طاعت وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ
و لیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند نقلست که چون سپاه

نصرت پناه نبودی بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که هم عبد اللّٰه نام داشت و مؤمن مخلص
بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد گفت
بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتی که پیغامبر صلی اللّٰه علیه و سلم ترا اذن
فرماید و بدانی که از ذل تو یی و اعز اوست چون مرکب حضرت رسالت منقبت برسید
بر ان حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن داد يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه
مومنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شما را اَمْوَالُكُمْ خواستهاء شما وَلَآ اَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان
شما عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای چه مقتضاء ایمان آنست که دوستی خدا غالب
بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیی و مجموع نعم آخرت بروی عرض
کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد ❊ چشم دل از نعیم دو عالم ببسته ام ❊ مقصود
ما ز دنیی و عقبی تو یی و بس وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند ان کار را یعنی بمال و فرزند
از حق باز ماند فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشان زیانکارانند که بحقیر
فانی باز مانند از عظیم باقی وَاَنْفِقُوْا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمایید
مِمَّا رَزَقْنٰكُمْ از آنچه روزی داده ایم شما را و ذخیره آخرت سازید مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ پیش
از آنکه بیاید اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما اسباب مرگ فَيَقُوْلَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار
من لَوْلَآ اَخَّرْتَنِيْٓ چرا باز پس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر کنی مرگ مرا اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيْبٍ تا زمان
نزدیک فَاَصَّدَّقَ پس تا تصدیق کنم و زکوة ادا نمایم وَاَكُنْ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ و باشم از نزدیک
مردان و شایستگان وَلَنْ يُّؤَخِّرَ اللّٰهُ و خدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچکس را از مرگ اِذَا
جَآءَ چون بیاید و برسد اَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر بآخر رسید و چیزی
بر ان نیفزایند و از ان کم نکنند وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنید
آدمیان و حفص بخطاب میخواند یعنی بآنچه همه شما میکنید از خیر و شر سُوْرَةُ التَّغَابُنِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يُسَبِّحُ بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید لِلّٰهِ مر
خدایرا مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است
از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی که ارض و سما و ما بینهما بیافرید وَلَهُ الْحَمْدُ
و مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها قَدِيْرٌ تواناست
هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ او آنکسیست که بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ

ناگرونده اند بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان ومنکم مؤمن و بعضی از شما باور دارنده
است آفریدگار او را چون اهل السلام و ایمان والله و خدای بما تعملون بصیر بآنچه
میکنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمینها بالحق ملتبس بالحکمة بالغة یا بکلمهٔ کن یا برای بیان حق یعنی
آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر میشود وصوّرکم و بنگاشت شمارا فاحسن
صورکم پس نیکو کرد صورتهاء شمارا بامتداد قامت و اعتدال الخلقت امام قشیری رح
فرمود که ظاهر شمارا بیاراست بکمال قدرت و باطن را محلّی کردانید بجمال قربت و نزد محققان
حقیقت حسن انسان آنست که او را بصفت اوصاف کائنات آراسته کردانید و بجلاء
خصایص بدعاة شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی
و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری ~ بدرون تست مصری
که تو نی شکرستانش ۞ چه غم است اگر بیرون مدد شکر نداری ۞ شده غلام صورت بمثال
بت بوستان ۞ تو چو یوسفی و لیکن سوی خود نظر نداری ۞ بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی
بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری ۞ والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعلم میداند
بعلم کامل ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات والارض و آنچه در زمینست از
انواع مخترعات ویعلم ما تسرون و میداند آنچه میپوشید آنرا وما تعلنون و آنچه آشکارا
میکنید والله علیم و خدای داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار
الم یاتکم آیا نیامد بشما ای اهل مکه نبؤا الذین کفروا خبر آنانکه کافر شدند من قبل پیش
از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فذاقوا پس بچشیدند وبال امرهم
عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح و صیحه و عذاب یوم الظلة ولهم
ومر ایشانراست در آخرة عذاب الیم عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عقاب و عذاب
مر ایشانرا بانهم کانت تاتیهم بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده
بدیشان بالبینات بحجتهاء روشن و معجزهاء هویدا فقالوا پس ایشان گفتند
ابشر آدمیان مثل ما یهدوننا راه مینمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی
فرستد فکفروا پس کافر شدند برسل وتولّوا و روی بگردانیدند از تدبر در بینات
که با ایشان بود پس خدای ایشان را هلاک کرد واستغنی الله و بی نیازی داشت

ایمان بخلق والله غنی و خدای بی نیاز است از عبادة آفریدگان حمید ستوده بی
ستایش حامدان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا آنکه برانگیخته
نخواهند شد قل بلی بگو آری برانگیخته خواهد شد وربی لتبعثن سوگند به پروردگار
من که هر اینه شما مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم
بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وذلک و این برانگیختن و جزا
دادن علی الله بر خدای یسیر سهل و آسانست فامنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید
بخدای ورسوله و برسول وی بفرستادهٔ او محمد والنور الذی انزلنا و بآن روشنی که فرستادیم
بر محمد صلوات الله وسلامه علیه مراد قرآنست آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس
خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید
از اقرار و انکار خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شمارا
لیوم الجمع بآنچه در روز جمع است از حساب و جزا قیامت را روز جمع گفت که در آن
روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی
و ضلالة یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملایکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن
روز زیان شدن است یعنی چون مؤمن مقام کافر در بهشت بمیراث گیرد و کافر را
در دوزخ بمقام کافر در آید غبن ظاهر شود و کفار دانند که زیان کار بوده اند
کافر غبن خود را بیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان یا
روز زیان جستنست هر کس سود خود طلبد و زیان دیگری ومن یؤمن بالله و هر که
بگرود بخدای ویعمل صالحا و بکند کاری شایسته یکفر بپوشد خدای عنه سیاته
از وی بدیهاء وی یعنی عفو نماید ویدخله و در آرد او را جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار در زیر قصور با اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند
در آن ابدا تا ابد دست در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه و در آوردن بهشت رستگاری
بزرگست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت وکذبوا بایاتنا و تکذیب کردند آیتهاء
ما را که قرآنست یا معجزات را که بر دست پیغامبر ظاهر کردیم اولئک اصحاب النار آن گروه ملازمان
دوزخ اند خالدین فیها مانندگان در آن یعنی نمیرند وبئس المصیر و بد جای بازگشتست
دوزخ ما اصاب نرسد هیچکس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت و مرض و اهل و ولد

الا باذن الله مکر بقضاء خداي يعني علم وي بهمه محيطست واکر خواهد آفريدکان را از بلا سالم
دارد اما براي صلاح حال بندکان وامتحان ايشان بصبر واز دياد ثواب وتطهير از
کناه مصيبت بايشان ميرساند ومن يؤمن بالله وهر که تصديق ميکند خدا را وميداند
که مصيبت ارادة ومشيت اوست ارادت ومشيت اوست يهد قلبه راه مي نمايد دل او را بصبر
وثبات يعني چون دانست که آن بلا مراد اوست بجان قبول ميکند از وقوع آن اضطراب نمي
نمايد بزرکان کفته که بلا انبيا جمال مبليست پس آينه را بجهة مشاهدهٔ جمال دوست
بايد داشت ـ هرچه از دست تو آيد خوش بود • کر همه دردي بر آتش بود
زخم کز دست تو آيد بعين • کو بر تر از سينه من جوي خون والله بکل شيء عليم وخداي
بهمه چيزها عليم داناست صابر وشاکي را ميداند واطيعوا الله وفرمان بريد
خداي را در فرض واطيعوا الرسول واطاعت کنيد رسول را در سنت فان توليتم پس اکر روي
بکردانيد از اطاعت پيغمبر او را چه زيان فانما على رسولنا پس جز اين نيست که بر فرستاده
ما البلاغ المبين رسانيدني است پيدا و هويدا و او تبليغ رسالة کرد و آشکارا
وظيفهٔ ابلاغ بجاي آورد الله خداي اوست مستحق عبادة لا اله هيچ معبودي
نيست الا هو مکر او وعلى الله و بر خداي نه بر غير او فليتوكل المؤمنون بايد که توکل کنند
مومنان چه ايمان اقتضاء آن ميکند که کار خود بحق واکذارند و در کفايت مهمات
تکيه بر کرم وي کنند از ابن عباس رض منقولست که بعد از هجرت پيغامبر صلى الله عليه وسلم
جمعي از مسلمانان از مکه داعيه مهاجرة بمدينه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع
وزاري وناله وکريه وبيقراري ايشان را نميکذاشتند وايشان نيز از غايت
مهرباني وشفقت بديشان واماندند بودند حق تعالى درباره ايشان فرستاد که يا ايها
الذين آمنوا اي کروه کرويدکان ان من ازواجکم بدرستي که بعضي از زنان شما
واولادکم و فرزندان شما که مانع ميشوند از هجرة عدوا لکم دشمنانند مر شما را
فاحذروهم پس از ايشان حذر کنيد وبکريه وناله فريفته شده ترک هجرة منمايند
اين آيت بديشان رسيده هجرت کردند وچون ياران مهاجر را ديدند هر يک در احکام
دين فقيهي کامل ودانايي فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما بجهة
ايشان از علم وفضل بي بهره مانده ايم وبدين سبب نفقه از ايشان باز کرفتند

ومراسم مرحمت فرو کذاشتند حق سبحانه فرمود که وان تعفوا واکر عفو کنيد
آن جرائمها که کرده اند وتصفحوا ودر کذرانيد وتغفروا وبپوشيد آنرا وعذر
ايشان بپذيريد فان الله پس بدرستي که خداي غفور رحيم آمرزنده ومهربانست
با شما همان معامله کند انما اموالکم وجز اين نيست که مالهاء شما واولادکم وفرزندان
شما فتنة آزمايش اند تا ظاهر کردد که کدام از شما حق را بر ايشان ايثار ميکنيد
وکدام دل در مال وولد بسته از محبت الهى کرانه ميکيري والله وخداي عنده
نزديک اوست اجر عظيم مزدي بزرک مر کسي را که محبة او مر خداي را ورسول را غالب
باشد بر محبة مال وفرزند فاتقوا الله پس بترسيد از عذاب خداي وبپرهيزيد
از موجبات آن ما استطعتم آنچه توانيد که اين آيت ناسخ آن حکمست که فاتقوا الله
حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در يک آية اشارت ميکند بواجب امر ودر
ديکري بواجب حق واجب امر ببايد واجب حق را رقم نسخ بر کشيد زيرا که حق سبحانه
بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وي در دايرهٔ عفو داخل تواند شد
واکر او را بواجب حق بکيرد طاعت هزار ساله ومعصيت هزار ساله آنجا
يک رنک دارد ـ بي نيازي ببين واستغنا نکر • خواه مطرب باش خواهي نوحه کر
واسمعوا وبشنويد سخن خداي را واطيعوا وفرمان بريد وي را وانفقوا ونفقه کنيد
خيرا بهتري را يعني هرچه نيکوتر بود در راه حق بدهيد لانفسکم براي نفسهاء
خود چه فوايد آن بوي ميرسد ومن يوق وهر که نکاه داشته شود شح نفسه
از بخل نفس خود يعني حق خداي را امساک نکند ودر راه وي بذل نمايد فاولئک
پس آن کروه منفقان هم المفلحون ايشان رستکارانند در دنيا از مخوفات
ودر عقبي از عقوبات ان تقرضوا الله اکر قرض دهيد خداي را يعني صرف کنيد
مال در راه که فرمايد قرضا حسنا قرض مقرون باخلاص يا صدقه دهيد از
طيب نفس يضاعفه زيادت کرداند خداي آنرا که داده ايد لکم براي شما
يکي را تا هفتصد تا هزار وجها رسيد يا بغير حساب ويغفر لکم وبيامرزد
کناهان شما را که پيش از اين بوده باشد از امساک وترک انفاق والله شکور
وخداي جزا دهنده سپاس داراست عطيهٔ جزيل در برابر صدقه قليل

میدهد حلیم بردبارست بعقوبت تمسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عالم الغیب والشهادة دانای
نهان و آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدیق و آنچه پنهان میدارند
در دلها از ریا و اخلاص العزیز غالبست انتقام تواند کشید از کسی که صدقهٔ
او خالص نبود الحکیم حکم کنند بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله
عمر رض زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و در این
باب آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغامبر بگو امت خود را که شما اذا طلقتم النساء چون
خواهید که طلاق دهید زنان مدخوله خود را که صغیره و آیسه و حامله نباشند
فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عدهٔ ایشان یعنی در طهری که جماع که شما را توان
کرد آنرا از عدة و این طلاق سنی است چون زن بعد از طلاق بعدة در می آید و طلاق
بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعة واقع شده باشد وقوع یابد چه
آن ایام را از عدة حساب نتوان کرد و زن در آن محل معتده باشد و نه ذات
بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رح اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک
رحمهما الله معتبرست پس اگر در طهری مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی
رح سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق
جمهور سنت است واحصوا العدة و شمار کنید ای مردان عدت زنان که ایشان از ضبط
عاجزند یا از احصاء آن غافل واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردگار
شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه
را من بیوتهن از خانهاء ایشان که بوقت زناشوهری بوده اند تا وقتی که عدت منقضی
کردد ولا یخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشانرا اخراج مکنید الا ان
یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا
خوانده یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی
است که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامة حد ایشانرا بیرون باید
آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در آن حال اخراج ایشان

حلالست چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان وتلک و این حکمها که مذکور شد
حدود الله اندازهاء خداست که مقرر فرموده ومن یتعد و هر که در گذرد حدود الله
از حدهاء خدای فقد ظلم نفسه پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود
و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند
هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید خدای تو کرداند بعد ذلک پس از این طلاق امرا کاری
را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید
فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن عدة خود یعنی بزمان آخر عدة فامسکوهن
پس نگاه دارید ایشانرا یعنی رجعة کنید با ایشان و امساک نمایند
بمعروف به نیکویی که حسن معاشرت و لطف را فقتست و دیگر باره طلاق مدهید
جهة اضرار بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بمعروف به نیکویی
یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید واشهدوا و گواه گیرید ذوی
عدل دو خداوند عدل را منکم از شما که مسلمان و فاسق نباشند بر رجعة و این
امر ندبست و امام شافعی رح گوید واجبست واقیموا الشهادة و اقامت شهادة کنید
ای گواهان بوقت حاجت لله برای خدای طلب صواب و رضاء خدای ذلکم
این اشهاد و اقامت شهادة یوعظ به پند داده میشود بدین من کان یؤمن
هر که است که میگرود بالله بخدای و بآنچه وی فرموده والیوم الآخر و بروز
رستخیز و هر چه بدان متعلق است ومن یتق الله و هر که بترسد از خدای و مرتکب
مناهی نشود یجعل گرداند و پدید آرد له برای او مخرجا بیرون
شدی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرة یا هر که بپرهیزد از حرام خدای
برای وی برساند از وجه حلال ویرزقه و روزی دهند وی را من
حیث لا یحتسب از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد
از سببها بکنه روزی طلب • تا خدا روزی رساند بی سبب • حق زجای
بخشدت رزق حلال • که نباشد در گمان و در خیال • سبب نزول این
آیة آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کردند روزی بنزدیک پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله پسرم با سر کفار گرفتار شد

وادر وی جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسید و بر آنچه سدّ رمق شود
قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید
لا حول ولا قوّة الا بالله العلی العظیم عوف باز نزد خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عمل کردند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار
گوسفند ایشان را رانده بسلامة بمدینه آمد و این آیة نازل شد که هر که تقوی ورزد
روزی حلال یابد ومن یتوکل و هر که توکل کند علی الله بر خدای و کار خود بدو باز
بگذارد فهو حسبه پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم ان الله بدرستی که خدای
بالغ امره رساننده است کار خود را هر جا خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد
از وی فوت نشود قد جعل الله بدرستی که گردانیده است خدای و پیدا کرده لکل شیء
برای هر چیزی از فقر و غنا قدرا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان
که پس و پیش نیفتد ابوذر غفاری رض روایت کرده که حضرت پیغامبر فرموده که من آیتی
میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت ومن یتق
الله یجعل له برخواند و چند نوبت اعادة فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است
تقوی تخم بوستان قربت و از رتبه معیّة خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا
و توکل را رایحه ... کفایت است و از بوی ریحان محبت دهد که ان الله یحب المتوکلین
بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد و سلوک راه یعنی را توکل باید و تقوی
و توکل مرکب راه است و تقوی توشه ره و در وقتی که حکم عدة مطلقات فرود آمد که یتربصن
بانفسهن ثلثة قروء صحابه پرسیدند که عدّة زنان که حایض نشوند چیست آیت
آمد که واللائی یئسن و آن زنان که نومید گشته باشند من المحیض از حیض بسبب پیری
من نسائکم از جمله زنان شما ان ارتبتم اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی
نمیدانید فعدتهن پس زمان عدّة ایشان ثلثة اشهر سه ماه است واللائی لم یحضن
و عدّة آنانکه حایض نشده اند از صغر سنّ همچنین بر سه شهر مقرّر است واولات
الاحمال و خداوندان بارها یعنی زنان حامله اجلهن منتهای زمان عدّت
ایشان ان یضعن آنست که بنهند حملهن بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی
عنها زوجها ومن یتق الله و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی

کند یجعل پدید کرد اند خدای له مر آن متقی را من امره یسرا از کار او آسانی
یعنی کار او را بر وی سهل سازد ذلک این چه گفت شد امر الله انزله حکم خدایست که
فرستاد آنرا از لوح محفوظ الیکم بسوی شما ومن یتق الله و هر که بپرهیزد از عقاب
خدای و فرمان او برد یکفر عنه بپوشد خدای از وی سیئاته بدیهای وی را یعنی عفو کند
ویعظم و بزرگ سازد له برای او اجرا یعنی او را مزد زیاده دهد اسکنوهن ساکن
گردانید زنان طلاق داده را من حیث سکنتم از آنجا که شما ساکن شدید من وجد
کم از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش
سازید ولا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لتضیقوا برای
آنکه تنگ گردانید علیهن بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را
وان کن و اگر باشند طلاق دادگان اولات حمل خداوند بار یعنی حامله باشد
فانفقوا علیهن پس نفقه کنید بر ایشان حتی یضعن تا وقتی که بنهند حملهن بار خود را
و از عدّة بیرون آیند فان ارضعن پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه
و نکاح لکم مر فرزندان شما را فآتوهن پس بدهید ایشان را اجورهن مزدها
ایشان بر شیر دادن وأتمروا و مشاورت کنید بینکم میان یکدیگر در کار
فرزند بمعروف به نیکوئی در کار ارضاع و اجرة آن وان تعاسرتم و اگر دشوار کنید
و مضایقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرة ابا کند
یا زن شیر ندهد فسترضع پس شیر دادن خواهد له برای فرزند اخری زنی
دیگر یعنی مرد دایه گیرد او را برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار نفرماید لینفق
باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی و توانگری من سعته از غنای خود
یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند ومن قدر و هر که تنگ کرده شده است
علیه رزقه بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگدست است فلینفق پس باید که نفقه
کند مما آتاه الله از آنچه خدای داده است او را لا یکلف الله تکلیف نکند
خدای نفسا هیچ تنی را الا ما آتیها مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی
تکلیف ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله زود باشد که پدید آرد خدای بعد عسر
پس از دشواری و تنگدستی یسرا آسانی و توانگری وکاین من قریة و بسا از اهل

دیهی که اندوی جهل و عناد عَتَتْ سرباز زدند اعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از
فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از سخن پیغامبران او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب
خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در و استقصا و مناقشه
باشد وَعَذَّبْنَاهَا عذاب کردیم ایشان را در دنیه عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت و با هول
یا عذاب کنیم ایشان را و در سخنی بعد از حساب فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل آن
ده وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود عاقبت امر ایشان خُسْرًا
زیان کاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم
شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند أَعَدَّ اللَّهُ اماده کرده است خدای
لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از عذاب خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بتحقیق خدای فرستاده است إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی تا شرفی که
قرانست و فرستاده بشما رَسُولًا فرستاده که محمدست قرانا شرف گفت زیرا که شرف
دنیی و کرامت عقبی وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدان و گفته اند ذکر
قرانست و فرستاده جبرئیل عم و بقولی رسول بدلست از ذکر و ذکر بمعنی رسول است
یعنی ذاکر و اشهر آنست که سخن بر ذکر اتمام شده و رسولا منصوب بمحذوفی است
تقدیرش اینکه منا بعث کنید رسولا که پیوسته يَتْلُو میخواند عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتِ اللَّهِ
آیتهای قران مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کنید
و حی سبحانه ذکر و رسول فرستاد لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا تا بیرون آرد خود یا قران یا رسول
آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی
ضلاله إِلَى النُّورِ بر روشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند و یرا وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار ستوده و پاک
یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض يُدْخِلْهُ در آرد او را خدای جَنَّاتٍ
تَجْرِي بوستانها که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر ساکن آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا جاوید باشند کائن در بهشت أَبَدًا همیشه بی زوال و انتقال قَدْ
أَحْسَنَ اللَّهُ بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت لَهُ برای آن مومنان

ومناقشه

رِزْقًا روزی و جهه روزی اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَ آنست که بیافرید
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان بعضی بر بالاء بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از زمین
مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را حمل بعدد کرده اند
یعنی زمین هفت آفریده يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرو می آید فرمان خدای و قضاء او بَيْنَهُنَّ
میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او دار هر طبقه
از طبقات ارض و سما امریست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تا بدانید که خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِيرٌ تواناست وَأَنَّ اللَّهَ و فرمان خود را
بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید که خدای قَدْ أَحَاطَ بدرستی که فرا رسیده است
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیز از روی علم یعنی قدرت و علم او محیطست بهمه اشیا و از موجودات
علمی و عینی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج نیست زمین نیست نیست قدرتش که
با دانش او یکیست بیرون و درون و در غیب و شما دت ذره نتوان یافت از دایره
قدرتش و علمش بیرون سورة التحريم بسم الله الرحمن الرحيم
نقلست که حضرت صلی الله علیه و سلم شربت عسل دوست داشتی زینب رض مقدار
عسل داشت و هر گاه آنحضرت بخانه وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت
را در خانه وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آنحال بر بعضی ازواج طاهرات
گران آمد عایشه و حفصه رضی الله عنهما اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت
بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما در آید گوییم از تو بوی
مغافیر می آید و مغفور صمغ درختی است که عرفط خوانند و رایحه کریهه
دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از رواج ناخوش محترز می بود پس
آن حضرت روزی شربت آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما
رایحه مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب
شربت عسل آشامیده ام گفتند جرست نحله العرفط زنبوران عسل از شکوفه
عرفط چریده بوده امام زاهد رح آورده که چون این صورت مکرر او جود گرفت
حضرت فرمود که حَرَّمْتُ الْعَسَلَ عَلَىٰ نَفْسِي وَاللَّهِ لَا آكُلُهُ أَبَدًا و این سوگند
از بهر آن خورد تا دیگر کسی وی را از آن عسل نیارد آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ

فیکون

ای پیغامبر برگزیده چرا حرام میکنی ما احل الله آنچه حلال کرده است خدای لک مر ترا
یعنی عسل و روایت اشهر آنست که در نوبت حفصه رض در خانهٔ وی باجازت آن
حضرت بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز
گردانید حفصه بران مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت فرمود که راضی هستی
که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم رسول صلعم فرمود که این سخن نزد تو امانتست باید که
با کسی نگوئی او قبول کرد و چون حضرت از خانهٔ وی بیرون آمد فی الحال حفصه این
سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون
آنحضرت بخانهٔ عایشه آمد این حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد
که چرا حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تبتغی
میطلبی بدین تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود والله غفور و خدای
آمرزنده است مر سوگند خورنده را رحیم مهربانست که کفارت سوگند مقرر
کرد قد فرض الله بدرستی که مقدر گردانید خدای و بیان کرده لکم برای
شما تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندها شما را بکفارت یعنی آنچه بسوگند بر بندید
بکفارت توان گشاد و بیان آن در سورهٔ مائده است والله مولیکم و خدای دوست
شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هرچه صلاح شما در انست و هو العلیم
و او دانا است بصلاح بندگان الحکیم صوابکار در هرچه گوید و کند بنسبت ایشان
و اذ اسر النبی و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت الی بعض
ازواجه بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است
یا عسل یا ذکر خلافت شیخین رض بعد از آنکه با حفصه بسر گفته بود او با عایشه
آشکارا کرد فلما نبات به پس آنهنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را به بآن حدیث
و اظهره الله و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت علیه بر اظهار
آن سخن از حفصه عرف شناسا گردانید پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه
را خبر داد بعضه بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو این قدر از آن
ظاهر ساختی یعنی قصهٔ تحریم ماریه و اعرض و اعراض کرد رسول صلی الله علیه وسلم
عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

استفسار فرمود از وی که چرا با آنکه حفصه همه سخنان سری آنحضرت را اظهار کرده
بود تمام با روی وی نیاورد فلما نباها به پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر صلعم حفصه را به
بآن خدای او را بران اطلاع داده بود قالت گفت حفصه من انباک هذا که خبر داد
ترا باین که من راز ترا آشکارا کردم قال گفت رسول صلی الله علیه وسلم نبانی العلیم
خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات ضمایر الخبیر خبردار از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر
توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید الی الله بخدای و در آزار دل مبارک
آنحضرت هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما پس بدرستی که بگشته است
دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغامبر نمیکنید و ان تظاهرا و اگر هم پشت شوید
علیه بر آزردن دل مبارک وی فان الله پس بدرستی که خدای هو مولیه و یاری و مدد
کار پیغمبر است و برا نصرت کند و جبرئیل رفیق اوست مددکاری بجای آرد و صالح المؤمنین
و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان وی اند مراد همه اصحاب و بقولی صدیق و فاروق
رض که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضاء او برضاء فرزندان
خود ایثار کنند و مجاهد گفته که صالح المؤمنین مرتضی علی است رض و الملائکة و تمامی
فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک با وجود اینکه خدا و جبرئیل و صحابهٔ او یار و مددگار اند
ظهیر مددگار و معاون و هم پشتند در یاری وی عسی ربه شاید که پروردگار او ان
طلقکن اگر او طلاق دهد شما را تخویف ازواجست یعنی اگر بفرض طلاق دهد شاید
ان یبدله انکه بدل دهد خدای ازواجا خیرا منکن زنان بهتر از شما این اخبارست
از قدرت نه از کون چه خدای میدانست که طلاق زنان بهتر از شما این نخواهد
داد پس تعریف آن زنان میکند که مسلمات اقرار کنندگان بوحدانیت یا گردن
نهندگان بامر مومنات باور دارندگان با اخلاص آرندگان قانتات نماز
گزاران یا فرمان برداران تائبات باز گشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه
الله عابدات پرستندگان با خضوع کنندگان سائحات هجرت کنندگان
یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا و دختران بکر ابن عباس
رض فرموده که ثیب آسیه زن فرعون است دیگر مریم مادر عیسی که حق تعالی
وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازدواج حضرت رسالت صلی الله

وجبرئیله

علیه وسلم درآید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم نگاه دارید
نفسهاء خود را بموعظ ونصیحت واهلیکم نارا از آتشی که آتش انگیزوی مردمان وقودها الناس
باشند یعنی کفار جن وانس والحجارة وسنگ کبریت که حرارتش افزاید یا بتان سنگین
که کفار می پرستند یا کنجهاء زر وسیم اخیار در میان که اصل وهمنشادان سنگست
سو زر وسیم اند سنگ زرد وسفید اندرین سنگها مبتلا مید • دل این سنگ
اگر تو بر کنی • سر حسرت بسی بسنگ زنی علیها بر آن آتش ملائکة فرشتگانند یعنی
موکل اند بروی بازبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاروان وتوانایان
که دوزخی را با ایشان قوت ستیز وآن جنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله
نافرمانی نکنند خدای را ما امرهم در آنچه فرماید ایشان را بعضی بشوت فریفته نشوند
تا مخالفت امر باید کرد ویفعلون ومیکنند ما یؤمرون آنچه فرموده میشوند بدان
در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است
بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار
کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید با ملکیه گویند یا ایها الذین کفروا ای
کسانیکه کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر مگوئید امروز که عذر مقبول
منست وفایده نخواهد انما تجزون جزین نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم
تعملون آنچیزرا که در دنیا بودید که عمل میکردید یا ایها الذین آمنوا ای آنها که گرویده اید
توبوا الی الله بازگردید بخدای توبة نصوحا بازگشتنی خالص یعنی
توبه کنید و باز گناه مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح
آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند به پستان حسن بصری
رح گفته که توبت نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دویم
عزیمت بر ترک گناه آینده سو توبه چون باشد پشیمان آمدن • بر در حق
نو مسلمان آمدن • خدمتی از نو گرفتن با بنیان • با حقیقت روی کردن از جهان
عسی ربکم پروردگار شما چون توبه کنید شاید ان یکفر عنکم انکه در گذراند
از شما سیآتکم گناهان شما را ویدخلکم جنات ودر آرد شما را بوستانها که بسته
تجری میرود من تحتها الانهار از زیر درختان واشجار وقصور آن جویها

دران سنگ سخت تر باشد که [illegible]

ودر آوردن کی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی
بنفس او را عذاب کند ونه شفاعت او را در باب عاصیان مردود سازد والذین
آمنوا معه وپیروان دانا تا او که بوی ایمان آورده اند بوی یعنی در خواست ایشان
در بارهٔ یاران ایشان قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان
عطا کرده یسعی می شتابد ومیرود بین ایدیهم در پیش ایشان وبایمانهم وبجانب راست
ایشان وقتی که بر صراط گذرند ودر آن محل که نور منافقان فرو میرود یقولون
ربنا گویند مومنان که ای آفریدگار ما اتمم لنا تمام گردان برما نورنا روشنی
ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم واغفر لنا وبیامرز ما را یعنی از ظلمت
تاریکی ونا پاکی گناه پاک کن انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز از اتمام نور
ومغفرت او را توانائی یا ایها النبی ای پیغامبر خبر دهنده یا بلند قدر
جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین وبا منافقان بوعید
واغلظ ودرشتی بکار بر علیهم بر ایشان یعنی بر هر دو گروه وماویهم
ومقام وبازگشت کافران ومنافقان اگر ایمان نیارند ومخلص نشوند جهنم
دوزخ است وبئس المصیر وبد جای بازگشتست دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد
خدای مثلی للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند امرأة نوح وآن مثل زن نوح عم
که واعله نام داشت وامرأة لوط وزن لوط عم که واهله گفتندی کانتا ودو زن
این دو زن تحت عبدین در زیر حکم دو بنده من عبادنا از بندگان ما صالحین
شایستگان فخانتاهما پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق زن نوح عم
قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی فلم یغنیا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عنهما
از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح عم غرق شد
بطوفان وبر سر زن لوط عم سنگ بارید وقیل ادخلا النار وگفته خواهد
شد دو زن را در قیامت واهله وواعله را که در آیید بدوزخ مع الداخلین با در
آیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل آنست که کفار معاتب میشوند ونسبتی
که میان ایشان وپیغمبر هست با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وضرب الله مثلا
وبیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای آنکه گرویده اند امرأة فرعون وآن

مثل زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای آفریدگار
من بنا کن برای من عندک نزدیک خود بیتا خانه فی الجنة در بهشت یعنی در مقام
قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهار
میخ کرده در آفتاب بیفکندند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد
که بر سینه وی نهند و آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت و نجنی و برهان
مرا من فرعون از نفس خبیث فرعون و عمله و از کردار او یعنی از عذابی که مرا میکند
و نجنی من القوم الظالمین و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان
فرعون حق سبحانه دعاء وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی
بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت
و در اکثر تفاسیر هست که حق تعالی وی را با ایمان برد بجسد وی و حالا در بهشت
است و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان انصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر
نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلعم و سایر مومنات
و مریم ابنت عمران و مریم دختر عمران را التی احصنت آن زنی که نگاه داشت
فرجها دامن خود را از حرام و فاحشه فنفخنا در دمیدیم فیه در گریبان
جامه او من روحنا از روحی که آفریده بودیم و صدقت و باور داشت مریم
و گروید بکلمات ربها سخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل
یا وعدها که جبرئیل عم از خدای بوی آورد که لاهب لک غلاما زکیا
یا بآنچه نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و حفص بجمیع
میخواند و مراد تمام کتب الهی است و کانت و بود مریم من القانتین از فرمان
برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادات و تذکیر برای تغلیبست و اشعار
بآنکه طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان
بسیار بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه
زن فرعون سوره الملک بسم الله الرحمن الرحیم
تبارک بزرگ و برترست و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکه بدست قدرت
اوست پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند و هو علی کل

شیء و او بر همه چیزها که خواهد قدیر تواناست الذی خلق الموت آنخداوندی
که بیافرید مرگ را و الحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات
ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفرید بصورت گبشی املح و او بر هیچ چیز
نرسد الا بمیرد و حیات را خلق کرد بصورت مادیانی ابلق و او بر هیچ چیز مرور
نکند و را بجهد از بیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقول جمهور مراد بموت و حیات
یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان
کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم کدام از شما احسن نیکوتر عملا از جهت
عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر و در خبر آمده که کدام نیکوتر از روی عقل و پرهیز کار
تر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده تر مرگ را
و ترسان تر از وی و کار سازنده تر برای او و هو العزیز و خدای غالبست در ملک
خود ترسند کان را ایمن سازد الغفور آمرزنده است خطیات ایشان را
بپوشد الذی خلق آنخدایی که بیافرید سبع سموات هفت آسمان
طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده که آسمان دنیا
موجیست محکم شده و دوم مرمریست سفید و سیم آهنست و چهارم روی
و گفته اند مس پنجم نقره است ششم زرست هفتم یاقوت سرخ ما تری
نبینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدای مر آسمان را من تفاوت
هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فارجع البصر پس بازگردان
چشم را بسوی آسمان تا در آن هل تری هیچ می بینی من فطور شکافی و نقصانی
ثم ارجع البصر پس دیگرباره بگردان دیده را کرتین کرتی بعد از کرتی تا هیچ
عیبی می یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نکردی تکرار کن نگریستن را ینقلب باز
گردد الیک البصر بسوی تو چشم تو خاسئا دور از یافتن عیب و هو حسیر
و او مانده بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند
می نگرد عیب نمی نماید و لقد زینا و بدرستی که بیاراستیم السماء الدنیا
آسمانی نزدیک را یعنی آسمانی را که نزدیکترست بزمین آرایش دادیم بمصابیح بچراغها
یعنی بستارگانی که شبها چون چراغ درخشانند و جعلناها و گردانیدیم ستارگان

رجوماً للشياطين مانند كمان مرديوانرا وقتي كه بجهة استراق سمع قصد
آسمان كنند واعتدنا وآماده ساختيم لهم براي ديوان بعد از سوختن ايشان بشهب
در دنيي عذاب السعير عذاب آتش افروخته در عقبي وللذين كفروا ومر آنانراست كه
كافر شدند از ديوان وغير ايشان بربهم بآفريدگار ايشان عذاب جهنم عذاب
دوزخ وبئس المصير وبد جاي بازگشتست دوزخ اذا القوا چون در افكنده شوند
كافران فيها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهيقاً آوازي مانند
آواز دراز گوش كه انكر الاصوات است يعني چون كفار در آيند دوزخ در آواز آيد دوزخ بفرياد
آيد وهي تفور واو ميجوشد وايشانرا مي آرد فرو ميبرد چنانچه گوشت در ديگ
جوشانند تكاد تميز نزديكست كه پاره پاره شود دوزخ من الغيظ از خشم
كافران كلما القي هرگاه در افكنده شوند فيها در دوزخ فوج گروهي از اهل
شرك سألهم سوال كنند ايشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روي سرزنش كه الم
يأتكم نذير آيا نيامد بشما نذير بيم كننده يعني پيغمبري بشما مبعوث نشد كه شما را بخدا
خواند واز عذاب ترساند قالوا بلى گويند آري قد جاءنا بدرستي كه آمد بما
نذير پيغمبري بيم كننده فكذبنا پس ما تكذيب كرديم قول ويرا وقلنا وگفتيم مر
فرستادگانرا كه بهيچ وجه ما نزل الله فرو نفرستاده است خداي من شيء هيچ
چيز از آنچه شما ميگوييد از نوع وعد و وعيد وامر ونهي وديگر گفتيم ان انتم نيستيد
شما اي رسولان الا في ضلال كبير مگر در خطاي بزرگ با وجود سمت بشريت دعوي
نبوت ميكنيد وقالوا وگويند كافران كه در دنيي لو كنا نسمع اگر مي‌بوديم ما كه بشنويم
سخن پيغمبرانرا بي بحث وتفتيش چه از معجزات ايشان علامات صدق مصفاي احوال
ايشان ظاهر بود او نعقل يا تعقل ميكرديم در معاني كلام ايشان وتفكر مي‌نموديم در
انوار حكمت كه از اقوال وافعال ايشان معاينه ميشود ما كنا نمي‌بوديم امروز في
اصحاب السعير در عدد اهل دوزخ فاعترفوا پس اقرار كنند ومعترف شوند
بذنبهم بگناه خويش ودر آن وقت اعتراف سود ندارد فسحقاً پس دوري باد از رحمت
لاصحاب السعير مر ملازمان دوزخ را ان الذين يخشون بدرستي كه آنانكه بترسند
ربهم از عذاب پروردگار خود بالغيب پوشيده يعني تا از خوف وان خلق

پوشند بخلق تا ايشانرا ريا كنند ودر عين المعاني گويد كه مراد از غيب دل است
كه پوشيده است از خلق وبيدار بخداي يعني بدل ترسگار باشند لهم مغفرة مر ايشانراست
آمرزش گناهان واجر كبير ومزدي بزرگ كه بهشت است وگفته اند بعجاز شدايد
ومكاره يعني مزد ترسندگان امان باشد از هرچه ميترسند
دانايان بود
لا تخافوا مژده ترسنده است • هركه ميترسد مبارك بنده ايست • خوف وخشية خاص
هركه دانا نيست كي ترسان بود • ترسگاري رستگاري آورد • هركه درد آرد عوض
درمان برد • آورده اند كه كفار قريش بسهولت عيش مغرور ومشغول گشته درباب
حضرت پيغمبر صلي الله عليه وسلم سخنان گفتندي وچون چند نوبت بنزول
قرآن پرده از روي گفتار ايشان برداشته شد با يكديگر تدبير كردند وراي
ايشان بران قرار گرفت كه ديگر سخن محمد آهسته گوييد تا خداي وي نشنود واو را
از آن آگاه نگرداند آيت آمد كه واسروا وپنهان سازيد قولكم سخن گفتن خود را
درباره پيغمبر او اجهروا به يا آشكارا كنيد مر آنرا يعني هر دو نزديك او يكسانست
انه عليم بدرستي كه او داناست بذات الصدور بآنچه در سينهاست قبل از آنكه بزبان
گذرد پس كسي كه بر ضماير واقفست اگر تعبير از آن بسر كنند يا بجهر بروي پوشيده
نخواهد بود الا يعلم آيا نداند آنچه در دلهاست من خلق آنكس كه بيافريد
دلها را وهو اللطيف واو داناست ببواطن اشيا وحقايق آن الخبير آگاه از
ظواهر موجودات ودقايق آن هو الذي اوست آن خداوندي كه جعل گردانيد
لكم الارض براي شما زمين را ذلولاً نرم ومنقاد تا آسان باشد سير شما
بران فامشوا پس برويد في مناكبها در اطراف وجوانب زمين وكلوا بخوريد
من رزقه از روزي خدا كه براي شما مقدر كرده واليه النشور وبسوي اوست
بازگشت شما پس شكرگذاري وسپاس داري او بجاي آريد ءامنتم آيا ايمن شديد
اي كافران من في السماء از آنكس كه در آسمانست بزعم شما يعني خود سبحانه يا از ملك
موكل بر عذاب كه جبرئيل است عم لحض سخن آنكه ايمن شده ايد ان يخسف بكم
الارض از آنكه خداي يا جبرئيل عم بفرمان عظيم الشان وي فرو برد شما را
بزمين فاذا هي پس آنگاه زمين پس از فرو رفتن شما بي تمور ميگردد

واضطراب گناهان شما از زیر تو می افگند ام امنتم یا ایمن شدید من فی السماء از انکس که در
آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل ان یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما
حاصبا سنگریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده
عذاب که کیف نذیر چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند ولقد
کذب الذین و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از
کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فکیف کان
پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب اولم یروا آیا
نمیدانند و نمی نگرند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم بر سر ایشان در هوا صافات
صفها بر کشیده میگشایند بالهای خود را ویقبضن و فراهم میگیرند بعد از بسط
ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حالت قبض و بسط اجنحه
الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی
و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته
انه بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیزها بصیر بیناست امن آیا کیست که توان
گفت که هذا الذی این آنکس است که از روی حمایت هو جند او مددکار است و قاید
لشکر لکم مر شما را ینصرکم یاری میدهد من دون الرحمن بجز خدای از عذاب
و خشم وی ان الکافرون نیستند ناگرویدگان الا فی غرور مگر در فریب شیطان
که میگوید عذاب بشما فرود نخواهد آمد امن هذا الذی آیا کیست که اشارت توان
بدو که این آنکس است که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک اگر
باز گیرد خدای رزقه روزی خود را از شما بامساک مطر یا ابطال اسباب که حصول
و وصول رزق را وسایط و وسایل اند یعنی اگر خدا وظیفهٔ رزق از شما باز دارد
آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست و کفر ایشان
از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه کردند و در افتادند فی عتو در عناد و سرکشی
و نفور و رمیدگی از حق و نفرت از راستی افمن یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه
سر فرو افگنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش و راست و چپ خود
نمی بیند اهدی راه یافته تر است امن یمشی آیا آنکسی که میرود سویا راست ایستاده

و بهمه اطراف خود را مشاهده میکند و رفتن او واقع است علی صراط مستقیم بر راهی
راست رساننده بمقصد و مقصود از این مثلی است برای کافران که گمراه در بیدای غوایت
حیران و سرگردان میرود و مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت
سلوک میکند ـه فرقست میان آنکه از روی یقین · با دیده بینا رود و داند ره دین
با آنکه دو چشم بسته بی دست کسی · هر گوشه همی رود بظن و تخمین قل بگو مشرکان را
که خدای که شما را بدو دعوت میکنم هو الذی او آنکس است که بقدرت انشاکم بیافرید
شما را وجعل لکم السمع و بداد شما را شنوایی تا سخنان حق شنوید والابصار و دیدها تا دلایل
قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید والافئدة و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق
مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمایید شما بسیار میشنوید و می بینید و لیکن قلیلا ما
تشکرون اندک شکر میگویید مر این نعمتها را قل هو الذی ذراکم بگو خدای آن خدایست
که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت فی الارض در زمین یعنی هر یک را منزل و مکانی
و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمان برداری نمایید والیه تحشرون و بسوی او بان
گردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود بیابید ویقولون و میگویند
مشرکان مر پیغمبر و یاران ویرا متی کی باشد هذا الوعد این وعده حشر و یافتن جزا
ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان قل بگوی ای محمد در جواب ایشان که انما
العلم جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم وقت آمدن او عند الله نزدیک خداست
و غیر او بران اطلاع ندارد وانما انا و جز این نیست که من نذیر بیم کننده ام مبین
آشکارا یعنی قیامت شما را بیم کنم اما بزمان آمدن آن دانا نیستم فلما رأوه پس آن هنگام
که به بینند موعود را که قیامت است زلفة نزدیک بخود سیئت بد کرده زشت شود
وجوه الذین کفروا رویهاء آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهاء ایشان
پیدا گردد وقیل و گفته شود یعنی خزنه دوزخ ایشانرا گویند هذا الذی کنتم
این آنست که بودید شما که پیوسته به تدعون بدو تمنا میکردید و در طلب او استعجال
مینمودید امام زاهد رح فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلعم میکردند و آرزوی
هلاک وی میداشتند حق تعالی حبیب خود را صلواة الله و سلامه علیه فرمود که
قل ارایتم بگو خبر کنید مرا ان اهلکنی الله اگر هلاک گرداند خدای مرا و من معی وانانرا

که باشند از مومنات اَوْ رَحِمَنَا یا بر بخشد بر ما و اجل ما در تاخیر افکنید فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ
پس کیست آنکه اورا زنهار دهد کافران را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را
سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مرا دانست که نجات دهند شما را از عذاب
الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قُلْ بگو ای منکر
ایمان بدو سبب نجات است هُوَ الرَّحْمَنُ اوست خدای بزرگ بخشایش آمَنَّا بِهِ گرویده ایم
بوی وَعَلَيْهِ و بوی نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و کار خود بدو باز گذاشتیم فَسَتَعْلَمُونَ
پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر
مَنْ هُوَ کیست آیا از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر
دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر گردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بئر میمون خضرمی
غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد فَمَنْ پس کیست آنکه يَأْتِيكُمْ
بِمَاءٍ بیارد بشما آبی مَعِينٍ جاری یا ظاهر چنانچه همه کس ببیند در آثار آمده که بعد از
تلاوت این آیه آمد باید گفت که الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکورست که زندیقی
شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ او جواب داد که
بالمعول والمعین یعنی متین و مددکار آن متین آب را باز آورند شبانه او نابینا شد و هاتفی
آواز داد که اینک آب چشمه چشم تو غایب شد بگوی تا معول و معین باز آرند وفی المثنوی
والمعنوی ﴿بیت﴾ فلسفی منطقی مستهان • میگذشت از سوی مکتب آن زمان • چونکه بشنید
آیه آواز ناپسند • گفت آریم آب را ما با کلند • ما بزخم بیل و بتیزی تبر • آب را آریم از پستی زبر
شب بخفت و دید او یک شیر مرد • زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد • گفت ها این چشمه چشم
ای شقی • با تبر نوری برآر ار صادقی • روز برجست و دو چشمش کور دید • نور فایض از دو چشمش ناپدید

سوره ن ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾ ن حروف مقطعه دلالت
بر اعداد دارد بقانون حساب و قول بعضی آنست که غایت مدت این امت از شمار آن
توان دانست اما هر کس بدان نرسد و یهود بعضی از آن گرفتند و بیخی فرو گذاشتند
و بریشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آنرا مفاتیح اسماء
الهی دانند چنانچه در حرف ن گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گفت
که آخرست از حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست

در بهشت یا قسم است بنصرت حق تعالی مومنان را و اشهر آنست که ن اسم ماهی است و مراد
بآن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا گویند بهموت و در وسیط
باسناد خود از ابی هریره رض نقل کرده که وی گفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه وسلم
که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم از آن دوات
نوشت آنچه بود و هست و باشد و بر این تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرد بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم
اعلی که از نورست و طول او بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و گویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند
و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیارست وَمَا يَسْطُرُونَ و دیگر سوگند خورد بآنچه می نویسند
حفظه از احکام و غیرها آنچه ایشان را فرماید در تبیان از ابن عباس نقل فرموده که نون
دهنست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می نویسند حق تعالی بدینها سوگند
خورده جواب قسم اینست که مَا أَنْتَ نیستی تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنگاه داشتن پروردگار
خود بِمَجْنُونٍ دیوانه جواب ولید مغیره است که آن حضرت را میگفت مجنون و در
بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه
و قلم مشیرست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده
بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کریم او از دوات قدیم
نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب اینکه
تو بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد وَإِنَّ لَكَ
و بدرستی که مر ترا لَأَجْرًا مزدی و ثوابیست بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُونٍ منت
نا نهاده یعنی حق تعالی بی واسطه کسی که از و منت باید داشت بتو عطا کردیم یا غیر
مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وَإِنَّكَ و بدرستی
که تو لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بر دینی بزرگ که اسلام است یا بر خوئی بزرگ که بخوبی آن کس
را نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد
آداب قرآنست که حق سبحانه وی را ادبی داشته بود از عایشه رض سوال کردند
از خلق رسول صلی الله علیه وسلم و چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت القرآن بود
وفی سلسلة الذهب ﴿بیت﴾ بود هم بحر مکرمت هم کان • گوهرش کان ز خلق قرآن
وصف خلق که قرآنست • خلق را نعت او چه امکانست • محمد حکیم قدس سره

فرموده که هیچ خلیقی بزرگتر از خلق محمدی نبود چه او مشیت خود را دست باز داشته و خود را
بکلّی با حق گذاشته امام قشیری رحمة الله گفت که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف
گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمّه از حقایق
اخلاق آنحضرت در رسالهٔ مرآت الصّفا فی صفات المصطفی مذکور شده و در
جواهر التفسیر نیز مسطور **فَسَتُبْصِرُ** پس زود باشد که بر بینی ای محمّد **وَيُبْصِرُونَ** و به بینند
معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بریشان معلوم گردد
که **بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ** بکدام است از شما فتنه و بلاها یا در کدام گروه هست از شما دیوانه
یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که آفریدگار تو **هُوَ أَعْلَمُ**
او دانا تر بود بمن ضلّ عن سبیله و هو اعلم **بِالْمُهْتَدِينَ** براه یافتگان بکمال عقل
که مومنان اند **فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ** پس فرمان مبر تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان مکه
را که ترا بدین آباء دعوت مینمایند **وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ** دوست میدارند که تو نرمی کنی
با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک **فَيُدْهِنُونَ** تا ایشان نیز چرب نرمی کنند و بر دین
تو طعنه نزنند **وَلَا تُطِعْ** و فرمان بردار مشو **كُلَّ حَلَّافٍ** هر سوگند خوار را
بدروغ که ابو جهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر آنست
که ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی **مَهِينٍ** سست رای یا خوار بمقدار
هَمَّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان **مَشَّاءٍ** رونده
بِنَمِيمٍ بسخن چینی میان مردمان یا غمز کنند **مَنَّاعٍ** بازدارنده **لِلْخَيْرِ** مر خیر
را یا منع کننده از ایمان و احسان **مُعْتَدٍ** ستمکننده از حدّ درگذرنده **أَثِيمٍ**
بسیار گناه یا نابکار **عُتُلٍّ** سخت روی درشت خوی **بَعْدَ ذَلِكَ** پس از این عیبها
زَنِيمٍ حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هژده ساله بود
که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد
مذکور است که چون رسول صلعم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند هر عیبی که
رسید در خود باز یافت مگر حرامزادگی با خود گفت من سیّد قریشم و پدر من
مغیره مردی معروفست و میدانم که محمّد دروغ نگوید چگونه این بهتان را بر سر
آدم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از او اقرار کشیده که پدر

تو در قصّه زنان جزائی نداشت و او را برادرزادگان بودند چشم بر میراث وی
نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بمزد و گرفتم و تو فرزند اویی دلیل روشن
بر صدق قول آن زن شدّت خصومت و لجاجت و سنیزه او با آن حضرت
و درین باب گفته اند **بیت** جرم و گناه مدّعی از فعل مادرست · کور اخدای
مادر او خاکسار کرد **أَنْ كَانَ** آیا هست آنکه و حفص بیک همزه خواند بر طریق خبر
یعنی بجهت آنکه اوست **ذَا مَالٍ** خداوند مال **وَبَنِينَ** و خداوند پسران چنین کسرا
فرمان می بری **إِذَا تُتْلَى** چون خوانده شود **عَلَيْهِ** بر وی **آيَاتُنَا** آیتهای کلام ما **قَالَ**
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گوید اینها افسانهای پیشینیان است **سَنَسِمُهُ** زود باشد که علامت
کنیم بداغ **عَلَى الْخُرْطُومِ** بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او را آشکارا
کنیم که نتواند پوشانید و در اثر آمده که روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن
باقی ماند **إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ** بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت **كَمَا**
بَلَوْنَا همچنانچه آزموده بودیم **أَصْحَابَ الْجَنَّةِ** اهل باغ ضحی و از اثر ضوال میوه
آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود و در روز
میوه چیدن درویشانرا بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه
که داس و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی
بدرویشان قسمت کردی چون از عزم رفات کرد پسران او گفتند مال اندکست
و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما کرد معیشت بر ما تنگ گردد صباحی در روز
خبر نباشد برویم بمیوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید
یاد کن چون سوگند خوردند وارثان باغ که پنهان فقرا **لَيَصْرِمُنَّهَا** ببرند میوه های
آن را **مُصْبِحِينَ** در حالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی بامدادگاه پس
چنین سوگند خوردند **وَلَا يَسْتَثْنُونَ** و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله
شبی که این نیت کردند و بخفتند قضاء ازلی نازل شد **فَطَافَ** پس بیامد **عَلَيْهَا**
بر آن باغ **طَائِفٌ** بلائی طواف کننده **مِنْ رَبِّكَ** از امر پروردگار تو **وَهُمْ نَائِمُونَ**
و ایشان یعنی پسران خفتگان بودند **فَأَصْبَحَتْ** پس گشت باغ ایشان با آن
كَالصَّرِيمِ مانند باغی که میوه او چیده و بریده باشند بوجهی که هیچ باقی نماند

ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند فتنادوا پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین
وگفتند ان اغدوا آنکه بامداد بیرون آیید علی حرثکم بسوی درودن کشت خود
یعنی شما را آنچه کشته اید ان کنتم اگر هستید شما صارمین برندگان میوه
وآن باغ مشتمل بود بر خرما نیان پس داسها بر داشته روی بباغ نهادند
فانطلقوا پس رفتند بجانب باغ وهم یتخافتون وایشان سخن نرم و آهسته
میگفتند تا کسی نشنود ومضمون سخن ان لا یدخلنها الیوم آنکه باید که در نیاید آن
روز علیکم بر شما در باغ شما مسکین درویشی تا بهره نگیرد واز حصه
ما کم نکرد وغدوا وبامداد برفتند علی حرد بر قصد ومنع مساکین قادرین
توانایان بر اعتقاد خود بر چیدن وبریدن میوه فلما رأوها پس آنهنگام که
دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قالوا گفتند با یکدیگر که انا
لضالون بدرستی که ما گم کرده ایم راه باغ خود را چه باغ ما دیروز پر میوه
بود این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تأمل کردند ودانستند بنشانهاء
در و دیوار که آن باغ ایشانست گفتند بل نحن ما راه گم نکرده ایم بلکه ما محرومون
بی بهره گانیم از میوه ومحصول این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم گفت فاضلتر
ایشان از روی عقل یا بزرگتر بسن یا صایب تر برای که الم اقل لکم آیا نگفتم شما را
دیروز لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدای را به بزرگی ونمیگوئید که ان شاء الله
قالوا گفتند سبحان ربنا پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد
انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر خود بمنع درویشان فاقبل بعضهم پس
روی آوردند بعضی ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون ملامت میکردند این
آنرا میگفت تو چنین اندیشیدی و آن عذر می آورد که تو هم بدین راضی بودی القصه
بگناه خود اعتراف نمودند واز روی نیاز قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما
انا کنا بدرستی که هستیم ما طاغین از حد گذرندگان در گناه کاری که استثنا
نکردیم ودرویشانرا محروم ساختیم عسی ربنا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او
امیدواریم ان یبدلنا آنکه بدل دهد ما را خیرا بهتری منها از آن باغ انا الی ربنا
بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود راغبون رغبت کنندگانیم بعد ازین

وطلب عفو حق سبحانه بر ایشان بخشود وباغی پر انگور حیوان نام بدیشان داد در ضیا طبی
آورده که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور دیدم
برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان گفته اند هر که ببلای مبتلا گردد
ومال ومنال او عرضه تلف شود واو تأمل نماید وداند که باستحقاق او
بوی نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت باز گشت کند بهتر
وخوشتر از آنچه از وستانیده باشند بدو دهد چنانچه بوستان حیوان
بعوض باغ ضروان وبیت رومی قدس سره ازین معنی خبر میدهد آنجا
که میفرماید که بیت اقلم خم شکست وسرکه بریخت . من نگفتم که این زیانم کرد
صد خم شهد صافی از پی آن . عوضم داد و شادمانم کرد . کذلک همچنین است
العذاب عذاب کردن خدای در دنیا ولعذاب الآخرة وهر آینه عذاب
آن سرای اکبر بزرگترست ازین چه این عذاب زوال پذیرد و آن ابد الآبدین
باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات
عذاب بپرهیزند ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزگارانراست عند ربهم
نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم بوستانها
با نعمت کافران گفتند که این جنت ونعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست
واگر فرضا باشد ما را بیشتر خواهند داد حق سبحانه رد سخن ایشان میفرماید
که افنجعل المسلمین آیا ما خواهیم گردانید مسلمانانرا کالمجرمین مانند مشرکان در
حصول نجات ووصول درجات ما لکم چیست مر شما را ای کافران کیف تحکمون
چگونه حکم میکنید بتسویت یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب
واستبعاد است ام لکم آیا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده از آسمان که شما فیه
در آن کتاب تدرسون میخوانید این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند
ان لکم فیه بدرستی که شما راست در آن کتاب لما تخیرون آنچه خواهید و برگزینید
و آرزو برید ام لکم ایمان یا مر شماراست عهدها وپیمانهاء موکد پس گویند
علینا بر ما که خداوندیم بالغة رسیده بنهایت تاکید وثابت شده الی یوم القیمة
تا روز رستخیز ان لکم آنکه مر شماراست در آن عهد لما تحکمون برای خود

از خیر و کرامت آن سرای سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکانرا که اَیُّهُمْ کدام شما بِذٰلِکَ
باین حکم زَعِیْمٌ پایندانست که در آخرت از عهده بیرون آید اَمْ لَهُمْ آیا ایشانرا
انبازانند درین قول یا هستند مر ایشانرا بتان که شریک من میسازید فَلْیَأْتُوْا پس کو بیا
بِشُرَکَائِهِمْ شریکان خود یعنی ایشانرا بیارید بمدد خود اِنْ کَانُوْا صَادِقِیْنَ اگر هستید
راست گویان در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهید رسید یَوْمَ یُکْشَفُ بیارید در روزی
که برداشته شود پرده عَنْ سَاقٍ از کار بهول و امر صعب و بیمی سخت یا برهنه کرده
نموده شود ساق عرش یا تجلّی کند حق سبحانه وَیُدْعَوْنَ و خوانده شوند مردمان اِلَی السُّجُوْدِ
بسجده کردن مر خدایرا وَهُمْ سَالِمُوْنَ و ایشان تندرست بودند و قادر بران چون
فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت بهره ندارند ٭ مده فرصت از
دست اگر بایدت ٭ که گوی سعادت ز میدان بری ٭ که فرصت عزیزست و چون فوت شد
بسی دست حسرت بدندان بری فَذَرْنِیْ بگذار مرا وَمَنْ یُّکَذِّبُ و آنرا که تکذیب میکند
بِهٰذَا الْحَدِیْثِ باین سخن که قرآنست یا بحدیث بعث و حشر درین آیة تسلیه حضرت رسول
است صلی الله علیه و سلم و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود بود که بگیریم ایشانرا
درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک کردانم پایه پایه مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُوْنَ از انجا که
ایشان ندانند یعنی هر بار که خطا کنند ایشانرا عطائی دهیم و ایشان آنرا تفضل
پندارند وَاُمْلِیْ لَهُمْ و مهلت دهیم ایشانرا در دنیا تا غرّه شوند آنگاه بگیریم
اِنَّ کَیْدِیْ مَتِیْنٌ بدرستی که عقوبت من محکم است بهر چیز دفع نشود و کرفتن من سخت است
کس را طاقت آن نباشد اَمْ تَسْئَلُهُمْ آیا میطلبی ایشانرا اَجْرًا مزدی بر دعوت و ارشاد
فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان زرکی یعنی از غرامت آن اجر مُثْقَلُوْنَ گران بارانند
و بدان سبب روی از تو میگردانند اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَیْبُ یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ
که مغیبات در انست فَهُمْ یَکْتُبُوْنَ پس ایشان مینویسند از انجا آنچه حکم میکنند
در تسویه مومن و کافر فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُکْمِ رَبِّکَ مر حکم پروردگار خود را در تبلیغ
وحی و تحمل آزار کفار وَلَا تَکُنْ و مباش در دلتنگی و شتاب زدگی کَصَاحِبِ الْحُوْتِ
مانند صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان
ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اِذْ نَادٰی یاد کن وقتی که بخواند پروردگار

خود را در شکم حوت و گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ وَهُوَ
مَکْظُوْمٌ و او پر آمده بود از خشم و اندوه لَوْلَا اَنْ تَدَارَکَهُ اگر نه آنست که دریافت او را
نِعْمَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ رحمت از نزد پروردگار او بقبول توبه لَنُبِذَ هر اینه افکنده
افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای خالی از گیاه وَهُوَ مَذْمُوْمٌ و او ملامت کرده شده بودی
بودی فَاجْتَبٰهُ پس برگزید او را رَبُّهٗ آفریدگار او بنبوت و رسالت و القاء وحی
وحی بدو فَجَعَلَهٗ پس کردانید او را مِنَ الصّٰلِحِیْنَ از شایستگان یعنی پیغمبران گفته اند
گفته اند این آیة وقتی فرود آمد که آنحضرت صلعم میخواست که بر ثقیف دعای بد
کند حق سبحانه فرمود که صبر کن و آن دعا در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود ٭
کارها از صبر گردد دلپسند ٭ خرم آن کز صبر باشد بهره مند ٭ چون در افتادی
بگرداب حرج ٭ صبر کن والصبر مفتاح الفرج ٭ آورده اند که کوتاه نظران قریش
از قبیله بنی اسد جمعی را بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اختبار کرده بمواعید
بسیار مستظهر ساختند تا بزخم چشم جمال سید عالم را باسیب عین الکمال از ساحت
عالم محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این آیة فرستاد که وَاِنْ
یَکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و بدرستی نزدیک بود که آنانکه کافر شدند لَیُزْلِقُوْنَکَ هر اینه
بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بِاَبْصَارِهِمْ بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ
آنهنگام که شنیدند قرآنرا که میخواندی وَیَقُوْلُوْنَ و میگفتند اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ و بدرستی
که این مرد دیوانه است یعنی با او جنّی است که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و حال
آنکه نیست قرآن اِلَّا ذِکْرٌ مگر پندی لِّلْعٰلَمِیْنَ مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله
علیه و سلم مگر شرف عالمیان ٭ ای شرف جمله عالم بتو ٭ روشنی دیده
آدم بتو ٭ امام حسن بصری رحمة الله فرموده که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت

سُوْرَةُ الْحَاقَّةِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَاقَّةُ حالتی که حق است
وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست برسیدن از ان مَا الْحَاقَّةُ چه حالتی است و چه ساعتی
وَمَا اَدْرٰکَ و چه چیز دانا کردانید ترا که مَا الْحَاقَّةُ چه چیزست ساعتی که در وی واقع
شود مکافات عملها مر ادر و نفیا منست و حاقه یکی از اسماء اوست کَذَّبَتْ
تکذیب کردند ثَمُوْدُ وَعَادٌ قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده

ودرهم شکننده مردمانست فَأَمَّا ثَمُودُ امّا قبیلهٔ ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک کرده شدند
بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیانِ خود یا بجمعهٔ فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب
او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی جبرئیل
عم وَأَمَّا عَادٌ و امّا قبیلهٔ عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک کرده شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بباد سخت سرد
عَاتِيَةٍ از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان در خبر هست که ذره از باد
و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الّا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح
و هود علیهما السّلام که آب و باد طغیان کردند و خزان را تمکین نمودند و در تفاسیر هست
که ملایکه باد دبور را ضبط نتوانستند کرد و خدای سَخَّرَهَا مسخر کرد آن باد را
عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت چهارشنبه
شبی تا وقت غروب چهارشنبی دیگر حُسُومًا روزها و شبهاء متوالی یا شوم بر عاد یا
فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو می‌دیدی قوم عاد را اگر حاضر می‌بودی فِيهَا در آن اوقات
صَرْعَى بر زمین افتاده كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ بیخهاء
درخت خرما اند خَاوِيَةٍ بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فَهَلْ تَرَى لَهُمْ پس
هیچ می‌بینی مر ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند ویلی از ایشان نمانده
مفرحست که بودند در زمانه بسی • شهان تخت نشین خسروان شاه نشان
چو عاصفات قضا از مهب قهر وزید • شدند خاک و از آن خاک نیست نام و نشان
وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از و بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل
دیهماء مؤتفکه بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی شرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ
فرستادهٔ پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ پس برگرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی
سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم إِنَّا بدرستی که ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آنهنگام که طغیان
کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم پدران شما را فِي
الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینهٔ نوح عم لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن کشتی را لَكُمْ
برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نگاه
دارد این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد بدانچه شنود
و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مر علی را رضی الله عنه

گفت پس از آن هیچ چیز را فراموش نکردم سو گرچه ناصح یا بود صد داعیه نیند
را اذنی بباید داعیه • گر نبودی گوش شنواء عیب کیست • وحی نا فرستادی نکردی ن
یک بشنید فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک
دمیدن که نفخهٔ صعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ
و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهاء سخت
فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شوند زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی
و مانند هبا گردند فَيَوْمَئِذٍ پس آنهنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده
یعنی قیامت قایم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرفه مجره فَهِيَ پس
آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری
وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَى أَرْجَائِهَا بر کنارهاء آسمان باشند تا امر در رسد
فرو دآیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار تو فَوْقَهُمْ بر زبر
ملائکه که بر ارجاء آسمان اند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت ملک و امروز
حاملان عرش چهار اند در معالم آورده که در آن روز حمله عرش هشت باشند
بر صورت بز کوهی از سمهاء ایشان تا زانوها مسافت آن مقدار بود
که از آسمانی تا آسمانی و گفته اند هشت صنف از ملائکه بردارند که ایشان را
نداند الّا خدای يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرضه کرده شوید بر خدای
از برای محاسبه لَا تَخْفَى پنهان نماند بر خدای مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما
خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایاء شما مطلع است بر عرض و حساب
نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای عدلست و افشاء احوال بر خلایق فَأَمَّا
مَنْ أُوتِيَ پس امّا آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشتهٔ عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست
او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیائید بخوانید كِتَابِيَهْ
کتاب مرا که در اینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم و در تبیان آورده
که این کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته در و بشارت جنّة
است و پرچه کتاب حفظه میان بنده و خدا و ند است و کسی آن را نه بیند
و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستی که من بیقین

دانستم انی ملاق آنکه من بیننده ام حسابیه حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب
خواهند کرد فهو پس آنکس فی عیشة راضیة در زندگانی باشد پسندیده صافی
از کدورت و مقرون بحرمت و حشمت فی جنة عالیة در بهشتی بلند قطوفها
میوه آن دانیة نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد رضوان
ایشانرا گوید کلوا بخورید از میوها واشربوا و بیاشامید از شربتها هنیئا
خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما اسلفتم بسبب آنچه عمل کردید فی الایام الخالیة
در روزهاء گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهاء
گذشته یعنی در ذکر مر واما من اوتی واما آنکس را که دهند کتابه بشماله
نامه او را بدست چپ او و او بیچاره خویش بیند فیقول پس گوید از روی
ندامت یا لیتنی لم اوت ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن ندادندی کتابیه کتاب
مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی ولم ادر و کاشکی ندانستمی امروز ما حسابیه
چیست حساب من چه حاصل نیست مرا از آن جز عذاب و شدت یا لیتها کاش مرگ
که بدان مردم در دنیا کانت القاضیة بودی مرگی حکم کننده بفنای ابد تا بعد
از آن زنده نشدمی ما اغنی دفع نکرد عنی از من عذاب را مالیه آنچه مرا بود
از مال و تبع هلک عنی گم گشت از من سلطانیه تسلط من بر مردم و فرمان
گذاری یا حجتی که در دنیا جنگ در آن زده بودم پس خطاب در رسد زبانیه
را که خذوه بگیرید این کس را فغلوه پس در غل کنید وی را یعنی دست او بر گردن
بندید ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلوه در افکنید او را ثم فی سلسلة پس آنگاه در
زنجیری از آتش ذرعها گز آن سبعون ذراعا هفتاد گز بذراع ملک که هر ذراعی
هفتاد باع هر باعی از مکه تا کوفه فاسلکوه پس در آرید او را در آن یعنی بر جسد
او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رحمة الله گفته که اگر همه آهنی که در دنیاست
جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوههاء عالم نهند
چون ارزیز بگدازد انه بدرستی که این کس کان لا یؤمن بود که ایمان نمی آورد
بالله العظیم بخدای بزرگوار ولا یحض و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد
و حرص نداشت علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش فلیس پس نیست له الیوم

مر ورا امروز ههنا حمیم اینجا خویشی که حمایت کند ولا طعام و نیست او را خوردنی
الا من غسلین مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریم که از تنهاء ایشان
میرود لا یأکله نمیخورند غسلین را الا الخاطئون مگر گناهکاران و سر همه گناهان
شرکست فلا پس نه چنانست که کافران میگویند قران بافته و ساخته محمدست اقسم
سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه می بینید از مشهودات وما لا تبصرون و بآنچه نمی بینید
از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمینست یا با اجسام و ارواح یا بانس
و جن یا بکعبه و بیت المعمور یا برب و بحر یا بتبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا آثار رسالت
حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم اینکه انه بدرستی که قران لقول رسول
هر آینه خواندن رسولیست کریم بزرگوار نزد خدای که محمدست صلعم و گفته اند
جبرئیل علیه السلام وما هو و نیست قران بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید
قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیقست ولا بقول کاهن و نیست قران
سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرد قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید
یعنی متذکر نمیشوید تنزیل قرآن فرو فرستاده ایست من رب العالمین از پروردگار
عالمیان ولو تقول و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بندد علینا
بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را لاخذنا هر آینه بگیریم ما منه بالیمین از وی قوت
و توانایی را ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش
فما منکم پس نیست از شما من احد هیچکس یعنی نیست شما عنه حاجزین از وی دفع کنندگان
آن هلاک را وانه بدرستی که قران لتذکرة هر آینه پندیست للمتقین مر
پرهیزکاران را چه ایشان بدان منتفع اند وانا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم
ان منکم آنکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانند مر قران را وانه و بدرستی
که قران لحسرة هر آینه سبب حسرتست علی الکافرین مر کافران را روز قیامت
که ثواب اهل قران را مشاهده کنند وانه و بتحقیق که قران لحق الیقین درستیست
بیگمان یعنی یقینست که از نزد حق سبحانه منزل شده فسبح پس تسبیح گوی باسم
ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا
و بثناهاء بزرگ یاد کن سورة المعارج بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد راست
وانچه میگوید از نزدیک تست پس تو سنگ بباران بر سر ما یا ما را مبتلا
کن آیت آمد که سَأَلَ سَائِلٌ درخواست خواهندهٔ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذاب را که بود نیست
لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل
ابوجهل بود که گفت فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا و قولی هست که حضرت پیغمبر صلعم درخواست
واستعجال نمود بعذاب ایشان بوجه تقدیر لَيْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ
دفع کننده که باز دارد آنرا مِنَ اللَّهِ از جهت خدای چه ارادهٔ ازلیه بدان تعلق
گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس در صفت الله میگوید ذِي الْمَعَارِجِ خداوند
درجهای بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعد
که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ بالا میروند فرشتگان
وَالرُّوحُ و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه إِلَيْهِ بسوی امر خدا یعنی بموضعی
که خدای فرماید فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازهٔ او خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ
پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیا
تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند
رفت و ابن عباس رض فرمود که مراد روز قیامت است که بر کافر بدین درازی
خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال بازدارند و بیان آن مواقف در
جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسماء الهی روزیست
خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکور است یوم الرب
که هزار سالست و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سالست و بیان ایام اسما
و سنین ابدیه و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد ع هر سخن وقتی و هر نکته
مکانی دارد فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صَبْرًا جَمِيلًا شکیبائی کردن
نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت إِنَّهُمْ بدرستی که کافران يَرَوْنَهُ می بینند روز
قیامت را بَعِيدًا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف
میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال مینماید وَنَرَاهُ و ما می بینیم قیامت
را قَرِيبًا نزدیک بوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ روزی که گردد آسمان كَالْمُهْلِ مانند

فلزی گداخته یا مثل دردی زیت یعنی فلک بگدازد وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها
كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست گردد و بر زمین وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ
و پرسیده نشود هیچ خویشی حَمِيمًا از گناه خویش خود یعنی هر کس را از کردار او سوال کنند
يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد
و باحوال او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مواخذ اند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد
و آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي آنکه فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ
بپسران خود بسی از آنکه عزیزترین خلقان بودند نزد وی تا ایشان عذاب کشند
و وی خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده وَأَخِيهِ
و برادر خود را که هم نسبت و مددگار اوست وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای
داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناهگاه وی بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست
دارد که فدا دهد هر که در زمینست جَمِيعًا همهٔ ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا
بدهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا نمی رهد از عذاب إِنَّهَا
بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از آن فدا میدهد لَظَىٰ زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً
کشنده است لِلشَّوَىٰ مر دست و پای مشرکان یا پوست سر ایشان را از صد ساله راه یعنی
تا از زمین بند و کافر را بخود میکشد چنانچه مغناطیس آهن را جذب کند تَدْعُو
میخواند آتش یعنی میکشد یا بانیا و میخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح
بنام و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت بر حق کرده است وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانیده از
فرمان الهی وَجَمَعَ و گرد کرده است مال دنیا را فَأَوْعَىٰ پس در باردان کرده و نگاه داشته
و حق خدای ادا نکرده إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شد هَلُوعًا حریص
بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب آورده نقل از مقاتل که هلوع
جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشائش
آنرا میخورد و آب هفت صحرا از گیاه خالی میکند دریا را می آشامد و در گرما و سرما
صبر ندارد و هر شب در اندیشهٔ آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه
آدمی را در بی صبری و اندیشهٔ روزی بدین دابه تشبیه میکند
جانوری را که بجز آدمی است ٭ معده چو پر شد سبب بی غمی است ٭ آدمیست آنکه نه سیری
برد

بسر سیری غم روزی خورد • خورده همه عمر جو بیش و چه کم • روزی هر روزه خوار کرم
و زده حرص و املش همچنان • هیچ غمی نیست بجز فکر نان • اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد
او را چیزی بد مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزوع کنند و فریاد زننده وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ
و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعًا منع کننده نفس خود را از طاعت
و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق اند اِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نماز
گذارندگان اَلَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلٰى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ پیوستگانند
یعنی هیچ شغل از آن باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوة ساکن اند و بچپ
و راست التفات نمی نمایند وَالَّذِينَ فِي اَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهاء ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ
حقیست دانسته شده مثل زکوة مقرره و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای درویش
خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای محتاج که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کرده اند
بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغالست بطاعت و عبادت
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُشْفِقُونَ ترسانند
و علامت ترس الهی اجتنابست از مناهی و ملاهی اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب
پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ مامون نیست یعنی ازو ایمن نتوان بود که البته بعصیان
خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهاء خود حَافِظُونَ نگاهدارندگانند
اِلَّا عَلٰى اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنانکه مالک شده است اَيْمَانُهُمْ دستهاء
ایشان یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فَاِنَّهُمْ پس بدرستی
که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کردگان نیستند و بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان
و کنیزکان خود فَمَنِ ابْتَغٰى پس هر که طلب کند منکحی وَرَاءَ ذٰلِكَ جز آن که گفته شد فَاُولٰئِكَ
پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ ایشان از حد درگذرندگانند و وطی ذکران و بهایم
و بقول بعضی استمناء بالید نیز داخل اعتداست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
لِاَمَانَاتِهِمْ مر امانتهاء خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهاء خویش را رَاعُونَ رعایت کنندگانند
خواه امانت حق و خلق و خواه پیمان آفریدگار که همه نگاهداشتنی است
اگر می باید از آتش امانت • فرو مگذار قانون امانت •• بهر عهدی که می بندی وفا کن
رسوم حق گذاری را ادا کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ

ایستادگانند یا اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله
و تخصیص شهادة با جمع میخوانند جهة تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
عَلٰى صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بآداب و شرائط
آن قیام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتح و مختم این آیات دلیل فضل و شرف
این عبادتست بر سائر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرائض دارد و محافظت
بنوافل اُولٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها
اند در روز قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از
نزول این آیة مشرکان گرداگرد حضرت رسالت صلعم حلقه زدندی و استهزا کنان
گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند ببوستانهاء عقبی را ما نیز طمع داریم که پیش
از ایشان بایم آیة آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست وجه بوده است مر آنانرا که
نگرویدند و این صفتها که مذکور شد بی بهره ماندند قِبَلَكَ بسوی تو
مُهْطِعِينَ شتابندگان اند عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف
چپ عِزِينَ گروه گروه حلقه زدگان اَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی
مِنْهُمْ از ایشان اَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستان
با نعمت یعنی مشرکانرا داعیه آنست که بی نقد ایمان ایشانرا در جهان بازار
روضات جنان دخل دهند كَلَّا نه اینچنین است و کافر را در بهشت راه نیست
اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که آفریده ایم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه میدانند یعنی
نطفه آلوده که از هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بسی از لوث
کدورات صافی نگردد و باخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد
داشت فَلَا پس نه چنانست که کفار میگویند اُقْسِمُ سوگند میخورم
بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب در سالی که هر روز از نقطه دیگر
طلوع مینماید وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب را هست و هر روز
بنقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم
است چه هر یک از ایشانرا محل شروق و غروب از دائره افق نقطه
دیگرست و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند اِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی

کما توانا یانیم علی ان نبدل بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل آریم
از ایشان خلقی خیرا منهم بهتر از ایشان و فرمان بردارتر و ما نحن بمسبوقین و نیستیم
ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم و مغلوب
نتوانند ساخت در اظهار آن فذرهم پس دست بدار ایشان را تا وقتی که ملاقات کنند
یومهم روز خود را الذی یوعدون آن روزی که وعده داده شده اند بدان که
بدر هست یا قیامت حکم این آیه بآیة قتال رقم نسخ یافته یوم یخرجون روزی
که بیرون آیند من الاجداث از گورها سراعا شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل
کانهم گوییا ایشان الی نصب بسوی علمی بر پای کرده یوفضون میشتابند
چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قایم بینند و بجانب وی شتاب کنان روند
خاشعة فروتن و ذلیل ابصارهم دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیده سر در
پیش افکنند ترهقهم بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد ایشان را ذلة خواری و نگونساری
ذلک اینست الیوم الذی آن روز که در دنیا کانوا یوعدون بودند که بدیشان وعده
کرده میشدند سوره نوح عم بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا
نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح را عم الی قومه بسوی گروه او از آل قابیل ان انذر
بانکه بیم کن قومک گروه خود را و بترسان من قبل ان یاتیهم پیش از آنکه بیاید بدیشان
عذاب الیم عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آخرة قال گفت نوح عم
یا قوم ای گروه من انی لکم نذیر بدرستی که من شما را بیم کننده ام مبین
آشکارا بیم کردنی من میرسانم بشما ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای را بیگانگی
واتقوه و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او واطیعون و فرمان
برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم یغفر لکم تا بیامرزد خدای شما را من ذنوبکم
بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید ویؤخرکم و باز
پس دارد شما را از عقوبات و مهلکات یعنی زنده دارد شما را الی اجل مسمی
تا وقتی نام برده که مدت زندگانی منقضی شود ان اجل الله بدرستی که مدتی
که خدای تقدیر کرده اذا جاء چون بیاید بر وجهی که مقرر و مقدر فرموده
لا یؤخر باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود

روزی که اجل در آید از پیش و پست ❁ شک نیست که مهلت ندهید یکنفست ❁ یا پی
نرسد در آن دم از هیچ کست ❁ بر باد شود جمله هوا و هوست لو کنتم اگر
هستید که بکفر و نظر تعلمون بدانید چیزی را پس این را بدانید که در اجل تاخیر
و امهال نیست القصه نوح علی نبینا و عم بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت
کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذای او بتقصیر از خود
راضی نبودند تا وقتی که نوح عم به تنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار من
انی دعوت قومی بدرستی که خوانده ام قوم خود را بطاعة و عبادت تو لیلا
ونهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را
دعاءی خواندن و دعا کردن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعة
وانی و بدرستی که من کلما دعوتهم هرگاه بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت
لتغفر لهم تا تو بیامرزی ایشان را بسبب قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم
انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و رو کنند مسامع را از استماع دعوت
بر بستند واستغشوا و بسر در کشیدند ثیابهم جامهای خود را تا مرا نبینند
واصروا و ایستادند بر کفر و معصیت واستکبروا و سرکشی کردند از متابعت من
استکبارا سرکشی کردن بزرگ ثم انی پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار
دعوتهم دعوت کردم ایشان را جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس بتحقیق
من اعلنت لهم آشکارا کردم مر بعضی ایشان را یعنی باشکارا آوازبر داشتم
و تکرار کردم دعوت را واسررت لهم و پنهان گفتم مر بعضی دیگر از ایشان را اسرارا
راز گفتنی یعنی بر وجهی که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات
بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قحط سالی تو باران از ایشان باز گرفت
و زنان ایشان را عقیم ساختی و ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا پس
گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان
بدرستی که خدای هست غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه
کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما مدرارا باران ریزنده پی در پی ویمددکم
و مدد دهد شما را باموال بمالها وبنین و پسران یعنی بسیار گرداند اولاد

واولاد شمارا ويجعل لكم وبدهد مر شمارا جنات بوستانها مشتمل بر ميوه
ويجعل لكم وبدهد وجاري كرداند براي شما انهارا جويهاء آب ما لكم لا ترجون چيست
شمارا كه اميد نداريد يعني نمي شناسيد لله مر خدايرا وقارا عظمتي و بزرگواري
مراد آنست كه اعتقاد نميكنيد بزرگي او وتا بترسيد از نافرماني او يا چيست كه از عظمت
او نمي ترسيد وقد خلقكم وحال آنكه بيافريده است شمارا اطوارا گونه گونه مختلف در خلق
و خلق يا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و اين دليلست بر قدرت
كامل و حكمت شامل الم تروا كيف آيا نمي بينند كه چگونه خلق الله بيافريد خداي سبع
سموات هفت آسمان طباقا طبقه طبقه وجعل القمر و كردانيده است ماه را فيهن در يكي از ايشان
نورا درخشنده و در بعضي تفاسير هست كه جرم قمر در آسمان دنياست و نور وي
مي تابد در آسمانها چنانچه در زمين مي تابد و آنهارا روشن ميسازد وجعل الشمس
و كردانيد آفتاب را سراجا چراغ اهل زمين تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالي خود
ميراند آفتاب نيز ظلمت شب را از عرصه زمين محو ميكرداند و حضرت رسول را صلعم
بجهت آن چراغ گفت كه نور وي تاريكي كفر و نفاق را از عرصه عالم زايل كرداند س
چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله ● كه شمع ملتست از پرتو احكام او رخشان
درين ظلمت سرا گر نه چراغ افروختي شرعش ● بجا كس را خلاصي بودي از تاريكي طغيان
والله انبتكم و خداي برويانيد شمارا يعني نهال وجود پدر شما آدم را من الارض
از زمين يعني برست آدم را از خاك نباتا رستني و چون پدر شمارا از خاك آفريد
پس همه از خاك مخلوق باشيم ثم يعيدكم پس باز خواهد برد شمارا فيها در زمين
يعني بعد از موت بقبر در آرد ويخرجكم و بيرون آرد شمارا از قبر اخراجا
بيرون آوردني از براي حساب و جزا والله جعل و خداي كرداند لكم
الارض براي شما زمين را بساطا مانند فرش كسترده كه آرام در وي و رفتن بر وي شايد
لتسلكوا تا ميرويد منها از زمين سبلا فجاجا بر راهها كشاده بعد ازين مواعظ
و نصايح عوام قوم نوح عم متامل شدند و خواص و روساء ايشان از اضلال
و اغوا نمودند تا از انچه بودند بدتر و جفاكارتر گشتند در عصيان و عناد
افزودند قال نوح گفت نوح عم بعد از مشاهده اين حال كه رب انهم اي

اي پروردگار من بدرستي كه ايشان يعني عامه امت من عصوني عاصي شدند
در من واتبعوا و پي روي كردند من لم يزده آنرا كه زياده نكردم ورا ماله وولده
مال و فرزند او الا خسارا مگر زيانكاري و گمراهي يعني فرمان من بردند و متابعت
كردند مستان خود را كه مغرور بودند بمال و فرزند ومكروا ومكر كردند بزرگان
قوم مكرا كبارا مكري بزرگ كه سفله وادني را بحيله جانب خود كشيدند بر ايذاء
من تحريض كردند وقالوا لا تذرن و گفتند دست باز مداريد آلهتكم از عبادت
خدايان خود ولا تذرن و مگذاريد ودا بت ود را و آن صنمي بود بر صورت
مردي ساخته ولا سواعا و نه سواع را و آن بصورت زني بود ولا يغوث و نه يغوث
را و آن بصورت شيري بوده ولا يعوق و نه يعوق را و آن بصورت اسپي بوده
ونسرا و نه نسر را و آن بر صورت كركسي بوده و اشهر آنست كه اينها اسامي پنج مرد
صالح است كه ميان آدم و نوح عم بودند و مردم بديشان اعتقادي تمام داشت
اند بعد از مرگ ايشان بصورت ايشان پيكرها ساختند و تعظيم آن مينمودند
و بمرور زمان بپرستش آن مشغول گشتند و بعد از طوفان ابليس لعين آن بتان را
بيرون آورده عرب را بپرستش ايشان فرموده ود را قبيله كلب داشتند
در دومة الجندل و سواع در قبيله هذيل بود بر ساحل بحر و يغوث را مذحج
و بني غطيف و بني مراد اختيار كردند و يعوق در ميان همدان افتاد و نسر
معبود اهل حمير بود و ال ذي الكلاع القصه نوح علي نبينا و عم با حق
سبحانه مناجات كرد كه خدايا اكابر قوم اصاغر را گفتند كه دست ازين بتان
باز مداريد وقد اضلوا و حال آنست كه گمراه كردند روساء قوم بااين بتان
كثيرا بسياري را از ضعفه وادني ولا تزد الظالمين و ميفزاي بار خدايا
مر ستمكاران را الا ضلالا مگر هلاكت و عذاب مما خطيئاتهم از براي گناهان
قوم نوح اغرقوا غرق شدند بطوفان فادخلوا نارا پس در آورده شدند
باتش يعني در قبر و گفته اند در آخرت فلم يجدوا لهم پس نيافتند براي خود
از انها كه بعذاب گرفته بودند من دون الله بجز خداي انصارا ياران كه عذاب
طوفان از ايشان باز دارد آورده اند كه حق سبحانه حضرت نوح را عم خبر داد كه

که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد
نخواهد شد پس نوح عم مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ و گفت ای پروردگار من
لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان دَيَّارًا دور
کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عالم است یعنی هیچ کافر را زنده مگذار إِنَّكَ إِن
تَذَرْهُمْ بدرستی که اگر بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا
یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند وَلَا يَلِدُوا و نزایند إِلَّا فَاجِرًا مگر فجور کننده
كَفَّارًا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و غادر باشند رَّبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من
بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا والد نوح عم ملک بن متوشلخ بود و مادرش
با شهر اقوال شمخا بنت انوش هر دو مومن بوده اند لاجرم در خواست نوح که ایشان را
بیامرز وَلِمَن دَخَلَ و مر کسی را که در آید بَيْتِيَ بخانه و منزل یا مسجد من مُؤْمِنًا در حالتی
که مومن بود وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت
و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رضه منقولست که همچنانچه دعای
نوح عم در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده
و دیگر دعا فرموده که وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و نیفزای ستمکاران یعنی کافران را إِلَّا تَبَارًا
مگر هلاکی بحق والله اعلم

سورة الجن

بسم الله الرحمن الرحيم

قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه
رسیده و استماع قران نموده ایمان آوردند با وردی گوید که آنحضرت سوره اقرأ
میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل حران و چهار از نصیبین
صاحب کشاف آورده که از شیصبان بودند و ایشان اعظم و اکثر قبایل جن اند
و عامه لشکر ابلیس از ایشانست و آن گروه که ایمان آورده بودند میان قوم خود
رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره از آن خبر داد که قُلْ بگو
ای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله
نَفَرٌ گروهی که از ده کمتر بودند و از سه بیشتر بودند مِّنَ الْجِنِّ از گروه جن
فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم خود رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که ما
شنیدیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشاء

مثل آن قدرت ندارد يَهْدِي راه مینماید إِلَى الرُّشْدِ براستی و صواب و صلاح
دین و دنیا فَآمَنَّا پس گرویدیم بِهِ بآن وَلَن نُّشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم
بِرَبِّنَا به پروردگار ما أَحَدًا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر
شرک می آوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَى و بدرستی که خدای بزرگست جَدُّ رَبِّنَا ملک آفریدگار
ما برترست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوق مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صَاحِبَةً
زنی چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری
اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستی که هست که میگوید سَفِيهُنَا جاهل و نادان
ما یعنی ابلیس عَلَى اللَّهِ بر خدای شَطَطًا سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد
بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا و ما پنداشتیم أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ آنکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ
و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم
چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ بر خدای می بسته وَأَنَّهُ كَانَ بدرستی
که بودند رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ مردان از آدمیان که در بعضی امکنه يَعُوذُونَ پناه میگرفتند
بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و آنچنان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی
گفتی پناه میبرم بسید این وادی از شر سفهاء قوم او و اعتقاد آن بود که بدان
استعاذه آن شب سالم و مامون بماند و اهل مکه در مواطن هایله گفتندی
اعوذ بحذیفه بن بدر من جن هذا الوادی فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان
مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا کبر و سرکشی و جهل تا گفتند که بر جن ما برتریم
ایست که آدمیان بما پناه میجویند وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان یعنی کفار
ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنتُمْ همچنانچه شما گمان برده اید ای جن أَن
لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه برنه انگیزد خدای أَحَدًا یکی را از مردگان برای حساب و جزا
وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ بدرستی که ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم
و خواستیم که بوی در آییم فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا
شَدِيدًا از پاسبانان توانای محکم یعنی ملایکه که منع جن نامزد شده اند وَشُهُبًا
و از ستارگان درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته وَأَنَّا
كُنَّا نَقْعُدُ و بدرستی که بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشست

کاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمان یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلعم بر آسمان
میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می‌نشستیم فمن یستمع الآن پس هر که از
جن طلب شنودن میکند اکنون یجد می‌یابد له برای خود شهابا ستارهٔ روشن
آتش رصدا نگاهدارنده و منتظر ایستاده یعنی برای سوختن وانا لا ندری و بدرستی
که ما نمیدانیم اشر ارید آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و بازداشت
ما از آن بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم یا خواسته
است بدیشان ربهم رشدا خیری و صلاحی وانا منا الصالحون و بدرستی که از جنس ما
شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیر ومنا دون ذلک و از ما
فروتر از این هستند یعنی دیوان کنا طرائق قددا ما هستیم خداوندان طریقها
و مذهبهاء متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری رحمه الله نقل کرده که جنیان چنانچه
در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رافضیه و غیر ایشان
در میان جن نیز هستند وانا ظننا و بدرستی که ما دانستیم ان لن نعجز الله انکه
عاجز نمیتوانیم ساخت خدای را هر جا باشیم فی الارض در زمین یعنی اگر ما را کاری
خواهد او را در آن عاجز نمیتوانیم ساخت بواسطه سکون و ثبات در مقام خود
برای مقاومت ولن نعجزه و عاجز نمیسازیم و را هربا از وی گریختن باطراف
آفاق یا حوالی کوه قاف وانا و بدرستی که لما سمعنا الهدی آنهنگام که شنودیم قرآن را
که سبب هدایت عالمیان است آمنا به گرویدیم بوی یا بانکس که از وی شنودیم یعنی
حضرت پیغمبر عم و مقرر است که هیچ پیغمبری بجن مبعوث نبوده الا حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم که انس و جن را دعوت او فرا رسیده است و خوان
تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده سو داخل اند در دعوت او جن و انس
تا قیامت امتش هر نوع و جنس اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه
و خیل او همه فمن یؤمن پس هر که بگرود بربه با فریدگار خود فلا یخاف پس
او نترسد بخسا از نقصان در جزای او ولا رهقا و نه از ستم بر وی و از
رسیدن عیب بدو وانا منا المسلمون و بدرستی که از ما بعضی نوع مسلمانانند
گرویده به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و متدین بدین اسلام ومنا القاسطون

و از ما بیدادگرانند بر خود که شرک آرند و فرمان حق نبرند فمن اسلم پس هر که گردن
نهاد امر خدای را چنانکه ما کرده‌ایم فاولئک پس آن گروه گردن نهادگان تحروا
قصد کرده‌اند رشدا راه راست را و آن را بمقصود خواهند رسید واما القاسطون
و اما ستمکاران فکانوا پس باشند لجهنم مر آتش دوزخ را حطبا هیمه که بدیشان
افروخته شود چنانچه بکفار الس افروخته میشود وان لو استقاموا و دیگر وحی کرده اند
بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر راه راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم
هر اینه بدهیم ایشان را ماء غدقا آب بسیار بعد از قحط و تنگ‌سالی یعنی روزی بدیشان
فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم
یعنی از وعید آخرت امان دهیم و این برکت و بسیار نعمتیست و جمعی اعم گفته
اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سرافراز گردانیم
لنفتنهم تا بیازماییم ایشان را فیه در آن زندگانی که بوظایف شکر چگونه قیام مینمایند
ومن یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاس
داری نکند یسلکه در آرد او را خدای عذابا صعدا در عذابی سخت که فرج و راحت
در وی نبود وان المساجد و دیگر وحی بمن آمده که مسجدها لله مر خدای راست و خاص
است بوی فلا تدعوا پس مخوانید در آن مع الله با خدای احدا یکی را چنانچه یهود
و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیت
یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک
لا شریک هو لک گفته اند مراد از این مساجد تمام روی زمینست که مسجد
حضرت سید المرسلین است لقوله صلعم جعلت لی الارض مسجدا پس در هیچ
بقعه با یاد خدای یاد دیگری نیکو نباشد سو دل الجن انا دخلنا شاد کن
یا دوی از کسی دگر یاد مکن وانه لما قام و بدرستی که آنهنگام که بر خاست
عبد الله بندهٔ خدای یعنی محمد صلی الله علیه و سلم در بطن نخله یدعوه
میخواند خدای را و نماز میگذارد و جن قراءت او میشنودند کادوا یکونون
نزدیک بود که باشند علیه لبدا بر وی چفسیدگان از غایت ازدحام و در اینکه
حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفته نکتهاء بسیار است در آثار آمده که

آنحضرت را هیچ نامی ازین خوشتر نیامد چه بشرط عبادت و عبودیت بروی
که آنحضرت قیام نموده هیچکس را قوت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت
عروج آنحضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى
بِعَبْدِهِ و هنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکنند که تَبَارَكَ
الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ شعر آن بنده شعار بندگی دوست • کز جملهٔ بندگان
گزین اوست • دادند ز بندگیش راهی • کان راه ندیده هیچ شاهی • کفار مکه
مر حضرت را صلی الله علیه وسلم گفتند عجب کاری پیش گرفته و در بزرگ
مهلکه شروع نموده ازین فهم بگرد و ازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم
و حمایت کنیم آیت آمد که قُلْ بگو با مشرکان که بهر حال إِنَّمَا أَدْعُو جز این نیست که
میخوانم یعنی میپرستم رَبِّي پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و با او انباز نمیکنم
أَحَدًا یکی را قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ بگو بدرستی که من مالک نیستم لَكُمْ برای شما
ضَرًّا دفع ضرری را وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر و صلاح را یعنی من بنده ام
و کار بنده پرستش پروردگار است قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَنْ يُجِيرَنِي زنهار
ندهد و در پناه نگیرد مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای أَحَدٌ یکی یعنی اگر خدای
بمن خواسته باشد عذاب کسی مرا اجابت نتواند کرد وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرگز مِنْ
دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی که روی بدان آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن میرسانم بشما
رسانیدنی که کفایت است شما را مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای وَرِسَالَاتِهِ و میرسانم پیغامهای
فرستادهٔ وی وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش او وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ
او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ
فِيهَا جاوید باشند در ان أَبَدًا همیشه بی خلاصی ایشان و امروز که قرآن را
ضعیف و بی یار میدانند و در نوعاصی میشوند حَتَّى إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند
مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده در دنیا مثل واقعهٔ بدر یا در آخرت
فَسَيَعْلَمُونَ پس زود بدانند چون عذاب موعود ببینند که از کروه مؤمن و کافر
مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از جهت یار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کیست کمتر از
روی عدد و معلوم شود که ناصر که قوی ترست و بیشتر و یار که ضعیف ترست

و کفتند کفار بعد از استماع این آیه که کفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیه آمد که
بگو آنچه وعده کرده است راست و درست است لیکن وقت آن بر من مخفی
است إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده
شده اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا مقرر کرده است خدای او مرو را
أَمَدًا زمانی دور عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس
آشکارا نسازد و مطلع نکرداند عَلَى غَيْبِهِ بر غیبی که مخصوص است بعلم
او أَحَدًا یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مگر آنرا که پسندد مِنْ رَسُولٍ از فرستادهٔ خود را
که او را بر بعضی از ان اطلاع دهد تا معجزه وی بود و مراد ازین رسول
محمد است صلعم فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که در می آرد خدای یعنی میسازد
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی آن رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از عقب وی
رَصَدًا نکهبانان از ملایکه که ویرا پاس میدارند لِيَعْلَمَ تا بداند أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا
آنکه برسانیدند جبرئیل و ملایکه که بوقت نزول وحی با وی می باشند رِسَالَاتِ
رَبِّهِمْ فرستادهاء پروردکار خود را بی تغییر و تبدیل وَأَحَاطَ و فرا
گرفته است علم خدای و شامل شده بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزدیک رسل و ملایکه است
وَأَحْصَى و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عَدَدًا از روی عدد تا آنکه قطرهاء
باران و ریکهاء بیابان و امثال آن مراد کمال علمست و احاطهٔ آن بجمیع معلومات
یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست
هرچه دانستنیست در دو جهان • نیست از علم شاملش پنهان •

سورة المزمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آورده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم در مبداء بعثت نماز کزاردی و بکلیم خود را پوشیده
داشتی و از خدیجه رض منقولست که آن مثل چادری پشمی بود چهارده ذرع
نصفی بر بالای او بودی و نیمی رسول صلعم پوشیدی و بوی نماز کزاردی حق
سبحانه با وی خطاب کرد که يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای کلیم در خود پیچیده و گفته اند
زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارندهٔ بار نبوت قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی بنماز
إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی از شب قیام لیل در مبداء اسلام فرض بوده و میان

مقادیر نکند متعیّن بوده اند چنانچه حق سبحانه فرموده که شب بنماز برخیز مگر اندکی
که آن نِصْفَهُ نیمهٔ شب است أَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمهٔ شب قَلِيلًا اندکی تا
بثلث باز آید و ازین کمتر نشاید أَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَيْهِ بر نیمهٔ شب تا بثلثان
رسد و غایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بتأنی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن
کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردنی چنانچه سامع شمارهٔ
آن تواند کرد و از مرتضی علی رض منقولست که ترتیل حفظ وقوفست و اداء
حروف آنرا بوقت تلاوت سَنُلْقِي برین تسنی که دنی چنانچه سامع شمارهٔ
آن تواند کرد إنّا زود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَيْكَ بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا
سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلّفان یا
گران بود از جهة امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام
یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل دران بر منافقان یا گران باشد ثواب
آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اثنای صدور وحی
بود که آن صورة مثل آواز درای صدای شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد
بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طرق معتاد خارج میبود و ازین جهة
دران حال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام میرسید چنانچه
از عایشه رض منقولست که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی
برو فرو می آید و از جبین مبین اش قطرات عرق میچکید و در حین نزول
وحی بران حضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست
و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن
آن بودی و درین محل روی گلبن گشتی برافروختی ع بسان گل که بصحن چمن برافروزد
و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس مفصل است کما قال تعالی کِتَابٌ
فُصِّلَتْ آيَاتُهُ و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورت اجمالی دارد
چه مصدق و مطابق همه است که وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ پس ثقل
اشارتست بجمعیة وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع
امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری

جز صاحب جامعیة نباشد ع حمل چنین بار بعهده از نیست • کار کسی نیست که این
کس نتواند زدن اینجا نفس • قوت این کار تو داری و بس إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی
که ساعة شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا قیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت‌ترست
از جهة رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا پیشترست
از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند
و در شب از خاطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد ع
خاموش شد عالم بشب تا چست باشی در طلب • زیرا که بانگ و عربده تشویش خلوتخانه
وَأَقْوَمُ و راست‌ترست قِيلًا از جهة مقال یعنی خواندن قرآن درو بصواب‌ترست
که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند بدل تفکر میکند و ناشیة
اللیل گفته اند میان مغرب و عشاست یا بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رض ناشیه
آن باشد که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ بدرستی که مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا
آمد شد درازست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شب
توجه باداء تهجد اولی وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را و باسماء
حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و ببر شو از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت
تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشهٔ ماسوی الله مجرد ساز و بکلی
روی بدو آر ع دل در و بند و ز غیرش بگسل • هر چه جز اوست بیرون کن
از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدلست از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند
مشرق و مغربست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی
فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را وَكِيلًا کارساز خود را و مهمات با و گذار وَاصْبِرْ و صبر کن
عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بدانچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ
و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت ایشان
باز مگیر این حکم بآیت قتال منسوخست وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان أُولِي
النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت
ده ایشان را قَلِيلًا مهلتی اندک زمانی مکافات دهیم ایشان را بر تکذیب امام
زاهد رح آورده که میان نزول این آیة و حرب بدر و هلاک ایشان

بدر نبود مگر اندک وقتی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان
دین أَنْكَالًا بندهاء گران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا و آتش بزرگ افروخته
که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با غصه در گلو گرفتن یعنی در حلق
گیرنده چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک غیر آنها که کس از آن نشناسد
مگر خدای در لباب آورده که بعد از نزول این آیة حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بیهوش بیفتاد و این وعدها است شود يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که بلرزه در آید
زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوههاء با عظمت كَثِيبًا
تلها ریگ مَهِيلًا پراکنده یعنی کوههاء سخت چون ریگ روان شود از هیبت آن
روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا
پیغمبری یعنی محمد صلعم شَاهِدًا عَلَيْكُمْ گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی
دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانچه فرستادیم إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی پیغمبر عم فَعَصَىٰ پس عاصی شد
فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون در آن پیغمبر و اجابت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم ورا أَخْذًا
وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی باتش غرق کردیم و از راه آب باتش بردیم تهدید کفار قریش
درین آیة مندرج است فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای
خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید بر کفر خود يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ
الْوِلْدَانَ گرداند کودکان را شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان سفید سازد و مراد
کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر کرداند و میشاید که مبالغه
باشد در ازدی آن السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ آسمان شکافته شده باشد بِهِ بسختی و هیبت
آن روز كَانَ وَعْدُهُ هست وعدهٔ خدای بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث
مَفْعُولًا بودنی إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این آیتها تَذْكِرَةٌ پند و عبرتیست فَمَنْ
شَاءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب آفریدگار خود سَبِيلًا راهی
بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه رض شبها بر خواستندی و چون
مقادیر نصف و ثلث بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر

واجب مرعی نباشد تا در نماز گزاردندی تا بجدی که قدم مبارک آنحضرت ورم
کرد و نحافت بر جسد همایونش غالب شد و منکران ندای أَمَا هَٰذَا فَقَدْ شَقِيَ
فِي رَبِّهِ در افکندند حق سبحانه بعد از یک سال آن بار گران از مؤمنان برداشته
آیة فرستاد که إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ
آنکه تو بر میخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ کمتر مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از دو دانگ شب
وَنِصْفَهُ و نماز میگذاری نیمهٔ شب وَثُلُثَهُ و سیکی از وی وَطَائِفَةٌ و بر میخیزند
بهمین منوال گروهی مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ از آنانکه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ و خدای
يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن
و علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند خدا که
أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت
فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس بازگشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک
قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن
مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ داند خدای
آنکه باشند مِنْكُمْ از شما مَرْضَىٰ بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیگران که سفر کنند فِي
الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ میطلبند مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل و کرم خدای یعنی
تجارت مینمایند و وجوه حال کسب میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و دیگران که کار
زار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجار و مجاهدان
را رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود
فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بر
سبیل فرضیة است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق
ندب و استحبابست و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف
کرده اند و آن سه آیتست یا صد یا دویست یا ختمی در ماهی و در حدیث عبد الله
عمر رض هست که حضرت رسول صلعم وی را فرمود که قرآن بخوان در ماهی گفت
یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان
در بیست شب باز گفت مرا قوة زیادت هست فرمود که بخوان در هفت روز

فربین زیادة مکن وصاحب معالم رحمه الله باسناد خود از انس رض نقل میکند
که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند ورا از غافلان
ننویسند واگر صد آیة تلاوت کند از فرمانبرداران نویسند واگر دویست
آیة بخواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامة واگر بقراءة پانصد آیة اشتغال
کند بنویسند ورا قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وبپای دارید نماز مفروض
را وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وبدهید زکاة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ وقرض دهید خدای را
قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو اشارتست با نفقات مستحبه در طریق خیر ویافتن جزاء
بسیار بادای آن وَمَا تُقَدِّمُوا وآنچه پیش فرستید لِأَنفُسِكُم برای نفسهای خود
مِّنْ خَيْرٍ از نیکوئی تَجِدُوهُ بیابید آنرا عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای هُوَ خَيْرًا
او بهتر وَأَعْظَمَ وبزرگتر أَجْرًا از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را
ده و هفتصد و از آن بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وطلب آمرزش کنید از خدای
در همه احوال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگارست بندگانرا رَّحِيمٌ مهربان
بریشان سورة المدثر بسم الله الرحمن الرحیم جابر
بن عبد الله رض نقل میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که در زمان
خطرت وحی بر ابجه میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم
که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان
از سطوات هیبت وعظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم وگفتم
مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند ومن در اندیشه آن حال بودم که حضرت
ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه در پوشیده وگفته
اند مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس رسالت در بر فکنده قُمْ برخیز از خواب
خویش با قیام نمای باداء مراسم نبوت فَأَنذِرْ پس بیم کن خلق را از عذاب خدای
اگر غیر او را پرستند وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ وپروردگار خود را بتعظیم یاد کن وَثِيَابَكَ
فَطَهِّرْ وجامهای خود را پاکسان از الواث پاک تاه کن بخلاف صنادید
عرب تا اول علامتی باشد بر ترک عادات ایشان ومرتضی علی رض
فرمود که کوتاه کن جامه را فانه انقی وابقی وگفته اند پاک نفس خود را

از آنچه نشاید ونباید ودر نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی المغربی قدس سره
نقل میکند که حضرت رسالت صلعم را در خواب دیدم ومرا گفت ای علی طهر ثیابک
عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک
تا بهره مند گردی بمدد وتایید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام
است فرموده که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت وخلعت معرفت
وخلعت توحید وخلعت اسلام هر که خدای را دوست دارد بروی آسان
شود هر چیزی وهر که خدای را بشناسد در نظر او خورد نماید هر چیزی وهر که
خدای را بیگانگی بداند بوی شرک نیارد هیچ چیز را وهر که بخدا ایمان آرد
ایمن گردد از هر چیزی وهر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود واگر
عاصی شود اعتذار کند وچون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمه الله گوید که
از بنجا دانستم معنی قول خدای را که وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ در تو پوشید لطف یزدانی
خلعتی از صفات روحانی . دارش از لوث خشم وشهوت دور . تا بیا کنی بحی
شوی مشهور وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ از همه گناهان کناره گیر یعنی بر همین تقوی که هستی
باش وَلَا تَمْنُن وعطا مده تَسْتَكْثِرُ تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بعمل
خود تا از بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز باداء رسالت تا طلب بسیاری
مزد کنی از ایشان وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ واز برای رضای پروردگار خود صبر کن یا
در تحت موارد قضا برای خدا صابر باش فَإِذَا نُقِرَ پس چون دمیده شود
فِي النَّاقُورِ در صور یعنی نفخه ثانیه فَذَٰلِكَ پس آن دمیدن يَوْمَئِذٍ در آن
روز يَوْمٌ عَسِيرٌ نشانه روز دشوارست عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان غَيْرُ يَسِيرٍ
نه آسان بر ایشان اگر چه هول وهیبت وشدت در آن روز عام بود اما حق
سبحانه بکرم دشواری را از مومنان بر دارد وبا کافران بماند ودر حساب با
ایشان مناقشه کنند وروی ایشان سیاه کردد ونامهاء اعمال بدست چپ
ایشان دهند آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صلعم
فواتح سورة حم مومن شنیده بمیان قوم باز آمد وگفت بخدای که حالا از
محمد کلامی شنیدم که سخن جن وانس نیست مر ورا حلاوتی وعزوبتی

هست که هیچ سخن را نباشد و بر وی طراوت و تازگی هست که هیچ حدیث را نبود
اعلاء این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلیه و اسفل این شجرهٔ طیبه بعروق
فضایل و حکم علیه سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد
و از بلندی بر پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان
آورده پس ابو جهل او را با نواع سخنان در حمیت جاهلیه آورد تا قرآن را سحر گفت و آن
سخن بحضرت پیغمبر صلعم رسید بغایت ملول گشت و حق سبحانه آیت فرستاد که ذَرْنِي
بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ و آنکه آفریدم او را وَحِيدًا تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان
قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانهٔ ایشان وَجَعَلْتُ و دادم
مر او را مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار
دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسپ و گوسفند بسیار داشت و بساتین
و امتعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم او را پسران حاضر
با او در مکه یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با پدر
در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود و از جمله خالد و عماره و هشام
رض ایمان آورده اند وَمَهَّدْتُ و بگستردم لَهُ برای او بساط جاه و ریاست تَمْهِيدًا
گستردنی تا از ریحانهٔ قریش لقب یافت یا بساختیم کارهای او را ساختنی تمام ثُمَّ يَطْمَعُ
پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ آنکه زیاده کنم عطیات خود را در بارهٔ وی كَلَّا نکنم چنین
و نعم خود را بروی افزون نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای
کلام ما را عَنِيدًا منکر و در آن ستیزه کننده و بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر
هست که بعد از نزول این آیه مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش
از وی بگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا هلاک شد سَأُرْهِقُهُ زود
باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعود و آن کوهیست از آتش که بهفتاد سال
بر بالای او رسند و فی الحال که بذروهٔ او رسند باز بزیر افتند و در تبیان آورده
که تکلیف کنم او را بصعود بر صعود و آن صخره ایست لشا در دوزخ که ببالای
آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب
گرزهای آتشین میزنند تا بر انجا میرود و عبد عظیم برای ولید جز است

إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زنند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست
کرد که چه گوید قبل از این سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت
کردند گفت شما محمد را مجنون میگویید و بیقین میدانید که عقل او کامل است
و دیو را برو دست نیست و خیال می بندید که او کاهن است و امارت کهانت ازو
ظاهر نمیشود و گمان میبرید که کذاب است و هرگز بکذب متهم نبوده و می پندارید
که شاعر است و سخن او بشعر نماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را
بچه چیز نسبت توان کرد ولید فکر کرد و با خود خیال بست فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد
كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه
گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثُمَّ عَبَسَ پس روی ترش
کرد که موجب طعنی نیافت در آن یاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نکرد
و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بطریق کراهت یا بخندید
ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد
از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَذَا نیست این که محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ
مگر جادویی که تعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ
مگر سخن آدمی یعنی ابا فهیکه و جبر و یسار سَأُصْلِيهِ زود باشد
که در افکنیم ولید را سَقَرَ در درکه ششم از دوزخ که نامش سقر است
وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی که باقی
نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه
را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد اعضای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز
ندارد دیگر باره تا بسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوستها
را عَلَيْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان
موکل در تبیان از براء بن عازب رض روایت کرده که گروهی از یهود
سوال کردند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از خزنه دوزخ
آنحضرت دو بار با صابع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام
یمنی را امساک کرد و این آیه بر تصدیق قول آن حضرت نازل شد

ویهود مسلّم داشتند که این سخن مطابق قول توریة است ودر تخصیص
این عدد مفسران ذا شتند ومذکران تکلّفات کرده اند از جمله انکه تسعة
اکثر احاد است وعشرا اقلّ عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل
اقل کثیر وباقی وجوه در جواهر التفسیر مذکورست در اخبار امده که بعد
از نزول این ایة ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه نوزده بیش نیستند
آیا ده از ما یکی ازیشانرا دفع نتوانند کرد ابو الاسید بن کلدة الجمحی گفت من هفده
را کفایت کنم ده را بر پشت وهفت را بشکم شما دوی باقی را کفایت کنید ودر روایتی
آنست که گفت من در پیش شما بر صراط روم ده را بدست راست ونه را بدست
چپ دفع کنم وبکذریم بسلامت وبهشت در آییم آیت آمد که وما جعلنا وما نکردانیده ایم
اصحاب النار خازنان دوزخ را الا ملائکة مکر فرشتکان که قوی ترین خلقند
در همه عالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالکست وبا او هیجده تن اند چشمهاء ایشان
چون برق درخشنده وانیاب ایشان چون صارها بلند مستحکم زبانه آتش
از دهن ایشان بیرون می آید ومیان دو دوش ایشان مسافة سیصد ساله باشد
یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشهٔ از دوزخ که خواهد بیفکند
وذکر ملائکه برای دفع کلده است یعنی میگوید که من همه را کفایت میکنم ونمیداند
که ایشان آدمی نه اند بلکه فرشتکانند وتمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند
تا بمقاومت چه رسد وما جعلنا ونساخته ایم عدتهم شمارهٔ ایشانرا که نوزده
است الا فتنة مکر عددی اندک که سبب فتنه باشد للذین کفروا مر انانرا که کافر
شدند یعنی استهزا کنند واستبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب
خواهند کرد لیستیقن الذین وتا یقین کمان شوند آنانکه اوتوا الکتاب داده شده اند
کتاب را چه قرآنرا یابند که مصدّق توریت است ویزداد الذین آمنوا وتا بیفزایند آنانکه
کرویده اند ایمانا کرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب ولا یرتاب
الذین وتا شک نیارند آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده شده اند بتوریة والمؤمنون
وکرویدکان از اهل اسلام دران عدد ولیقول الذین وتا بکویند آنانکه فی قلوبهم
در دلهاء ایشان مرض بیماری شک ونفاق است والکافرون وبکویند ناکرویدکان

که ماذا اراد الله چه چیز خواسته است خدای بهذا مثلا بدین عدد که غریبست
مثل مثل کذلک همچنین یضل الله در ضلالت فرو میکذارد خدای من یشاء هر کرا
خواهد ویهدی وراه مینماید من یشاء هر کرا خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر
قریش حالا محمّد نوزده یار ومدد کار بیش ندارد حق سبحانه فرمود که وما یعلم ونمیداند
جنود ربک لشکرهاء پروردکار ترا از ملائکه که ممدّ ومعاون پیغمبرانند وبندهٔ الا
هو مکر هو که عالمست بهمه معلومات وما هی ونیست سقر یا عدّهٔ خزنه یا این سوره
الا ذکری مکر پندی للبشر برای مردمان کلا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند
کرد والقمر وسوکند بماه که بمعرفت اوقات وآجال بوی باز بسته اند واللیل وبحرمت
شب اذ ادبر چون بباید از عقب روز وحفص ادبر بی الف خواند وادبر بصیغه
ماضی از ادبار یعنی چون برود از پس روز والصبح اذا اسفر وسوکند بصبح چون روشن
کرداند عالم را انها بدرستی که درکه سقر لاحدی الکبر یکی از درکات بزرک دوزخ
است نذیرا کردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند ودر لباب آورده که حضرت پیغمبر
را صم میفرماید که قم نذیرا برخیز بیم کنند للبشر مر آدمیان را تا بگویند کرفته
از گناه به پرهیزند لمن شاء بدل است از بشر یعنی تو نذیری وبقول اوّل دوزخ نذیرست
مر انکس را که خواهد منکم از شما ان یتقدم آنکه پیش رود در خیر وطاعت او یتأخر
یا از بر ایستد از شرّ ومعصیت یعنی همه طوایف را پند دهنده است کل نفس هر نفسی
بما کسبت با آنچه کرده است از کردار خود رهینة در کروست یعنی در دوزخ کرفتارست
ومحبوس بدان الا اصحاب الیمین مکر اصحاب دست راست وکفته اند اهل یمین اینجا
اطفال مؤمنانند یا ملائکه فی جنات در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر بر دوزخ
یتساءلون میپرسند عن المجرمین از احوال مشرکان ومیکویند ما سلککم چه چیز آورده
شمارا فی سقر در دوزخ قالوا ایشان کویند در جواب لم نک نبودیم ما در دنیا من
المصلین از نماز کزارندکان یعنی بفرضیّت ان اعتقاد نداشتیم ولم نک ونبودیم که بمال
زکوة نطعم المسکین طعام دهیم درویشانرا وکنا نخوض وبودیم که شروع میکردیم
در شان محمّد وبعثت وی مشغول میشدیم مع الخائضین با شروع کنندکان دران وکنا
نکذب وبودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا وباور نمیداشتیم حتی تا قیه

که اتانا الیقین آمد ما مرگ و مقدمات او و برهان حال مردیم فما تنفعهم پس سود نکند
ایشان را شفاعة الشافعین شفاعت همه شفیعان بتقدیری که ایشان را شفاعت
کنند و آن خود محالست فما لهم پس چیست مر ایشان را که پیوسته عن التذکرة از
قرآن با مواعظ آن معرضین در حالتی که اعراض کنند کانهم گوییا ایشان حمر
خران وحشی اند مستنفرة رمیدگان که گریخته باشند من قسورة از شیر یا از صیاد
یا ریسمان دام تیر اندازان یا از آوازها مختلف یعنی چنانچه گورخر از ینها میگریزند
ایشان از استماع قرآن میگریزند تا که گوش سخن شنود و دل پذیرد چنانکه اشار
الیه فی المثنوی المعنوی س بانگ ابن قوم و پیغام از کجا از جمادی جان نجابا شد
فهم‌های کهنه کوته نظر • صد خیال بد در آرد در فکر • بل یرید آن نیست
آن اندکه گوش منکر را نیست • از کلبی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد
بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد آن صحیفه یافتی از گناه
او و کفارت آن در آن نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار یا گفتند بتو ایمان نیاوریم
تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان و در روی مکتوب باشد که این نامه ایست
از خدای بفلان کس باید که متابعت کند محمد را آیة آمد که ایشان گرویدند از استماع
کلام او و نمی گروند بدان بل یرید بلکه میخواهد کل امرئ هر مردی منهم از ایشان
ان یؤتی آنکه داده شود صحفا نامها منشرة سر گشاده بی مهر و در آن نوشته
که ای فلان بی روی کن محمد را کلا ندهند ایشان را این صحیفها و اگر بدهند
هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع ایتاء صحیفه است بل لا یخافون الآخرة
بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرة کلا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن
میگویند که سحرست یا قول بشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندست و یادکرد فمن شاء
پس هر که خواهد پند گیرد ذکره پند گیرد بدو وما یذکرون و یاد نکنند او را
الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد که یاد کنند هو اهل التقوی اوست سزاوار آنکه از وی
ترسند واهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن سورة القیمة بسم الله الرحمن الرحیم
لا اقسم لا نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آینه سوگند
میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز ولا اقسم و البته سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة

نفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت کند بر نقص بی
طاعت یا نفسی که ملامت کند پیوسته در تقصیرات و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات
یا نفس مطمئنه که همیشه لایم است مر نفس اماره را جواب قسم آنکه شما بر انگیخته خواهید شد
آورده اند که عدی بن ربیعة آنحضرت را صلعم از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار
آنحضرت فرمود که اگر آن روز را معاینه بینم باور نکنم آیا این استخوانها منفرق باهم
مجتمع شود آیة آمد که ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی یعنی عدی ان لن نجمع
آنکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهاء را کنده او را مراد نفس اوست که عظام
قالب انست بلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را قادرین توانا علی ان نسوی بر آنکه راست
کنیم بنانه سرهاء انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن
جمع کنیم تا باستخوانهاء بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس
آدمی لیفجر آنکه دروغ گوید امامه بآنچه او را در پیش است از بعث و حشر و حساب
یسئل می پرسد باستهزا که ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز فاذا
برق البصر پس چون خیره شود چشم وخسف القمر و بگیرد آفتاب وجمع الشمس والقمر
و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند
یقول الانسان میگوید آدمی یعنی کافر مکذب یومئذ در آن روز این المفر کجاست
جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر پناه گاهی نباشد کافر را الی ربک
بسوی پرورد گار تست یعنی بحکم او یومئذ المستقر در آن روز قرارگاه خلق
یعنی بمشیت خود مقر هر کس از بهشت و دوزخ مقرر کند ینبؤا الانسان
خبر کرده شود آدمی یومئذ در آن روز بما قدم بآنچه از پیش فرستاده است
از اعمال واخر و بآنچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که گناه از پیش فرستی بجراءت و مال از پس گذاری بحسرت گناه بتوبه
نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند س که فرستی پیش به باشد
که بحسرت پس نگاه کنی بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود بصیرة
خداوند بصیرت است یعنی بیناست بحال خود و گواه است بر افعال و اقوال
خود ولو القی و اگرچه القا کند معاذیره عذرهاء خود را یعنی هرچند

بر گناه عذر انگیزد و بدانچه مقدورست در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه
گناه خود خواهد بود و عذرهاء دروغ و حیلهاء باطل خود را خواهد دانست
چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی چو میدانم که میدانی و میدانم
ابن عباس رض فرموده که چون جبرئیل عم وحی برسید انام صلعم خواندی آنحضرت
زبان با وی میخواند تا فراموش نکند آیة آمد که لَا تُحَرِّكْ بِهِ بجنبان بقران لِسَانَكَ زبان
خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهِ تا تعجیل کنی بحفظ یا باخذ وی إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی
که بر ماست جَمْعَهُ گرد آوردن آن در دل تو یادگیری وَقُرْآنَهُ و بر ماست اثبات قراءت
آن بر زبان تو فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم آنرا به زبان جبرئیل عم بر تو فَاتَّبِعْ پس
پی روی کن قُرْآنَهُ خواندن او را و تامل فرمای در ان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستی که
بر ماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد از ان بر تو كَلَّا نه چنانست ای آدمیان
که کمان برده اید در امر عقبی بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید شما دنیا را
کنند را وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و دست باز میدارید آخرت باینده را و کار بر عکس میکنید
وُجُوهٌ رویها يَوْمَئِذٍ دران روز که قیامتست نَاضِرَةٌ تازه و تابان باشند یعنی
وجوه انبیا و اولیا و مومنان إِلَىٰ رَبِّهَا بخداوند خود نَاظِرَةٌ نگرنده از روی
عیان بی حجاب ابن عمر رض گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که فرو
ترین اهل بهشت آنکیست که نظر کند بباغهاء و نعمتها و زنان و خدمتکاران خود
و تا هزار ساله راه آنرا ببیند و گرامی ترین نزد خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی
بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیة برخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی
ربها ناظرة آورده اند که اوراد هر یک از اوتاد این کلمات است اللهم انی اسالک
النظر الی وجهک الکریم هر کس بهشت آرزوی دارد و عاشق جز آرزوی دیدن
دیدار ندارد وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویهاء آن روز بَاسِرَةٌ ترش و تاریک باشند
یعنی رویهاء منافقان و مشرکان تَظُنُّ گمان می بری تو ای مخاطب یعنی برایشان
یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بشناسد أَنْ يُفْعَلَ آنکه رسیده خواهد شد بها
بدو فَاقِرَةٌ بلایی و رنجی که مهرهاء پشت بشکند کنایت است از نزول عذاب
عظیم برو و بقول اصح آن بلاء حجابست از رویت رب الارباب ع

کر از فراق یعنی در جهان بلایی نیست كَلَّا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد
و از آخرة غافل توان شد إِذَا بَلَغَتِ چون برسد روح التَّرَاقِيَ باستخوانها
سینه و گردن وَقِيلَ و گفته شود یعنی کسان مختص یا ملایکه گویند مَنْ رَاقٍ کیست
افسون کننده و شفاعت دهنده وَظَنَّ و یقین کند محتضر أَنَّهُ الْفِرَاقُ که آنچه بدو
نازل شده سبب جدایی است از دنیا و ملاذ آن وَالْتَفَّتِ السَّاقُ و به پیچد ساق محتضر
بِالسَّاقِ بساق او یعنی پایهاء او از هول مرگ در هم پیچد و حرکت دران نماند یا جمع شود
شدت موت بشدت آخرة إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزاء پروردگار تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ آن روز
بازگشت باشد همه کس را اغلب مفسران بر آنند که ابو جهل العین شدت معادات با سید
المرسلین صلی الله علیه وسلم واقع بود و در شان او نازل شد که فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق
نکرد ابو جهل قرانرا یا صدق نداد آنچه واجب الروی بود وَلَا صَلَّىٰ و نه روی نمود
بپیغمبر را یا نماز نگزارد برای خدا وَلَٰكِنْ كَذَّبَ و لیکن تکذیب کرد نبی را وَتَوَلَّىٰ و بر
گشت از اهل حق ثُمَّ ذَهَبَ پس بازگشت إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ میخرامید
از روی اختیار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی أَوْلَىٰ لَكَ
سزا و درست مر ترا ای ابا جهل مرگ سخت فَأَوْلَىٰ پس سزاوار تر عذاب الیم در قبر
ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس نیک سزا است ترا قول قیامت فَأَوْلَىٰ پس بغایت سزا است ترا خلود
در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیة حضرت صلعم ابو جهل را در بطحا دید و
جامه او را گرفته گفت اولی لک فاولی ابو جهل گفت مرا میترسانی ای محمد و نزد بعضی
علما اولی یعنی ویل است خوی سبحانه جهار بکرت برای تاکید ابو جهل را گفته که وای بر تو
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارد انسان أَنْ يُتْرَكَ آنکه فرو گذاشت شود سُدًى مهمل معطل
و ضایع که بدین مکلف و بعقبی مبعوث نگردد أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطره
آب مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی ریخته شده در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته
فَخَلَقَ پس خدای بیافرید اجزاء و اعضای او را فَسَوَّىٰ پس راست کرد صورت
او و روح دروی دمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از منی الزَّوْجَيْنِ دو صنف
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده أَلَيْسَ ذَٰلِكَ آیا نیست آنکه چنین آفرید بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَنْ
يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده کرداند مردگانرا و در خبر آمده که در آخر این سوره بایک گفت بلی

و بروایتی دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخنا قدس سره میگفت بل سبحان ربی الاعلی
و الله اعلم **سورة الدهر** بسم الله الرحمن الرحیم
هل اتی آیا آمد استفهام تقریریست یعنی بدرستی که آمد **علی الانسان** بر آدم **حین**
هنگامی **من الدهر** از زمان که در آن **لم یکن** نبود **شیئا مذکورا** چیزی یاد کرده شد
یعنی چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی کسی با انسانیت
او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانستند که نام او چیست و فایده خلقت
او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که اسناد قدرت اینه میسازند
که مظهر اشعه مفاتح الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت
کبری را شاید و عین مقصورات و منتهاء غایات او بود و همه نهایتها بوجود
با جود او اشکارا شود **س** شد ظهور او بجلی نور نور • گنج مخفی از وی آمد ظهور
گنج مخفی بد زپری خاک کرد • خاک را تابان تر از افلاک کرد • گنج مخفی بد زپری جوش کرد
خاک را سلطان اطلس پوش کرد • **انا خلقنا الانسان** بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را
که اولاد و بند **من نطفة** از آبی اندک که منی است و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف
الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفردست بجمع
صفت کرد و فرمود که **امشاج** آمیختها یا مراد آن است که منی مرد سفید و از آن
زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج یعنی اطوارست یعنی
نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق
کردیم و با مر و نهی **نبتلیه** می آزماییم او را **فجعلناه** پس گردانیده ایم او را **سمیعا**
شنوا **بصیرا** بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلایل و استماع آیات **انا** بدرستی
که ما **هدیناه السبیل** نمودیم او را راه راست بنصب ادله قدرت و انزال آیات تا باشد
اما شاکرا یا سپاس دارنده یعنی مومن سعید **و اما کفورا** یا ناسپاس یعنی کافر
شقی **انا اعتدنا** بدرستی که ما آماده کردیم **للکافرین** برای ناگرویدگان **سلاسلا**
زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند **و اغلالا** و غلها که بر گردن ایشان
نهند **و سعیرا** و آتشی افروخته که در وی بسوزند **ان الابرار** بدرستی
که ما آماده کردیم نیکوکاران برای ناگرویدگان یعنی مومنان صادق فرمان **یشربون**

بیاشامند در آخرت **من کاس کان** از جام خمری که باشد **مزاجها کافورا** آمیختگی
آن کافور یعنی آن را بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبوی
گردد و گفته اند آبیست در بهشت خوشبوی و سفید فی الجمله مشابهت او
با کافور او را بدین نام خوانند و موید این قولست آنکه بدل از کافور آورده که
عینا کافور چشمه ایست **یشرب** می آشامند **بها** از آن **عباد الله** بندگان
خدای **یفجرونها** میرانند آن چشمه را هر جا میخواهند **تفجیرا** راندنی
آسان جمهور مفسران بر آنند که روزی حضرت رسالت صلعم بخانه علی رض
در آمد حسن و حسین را رض بیمار دید علی و فاطمه را رض گفت نذری کنید
تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر کردند که سه روز روزه دارند حق سبحانه
سبطین را رض شفا بخشید و ایشان روزه دارند حق سبحانه الله گرفتند و مقداری
جو قرض گرفته یا بمزدکار ستانیده و آرد کرده نان بختند و نماز شام خواستند
که افطار کنند مسکینی بدر خانه آمده آواز داد که یا اهل بیت النبوة مسکینی ام از
مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه شما را از موائد بهشت بدهد علی مرتضی
رض نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و با و خالص
روزه گشادند و شب گذرانیدند و دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار
یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمامی طعامی که بود ایثار کردند و شب سیم
اسیری بسر وقت ایشان رسید و خوردنیها بتمام بدو دادند حق سبحانه این
آیات فرستاد که **یوفون** و فا مینمایند **بالنذر** به نذری که در طاعة کنند
و یخافون و میترسند **یوما کان** از روزی که هست **شره** بدی یعنی
محنت و شدت او **مستطیرا** فاش و آشکار او رسیده بهمه **و یطعمون الطعام** و میدهند
خوردنی را **علی حبه** بر دوستی خدای یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاجند
بدان طعام و آن را دوست میدارند ایثار مینمایند و میخورانند **مسکینا**
درویش بی مایه را **و یتیما** و خورد سال بی پدر را **و اسیرا** و اسیر را که از کفار گرفته اند
و در خبر است که چون اسیری بحضرت رسالت صلعم آوردندی او را بعضی مسلمانان
سپردی تا دای مبارک برامری در شان او قیام نماید و کفتی که احسن الیه و بعضی

علما بر آنند که شیخون از اهل فقر که در حق او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید
و اماء و مراد به این حکم اساری دار حرب یعنی با ایشان احسان باید کرد و این مطعمان
بلسان مقال یا بزبان حال میگویند انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها
لوجه الله برای طلب رضا و لقای خدای لا نرید نمیخواهیم منکم جزاء از
شما پاداش و مکافات ولا شکورا و نه سپاس و آزادی چه در احسان نماند
و توقع جزا کردن از ثواب بکاهاند سو هرچه دهی میده و منت منه
تا بخر منت دهی آن خود منه منت و مزدی که در تو احسان بود وقت جزا موجب
نقصان بود انا نخاف بدرستی که ما میترسیم من ربنا از آفریدگار ما
یوما عبوسا از عذاب روز ترش یعنی روزی که روی بمادر و ترش کرده از شدت
اهوال قمطریرا روزی سخت و کربت از امام حسن بصری رح پرسیدند که قمطریر
چیست فرمود که سبحان الله چه سخت اسم روز قیامت و او سخت تر است از اسم
خود فوقیهم الله پس نگاه دارد خدای ایشان را شر ذلک الیوم از بدی و رنج
و هول آن روز ولقیهم و پیش آرد ایشان را نضرة تازگی و خوب روی و سرورا
و شادی و فرح در دل وجزاهم و پاداش دهد ایشان را بما صبروا بسبب آنچه
صبر کردند بر طاعت و از معصیت یا بر ایثار طعام جنة بوستانی که میوه
آن خورند وحریرا و جامه ابریشم بهشت که پوشند متکئین در حالتی که تکیه
زده باشند فیها در بهشت علی الارائک بر تختهاء آراسته لا یرون فیها نه بینند
در بهشت شمسا آفتاب را یعنی حرارت نیابند ولا زمهریرا و نه سرما مراد آنست
که هوای بهشت معتدل بود و در زمستان و تابستان نبود تا از شدت حر و برد
متاذی نگردند ودانیة و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود
علیهم بر ایشان ظلالها سایهاء درختان دران وذللت و رام کرده شده
باشد قطوفها میوهاء آن تذلیلا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها
و کسی چیننده را منع نکند ویطاف علیهم و گردانیده شود بر ایشان بآنیة
من فضة جامهاء خرد از سیم واکواب کانت و جامهاء بزرگ که باشد قواریرا
مانند آبگینها قواریر من فضة آبگینها از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشند

در صفاء آبگینه که از خارج داخل آن را توان دید قدروها اندازه کرده باشند
ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تقدیرا اندازه کردنی یعنی
هر کسی را فراخور حوصله او جام دهند که بدان سیراب شود و در آن ظرف زیاده و نقصان
نبود ویسقون و آشامیده شوند فیها در بهشت کاسا کان خمری که باشد
مزاجها زنجبیلا آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت
چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است عینا فیها و آن زنجبیل چشمه ایست
در بهشت تسمی سلسبیلا نام نهاده شده بسلسبیل و آن منقاد بود مر و آن هرجا
بهشتی خواهند تواند برد و گویند آسان در حلق رود و نیز و دیر گوارد ویطوف علیهم
و طواف کنند بر ایشان ولدان مخلدون پسران گوشواره دار یا جاوید مانده بر حال طفولیت اذا
رایتهم چون ببینی ایشان را حسبتهم پنداری از صفای و درخشندگی چهره
ایشان لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست
کسی بدان نرسیده است و در رونق و آبداری آن قصوری پیدا نشده واذا رایت
و چون بنگری و نظر کنی ثم آنجا یعنی در بهشت رایت نعیما ببینی نعمتها که
در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ که زوال بدان راه نیابد و در خبر آمده که فرو
ترکسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهاء مملکت
خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آن را ملاحظه مینماید و بعضی ملک کبیر
نفاذ مشیت است که هرچه خواهند میسر گردد یا استیذان ملائکه بوقت
در آمدن بر ایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر
لذت ارواح نعیم ملاحظه داشت و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار بی جانان دوزخ است
بهیچ کار نیاید الجار ثم الدار ع زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار
عالیهم بر زبر ایشان یعنی لباس زبر ایشان ثیاب سندس جامهاء دیباء نازک
خضر سبز است واستبرق و دیباهاء محکم وحلوا و پیرایه بسته شوند اساور من فضة
دستوانها از نقره و این مخالف آن آیتیست که یحلون فیها من اساور من ذهب
چه جمع و معاقبه ممکن است وسقیهم و بیاشاماند ایشان را ربهم پروردگار
ایشان شرابا طهورا شرابی پاک از آدناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش مقابل

كوید طهور چشمهٔ ایست بر در بهشت که هر که از ان بیاشامد در دل او هیچ حقد و حسد
بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کند دل را از میل بما سوی الله تا لذت
او یابد بلقاء او و باقی نماند ببقای او والبقاء فی الله تمام العطاء و میایددانست
که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت است صلعم و ذکر آن در سورهٔ کوثر خواهد
آمد و چهار جوی دیگر از ان متقیانست آب و شیر و خمر و عسل و شمهٔ از صفات
آنها در سورهٔ محمد صلوات الله وسلامه علیه مرقوم رقم بیان شده و دو چشمه
از ان اهل خشیة است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از ان اصحاب یمین است
فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره آمده دیگر
شراب رحیق از ان ابرارست و چشمهٔ تسنیم از ان مقربان و این هر دو در سورهٔ مطففین
مذکور شود و دو چشمه از ان اهل بیت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب
طهور نیز از ان ایشانست و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده
را بلوامع انوار قدم روشن ساخته بذیل جلای عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت
و حال او را چنان سازد که مطلقا افراء ثنیة و شوایب غیریت در مشارع وحدت
نماند و رنگ دو گانگی مبدل گرداند جام و مدام را یک رنگ سازد ٥
همه جام است و نیست گوئی می • یا مدام است و نیست گوئی جام • عارفی گوید که فردا
بزم نشینان دار القرار را بر یک جبوروس و شراب طهور خواهند چشانید امروز
باده نوشان خمخانهٔ افضال را بنقد از ان نصیبی تمام داده اند س از سقیهم ربهم
بین جملهٔ ابرار مست • و ز جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست • تر چو سایهٔ بر زمین
و جان پاک عاشقان • در بهشت عدن تجری من تحتها الانهار مست • پس ابرار
را گویند ان هذا بدرستی که این کرامتها کان هست لکم جزاء مر شما را پاداش
کردار شما و کان سعیکم و هست شتافتن شما در خیر مشکورا پسندیده و لایق
مکافات انا نحن بدرستی که ما نزلنا فرو فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآنرا
تنزیلا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی بر مقتضای
حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم ربک بحکم پروردگار خود در آنچه فرموده از
تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو و لا تطع و فرمان

مبر منهم از ایشان آثما گناه کاری را که ترا باثم خواند چون عتبه که گفت از دعوی خود
باز ایست تا دختر خود بتو دهم او کفورا و ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون
ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار
خود را بکرة بامداد واصیلا و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش ومن اللیل
و در بعضی از شب فاسجد له سجود کن مر او را یعنی نماز گذار بعضی گفته اند بکره
وقت نماز بامدادست و اصیل متناول باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب
مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین بود که پنج نماز مداومت نمای وسبحه و نماز
گذار برای خدای لیلا طویلا شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای ان هؤلاء بدرستی
که این گروه یعنی کفار مکه یحبون العاجلة دوست میدارند سرای شتابنده را یعنی دنیا
ویذرون ورائهم و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت یوما ثقیلا روز گران را
که قیامتست بدو نمیگروند و برای او عمل نمیکنند نحن خلقناهم ما بیافریدیم ایشانرا
از آب سست وشددنا و محکم کردیم اسرهم آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا
با عصاب بر هم بسته ایم واذا شئنا و چون خواهیم بدلنا بدل کنیم ایشانرا امثالهم
با مثال ایشان در خلقت تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم و در نشاء ثانیه بمانند
همین صورت و هیات باز آریم یا ایشانرا ببریم و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان
بردار ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة پندی و موعظتیست یا معامله اهل البیت
رضی الله عنهم بذل و ایثار عبرتیست مر مومنانرا تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل این جزاء
بهره یابند فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد که فرا گیرد الی ربه بقرب آفریدگار خود
سبیلا راهی بخیر و طاعة تو فرا گیرد وما تشاؤن و نخواهید شما هیچ راهی را الا ان یشاء الله
مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما را ان الله کان علیما بدرستی که خدای هست دانا
باستعداد و استحقاق هر کس حکیما صواب کار نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت
یدخل در آرد من یشاء هر کرا خواهد فی رحمته در بخشش خود بهدایت و توفیق بادر بهشت
بفضل و کرم خود والظالمین و ستمکاران یعنی مشرکانرا اعد لهم آماده کرده است
برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک دایم والله لطیف خبیر سورة المرسلات
بسم الله الرحمن الرحیم والمرسلات و سوگند بفرشتگان

فرستاده شده عُرْفًا به نیکویی یعنی با مر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شد محمد ﷺ بهر نیکویی
یا بیادهایی بر بدن شده یعنی در پی فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملایکه که سخت و زود روند
عَصْفًا سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا آیات کلام که بریدگان و محو کنندگان احکامند
یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه یا بادهای جهنده بسختی و جهنده عذاب قومی
وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگانند بشرایع و کتب را یعنی ظاهر کننده
نَشْرًا ظاهر کردنی یا آیتهاء قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای خاص و عوام یا بادها
نرم جهنده جهنده راحت یعنی جمع فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملایکه که جدا کنندگانند
مر حق و باطل را انبیا یا کفرقًا جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کرده اند خیر را از شر یا
بادها که پراکنده سازند ابرها را فَالْمُلْقِيَاتِ پس فرشتگان که افکنندگانند به پیغمبران
ذِكْرًا وحی را یا آیات کلام که القاء ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که سبب
ذکر میشوند چه مشاهدهٔ هبوب ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر
قدرت وی و القاء ذکر عُذْرًا برای عذر محققانست أَوْ نُذْرًا و بجهت بیم کردن
مبطلان و جواب قسم این باشد که إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده
ایشد بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق بها لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست فَإِذَا النُّجُومُ
پس آنهنگام که ستارگان طُمِسَتْ محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرند وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه
که آسمان فُرِجَتْ شکافته گردد وَإِذَا الْجِبَالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَتْ پراکنده شوند از اماکن
خود وَإِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران أُقِّتَتْ جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر شده باشد
در ان گواهی دادن بر امتان پس گویند لِأَيِّ يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته
شده بود این خبرها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال جواب آید که لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای
روز جدا کردن که امروزست و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد
در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرداند ترا یعنی
تو چه دانی مَا يَوْمُ الْفَصْلِ چیست روز فصل چه کنه او را نتوان دانست وَيْلٌ وای
يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر آنان را که تکذیب آن روز کنند أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا هلاک
نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ یعنی هلاک کنیم پسینیان را
که مانند ایشان باشند چون کفار مکه كَذَٰلِكَ مثل این کارها نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ بکنیم بهمه گناهکاران

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ مکروه بزرگ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان این وعید راست
أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آیا نیافریدیم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی خوار یعنی بی مقدار فَجَعَلْنَاهُ
پس نگاه داشتیم آن آب را فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاهی استوار که رحم است إِلَىٰ قَدَرٍ
مَعْلُومٍ تا مقداری دانسته شده که زمان ولادت است فَقَدَرْنَا پس توانا بودیم بر آفرینش
شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک توانائیم ما وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ نیک بلای آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ
مر ناباوردارندگان این قدرت راست أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نگردانیدیم ما زمین را
كِفَاتًا بر شده و جمع کننده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا مر زندگان و مردگان یعنی احیا را بر روی خود
دارد و اموات را بدرون خود در آرد وَجَعَلْنَا و بیافریدیم فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای
استوار و پای برجای شَامِخَاتٍ بلند و سر افرازان وَأَسْقَيْنَاكُمْ و بیاشامانیدیم
شما را مَاءً فُرَاتًا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع در زمین وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وادی
جهنم در روز رستخیز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگانراست که با مثال این نعمتها اعتراف نکنند
و مکذبان را در آن روز گویند انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ مَا بسوی آنچه كُنْتُمْ بِهِ بودید که بدان
تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ و عذاب در آن انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ بروید
بسوی سایه ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ خداوند سه شاخ لَا ظَلِيلٍ نه سایهٔ خنک و دایم که در وی
راحت باشد وَلَا يُغْنِي و دفع نکند از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ از حرارت زبانهٔ آتش چیزی مراد
سایهٔ دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی
میرود در معالم آورده که گردی از دوزخ بیرون آید و از وسه شعبه منشعب گردد
یکی نور آن بر سر مومنان سایه افکند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی
زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعبه دخان جهنم
باشد و یکی بر فرق کافر قرار گیرد و دیگری بر شمال او و موذی بدین عذاب قوت واهمه است
در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار او و هر که خواهد که فردا از آن دخان که ظل
مِنْ يَحْمُومٍ اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیه صفت
بهیمی و سبعی بباید گذشت سه نار یکی چشم و شهوت حذر کند که اندو دان چشم دل تیره گردد
إِنَّهَا بدرستی که دوزخ تَرْمِي بِشَرَرٍ می افکند در آن روز شرارها هر شراره كَالْقَصْرِ
مانند کوشکی عظیم كَأَنَّهُ گوییا که آن شرار جِمَالَتٌ صُفْرٌ شتران زرد رنگ آتش

و بعضي كويند صفر يعني سود ست وچون آتش دوزخ سياه است شرارهٔ او نيز سياه باشد
و تشبيه شرارهٔ بقصر جهة عظمت است وبشتران زرد يا سياه جهة لون و كثرت
و تتابع واختلاط و سرعت حركت وَيْلٌ مشقت بسيار يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ
مر دروغ زنانرا است كه صفت دوزخ وشرارهٔ آنرا باور ندارند هَٰذَا اين روز يَوْمُ
لَا يَنطِقُونَ روزيست كه كافران سخن نكويند يعني در بعضي مواقف يا ناطق نشوند بحجة بر خدا
وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ ودستوري ندهند ايشانرا فَيَعْتَذِرُونَ تا عذر خواهي كنند وعذر ايشان
سود ندارد وَيْلٌ كرب و اندوه يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ آن روز مر آنانراست كه تكذيب كنند
اين خبرها را هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اين روز جدا كردنست ميان محق ومبطل جَمَعْنَاكُمْ
جمع كرديم شمارا اي مكذبان اين امت وَالْأَوَّلِينَ و پيشينيان را كه تكذيب رسل
كذشته كردند فَإِن كَانَ پس اكر هست لَكُمْ كَيْدٌ مر شمارا كيدي وحيله چنانچه در دنيا
بنسبت مومنان بكار ميبرديد فَكِيدُونِ پس حيله بريد با من تقريع است مر ايشانرا
واظهار آثار عجز ايشان يعني حيله با خداي پيش نرود وبمكر ودستان عذاب از خود
دفع نتوانند كرد

بمكر وحيله عذاب خداي رد نشود ❊ نياز بايد واخلاص ونالهٔ سحري
توان خريد بيك آه ملك هر دو جهان ❊ ازين معامله غافل مشو كه حيف خوري

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
غم وغصه آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر مكذبانراست كه بحيله از عذاب نرهد إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستي كه پرهيزكاران از شرك وعصيان فِي ظِلَالٍ در سايهٔ درختان بهشت باشند
وَعُيُونٍ و بر كنار چشمهاء آب وَفَوَاكِهَ ودر ميان ميوها مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو كنند
و ملايكه ايشانرا ميكويند كُلُوا بخوريد اين ثمرات وَاشْرَبُوا وبياشاميد اين آبها
هَنِيئًا خوردني وآشاميدني كوارنده بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بوديد كه عمل ميكرديد
در دنيا إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستي كه ما چنين نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا ميدهيم نيكوكارانرا وَيْلٌ
جبل قيح ودم يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر اهل تكذيب راست كه بنعيم بهشت نميكروند
كُلُوا بخوريد اي مكذبان نعيم دنيء فانيرا وَتَمَتَّعُوا و برخوردار شويد قَلِيلًا زماني
اندك إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ بدرستي كه شما مشركانيد وعاقبت ايشان عذاب اليم است وَيْلٌ
يَوْمَئِذٍ واي آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر مكذبانرا از عذاب اليم وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا وچون
كفته شود مر ايشانرا كه نماز كذاريد لَا يَرْكَعُونَ نكذارند نماز را مرادانسته كه مسلمان

نشوند چه ركن اعظم اسلام بعد از شهادتين نماز ست وَيْلٌ نفرين بد يَوْمَئِذٍ
آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ زنانراست كه بشرف اسلام نميرسند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس
بكدام سخن بَعْدَهُ پس از قران يُؤْمِنُونَ ميكروند اكر بقران نكرويدند كه معجز نيست
مشتمل بر حجج واضحه ومعاني لايحه ودر خبر آمده كه بعد از خواندن اين آيه
كفت آمنا بالله سبحانه وتعالي

سورة النبأ الجـزء الثالثون من اجزاء الثلثين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ چون حضرت رسول صلعم دعوت آشكارا
كرد و قران بر خلق خواند وبر وي نفي قيامت بيم كرد كفار در نبوت آن حضرت و نزول قران
و وقوع بعث اختلاف كردند و از آن يكديكر را مي پرسيدند يا از پيغمبر و مومنان پرسش
مينمودند چنانچه حق سبحانه فرمود عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ از چه چيزي مي پرسند كافران
عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از خبر بزرك يعني قران الَّذِي هُمْ آن چيزي كه ايشان
فِيهِ در ان چيز مُخْتَلِفُونَ اختلاف كنندكانند يعني اورا بسحر يا بشعر يا كهانت
نسبت ميدهند و مختلف ومفتري واساطير ميكويند ❊ بقولي نبأ عظيم نبوة
آنحضرتست كه ميكويند آيا او پيغمبر هست يا ني و ساحرست يا شاعر يا مجنون و بعضي
بر آنند كه آن خبر بعث است ودر ان مختلف بودند جمعي ميكفتند در قيامت بتان
مارا شفاعت خواهند كرد هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ و برخي مطلق از ان منكر
بودند إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وكروهي شك داشتند در وقوع ولا وقوع
آن بلهم في شك منها كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا كه بدانند نزديك تنع كه آنچه در ان
اختلاف ميكردند حق است ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس زود بود كه بدانند روز قيامت
بطلان قول وخبث عقيده خود را أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آيا ما نساخته ايم زمين
مِهَادًا فراشي كسترده تا قرار كاه شما باشد وَالْجِبَالَ ونكردانيده ايم كوهها را
أَوْتَادًا ميخها از زمين تا بدانها استوار باشد وَخَلَقْنَاكُمْ و بيافريديم شما را
أَزْوَاجًا از هر كونه نر و ماده تا نسل شما باقي ماند يا خلق كرده ايم كونه كونه سياه و سفيد
و در از و كوتاه و خوب و زشت وَجَعَلْنَا و كردانيده ايم نَوْمَكُمْ خواب شمارا سُبَاتًا
راحت بدنهاء شما يعني خواب قطع حس وحركت كند تا قواي حيوانيه بر آسايند
و ماندكي ايشان زايل كردد وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ و ساخته ايم شب را لِبَاسًا پوششي بظلمت

د جیبها بپوشانند صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب لباس اصحاب اللیل
است که ایشان را از نظر اغیار بپوشد تا در خلوات خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده
هر یک فراخور استعداد برخوردار باشند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که شب پرده روندگان راهست روز بازار بیداران سحرگاه است ع اللیل للعاشقین ستر
یا لیت اوقاتها تدوم ع چون در دل شب خیال آن یار منست • من بنده شب که روز بازار منست
وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و گردانیده ایم روز را مَعَاشًا وقت طلوع معیشت تا بتحصیل آن جست
وجوی کنید وَبَنَيْنَا و بنا کرده ایم فَوْقَكُمْ زبر سر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت
آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در فرجه و شکافی که نشان خلل و زوال باشد نیست
وَجَعَلْنَا و پیدا کرده ایم در آسمان سِرَاجًا چراغی وَهَّاجًا افروخته و تابان یعنی آفتاب
وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهاء فشارنده بباران مَاءً
آبی ثَجَّاجًا ریزان لِنُخْرِجَ تا بیرون آریم بِهِ بدان آب حَبًّا دانه که قوت را شاید
چون گندم و جو وَنَبَاتًا و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون
آریم اندرو دانه در و از زمین گیاه وَجَنَّاتٍ و درختان بوستانها أَلْفَافًا در هم پیچیده
یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز
رستخیز كَانَ هست در حکم خدای مِيقَاتًا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق
و مجازات ایشان يَوْمَ يُنفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نفخه ثانیه
فَتَأْتُونَ پس بیایید شما أَفْوَاجًا گروه گروه از قبرهاء خود بعرصه گاه محشر امام
ثعلبی آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از افواج پرسیدند فرمود که
حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بصورت بوزنگان و بعضی بر هیات
خوکان و بعضی نگونساران که ایشان را بر روی دوزخ میکشند و بعضی نابینایان
و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبانهاء خود را و از دهنها بر سینهاء ایشان
افتاده باشد و ریم از ایشان سیلاب میکند و اهل محشر را از آن کراهت باشد و بعضی
دست و پای بریده باشند و بعضی از دارهاء آتشین آویخته و بعضی را تنی باشد
بدتر از مردار و بعضی را جبها پوشانیده باشند از قطران چسپیده بپوستها
ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران

خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان آنها که باعمال خود معجب بوده اند
و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پای بریدگان
رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و آنها
که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای تعالی و پوشیدگان
بلباس قطران اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان در آن روز فَكَانَتْ
پس باشد از بسیاری شکاف أَبْوَابًا درها یعنی خداوند درها یا انکشت فرجها گوییا
که تمام او در است وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شوند کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشند
مثل سراب یعنی غایتش کوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزا بحقیقت جبلیه باقی
نمانند إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا گذرگاه خلق یعنی همه را بروی
گذر باید کرد یا کمینگاه که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران
و از ایشان نتوانند که بجهند یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه
بهشت نگاهبانی میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند
و این جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر کافران که از حدود گذشتگان اند مَآبًا بازگشت یعنی
آرام جای و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا درنگ کنندگان در آن أَحْقَابًا روزگارهاء دراز
در معالم از مجاهد نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه
است هر حقبه هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز
هر روزی هزار سال در موضح آورده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین
مدت کرده باشند بلکه معنی آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی در می آید تا ابد
الآبدین لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نمی چشند در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا یعنی چیزی
که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد اخواب است یعنی
ایشان را در جهنم در خواب نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نمی آشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا
مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی بریزد و چون بخورند امعا
و احشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا و ریم از ریشهاء ایشان سیلان کند تا اشکیانه
حسرتی می بارید از مهر که بدان معذب کردند جَزَاءً پاداش داده میشوند پاداشی
وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان لَا يَرْجُونَ بودند که نمی ترسیدند

حساباً از حساب آخرت باامید وار نبودند بثواب آن سرای و کذّبوا و تکذیب میکردند
بآیاتنا بآیتهاء ما که انبیا بدیشان نمودند کذّاباً تکذیب کردنی و کلّ شیءٍ و هر چیزی
از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم از یعنی نگاه داشتیم
و نوشته ایم کتاباً نوشتنی و خواهیم گفت مشرکان را که فذوقوا پس بچشید
عذاب دوزخ فلن نزیدکم پس نیفزاییم شما را همیشه الا عذاباً مگر عذابی بر بالای
عذابی و در خبر آمده که این آیت سختترین آیات قرآنست بر دوزخیان انّ للمتّقین بدرستی
که پرهیزکاران راست مفازاً رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن
حدائق باغها در وی درختان میوه دار و اعناباً و درختان انگور تخصیص تفضل آنست
و کواعب و ایشان را دختران نار پستان اتراباً همه همزادان و در تفسیر زاهدی آورده
که شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و کاساً و مر ایشان راست
جامها دهاقاً پر از شراب یا کاسهاء پی در پی لا یسمعون نمی شنوند متّقیان فیها
در بهشت لغواً سخنان بیهوده و باطل و لا کذّاباً و نه دروغی و گفته اند نشنوند
در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس
ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدل بسیار بود جزاءً جزا داد ایشان را
جزا دادنی من ربّک از پروردگار تو بمقتضای وعده خود عطاءً و عطا کرد
ایشان را از فضل خود عطائی حساباً وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال
ایشان ربّ السّموات والارض آفریدگار آسمان و زمین و ما بینهما و آنچه میان ایشانست
الرحمن بزرگ بخشایش لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان و زمین منه از خدای
خطاباً سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری
یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب او زیرا که همه
مملوک اند و مملوک با مالک نتواند بود یوم یقوم الرّوح روزی که بایستد روح
والملائکة صفّاً و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکیست موکل بر ارواح
او در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت تنها صفی باشد
و تمامی ملئکه باکثرت عدد و عظمت جسد صفی و او در بزرگی برابر همه باشد
و در عین المعانی از ابن مسعود رض روایت کرده که مقام روح آسمان

چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق
میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه ایشان فرشتگان ایشان
صفی باشند و ملایکه صفی و گویند جبرئیل است علیه السلام که با فرشتگان صف بر کشند
لا یتکلّمون سخن نگویند در باب شفاعت الّا من اذن مگر کسی که دستوری دهد
له الرّحمن مر ورا خدای که شفاعت کند یا نکنند مگر کسی را که خدای اذن کند
در شفاعت او و قال و گفته باشد او در دنیا صواباً کلمه توحید یعنی
جز مومن را شفاعت نکنند و گفته باشد او در دنیا ذلک الیوم الحقّ آن روز
روز ثابت بودنی البته خواهد بود فمن شاء اتّخذ پس آنکس که خواهد فرا گیرد الی ربّه
بسوی ثواب پروردگار خود مآباً بازگشتی با یمان و طاعت انّا انذرناکم بدرستی
که ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم عذاباً قریباً از عذابی نزدیک که عذاب
آخرتست و قرب او بجهت تحقق اوست یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی
ما قدّمت یداه در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی با ز یابد کردارهای خود را
از خیر و شر و یقول الکافر و گوید ناگرویده در آن روز یا لیتنی ای کاشکی من کنت
تراباً بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردمی
و گفته اند بعد از حشر که ایشان را خاک سازند کافر این تمنّا کند و قولی آنست که
مراد از ین کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شد و خود را می
ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مومن
او مشاهده نماید و عذاب و شدّت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از
خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش این همه دبدبه و طنطنه که خاکیان را هست
هیچ طبقه از طبقات مخلوقات را نیست • خاک را خوار دیده دید ابلیس
کرد انکارش آن حسود خسیس • ماند غافل ز نور باطن او • نشد آگه ز سر کامل
بهر کنجی که هست در دل خاک • این صدا داده اند در افلاک • که بجز خاک نیست مظهر کل
خاک شو تا بروید این گل • سورة النّازعات بسم الله الرّحمن الرّحیم
والنّازعات سوگند بکشندگان غرقاً بقوّت و شدّت یعنی ملایکه که جانهاء
کافران بسختی نزع کنند والنّاشطات و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مومنان را

نشطاً پیرون بردنی بنرمی والسابحات سبحاً و بملایکه شناه کننده شنا کردنی یعنی آمد
شد نماینده در رفتن و شتافتن در ان چنانچه اهل سباحت فالسابقات سبقاً پس
بفرشتگان پیشی گرفته بر همه پیشی گرفتنی در فرمان برداری فالمدبرات پس سوگند
بملایکه که تدبیر کننده اند امراً کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکل است بر ریاح و جنود
و اسرافیل که نازلست باموراقضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدوست
و عزرائیل که قبض ارواح نامزد باوست و گفته اند که مقسم به نجوم اند که شتابان
میروند از مشرق بمغرب و دونده از برجی ببرجی و سباحت میکنند در فلک و بر همه
پیشی میگیرند در سیر و مدبرات اند امری را که بدیشان باز بسته است باذن الله چون اختلاف
فصول یا اسپان غزاة اند که عنان کشیده روند از دار الاسلام و سبح نمایند در رفتن و سبقت
کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر یا نفوس فاضله که منتزع شوند
از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سباحت نمایند و بحلول
کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد کردند و بهر تقدیر جواب
قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن آن روز که بجنبد
جنبنده یعنی بلرزند کوه و زمین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال
و آن بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند و هرکه از حول بمیرند تتبعها الرادفة از پی
در آید آنرا از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق زنده شوند قلوب یومئذ دلها
آن روز واجفة ترسان و لرزان بود ابصارها دیدهاء خداوندان دیدها
خاشعة فروخوابنده باشد یقولون میگویند منکران بعث امروز در دنیا که ائنا
لمردودون آیا ما باز گردیده شدگانیم فی الحافرة حالت اولی یعنی آیا ما بعد از مرگ بجهان
حیات گردانیده شویم بد خواهند کرد ائذا کنا آیا چون گردیم ما عظاما نخرة استخوانهاء
کهنه و نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث گردانند قالوا پس گفتند از روی استهزا
که اگر چنین باشد تلک اذاً آن باز گشتن آنگاه کرة خاسرة باز گشتنی باشد
با زیان اگر ما را رجوع باشد بحشر پس با زیانکارانیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه
میفرماید که دشوار مگیرید امر قیامت را فانما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة
یک فریادست یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فاذا هم

پس آنگاه ایشان بالساهرة بروی زمین سفید هموار باشند یعنی بزمین محشر آیند
بعد از انکه در زیر زمین بوده باشند و گفته اند ساهره نام زمینیست نزدیک بیت
المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا خواهد بود و خدای آنرا گشاده گرداند
چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای بیافریند از نقره خام و طول و عرض
آن همچو برابر زمین دنیا باشد هل اتاک آیا آمد ترا یعنی آمد حدیث موسی سخن
موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و برنا فرمانی از وعده مؤمنان و وعید
کافران اذ ناداه ربه یاد کن چون بخواند موسی را پروردگار او بالواد المقدس بوادی
پاکیزه یعنی طوی و آن نام وادی است یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو
بار ندا کرده شد که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی
که او از حد در گذشته است در تکبر فقل پس بگوی مر ورا که ای طاغی هل لک هیچ
هست ترا میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان واهدیک
و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا الی ربک بشناخت آفریدگار خود فتخشی پس بترسی
از عقاب او و حذر نمای از سرکشی و نا فرمانی موسی علی نبینا و عم بحکم خدای نزد
فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجز طلبید فاریه پس نمود او را موسی عم
الآیة الکبری معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فکذب پس تکذیب کرد فرعون
موسی را و عصی و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این
نزد خدای نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر پس پشت بر موسی کرد یعنی روی
از وی بر گردانید یسعی میشتافت با بطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت کرد و از بیم
میشتافت در گریختن فحشر پس جمع کرد قوم خود را فنادی پس ندا کرد و مر ایشانرا بنفس خود
فقال انا ربکم الاعلی پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام که بر صورت منند
همه خدایانند و من از همه برترم امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این
سخن شنید و گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی خیریت کردم بر آدم این همه
بلا بمن رسید او که چنین لافی میزند تا کار او بکجا رسد فاخذه الله پس گرفت او را خدای
نکال الآخرة بعقوبت آخرة که سوختن است والاولی و بعذاب دنیا که غرق شدنست
یا بنکالی دو کلمه او را مواخذ ساخت کلمه اول این سخن و کلمه آخر آنکه گفت ما علمت لکم من

الا غيوري و ميان اين دو كلمه چهل سال بوده شيخ ركن الدين علاء الدوله قدس
سره فرموده كه وقتي كه مرا حال كرم بود بزيارت حسين منصور حلاج رفتم چون مراقبه
كردم روح او را در مقام عالي يافتم از عليين مناجات كردم كه خدايا اين چه حالتست فرعون
انا ربكم گفت و منصور انا الحق هر دو يك دعوي كردند روح حسين منصور عليين
است و از آن فرعون در سجين بسر من ندا رسيد كه فرعون بخودبيني در افتاده همه خود را
ديد و ما را گم كرد و حسين همه ما را ديد و خود را گم كرد در ميان فرق بسيار است شعر
گفت فرعوني انا الحق گشت پست • گفت منصوري انا الحق و برست • اين انا را رحمة الله
اي محب • وان انا را لعنة الله در عقب • زانكه او سنگ سيه بود اين عقيق • آن عدو
نور بود و اين عشيق • آن انا هو بود در سر اي فضول • نه ز راه اتحاد و از حلول •
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر آينه پنديست و اعتباري لِمَن
يَخْشَىٰ مر كسي را كه از شان او آن باشد كه بترسد تا از نافرماني مجتنب شده سر بر خط امر
نهد ءَأَنتُمْ آيا شما اي منكران بعث أَشَدُّ سخت تر و دشوار تريد خَلْقًا از روي
آفرينش أَمِ السَّمَاءُ يا آسمان با آن همه عظمت بَنَاهَا بنا كرد بر زبر سر شما رَفَعَ بر داشت سَمْكَهَا
سقف آنرا يعني مقدار ارتفاع آنرا از زمين بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس آنرا راست كرد
بي فتور و قطوري وَأَغْطَشَ و تاريك گردانيد لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ و بيرون آورد
ضُحَاهَا روز آنرا اضافه روز و شب با آسمان جهة آنست كه حدوث از سبب اوست امام
زاهدي رحمه الله فرموده كه روز و شب دنيي با آسمان پيدا كرد و بسبب آفرينش آفتاب و ماه بر
وَالْأَرْضَ و زمين را بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرينش آسمان دَحَاهَا بگسترده و مبسوط گردانيد
جمهور علما بر آنند كه آفرينش زمين پيش از خلق آسمانست و گستردن او بعد از آن أَخْرَجَ
مِنْهَا بيرون آورد از زمين گسترده مَاءَهَا آب او را بتفجير منابع و عيون وَمَرْعَاهَا
و بيرون آورد گياه زارها و چراگاه چهارپاء او را وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و كوهها را محكم و پايدار
ساخت و دحو زمين و اثبات كوهها و انفجار آبها و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَّكُمْ از براي
برخورداري است مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپايان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ پس چون
بيايد بلية بزرگتر يا هول تر كه از همه بلاها سخت تر باشد و آن ساعتيست كه اهل دوزخ
را بدوزخ رانند و اهل بهشت را ببهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقديرش

الْكُبْرَىٰ ام

انكه واقع شود آنچه واقع شود يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ در روزي كه ياد آرد انسان مَا سَعَىٰ آنچه
سعي كرده باشد در عمل آن يعني همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر
گردانيده شود دوزخ لِمَن يَرَىٰ مر كسي را كه ببيند يعني آشكارا شود بنوعي كه هر كه اهل رويت
باشد ببيند فَأَمَّا مَن طَغَىٰ پس اما هر كه از حد برده باشد و گرويده وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و بر گزيد
زندگاني دنيي را يعني از سلوك سبيل آخرة فراموش كرده و كار او نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستي
كه دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ آن جاي اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ اما هر كس كه ترسيده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از
استادن خود نزد پروردگار يعني در موقف عتاب و عرض وَنَهَى النَّفْسَ و نهي كرده باشد و باز داشته
نفس خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوي او يعني از تمناي حرام و ناپايست فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستي
كه بهشت هِيَ الْمَأْوَىٰ آن آرام جاي اوست در فصول آورده كه اين در شان كسيست كه قصد
معصيتي كند در خلوت و بر آن قادر بود خلاف نفس نموده از خداي تعالي بترسد و از آن
عمل دست باز دارد شعر كر نفسي نفس بفرمان تست • كفش بياور كه بهشت آن تست • نفس
كشد هر نفسي سوي پست • هر كه خلافش نفسي زد برست • يَسْأَلُونَكَ مي پرسند ترا اي محمد
عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخيز و ميگويند أَيَّانَ مُرْسَاهَا كي باشد اقامت آن و در چه زمان
بيايد فِيمَ أَنتَ در چه چيز تو مِن ذِكْرَاهَا از ياد كردن آن عايشه رض فرمود كه حضرت
رسول صلي الله عليه و سلم ميخواست كه آن وقت از خداي بپرسد حق سبحانه فرمود كه
تو از دانستن قيامت بر چه چيز يعني علم آن حق تو نيست زيرا نيست إِلَىٰ رَبِّكَ به پروردگار
تست مُنتَهَاهَا منتهاء علم قيامت يعني كسي را خبر ندهد چه اطلاع آن خاصه حضرت
اوست إِنَّمَا أَنتَ جز اين نيست تو مُنذِرُ بيم كننده مَن يَخْشَاهَا هر كرا بترسد از قيامت كَأَنَّهُمْ
گوييا كافران مكه يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزي كه ببينند قيامت را كه از آمدن آن مي پرسند لَمْ يَلْبَثُوا
درنگ نكرده اند در دنيي يا قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه روزي أَوْ ضُحَاهَا يا چاشت آن روزي
كه عشية آن مذكور شد يعني از هول آن روز مدت زندگاني خود را فراموش كنند
و چنان پندارند كه بوده اند در دنيي مگر چاشتي يا شبانگاهي

سورة عبس

بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند كه عبد الله بن ام مكتوم
رض بمجلس حضرت پيغامبر صلي الله عليه و سلم آمد و آن حضرت بدعوت صناديد
قريش مشغول بود ابن مكتوم بجهة نابينايي آن حال را ندانست و سخن بر حضرت رسول
صلي الله عليه و سلم قطع كرد آنحضرت از قطع كلام ملول شده روي مبارك

ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیت آورد که **عبس** ترش کرد روی خود را **وتولی**
و روی بگردانید **ان جاءه الاعمی** بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله و ذکر اعمی اشعار است
بعذر او و قطع کلام بر سید انام علیه الصلوة والسلام **وما یدریک** و چه چیز ترا دانا
گردانید **لعله** شاید ابن مکتوم **یزکی** پاک شود از آثام **او یذکر** و پند گیرد **فتنفعه الذکری**
پس سود دارد او را پند دادن تو **اما من استغنی** اما آنکس که توانگری دارد یا بی نیازی
میکند از ایمان **فانت** پس تو **له** برای او **تصدی** روی می آری یعنی بر و اقبال میکنی
از بهر حرص بر ایمان او **وما علیک** و نیست بر تو وزر و وبال **الا یزکی** در آنکه آن مستغنی پاک
نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس **واما من جاءک** و اما آنکه می آید بسوی تو **یسعی** میشتابد
در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم **وهو یخشی** و او میترسد از خدای یا از آزار کافران بسبب
آمدن نزد تو **فانت عنه** پس تو از وی **تلهی** مشغول میشوی منقولست که جبرئیل علیه السلام این آیت
میخواند و بشره مبارک آن متغیر میشد در لباب آورده که یکساعت رنگ رخ بدین آن سرور
چو بیمار رسالت بی آب و تاب بمثابه که میرفت و راه را نمیدید و نزدیک بود که روی
مبارکش دیوارهاء مکه را مشرف سازد امام زاهد رحمه الله فرموده که سید عالم صلی الله
علیه وسلم از عقب عبد الله رفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردای
خود را بگسترانید و وی را بر آن نشاند و بعد از آن هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی
و گفتی مرحبا بمن عاتبنی ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که بغزو
میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطا نبود
چه وی بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کرامت او از سوء ادب ابن مکتوم بود که سخن
بروی قطع کرد **کلا انها** حقا که این آیت قرآنی **تذکرة** پندی است مر خلق را **فمن
شاء** پس هر کس که خواهد **ذکره** یاد کند او را و بدان متعظ گردد و آن آیتها ثبت کرده
شده است **فی صحف** در صحیفها **مکرمة** گرامی کرده شده نزد خدای **مرفوعة** برداشته
و بلند قدر **مطهرة** پاکیزه از همه عیبها **بایدی سفرة** در دست نویسندگان یعنی فرشتگان
که از لوح محفوظ انتساخ کردند **کرام** بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان بر مؤمنان
که استغفار میکنند مر ایشان را **بررة** نیکان **قتل الانسان** لعنت کرده باد انسان یعنی
کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبة ابن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود صلی الله
علیه وسلم و با آخر دختر آن حضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی

و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا
من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بکند و در این باب حسان بن ثابت رضی
قصیده دارد والقصه حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید **ما اکفره** چه کافرتر است خلق
هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی **من ای شیء** از چه **خلقه** بیافرید او را **من نطفة** از مقدار
آب منی **خلقه** بیافرید او را **فقدره** پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیئت
در بطن مادر **ثم السبیل یسره** پس راه بیرون آمدن آسان گردانید او را تا متولد شد
و نشو و نما یافت تا برسید **ثم اماته** پس بمیراند او را بوقت انتهاء عمر او **فاقبره** پس
بجا کند در گور داو را تا همچون مردار بر سر راهها نیفکند **ثم اذا شاء** پس چون خواهد
خدای **انشره** زنده گرداند او را و وقت نشور باز بسته بمشیت **کلا لما یقض** حقا
که نگذارد انسان و ادا نکرد **ما امره** آنچه خدای فرمود او را یعنی کافر بعهد میثاق
وفا نمود و امر ایمان و طاعت را کردن ننهاد و گفته اند مراد همه آدمیانند و هرگز هیچ
آدمی از عهده اداء حقوق اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامد و نتواند آمد

بنده همان به که ز تقصیر خویش • عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش • کس نتواند که بجای آورد

فلینظر الانسان پس باید که نظر کند انسان **الی طعامه**
بخوردنی خود بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود **انا صببنا الماء**
بآنکه ما ریختیم آب را از ابر **صبا** ریختنی **ثم شققنا الارض** پس بشکافتیم زمین را **شقا**
شکافتنی **فانبتنا** پس برویانیدیم **فیها** در زمین **حبا** دانه که قوت توان کرد چون حنطه
و شعیر و امثال آن **وعنبا** و تاک انگور **وقضبا** و سپست **وزیتونا** و درخت زیتون
ونخلا و خرمابنان **وحدائق غلبا** و باغهاء دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار
او متکاثف و بسیار **وفاکهة** و میوهاء تر **وابا** و میوهاء خشک یا چراگاه این همه
کردیم **متاعا لکم** برای برخورداری شما **ولانعامکم** و برای تمتع چهارپایان شما **فاذا جاءت
الصاخة** پس چون بیاید آوازکننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد و مراد نفخه ثانیه است
جواب اذا آنکه بر بیند احوال و شداید بسیار **یوم یفر المرء** روزی که بگریزد مرد **من اخیه**
از برادر خود با وجود موانست و مهربانی **وامه** و از مادر خود با کثرت حقوق که او راست
وابیه و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت که از و دیده **وصاحبته** و از زن خود با آنکه

مونس دوزکار او بوده وصاحبته وازفرزندان خود باخیال استظهار بدیشان لکل امری
منهم هر مردی را ازاهل قیامت یومئذ آن روز شان یغنیه کاریست کمشغول میدارد
او را ازهم دیگران ودر باب مشغولی قیامة شیخ فریدالدین میفرماید شعر کیفیتی آورد در
تخته نان جمله برکلا نشست • گربه وموشی بدان تخته بماند • کارشان بایکدیگر بخته بماند
نی نه گربه موش را روی کین • نی موش آن گربه را چنگال تیز • هر دوشان از هول دریای عجب
در تحیر بازمانده خشک لب • در قیامت نیز این غوغا بود • یعنی آنجا نی تو و نی ما بود
وجوه روی‌ها باشد یومئذ آن روز مسفرة تابان و درخشان ضاحکة خندان مستبشرة
فرحناک وشادمان بسبب نجات ازنیران ووصول بروضۀ جنان ووجوه یومئذ
وروی‌ها باشد آن روز علیها غبرة بر وغبار و تیرگی ترهقها فرو گیرد او را قترة تاریکی.
وسیاهی اولئک آن گروه که روی سیاه و گرفته وگرد آلوده دارند هم الکفرة ایشان
ناگرویدگانند الفجرة دروغ گویان ونابکاران سورۀ کورت

بسم الله الرحمن الرحیم ابن عمر رضی الله عنهما از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده که هرکه دوست دارد که نگرد در روز قیامت یعنی
چون معاینه بیند احوال آن روز پس باید که بخواند اذا الشمس کورت اذا الشمس چون
آفتاب کورت درهم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد مراد آنست
که بی‌نور شود واذا النجوم انکدرت وآنگاه که ستارگان تیره شوند واذا الجبال سیرت وآنگاه که کوه‌ها
از اماکن خود منخلع شده روند شوند در هوا چون هبا واذا العشار عطلت وچون ناقه‌ها
که ده ماه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک رسیده وآن نفیس‌ترین مال عرب است
عطلت فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی و مراعات او نماند واذا الوحوش وآنگاه
که جانوران وحشی حشرت جمع کرده شوند وبیکدیگر مختلط شده متعاد یان از مجال الضرار
بکدیگر نباشد واذا البحار وآنگاه که دریاها را سجرت آمیخته کردانند تلخ باشیرین
تا همه یک دریا شود یا خشک سازند یا گرم کنند و بیفشانند ودر فتوحات مذکورست
که عبدالله عمر رض هرگاه که دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا واذا النفوس وآنگاه
که نفسها را زوجت جفت کردانند یعنی هرکسی را با مثل او چنانچه صالح
را با صالح وطالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حورعین جفت کنند وکافران را

باشیاطین یا ارواح را بابدان واذا الموؤدة وآنگاه که دختر زنده درخاک کرده سئلت
پرسیده شوند یعنی از کار وی قتله را سوال کنند که بای ذنب بکدام گناه قتلت کشته
شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق
عار بدیشان زنده دفن کردی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند قولی آنست
که از وی پرسند که چرا کشته شدی وفایدۀ این سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی
جرمی کشتند تا قاتل وی مخذول گردد واذا الصحف وآنگاه که نامه‌های اعمال که بوقت مرگ
بندگان طی کرده باشند نشرت باز گشاده شود واذا السماء وآنگاه که آسمان کشطت
بر کنده شود ودرهم پیچند واذا الجحیم وآنگاه که دوزخ سعرت افروخته کرده یعنی
بغضب خدای تافته شود بیشتر از پیشتر واذا الجنة وآنگاه که بهشت نزدیک کرده
شود بدوستان خدای علمت نفس بداند هر نفسی ما احضرت آنچه حاضر ساخته
باشد از اعمال خیر وشر و تا آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش زمین دنیوی وشش
زمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است وآنگاه که بداند ببیند که با هر خیری
کرامتی وعطایی است و با هر شری ملامتی وعتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم
و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم وآن حسرت واندوه هیچ فایده ندهد شعر
تو امروز فرصت غنیمت شمار • که فردا ندامت نیاید بکار • بکوش ای توانا که فرمان بری
که در ناتوانی بسی غم خوری فلا اقسم پس سوگند میخورم بالخنس بستارگان پنهان
شونده در روز الجوار الکنس روندگان در مغارب خویش در کشف الاسرار آورده
که مراد خمسه متحیره است یعنی زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد وخنوس ایشان
رجوع است وکنوس ایشان استقامت وگفته‌اند خنس کواکب همه وکنس آمدن والیل و سوگند
شب اذا عسعس آنگاه که پیش آید وسواد تاریک کرده اند یا از پس رود وظلمت زایل شود
این کلمه از اضداد است والصبح وسوگند بصبح اذا تنفس آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند
و تنفس او مبداء طلوع اوست جواب قسم چیست انه بدرستی که قرآن لقول رسول
هر اینه خواندن فرستاده ایست کریم بزرگ نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام ودر تبیان
آورده که مراد محمدست صلی الله علیه وسلم وبقول اولی ذی قوة صفت جبرئیل
باشد یعنی او خداوند قوت بود در قلع مداین قوم لوط عند ذی العرش

انزلفت

نزدیک خداوند عرش مکین باجاه و منزلت مطاع فرمان برده شده درمیان ملایکه یعنی
هرچه گوید فرمان برند ثم امین در آسمانها با امانت در وحی گذاردن و اگر رسول کریم
محمد باشد صلی الله علیه وسلم او صاحب قوتست در طاعت و نزدیک خدای تعالی او را
قدر و مکانست و مطاع یعنی مستجاب الدعوة و امین بر اسرار غیب وما صاحبکم و نیست صاحب
شما یعنی محمد صلوات الله و سلامه علیه بمجنون دیوانه چنانچه گمان میبرند و
لقد رآه و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی بالافق المبین بافق روشن یعنی
بمطلع آفتاب وما هو و نیست پیغمبر علی الغیب بر خبرهای پوشیده و آنچه بوحی بدو رسد
بضنین بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وما هو و نیست قرآن بقول شیطان
سخن دیو رجیم رانده بهشت فاین تذهبون پس کجا میروید سخنی بدین راستی و درستی
چرا از و اعراض میکنید ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر عالمیان را یا نیست
محمد صلی الله علیه وسلم مگر پندی و اهل عالم لمن شاء بدلست از عالمیان یعنی قرآن
موعظه ایست مر کسی را که خواهد منکم از شما ان یستقیم آنکه مستقیم شود در راه خدای
و پیروی کند و در اسباب نزول آورده که ابوجهل که این آیت شنید گفت چون این کار
ما راست و وابسته بخواهش ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم
آیت آمد که وما تشاؤن و نخواهید شما استقامت و هدایت را الا ان یشاء الله مگر آنکه
خواهد خدای رب العالمین پروردگار عالمیانست مشیت شما را شیخ ابوبکر واسطی
قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی ترا در همه وصفها عاجز ساخته است
نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی
نشوی مگر بخذلان او پس بتوجه داری و بکدام فضل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست
نیستا با همه هیچیم در پیچ • چه پیچد سر همه هیچیم در هیچ • والله علیم حکیم
سورة الانفطار بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت
آنگاه که آسمان شکافته شود واذا الکواکب انتثرت و آنگاه که کواکب فرو ریزد در بیان
آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند
و آن سلاسل بدست ملایکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان
بیفتد و کواکب بر زمین ریزد واذا البحار و آنگاه که دریاها فجرت روان کرده شود

یعنی از بعضی راه در بعضی گشایند و همه یک دریا گردد واذا القبور و آنگاه که گورها بعثرت
زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر
گردد و مردگان زنده شوند علمت نفس بداند هر نفسی ما قدمت آنچه از پیش فرستاده
از عمل خیر یا معاصی واخرت و آنچه باز پس گذاشته از ترکه یا توبه و گفته اند داند هر
نفسی که چه کرده است باول عمر و آخر عمر آنگه خطاب رسد بکافران که یا ایها الانسان ای
آدمی ما غرک چه چیز ترا بفریفت که کافر شدی بربک الکریم بخداوند بزرگ خود
که پند فریبنده او دشمن مسلط بود یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا
آورده اند که نزول آیت در شان ابی الاشدین است که حضرت رسول عم را بیازرد و عقوبت
نرسید اینجا میگوید چه چیز ترا غره گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و او
با مهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما بر آنند که این خطاب عام است همه آدمیان را
معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دلیر گشتی
در نافرمانی شیخ منصور عمار رح فرموده که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی
کرمک و در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم و دین محل
از همه اسما گوییا بجهت تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم بکرمهای تو
چون تو دادی مژده لا تقنطوا • من جراءت سر زعصیان و عطا • چون تو هر اشکسته
را سازی درست • پس خطاها بر امید عفو تست الذی خلقک آن خدایی که بیافرید
ترا و تو هیچ نبودی فسویک پس برگردانید ترا از خلقه غیر تو از حیوانات فعدلک
و متمیز ساخت بخلقی دیگر که مفارق خلقت ایشانست فی ای صورة ما شاء در هر صورتی
که خواست رکبک ترکیب کرد ترا و در هم بست کلا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت
نباشد تکذبون بلکه شما تکذیب میکنید بالدین روز جزا را از روی عناد
وان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لحافظین نگاهبانند
از ملایکه کراما بزرگان نزد خدای کاتبین نویسندگان روزنامه اعمال
و اقوال شما را یعلمون میدانند ما تفعلون آنچه میکنید از نیک و بد نیک
دانش می نویسند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و فرمان برداران لفی نعیم
در بهشتند وان الفجار و بدرستی که دروغ گویان و منکران حشر لفی جحیم در دوزخ

يصلونها در آيند بدوزخ يوم الدين روز حساب يعني قيامت وما هم ونيستند فجّار
عنها از دوزخ بغائبين كم شدگان يعني جاي ديگر باشند و بيرون نيايند وما ادريك
وچه چيز دانا كرد ترا يعني چه داني تو كه ما يوم الدين كه چيست روز شمار مبالغه
جملهٔ تعظيم شان آن روز است يعني كنه آن را هر كس در نيابد ثم ما ادريك ما يوم الدين
يوم لا تملك روزي كه مالك نشود نفس هيچ نفسي لنفس براي هيچ نفسي شيئا چيزي از
منفعت يعني هيچكس نتواند كه بقوت و قدرت خود نفعي بكسي رساند والامر و حكم و فرمان
يومئذ لله آن روز مر خدايراست شفاعة دهد آن را كه خواهد در حق آنكه خواهد والله
رءوف بالعباد سورة المطففين بسم الله الرحمن الرحيم
آورده كه اهل مدينه در كيل و وزن خيانتي عظيم داشتند چون حضرت
رسالت صلى الله عليه وسلم از مكه هجرت نموده متوجه مدينه شد در اثناء
طريق اين سوره نازل شد كه ويل واي للمطففين مر كاهندگان را در كيل و وزن
گويند در مدينه مردي بود كه او را ابو جهينه گفتندي دو صاع داشتي يكي
بزرگتر بود بخريدي و يكي كه خردتر بود بفروختي حق سبحانه در شان او فرستاد كه
الذين آنانكه اذا اكتالوا چون مي ستانند به پيمانه على الناس از مردمان براي خود
يستوفون تمام مي ستانند واذا كالوهم و چون مي پيمايند براي ايشان او وزنوهم
يا مي سنجند حقوق ايشان را يخسرون ميكاهانند و زيان بديشان ميرسانند
در فصول سبعين آورده كه هر كه در كيل و وزن خيانت كند فردا او را بقعر دوزخ
در آورده ميان دو كوه از آتش بنشانند و گويند كه ايما و نيما او را مي سنجند و مي سوزند
تو كم دهي و بيش ستاني بكال و وزن • روزي بود كه ان كم و بيش خبر كنند
الا يظن آيا نمي دانند و يقين ندارند اولئك آن گروه بيش ستان كم فروش
انهم آنكه ايشان مبعوثون بر انگيختگانند ليوم عظيم مر روز بزرگ را
يوم يقوم الناس روزي كه بپاي ايستند مردمان لرب العالمين مر حكم آفريدگار
عالميان را يعني از پاي ننشينند تا فرمان نرسد و آن در مقام هيبت باشد كه اهل
عرصات سيصد سال ايستاده باشند و كس را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت
پناه عليه صلوات الله شفاعة كند و خلق را از مقام هيبت بمقام محاسبه آرند

و اين شفاعت كبرى باشد كلا ان كتاب الفجار حقا كه نامهٔ اعمال كافران لفي سجين در سجين بود
و آن صخره ايست بجوف بر زير دوزخ پوشيده چنان كه كافران و نامهٔ اعمال ايشان در آن
بود از كعب الاحبار رحمه الله مرويست كه كتاب فاجران باسمان برند از قبول آن ابا كنند
بزمين باز آرند قبول ننمايد بزير هفتم زمين برند و در سجين كه موضع ابليس و لشكر اوست
بنهند وما ادريك و چه داني كه ما سجين كه چيست سجين يعني جاي باهول و هيبت است
و كتاب فجار كتاب مرقوم كتابيست نوشته و علامت كرده بعلامتي كه هر كه بيند
داند كه در آن خير نيست ويل كلمه ايست جامع همه بديها را يعني عذاب و عقاب
و شدت و محنت يومئذ للمكذبين آن روز مر مكذبان راست الذين يكذبون آنانكه تكذيب
كرده اند بيوم الدين مر روز جزا را و باور نداشته اند وما يكذب به و تكذيب نكنند
آن روز را الا كل معتد مگر هر ستمكاري از حد درگذشته اثيم بزه كاري بي باك
اذا تتلى چون خوانده شود عليه آياتنا بروي آيتهاء كلام ما قال گويد از فرط جهل
و عناد و اعراض از حق كه اين اساطير الاولين افسانهاء پيشينيان است كلا
چنانست كه ميگويند بل ران بلكه غشاوه غرور و غفلت پوشانيده است على
قلوبهم بر دلهاء ايشان بارتكاب انكار بران نماده ما كانوا يكسبون آنچه بودند كه
ميكردند از اثام و معاصي يعني بشامت سيات دلهاء ايشان زنگ خورده و ني حاصل
شده و در خبر آمده است كه هر گه بنده گناهي كند نقطهٔ سياه در دل وي پديد آيد تا بجائي
رسد كه همهٔ دل او سياه گردد كلا انهم حقا كه ايشان عن ربهم از كرامت و رحمت
واضح آنست كه از ديدار پروردگار خود يومئذ آن روز لمحجوبون در پرده شدگان
باشند يعني از آن ممنوع و محجوب و محروم شوند از امام مالك رحمه الله معني اين آيه
پرسيدند فرمود كه حق سبحانه محجوب سازد اعداء خود را تا ديدار وي نه بينند
و تجلي كند بر اولياء خود بالقاء وي پرسند امام شافعي رح فرموده كه محجوبون
در شان كفار وارد شده دلالت ميكند بر انكه مومنان را دولت ديدار خواهد بود و دوستان
محجوب نخواهند شد كه آنگاه ميان دوست و دشمن فرق نماند
گويي به بهشت ميهمان بست • به ديدن ميزبان چه باشد • چون دشمن و دوست را حجابت
پس فرق دران ميان چه باشد • ثم انهم پس بدرستي كه تكذيب كنندگان اند

لَصَالُوا الْجَحِيمِ در آیند کانند بدوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شوند یعنی زبانه ایشان را گویند
هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ این عذابیست که بودید شما که بدان
تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا و بدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ
در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قایمه بود از عرش و گفته سدرة
المنتهی است وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ چه چیزست علیون یعنی
علیست بلند و با مکانت و کتاب ابرار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی که
هر که مشاهده کند داند که در وی خیر است يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر میشوند آن کتاب را ملایکه
مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت
بر آن گواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکان و پاکان لَفِي نَعِيمٍ در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ
بر تختهاء آراسته يَنْظُرُونَ مینگرند بچیزها که ازان شادمان و فرحناک میگردند
یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تَعْرِفُ بشناسی
تو ای محمد نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ در رویهاء ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهاء بهشت و طراوت
لذتهاء آن يُسْقَوْنَ آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند مِنْ رَحِيقٍ از شراب
خالص سفید خوشبوی مَخْتُومٍ مهر کرده اینه او خِتَامُهُ مهر او بجای گل مِسْكٌ مشک
است و گفته اند ختم آشامیدن او برایحه مشکست و مهر بجهت آن کنند تا دستکسی
بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وَفِي ذَلِكَ و درین شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ
باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شراب آن
گردد وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِيمٍ از آب چشمه تسنیم است آبیست که از تحت عرش
ببهشت میریزد و آن اشرف اشربه بهشتست عَيْنًا يَشْرَبُ اعنی چشمهٔ که می آشامند
بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ازان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایة یعنی ایشان صرف آن مینی
و ممزوج با برار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی
نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باید
ما شراب عیش میخواهیم بی دردی غم • صاف نوشان دیگر و دردی فروشان دیگرند
در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورات خمار کونین و او
مختوم موی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبتست و تسنیم او اعلی مراتب

محبتست یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقاء بالله اند و تا کسی بر بساط قرب
در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعهٔ ازین شراب ناب نچشد بوی
ازین سخنان بمشام جان وی نرسد ~ سرمایهٔ ذوق دو جهان مستی عشق است •
آنها که این می نچشیدند چه دانند • آورده اند که صنادید قریش هرگاه فقراء صحابه را
چون عمار و خباب و بلال و صهیب و امثال ایشان بدیدی و با ایشان سخریه و استهزا
کردندی آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی که آنانکه شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ
آمَنُوا هستند که از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ میخندند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند
بِهِمْ بمومنان يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهة استهزا و
کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان میگذشتند
از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند و طریق استهزا پیش گرفتند
و نزدیکان خود رفتند و گفتند امروز اصلع را دیدیم یعنی علی رضی
و برین سخن بسیار بخندیدند و هنوز بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم نرسیده بود
که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان میخندیدند و بچشم و ابرو غمز
میکردند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میگردند إِلَى أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ
باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون میبینند کافران و منافقان
مر مومنان را قَالُوا میگویند با یکدیگر إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که این گروه که متابع محمد اند
لَضَالُّونَ هر اینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشدند اهل کفر و نفاق
عَلَيْهِمْ بر مومنان حَافِظِينَ نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان
فَالْيَوْمَ پس روز قیامت الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کافران يَضْحَكُونَ
میخندند عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهاء آراسته بجواهر يَنْظُرُونَ می نگرند بدیشان که در دوزخ
بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آن حال آمده که در بهشت بگشایند
و دوزخیان را گویند بیایید بهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون
بدان در رسند بربندند فی الحال در بهشت بروی ایشان در بندند و ایشان مغموم و مهموم بدوزخ
باز گردند و مومنان ازین حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آن عملها را که بودند در دنیا که میکردند از سخریه و استهزا یعنی برای

دل مومنان دشمنان ایشان را پاداش دادم تا بعوض خندهٔ کافران بر ایشان امروز میخندند
بر حالِ پریشانِ ایشان

سورة الانشقاق

بسم الله الرحمن الرحیم

اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزولِ ملائکه وَاَذِنَتْ و بشنود
و فرمان برد لِرَبِّهَا مر پروردگارِ خود را وَحُقَّتْ و سزاوار شده است آسمان با نقیاد
امرِ خدای وَاِذَا الْاَرْضُ و آنگاه که زمین مُدَّتْ کشیده شود یعنی کوهها را و دریاها
را از میان بردارند و او را بهمن باز کشند وَاَلْقَتْ و بیرون افکند مَا فِيهَا آنچه
در درون وی است از گنجها و اموات وَتَخَلَّتْ و خالی شد از همه وَاَذِنَتْ و فرمان برد
لِرَبِّهَا مر حکیم آفریدگارِ خود را وَحُقَّتْ و او را سزاوار باشد استماع حکم ربانی جواب
اذا آنست که ببیند انسان ثواب و عقاب را يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ ای آدمی اِنَّكَ كَادِحٌ بدرستی
تو کار کننده برنج و سعی نماینده اِلَى رَبِّكَ برای جزای پروردگارِ خود كَدْحًا کار
کردنی بجد و جهد فَمُلَاقِيهِ پس تو ملاقات کننده عملِ خود یعنی پاداش آنرا فَاَمَّا
مَنْ اُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامهٔ اعمال او بِيَمِينِهِ بدستِ راستِ او فَسَوْفَ
يُحَاسَبُ پس زود باشد که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان بی
مناقشه و مضایقه وَيَنْقَلِبُ و باز گردد اِلَى اَهْلِهِ بسوی کسانِ خود یعنی
بگروه مومنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا
شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ و اما آنکه داده
شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدستِ چپ او و آنچنان
بود که دست راست او را بر گردن او بندند و دست چپ او را بر پس پشت او و از ان
طرف نامه در دست وی نهند و چنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو زود باشد که بخواند
یعنی تمنا کند ثُبُورًا هلاکت را یا گوید واثبوراه و این کلمه هم طلب هلاکت وَيَصْلَى
و در آید سَعِيرًا باتش افروخته اِنَّهُ كَانَ بدرستی که این کس بوده است فِي اَهْلِهِ
در میان کسان خود در دنیا مَسْرُورًا شادان و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار اِنَّهُ
ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است اَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را
بعث و حشر نبود بَلَى آری او را باز گشت خواهد بود اِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستی که
خدای او هست بِهِ باعمال او بَصِيرًا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت

بلکه بمحشر خواهد آورد و جزای سزای او بر وی خواهد رسانید فَلَا اُقْسِمُ پس سوگند
میخورم بِالشَّفَقِ بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود
و غیبوبتِ آن علامتِ وقتِ عشا است بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین
رحمهم الله اما امام اعظم رح فرموده که آن بیاضی است که بر عقب آن حمرة نماید و جمعی برآنند
که بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه متردد است از افقی بافقی وَاللَّيْلِ و بسوگند بشب وَمَا وَسَقَ
و آنچه گرد کند و بپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی شب آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ و سوگند
بماه اِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریت رسد لَتَرْكَبُنَّ که هر آینه شما برسید
و ملاقی شوید طَبَقًا حالی را عَنْ طَبَقٍ بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت مراد
مرگست و شداید قیامت و مواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر
زاهدی آورده که مراد تحول بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از ان
بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ
تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ پس چیست آدمیان را که با وجود این حالها لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بخدای
و بروز آخر وَاِذَا قُرِئَ و چون خوانده میشود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بر ایشان قران لَا يَسْجُدُونَ
سجده نمیکنند برای تلاوت یعنی بعضی علما اینجا سجده کنند و جمعی در آخر سوره ابو هریره
رض هم اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم سجده کردم صلعم این سجده سیزدهم
است از سجدات قران و صاحب فتوحات این را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآنست
و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار از جهت قصور
دید و انقطاع محبت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر بودند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند
مر قران را و تدبر نمی نمایند در آیات آن وَاللَّهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يُوعُونَ بآنچه
نگاه میدارند در دلِ خود از کفر و می پوشند از کینهٔ مومنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشانرا
بِعَذَابٍ اَلِيمٍ بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه
گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده لَهُمْ اَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ
مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و منت نانماده

سورة البروج

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ و سوگند باسمان خداوند برجها مراد بروج اثنی عشر است یا منازل
منازل قمر یا درها سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت

وَشَاهِدٍ وسوگند بگواه که الله است همه را می بیند و میداند وَمَشْهُودٍ وسوگند بگواهی داده
برو که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم ومشهود امت او یا شاهد
امت او یند و مشهود امم دیگر یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند
و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقی الدهر یا حجر الاسود و حجاج یا عرفه و حضار آن
مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا جمعه و نماز گزارندگان در وی یا آدم علیه السلام و ذریه او یا عیسی
علیه السلام و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بهر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ
بدرستی که هلاک شدند و ملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین
و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو نواس یمنی و در زمان او ساحری بود کاهن و مشعبد
که مدار ملک بدو بودی چون شیخوخه رسید بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام
و ضعف کلی بقوای من راه یافته سو دیده از هر شعاع تیره شود • گوش وقت سماع خیره شود •
زبان از مجال گویائی • تن خسته راتوانائی • صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم
بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم
تواند بود ملک را بسندیده افتاد و بران مثال که مدعا داشت پسری بوی سپرد و ساحر
اندر وی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال
وی اطلاع یافته طریقه رهبانیه بسندید و بدین راهب متدین شده خدای پرست
گشت روزها بهانه آنکه از ساحر تعلیم میکرد و بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا اندک
وقتی مردی عاقل عامل مستجاب الدعوة گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون
آمد و بخانه خود میرفت اژدهائی بر سر راه آمده بود و مرور مردم فرو بسته و خلق از هر
طرف فرو مانده بودند آن جوان پیش آمد و اسم خواند دست بر پشت اژدها مالید و گفت
از راه برکرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیگر
شیری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از راه دور شد و اربابِ حاجات
روی بدان جوان آوردند و بدعاء او مرادات محصل میشد تا حاجب ملک نابینا شده
بود نزد وی آمده استدعا فرمود جوان گفت اگر متابعتِ من کنی و سر مرا پوشیده داری
چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را کلمهٔ شهادت تلقین فرمود
و دعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ذو نواس

از روی تعجب گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای
کیست حاجب جواب داد که اَلَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ملک بطریق حیله گفت این تلقین ازکه داری
تا من هم از وی بگیرم حاجب از شغفی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد
ملک او را طلبیده بر عقیدهٔ او اطلاع یافت و چند انچه جد و جهد نمودند جوان بر
نگشت و حکم شد که او را بدریا غرقه سازند جمعی او را بر لب بحر بردند و او دعا کرد همه
غرق شدند و او بسلامت باز گشت خبر بملک رسید که وجه را نا من کرده تا او را بر کوه
بلند و بیابان اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود بادیه برآمد و همه کلانرا از کوه
در افکند و وی سالم بماند ملک بفرمود تا در آتش افکنند القصه دیگران بسوختند و او را
ضرری نرسید پس از دار آویختند و تیرباران کردند تیر بر وی کارگر نبود جوان گفت ای
ملک بگو بنام خدایی که این همه آثار قدرت از و مشاهده کردی سو مبدع هر چیز که بود و
هست • مخترع هر چه وجودش هست • ملک عناد و رزید گفت نخواهم الا قتل تو
جوان گفت اگر مراد تو اینست تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بمن
آید ملک چنین کرد و تیر بر مقتل آمده جوان شربت شهادت چشید و حضار آن مجمع
همه بیکبار گفتند اٰمَنَّا بِرَبِّ هٰذَا الْغُلَامِ ملک در غضب شده بفرمود تا چند جا
زمین را کندند و در هر کوی آتش بر افروختند و بکنارهٔ گوها نشسته هر کرا می آوردند
می پرسیدند اگر بخدا گرویده بودی میسوختند حق سبحانه ایشانرا میگوید اصحاب الاخدود
یعنی اصحاب حفرها در زمین النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ خداوندانِ آتش با هیمه یعنی افروختند
و هیزم اِذْهُمْ چون ایشان بودند عَلَيْهَا بر کنارهٔ آتش قُعُودٌ نشینندگان وَهُمْ و ملک
و اصحاب او وَعَلٰى مَا يَفْعَلُوْنَ بر آنچه میکنند بِالْمُؤْمِنِيْنَ بگرویدگان شُهُوْدٌ حاضران و مشاهده
کنندگان وَمَا نَقَمُوْا و انکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ از مومنان چیزی را اِلَّآ اَنْ
يُّؤْمِنُوْا مگر آنکه ایمان میگرویدند بِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید
الْحَمِيْدِ ستوده که برحمت او امید وار باید بود الَّذِيْ لَهٗ آن خداوندی که مر اوراست مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز ها از افعال
و اقوال مومن و کافر شَهِيْدٌ گواهست اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی که آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ
در فتنه افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی عذاب کردند باتش ثُمَّ لَمْ يَتُوْبُوْا پس

بازگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ
وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود
ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارها شایسته لَهُمْ مر ایشانراست
جَنَّاتٌ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار و مساکن ایشان جویها
ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آنست رستگاری بزرگ دنیا و ما فیها در جنب آن خورد و مختصرست
إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن آفریدگار تو لَشَدِيدٌ سخت است آنرا که بعذاب کفر گرفتن
هرکز وی را نجات نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ يُبْدِئُ او آشکارا کند بطش خود را
در دنیا بر کافران وَيُعِيدُ و باز گرداند همان بدیشان در آخرت و این نشانه عدلست وَهُوَ
الْغَفُورُ و او ست آمرزنده آنرا که توبه کند الْوَدُودُ دوست مر آنرا که فرمان برد و این
علامت فضلست بعدل بگدازد و نابود سازد و بفضل بنوازد و برافرازد
فضل او دلنواز عجزان • عدل او سینه سوز جباران • ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش
تا مالک ملک الْمَجِيدُ بزرگوار در ذات و صفات فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده آنچه خواهد
هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم حدیث
جنود کفره که بر انبیا بیرون آمدند و قوم او فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ و قبیله ثمود آری این سخنان منزل
شد و منکران قبول نکردند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه نگرویدند فِي تَكْذِيبٍ در باور نداشتن اند
وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ و خدای از وراء ایشان مُحِيطٌ عالم است بدیشان یعنی قدرت او
بریشان مشتملست و از وی فوت نتوانند شد و چنان نیست که گمان برند در حق قرآن که
سحر و شعر و کهانت بَلْ هُوَ بلکه او قُرْآنٌ مَجِيدٌ قرآنی شریف و بزرگ است نوشته شده
فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوحی که محفوظست از تغییر و تحریف در معالم آورده که لوح از یک دانه
در سفیدست طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهاء او یاقوت
و او بر کنار فرشته ایست بر یمین عرش سورة الطارق بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که شبی رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود با عم خود ابو طالب ناگاه
ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این
چه چیزست حضرت پیغمبر فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند و نشانه ایست

فرعون ام

از قدرتهاء الهی فی المعالم جبرئیل نازل شد بدین سوره وَالسَّمَاءِ و سوگند بحق آسمان
وَالطَّارِقِ و کواکب پیدا شونده بشب وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا کرد تا دانی که مَا الطَّارِقُ
چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش جواب
قسم چیست إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ الا که بروی رقیبی است نگهبان
که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصی مینماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی
یعنی کسی که منکر بعث و حشرست باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده
شد خُلِقَ مِنْ مَاءٍ مخلوق گشته است از آبی دَافِقٍ ریخته شده در رحم يَخْرُجُ آبی که بیرون
می آید مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ و استخوانهاء سینه زنان إِنَّهُ بدرستی
که خدای عَلَىٰ رَجْعِهِ بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که از آن آمده لَقَادِرٌ توانا ست یا بر بعث
و اعاده انسان بعد از موت قادرست يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ روزی که آشکارا کرده شود نهانیها
یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را تا طیب آن از خبیث متمیز گردد یا فرایض اعمال را عرض
کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن اطلاع ندارد و آدمی بعمل آن قایل
بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردارهاء پنهان و بسی رسوائی بر آن مترتب گردد
گر پرده ز روی کارها بردارند • آن کیست که رسوای دو عالم نشود • و دران وقت که
پوشیدها پیدا شود فَمَا لَهُ پس نیست انسانرا مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانایی در نفس او تا عذاب
از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که بمدد کاری او بلا مندفع و مرتفع گردد وَالسَّمَاءِ
ذَاتِ الرَّجْعِ سوگند باسمان با باران وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و بزمین با شکاف که از آن نبات و آب
بیرون آید إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر آینه سخنیست درست و راست با جدا
کننده میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه إِنَّهُمْ
بدرستی که معاندان قریش يَكِيدُونَ مکر میکنند كَيْدًا مکر کردنی در دار الندوه جهة
پیغمبر من این خبر سبق نزول بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند
کرد وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا میدهیم مکر ایشانرا باستدراج جزاء مناسب آن فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ
پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ فرو گذار
ایشانرا رُوَيْدًا اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخست
بآیه قتال سورة الاعلی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردکار خود را که برتر است از الحاد در آن و اطلاق
آن بر غیر حق سبحانه و کویند اسم صله است و معنی آنکه پاکی بستای آفریدکار خود را
و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بکوی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى و در خبر است که چون
این آیة نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اجْعَلُوهَا فِي سُجُودِكُمْ
الَّذِي خَلَقَ آن خدائی که بیافرید همه چیزها را فَسَوَّى پس راست کرد خلق هر یک
را بآنکه عطا فرمود آنچه او را در کار بود یا بیافرید همه چیز آدمی را و راست کرد
اعضا و اجزاء او را بر قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ و آن خدایی که تقدیر کرد روزیها را
فَهَدَى پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود باستخراج
آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِي
أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین کیاه چراگاه را یعنی برویانید
چیزی که چهارپایان فَجَعَلَهُ پس ساخت آن کیاه رسته را بعد از سبزی او غُثَاءً
خشک و بژمرده أَحْوَى سیاه و بعضی محققان از مضمون این آیت فهم کرده اند که
چراگاه متنعمات دنیا اگرچه اول تازه و سیراب و سبز و خرم نماید اما اندک وقتی
را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود ~ اگرچه خوش و تازه است
کلش در نیست • ولی بر نکبت باد خزان نمی ارزد • بگردۀ چو رو قرص قمر نجای مرو • که خوان چرخ
بیکتای نان نمی ارزد • آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام آیتی یا سوره از قران نازل شدی
و وحی اندی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم همان زمان اخوان دن آغاز فرمودی و هنوز
جبرئیل باخر نرسیده آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه
آیه فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرانرا یعنی جبرئیل بامر ما بر تو
خواند فَلَا تَنْسَى پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بتو ارزانی داشته ایم یا آنکه
توانی تا حفظ این همه سور و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو در این آیت بشارت است
مر آن حضرت را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه
خدای خواهد که فراموش کنی بر آن وجه تلاوت آن منسوخ کردد و حق سبحانه از
مصحف و صدور محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که خدای میداند آشکارا را از
احوال خلق وَمَا يَخْفَى و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ و آسان کردانیم

و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرَى برای سلوک طریقهٔ آسان در حفظ وحی یا راه شریعت
آسان فَذَكِّرْ پس پند ده بقران إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى بدرستی که سود کند پند دادن
مومنان و کفته اند اگر سود کند و اگر زیان یعنی تو پند دادن فرو مکذار اگر کسی بدان منتفع شود
و اگر نشود ~ من آنچه شرط بلاغست با تو میکویم • تو خواه از سخنم پند کیر و خواه ملال
سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ يَخْشَى کسی که بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى
و پهلو تهی کند از موعظه بدبختترین یعنی کافر که فاسق اشقی است الَّذِي آنکه يَصْلَى النَّارَ
الْكُبْرَى در آید باتش بزرگتر یعنی آتش درکهٔ جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده تر
است و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزء بیست از هفتاد جزو آتش جهنم
و کفته اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران
مایدهٔ عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای کنه کاران امت مصطفی
است صلی الله علیه و سلم ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس آن بدبخت تین نمیرد فِيهَا در آن نار کبری
تا بیاساید وَلَا يَحْيَى و نه زنده باشد زندگی که از آن راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستکاری
یافت مَنْ تَزَكَّى آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردکار
خود را بدل و زبان فَصَلَّى پس نماز کذارد که اسلام است یا رستکار شد کسی که طهارت
کرد و تکبیر حرام کفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید کفت و نماز
عید کزارد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما بر میکزینید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندکانی دنیی را خطاب با اهل
شقاوتست که بدنیی مشغول شده کار آخرة نمیسازند وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ بهترست وَأَبْقَى و پاینده
تر إِنَّ هَذَا بدرستی که این سخن لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى در صحیفهای پیشین است یعنی
کتب نخستین که قبل از قران نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ در صحیفهای ابراهیم که بیست است وَمُوسَى
و در صحف موسی یعنی الواح سورة الغاشية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ
بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر پوشیده که قیامتست و بپوشد خلایق را باهوال یعنی
هیبت او همه کس را فرو کیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و خاضع یعنی
اهل آن رویها ذلیل باشند و بمقدار عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان
در آن عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلها و خوض نمودن در آتش همچو
هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَى در آورده شوند نَارًا حَامِيَةً در آتش بنهایت کرمی

رسیده وحفص بفتح تا خوانند یعنی در آیند بدان آتش تُسْقَى آشامیده شوند یعنی بوقت
غلبه عطش بیاشامند ایشان را مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمه آب بغایت گرم و گفته اند
از آن روز که آتش آفریده شده این آب را میجوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را
طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر ضریع و آن گیاهیست خار ناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان
خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرة شجر نادیده بود بشکل
آن آورده اند که ابو جهل چون این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه
شتران ما را آیت آمد که لَا يُسْمِنُ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي و دفع نمیکند مِنْ جُوعٍ
گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است هیچ کدام دست نمیدهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
روی بسیار در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشد از نعمت برویند یعنی ارباب وجوه متنعم و مرفهی
باشند لِسَعْيِهَا مر عمل خود را رَاضِيَةٌ پسند کننده یعنی پسندند کاری را که کرده باشند و راضی
شوند از عمل خود چون ثواب آن را بینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ
نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِيهَا در آن بهشت عالی لَاغِيَةً
بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا در آن جنت عَيْنٌ جَارِيَةٌ
چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ در آن جا تختها مَرْفُوعَةٌ
بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع
باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون بروی
قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود باز رود وَأَكْوَابٌ و در آن جنت
کوزها باشد بی دسته و لوله مَوْضُوعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ
و بالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده بر یکدیگر وَزَرَابِيُّ و فرشها مَبْثُوثَةٌ گسترده
امام زاهد رحمه الله علیه آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعة شنیدند با
یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است پس بلال و خباب و امثال ایشان را
کار افتاده بهیچ وقت باید تا بر بالاء آن تخت بلند روند و بس فرصت باید تا
از آن بلند فرود آیند آیت آمد که أَفَلَا يَنْظُرُونَ آیا نظر نمیکنند و نمی نگرند
ایشان إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت ما كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده
شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی برشته مسخر کودکی میشود تا بر وی برآید

فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرا آن بهشتی باشد و گفته اند
خلق شتر دالست بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرگ است بارگران بر تابد و منقاد است
همه کس را و فرمان برد قانع است از همه گیاهها بچرد و متحمل است در تشنگی شکیبایی
ورزد و بدین جهت است که بیابانها بی آب قطع کند و هرچه مطلوبیست از حیوان
مثل نسل و حمل و شیر و لحم و مرکوب همه از وی حاصلست بیرومی قدس سره فرموده
که سو بر خوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی • یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی • در خار خوری
قانع در بار کشی راضی • این وصف اگر جویی در اهل صفا بینی • در تبیان آورده که مخاطب
عرب اند و اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان
و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید که وَإِلَى السَّمَاءِ آیا نمی نگرند بآسمان
که بحکمت ما كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستون وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر
نمیکنند بکوهها که بقدرت ما كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم
گشته وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق
باشد فَذَكِّرْ پس پند گوی ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ
جز این نیست که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی تو بر ایشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط
تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این را نسخ کرده إِلَّا مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند
بعد از تذکیر وَكَفَرَ و نگروید و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدای
او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرة چه در دنیا بقحط و قتل و اسر معذب
بودند إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزاء ما إِيَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ
إِنَّ عَلَيْنَا پس بتحقیق بر ماست حِسَابَهُمْ شمار ایشان سورة الفجر بسم الله الرحمن الرحیم
وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بهمه صبح که آرام جان بیدلانست
و بقولی مراد روز اول محرم است که سال از و منفجر میشود یا اول ذی الحجه که لیالی
عشر مقترن بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظایف
دعا و ثنا از حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید یا اول روز قیامت و در تبیان
گوید اشارت است بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
یا انفجار آب از حجر موسی علی نبینا وعم یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن

اشک ندامت از دیدهٔ عاصیان **وَلَيَالٍ عَشْرٍ** و سوگند بده شب یعنی ده ذی الحجه که عرفه

در انست یا ده میانه شعبان که شب برات انوست **وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ** و سوگند بجفت و طاق

مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقات چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل

و قوت بی ضعف و حیاه بی موت یا شفع خلق اند که و من کل شیء خلقنا زوجین

و فرد خالق که قل هو الله احد و بقول جمعی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج

و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه

یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب انگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی

فرموده که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند **هَلْ فِي ذَلِكَ** آیا هست درین

سوگند که یاد کردم **قَسَمٌ** سوگندی پسندیده **لِذِي حِجْرٍ** مر خداوند عقل وافی را تا

اعتبار کند و داند که سوگندیست محقق و موکد جوابش اینکه عذاب خواهم کرد مکذبان

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد **رَبُّكَ** پروردگار تو **بِعَادٍ**

بقوم عاد **إِرَمَ** یعنی ارم ابن عاد عاد اولی را عاد ارم میگفته اند و ارم نام جد

ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح ع م و گفته اند

ارم نام بلده ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند پس عاد یاران وصف میکند

که **ذَاتِ الْعِمَادِ** خداوند قامتهاء بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها **الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ** آن

قبیله که آفریده نشد **مِثْلُهَا** مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد **فِي الْبِلَادِ**

در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلدهٔ عادیانست **وَذَاتِ الْعِمَادِ** صفت اوست یعنی

شهر ارم خداوند بنای بزرگست چنان بنایی که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه

آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتری گم شده در صحاری عدن

میگشت در بیابانی بشهری رسید که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار بود

عبد الله بامید آنکه کسی را بیند و احوال شتر خود پرسد بدر حصار آمد دری دید

هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و مجلس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر

در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونها از زبرجد و یاقوت بنا کرده

خشتی از زر و دیگری از نقره و فرشها بر همین و تیره و بجای سنگریزه مروارید ها

آبها ریخته و در حوالی هر قصری آبهاء روان بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان

بسیار تنهاء آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه جنة

التي وعد بها المتقون • این چه منزل چه بهشت این چه مقام است اینجا

پس قدری از ان جواهر برداشت و در بهشت بسته بیمن بازآمد مردمان آن گوهرها را

در دست او بدیدند و حمل بر یافتن گنج کرده قضیه در زبانها افتاد تا حدی که حال او را

بمعاویه که دران وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه او را طلبید و تمام حکایه

از اول تا آخر استماع نموده پس او را در مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبیده

پرسید که در دنیه شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان او

مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه در قران یاد کرده که لم يخلق مثلها

في البلاد • شهری چو بهشت از نکویی • چون قصر فلک بتازه رویی و آن را

شداد عاد ساخته و او پادشاهی عظیم القدر بوده است و نهصد سال عمر داشته

هر چه در عالم زری و جوهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان با هر یکی هزار نوکر

فرستاد تا شهر ارم را بساختند و بسیصد سال باتمام رسید ده سال دیگر بتهیه

راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنة خود بتماشا ء

آن شهر متوجه شد یک شبه راه میان وی و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را

فرستاد تا صیحه بریشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانک

که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خالی و بر گردن

او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا رسد و آن را ببیند پس از ان نگریست و این فلان را

دید گفت هو والله ذلک الرجل **وَثَمُودَ** و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود **الَّذِينَ**

جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه می بریدند کوهها را برای ماوای خود **بِالْوَادِ** بوادی القری **وَفِرْعَوْنَ**

و چه کرد بفرعون **ذِي الْأَوْتَادِ** خداوند ملک قوی و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که تن

او بدان باز میکردند یا بطریق چار میخ تعذیب مینمودند **الَّذِينَ** آنانکه ازین سه

گروه که بجهل و غوایت **طَغَوْا** از حد بندگی درگذشتند **فِي الْبِلَادِ** در شهرها که حاکم

بودند **فَأَكْثَرُوا** پس بسیار کردند **فِيهَا الْفَسَادَ** دران شهرها تباهی را که

آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق **فَصَبَّ** پس بریخت **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **رَبُّكَ**

آفریدگار تو سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون ضرب تازیانه سخت‌ترین عذابها میدانستند
هر گونه از عذاب را سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهاء خود را سوط
گفت و گفته اند درین کلمه اشعارست بانکه عذاب دنیی ایشان را بنسبت عذاب آخرت
چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو لَبِالْمِرْصَادِ
خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آنکس که در مرصاد نشسته و مترصد
گذرندگانست هیچ چیز فوت نمیشود از حق سبحانه چه همه را می بیند و میشنود و هیچ
پوشیده نیست هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد بعلم السر واخفی صفت حضرت
اوست فَأَمَّا الْإِنْسَانُ اما آدمی یعنی اُبَیّ ابن خلف إِذَا مَا ابْتَلَاهُ چون مبتلا کند مر ورا رَبُّهُ
پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی فَأَكْرَمَهُ پس گرامی کندش بجاه و اقتدار
وَنَعَّمَهُ و نعمت دهدش و معیشت بر و فراخ گرداند و بآسانی کار وی بساند فَيَقُولُ
پس گوید رَبِّي أَكْرَمَنِ پروردگار من مرا بزرگ داشت و با من این کرامها فرمود وَأَمَّا
إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ پس تنگ سازد
عَلَيْهِ رِزْقَهُ بر روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي پس گوید آفریدگار من أَهَانَنِ
خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این
از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش درویشی بیحد و آرامش درویشان
فزون از عد است س ای دل اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری * درویشی اختیار کنی
بر توانگری كَلَّا نه چنانست که گمان برده اید ای کافران بلکه کرامت بطاعتست
و مذلت بمعصیت إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و بدانید که من نه شما را
بفقر و تنگدستی اهانت میکنم بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بلکه اهانت شما بدانست
که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید وَلَا تَحَاضُّونَ و تحریض نمیکنید یکدیگر را
عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر دادن طعام بدرویش وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید مال میراث
را أَكْلًا لَمًّا خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع میکنید حلال و حرام و زنان و کودکان را
میراث نمیدهید و بهرهاء ایشان را میخورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ و دوست میدارید
مال را حُبًّا جَمًّا دوستیء فراوان با حرص و شره كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ حقا که چون
شکسته شود زمین دَكًّا دَكًّا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره گردد

وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود
وَالْمَلَكُ و بیایند فرشتگان بعرصهٔ محشر صَفًّا صَفًّا صفی پس از صفی بحسب منازل
و مراتب خود و در تفسیر امام ابو اللیث رح مذکورست که اهل هر آسمانی علاحده صفی
باشند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنم در خبرست که هفتاد هزار زمام
باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند و دوزخ از
خشم کافران بجوش شد و بخروش شد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند و در آن محل
هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو درآید و میگوید یا رب نفسی
نفسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم میفرماید که یا رب امتی امتی و جهنم میگوید
ما لی و ما لک یا محمد ترا با من چه کار که حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است يَوْمَئِذٍ
آن روز يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یاد کند انسان گناهان خود را و پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال
خویش وَأَنَّى و کجا باشد لَهُ الذِّكْرَى مر ورا منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر
دنیی باشد نه عقبی و چون بنده ببیند که پند گرفتن سود نمیدارد اندوی يَقُولُ
گوید يَا لَيْتَنِي کاشکی من قَدَّمْتُ پیش میفرستادم عمل خیری لِحَيَاتِي برای زندگانی
من درین عالم فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُعَذِّبُ عذاب نکند کسی را عَذَابَهُ مثل عذاب
خدای أَحَدٌ هیچ یک از مردمان وَلَا يُوثِقُ و نه بندد بسلاسل و اغلال هیچکس را
وَثَاقَهُ مانند بند کردن خدای هیچکس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن
و مقید ساختن کسی در آن روز زیرا که فرمان مر خدا را باشد و بس و گوید خدای
در دنیی نزدیک مرگ مؤمن که يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر
بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت ارْجِعِي باز گرد از دنیی إِلَى رَبِّكِ بسوی عدل
پروردگار خود رَاضِيَةً در حالتی که پسند کننده آنچه بتو داده اند مَرْضِيَّةً پسندیده
نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فَادْخُلِي پس درآی فِي عِبَادِي
در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من وَادْخُلِي جَنَّتِي و درآی در بهشت من با زمرهٔ مقربان

سورة البلد

بسم الله الرحمن الرحيم لَا أُقْسِمُ سوگند
میخورم بِهَذَا الْبَلَدِ بدین شهر یعنی مکه وَأَنْتَ حِلٌّ و حال آنکه تو فرود آمده بِهَذَا الْبَلَدِ
بدین شهر از آنکه مکه موضع امن و مثابهٔ خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم

بوی مقید ساخت بحلول حضرت رسول صلی الله علیه وسلم درو تا معلوم شود که
شرف مکان بمکین است ~ ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف • وی مروه را ز مقدم
پاک تو صد صفا • بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ • یثرب ز خاک پای تو یا رونق و نوا
و گفته اند تو حلالی بدین شهر که یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بدیگران حرام است
یکساعت بر تو حلال خواهد از قتال و آنچه بدیگران حرام است یکساعت بر تو حلال
خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی درو و از قبیل سبق نزول حکم است
بر فعل **وَوَالِدٍ** و سوگند بپدر یعنی آدم یا ابراهیم علیهما السلام **وَمَا وَلَدَ** و آنچه
زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه وسلم و گفته اند والد محمد است صلوات الله
وسلامه علیه و ما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت او جواب
قسم اینکه **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** بدرستی که آفریدیم آدمی را **فِي كَبَدٍ** در سختی و رنج
یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیوة و موت بدو میرسد یا خلق
کرده ابو الاسدین را در غایت قوت و او چنان بودی که ادیمی در زیر پای نهادی و ده
تن تنا و بکشیدندی ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی
کردی که کسی را بر من دست نیست و پیوسته پیغمبر را صحفا کردی حق سبحانه فرمود که
أَيَحْسَبُ آیا می پندارد ابو الاسدین **أَنْ لَنْ يَقْدِرَ** آنکه قادر نشود **عَلَيْهِ أَحَدٌ** بر وی هیچ
کس از انتقام پیغمبر من بکشد **يَقُولُ أَهْلَكْتُ** میگوید که ضایع کردم در عداوت پیغمبر
مَالًا لُبَدًا مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند **أَيَحْسَبُ** آیا می
پندارد **أَنْ لَمْ يَرَهُ** آنکه ندیده است او را **أَحَدٌ** یکی در وقت نفقه کردن او تا از وی سوال
کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای وی را دیده و بر آن نفقه مجازات خواهد فرمود **أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ** آیا نداده ایم
او را **عَيْنَيْنِ** دو چشم که بدان می بیند **وَلِسَانًا** و زبانی که بدان سخن میگوید **وَشَفَتَيْنِ**
و دو لب که دهن او را می پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت وی مینماید
وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم وی را راه دو پستان تا بعد از ولادت در وجه مکیدن بشیر
خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسول
فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت آن عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا
عقبه مثل است تشبیه کرده مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسی که بتعب

وتکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد **وَمَا أَدْرَاكَ** و چه دانی تو که **مَا الْعَقَبَةُ**
چیست یعنی سبب گذشتن بر آن **فَكُّ رَقَبَةٍ** رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی
مدد کاری کردن در ثمن مکاتب **أَوْ إِطْعَامٌ** یا خورانیدن طعام **فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ**
در روز با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند و بخورانید **يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ**
یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد **أَوْ مِسْكِينًا** یا مسکینی را که **ذَا**
مَتْرَبَةٍ خداوند خاک بود یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج
و تنگدستی و درماندگی و این چنین کس عیالمند است با وامدار یا بیماری بی خواستار
یا غریبی دور از دیار **ثُمَّ كَانَ** و باشد این آزاد کننده و طعام دهنده **مِنَ الَّذِينَ**
آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمانست **وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ**
و وصیت نموده اند بصبر **وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ** ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدای
أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان صابر و مهربان **أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ** اصحاب دست راست اند
که از جانب یمین عرش ببهشت روند یا خداوندیمن و برکت اند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
و آنانکه نگرویدند **بِآيَاتِنَا** بنشانهای ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت
هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ اصحاب دست چپ اند که ایشانرا از جیب عرش بدوزخ برند
یا ایشان اهل شامت و نکبت اند **عَلَيْهِمْ** بر ایشانست در دوزخ **نَارٌ مُؤْصَدَةٌ** آتشی
پوشیده یعنی سر آن درکه که در آن معذب باشند بطبقی پوشند و مضبوط سازند
که نه روحی بدان در آید و نه دودی از آن بیرون آید **سورة الشمس**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ **وَالشَّمْسِ** سوگند بآفتاب
وَضُحَاهَا و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد **وَالْقَمَرِ** و بماه **إِذَا تَلَاهَا**
چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع
او تا پی غروب شمس باشد لیلة البدر **وَالنَّهَارِ** و سوگند بروز **إِذَا جَلَّاهَا** چون
روشن کند زمین را یا بزداید زنگ تاریکی را **وَاللَّيْلِ** و بشب **إِذَا يَغْشَاهَا** چون بپوشاند
آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را **وَالسَّمَاءِ** و سوگند بآسمان **وَمَا بَنَاهَا** و کسی
که او را بنا کرده است **وَالْأَرْضِ** و بزمین **وَمَا طَحَاهَا** و کسی که او را گسترده است **وَنَفْسٍ**

وسوکند بنفس آدم عم وَمَا سَوّٰهَا وکسیکه تسویه اعضاء او فرموده است فَأَلْهَمَهَا
پس الهام داده واعلام نموده مران نفس را فُجُورَهَا دروغ وناپاکی او وَتَقْوٰهَا
و پرهیزکاری ونیکوکاری وفرمان برداری او را یعنی بیان کرده وتعلیم داده
و روشن ساخته جواب سوکند چیست قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستکار شد مَنْ
زَكّٰهَا هرکه پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل پانشو ونما داد اورا بانواع واجناس
فضایل وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند مَنْ دَسّٰهَا هرکه کرده نفس خود را
بفسق وجهالت یا کم ساخت قدر ومرتبه او را بمعصیت وضلالت و ابن عباس
رض روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این
آیه فرمودی که اللهم آت نفسی تقوٰها وزكّها انت خیر من زكّٰها انت ولیّها
ومولیها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هرگاه که نفس
از شرب هوا منزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق ماسوی مصفا کردد سو
تا نفس مبرّا ز مناهی نشود ◦ دل آینه نور الهی نشود ◦ كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ
قبیله ثمود بِطَغْوٰهَا بسبب طغیان خود مر صالح را عم إِذِ انْبَعَثَ بوقتی که برخاست
أَشْقٰهَا بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه وقصد آن
فَقَالَ لَهُمْ پس کفت مر ایشان را رَسُولُ اللَّهِ فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا وعم
نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقهٔ خدای را وَسُقْيٰهَا وکرد مکردید شرب او را یعنی آبی که
می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرو نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح
را عم در نزول عذاب فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاکت بتانیکی
فرستاد عَلَيْهِمْ بریشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب کناه ایشان
فَسَوّٰهَا پس یکسان کرداند دمدمه را تا همه صغار وکبار ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ
و نترسد خدای عُقْبٰهَا عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاکت کرد و نترسید
از بقیهٔ آنچه کس را برو دست نیست و بقیات او پروا نی سُورَةُ اللَّيْلِ
بسم الله الرحمن الرحيم وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى سوکند
بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ وسوکند بروز إِذَا تَجَلّٰى چون
آشکارا شود وظلمت شب را زایل کرداند وَمَا خَلَقَ وسوکند بکسیکه بیافرید الذَّكَرَ

وَالْأُنْثٰى نر وماده یعنی آدم وحوا را عم یا مذکر ومونث را از جمیع حیوانات جواب قسم
اینست که إِنَّ سَعْيَكُمْ بدرستی که جزای شما در کردارها لَشَتّٰى هر اینه پراکنده است
یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب وکرامت وجمعی را عقاب وملامت پس بیان
اعمال مختلفه وپاداش آن میکند ومیفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطٰى پس اما هرکه بداد مال خود را
در راه خدای وَاتَّقٰى و پرهیز کرد از شرک وکبایر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى وتصدیق نمود کلمه
نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله یا وعد عوض را که وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ
يُخْلِفُهُ اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعضی در شان سیرت ابو بکر رضی الله عنه
و بعضی در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده است
که در بارهٔ دو کس است یکی تقی که پیشرو صدیقان است از بنی امت یعنی ابو بکر رضی الله عنه
و یکی شقی که پیشوای زندیقان است از اهل ضلالت یعنی ابو جهل و در فاتحه سوره که بشب
و روز قسم یاد میکند اشارتیست بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را
آن کمراهی نبود که ابو جهل شقی را و در روز دعوت هیچکس را آن نور وهدایت
ظاهر نشد که ابو بکر تقی را سو سر روشن دلان صدیق اعظم ◦ که شد اقلیم صدق بنفس او مسلم
ز مهرش روز دین را روشنایی ◦ بدو اهل یقین را آشنایی ◦ آورده اند که امیة بن خلف
بلال را رض که بندهٔ او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین بر کردد و هر زمان
آتش ربانی در باطن او افروخته تر بود سو آنجا که منتهاء کمال ارادتست
هر چند جور بیش محبت زیادتست ◦ روزی صدیق دید که ای امیه وای بر تو این دوست
خدای را چند عذاب کنی امیه کفت ای ابا بکر اگر دلت بر وی میسوزد از من بخر کفت بچند
میفروشی کفت عوض میخواهم نسطاس رومی و آن غلامی بود از آن صدیق و ده هزار
دینار استعداد داشت و صدیق او را کفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری
بتو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق از و ملول بود چون این کلمه را از امیه
شنید غنیمت شمرده نسطاس را بتمام استعداد او بداد و بلال را بستد وفی الحال
بامید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه این سوره فرستاد و از سیرت صدیق خبر داد
وفرمود که هر که مال نفقه کرد و پاداش او را تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد که آسانی
دهیم وی را لِلْيُسْرٰى برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی علی کرا و

به بهشت رساند که بسر و روح در روست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی که بخل کرده بمال خود یا بگفتن
کلمه توحید وَاسْتَغْنَى و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب موجبات آن رغبت
ننمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى و تکذیب کرد خصلت نیکوتر که تدین است بدین اسلام یا وعدهٔ حق تعالی و
ندانست فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا گردانیم مر او را لِلْعُسْرَى برای صفتی که موّدی بدشواری و محنت
بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي و دفع نمیکند عَنْهُ از وی عذاب را مَالُهُ مال او که
بدو بخل کرد إِذَا تَرَدَّى چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی
که بر ماست لَلْهُدَى بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید وَإِنَّ لَنَا و بدرستی که ما راست
لَلْآخِرَةَ آن سرای عقبی وَالْأُولَى و این سرای پیشین که دنیاست و چون مالک هر دو ملک مائیم
هر چه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرمائیم فَأَنْذَرْتُكُمْ پس بیم میکنم شما را ای اهل مکه نَارًا
تَلَظَّى بآتشی که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا نیاید در وی بطریق لزوم و دوام إِلَّا الْأَشْقَى مگر بدبخت
تر یعنی امیه یا ابوجهل الَّذِي كَذَّبَ آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را وَتَوَلَّى و روی بگردانید
از ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا و زود بود که دور کرده شود از آن آتش الْأَتْقَى پرهیزکارتر
یعنی ابوبکر الَّذِي يُؤْتِي آنکه میدهد مَالَهُ مال خود را يَتَزَكَّى میجوید بدان پاکی و نیکنامی که فران کهند
که بلال حبشی داشت در ذمّه ابوبکر که او را بخرید و آزاد کرد حق تعالی ردّ سخن ایشان را فرمود
که وَمَا لِأَحَدٍ و نبود هیچکس را عِنْدَهُ نزدیک ابوبکر مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى منّتی که مکافات کرده شود
إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر است
وَلَسَوْفَ يَرْضَى و زود باشد که خشنود گردد و برسد بثوابی که موعود است سورة الضحى
بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که چند روز جبرئیل بخدمت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند
که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان فرستاد وَالضُّحَى
سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و نور او منتشر گشته و گفته اند
ضحی وقتی بود که خدای در آن وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحرهٔ فرعون
در آن وقت خدای را سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی است یا صلوة الضحی وَاللَّيْلِ
إِذَا سَجَى و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و اشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری رح فرموده
که قسم بشب معراج صاحب کشف الاسرار گفته که مراد از روز و شب کشف و حجاب کم

نشانهٔ نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارت است بروشنی
روی مصطفی و کنایتست از سیاهی موی وی شعر والضحی رمزی ز روی همچو ماه
مصطفی است • معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است • حق سبحانه بدینها
که مذکور شد قسم یاد میکند مَا وَدَّعَكَ فرو نگذاشت است ترا رَبُّكَ آفریدگار تو وَمَا قَلَى
و دشمن نگرفت ابن عباس رض فرموده که حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بشارت
دادند بفتحی که امّت را در دین خواهد بود و اکثر بلاد بحوزهٔ تسخیر ایشان در خواهد
آمد آن حضرت بدان مژده مسرور گشت و آیت آمد که وَلَلْآخِرَةُ و سرای دیگر یعنی
کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است
در بهشت از مروارید و خاک آن از مشک اذفر و در هر کوشکی از خدم و حور
و عین و نعم و امتعه و آنچه لایق آن بود خَيْرٌ بهترست لَكَ مر ترا مِنَ الْأُولَى از کرامت
نخستین که فتح بلادست یا نهایت امر تو بهترست از بدایت چه ساعت بساعت بدرجه
رفعت متصاعد و بذروهٔ کمال مترقیست وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ و زود باشد که عطا دهد
ترا رَبُّكَ آفریدگار تو مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گنهکاران امت فَتَرْضَى پس تو خشنود
شوی چندان عطا ارزانی دارد که ترا کوئی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر رض
در کوفه میفرمود که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیتی از قران این آیت
که لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ و ما اهل البیت برانیم که امیدوارترین آیة وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ
فَتَرْضَى بیشترست چه حضرت رسول صلعم راضی نشود که یکی از امّت وی در دوزخ باشد
شعر نماند بدوزخ کسی در گرو • که دارد چنین سیّدی پیش رو • عطای شفاعت
چنانش دهند • که امّت تمامی ز دوزخ رهند • در معالم از ابن عباس رض نقل کرده
که حضرت رسالت صلعم فرمود که بپرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میداردم
آنرا که نپرسید میگفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان را این و آن عطا فرمودی
حق سبحانه گفت ای محمد أَلَمْ يَجِدْكَ آیا نیافت بنده که ترا يَتِيمًا که دلی پدر فَآوَى
پس جای داد ترا در کنف کفالت جدّ و عمّ تو و در بحر الحقایق آورده که ترا درّ یتیم یافت و در
صدف نبوت جای داد شعر بس که غوّاص کرم در تک دریای قدم • غوطه زد تا بکف
آورد چنین درّ یتیم • یاد بدانکه گوهر کانست لا بکمال قابلیت از همه کائنات منفرد بوده

وبقطع علایق نسبت از ماسوی متوجه ترا متمکن ساخت در حضرت احدیّة جمع
که مقام خاص تست وَوَجَدَكَ و یافت ترا خدای تو ضَالًّا راه کم کرده بر در دروازه مکه
وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فَهَدَىٰ پس راه نمود
ترا بانکه جدّت را بسر تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی
وشتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر گرفته براه آورد
یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی مذکورست که ترا یافت
دوستی مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ و یافت
ترا عَائِلًا درویش و عیالدار فَأَغْنَىٰ پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه یا بانکه بتجارت کردی
یا بغنایم که از کفار گرفتی در حقایق القران فرموده که فقیری بودی بمشاهده خلق
ترا غنی گردانید بمکاشفه انوار جمال خود فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیم را فَلَا تَقْهَرْ قهر مکن
و قدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ و اما سایل را فَلَا تَنْهَرْ بانگ بر مزن
و محرومان که درد یتیمی و تنگدستی کشیده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمت پروردگار
خود که نبوّتست فَحَدِّثْ حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان که تحدث بنعم شکر
منعم است صاحب فتوحات قدس سرّه آورده که نعمت چیزیست که محبوب بالذات
منعم در اغلب مشکوری باشد پس حق سبحانه حبیب خود را صلعم فرمود که از نعمت
من سخن گوی که خلق محتاج اند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را
دوست دارد پس بجهة تحدث من بنعمت من خلق را دوست من میگردانی و من
ایشانرا دوست میدارم سُورَةُ الْانْشِرَاح بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا ما کشاده نکرده ایم برای تو صَدْرَكَ سینه ترا مناجات حق و دعوت
خلق و غم امت در وی بگنجد یا آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هرچه از اسرار وحی فرو
وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده
از شکافتن سینه آنحضرت صلعم و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت
متعدد بوده یکی در زمان طفولیة در قبیله بنی سعد نوبة اول که حلیمه مرضعه آنحضرت
وی را برده یا در نوبة ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا دهم نوبة دیگر این
صورة بوقوع پیوست و در حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از

بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه
و عروق حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون آورده بشکافت و بشست
و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساخته باز بجای
او نهادند و نقل هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذّت آنرا هنوز
در عروق و مفاصل می یابم ~ دلم خزانه اسرار بود دست قضا ~ درش ببست و کلیدش
بدلستانی داد وَوَضَعْنَا و برگرفتیم عَنكَ از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي أَنقَضَ آن بار
گران ساخت ظَهْرَكَ پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت
و گفته اند اندوه غم گناه امتست که بدان گران بار بودی آنرا برگرفتیم و شفاعت ترا
درباره ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا و برداشتیم لَكَ برای اظهار قدر تو
ذِكْرَكَ ذکر ترا به نبوّت و رسالت و خاتمیة یا بانکه نام ترا قرین نام خود ساختیم
و در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند با خود بر تو صلوات
فرستادیم و دیگر ادا کردیم بدرود دادن بر تو ذو النّون مصری قدس سره
فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند
و طایر همّت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد ~ سیمرغ روح هیچکس از انبیا نرفت
آنجا که تو ببال کرامت پریده ~ هر یک بقدر خویش بجایی رسیده اند ~ آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده
ای محمّد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ پس بدرستی که با دشواری در دنیا يُسْرًا
آسانیست در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستی که با دشواری که در مکه هست يُسْرًا آسانی
بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسیریست در بهشت
فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فَانصَبْ پس رنج کش در مراسم
عبادت یا چون از غزا فارغ کردی جهد کن در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی
باستغفار او زاد امت مشغول شو و در سفر تاسع از فتوحات می آرد که شیخ ما ابو مدین
مغربی قدس سره در تاویل این آیة فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده اکوان نصب
کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ و بدعای پروردگار خود فَارْغَبْ رغبت
در همه وقت و هرچه خواهی از و خواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت
او نیست و سخن تو بدرگاه قرب مقبولست و دعوات طیبات تو در محل قبول

سو چو مقصود کن و مکان بود نیست . خدا میدهد آنچه مقصود نیست **سورة التين**

بسم الله الرحمن الرحيم **والتين** سوگند بانجیر **والزيتون** و بزیتون در
انوار آورده که تخصیص این میوه جهة آنست که انجیر میوه پاکست و بی فضله غذای لطیف
سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ
مثانه مفتح سده جگر و سپرز و مسمن بدن و در خبر آمده که او بواسیر را قطع کند
و نقرس را فایده دهد و بزیتون منبت ایشانست و آن دو کوه است در ارض مقدسه
یکی طور زیتا و یکی طور تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا مسجد دمشق و بیت المقدس
و در معالم آورده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان
گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند
وطور سينين و سوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم الله است
عم **وهذا البلد الامين** قسم بدین شهر امان رصد یعنی مکه مولد مبارک سید عالم
صلی الله علیه وسلم بوده و در بحر الحقایق آورده که بزبان اشارت قسم است بشجره تینیه
قلبیه که مثمر ثمره علوم ذینیه است و شجره زیتونه مبارکه سریه که روشنی بخش مصباح
دلست و طور سینین روح معلی که بتجلی الهی محلی است و بلد امین خفی که محل امن و امانست
از هجوم آفاق تعلقات اکوان و جواب قسم اینست که **لقد خلقنا الانسان** بدرستی که آفریدیم
آدمی را **في احسن تقويم** در نیکوترین نگاشتنی یعنی مخصوص کردانیم از میان حیوانات بانتصاب
قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم اورا
مظهر اتم و اکمل و مجلی اعم و اشمل تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود **ثم رددناه**
پس باز کردانیدیم اورا **اسفل سافلين** بزیرترین همه فروتران یعنی عالم الطبیعت تا نزع کردانیدیم
بوی آثار ظهور و اطوار شعور و اشعار و چون دقایق حقایق این آیت در جواهر
التفسیر بسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه آنست و گفته اند
معنی آیة آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بعرض جزافت(?) که آن
ذل عمر ست و در ان هیچ کار نتوان کرد و کسی را در ان سن هیچ مزدی نباشد **الا الذين آمنوا**
مگر آنانکه بگرویدند **وعملوا الصالحات** و کردند عملهای ستوده بایسته **فلهم** پس
مر ایشانراست **اجر** مزدی **غير ممنون** نابریده و کم ناشده یعنی همچنانچه در جوانی

و صحت مزد عبادت ایشان مینوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل میکنند بهمان
دستور مزد ایشان ثابت است **فما يكذبك** پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر
بعث **بعد** پس از بس از ظهور دلایل تا مقر نمیشوی **بالدين** بروز جزا و حساب **اليس**
الله آیا نیست خدای **باحكم الحاكمين** حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که
هر که بخواند اليس الله باحكم الحاكمين باید که بگوید بلی و انا على ذلك من الشاهدين **سورة العلق**

بسم الله الرحمن الرحيم جمهور علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن
نازل شد پنج آیتست از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت صلعم در غار حرا
تکیه داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل عم بروی ظاهر شد و گفت ای محمد ترا
بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی بدین است آنکه گفت بخوان فرمود که ما انا بقارئ دیگر بار
او را بگرفت و بیفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربك الذي خلق و قولی آنست که جبرئیل
از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بند و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آنحضرت
انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم
جبرئیل او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت
این صورت واقع شد آنگه وی را گذاشتند این آیت بخواند که **اقرأ** بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح
کننده باشی **باسم ربك** بنام پروردگار خود **الذي خلق** آن خدایی که بیافرید همه چیزها
یا خلق کرد آدم را از خاک **خلق الانسان** بیافرید آدمیان را **من علق** از خونهای بسته
اقرأ بخوان تکرار برای مبالغه است **وربك الاكرم** و پروردگار تو بزرگتر است از همه
بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان **الذي علم** آن خدایی که بیاموزانید نوشتن **بالقلم**
بقلم تا علم را بخط قید کنند و دور از بنا مه آگاهی دهند در تبیان آورده که حق تعالی
آدم را علی نبینا و عم علم کتابت داد و مشهور آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود عم
علم الانسان بیاموخت خدای آدم را **ما لم يعلم** آنچه نمیدانست یا محمد را صلعم تعلیم داد از احکام
شریعت آنچه بدان دانا نبود **كلا ان الانسان** حقا و بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل **ليطغى** هر آینه
از حد می برد و گردن کشی میکند **ان راه استغنى** بانکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی
توانگر چرا که بسبب مال طاغی شود و عبادت خدا فرو گذارد **ان الى ربك** بدرستی که بسوی
آفریدگار تست **الرجعى** بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال

توانگري نه بمال است نزد اهل كمال • كه مال تا لب كورست و بعد ازان اعمال • آورده اند كه ابو جهل
ميكفت اكر ببينم محمد را در سجده هر اينه بسپرم كردن او را بقدم خود روزي آنحضرت
نماز ميكزارد او را خبر كردند بشتاب بجانب آنحضرت روان شد و بدو قدم رسيده باز كشت رنكي
در روي او رفته و لرزه بر اعضاء او افتاده كفتند ترا چه رسيد كفت ميان خود و محمد خندقي
ديدم از آتش و اژدهاء دهن باز كرده و مرغان پر و بال بر بافته اين خبر بحضرت رسيد
فرمود كه اكر نزد من آمدي ملايكه تن بودي عضو عضو ورا و اين آيه آمد كه أَرَأَيْتَ آيا مي بيني
تو الَّذِي يَنْهَى آنرا كه باز ميدارد عَبْدًا بنده كامل را كه محمد ست صلعم إِذَا صَلَّى بوقتي كه نماز
ميكزارد أَرَأَيْتَ آيا مي بيني تو إِنْ كَانَ اكر باشد بنده منهي از نماز عَلَى الْهُدَى بر راه راست
أَوْ أَمَرَ يا فرمايد خلق را بِالتَّقْوَى به پرهيزكاري او را باز توان داشت ازان أَرَأَيْتَ تكرار جهة
تاكيد ست آيا مي بيني إِنْ كَذَّبَ اكر تكذيب كنند ابو جهل ترا يا سخن حق را مطلقا وَتَوَلَّى و روي
بر كردانند از ايمان و بر كردد از طريق فرمان برداري كه مستحق چه نوع باشد از عذاب
أَلَمْ يَعْلَمْ آيا ندانسته است ابو جهل يعني دانا نيست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى آنكه از روي تحقيق خداي
مي بيند قصد او را بزركان كفته اند در كلمه ان الله يرى بيم و وعده مندرج است
بيم وعيد اي زاهد پرستش نماي كه ترا مي بيند درويشي بعد از كناه توبه كرده بود
و پيوسته ميكريست كفتند چند ميكريي خداي عفوست كفت آري هر چند عفو كند
خجلت آنرا كه او ميديد چكونه از خود دفع كنم • كيرم كه تو از سر كنه دركذري • زان
شرم كه ديدي كه چه كردم چكنم • آورده اند كه نوبتي ديكر حضرت پيغمبر نماز ميكزارد
ابو جهل برسيد و كفت اي محمد ترا منع كردم از نماز آنحضرت او را بتهديد بسيار داد
و وعيدها فرمود ابو جهل كفت مرا مي ترساني و حال آنكه مجلس من از همه اهل وادي بزركترست
و اهل مجلس من بيشتر آيه نازل شد كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حقا كه اكر ابو جهل باز نايستد از ايذاء
محمد صلعم لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بكيريم او را بموي پيشاني و بدوزخ كشيمش نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ بپيشانئ دروغ
كوي خَاطِئَةٍ خطا كار وصف ناصيه بكذب و خطا بطريق اسناد مجازيست و مراد صاحب
ناصيه است فَلْيَدْعُ كو بخواند ابو جهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود بود
كه ما بخوانيم زبانيه دوزخ را براي بردن او بدوزخ كَلَّا نه آنست سخن كه او ميكويد
لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بر ترك نماز يعني بر مخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ و سجده كن

بر دوام خداي را وَاقْتَرِبْ و نزديك شو بحضرت احديت در حديث آمده كه وقتي بنده به پروردكار
خود اقرب باشد كه در سجده بود اين سجده چهاردهم است در فتوحات اين را سجده طلب قرب كفته
سُورَةُ الْقَدْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت پيغمبر صلعم مر صحابه را خبر داد
كه يكي از بني اسرائيل هزار ماه سلاح پوشيده در راه خدا جهاد كرد اصحاب متعجب شدند كفتند با اين
عمرهاء كوتاه بچنين دولت چكونه توانيم رسيد حق سبحانه اين سوره را فرستاد كه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستي
كه ما فرستاديم قرآن را كناية غير مذكورست دلالت بر قدر و شهرت او ميكند يعني از بزركي و شرف
مستغني است از تصريح بآن و ديكر اسناد انزال بخود اسناد فرمود در وقتي منير كه چنانچه
كفت فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر يعني ابتداء نزول آن دران شب بوده يا تمام قرآن دران
شب از لوح باسمان دنيا آمده و در بيت العزت بسفره سپرده اند و روح الامين در مدة
بيست و سه سال آيه آيه و سوره سوره بحسب مصالح بدنيا آورد وَمَا أَدْرَاكَ و چه چيز ترا
دانا كردانيد تا بداني كه مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چيست شب قدر يعني شب با عزت و شرف كه در وي طاعة
كند عزيز و مشرف كردد يا عملي كه در وي واقع شود نزديك خداي با قدر بود و كفته قدر
بمعني حكمت يعني در وي تفصيل كنند هر كاري متحق بحكمت كه نقصان را در وي راه نبود يا بمعني تنكي
كه زمين دران شب بر ملايكه تنك شود از بسياري ايشان كه بزمين آيند لَيْلَةُ الْقَدْرِ شب قدر
بهتر ست مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه كه غازي اسرائيلي دران جهاد كرده مر كسي را كه دريابد و بطاعت
برو زنده دارد • و شب قدر بقول امام اعظم رح دايرست در سال و حضرت شيخ قدس سره در فتوحات
آورده كه من آن شب را در شعبان و در ربيع الاول ديده ام و بيشتر در رمضان يافته ام و
اغلب علما برانند كه در ماه رمضان است و در دهه اخير در شبهاء وتر اميد وارترست
اصحاب امام شافعي رح شب بيست و يكم و بيست سوم را احيا كنند و حنيفه رح شب بيست و هفتم
را و عدد حروف ليلة القدر كه سه بار تكرار يافته و كلمه هي كه از كلمات اين سوره
بيست و هفتم است في الجمله قول اخير را تاييد ميكنند و حكمت در اخفاء شب قدر تعظيم
همه شبها است و احياء آن بعبادت • اي خواجه كه جويي ز شب قدر نشاني • هر شب شب
قدرست اكر قدر بداني تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آيند فرشتكان بزمين يا باسمان دنيا
وَالرُّوحُ و جبرئيل با ايشان فِيهَا درين شب و قولي آنست كه با ملايكه فرود آيد ملكي عظيم
كه روح نام اوست يا صنفي از ايشان كه روح كويند يا روح بني آدم يا حضرت عيسى علي نبينا

وعم بموافقت ملائکه ودر تفسیر حضرت خواجه پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبر
ما صلعم فرو آید ودر بصایر آورده که جبرئیل عم با فرشتگان که ایشان را با زمینیان
علاقه آشناییی هست فرود آیند وبخانهاء مومنان در روند وجبرئیل مومنان را
مصافحه کند وعلامت مصافحه جبرئیل عم اقشعر الجلد ست ورقت قلب واشک چشم
بود وبرای شرف این شب است که ملایکه وروح بزمین آیند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان آفریدگار
ایشان مِنْ كُلِّ اَمْرٍ از هر کاری که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر
وبرکت سَلَامٌ سلامتست از همه آفات هِيَ شب قدر حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیده
صبح اسرار علما وعرفا درین سوره بسیارست وجواهر شمه ازان مذکور سورة البيّنة
بسم الله الرحمن الرحيم لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا نبودند آنانکه کافر
شدند مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت یعنی یهود ونصاری وَالْمُشْرِكِيْنَ واز مشرکان عرب
مُنْفَكِّيْنَ باز ایستادگان از کفر حَتّٰى تَاْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن رَسُوْلٌ
مِنَ اللّٰهِ فرستاده از خدای که محمدست صلعم يَتْلُوْا میخواند بر امت خود صُحُفًا مُطَهَّرَةً
صحیفهاء پاکیزه از کذب وبهتان یعنی قرآن را صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع
اسرار جمیع صحف است فِيْهَا در ان صحیفها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ نوشتهاء راست ودرست
یعنی احکام ومواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب ومشرکان بر دین
وآیین خود بودند تا پیغمبر صلعم آمد وایشان را بایمان خواند وبعضی بمدد توفیق بدولت
ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ ومتفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلعم
الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ آنانکه داده شده اند کتاب را اِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاۤءَتْهُمُ از پس آنکه
آمد بدیشان الْبَيِّنَةُ پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق
وی وبعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی وبعضی کافر
شدند وَمَا اُمِرُوْا وامر کرده نشده اند اهل کتاب اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مگر آنکه پرستش کنند خدایرا
مُخْلِصِيْنَ پاک کنندگان لَهُ الدِّيْنَ برای خدا کیش خود را یعنی از شرک والحاد پاکیزه
باشند حُنَفَاۤءَ میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ ودیگر مامورند
بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكٰوةَ وبدهند زکوة واجب را
بمحل وی وَذٰلِكَ وآنچه مامور شده اند بآن دِيْنُ الْقَيِّمَةِ دین ملت درست است

الالحاد میل کردن بباطل

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکه نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود ونصاری
وَالْمُشْرِكِيْنَ واز مشرکان یعنی بت پرستان فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند ودر روز قیامت
خَالِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان در ان اُولٰۤئِكَ آن گروه هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشان بدترین همه آفریدگان اند
اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند عملهاء پاک وستوده اُولٰۤئِكَ هُمْ
آن گروه ایشانند خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بهترین همه آفریدگان جَزَاۤؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر الخلق اند عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهاء اقامتست تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهَا
از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خَالِدِيْنَ باشندگان اند ایشان فِيْهَا
دران بهشتها اَبَدًا همیشه تاکید خلودست رَضِيَ اللّٰهُ خشنود باشد خدای عَنْهُمْ
از ایشان وطاعتهاء ایشان در پذیرد وَرَضُوْا وخشنود باشند ایشان عَنْهُ از خدای
بدادن ثواب بی حساب بدیشان وایشان را بمنتهاء مرادات وغاية الغايات یعنی دولت
لقا که مطلب اعلی ومقصد اقصی باشد رسانیدن سو دادند هر کس از قوم ادیی ومطلبی
مقصودی ما دنیی وعقبی لقاء تست ذٰلِكَ آنچه مذکور شد از جنت ورضوان لِمَنْ خَشِيَ
برای آنکسی است که بترسد رَبَّهُ از عقوبت پروردگار خود وبموجبات مثوبات اشتغال نماید
سورة الزلزال بسم الله الرحمن الرحيم اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ چون جنبانیده
شود زمین زِلْزَالَهَا جنبانیدن وی که مقدرست نزدیک نفخه اولی یا ثانیه وبدان در هم شکسته
شود وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ وبیرون آرد زمین اَثْقَالَهَا بارهاء گران خود را که اجساد اموات ودفاین
وکنوزست یعنی بر اندازد از درون خود وبیرون افکند وَقَالَ الْاِنْسَانُ وگوید انسان یعنی کافر وگفته اند
عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند مَا لَهَا چیست زمین را که پوشیدهاء خویش
آشکارا میکند يَوْمَئِذٍ آن روز تُحَدِّثُ سخن گوید زمین بزبان حال واصح آنست که خدای
وی را بسخن آرد تا بگوید اَخْبَارَهَا خبرهاء خود را از جنبیدن وبیرون آوردن دفاین یا از عملهاء
که بروی صادر شده است از اعمال بِاَنَّ رَبَّكَ بسبب آنکه پروردگار تو اَوْحٰى لَهَا امر کرد مر او را
ودستوری دهد که خبر دهد از عملهاء مردمان که بر تو واقع بوده يَوْمَئِذٍ آن روز يَصْدُرُ النَّاسُ باز
گردند مردمان از موقف حساب اَشْتَاتًا پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست وجمعی
بدست چپ لِيُرَوْا تا نموده شوند اَعْمَالَهُمْ جزاء کردارهاء خود را در اسباب نزول آورده
که دو تن بودند یکی سایلی را لقمه وکسوه نمی نواخت وهمی گفتی اندک چیزی بسیار خ

کرد تا بران مزد دهند و دیکری کناه خرد را خورد میدانست و میکفت ما را بر نظره و خطره مواخذه
نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق تعالی در شان این دو کس میفرماید که فمن یعمل پس هر که
عمل کند مثقال ذرة هم سنک مورچهٔ خورد خیرا نیکی یره ببیند پاداش آنرا ومن یعمل و هر که بکند
مثقال ذرة بوزن ذرهٔ صغیره شرا بدی یره بیابد مکافات آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مومنی
و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری و شری مکر خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت اما سیئات
مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد
ابن مسعود رض فرموده که محکم ترین آیه در قران اینست و پیغمبر صم آنرا جامعهٔ فاذه کفتی در عین المعانی
آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد رسول صم آمد و کفت از آنچه بتو فرو می آید
بمن بخوان آنحضرت صم این آیت بروی خواند کفت حسبی حسبی همین بسند است چون کسی دانست
که دران عرصهٔ کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر نخواهند پرسید و هیچ کونه فرو کذاشته نخواهد
بود هر اینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین
خاطر خواهد ساخت ع حساب کار خود امروز کن که فرصت هست • ز خیر و شر بنکر تا چه است حاصل تو
اکر بنقد نکو بجنی برو خوش باش • ورت بغیر بدی هست وای بر دل تو سورة العادیات
بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسول صم منذر بن عمرو انصاری را رض
با خیلی از صحابه بقبیلهٔ از کنانه فرستاد و فرموده که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید
و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آب
تردد توقفی افتاد و منافقان زبان طعن دراز کرده با یکدیکر میکفتند که تمام آن سریه در
بادیه بلیه هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسیده اندوهناک
شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد
که والعادیات سوکند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی باواز که
صهیل بود فالموریات پس به بیرون آرندکان آتش از سنک بسمهای خویش یعنی بسم و سنک
زیر سم آتش زنند قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس بر انکیختن آن اسپان صبحا بوقت سفیده
دم فاثرن به پس بدان وقت صبح نقعا غباری در کنار آن قبیله فوسطن پس بمیان در آیند
به بدان وقت جمعا کروهی را از دشمنان دین ان الانسان بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافق
است یا جمع خود که از جو قضا درمیان مردم می افکند یا مطلق انسان لربه مر پروردکار خود را

لکنود ناسپاس است و کویند آیت در شان ابو حباحب است امام اللیث رح آورده که سه نفر
از عرب در یک عصر یکانه بودند هر یک در صفتی اشعب در طمع و ابو حباحب در بخل و حاتم در سخا
حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حباحب بخیل است و اندک خیر و کفته کنود آن باشد که محنت
برشمارد و از نعمت یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رض هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا
ندهد و بنده را بزند وانه و بدرستی که خدای علی ذلک بر بخل و کفران او لشهید
هر اینه کواه است یا انسان بر کنود خود کواه است بجهة ظهور اثر آن از وی وانه و بدرستی که انسان
لحب الخیر برای دوستی مال لشدید سخت یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که اکر مال را دوست بده تا با تو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهد •
مال همان به که بیاران دهی • که بدهی به که بخاکش نهی • زر ز پی منفعتست ای حکیم •
در نهادن چه سفال و چه سیم • افلا یعلم آیا نمیداند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرده
و بیرون آورده شود ما فی القبور آنچه در کورهاست یعنی اموات وحصل و حاضر کرده شود
ما فی الصدور آنچه در سینهاست یعنی با میان آرند و خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب اذا آنست
که خدا پاداش خواهد داد ان ربهم بدرستی که آفریدکار ایشان بهم با فعال و اقوال ایشان
یومئذ آنروز لخبیر داناست و بجزا دادن توانا سورة القارعة بسم الله الرحمن الرحیم
القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده وما ادریک و چه چیز ترا دانا کردانید
تا بدانی که ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامتست که بکوبد دلها را بهول و هیبت
یوم یکون الناس روزی که باشند مردمان از شدت سختی کالفراش المبثوث مانند
پروانه پراکنده تا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پامال و پریشان حال میشوند وتکون
الجبال و کردد کوهها از سولا بر روز کالعهن مانند پشم رنکین المنفوش زده
شده یکسان نوافی یعنی کوهها در تفرق اجزاء و تطایر آن در هوا مشابه پشم رنکین زده
باشند چه رنکرز پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر کردد فاما من
ثقلت پس اما دران روز هر که کران باشد موازینه ترازوها و عملهای او یعنی
مقادیر انواع حسنات او راجح بود فهو پس او فی عیشة در زندکانی باشد راضیة
پسندیده واما من خفت واما آنکه سبک بود موازینه ترازوهاء کردار او بانکه حسنه ندارد
یا راجح است سیئات او فامه پس جای او هاویة هاویه است و آن درکه باشد

زیر تو همه در کمها و ما ادریک وجه دانا کرد ترا که ماهیة جیست هاویه نار حامیة

آتشی بغایت رسیده در سوزش سورة التکاثر بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله و حشم

بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شدند

ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون برین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه

خانه داده و حق سبحانه این سوره فرستاد که الهیکم التکاثر مشغول کرد شما را فخر

کردن بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را شمار

کردید و گفته اند معنی آیت اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق

امور نعمتی گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر کلا نه چنین باید که همت

عاقل مصروف دنیا شود و از آخرة فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت

سود ندارد سو روزی که اجل کند شبخون والبته بباید ازین جهان رفت

آسان ره آن جهان توان رفت سوف تعلمون زود باشد که بدانید عاقبة تفاخر

و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثم کلا سوف تعلمون بس حقا که زود بدانید خطاء رای

خود را بوقت نشور کلا نه چنان باید که بزنده و مرده مباهات کنید لو تعلمون

اگر بدانید که چه در پیش دارید علم الیقین دانستن درست هرآینه شما را باز دارد

از مفاخرت و مکاثرت لترون الجحیم بخدای که بخواهید دید دوزخ اول از دور وقتی

که بعرصات می آرند ثم لترونها پس هرآینه بخواهید دید آنرا عین الیقین دیدنی

بچشم نه شک و تهمتی که در آن ثم لتسئلن پس هرآینه پرسیده شوید یومئذ

آن روز بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتها که بدان مشغول شدید از عبادتها

خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز دارد و گفته اند مخاطب کفار اند

واضح آنست که اعم دارند جمیع کس را از شکر نعمتی که داشتند سوال خواهند کرد

و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم

یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ چه در

حدیث آمده که دو نعمتست که بیشتر از مردمان در آن مغبون اند و قدر آنرا نمی شناسند

صحت و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمد است صلی الله علیه و سلم

و همه را از دعوت و ملت و اتباع سنت او نخواهند پرسید سو چه نعمتیست بزرگوار

خدا که بر ثقلین سپاس داری این نعمتست فرض العین سورة العصر

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که ابو الاسدین

مر صدیق را رض گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین بدران بگذاشتی و از عبادت

دست بداشتی جواب داد که زیان کار نباشد آنکه سخن خدا و رسول را شنود و عمل

خیر بجای آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه

و تعالی موافق این حال این سوره فرستاد که والعصر سوگند بخدای روزگار یا بروزگار

که مشتملست بر اعاجیب بیان یا بزمان عصر هر پیغمبری یا بعصر نبوت محمد که فاضلترین

همه عصرهاست جواب قسم ان الانسان بدرستی که ابو الاسدین یا ابو جهل یا همه

آدمیان لفی خسر هرآینه در زیانند بسبب صرف اعمال در مطالب ناپایدار

مثل بیهی نقد عمر عزیز در دست که بس زیان کنی و مر تو را نداد سود پس همه

مشرکان یا ضایع کنندگان عمر در دنیا زیانکاری اند الا الذین امنوا مگر آنانکه گرویده اند

و عملوا الصالحات و کردارهای بسندیده کرده و تواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر

را بالحق بعمل راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقبول صحیح که قرآنست

و تواصوا بالصبر و وصیت کردند بر صبر بر طاعت و بعضی از مفسران گویند لفی خسر

کنایتست از حال ابو جهل و آمنوا ایمایی میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات

اشارتست بکردار فاروق و تواصوا بالحق مخبرست از گفتار ذی النورین و تواصوا

بالصبر نشانه است از سیرت مرتضی علی رض اجمعین سورة الهمزة

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اخنس بن شریق عیب

رسول صلی الله علیه و سلم در حضور ولید غیبت آن حضرت میکرد حق سبحانه

در باره ایشان فرستاد که ویل وای لکل همزة مر هر عیب کننده لمزة غیبت گوینده را

یا کسی را که طعنه زننده بود بچشم و دست اشارت کننده الذی جمع آنکسی که گرد کرده مالا

مالی را وعدده و شمرد آنرا یا شماره آنرا نگاه داشت یحسب می پندارد ان ماله اخلده که مال

جمع کرده او اخلده او را جاوید خواهد ساخت در دنیا کلا نه چنانست که آدمی

پندارد لینبذن هرآینه انداخته شود فی الحطمة در حطمه و آن نام درکه ایست

كه هرچه در وي افتد في الحال شكسته شود و سوخته كردد **وَمَا أَدْرَاكَ** و چه چيز دانا كرد
ترا تا داني كه **مَا الْحُطَمَةُ** چيست حطمه **نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ** آتش خداي برافروخته شده يعني
خداي آنرا برافروخته و هرچه حق برافروزد ديكري نتواند كه فرو نشاند **الَّتِي تَطَّلِعُ**
آن آتشي كه برآيد و غالب شود **عَلَى الْأَفْئِدَةِ** بر دلها و ميان آن در آيد و تخصيص اين آتش
بدل كافر جهة آنست كه دل و محل عقايد ناشايسته و منشاء اخلاق نا بايسته است
إِنَّهَا بدرستي كه آن آتش يعني مكان آن **عَلَيْهِمْ** بر كافران **مُؤْصَدَةٌ** فرو بسته شده است
فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ بستونهاء دراز يعني درها در كه در بسته اند و ستونها بران نزده و محكم
ساخته كه هركس نتواند كشاد و اين اشارت ببقا و خلود ايشانست در آتش صاحب كشف
الاسرار فرموده كه آتشي كه بدل راه يابد آتشي عجب است حسين منصور قدس سرّه فرموده
كه هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناكاه شرري
از مقدحه انا الحق بيرون جست و دران سوخته افتاد اكنون سوخته بايد كه از سوز
ما خبر ده — اي چشم بيا تا من و تو راز بكريم • كاحوال دل سوخته هم سوخته داند

سُورَةُ الْفِيلِ ٥ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در كتب سير نقلهاء معتبر مذكورست كه ابرهة صباح كه از قبل نجاشي رحمه الله والي
يمن بود در موسم حج ديد كه مردان از اطراف و جوانب متوجه مكه ميشوند و معلوم
كرد كه مقصد ايشان زيارت خانه كعبه است عرق نخوتش در حركت آمد داعيه كرد كه
در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان مصروف كرد انديس در صفا از
رخام ملون كليسيائي بساخت قليس نام و در و ديوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزين
كردانيد و طوايف خلق را در ولايت يمن بطواف آن تكليف نمود و اين صورة الرحه
بر قريش شاق بود اما جز شكيبائي چاره نداشتند يكي از بني كنانه بخدمت آنخانه
مشغول شده رتبه مجاورت يافت و شبي آن بيت محدث را حدث آلوده ساخت
و فرار نمود اين خبر در آفاق و اقطار منتشر كشت و طباع مردم از طواف آن متنفر
شد ابرهه از اين حال متاثر كشته لشكري جمع كرد و با فيلان قوي پيكر مهيب بقصد
تخريب حرم محترم متوجه مكه شد و پيل محمود را كه بعظم جثه مشابه كوه پاره بود —
هيكل قوي را ست چون كوه قاف • چو شير غرين چابك اندر مصاف • با خود برد بحوالي

مكه معظمه آمده مواشي قريش را غارت كرد و اكابر مكه بكوهها متحصن شدند و ابرهه از اول
روز پي لشكر بر نشانده و پيلان را برانگيخته روي بمكه نهاد پيل محمود روي از ديوار شهر
بكردانيده متوجه لشكركاه شد و هرچند پيلبانان كوشيدند كه روي او بجانب شهر كنند
ميسر نشد و پيلان ديكر بجهت اعراض او از خانه پيش نمي رفتند ابرهه در اين حال فرو
مانده و جماعة قريش از جبال نظر بر كماشته كه آيا بر چه منوال كذرد ناكاه از كنار دريا
جوق جوق مرغان سياه با كردنهاء سبز پديد آمدند و حمله آورده بر ان لشكر سنكبارانى
كردند و بيك نفس قوم ابرهه مستاصل شدند كما قال الله تعالى **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ** آيا نديدي
كه چكونه **فَعَلَ رَبُّكَ** كرد پروردكار تو **بِأَصْحَابِ الْفِيلِ** بخداوندان فيل يعني ابرهه و لشكر او
أَلَمْ يَجْعَلْ آيا نساخت و بيفكند **كَيْدَهُمْ** مكر ايشانرا كه در تخريب كعبه داشتند
فِي تَضْلِيلٍ در تباهي و بطلان **وَأَرْسَلَ** و فرستاد **عَلَيْهِمْ** بر ايشان از طرف ساحل درياي
هند **طَيْرًا أَبَابِيلَ** مرغان كروه كروه منقارهاء ايشان چون منقارهاء مرغ و چنكالهاء
ايشان چون پنجهاء سك و سرهاء ايشان چون سر سبع و كويند مرغان سبز بودند با منقارهاء
زرد **تَرْمِيهِمْ** مي افكندند آن لشكر را **بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ** بسنكي از سنك كل يعني كل سنك
شده **فَجَعَلَهُمْ** پس ساخت خداي ايشانرا بدان سنكها **كَعَصْفٍ** چون برك كاه
مَأْكُولٍ خورده شده يعني خوره در وي افتاده و نابود كرده كنايتست از استيصال ايشان
آورده اند كه هر مرغي سه سنك داشت يكي در منقار و دو در پنجها و بر هر عضوي كه از بدن
كافران زدندي از جانب ديكر بيرون رفتي و بر هر سنكي نام يكي از ان سنكدلان كه نيت
خرابي خانه داشتند نوشته بود ابرهه تنها بهزيمت رفته خود را پيش نجاشي انداخت
و از مكه تا حبشه مرغي كه آن سنك بنام ابرهه موسوم و براي هلاك او مقرر بوده
در منقار داشته ملازم وي بود در باركاه نجاشي بالاء سر ابرهه پرواز ميكرد چون
ابرهه صورت حال بعرض رسانيد از روي تعجب پرسيد كه چكونه مرغان بودند كه چنين
مبارزان را هلاك ساختند ابرهه را در ين حال نظر بر ان مرغ افتاده كفت اي
ملك يكي از ان اينست همان لحظه آن مرغ سنكي كه داشت بر سرش افكند و هم در نظر نجاشي
هلاك شد و اين صورت آيت عبرتي بر صحيفه دل نجاشي منقش كشت —
نوشت نامه تقرير بر جريده دهر • خطي كه فاعتبروا يا اولي الابصار **سورة القريش**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ امام زاهد آورده که قریش را برای تجارت
دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم گفتندی
و حرمت داشتندی و قریش باصحّ روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسب او بنضر
منتهی میشود قریشی است و بعضی از علماء انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالک است که
نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت
مانید و متعجب شوید لِاِیْلٰفِ قُرَیْشٍ برای پیوستن قریش بیکدیگر اِیْلٰفِهِمْ پیوستن ایشان
رِحْلَةَ الشِّتَآءِ در سفر زمستان وَالصَّیْفِ و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را
یعنی محل تعجب است که ایشانرا این نعمت و حرمت داده ایم و ایشان از پرستش من بپرستش بتان
مشغول شده اند فَلْیَعْبُدُوْا پس باید که بپرستید رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ خداوند این خانه معظمه
را که تعظیم ایشان بسبب آنست اَلَّذِیْ اَطْعَمَهُمْ آنخداوندی که طعام داد ایشانرا بدین
دو رحلت و سیر کرد مِنْ جُوْعٍ از گرسنگی وَاٰمَنَهُمْ و ایمن گردانید بحمیّت این حرم محترم
مِنْ خَوْفٍ از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند سورة الماعون
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ مفسّران برانند که نیمهٔ اول این سوره
در شان کافرانست و نصف اخیر در بارهٔ منافقان آورده اند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی
و هر گاه وصیّ یتیمی بودی او را بوقت طلب طعم و کسوه از مال خود براندی و بترسانیدی
مردمانرا از نفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که اَرَءَیْتَ آیا دیدی و دانستی اَلَّذِیْ یُکَذِّبُ
آنکس را که تکذیب میکند بِالدِّیْنِ بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابو جهل فَذٰلِکَ الَّذِیْ پس
او آنکس است که بعنف و ستم یَدُعُّ الْیَتِیْمَ دفع میکند یتیم را و میراند و گفته اند ابو سفیان
یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت
میکند که میزند یتیم را وَلَا یَحُضُّ و تحریض نمیکند و ترغیب نمی نماید اهل خود را عَلٰی طَعَامِ
الْمِسْکِیْنِ بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید بلکه
از احسان منع میکند شعر چون نکرم سفله بود بر کران • منع کند از کرم دیگران •
سفله نخواهد که رسد کام • خس نگذارد که کسی را بجام • پس در شان منافقان
میگوید فَوَیْلٌ پس سختی عذاب لِّلْمُصَلِّیْنَ برای نماز گذارندگان ریا یعنی ابن ابی و اصحاب
او اَلَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُوْنَ بیخبرانند و غفلت ورزندگان

یعنی از آن حساب نمیکنند و جز بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت
پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرایط و آداب میگذارند شعر
کلید در دوزخ است آن نماز • که در چشم مردم گذاری دراز اَلَّذِیْنَ هُمْ یُرَآءُوْنَ آنانکه
ایشان ریا میکنند در کردار خود بامید ثناء مردم وَیَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ و باز میدارند
مال زکوة را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدیگر را
معونه کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز است
که منع آن نشاید آب و آتش و نمک سورة الکوثر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیک باب بنی سهم ملاقات
کردند و زمانی باهم سخن گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بیرون رفت و عاص
بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن
میگفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر که او را پسر نبودی ابتر گفتندی یعنی
از و عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آنحضرت طاهر نام که از خدیجه داشت بود چون
این خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه
برای تفریح دل آنحضرت و تسلّی خاطر مبارکش فرستاد اِنَّآ اَعْطَیْنٰکَ ما عطا کردیم ترا
الْکَوْثَرَ بسیاری این لفظ فوعلست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار
و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امّت و گفته اند کثرت ذکر تو در
زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوئیست
در بهشت و در حدیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم و بر لب جوی خیمها بوده
از یاقوت و لولو و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم
که این چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم التنزیل از
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نقل کرده که کوثر جوئیست در بهشت کنارهاء او از زر
و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و حدیثی
دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیره یکماه است آب او سفید تر از شیر و بوی او
خوشتر از مشک و کوزهاء او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد
هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود

وحدت در عین کثرت واین نهریست در بوستان معرفت که هر که ازان سیراب شد ابد الآباد تشنگی
جمالات ایمن است وابن معنی خاصه حضرت رسالت واکمل اولیاء امت اوست **فَصَلِّ** پس
نماز کذار **لِرَبِّكَ** برای پروردکار خود خالص از برای رضاء او **وَانْحَرْ** وشتر قربان
کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز
نزدیک نحر وآن موضع قلاده است از سینه وکفته اند مراد نماز عیدست وقربانی کردن
إِنَّ شَانِئَكَ بدرستی که دشمن تو یعنی عاص **هُوَ الْأَبْتَرُ** اوست دم بریده ومنقطع از خیر
وبی نسل وذریه اما ترا ذریه بسیار وحرمت واشتهار وآثار فضل بی شمار تا قیامت
باقی خواهد بود تا روز قیامت ترا باشد منصل خصم سیاه روی نی حاصل وخجل

سُورَةُ الْكَافِرُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ کروهی

از قریش چون ابو جهل وعاص وولید وامیه واسود بن ... ابن عباس رض پیغام فرستادند
به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت
خدای تو بجای آریم پیغام بآنحضرت رسید ومقارن جبرئیل علیه السلام نازل شده این
سوره فرود آورد که **قُلْ** بکو **يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** ای کافران مراد بدان جماعه اند که مذکور شد
وخدای میدانست که ایشان ایمان نیارند لا جرم کفت با ایشان بکو **لَا أَعْبُدُ** نخواهم
پرستید **مَا تَعْبُدُونَ** آنچه شما می پرستید **وَلَا أَنْتُمْ** ونیستید شما **عَابِدُونَ** پرستندکان
در حال **مَا أَعْبُدُ** آنرا که می پرستم **وَلَا أَنَا عَابِدٌ** ونیستم من پرستنده در حال **مَا عَبَدْتُمْ** آنچه
شما پرستش میکنید **وَلَا أَنْتُمْ** ونباشید شما **عَابِدُونَ** پرستندکان در استقبال **مَا أَعْبُدُ**
آنرا که من پرستش میکنم **لَكُمْ دِينُكُمْ** مر شما را کیش شما که بدان معتقدانید ودست باز
نخواهید داشت **وَلِيَ دِينِ** ومرا دین وآیین من که برآنم ونخواهم کذاشت یا شما راست جزای
کردار شما ومراست پاداش اعمال من ودین بمعنی عادت نیز هست واین آیة بآیة السیف
منسوخ شده ابن عباس رض فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر وصعب تر
ازین سوره زیرا که توحید محض است وثواب خواندن او برابر ثواب قراة ربع از قرآن
هست والله اعلم **سُورَةُ النَّصْرِ** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا **وَالْفَتْحُ** وفتح
مکه ترا وفتح سایر بلدان امت ترا **وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ** وببینی مردمان که در می

می آیند **فِي دِينِ اللَّهِ** در دین خدای که اسلام است **أَفْوَاجًا** کروه کروه در سال نزول این
سوره متتابع وفود بود چون بنی اسرائیل وقزانه وبنی مروه وبنی البکا وکنانه وبنی هلال
وبلی وتحیت ودارم وغیر ایشان از اطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام
مشرف میشدند **فَسَبِّحْ** پس تنزیه کن خدای را تنزیهی مقترن **بِحَمْدِ رَبِّكَ** بستایش
پروردکار تو یا بکوی سبحان الله وبحمده از عایشه رض منقولست که بعد از نزول این سوره
ندیدم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمازی کزاردی الا که کفتی سبحانك اللهم اغفر لی وکفته
اند نماز کن بامر خدای **وَاسْتَغْفِرْهُ** وآمرزش طلب او را یعنی برای هضم نفس واستقصار
عمل وکفته اند استغفار کن برای کناهان امت خود **إِنَّهُ كَانَ** بدرستی که خدای هست
تَوَّابًا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود
ودرین سوره خبر وفات رسول است صلی الله علیه وسلم ودر وقتی که نازل شد پیغمبر صلوات
الله وسلامه علیه بر خواند عباس رض بکریست وچون آنحضرت پرسید که چرا میکریی
عباس جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو کفتی وسید
عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست وآخر سوره که تمام فرود
رسول خدای صلی الله علیه وسلم فاطمه را رض طلبید وکفت ای دختر خبر وفات
من دادند یعنی سوره نامه رسید از جهان بهر مراجعت بهم عزم رجوع میکنم
رخت بجهان میبرم فاطمه بکریست وآنحضرت فرمود که مکری که تو اول کسی باشی از اهل
من که بمن رسی **سُورَةُ الْحَطَبِ** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
چون آیت وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ حضرت بکوه صفا بر آمده ندا کرد که یا صباحاه رؤساء
قریش نزدوی جمع آمدند فرمود که اکر من شما را خبر کنم بآنکه در پای این کوه جمعی آمده اند تا
آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل وغارت بکشایند مرا در ان تصدیق میکنید یا نه کفتند
چرا نکنیم وتو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ
یوم شدید ابو لهب بر خواست وکفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی وروایتی هست
که بر دو دست سنکی برداشت که بران حضرت افکند در همان حال حق سبحانه فرستاد که **تَبَّتْ**
هلاک ونابود باد **يَدَا أَبِي لَهَبٍ** هر دو دست ابی لهب که سنک برداشته خواست که بر حبیب
من زند ابی لهب عم رسول بود وعبد العزی نام داشت وبواسطه بسیاری معادات

ابدع اینست معنای این سوره ... [illegible]

با رسول صلی الله علیه وسلم برو نفرین واقع شد و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که
تا چین باد دنیا و آخرت او وَتَبَّ وهلاک شد و تا چین گشت خبرست بعد از دعا آورده اند
که ابی لهب این سخن شنید و گفت اگر چنانچه آنچه برادر زادهٔ من میگوید حق است مال و فرزند
فدا کنم و خلاص یابم رد قبول او را آیت آمد که مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ دفع نکند از وی خاصیة این نفرین
را مَالُهُ خواستهٔ او وَمَا كَسَبَ و آنرا که کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد هر کسبی
است از اسباب تجارات و منافع معاملات سَيَصْلَىٰ زود باشد که در آید نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ
با آتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ و زن او ام جمیل بنت حرب
خواهر ابو سفیان نیز با او در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارندهٔ و کشندهٔ هیزم و آنچنان
بود که ام جمیل در همسایگی رسول صلی الله علیه وسلم خانه داشت روزها پشتهاء خار
و دستهاء خشک جمع کردی و بشب آوردی و بر راه پیغمبر صلعم بریختی تا خاری در دامنش
آویزد و یا در پایش خلد و آن حضرت که برای نماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی
و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگیست که با من میکنید سه میریختند در رهت خار با همه
چون گل شکفته بود رخ دلستان تو • و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش
خصومت میان کس بر می افروزند سه میان دو کس جنگ چون آتش • سخن چین بد بخت
هیزم کش است • کنند این و آن خوش دگر باره دل • وی اندر میان خاکسار و خجل •
میان دو کس آتش افروختن • نه عقل است خود در میان سوختن • وام جمیل این
خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهت معاودات رسول صلی الله علیه وسلم
بار گناه مردم بر داشتی و گویند فی نفس الامر وی هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم
زنان عرب است روزی پشتهٔ هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در گردن آویخته بنشست که
نماید تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را در پس پشت او سنگ فرو کرد و ببند رسن در گردنش مانده
خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد که فِي جِيدِهَا در گردن او حَبْلٌ رسنی مِنْ مَسَدٍ
از لیف خرما که هیزم بران بر بسته بود و گویند مراد سلسلهٔ حدید دوزخ است که روز
قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند سُورَةُ الْإِخْلَاصِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
جمعی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که بپرستش او دعوت
میکنی در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را

تا بشنویم ایمان آریم چه در توریت صفت او یاد دانسته ایم بگو چه چیزست و چه میخورد و چه می آشامد
و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قُلْ بگو ای محمد کم آنکس
که از من می پرسید هُوَ اللَّهُ اوست خدای أَحَدٌ یکانه متوحد بذات خود و منفرد بصفات
اللَّهُ الصَّمَدُ خدای که بی نیازست از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد
و پاینده است که فانی نشود ما و ردی آورده که هر چه خواهد کند و در عین المعانی از
امام علی بن موسی الرضا رض نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید
باشند سه کمالش روی امر اندیشه بربست • خرد را پشت از این اندیشه بشکست
لَمْ يَلِدْ نزاد کسی را رد یهودست که گفتند عزیر پسر اوست وَلَمْ يُولَدْ و زاده نشد از کسی
رد نصاری است که گویند عیسی خداست وَلَمْ يَكُنْ و نیست و نبوده لَهُ مر ورا كُفُوًا
همتا أَحَدٌ هیچکس رد مجوس و مشرکان عربست که گفتند او را کفو هست شیخ ابو علی
رودباری قدس سره فرموده که شرکت دایرست بر عدد و تقلب و علت و معلول و شکل
و ضد حق تعالی نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود که هو الله احد و نفی تقلب و تنقص
فرمود بالله الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد
را منتفی گردانید به وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ و این جمعست که او را سورهٔ اخلاص
میگویند محققان گفته اند توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت مقصور
تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبه بمثابهٔ معلول
مثل ولد یا متقدم در ان بمنزلهٔ علت مثل والد و یا معیت دارد بمثابه مقارن مثل
کفو پس تمهید قاعدهٔ توحید که بقل هو الله احد تقدیم یافت به لم یلد که مقتضی نفی
صنف دویم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیم است تمام شد و امام
جلال الدین ساجی رح فرموده که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند
که هست اما نام و صفت نیست مذهب ثنویان آنست که شریک دارد مشبهه را اعتقاد آنست
که بخلق ماند یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد
چون بندهٔ مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد چون گفت الله از گفتار فلاسفه مبرا
گشت چون گفت احد از روش ثنویه برائت نمود و چون بر زبان راند که الله الصمد
از مذهب مشبهه دور شد چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد

چون وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ گفت از معتقد مغان تبرّا فرمود و بعضی گفته اند کاسرار
ان کلمه هو بهم کیرد وارواح از ذکر الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محفوظ شود
عقول از سرّ الله الصمد نصیب یابد نفس از نعقل لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ منتفع کردد شخصی
معنی وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ بمراد رسد و گفته کلمهٔ هو قسم والهانست لفظ الله بهرهٔ
دانش وران است نام احد حظ محبانست گفتار الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ قسط عاقلانست و کلمات لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ از ان عامهٔ مومنانست
هر که بسرّ هو رسد واله است هر که الله را داند عالم است و هر که احدیّة دریابد محبّست هر که
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ اعتقاد کند عاشق است هر که وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ را تصدیق نماید مومن
است و هر که این معنی را جمع کند موحّد خالص است و تتمّه از حقایق این سوره در تفسیر جواهر
باز توان یافت **سُورَةُ الْفَلَقِ** بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم مشغول بود دختران
لبید بن اعصم از و عیال بغایت بسیار مقداری از مشاطهٔ راس آنحضرت و دندانه چند
از مشط وی بستدند بنام آنحضرت بر رسنی سحر کرده در چاه ذی اروان بزیر سنگی
نهادند و جبرئیل عم سیّد انام را خبر کرد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام علی رضی را
فرستاد تا آن رسن را بیاورد یازده گره بران زده بودند خق سبحانه معوذتین
را فرستاد یازده آیه و جبرئیل که قراءت فرمود هر آیه عقده از ان رسن بکشود و عقبه
بن عامر رض از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ما تعوذ المتعوذین
بمثل المعوذتین **قُلْ أَعُوذُ** بگو پناه میکیرم **بِرَبِّ الْفَلَقِ** باَفریدکار صبح و گفته اند فلق هرچیست
و شکافته شود چون حب و نوا جهة رستن نبات مانند سنگ و زمین جهة بیرون
آمدن آب یا ان تلائیست در دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت **مِن شَرِّ**
مَا خَلَقَ انبدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم و هوام **وَمِن شَرِّ**
غَاسِقٍ و از شرّ شب تاریک **إِذَا وَقَبَ** چون در آید ظلمت او به همه چیزها یا از شرّ آفتاب
چون غروب کند یا ماه چون برآید یا ثریا چون ساقط کردد که آن محل کثرت اسقام است
و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام **وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ** و از شرّ دمندکان یعنی
زنان که کلمات سحر میکویند و میدمند **فِي الْعُقَدِ** در کرهها مراد دختران لبید اند

وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ و از بدی حاسد **إِذَا حَسَدَ** چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه
اکر پوشد ضرری از جز بوی عاید نیست مراد یهود بودند که بحضرت سیّد انام حسد داشتند و ختم
کرد شر و این سوره را بحسد که بدترین صفتیست ابن عباس رض فرموده که اکر در عالم از حسد بد
بودی ختم این سوره بران کردی و اول خطیه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم عم و نخست
کناهی که بر زمین صادر کشت حسد قابیل بود بر هابیل ~ حسد آتشیست دان که چون بفروخت
حسود لعین را ایمان لحظ سوخت ~ کرفتم بصورت همه دین شوی ~ حسد کی کذارد که خوبتر شوی
سُورَةُ النَّاسِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ **قُلْ أَعُوذُ** بگو پناه میکیرم **بِرَبِّ النَّاسِ**
به پرورد کار آدمیان **مَلِكِ النَّاسِ** پادشاه مردمان **إِلَٰهِ النَّاسِ** معبود انسان **مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ** از شرّ
وسوسه کننده **الْخَنَّاسِ** نهان شونده وقتی که یاد خدای کنند عادت شیطان آنست که چون بنده
خدای یاد کند وی بکریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید **الَّذِي يُوَسْوِسُ** آنکسی که وسوسه
میکند **فِي صُدُورِ النَّاسِ** در سینهای مردمان **مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ** از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الجن والانس
و در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شد و معنی آن مکرر نیست مراد با اول اطفال اند
و معنی ربوبیّة دالست بران و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است بان
و بثالث پیران و اسم اله که منبی است از طاعت و عبادت مناسب بان و برابع صالحان که وسواس
مولع است باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف او بر معوذ منه دلالت میکند بران و محققان
میکنند که عدد پنج که مراتب کلیه که از احضرات خوانند مخصص درست دلالت بر نهایت
و تمامی دارد و بدین جهة او را دایر کویند و دوران او اشارت بر آنست که هر چند او را در نفس او
ضرب میکنند و حاصل را باز در و ضرب نمایند الی غیر النهایة همان پنج بصورت اصل خود
باز آید و در نهایة آن عدد خود را نماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا بس
خلاصهٔ مکونات که انسانست و حدود پیکر بدیع خطرش پنج عضو منتهی شود راس و یدین و رجلین
و اطراف هر یک از انها بر پنج انتها یافته و در یدین و رجلین با عداد اصابع ظاهرست و در راس
که بطرف علوعلاقه بیشتر دارد ظاهرتر بحواس خمسه ظاهری و باطنش بر پنج حس دیگر آراسته
شده و موید این قولست انکه در مصحف ثانیه که سور قرآنی بدو منتهی میکردد پنج بار لفظ
الناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بنهایت مندرج است و بیان شطری از آن در جواهر
التفسیر سمت تحریر یافته والله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش بحرف سین

سری عزیزست چه این دو حرف بس باشد عجب کو بدیسک ای حسبک بس یعنی چنین باشد
که حسبک من الکونین ما اعطیناک من الحرفین واز نوادر اتفاقاتست که این دو حرف در لغت
پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم ثنایی قدس سره اشارتی بدین معنی
نموده آنجا که فرموده ~ اول و آخر قران ز چه با و آمد و سین ٭ یعنی اندر ره دین رهبر
تو قرآن بس ٭ حسبنا الله وکفی سمع الله لمن دعا الیسر وراء الله المنتهی فله الحمد فی الآخرة
والاولی والصلوة والسلام علی حبیبه محمد المصطفی وعلی آله مفاتیح اسرار العلی وعلی
آله مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون وعنایت الهی و مدد روحانیت
حضرت رسالت پناهی تفسیر مواهب علیه بنام خجسته فرجام امیر کبیر عالم کبیر مظهر
آثار خیر و احسان مطرح انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب بمقرب الحضرت
نظام ملت و دولت علیشیر انکه یک لمعه ٭ بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تأثیرش ٭ وجودش
از کتاب رحمة الله آیتی آمد که علم و فضل و جودش لطف و احسانست تفسیرش جعل الله رایات
دولته علی ذری الدوام منصوبة وآیات حشمته علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید
و فرزند ارجمند لازال قدره علیا وفلکه صفیا که تاریخ اتمام آن رباعی انشاد فرموده
و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نموده بود ~ با خامه که این نامه اقبال نوشت ٭
و انجام سخن بایمن الفال نوشت ٭ گفتم مه و سال و روز تاریخ نویس ٭ فی الحال دوی ذ
شهر شوال نوشت م ~ قاریا قهری مکن در عتاب ٭ کر خطا رفت باشد در کتاب
آن خطا رفت را تصحیح کن ٭ از کرم والله اعلم بالصواب ٭ تمت تمام شد هذا الکتاب
بعون الوهاب روز شنبه بتاریخ بیست هفتم شهر ذی الحجه سنه ۹۸۰ م